



داو کاہ نامہ کنی  
ملائی و کیر مہارست قی در دا کاہ کنی



# از انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران

## مصدق در محکمه نظامی

کتاب اول

(جلد دوم)

!

به کوشش

جلیل بزرگمهر



## فهرست مندرجات جلد دوم

	مقدمه	
۲۵۷	بخش ششم: شهود	
۲۵۹	جله هفدهم	
۲۲۶	« هیجدهم	
۲۲۴	« نوزدهم	
۲۷۱	« بیستم	
۵۵۶	« بیست و یکم	
۵۲۵	« بیست و دوم	
۵۵۲	« بیست و سوم	
۵۸۲	« بیست و چهارم	
۶۱۲	« بیست و پنجم	
۶۲۷	« بیست و ششم	
۶۲۸	« بیست و هفتم	
۶۴۲	« بیست و هشتم	
۶۷۵	« بیست و نهم	
۶۹۳	« سیام	
۷۱۷	بخش هفتم: محکومیت	
۷۱۹	جله سی و یکم	
۷۵۱	« سی و دوم	
۷۵۶	« سی و سوم	
۷۶۵	« سی و چهارم	
۷۸۵	« سی و پنجم	

## جلسه نوزدهم

نوزدهمین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰:۱۵ صبح دوشنبه ۹ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید.

رئیس: توضیح دهید ساعت یک صبح ۲۵ مرداد که دستخط اعلیحضرت همایونی را گرفته و رسید دادید، به وسیله چه کسی دستخط به دست شما رسید و پس از دریافت و دادن رسید، چه دستوری صادر نمودید؟  
دکتر مصدق: قبلاً لازم می‌دانم که از پیش آمد دو جلسه قبل معذرت بخواهم، آن این بود که من از ماده ۳۹۳ اصول محاکمات جزایی اطلاع نداشتم. قانونی که مرور می‌شد، همین قانون دادرسی کیفر ارتش بود. شاید خود دادگاه هم اطلاع نداشته باشند. اگر بنده از ماده ۳۹۳ اطلاع داشتم، اطاعت از اوامر ریاست محترم می‌نمودم. این راجع به این مسئله. و اما راجع به دستخط، چون منزل بنده بعد از ۹ اسفند دو در آهنی بنده کار گذاشتم که بین این دو در آهنی دو اطاق بود، یکی اطاق خواب و یکی اطاق مجاور اطاق خواب، وقتی در زدند از طبقه پایین تلفن کردند که دستخطی آوردند و می‌خواهند ابلاغ کنند. گفتم بگیرید و بیاورید. دستخط را آوردند. حال نمی‌دانم که از افسران مرافق خانه من بود که این دستخط را آوردند یا آدم من؛ درست در نظرم نیست.

رئیس: چه دستوری پس از دریافت دستخط صادر نمودید؟

دکتر مصدق: دستخط را که دادند، خواندم. با آقای سرتیب ریاحی با تلفن مذاکره کردم و گفتم یک چنین دستخطی آوردند. موافقت حاصل شد که آورنده دستخط را توقیف کنند.

رئیس: [خطاب به سرتیب ریاحی]: آیا به همین نحو به شما دستور داده شد که آورنده دستخط را توقیف نمایید؟  
سرتیب ریاحی: به هیچ وجه آقای دکتر مصدق در آن شب صحبت از دستخط نفرمودند. بنده به وسیله خود نیمسار سرتیب نصیری دانستم که ایشان حامل امر به ای از طرف اعلیحضرت همایونی برای آقای دکتر مصدق بوده‌اند. ولی در تلفن به هیچ وجه آقای دکتر مصدق اشاره‌ای به این موضوع نفرمودند.

رئیس: پس علت توقیف سرتیب نصیری فقط حامل دستخط بودن بوده یا علت دیگری داشت؟  
سرتیب ریاحی: همان طور که قبلاً به عرض رسانیدم، سرتیب نصیری به عنوان و تصور اینکه عامل عملی است، یعنی با تعدادی سرباز و ارباب جنگی در شب حرکت کرده است، به این دلیل آقای دکتر مصدق به بنده دستور بازداشت ایشان را دادند.

رئیس: سؤال: پس دستور بازداشت ایشان را آقای دکتر مصدق به شما ابلاغ نمودند؟ و آیا علت بازداشتشان را خود آقای دکتر مصدق بیان کردند یا شما خودتان تشخیص دادید؟

سرتیب ریاحی: قبلاً از عصر شنبه آقای دکتر مصدق اطلاع حاصل کرده بودند که نیمسار نصیری چنین عملی انجام خواهند داد. البته به کرات آقای دکتر مصدق این قبیل اظهار نگرانیها کرده بودند. در دفعات دیگر نیز تصور اینکه

در دیباچه جلد دوم از محاکمات دکتر محمد مصدق که مربوط به بقیه جریان محاکمه در دادگاه بدوی نظامی میباشد بی‌مناسبت ندانستم نکته‌هایی را در حاشیه رسیدگی دادرسی ارتش یادآور شوم. بعد از آنکه دولت دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با يك کودتای نظامی ساقط گردید .

شاه و دولت کودتا مقدمات محاکمه دکتر مصدق را در دادگاه ویژه نظامی تدارك دیدند تا مصدق را زیر سلطه نظامیان به اصطلاح «شاه پرست» خفه کنند، و پس از وارد آوردن انواع آهانتها و به نظر خود بی‌آبرو کردن محکوم نمایند. سپس به دنیا بگویند اعمال مصدق چنان خلاف بوده که در دستگاه قضایی کشورش محکوم گردیده است، غافل از اینکه در مورد دکتر مصدق و تأثیر جهانی محاکمه او در اشتباه مطلق بودند.

دکتر مصدق، با پنجاه سال مبارزه با ظلم و استعمار و استبداد، مبارزه با رضا شاه و محمد رضا شاه و چشیدن طعم زندان‌ها و تبعیدها و سرفرو دنیاوردن در مقابل زور مداران، با هوش و حافظه سرشار و احاطه به علوم سیاسی و اجتماعی و تحصیلات عالی، بی‌باك و غرنده همچون شیر درزند و درعین حال بدون تکبر و نخوت و عاری از جاه‌طلبی و ریاست مداری معمول، بیدی نبود که از این بادها بلرزد و مرعوب گردد. او در راه اعتلای ایران برای خود احساس خطر نمی‌کرد بلکه به استقبال خطر نیز می‌رفت. من این را باطنی جلسات طولانی ملاقات و همکاری با او در طول مدت محاکمه به حقیقت دریافتم. ادعا نیست، عین واقعیت است. دکتر مصدق بارها در زندان به من گفت:

دخدا را شکر می‌کنم که این محاکمه فراهم شد تا بتوانم حقایق را به گوش ملت ایران برسانم. اگر مرا یکسره به احمدآباد تبعید کرده بودند مردم از بسیاری حقایق بی‌خبر می‌ماندند.»

## بازپرسی

ظاهراً بازپرس پرونده سرهنگ کیهان‌خدیو بود. قبل از اشتغال به بازپرسی دکتر مصدق مردی سالم و نیک‌نفس شناخته می‌شد، با تشویق سرتیپ حسین آزموده به تنگ بازپرسی

آلوده گردید. در واقع بازپرسی با مباشرت شخص سرتیب آزموده به عنوان دادستان ارتش انجام می گرفت.

جزئیات بازپرسی بدون کمی و کاستی عیناً در کتاب نقل شده است که از نظر موضوعات طرح شده در بازپرسی، مواجهه، تهدیدها و گاه خودشیرینی و تملق آزموده و مقاومت های فراوان دکتر مصدق بسیار خواندنی و عبرت آموز است. برای قبولاندن نظرات خود به بازپرس اصرار دارد. می خواهد همه صفحات بازپرسی بامضاء او برسد، قبل از امضاء متن بازپرسی را بدقت مطالعه کند، و صفحات پرونده را یادداشت نماید. بازپرس و آزموده را کلافه می کند و وقتی با اعتراض آنان مواجه می شود به طعنه می گوید: «در این مملکت همیشه دیده شده که پرونده هایی از بین رفته است. من نظرم استحکام کار خودم بوده است.»

اعتراض دکتر مصدق به قرار بازداشت با تأیید در دادگاه نظامی مورد قبول واقع نگردید. از اصل هم قرار نبود این اعتراض مورد قبول واقع شود. مصدق از عدم قبول اعتراض تعجب نکرد. زمینه را بهتر درک نمود و خود را آماده نبرد و یاروی کرد.

#### محاكمه و مقدمات آن، و كالت

چگونگی قبول و كالت را قبلاً توضیح دادم. در اینجا قصدم تشریح نحوه تلقی و کیل و موکل است.

در برخورد اول برای دکتر مصدق بین من، یعنی سرهنگ جلیل بزرگمهر که به و كالت تسخیری او انتخاب شده بودم، و دیگر سرهنگان و افسران که عده ای از آنان در ساقط کردنش مداخله داشته و خانه او و فرزندانش را غارت کرده بودند وجه تمایزی نبود. همه لباس نظامی به تن داشته و به مراتب درجاتی داشتیم. او مرا می خواست به محك آزمایش بیازماید. من هم تلاش و اصراری در قبولاندن خودم به دکتر مصدق نداشتم. با وجود خطراتی که از این و كالت سوابق خدمتی ام را تهدید می کرد بدون مصلحت اندیشی نسبت به آینده خود با عشق و علاقه سرشار و بدون تظاهر و خودنمایی صادقانه و صمیمانه انجام این وظیفه مهم مصمم شدم.

در طول مدت آمادگی برای محاكمه، با برقراری روابط برای تهیه مدارك از اشخاص جهت تنظیم لوایح و نیز در طول جلسات اولیه دادگاه بدوی اعتماد دکتر مصدق به من جلب شد و این جلب اعتماد موجب گردید که در دادگاه تجدیدنظر نظامی خودش مرا به و كالت انتخاب نماید. انس و الفت حاصله باعث شد که پس از تبعید به احمدآباد، ملك شخصی وی که تا آخر عمر نیز این تبعید ادامه داشت روابط اینجانب بسا وی همچنان از طریق مكاتبه ادامه یابد. شیرینی و حلاوت مجالست با او فراموش نشدنی است؛ این یاد و یادگار را همواره حفظ خواهم کرد.



## جلسات دادگاه

اولین جلسه دادگاه بدوی در روز هفدهم آبانماه ۱۳۳۲ و آخرین جلسه - جلسسی و پنجم - در روز سیام آذرماه ۱۳۳۲ تشکیل گردید. طول مدت جلسات دادرسی بدون در نظر گرفتن تنفس‌های کوتاه بالغ بر ۱۴۱ ساعت و ۲۵ دقیقه بود.

دکتر مصدق در تمام سه جلسه اول و در قسمتی از جلسه چهارم به تشریح عدم صلاحیت دادگاه پرداخت. دادگاه انتظار داشت که ایراد به صلاحیت فقط به موارد نقص پرونده، مرور زمان، عدم صلاحیت دادرسان و دانستن (دلایل مربوط به رد قضات) مربوط گردد. ولی با وجود تذکرات متعدد رئیس دادگاه دکتر مصدق در این جلسات و در محال صحبت در مورد عدم صلاحیت، کارنامه دولت خود را برشمرد و از مبارزات دولت خود با استعمار، از مشکلات و موانع و از مخالفت‌هایی که با او می‌شد یاد کرد و توطئه‌هایی را که برای ساقط کردنش در مجلس و دربار صورت می‌گرفت فاش ساخت. خوانندگان یقیناً توجه کرده‌اند که دفاع دکتر مصدق به صورت عادی و سهولت انجام نمی‌گرفت. تا دکتر مصدق شروع به قرائت قسمتی از لایحه‌اش می‌کرد از طرف رئیس دادگاه بطور مداوم بجا و اظهار می‌شد که: «مربوط به صلاحیت نیست.» یا «حال که دادگاه رأی به صلاحیت خود داده است فقط ایرادات به کیفرخواست را عنوان کنید.» یا «موضوعاتی که می‌فرمایید تاریخ دوره محمدعلی‌شاه است و به ما ربطی ندارد.» و ... قسمت اعظم از جلسه چهارم و نیز قسمتی از جلسه پنجم را سرتیب آزموده به رد اظهارات دکتر مصدق پرداخت. البته نه با بیان ساده و عادی بلکه توأم با فحاشی، اهانت، افترا و نسبت‌های دروغ و ناروا.

در جلسه پنجم، سرهنگ دوم شاهقلی وکیل سرتیب ریاحی به دفاع از موکل خود پرداخت. سرهنگ شاهقلی با احاطه‌ای که، به قوانین جزایی و مخصوصاً قانون دادرسی و کیفر ارتش داشت و نیز به علت تجربه و ممارست در امر وکالت در دادگاههای نظامی راجع به عدم صلاحیت آغاز سخن نمود. و دادسخن می‌داد. او باقیافه‌ای شوخ و حق بجانب، با جملات و عباراتی پخته و سنجیده توأم با طنز و بالبیننده‌های ملیح با نهایت خونسردی و تسلط کامل بر اعصاب و وظیفه وکالتی خود را در حد اعلا انجام می‌داد. پایه اظهارات او دفاع اصولی از نظرات دکتر مصدق در مورد عدم صلاحیت دادگاه نظامی بر اساس لوایح قانونی دکتر مصدق بود. بطوری که سرتیب آزموده در پاسخگویی به سرهنگ دوم شاهقلی او را متهم به دفاع از دکتر مصدق کرد. و همینطور هم بود.

جلسات ششم و هفتم در روزهای ۲۳ و ۲۴ آبانماه صرف درفشانی‌های آزموده و پاسخگویی وکلای سرتیب ریاحی شد و در نهایت جلسه هفتم به صدور قرار قبول صلاحیت از طرف دادگاه و قرائت کیفرخواست منتهی گردید.

## سرتیب آزموده و دفاع از کیفرخواست

سرتیب آزموده علاوه بر مطالبی که در جلسات گذشته اظهار داشته بود تمام ساعات جلسات هفتم تا شانزدهم یعنی حدود ۳۶ ساعت تمام را در ظاهر صرف دفاع از کیفرخواست کرد. آزموده با اصطلاح با چک سفیدی که در دست داشت تحت عنوان «دفاع از کیفرخواست» زندگینامه دکتر مصدق را با قلب حقایق به خیال خود به لجن می کشید. در مورد هر گوشه از زوایای زندگی دکتر مصدق، نسبت به اعمال و گفتار او در مجلس و یا خارج از مجلس، نسبت به زمان والیگری اش در فارس با فحش و ناسزا و اهانت یاد کرد. هیچ تهمت و توهینی را نسبت به وزرا، مشاورین یا همکاران و مریدان مصدق فروگذار نکرد. این ناسزاها به تنهایی از شخصیت فرومایه او حکایت نمی کرد. بلکه کرسی به اصطلاح دادستانی تریبونی بود که اشخاص دیگری نیز هر تهمت و ناسزایی داشتند بوسیله نامه یا تلفن و یا به طور شفاهی به او القاء می کردند و آزموده، بدون کوچکترین بررسی و تحقیق جملگی را چاشنی دفاع خود می کرد و این اشخاص که در جمع آوری تهمت و ناسزا او را یاری می دادند عبارت بودند از مجموع هیئت حاکمه، نمایندگان غیر مستمفی دوره هفدهم مجلس، صاحبان داعیه، سناتورهای خلق شده از کرسی سناتوری، افسران برکنار شده و بازنشسته که بعد از کودتا مجدداً به خدمت عودت داده شده بودند، قضاتی که در زمان خدمت دکتر مصدق از آنان سلب صلاحیت قضائی شده بود و... به این ترتیب تعداد کمی نبودند که فحش نامه ها را تهیه کنند و به دست سرتیب آزموده برسانند. او هم همه آنها را با شوق و ذوق وافر می پذیرفت و به نام حفظ حیثیت شاهنشاهی ایران و دفاع از استقلال منکبت، خود را زبان ملت قلمداد کرده و از پشت تریبون دادستانی چک سفید فحاشی و تهمت را به طور بلامنازع مصرف می کرد. او فقط در جستجوی کسب افتخار برای شخص خود ترد شاه بود.

همه دستگاههای دولت به اقتضای زمان در بست در اختیارش بودند و یا از نظر خود شیرینی و ارائه خدمت اسناد و مدارک در اختیارش قرار می دادند. از جمله در جلسه دوازدهم دادرسی تصویب نامه های مربوط به هزینه های حضور هیئت نمایندگان ایران در جلسات شورای امنیت و دیوان دادگستری لاهه و هزینه معالجه مرحوم دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه دولت دکتر مصدق با آب و تاب و با تحریف حقایق توسط آزموده بیان گردید. دکتر مصدق گفته بود که هزینه خود و پرستار و پزشک معالجه ام (دختر و پسرش دکتر غلامحسین مصدق) را در سفر آمریکا و سپس در سفر لاهه خود متحمل شده ام. سرتیب آزموده با سو، نیت و تحریف می خواست وانمود کند که دکتر مصدق مدعی پرداخت همه هزینه هاست و دروغ می گوید. سرتیب آزموده با ردیف کردن ارقام تصویب نامه ها از دکتر مصدق می خواست که حساب چند هزار لیره و سی، چهل هزار دلار از مالیاتی را که این مات فقیر پرداخته است پس بدهد. دکتر مصدق در جلسه سی ام دادرسی ضمن رد اتهامات، هزینه های هیئت نمایندگان ایران را در شورای امنیت سازمان ملل متحد (در سال ۱۳۳۵) که غیر از خودش از چهارده نفر دیگر تشکیل شده بود

وسپس مخارج سفر بدهند برای احقاق حقوق ایران در دیوان دادگستری لاهه را که در حدود ۵۰۰۰ لیره می‌شد با هزینه مسافرت حسین علاه و علی‌اکبر داور به‌سویس در سال ۱۳۱۲ که مبلغ ۳۵،۰۰۰ لیره بود مقایسه کرد و گفت: هیئت‌های ایرانی در سال ۱۳۳۵ در شورای امنیت و دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه دولت انگلیس را محکوم کرد و هیئت دوفتره ایرانی در سال ۱۳۱۲ با صرف چند برابر مخارج سال ۱۳۳۵ امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس را ۳۲ سال تمدید کرد. علیرغم مخالفت رئیس دادگاه از ادامه کلام دکتر مصدق، معهذای چه خوب گفت: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ دکتر مصدق با بهره‌گیری از درک سریع، حافظه سرشار، تیزهوشی و موقع‌شناسی و با انتخاب مناسبترین فرصت‌ها تیرهای زهر آگین به‌صورت نقل حکایت از گذشته‌ها، واقعیات و امثال، نقل‌قول‌های تاریخی به‌طرف هیئت حاکمه غامب‌رها می‌کرد و برگ وریشه کودتا و دادگاه فرومی‌ریخت که این اقدام خود باعث تشدید فحاشی آزموده می‌شد و آزموده را وادار می‌کرد تا به‌عنوان تهدید تقاضای سری کردن جلسات دادگاه را بنماید. دکتر مصدق سعی می‌کرد به‌رئیس دادگاه نیبجد اما از کنایه‌زدن نیز غافل نبود. در يك مورد رئیس دادگاه به‌دکتر مصدق گفت:

— اینجا مجلس روضه‌خوانی نیست.

دکتر مصدق بلافاصله پاسخ داد:

— ما این روضه‌خوانی را در شورای امنیت هم کردیم.

در يك مورد دیگر دکتر مصدق آب خواست؛ پس از اینکه لیوان آب را در

دادگاه سرکشید گفت:

— الحمدلله که از آب هم مضایقه کردند کوفیان... نشد. (دکتر مصدق خواست

بگوید اینها اگرچه از طایفه کوفیانند ولی اجازه آب خوردن ندادند.)

در يك مورد دیگر، سرتیپ آزموده به‌دنباله اظهاراتی گفت:

— وقتی جزئی مخالفتی با نظریات او (منظورش دکتر مصدق بود) می‌کردند

تادرجه یزیدی تنزل می‌کرد.

دکتر مصدق به‌سرعت پاسخ گفت:

— آقا یزیدی ترقی است!!

دکتر مصدق در جلسه چهاردهم در يك فرصت کوتاه از تعریفی که از زبان نظام

الملك (رئیس دارالشورای زمان سدارت مشیرالسلطنه در سلطنت محمدعلی‌شاه) نسبت

به‌مدعی‌العموم شده بود او را با طرخان زمان سلاجقه که محرم‌شاه و دربار آترمان بود

مقایسه نموده نتیجه گرفت که طرخان هر نوع باقلوانی [!]] را می‌توانست میل کند.

یا در مورد مرگ خدایی که رئیس دادگاه به‌آن اشاره کرد، دکتر مصدق گفت:

— آخر اجل هم يك جور می‌آید که آدم نمی‌فهمد.

از جلسه هفدهم به‌بعد در اثر فشارهای مقامات بالا و نیز تهدیدهای تلویحی و

تصریحی سرتیپ آزموده بتدریج که جلسات ادامه یافت سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه

رو در روی دکتر مصدق قرار گرفت و کم‌کم به‌دکتر مصدق می‌تاخت، زخم‌زبان می‌زد.

تظاهر به هتک حرمت می‌کرد و مکرراً با قطع کلام دکتر مصدق خود ارائه طریق می‌کرد که «چنان باید بگویی» و یا «این مطلب اظهارش اینجا صحیح نیست» و... مسئله برداشتن مجسمه‌ها که به دستور مستقیم دکتر مصدق صورت گرفته بود بسیار جالب و بحث انگیز بود. بحث روی این موضوع تکرار می‌شد تا شاید دکتر مصدق کوتاه بیاید و یا به کرات صراحتاً اقرار کند.

دکتر مصدق در این مورد همواره يك چیز می‌گفت و تغییری در اظهارات خود نمی‌داد. دکتر مصدق می‌گفت: اگر عناصر چپ مجسمه‌ها را برمی‌داشتند برای اینکه متهم به همکاری با آن‌ها نباشیم می‌بایست مجسمه‌ها را سر جای خود می‌گذاشتیم و اگر مجسمه‌ها را می‌آوردیم و کار می‌گذاشتیم حیثیت ملت ایران را بر باد داده بودیم. برای اینکه شاه سابق را انگلیس‌ها آورده بودند... در این بین یکی از تماشاچیان فریاد زد: «خفه شو...» بلافاصله سرتیب آزموده برای ابراز وفاداری و استفاده از فرصت برای ادامه فحاشی و اهانت و تهدید از جا پرید و ضمن هتاک می‌گفت: «اگر دکتر مصدق به این رویه خود ادامه دهد برای حفظ حیثیت دودمان با عظمت پهلوی تقاضای سری شدن جلسات دادگاه را خواهم کرد.» این تهدید بارها تکرار شد ولی اوضاع بین‌المللی اجازه چنین کاری را نمی‌داد. دکتر مصدق هم گفت: «شما درباره من هیچ کاری بالاتر از اینکه بنده را به دار بزنید نمی‌توانید بکنید.»

دکتر مصدق با استفاده از استعداد خود نقاط ضعف و رسوایی‌های هیئت حاکمه را مورد حمله قرار می‌داد. سرتیب آزموده، دادرسان دادگاه و تهیه‌کنندگان لوایح برای داستان از زندگی سیاسی و اجتماعی دکتر مصدق در تمام ادوار اطلاع داشتند و از اقداماتش نیز آگاه بودند. دکتر مصدق به محض اینکه بحث نفت را به میان می‌آورد نوکران استعمار در دستان می‌آمد. به قیام سی‌تیر می‌پرداخت، معلوم بود اشاره به‌کی بوده از دربار سخن می‌گفت و او ایلا می‌شد. این بود که مرتباً دکتر مصدق را به وقایع بین ۲۵ الی ۲۸ مرداد (چهارروز) محدود می‌کردند. درباره اصل ۴۶ متمم قانون اساسی می‌خواست بحث کند رئیس دادگاه می‌گفت ماحق تفسیر این اصل را نداریم. دکتر مصدق استدلال می‌کرد که مرا برای عدم اجرای فرمان دستگیر کرده و محاکمه می‌کنید بنابراین باید بگویم چرا فرمان را اجرا نکردم رئیس دادگاه مانع سخن گفتن او می‌شد با این عنوان که خارج از موضوع است. با این همه هیچگاه نتوانستند حریف دکتر مصدق شوند تا آنجا که وقتی تضيیقات و ممانعت از ادامه گفتار به حد اعلا رسید دادگاه را به عدم حضور در جلسات دادرسی - مگر با غل و زنجیر و نیز به اعتصاب غذا تهدید کرد. دکتر مصدق بلوف نمی‌زد، به ادعای خود هم عمل نمود. بارها عنوان کرده: «حالا که نمی‌گذارید حرف بزنم، پس حرفی ندارم، دفاع نمی‌کنم.»

قبلاً اشاره کردم که سرلشکر مقبلی - رئیس دادگاه - ذاتاً مرد ملایمی بود ولی وعده «حکومت ری» (فرماندهی سپاه غرب یا خروج از بازمنستگی) او را فریب‌داد و بدنام کرد. او سعی می‌کرد که خود و دادگاه را از بن بست نجات دهد. این سعی چند بار تکرار شد؛ وسیله خروج از بن بست بزرگمهر، وکیل دکتر مصدق بود. رئیس

دادگاه به بزرگمهر خطاب می‌کرد: «سرکار سرهنگ بزرگمهر اگر دفاعی دارید بیان کنید.»

منهم درسم را روان بودم. بلافاصله برمی‌خواستم و با ردیف کردن چند ماده از کتاب قانون و اظهار اینکه وقایع چهارروزه به مباشرت موکلم (دکتر مصدق به‌عنوان وکیل خود را وکیل ممنوعی معرفی می‌کرد) صورت گرفته و ایشان از جزئیات وقایع اطلاع دارند و... در خانمه می‌خواستم که اجازه دهند تا خود دکتر مصدق دفاع کند. و بدین ترتیب بن بست رفع می‌شد! گاهی هم در حین دادرسی می‌خواستم خوشمزگی کنم و دکتر مصدق را به حرف بیاورم. در یک مورد پرسیدم: «آقا آب میل دارید؟» دکتر مصدق: «نخیر آقا، آب برای چه؟ ما کوفتندی هستیم که آب نداده سرمان را می‌برند.» دکتر مصدق با وجود تفضیلات گوناگون سعی می‌کرد کلا دادگاه را ضعیف و بی‌اعتبار سازد. مثلاً اجازه می‌خواست به علت خستگی بنشیند و بیان دفاع نماید، رئیس دادگاه اجازه نمی‌داد. می‌گفت: پس اجازه بدهید تکیه کنم. رئیس دادگاه اجازه می‌داد (هرچند تکیه دادن اجازه نمی‌خواست) رئیس دادگاه بعد از چند دقیقه اجازه نشستن می‌داد. دکتر مصدق با اصرار سؤال می‌کرد که آیا معلمین هستید که این اجازه را بامیل و رغبت داده‌اید؟ در یک مورد که دکتر مصدق ایستاده صحبت می‌کرد رئیس دادگاه خواست التفات کند. گفت: بفرمایید نشسته صحبت کنید. دکتر مصدق گفت: خیر می‌توانم و می‌ایستم و دفاع می‌کنم و مدتها ایستاده صحبت کرد برای اینکه زیر بار فرمایش! رئیس دادگاه نرفته باشد.

جلسات بیست و دوم الی سیام دادگاه به کشاندن همکاران (وزراء) و یاران و عوامل انتظامی دکتر مصدق از زندانهایشان به دادگاه اختصاص یافت. این احضار به دادگاه تحت عنوان استماع گواهی شهود ولی به منظور تحقیر، کشف تناقضات، استفاده از اختلاف گویی‌ها صورت می‌گرفت. این اقدام عرصه پهنای و بلامنازعی برای سرتیپ آزموده بود که با قبیح‌ترین عبارات و رکیک‌ترین کلمات به همه یاران، وزراء و همکاران مصدق بتازد و جنون آسا بتازد. اظهارات گواهان را تحریف کند. بی‌اعتبارشان سازد و بزعم خود نهضت ملی ایران را تخطئه نماید و برای خود تبلیغ کند. وسعت میدان ترکنازی سرتیپ آزموده از این نظر بود که همه مندرجات کیفرخواست بوسیله رئیس دادگاه به بحث گذاشته می‌شد. کم و کسری‌ها را هم آزموده با عباراتی نظیر «ریاست محترم دادگاه باید از... پیرسند که دستور بازداشت نصیری، اعلامیه دولت، انحلال مجلس... را چه مقامی صادر کرده» مورد سؤال قرار می‌داد.

غرض از احضار گواهان به دادگاه تخفیف بود و تحقیر، زیرا هر یک از گواهان قبلاً از طرف سرتیپ آزموده تحت بازجویی قرار گرفته و برای هر کدام پرونده جداگانه‌ای ترتیب داده بودند. بنابراین در پرونده آنان نکته ابهامی وجود نداشت که بخواهند از آن علیه دکتر مصدق استفاده نمایند. مهم‌تر از آنکه به تصور کشف اختلاف گویی و تضاد در اظهارات شهود با اظهارات دکتر مصدق، شخص دکتر مصدق را به پای سؤال می‌کشیدند و چون اعمال دکتر مصدق خالی از ریا و تزویر و پنهانکاری بود و با همکاران خود

## دوازده

باصداقت و ایمان بی پایان رفتار می کرد نکته و یا نکات ابهامی یا اعمالی توأم باتبانی وجود نداشت تا اختلاف گویی یافت شود و همه تلاش و کوشش هیئت حاکمه که با تدارك محاکمه می خواستند زوایایی کشف کنند و حربه قرار دهند و با بوق و کرنا علیه دکتر مصدق رجز خوانی نمایند بی نتیجه ماند. حیران و سرگردان، گاهی بعضی از شهود را دوباره علی جلسات دادرسی به دادگاه احضار کرده و مورد سؤال و بازجویی قرار می دادند اما با تمام حیلدها از این نظر شرمسار بودند. علی رغم اظهارات تکراری رئیس دادگاه و گاه سرتیپ آزموده و اشاره به اینکه هر یک از آقایان پرونده های جداگانه دارند که با توجه به اتهام محاکمه خواهند شد مع هذا بداستناد ماده ۱۹۸ قانون دادرسی و کیفراتش دادگاه برای کشف حقیقت و روشن شدن ذهن خود محتاج سؤالاتی است که شهود را احضار نموده است و وجود اینکه اعلام می شد دادگاه شهود را متهم نمی شناسد، ولسی خشن تر از یک بازپرس شهود را مورد سؤال قرار می داد.

## گواهان

گواهان به ترتیب احضار در جلسات عبارت بودند از:

- ۱) آقای عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری
- ۲) آقای دکتر محمدعلی ملکی، وزیر بهداری
- ۳) آقای علی مبشر، کفیل وزارت دارایی
- ۴) آقای بشیر فرهمند، رئیس اداره تبلیغات و رادیو (دوبار)
- ۵) سرهنگ ستاد حسینقلی اشرفی، فرماندار نظامی تهران و حومه
- ۶) سرتیپ نصراله مدبر، رئیس شهربانی کل کشور در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد که با احضار دوباره فرماندار نظامی آن دو را رو در رو قرار دادند.
- ۷) آقای سید محمود نریمان از یاران قدیمی دکتر مصدق و عضو جبهه ملی و از وکلای مستعفی دوره هفدهم.

- ۸) مهندس داود رجبی، وزیر مشاور در امور صنایع کشور
- ۹) سرهنگ نادری (افسر ارتش مأمور خدمت در شهربانی)، رئیس آگاهی
- ۱۰) مهندس سیف الله معظمی، وزیر پست و تلگراف و تلفن
- ۱۱) دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور و نایب نخست وزیر (دوبار)
- ۱۲) مهندس احمد رضوی نماینده مستعفی دوره هفدهم و نایب رئیس مجلس شورای ملی (دوبار)

۱۳) دکتر سیدعلی شایگان، نماینده مستعفی دوره هفدهم مجلس شورای ملی و مشاور حقوقی دکتر مصدق در امور نفت و از اعضای هیئت شرکت کننده در مراجع بین المللی

۱۴) دکتر مهدی آذر، وزیر فرهنگ.

مرحوم عبدالعلی لطفی در مقام وزارت دادگستری در تهیه لوایح قانونی مربوط

به اصلاح دادگستری و حذف محاکم اختصاصی و نیز لوایح مربوط به ارتش دخالت داشت. سرتیپ آزموده هم جزو اعضای کمیسیون تدوین کنندگان قوانین مربوط به ارتش بود. هر دو دل پرخونی از هم داشتند. احضار لطفی به دادگاه به عنوان گواه فقط برای انتقامجویی و بیان مضر بودن لوایح او مربوط به ارتش بود. مرحوم لطفی که در مواجهه با دکتر مصدق هنگام بازپرسی در زندان کمی کم لطفی کرده بود انصافاً در مقام شهادت استحکام خود را نشان داد و تلافی مافات نمود. بطوریکه در جلسه ادای شهادت به رئیس دادگاه گفت: اینکه می پرسید سؤال از يك متهم است نه شاهد، و شما مرا به عنوان شاهد خواسته اید. این پاسخ پر خاشکرا نه حاکی از جسارت قضایی مرحوم لطفی بود که ترسش ریخته بود و صریح صحبت می کرد.

بشیر فرمند رئیس اداره تبلیغات و رادیو را بیشتر طرف سؤال قرارداد داده بودند و بخصوص با حساسیتی که نسبت به میتینگ عمر روز ۲۵ مرداد ۳۲ در میدان بهارستان داشتند می خواستند بدانند که دکتر مصدق چه دخالت هایی در تعیین مفاد سخنرانی ها داشته است. همچنین قصد داشتند میزان مشارکت دکتر مصدق را در تنظیم اعلامیه کودتا بدانند.

سرهنگ ستاد حسینقلی اشرفی فرماندار نظامی تهران و سرتیپ نصرالله مدبر رئیس شهربانی کل کشور را مورد سؤالات متعدد و نیز مواجهه قراردادند. بیشتر سؤالات در مورد پایین آوردن مجسمه ها، حدود دخالت آنان، میتینگ روز ۲۵ مرداد، اخلاص لگری عناصر چپ و مسئولیت هریک از آنان بود.

سرهنگ اشرفی در گفتارش صریح بود. وحشتی از خود نشان نمی داد. سرتیپ مدبر سعی می کرد مسئولیت ها را از خود دور کند و بیشتر جلوگیری از تخریب مقبره رضاشاه در شهر ری را خدمت خود وانمود می کرد و مکرراً می گفت که در دو روز آخر ۲۷ و ۲۸ مرداد هم از ریاست شهربانی برکنار بود.

مرحوم نریمان باقیافه آرام و پاسخهای شمرده راجع به شورای سلطنتی، پایین آوردن مجسمه ها، انگیزه حضور در منزل دکتر مصدق، تشریح اجتماع در اطاق دکتر مصدق و خروج از آنجا و میتینگ ۲۵ مرداد توضیحاتی داد.

آقای دکتر غلامحسین صدیقی، با داشتن بالاترین مقام دولتی پس از نخست وزیر یعنی نایب نخست وزیر و وزیر کشور، با تحت نظر داشتن قوای شهربانی و ژاندارمری و ریاست بر کلیه استانداران و فرمانداران و بخشداران، طرف توجه خاص بود، از این نظر که از زبان ایشان اظهاراتی بشود که با گفته های دکتر مصدق تناقض داشته باشد. دکتر صدیقی با بهره گیری از اطلاعات علمی و ادبی و تاریخی و جامعه شناسی و تحقیق در ادیان و سابقه ممتد استادی دانشگاه و با تبحر در بیان مکونفات در نهایت فصاحت سخن گفت، به نحوی که همه حاضران در دادگاه را تحت تأثیر و نفوذ کلام خود قرار داد. با مقدمه چینی هایی فاضلان و اعتماد به صحت گفته های خود، از دکتر مصدق تجلیل نمود و گاه با عصبانیت در اثبات حقانیت و صداقت خود فریاد کشید.

من - بزرگمهر - یادداشتی به دکتر مصدق دادم که: «خیلی خوب حرف می زند.»

## چهارده

دکتر مصدق زیر یادداشت نوشت «آخر اوسا [استاد] بوده.» نوشتم: «خیلی عجبانی شده.» دکتر مصدق نوشت: «چون دفعه اولی است که زندان رفته (به ترکی نوشت دوستاق.)»

مرحوم مهندس احمد رضوی که در دو نوبت به پای سؤال کشانده شد در نهایت صراحت و شجاعت با عباراتی فصیح و بدون هراس و ملاحظه از هیچ مرجعی حقایق را عریان به زبان آورد. او دکتر مصدق را پیشوای برحق رهبر شایسته نهضت ملی خطاب کرد. او دکتر مصدق را پدر روحانی و مایه افتخار نامید.

مهندس رضوی تنها کسی بود که نفت و ملی شدن صنعت نفت را در جمع گواهان به بحث کشید. او گفت: «ما سرسپردگان به آزادی غافل نبودیم که در دنیا بازی نفت سرها به باد داده و می‌دهد و با وقوف به این خطرات به پیشوایی دکتر مصدق و اعتقاد در این راه قدم نهادیم.»

تجزیه و تحلیل‌های مهندس رضوی واقعاً گیرا و جالب بود و در قبال هتاک‌های سرتیپ آزموده که اجتماع یاران دکتر مصدق را شرم‌آور خوانده بود اظهار داشت: «... جزء چند نفری که دور مصدق جمع بوده‌ایم، این اجتماع علی‌رغم اظهار آقای دادستان شرم‌آور نبوده بلکه مایه مباهات و افتخار بوده است.»

سرتیپ آزموده ضمن تخطئه اظهارات مهندس رضوی اظهار داشت که مهندس رضوی در یک سخنرانی در آمفی‌تئاتر دانشکده افسری برای افسران پادگان مرکز اظهاراتی راجع به آزادی فکر افسران نموده که باعث تحریک و اغوای افسران شده است. مهندس رضوی در اظهارات بعدی خود در این مورد گفت: «... تیمسار آزموده گویا از همان موقع به دادستانی ماکمر بسته بود.»

سرتیپ آزموده منتهای هتاک‌های را نسبت به شخص مهندس رضوی معمول داشت و رئیس دادگاه به مهندس رضوی اجازه نداد که به باوه‌های آزموده پاسخ دهد. مهندس رضوی هنگام خروج از دادگاه با صدای بلند گفت: «ناریخ ایران جواب ایشان را خواهد داد.»

مرحوم دکتر سیدعلی شایگان نیز از شهودی بود که مورد نهایت نفرت سرتیپ آزموده بود. دکتر شایگان در میتینگ روز ۲۵ مرداد با اشاره به فرار شاه گفته بود: «متاع ایران به بغداد رسید.» عداوت خاصی آزموده نسبت به او بیشتر به مناسبت این نطق بود. سرتیپ آزموده و رئیس دادگاه حداکثر تلاش خود را کردند بلکه مطالبی از دکتر شایگان کشف کنند تا پرونده اتهامی او را سنگین‌تر نمایند. صداقت و صراحت و شجاعت دکتر شایگان مثل همه شهود بسیار قابل تحسین و احترام بود.

عناد و عداوت رژیم شاه باعث شد که مرحوم مهندس رضوی و دکتر شایگان را بعداً به محاکمه بکشند و باتفاق شهید دکتر سیدحسین فاطمی محکوم نمایند.

یاد مرحوم الموتی وزیر دادگستری کابینه دکتر علی امینی به خیر که بحق سرتیپ آزموده را «آیمن» لقب داد.

همه شهود در دادگاه به دکتر مصدق احترام کردند. بعضی هم علی‌رغم مخالفتها



تعظیم می کردند یا بوسیله افسران مراقب اظهار ارادت می نمودند. بی مناسب نیست مسموعی را در مورد شهود عرض کنم: یکی از افراد خانواده کیا بنام عماد کیا، کارمند وزارت امور خارجه، مقارن پایان محاکمه در برخوردی به سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه که با او مناسبات دوستانه داشته می گوید: «واقعا افتضاح کردید. این چه مسخرکی بود که در آوردید؟ سرلشکر مقبلی موضوع را جویا می شود. کیسا می گوید: «این چه شهودی بود که به دادگاه مصدق آوردید؟ یکی یکی آمدند، سلام کردند، تعظیم کردند، پیشوا گفتند، پدر روحانی گفتند، شعر خواندند و رفتند. اگر مقصودتان این بود که شهود در مقابل دکتر مصدق بایستند و بدبگویند، باید قبلا آنان را می بختید و می آوردید که بهمیل شما صحبت کنند مگر مجبور بودید که با این کار آبروی خودتان را ببرید؟»

آخرین دفاع دکتر مصدق در جلسه ماقبل آخر یعنی جلسه سی و چهارم در روز ۲۸ آذر ۱۳۳۲ صورت گرفت. آخرین دفاع که با این عبارت شروع می شود: «آری تنها گناه من و گناه بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده ام...» این متن را آقای حسن صدر نویسنده و ناطق توانا، مدیر روزنامه قیام ایران، یکی از همراهان دکتر مصدق در دیوان دادگستری لاهه و از وکلای دکتر مصدق در دیوان کشور تهیه کرد و توسط مرحوم دکتر عبدالله معظمی به من سپرد. آن را به دکتر مصدق دادم. ایشان تغییراتی در متن داده آن را به عنوان آخرین دفاع در دادگاه خواندند. وقتی متن مزبور را به دکتر مصدق دادم و از چیره دستی آقای حسن صدر فخر خیر و تعریف کردم دکتر مصدق گفت: «ای آقا، وقتی که صدر چیزی بنویسد و خودش با حرکات دست و سرو گردن بخواند عالمی دارد و تماشائی است.»

دکتر مصدق در آخرین دفاع از دادگاه خواستار صدور رأی عادلانه شد و بدین ترتیب جلسه سی و چهارم خاتمه یافت.

روز ۲۹ آذر گفته شد که به علت کسالت رئیس دادگاه جلسه تشکیل نمی شود. با توجه به اوضاع و احوالی که می دیدیم، لمس می کردیم و می شناختیم، اعضای دادگاه و آن دادستان قادر نبودند که چنان حکم محکومیتی را با مقدمه کذایی، با قلب حقایق، با سجع و قافیه و ردیف بندی تینترها خود تنظیم کنند می دانستیم که رأی دادگاه باید از صافیهای مختلف دربار، دولت و سیاست کلی وابستگی به استعمار بگذرد، و چون کانون نقطه نظرها و ماجرا خود دکتر مصدق و گفته های دکتر مصدق بود و آخرین دفاع نیز روز دوم آن صورت گرفته بود، فرصتی کافی برای مرور اظهارات دکتر مصدق و انشاء رأی لازم بود. روز ۲۹ آذر را تعطیل کردند. تنها قسمت کوتاهی از جلسه روز سی ام صرف آخرین دفاع وکلای سرتیب ریاحی شد. بعداً جلسه را دوباره به عنوان تنفس تعطیل کردند و قرائت رأی را تا دیر وقت به تأخیر انداختند.

از ساعت نه و ربع بعد از ظهر تا ساعت یازده شب قرائت رأی به طول کشید. بسا احتیاط کامل و فقط با حضور افسران مراقب و دیگر صحابه و مخبرین جراید و عکاسان و با توجه به اینکه در تهران حکومت نظامی برقرار بود و رفت و آمدی صورت نمی گرفت

## شانزده !

رای خوانده شد و بدین ترتیب حکم محکومیت دکتر مصدق در دادگاه نظامی اعلام گردید.

## گفتنی‌های دیگر

در این محاکمات گفتنی‌های بسیاری وجود دارد که فقط به نقل قسمتی از آن‌ها می‌پردازم و بقیه را هم انشاءالله اگر شد جای دیگری توضیح خواهم داد.  
— روز ۲۳ آبان ماه ۳۲ مقارن جلسه سی‌ام که دادگاه بدوی روبه‌پایان بود فحاشی، هتاک‌های ورفالت سرتیب آزموده به‌اوج خود رسید. پس از پایان جلسه دکتر مصدق را نازندان همراهی می‌کردم. در راه بمن گفت:  
«یادداشت کنید که سرتیب آزموده باچه دردهائی روبرو خواهد شد» این موضوع راجعاً در تقویم جیبی یادداشت کردم

\*\*\*

— دکتر مصدق لوايح و یادداشت‌هایش را در کیف می‌گذاشت و قفل میکرد و کلید آن را به‌گوشه قبا سنجاق میکرد. در عکسها گاهی دیده میشود که دکتر مصدق دو کیف زیر سر دارد و یا دو کیف در دست دارد. کیف دوم از آن من بود. موقعی بود که در دادگاه از او جدا میشدم — دکتر مصدق شبها موقع خواب کیف رازیر بالش می‌گذاشت و می‌خواست با وجود این از بیم اینکه مبادا شب کیف را با نوشتجات از زیر سرش بردارند نوشتجات را روی پیراهن زیر و روی سیند و شکم قرار میداده و می‌بست تا از دستبرد مسون باشد.

\*\*\*

روزی در اواخر دادگاه دکتر مصدق پاکت بزرگی که مخصوص میوه بود بمن داد و گفت باخودت خارج کن و دور بریز. پرسیدم آقا اینها چه است؟ گفت یادداشت‌های زیادی است که در بزرگ‌گرمه‌ام که بدست کسی نیفتد مقداری را خودم از بین بردم ولی تمام نمی‌شود. منم پاکت را منزل آورده و آتش زدم. فردایش پرسید چه کردی؟ گفتم سوزاندم. معمول دکتر مصدق بود که نتیجه سفارشات خود را می‌خواست.

\*\*\*

## داستان کیف

در شروع محاکمه دکتر مصدق کیفی برای نهادن اوراق و لوايح از خانواده خود خواست آقای کاووس میرزا — ملك منصور از منسوبین و ارادتمندان دکتر مصدق کیف چرمی و نسبة گران قیمت خود را بوسیله مهندس احمد — مصدق بمن سپرده شد و در اختیار دکتر مصدق قرار دادم که مورد استفاده قرار گرفت.

دکتر مصدق در قسمت داخلی (لبه فوقانی) مطالبی نوشته و عودت داده بود که اکنون در اختیار سرهنگ بزرگمهر می‌باشد و چنین نوشته بود: «چون کیف خودم در روز ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ جزو اثاث البیت خانه بغارت رفته بود از این کیف در روزهای

محاكمه در دادگاه نظامی سلطنت آباد استفاده نمودم و از صاحب محترم آن جناب آقای کاوس - ملك منصور صمیمانه تشکر می‌نمایم ۱۷ اسفند ۱۳۳۲ امضا دکتر محمد مصدق

\*\*\*

— اولین بار که سر قیپ آزموده نسبت بی‌دینی به دکتر مصدق داد در جلسه ۲۸ آبان ماه بود. دکتر مصدق در زندان بمن گفت: «آزموده بانسبت‌هایی که بمن میدهد میخواهد بنام بی‌دینی متعصبی را تحریک کند تا در دادگاه مرا تیر بزنند و بکشند. بعد بگویند قاتل شخص متعصبی بود. بعد هم قضیه لوٹ شود. در جلسه بعدی بلافاصله بعد از تشکیل جلسه با ادای شهادتین نگرانی خود را از این حیث اظهار داشت. رئیس دادگاه هم اطمینان داد که شما تحت حفاظت ارتش هستید.

\*\*\*

دادگاه بدوی نظامی به پایانش نزدیک میشد. آقای موسی شیبانی (ذکاء السلطنه) پدر همسر آقای دکتر سیدعلی شایگان بوسینه آقای سلیمان صالح عموی همسر که خانمش خواهرزاده آقای شیبانی است برای يك امر فوری سراغ مرا می‌گیرد. بلافاصله تلفنی وقت ملاقات برای غروب روز چهارشنبه ۲۵ آذرماه ۳۲ تعیین شد. باتفاق منزل آقای یوسف مشار رفتیم. آقای مشار در کابینه اول دکتر مصدق وزیر پست و تلگراف و تلفن بود اما بعدها از نهضت مای روی گرداند و با حائری‌زاده و آزاد و بقایی و دیگران همکار و هم‌آواز شد منزل آقای مشار در ضلع شرقی خیابان صفی‌علیشاه از جنوب به شمال از خیابان شاه آباد فرسیده به خانقاه صفی‌علیشاه واقع بود. از خانه‌های قدیمی و بزرگ با گنج‌برها و اطاق‌های وسیع.

آقای مشار در ملاقاتی که در یکی از میهمانیها یادعوت‌های رسمی با محمدرضاشاه داشته بعنوان وساطت و دلسوزی برای استخلاص دکتر مصدق از زندان ملتجی شده و گفته بود روانیست که دکتر مصدق با آنهمه زحمات و مرارت و تبعیدها و با آنهمه خدماتی که به مملکت انجام داده است زندانی و محاکمه و محکوم شود و تقاضا میکند محاکمه دکتر مصدق را متوقف نموده و احمدآباد را برای سکونت دائمی او انتخاب نمایند. شاه نیز در پاسخ می‌گوید بهتر تریبی که دکتر مصدق راضی شود محاکمه قطع شده و به احمدآباد تبعید خواهند شد. مشار می‌گوید: قربان منکه اجازه ملاقات با دکتر مصدق را ندارم. شاه می‌گوید با سرهنگ بزرگمهر و کیلش تماس بگیر.

آقای مشار به سابقه دوستی با آقای موسی شیبانی از ایشان خواهش میکند که وسیله ملاقات مرا با او فراهم کند. اضافه کنم که آقای شیبانی بعلت گرفتاری دامادش دکتر شایگان خودش صاحب درد بود و ای بسا برای استخلاص دامادش وساطت مشار را خواسته باشد.

ملاقات اینجانب با آقای مشار صورت گرفت. مشار ضمن شرح ملاقات با شاه و مذاکره‌ای که انجام داده راه حل عملی تعطیل محاکمه را سؤال کرد. گفتیم طبق مقررات قانونی دادرسی و کبفرارش اگر محاکمه بمدت ۷۲ ساعت تعطیل شود محاکمه را باید از اول شروع کرد. اگر محاکمه را ۷۲ ساعت تعطیل کند و مجدداً شروع نکنند می‌توانند

باختم جار و جنجال محاکمه دکتر مصدق را به احمدآباد تبعید کنند. و یا برای تعطیل محاکمه سه روز معافیت پزشکی بدهند که نتیجه هر دو یکی است. و بعد اضافه کردم که ما حق تصمیم گیری نداریم باید با خود دکتر مصدق صحبت کنم و سپس راه حل عملی را باشما درمیان بگذارم. پیشنهاد مرا پسندید و گفت بسیار حرف خوبی است با آقای دکتر صحبت کنید فردا که نتیجه مذاکره را می‌آورید کتاب قانون را هم همراه خود بیاورید که مطالعه کنم. پیشنهاد من براساس قسمت اخیر ماده ۱۹۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش بود باین عبارت:

«... هر گاه تعطیل بیش از ۷۲ ساعت با استثناء ایام تعطیل بطول انجامد باید تماماً از سر شروع شود»

روز بعد طبق معمول اول وقت به زندان رفتم ضمن تحویل روزنامه‌های اطلاعات و کیهان شب پیش با ابلاغ سلام آقایان مشار و شبانی جریان را چنانکه گذشته بود با ایشان در میان گذاشتم. بحث روی موضوع عبادت معمولان شروع شد.

آقای دکتر مصدق پرسیدند چگونه سه روز جلسه می‌تواند تعطیل شود گفتم یکی اینکه دادگاه بنا بدستور مقامات بالا قرار جلسه را بروز بعد بگذارد ولی جلسه را سه روز متوالی تشکیل ندهند و چون قانوناً باید تجدید دادرسی کند این کار صورت نگیرد طریقه دوم اینکه پزشکان ارتش سه روز گواهی بیماری بدهند بعد اضافه کردم که راه حل اول را انتخاب نمی‌کنند چون دادگاه در حال پایان یافتن است و محملی هم برای این کار ندارند. معافیت پزشکی بدون مراجعه به شما بدین صورت خواهد بود که يك معافیت فرمایشی بدهند و بدین ترتیب محاکمه قطع شود و بعد اعلامیه بدهند که «تاریخ محاکمه مجدد بعداً با اطلاع ملت ایران خواهد رسید» و متعاقباً محاکمه معوق بماند و یا دادرسی صورت نگیرد.

لازم به توضیح است که رابطه اینجانب با دکتر مصدق در این گونه موارد چنین بود که دکتر مصدق با حوصله تمام و بدون قطع کلام حرفهای مرا خوب گوش میکرد و چنته‌ام را خالی می‌نمود و به کنه نظرم پی می‌برد آنگاه با توجه به اظهارات من نظر شخصی خود را بیان میکرد.

اضافه کردم صورت دیگری از معاینه پزشکی این است که چند پزشک ارتش بیایند زندان شما را معاینه کنند و به اظهاراتتان توجه نمایند. صورت جلسه‌ای هم تنظیم نمایند سپس برای تحقیر شما و با تحریف موضوع و علم کردن صورت جلسه با بوق و کرناهای تبلیغاتی عنوان تمارض بدهند و بگویند دکتر مصدق درحالی که سنجیح و سالم است عمداً می‌خواهد از اجرای عدالت سرباز زند و هزاران نسبت ناروا هم بشما بدهند. و وقتی شما بخواهید موضوع را در جرایم تکذیب کنید منتشر نکنند و هر گونه امکان دفاع نیز از شما سلب خواهد شد.

دکتر مصدق با اظهار مطالبی در همین زمینه گفته‌های مرا تأیید کرد و اضافه نمود اینهم نیرنگ و دام جدیدی است که تدارک می‌بینند.

غروب روز بعد با همراه داشتن کتاب قانون با اتفاق آقای شبانی آقای مشار را

ملاقات کردم. مذاکره با آقای دکتر مصدق را بیان کردم و اضافه کردم مسلم است که شاه خواسته شمارا از سرش واکند و نوعی دغلی کرده است. مشار هم تصدیق کرد. توضیحاً اضافه میکنم که آقای موسی شیبانی (ذکاء السلطنه) در سالهای ۱۳۱۸ - ۱۳۱۵ که اینجانب دوره سنساله دانشکده حقوق را بعلت مخالفت رضاشاه با تحصیل حقوق از طرف افران پنهانی طی میکردم استاد درس محاسبات عمومی بودند آقای دکتر شایگان هم بست معاونت دانشکده حقوق را دانستند و بعلت اشتغال استاد علمی اکبر دهخدا رئیس دانشکده به امر لغتنامه و عدم حضور در دانشکده سرپرستی کلیه امور دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی بهمهده آقای دکتر شایگان بود. در مورد آقای مشار هم باید اضافه کنم که بعدها در سوئیس که اقامتگاه دائمی ایشان بود بعلت سکت قلبی درگذشتند. پنج روز بعد از حوادث فوق یعنی روز ۳۵ آذرماه ۳۲ دکتر مصدق به سه سال حبس مجرد محکوم گردید.

\*\*\*

— جلسات اول و دوم دادگاه بدوی با قطع کلامها، ممانعت از قرائت لایحه عدم صلاحیت دادگاه توام با گوشه کنایدها و خرده گیریهای علنی و عنوان کردن جنبه های سیاسی محاکمه از طرف دکتر مصدق و اهانت های سرتیپ آزهوده و تنبیقات دائم التزاید و سخت گیریها روشن ساخت که دادگاه چه حال و هوایی دارد. قطع کلام های متوالی رئیس دادگاه این اعتقاد را — که بعداً هم تقویت شد — در دکتر مصدق ایجاد کرد که لایحه ای که درباره عدم صلاحیت دادگاه تهیه شده و در خارج ماشین شده بود قبلاً بدست رئیس دادگاه رسیده است بطوریکه بمحض اینکه دکتر مصدق شروع به قرائت هر عبارتی میکرد رئیس دادگاه با تذکر اینکه «مربوط به صلاحیت نیست» مانع سخن گفتن دکتر مصدق میشد از این رو بود که دکتر مصدق بصورت عامیانه گفت: «هر وقت من «ف» مگویم رئیس دادگاه میدانند که مربوط به «فرح زاده» است.» این داستان منجر به این شد که اینجانب قسم خوردم که لایحه را من به دادگاه ندهم. پس از تعطیل جلسه دوم، دکتر مصدق بدتنهایی لایحه ای در سه صفحه نوشت که بسیار کوبنده و افشاگرانه بود. در این لایحه مطالب هیئت حاکمه را فاش ساخت. لایحه را در چند نسخه تهیه نمود. اول وقت روز ۱۹ آبان ماه ۳۲ (مقارن جلسه سوم) که برای شروع محاکمه بدزدندان رستم دکتر مصدق سه پاکت در بسته بمن داد و گفت اینها لایحه دفاعی است که برای امروز تهیه کرده ام و در دادگاه خواهم خواند و لسی قبلاً به روزنامه های کیهان — اطلاعات و پست تهران برسان و رسید هم بگیر. کمی تردید بخرج داده و عند تراشی کردم که ممکن است دستگاه حاکمه این رابطه را وسيله تضییق بیشتر قرار دهد. با قاطعیت گفت اگر نیروی برو دیگر بزندان پیش من نیا. ماشین لندروور را مرخص کرده بودم. وسيله نقلیه فراوان نبود آنهم از سلطنت آباد به نقاط مختلف شهر (روزنامه اطلاعات در خیابان خیام، روزنامه کیهان در کوجه نکبسا و روزنامه پست تهران در خیابان شاه آباد نزدیک خیابان ظهیر الاسلام) گنج و حاج

## بیست

وواج به جاده سلطنت آباد آمدم. یکی از افسران تسلیحات ارتش مرا سوار کرد و بدشهر رساند. با کت‌های دو روزنامه اطلاعات و کیهان را داده و رسیدم گرفتیم. در روزنامه پست تهران کسی نبود که رسید بدهد به صندوق پست انداختم. بپهر زحمتی بود خود را زودتر از موعد تشکیل جلسه دادگاه رساندم گزارش امر را به دکتر مصدق دادم تسکینی حاصل کرد و سوئظنی که در جلسات اول و دوم داشت مبنی بر اینکه لایحه عدم صلاحیت را من برنویس دادگاه داده‌ام، کمی تخفیف یافت ولی سوئظن هنوز بطور کامل رفع نشده بود. در جلسه سوم بود که به من گفتم: «پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی...» الخ

لایحه سه صفحه‌ای مزبور با این عبارات شروع میشد:

«لازم به اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی نبود و میخواست دولتی روی کار بیاورد که آزادی را از جامعه سلب کند... الخ»

## گفتنی‌ها از تشکیل جلسات بدوی دادگاه نظامی

پس از اینکه نمایندگان نزدیک به زمان تشکیل جلسه در سالن دادگاه جایجا می‌شدند رئیس و اعضاء دادگاه و سرتیب آزموده و دادیار یا دادیاران همراه در اطاق مجاور دادگاه جمع می‌شدند. سرتیب تقی - ریاحی بازوکیل نظامی اش در جاهای خود مستقر و سپس بدسراغ دکتر مصدق میرفتند که در دادگاه حاضر شود. روال کار من این بود اول وقت هر روز قبل از تشکیل جلسات با عجله بزندان (در سلطنت آباد یا سر بازخانه قصر) بدیدن دکتر مصدق میرفتم اضافه میکنم در تمام طول مدت دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی و در فاصله دو دادگاه حتی روزهای تعطیل هم از ملاقات این جانب با دکتر مصدق ممانعتی بعمل نیامده کنجکاوی هم نمی‌شد.

بمحض رسیدن و انجام مراسم سلام و احوالپرسی - روزنامه‌های شب گذشته اطلاعات و کیهان و پست تهران و اتحاد ملی (هفتگی) و بعضی مجلات هفتگی کنکات قابل توجهی از جریان محاکمه داشت تسلیم دکتر مصدق نموده، اطلاعات و خبرهای تازه - شایعات - ملاقاتهایی با اشخاص اگر داشته‌ام بازگویی مذاکرات، حسنی از گرفتاریهای داخلی خودم ردیف کرده - بعرضشان میرساندم - لزوماً راجع به جریان جلسه روز قبل مذاکره تبادل نظر میکردیم در آن 'وان خوشبختانه ضبط صوت یا معمول و رایج نگردیده بود یا در مورد دکتر مصدق بکار نرفت. بدون وحشت آهسته همه حرفهارا راحت میزدیم. ساعت شروع محاکمه نزدیک میشد دکتر مصدق باصطلاح کفش و کلاه کرده کیفش را آماده می‌کرد. منکه آماده بودم.

در زندان سلطنت آباد در را میزدند دکتر مصدق بله آقایی (با صدای بلند و کوتاه) می‌گفت. می‌گفتند بفرمائید دادگاه درجندار یا افسر مراقب مارا همراهی می‌کردند منم زیر بغل ایشان رامی‌گرفتم از پله‌های بیچ در بیچ بعلبکه دوم سالن سرازیر میشدیم و در جای خودمان مستقر می‌شدیم.

## بیست و یک

روز اول عکاسان در عکسبرداری شوفا کردند، نور فلاشها تند و تند چشمان را خیره می‌کرد دکتر مصدق یکی از عکاسان گفت: عکس متهم را خوب بیندازید - خبرنگاران داخلی و خارجی از همه‌جای دنیا محکمه را پر کرده بودند.

روز دوم بمن گفتند که زیر بغل بگیرم - دکتر مصدق عصا بدست تلفونلوخوران منم پشت سر و پهلوی او با مراقبین اسلحه بدست وارد دادگاه می‌شدیم.

از ۲۱ آذرماه ۳۲ (مقارن رژه عمومی ارتش در مقابل محمدرضا شاه) دکتر مصدق را به سر بازخانه قصر لشکر ۲ زرهی به اطاق فرمانده هنگ نازی که خودم در مرداد ماه و نیمی از شهریور ۱۳۳۱ عهده‌دار فرماندهی آن هنگ بودم - منتقل و زندانی کرده بودند - عزیمت از زندان به محکمه به این قرار بود که:

پس از استقرار تماشاچیان در سالن دادگاه یکدستگاه آمبولانس و بعضی اوقات ماشین سواری یکی از افسران در چند بار افسر رکن ۲ لشکر ۲ زرهی سرگرد توپخانه غفوری مأمور این کار شد نزدیک اطاق زندان توقف می‌کرد از خیابان تا زندان حدود ۱۵ قدم بیشتر نبود سوار ماشین سواری و اکثراً آمبولانس می‌شدیم و از در غربی وارد سالن محکمه می‌شدیم در جای خود مستقر می‌شدیم، سپس رئیس دادگاه و دادرسان و سرتیب آزموده بدتنهایی و با دادبارانش وارد می‌شدند، همه قیام می‌کردند. آنها سرجاهای خود.

## فواصل تنفس در یک جلسه

در تنفس‌های کوتاه مدت ده دقیقه تا یک ربع، نیمساعت در یک جلسه مخدوماً در جلسات اول و دوم مخبرین جرائد داخلی و خارجی و تماشاچیان اعم از مرد وزن پست نیمکت و کنار نیمکت دکتر مصدق جمع می‌شدند عکاس از جمع عکس می‌گرفت افسران مراقب حواسشان جمع بود که دکتر مصدق با کسی صحبت نکند - در چند مورد چند نفر عکس خود دکتر مصدق را می‌دادند که امضا کنند دکتر مصدق هم امضا کرد - در جلسه دوم بود که سرهنگ پیاده اسکندر آرمو برادر سرتیب آزموده دانستان دادگاه که بعد از کودتا فرمانده هنگ پیاده پهلوی و در سلطنت آباد محافظ دکتر مصدق با اصطلاح از قهرمانان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که در شب ۲۵ مرداد بموازات ابلاغ فرمان عزل به دکتر مصدق مأمور بود سیمهای تلفن بازار و قسمتی از ارتباط تلفنی تهران را قطع و مختل نماید - و کرده بود - با برآشفتگی و خشونت عکسها را گرفته و پاره کرده و بزمین ریخت و اخطار کرد کسی حق تماس و صحبت با دکتر مصدق را ندارد - و دور مصدق را موقتاً از جمعیت خلوت کرد.

دکتر مصدق از این حرکت سرهنگ آزموده متغیر - عمل او و برادرش را سرزنش و مورد نکوهش قرار می‌داد.

سرهنگ اسکندر آزموده سرعت مدارج ترقی را تا درجه سپهبدی طی کرده و در دوران بازنشستگی در دوره وزارت دارائی و نخست‌وزیری خواهرزاده اش دکتر

جمشید آموزگار به معاونت وزارت دارائی و سرپرستی کل گمرک ایران رسید و آخرین سمت وی قبل از انقلاب ۱۳۵۷ استانداری آذربایجان شرقی بود که قیام مردم تبریز در زمان استانداری او صورت گرفت.

در تنفس‌هاگامی سرش را روی شانه سرهنگ ۲ آزمین یکی از وکلای سرتیب ریاحی می گذاشت، چشم می بست و حالت خواب به خود می گرفت گاهی سرش را روی شانه سرهنگ ۲ عباسقلی شاهقلی وکیل دیگر سرتیب ریاحی می گذاشت دکتر مصدق با سرهنگ شاهقلی باعتبار اینکه در کمیسیونهای اصلاح قوانین دادرسی و کیفر ارتش شرکت و دخالت داشت انس و الفتی میان این دو وجود داشت - آهسته جملاتی رد و بدل می کردند و تبسم بر لبانشان - با من چنین نمی کرد. در دادگاه بدوی مرا وکیل دادگاه می دانست و قیافه رضایت و تشکر ابراز نمی کرد تظاهر هم نمی نمود. در دادگاه تجدید نظر که وکیل انتخابی و طبیعی بودم رسمیت رابطه وکیل و موکل را برای حفظ ظاهر رعایت می نمود.

گاهی سرش را روی کیف من و خودش (روبهم گذارده) می گزارد و حالت خواب بدخود می گرفت.

- گاهی لوايح را مقابلش می گذاشت علامتگذاری می کرد که کدامها را نخوانده و مانع قرائت شده اند تا در فرصت مناسب بخواند و جملات و مطالب را تلفیق دهد.  
- گاهی حالش بد می شد کرامین و آب میخواست ۱۵ قطره در لیوان آب میریختم و بایشان میدادم.

- گاهی اطباء ارتش مأمور مراقبت پزشکی از ایشان سرهنگ دکتر دانشور یا سرهنگ دکتر خطیب شهیدی جویای حال و احوالش می شدند.

- گاهی سیگار هما تعارف می کردم چون سیگارکش نبود معهذا سیگار می کشید.  
- یکروز در اواخر دادگاه بدوی چند نفر از افسران مراقب بددکتر مصدق گفتند آقا از ما راضی هستید؟ بلند شد میگردن در جلویش گفت من از همه آقایان افسران مراقب کمال رضایت را دارم.

در آخرین جلسه دادگاه بدوی پس از امضای صورت جلسه و حکم صادره و فرجامخواهی از رأی غیر قانونی - با سرگرد شکوهی منشی دادگاه دست داده و اظهار امتنان از زحماتش کرد.

### پایان ماجرای دادگاه بدوی

از ساعت ده و پنجاه دقیقه بعداز ظهر روز دوشنبه سیام آذرماه ۱۳۳۲ رأی محکومیت دکتر مصدق بدستال حبس مجرد شروع بقرائت گردید. قبل از اینکه رئیس واعضای دادگاه و دادستان جلسه را ترک کند دکتر مصدق اظهار داشت:

«حکم این دادگاه بر افتخارات تاریخی من افزود و بسیار متشکرم که مرا محکوم فرمودید - امشب معنای مشروطیت را بملت ایران فهمانید» و در ذیل رأی دادگاه



نوشت:

«باین رأی خلاف قانون که از يك دادگاه غیر قانونی و بدون صلاحیت صادر شده برطبق ماده ۵۹ لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش منسوب ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲ که احکام دادگاه فوق‌العاده را قابل فرجام میداند تقاضای فرجام مینمایم دکتر محمد مصدق»

مخبرین جراید داخلی و خارجی و عکاسان روزنامه‌ها و مجلات

بجاست از مخبرین جرائد داخلی و عکاسان آنها بخصوص و مخبرین خارجی یادی کنیم.

مخبرین جرائد داخلی و عکاسان آنها در قیل و قال شهریور ۱۳۲۵ ببعده که مختصر نسیم آزادی قطع و وصل می‌شد مخبرین جرائد جوانهای پرشور و پر حرارت با عکاسان بویژه در تحولات سریع و پیگیر ملی شدن نفت به دکتر مصدق که سر زهیر تحولات و تغییرات بود ارادت و احترامی داشته‌اند و علی‌رغم مدیران محافظه‌کار و اخلاک‌گر و جانبدار حاکم ظالم همیشه هواخواه و هوادار دکتر مصدق و در متن کارها بودند - در جریان ۲۸ مرداد ببعده بویژه در محاکمه دکتر مصدق اختیار اظهار نظر نداشتند ولی شور و هیجان داشتند روزنامه هفتگی اتحاد ملی یا مجلات هفتگی با خودسانسوری و احتیاط مطالبی را در حمایت دکتر مصدق منتشر میکردند. کاریکه مخبرین و عکاسان میتوانند انجام دهند سعی داشتند در اینکه عده زیادی در دادگاه حاضر شوند - عکسهای زیادی بردارند که بتدریج عکس‌اندازی‌یادرا درطول مدت دادگاه ترمز کردند و محدود نمودند.

روزنامه‌نگاران خارجی با نمایندگان ایرانی زبان‌دان خود مرتباً در دادگاه از هر گوشه دنیا آمده و بیشتر از منظره و جریانات کلی دادگاه یادداشت برداشته ویدکی‌های خود را بحرف می‌کشیدند. - و یادداشت میکردند و عکس برمیداشتند به خارج می‌فرستادند.

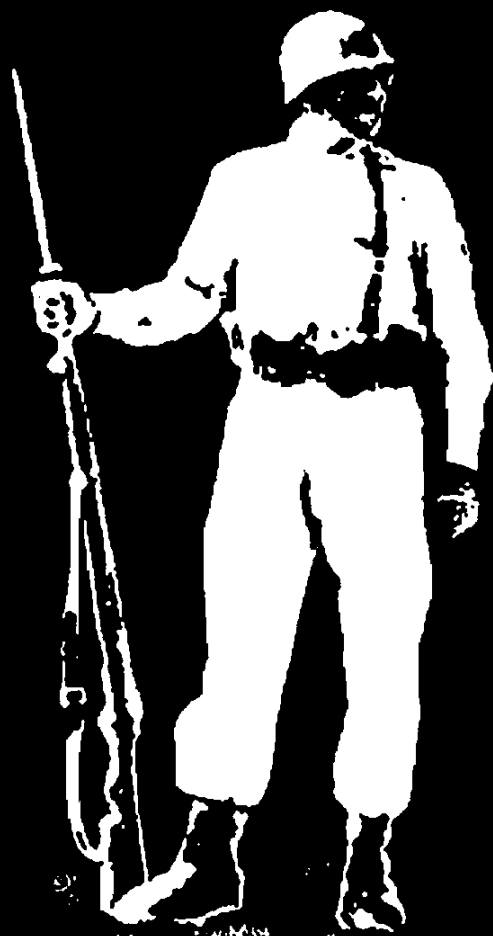
حرکتی مستهجن

گفتند و نشان دادند یکی از مخبرین خارجی را که آقای کاووسی با او همراهی و همکاری داشت در روز دوم جلسه بدوی از خود صدای ناهنجاری درآورد و همرا بخنده واداشت.

از او پرسیدند این صدارا برای چه از خود درآوردی؟  
گفت برای Compétence (برای صلاحیت).

بخش ششم

شهود



## جلسه هفدهم

هفدهمین جلسه دادرسی در ساعت ۳:۲۵ بعد از ظهر شنبه ۷ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرانگسکر مسبقی تشکیل شد. رئیس دادگاه خطاب به دکتر مصدق گفت:

آقای دکتر مصدق، فرمان اعلیحضرت همایونی دابر به عزل شما از نخست‌وزیری چه وقتی به شما ابلاغ شد؟ دکتر مصدق: چنانچه اجازه فرمایید، بنده ضمن توضیحاتی که خواهم داد به این سؤال از اول تا آخر پاسخ خواهم داد.

رئیس: فعلاً ماده به ماده و سؤال به سؤال پاسخ دهید.

دکتر مصدق: من به تمام این سؤالات ضمن حرفهای خود جواب می‌دهم.

رئیس: چون در صلاحیت دادگاه شما...

دکتر مصدق: راجع به صلاحیت، بله من صحبت کردم.

رئیس: ... و خارج از صلاحیت شما تمام مطالب و بیانات خود را بیان داشتید. و حالا برای اینکه صحبتی کرده باشید، این مطالب را از شما سؤال می‌کنم. پس از بیانات شما اجباراً دادستان دادگاه در رد صحبتهای شما بیاناتی کردند و چندین جلسه وقت دادگاه را گرفتند. در صورتی که انهام شما و وظیفه دادگاه رسیدگی از ۲۵ تا ۲۸ مردادماه می‌باشد و به هیچ وجه اجازه داده نمی‌شود خارج از موضوع صحبت شود. و چون وقت دادگاه زیاد گرفته شده، لذا شما فقط به این سؤالات جواب دهید.

دکتر مصدق: اجازه می‌فرمایید؟ از یک منتهی سؤال نمی‌کنند: «شما در این باب جواب دهید.» به یک متهم اجازه می‌دهند که دلایل خود را برای کارهایی که برخلاف قانون به متهم نسبت می‌دهند به عرض دادگاه برساند. و بنده تمام کارهایی که شده به عرض دادگاه خواهم رسانید. اگر از موضوع خارج بود، باید رئیس دادگاه اخطار خارج از موضوع بودن را بدهد. اگر وارد باشد و داخل در یک موضوع باشد، آن وقت منتهی را نمی‌توانند محدود کنند که جواب سؤال را بدهد و بگوید: «مفسر هستیم» یا «نیستیم». اگر این طور باشد، این دادگاه نیست.

رئیس: این سؤالات برای روشن شدن ذهن دادگاه است. شما برای مدافعات خود می‌توانید در خاتمه سؤالات صحبت کنید.

دکتر مصدق: بنده تمام مسائل را در تمام عرایض روشن می‌کنم. اگر جایی ناریک باشد، آن وقت باید سؤال شود. من که تازه دادگاه ندیده‌ام. البته بنده متهم نیوده‌ام: ولی در مملکتی تحصیل کرده‌ام مثل سوئیس که در دادگستری آنجا کارآموزی کرده‌ام. و می‌دانم که دادگاه باید به متهم اجازه دهد از خود دفاع کند. بعد رئیس اگر دید جایی روشن نیست، می‌گوید: «جواب این سؤال را بدهید.» اگر بنا باشد بنده مطابق سؤالات آقای رئیس دادگاه حرف بزنم، این که دادگاه نمی‌شود.

یکی از نمائندگان: بطور دادگاه نهم اسفند دادگاه بود؟

رئیس: کیس که صحبت می‌کند؟ هر کس نظاهر نمود او را خارج سازید. [خطاب به دکتر مصدق] سؤال من این

است که فرمان اعلیحضرت چه وقت به شما ابلاغ شد؟

دکتر مصدق: یعنی بعد می‌توانم دفاع کنم؟

رئیس: حالا جواب بدهید نا بعد.

دکتر مصدق: اگر نگذارید، این دادگاه نیست

رئیس: خواهش می‌کنم به سؤال جواب بدهید.

دکتر مصدق: بسیار خوب. یک ساعت بعد از نصف شب بکتابخانه ۲۵ مرداد دستخط اعلیحضرت را آوردند. من زیارت کردم و رسیدم دادم. پس از وصول دستخط را مورد مطالعه قرار دادم. دیدم که این دستخط اصالت ندارد: یعنی امضایی از اعلیحضرت گرفتند، و یک تاریخی هم که ۲۲ مرداد باشد اعلیحضرت گذاردند. پس از آن، متن دستخط را نوشتند. آن دستخط جزو کاغذهای بنده در آن صندوق بود که برده‌اند. ولی الان برای اینکه ثابت کنم که این عرابض من صحیح است یا نیست، دستخط نخست‌وزیری آقای سرلشکر زاهدی را که اینجاست به عرضتان می‌رسانم تا بدانید عرابض من صحیح است. دستخط نخست‌وزیری آقای سرلشکر زاهدی هم عین فرمان عزل من است. (در این موقع عکس دستخط نشان داده شد) یعنی اعلیحضرت یک امضایی فرمودند و تاریخی گذاشتند و بعد دستخط نوشته شده. این مسائل باید روشن شود. باید اجازه بدهید یک متهمی را که می‌خواهید اعدامش کنید حرفش را بزنند. شما می‌خواهید او را در کادری قرار دهید و مانع از حرف زدن و دفاع او بشوید. این دستخط نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی را ملاحظه بفرمایید: [دکتر مصدق دستخط سرزبور را به دست گرفت و به هیئت قضات نشان داد] ملاحظه بفرمایید: اینجا نوشته ۲۲ مرداد با صحنه اعلیحضرت. بعد ملاحظه بفرمایید که سه سطر اول خیلی به هم نزدیک است. سطر چهارم گشاد نوشته شده. بعد خط آخر را که به صحنه نمی‌رسیده، طوری نوشته‌اند که به صحنه برسد. این عین دستخط خود بنده بود که در گاو صندوقم بود و آن را بردند.

رئیس: برای رفع تردید و شبهه خود و تشخیص اصالت فرمان چه اقدامی کردید و موضوع را به اطلاع چه اشخاصی رساندید؟

دکتر مصدق: اولاً راجع به اینکه به اطلاع چه اشخاصی رساندم، هیچ نظرم نیست. زیرا من در اطاق خواب خود راحت می‌کردم و آقایان وزیران هر وقت که در اطاق من می‌آمدند، مطالبی اگر بود می‌گفتند. آن روز من نمی‌دانم که کدام یک از آقایان وزرا آمدند و از دستخط اطلاع پیدا کردند. حافظه کاملی ندارم و کلاً به آقای دادستان گفتم که «شما بروید به آنها مراجعه کنید. اگر گفتند دستخط را دیده‌ایم که حرفشان درست است. اگر هم گفتند ندیده‌ایم، آن هم حرفشان درست است.»

رئیس: آیا معترفید که صبح روز ۲۵ مرداد هیئت وزیران را برای تشکیل جلسه فوق‌العاده دعوت کرده‌اید یا خیر؟  
دکتر مصدق: بله معترفم که ساعت... ساعتش نظرم نیست. شاید نزدیک شش و نیم بود. گفتم به آقایان وزرا اطلاع دهند که بیایند تا از وضعیت شب مسوق شوند. زیرا اگر اطلاعی نداشته باشند نمی‌دانند در مقابل مردم چه بگویند. آنها نه می‌توانند این جریانات را تکذیب کنند و نه اطلاعی از جریان دارند. پس بهتر است که بیایند و از آوردن دستخط مسوق شوند. دستور دادم اعلامیه‌ای هم در رادیو بخوانند برای اینکه شهرنهای بسی‌اصل مسوجب اختلال و ناامنی در مملکت می‌شد.

رئیس: نظرتان هست مفاد آن اعلامیه که آن روز ۷ صبح صادر کردید چه بوده؟

دکتر مصدق: بله. من اعلامیه‌ای را که دادم بر اینان می‌خوانم.

رئیس: بسیار خوب. چه ساعتی آن اعلامیه را که ساعت ۷ صبح منتشر شد تنظیم کردید؟

دکتر مصدق: والله من نمی‌دانم. باور بفرمایید همین شخصی که اکنون در دادگاه حضور دارد به من در موقع بازپرسی یادآوری کردند و این موضوع را نیز پرسیدند. باور بفرمایید من به ایشان گفتم که دعوت هیئت وزرا را فراموش کردم. در چنین روزهای حساسی این مطالب چیزهایی نیست که انسان به خاطرش بسپارد. این آقا (شماره به سرنویس آورده) در جریان بازپرسی گفتند: «شما هیئت وزیران را دعوت کردید؟» دیدم صحیح است. بعد دیدم که

اعلامیه هم تهیه کرده بودیم.

رئیس، پس موضوع فرمان عزل و دستخط را به استحضار هیئت وزرا در آن جلسه رسانیدید؟  
 دکتر مصدق: رساندم آقا، خیر. من در هیئت وزرا نرفتم. نه خیر، به هیچ وجه. دلایلی دارم که عرض خواهم کرد.  
 رئیس: علت اینکه با وجود تشکیل هیئت دولت در آن ساعت به طور فوق العاده و برای یک موضوع مهم دستخط  
 ملوکانه را به استحضار هیئت وزیران رسانید چه بود؟

دکتر مصدق: علت این است که فکر کردم اگر بروم به هیئت دولت و دستخط ملوکانه را ببرم و بگویم صحیح  
 است. بنده حالا آن جنبه قانونی را هم رها می‌سازم و از نظر قانون اساسی صدور چنین دستخطی مجاز نبود. بنده از  
 نظر اصالت دستخط که نردید داشتم. گفتم اگر دستخط را به هیئت ببرم و بگویم این دستخط ملوکانه دایر به عزل من  
 است، اگر اجرا نکنیم خیر در شهر منتشر می‌شود و مخالفین دولت عدم اجرای آن را بهانه تبلیغات سوء بر علیه دولت  
 قرار داده و وضعیت شهر را به صورت اختلال و ناامنی درمی‌آورند. پس به نظر خودم این طور آمد که از بسایت  
 دستخط راجع به اصالت آن مطمئن بشوم سپس به هیئت وزیران بروم و راجع به اینکه این دستخط نافذ هست یا نیست  
 صحبت بکنم. زیرا اگر دستخط اصالت نداشت که دیگر صحبتی لازم نبود. چون بیم آن بود شهرت بدهند که دستخط  
 شاه را دکتر مصدق اجرا نکرد و عده‌ای را تحریک بکنند که من نمردمی‌کنم و آنها مملکت را مختل بکنند. به همین  
 جهت صلاح ندیدم تا اصالت معلوم نشود، دستخط را مطرح بکنم.

رئیس: پس قبل از رفع شبهه در اصالت فرمان اعلامیه‌ای که روز ۲۵ مرداد مبنی بر انحلال مجلس شورای ملی  
 صادر نموده‌اید و آن را به امضای دکتر محمد مصدق بدون ذکر سمت امضا کردید. موضوع آن چه بود و چرا نه سمت  
 خود را تعیین کرده‌اید نه بودن نخست‌وزیری خودتان را؟

دکتر مصدق: علت صدور اعلامیه راجع به انحلال مجلس این بود که نمایندگان مخالف دولت از رفتن به مجلس  
 و از تبلیغات بر علیه دولت سوء استفاده می‌کردند. من برای جلوگیری از این تبلیغات لازم می‌دانستم که انحلال مجلس  
 شورای ملی را که دو میلیون اشخاص روشنفکر ساکنین شهرهای کشور به آن رأی داده بودند به اطلاع عامه برسانم تا  
 نمایندگان مخالف به عنوان اینکه نماینده ملت هستند نتوانند علیه دولت اقدامی بکنند. اما راجع به اینکه چرا سمت  
 نخست‌وزیری من در پای اعلامیه نوشته نشده. این اولین دفعه‌ای نیست که دستگاه نخست‌وزیری یک چنین اشتباهی  
 کرده باشد. تحقیق بفرمایید ببینید تا حال چند مرتبه اتفاق افتاده که مائین نویس فقط آن چیزی را که باید بنویسند،  
 نوشته و نخست‌وزیر را ننوشته؛ و بعداً آورده و من امضا کرده‌ام. اینکه آوردند خواندند و عنوان نخست‌وزیری نداشتند  
 دلیل این نیست که من خود را نخست‌وزیر نمی‌دانستم و خودم را یک محمد مصدق بی‌سمتی نامیده‌ام. تحقیق بفرمایید  
 ببینید که از آن روز به بعد چندین نفره چیز به امضای من رسیده که همه عنوان نخست‌وزیری را داشته. من نرس و  
 واهمه‌ای نداشتم که به عنوان نخست‌وزیر آن را امضا کردم. امروز هم که در زندان هستیم، امروز هم که زیر دست یک  
 نظامی هستیم، به حوال و قوه انهی فادرم بگویم که من نخست‌وزیر قانونی مملکت هستم.

در این موقع دو نفر از نمایندگان فریاد زدند: «خفه شو!» بلافاصله سکونی در تالار آئینه حکمفرما گردید. دکتر  
 مصدق سخن خود را قطع کرد و سر را به عقب برگردانید تا متوجه صدا گردد.

با بلند شدن صدای «خفه شو»، سر لشکر مقبلی رئیس دادگاه دستور داد نادر نوری را که تظاهر کردند از جلسه  
 خارج کنند و کارت آنان نیز ضبط گردد. در انجام این دستور دو نفر مزبور را از تالار خارج  
 ساختند.

رئیس: سؤال: طبق محتویات پرونده، عصر روز ۲۵ مرداد ماه مینینگ در میدان بهارستان...

دکتر مصدق: آقا من خسته شدم، نمی‌توانم. اجازه بفرمایید بنشینم.

رئیس: ... در بهارستان دایر می‌شود.

دکتر مصدق: اجازه می‌فرمایید من بنشینم؟

رئیس: رعایت مقررات دادگاه را بفرمایید.

دکتر مصدق: آقا، بنده ناخوشم. معلوم می‌شود حکم خدا را هم نمی‌دانید: «الَيْسَ عَلَيَّ الْفُرْيَضُ خَرْجٌ».

رئیس: مینینگ در میدان بهارستان دایر می‌شود که در آن مینینگ مهندس حق شناس شرکت دانشه و دکتر حسین

فاطمی نیز سخنرانی نموده است. توضیح دهید موجب برپا شدن مینینگ مزبور که در زمان حکومت نظامی عده‌ای

تجمع نموده و علناً شعارهایی بر ضد سلطنت می‌داده و نطفه‌هایی بر علیه مقام سلطنت ایراد می‌نموده‌اند چه بوده است؟

هر گاه تشکیل مینینگ بدون اطلاع شما بوده، توضیح دهید چه عکس‌العملی از خود ابراز داشتید.

دکتر مصدق: از طرف اصناف آنچه در نظر دارم اجازه مینینگ برای عصر روز یکشنبه از دولت خواستند.

من هم هیچ وقت ممانعت از مینینگ که از طرف ملیون داده شود نمی‌کردم. زیرا سیاست من سیاست استعماری نیست.

که مردم خفه بشوند و حرفشان را نتوانند بزنند. هر وقت که ملیون، اشخاصی را که می‌دانستم اینها اخلالگر نیستند،

تقاضای مینینگ کرده‌اند بنده اجازه مینینگ داده‌ام و مخصوصاً قید کرده‌ام افراد اخلالگر حق صحبت در مینینگ را

ندارند.

اگر به‌شما عرض بکنم از مذاکرات مینینگ و از روزنامه‌هایی که در آن دو سه روزه منتشر شد و آن سرد آورد

اینجا خواند بگویم اطلاع ندارم باور کنید. خلاف عرض نکرده‌ام. زیرا در روزهای عادی هم من لااقل هر روز ۱۴

ساعت کار می‌کردم. در این دو سه روز که کار زیادتر بود من به این چیزها نمی‌رسیدم. نماز این وضعیاتی که پیش آمد

به واسطه کودتای شب یکشنبه ۲۵ مرداد بوده است. این کودتا سبب شد که مردم تهران را دچار وحشت کند و سبب شد

که هر کس از این وقایع بتواند سوء استفاده کند. اگر زلزله‌ای جایی بیاید و محلی را زیرورو کند، کسی نمی‌تواند

بگوید کسی حق زیرورو کردن خرابه‌ها را ندارد. هر کس میل دارد از آن آوار به‌فدری که بتواند استفاده کند.

این اشخاص که کودتا کردند، رفتند دو نفر وزیر را از خانه خودشان از پیش زن آنها با پای برهنه بردند به شهر.

بردند به سعدآباد توفیق کردند. همچنین یک نماینده مجلس شورای ملی را، اشخاص را این جور می‌برند. آنها را

توفیق کرده و توهین می‌کنند. وقتی کودتا ناقص شد و نشد که مرا بگیرند و ببرند و بعد دستخط را ابلاغ بکنند و

نتوانستند از کودتای ناقص یا به قول فرنگها کودتای «مانکه» استفاده کنند، صبح مردمی که در نتیجه کودتا همه

عصبانی بودند عکس‌العمل نشان دادند. اگر به شما که رئیس دادگاه هستید کسی بی‌احترامی کند، شما نمی‌خواهید

عکس‌العملی نشان دهید؟ چرا در روزهای سی‌ام تبر که من نخست‌وزیر نبودم...

رئیس: خارج از موضوع صحبت نفرمایید.

دکتر مصدق: ... که من داخل در کار نبودم. روز ۲۶ تیرماه که استعفا دادم، تمام کارمندان نخست‌وزیری را روانه

ساختم، چرا همین بساط در روز سی‌ام تبر به‌پا شد و کسی جلوی آن را نگرفت؟ مگر آن روز من بودم؟ اگر در شهری

مردم نسبت به موضوعی هیجان پیدا کردند و اقدامی نمودند، در یک روز نمی‌توان فوراً جلوی آن را گرفت، چنانچه

دولت فطری هم چون نمی‌تواند جلوی ناراضیها را بگیرد سقف بازار را به رویشان خراب می‌کند.

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: همین جواب سؤال است، خوب:

رئیس: چرا اجازه دادید جریان مبینگ و شعارهای ضد سلطنت و استقلال مملکت و سخن ناروا به وسیله رادیو منتشر شود؟

دکتر مصدق: من چنین اجازه‌ای ندادم.

رئیس: اجازه بفرمایید. علت اینکه از وسایل فنی یعنی اداره انتشارات و تبلیغات که در دست دولت بود استفاده شد چه بود؟

دکتر مصدق: جریان مبینگ مختص به این روز نبود. هر روز که مبینگ داده می‌شد اداره تبلیغات مطابق معمول جریان طبیعی را منتشر می‌کرد. حالا اگر گفته فقط اجازه داده شده که فقط آن روز خواسته‌اند جریان در رادیو منتشر شود، باید رئیس تبلیغات وقت را خواست و از او سؤال کرد که به‌طور استثنا از من اجازه خواسته یا نه؟ ولی اگر معمول مملکت بوده و چیزی بوده که بدان عمل شد، یک جریان عادی بود و چیزی برخلاف عادت نبوده است.

در این موقع که ساعت ۴ بعد از ظهر بود، جلسه به‌عنوان تنفس ختم شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد جلسه، جریان دادرسی چنین ادامه یافت:

رئیس: شما که می‌فرمایید: «به اصالت فرمان اطمینان نداشتیم آن را به‌هیئت دولت نبردم و اصولاً آن روز در هیئت دولت شرکت نکردم»، پس اعلامیه‌ای که در ساعت ۷ صبح روز ۲۵ مرداد پس از چندین مرتبه اعلام قبلی از رادیوی تهران به‌نام اعلامیه دولت صادر گردید چه بوده است؟

دکتر مصدق: قبل از اینکه به‌جواب مبادرت شود، اجازه بفرمایید بنشینم؛ زیرا مریضم، لبس علی‌المریض خرج. رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: [در حالی که در جای خود می‌نشست] اگر اجازه نمی‌دادید، تصور می‌کردم می‌خواهید مرا به‌این وسیله از پای درآورید. ولی حالا معلوم شد حسن نیت دارید.

قبل از اینکه به‌جواب نیکسار محترم مبادرت کنم، باید عرض کنم: *أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.* [در این موقع دکتر مصدق از جای خود بلند شد] این شهادتین است که تمام مذاهب اسلام باید بگویند، یعنی حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی. این چهار مذهب سنن و همچنین هر کس که مسلمان است این شهادتین را باید بگوید. یک شهادت هم مال مذهب شیعه است: *أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَكَلِيُّ اللَّهِ.*

من در این دادگاه اقرار می‌کنم که مسلمان و شیعه اثنی عشری هستم. مسلک من مسلک حضرت سیدالشهدا است. یعنی آنجایی که حق در کار باشد، با هر قوه‌ای مخالفت می‌کنم؛ از همه چیز می‌گذرم. نه زن دارم، نه پسر دارم، نه دختر دارم؛ هیچ چیز ندارم مگر وطنم را؛ در جلو چشمم دارم. [در این موقع دکتر مصدق به‌گریه افتاد] رسول اکرم فرموده است: *«قُمْ فَاَسْتَقِمَّ»* - بایست و مقاومت کن. البته فرموده است: *«بِدُونِ مَطَالَعَةِ مَقَاوِمَتِ كُنْ، وَفَسْتَيْ دَيْسِي* موضوعی بحق است بایست و استقامت کن. «حالا من پیروی از مولای خودم را که در یک عمر کرده‌ام می‌کنم؛ و نا نفس دارم، دنبال عقیده صحیح خود هستم.

اما راجع به‌مطلبی که فرمودید، اینها هم ناشی از یک مطلب است. اگر شما بگذارید من این یک مطلب را الان برای شما روشن کنم، تمام مسائل بر شخص ریاست محترم دادگاه و آقایان دادرسان محترم روشن می‌شود. آن وقت خودتان به‌من حق می‌دهید که شخصی هستم حافظ قانون اساسی و خیرخواه شخصی پادشاه.

رئیس: سؤال را جواب دهید. رئیس سؤال قبلیش را تکرار کرد.

دکتر مصدق: اعلامیه را می‌خواهید بگویم چیست؟ حاضریم بخوانیم.

رئیس: به سؤال جواب بدهید که اعلامیه را به هیئت دولت برده‌اید یا نه؟ صدور اعلامیه برای چه بود؟  
دکتر مصدق: اعلامیه برای کودتای شب بود. حالا شخصی آمده منکر کودتاست، باشد. شب کودتا شد. برای اینکه هر کس در روز به شکلی که می‌خواهد از آن سوء استفاده نکند، بنده یکی از آقایان وزرا را خواستم و به او گفتم و او را مأمور نمودم که بروید تحقیق کنید و ببینید وضعیت دیشب چه بوده و چه کار کرده‌اند. این اعلامیه را بدهید که مردم بدانند کودتایی کرده‌اند. ولی کودتا نافص شده و دولت در سرکار خود باقی است. و آن هم برای این بود که وضع مملکت را مختل ننمایند.

رئیس: پس احضار هیئت دولت در ساعت ۶ صبح مربوط به فرمان ملوکانه دایر به عزل شما که در آن تردید داشته و رسید هم داده‌اید، نبوده و مذاکره‌ای نکرده‌اید.

دکتر مصدق: من هر کس کاغذی بیاورد دستخط و یا هر چیز دیگری باشد رسید خواهم داد. اگر رسید هم ندهم، بعداً پرسیده شود وصول آن کاغذ را اظهار خواهم کرد. دستخط ملوکانه را من رسید دادم. بعد از رسید... زیرا یک بعد از نیمه شب که دیگر مجال مطالعه نبود... از فرط خستگی و از فرط عصبانیت خوابم نبرد. همان دستخط را که دیدم در اصالتش به همین دلیل که راجع به دستخط آقای سرلشکر زاهدی عرض شد تردید کردم. دستخطی که برای عزل من آورده بودند، بیشتر این مشکلی را که عرض کردم روشن و واضح می‌کند.

رئیس: با وجود اعتراف به دریافت دستخط شاهانه که در اصالت آن تردید داشتید، آیا معمول نبود که با وسایل ارتباطی که در داخل و خارج کشور هر آن برای شما مقدور بود با تماس با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از خود رفع شبهه نمایید و همچنین موضوع را در هیئت دولت مطرح کنید و بعد اقدام به صدور اعلامیه کنید و حالا تردید در اصالت فرمان بنمایید؟

دکتر مصدق: تحقیق کردم. گفتند اعلیحضرت اول وقت از کلاردشت حرکت فرمودند به رامسر. از رامسر هم به بغداد حرکت فرمودند. این مسئله حرکت اعلیحضرت سبب شد که من در آن روز نتوانم در این باب اقدامی بکنم.  
رئیس: تشکیل هیئت دولت بنا به گفته خودتان ساعت ۶ صبح و صدور اعلامیه ساعت ۷ صبح...

دکتر مصدق: ساعت ۸.

رئیس: ... بود که محضاً هنوز اعلیحضرت همایونی حرکت نفرموده بودند. چرا موضوع به این سهمی رادر همان ساعت ۶ صبح در هیئت دولت مطرح نکردید و لو اینکه تردید داشته بودید؟

دکتر مصدق: گویا تبسار محترم توجه به آنچه که قبلاً عرض کردم نفرمودید. عرض کردم اگر دستخط را به هیئت وزرا می‌بردم، چون مسئله دستخط یکی اصالتش بود و یکی نافذ بسودنش، سننها مسئله اصالت نبود. اگر اعلیحضرت می‌فرمودند: «این دستخط مال من نیست»... جزایون در مسئله جعل و تزویر دو نظر دارند: جعل و تزویر یک وقت مادی است، یک وقت معنوی.

رئیس: خواهش می‌کنم راجع به سؤال صحبت کنید.

دکتر مصدق: آقا شما باید بدانید که جعل مادی و معنوی...

رئیس: برای من فقط لازم است جواب سوالی را که کرده‌ام بدانم.

دکتر مصدق: راجع به دستخط، یکی راجع به عدم اصالت و یکی راجع به عدم نفوذش بود. اگر اعلیحضرت می‌فرمودند: «این دستخط با موافقت من نوشته نشده است»، یعنی «امضا برای کار دیگری کردم»، این جعل معنوی است، اگر می‌فرمودند: «با این دستخط موافقم»، یعنی «این امضا را قبلاً کرده و بهیراد گفته‌ام که هر وقت این امضا



آمد متن آن را بنویس» در اینجا در اصل تردیدی نیست، اما در نافذ بودن آن که باید در هیئت وزرا صحبت کنم، یعنی آن را ببرم در هیئتوزرا و بگویم که من به این دستخط از لحاظ اصالت و نافذ بودن آن تردید دارم، به این دلیل چنانچه می‌بردم به هیئت و این مطالب را می‌گفتم، نتیجه چه می‌شد؟ نتیجه این می‌شد که مادر این دستخط تأمل کنیم. زیرا من در آن‌جا می‌گفتم از حیث اصالت تردید دارم، در حقیقت اینکه موافق قانون اساسی هست یا نیست که مسلماً نیست، چه می‌گفتند؟ می‌گفتند: «اجرا نکنید».

چه نظری داشتیم؟ نظر این بود که یک فدری فکر شود که چه باید کرد نادر صلاح مملکت باشد. من خیلی در این باب فکر کردم. اینها آفا کارهای کوچکی نیست که فوراً فکر کرد و فوراً تصمیم گرفت. زیرا بعضی مسائل هست که اگر فوریت در آن بشود، ممکن است موجبات پشیمانی و ندامت را فراهم سازد، خود نسیبم و افعاً مسجرب هستید و می‌بینم تمام نکات را توجه دارید. حالا در این مسئله به این مهمی می‌توانستم فوراً تصمیم بگیرم و آن را نیز فوراً اجرا کنم؟ چه شد؟ گفتم باید فکر کرد و فدری تأمل کرد: تردید در اصالت آنکه آقای نخست‌وزیر آمده بسود و خود را نخست‌وزیر مملکت خوانده است. زیرا اگر این دستخط شاه نبود، البته شخصی نمی‌آمد و بگوید نخست‌وزیرم، سپس می‌ماند که آیا ما آن را اجرا کنیم یا نه؟ حالا من می‌گویم اگر من تلگراف می‌کردم که این دستخط مآل اعلیحضرت هست یا نه؟ اگر می‌فرمودند هست، آن وقت اگر اجرا نمی‌کردیم، آن وقت خیلی بد می‌شد، این بود که باید فکر کرد و آن را بررسی کرد. روز سه‌شنبه عصر بنده می‌خواستم هیئت دولت را برای این کار دعوت نمایم، ظهر سه‌شنبه هندرسن [سفیر آمریکا در ایران] تلفن کرد و مخصوصاً برای عصر آن روز وقت خواست. تحقیق کنید، علی‌باشاخان صالح واسطه بود. خود سفیر پای تلفن به انگلیسی می‌گفت، او هم به فارسی ترجمه می‌کرد. سفیر کبیر هم تقریباً دو ماه در تهران نبود و با اصرار برای روز سه‌شنبه عصر ساعت ۶ از من وقت خواست. پس بهتر این است که بینم آقای سفیر کبیر چه می‌گویند. شاید در این موقع مطالب مهمی داشته باشند، بنده اول صلاح دیدم به ایشان وقت بدهم. ایشان ساعت شش و نیم آمدند و یک ساعت و نیم بودند و بعد رفتند. این بود که روز سه‌شنبه نتوانستم هیئت وزیران را دعوت نمایم. نظر این بود که در روز چهارشنبه تمام مسائل را در هیئت‌وزیران طرح کنیم، و اگر لازم دیدند تلگرافی به اعلیحضرت بکنند. به جهت اینکه وقتی یک نخست‌وزیری را عزل کنند، صلاح نیست که آن نخست‌وزیر مستقیماً با شاه تماس بگیرد. بهتر این بود که هیئت وزیران تماس بگیرند. اگر صلاح دیدند باشند، هیئت بسود حضور اعلیحضرت. هر تصمیمی در هیئت وزیران گرفته شد همان را اجرا کنند.

رئیس: طبق منطق خودتان که می‌گویید در کارهای مهم برای اخذ تصمیم باید با چند نفر دیگر طرح و بررسی نمود، چرا در موضوع به این مهمی هیئت دولتی را که خودتان انتخاب کرده بسودید و طسرف اعتماد و مشورت شما بودند، این موضوع را در همان جلسه ساعت ۶ صبح طرح نکردید؟ ثانیاً، همین طور که خودتان الآن بیان نمودید، اگر اصالت دستخط تأیید می‌شد و حتی در صورت شبهه برای تحقیق در این مورد فکر می‌کردید که باید از طرف هیئت وزیران استدلالی به عمل بیاید، عمل نمودید و بعد در همان روز حتی با تردیدی که نسبت به رسمیت نخست‌وزیری خود داشتید...

دکتر مصدق: تردیدی نداشتیم.

رئیس: ... و عده ملاقات با یک نماینده خارجی دادید؛ ثالثاً، به طوری که الآن بیان می‌نمودید، فکر شما این بود که به وسیله هیئت وزیران با اعلیحضرت همایونی راجع به اصالت فرمان و عزیمت ایشان تماس گرفته و استمراج حاصل نمایید. پس موضوع دستور عدم تماس در بغداد به سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در آنجا با شخص اعلیحضرت همایونی و آن تلگرافات و هن‌آور چه بود؟ کدام یک از منطق شما صحیح است؟

دکتر مصدق: آقا ما سه جور مسئولیت داریم. یکی مسئولیت سیاسی است...  
 رئیس: فقط از موضوع خارج نشوید. برای چندمین بار اخطار می‌کنم که از موضوع خارج نشوید.  
 دکتر مصدق: آقا، جواب سؤال است.  
 رئیس: بنده نرسیدم که مسئولیت چیست.  
 دکتر مصدق: باید توضیح بدهم. باید اجازه دهید که منم حرف خود را بزنم. آقا، پس من عرض نمی‌کنم. پس سؤال شما جواب ندارد. آقا، این که دادگاه نیست.  
 رئیس: این دفعه چندمین است که به دادگاه نوهین می‌کنید و می‌گویید دادگاه نیست. اگر یک بار دیگر به این دادگاه نوهین کنید، دستور خواهم داد جلسه سرنی باشد. شأن دادگاه بالاتر از هر چیزی است. این دادگاه به فرمان مقام شامخی تشکیل شده که شما منته به عدم اجرای فرمان معظم له می‌باشید.  
 دکتر مصدق: بفرمایید مرا توقیف کنند. پس بنده حرفی ندارم. خیلی خوب، دادگاه است و کسی که دستور تشکیل این دادگاه را داده خیلی شأنش از شما بالاتر بوده است. [پس از لحظه‌ای سکوت] سؤال فراموش شد.  
 رئیس: سؤال مجدداً خوانده می‌شود. [سؤال مجدداً قرائت شد]  
 دکتر مصدق: یک دولتی بقایش و سنو طش مربوط به نظر نخست‌وزیر است و وزیر در این باب به هیچ وجه نمی‌تواند عقیده‌ای اظهار کنند. تا نخست‌وزیر هست، آنها وزیرند. وقتی که نخست‌وزیر رفت، آنها وزیر نیستند. مسئولیت لازم است. عرض کنم که مسئولیت سه قسم است: سیاسی، جزایی، و مسئولیت حرفی. راجع به مسئولیت سیاسی، اگر قانون اساسی نوشته که وزیر مسئولیت مشترک دارند، این را آن مرد توجه نداشته. اینسکه در قانون اساسی نوشته شده وزیر مسئولیت مشترک دارند، این مسئولیت، مسئولیت سیاسی است. یعنی یک مجلس شورای ملی اگر یک وزیری را استیضاح کرد، رئیس دولت را استیضاح کرده. اینها روی مسئولیت مشترک همه می‌روند. مجلسی نبوده که من در قبال مجلس و وزرای من در مقابل مجلس مسئولیت مشترک داشته باشم.  
 پس من نخست‌وزیر بودم. من حق داشتم که این دستخط را اجرا کنم. یا اگر نزدیک دارم، خواه از حیث اصالت و خواه از حیث نفوذ، اجرا نکنم. این مسئولیت را آقا من به عهده گرفتم؛ و به هیچ وجه من اوجوه وزرای من در این مسئولیت شرکت ندارند. من خودم را نخست‌وزیر می‌دانستم. حالا هم می‌دانم. الآن که در این دادگاه در ماهیت وارد شده‌ایم، تمام این مسائل را از روی قانون و سوابق مسلم می‌کنم که نخست‌وزیر قانونی هستم. سفیر کبیر امریکا راه از این نظر که نخست‌وزیر بودم پذیرفتم. اگر نبودم، او از من وقت نمی‌خواست.  
 راجع به تلگرافاتی که از اینجا به بغداد شده، من خدا را شاهد می‌گیرم که اطلاعی از این تلگرافات ندارم. با این حال اگر اطلاع من سبب شود که آن وزیری که این تلگرافات را کرده است تعقیب نشود، من آن قدر بلند نظر هستم که حبس او، زجر او، هر چیزی را که از این تلگرافات متوجه او می‌شود، خودم قبول نمایم.  
 رئیس: جواب ندادید که موضوع این تلگراف مبتنی بر چه اصل و عقیده‌ای بوده.  
 دکتر مصدق: آقا اطلاع ندارم. خود او را بیاورید بپرسید که گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت. من عرض می‌کنم من با همکاری من به قدری صمیمیت داشتم که این آقای لطفی را آوردند و تهدید کردند که بر علیه من صحبت کند. این تهدید او هیچ جهتی نداشت.  
 رئیس: خارج از موضوع است.  
 دکتر مصدق: بسیار خوب.  
 رئیس: شما گفتید نخست‌وزیر قادر و مسئول بودید و هر کاری می‌کردید مسئولیت آن با شما بوده. در جایی دیگر

می‌گویید: «از نگرانی که وزیر خارجه من کرده، اطلاعی ندارم.»

دکتر مصدق: به‌خدا اطلاعی ندارم.

رئیس: پس معلوم می‌شود که هر یک از وزرای شما هم خودمختار بوده‌اند.

دکتر مصدق: نه آقا، نه. کمال صمیمیت را با وزرا داشتم.

رئیس: از طرف دیگر بیان داشتید: «چون این موضوع مهم بود، اگر من با هیئت وزیران در میان می‌گذاشتم ممکن بود باعث اختلال نظم شود.» حالا می‌گویید که «من با آنها صمیمیت داشتم.» در عین صمیمیت، چرا این مطالب را به اطلاع آنها نرسانید؟

دکتر مصدق: مسائل را نباید خلط کرد. صمیمیت دو نفر با هم یک مسئله است. و سرنگاهداری یک مسئله دیگر. یک وقتی مادر بیست و پنج سال قبل در یک جمعیتی بودیم و کسی بود که سرنگهدار نبود. ماسا هر وقت می‌خواستیم که مسئله‌ای را منتشر کنیم، به او می‌گفتیم که «این موضوع را محرمانه نگه‌دار.» او هم می‌گفت و به همه قسم می‌داد که محرمانه نگه‌دارد. آقا، صمیمیت غیر از سرنگه‌داشتن است. هیئت وزیران دوازده نفر وزیر هستند. بنده که نمی‌توانستم بگویم: «شما حق ندارید.» اگر می‌گفتم، اطمینان پیدا نمی‌کردم که انتشار ندهند. و ترس من از این بود که این مسئله منتشر شود و دشمنان دولت بگویند که دستخط شاه را در هیئت وزیران خواندند و دولت اعتنا به دستخط شاه دابر به عزل خودش نکرد؛ و دستخطی که سبب عزل من می‌شد، سبب اختلال شود و ناامنی را در مملکت ایجاد کند.

رئیس: آقای دادستان مطلبی دارید؟

سرتیپ از موده: ایشان ضمن بیان‌شان فرمودند که لطفی نهدید شده و اظهاراتی کردند. می‌خواستیم به عرض برسانم که آقای لطفی اینجا هستند. اگر اجازه می‌فرمایید ناموفی که این جلسه است تشریف بیاورند که معلوم شود ایشان را نهدید کرده‌اید یا خیر؟

رئیس: فوراً بفرمایید بنابند. [خطاب به دکتر مصدق]: تا نفس صریح قانون مسئولیت مشترک وزرا، اینست که می‌فرمایید: «وزیر خارجه من اگر یک خطای بهین بزرگی را کرده و یک نگرانی را کرده که من اطلاع ندارم» آیا قابل قبول است؟ و بعد به عهده گیرید که «هر کاری کرده مسئولیتش با من است.» از بیانات شما این طور دستگیر می‌شود که موضوع بدای دولت شما در نظر بوده نه مصالح کشور و مملکت و مقام سلطنت. آیا قابل قبول است که بگویید: «من از کار آن وزیر بی‌اطلاعم؛ [خطاب به سرتیپ از موده]: آقای لطفی را دستور دادید؟ سرتیپ از موده: بله.

رئیس [خطاب به دکتر مصدق]: جواب این موضوع را هم بگویید، آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق: جواب را عرض می‌کنم، و بعد هم اخطارم را می‌گویم. در این موقع عبدالعلی لطفی وارد سالار جلسه شد و در صف منتهین نشست. [آقا، من دو جور وزیر داشتم: وزرای بودند که از روز تشکیل جبهه ملی با من همکاری کردند؛ وزرای هم بودند که وقتی من رئیس دولت شده آمده‌اند و رفته‌اند. دکتر فاطمی یکی از آن وزرای بود که از روز تشکیل جبهه ملی با من همکاری نزدیک داشتم. مدیر روزنامه بود. وکیل مجلس بود. منزل شاه رفتیم. من نسبت به مقام وزرای خود در کار اداریشان کوچکترین دخالتی نمی‌کردم. این جناب آقای لطفی حاضرند. در کار دادگستری هر چه ایشان می‌فرمودند، من نظر به اعتماد و درستی و صحت عمل ایشان قبول می‌کردم. من وزیری را که در سر کار آوردم، نوراد کار خودش همیشه آزاد گذاشتم. من به یک وزیر نگفتم کسی را عضو وزارتخانه خود کند یا به او شغلی بدهد.

مسائل مملکتی دو قسم بود: یکی مربوط به سیاست عمومی مملکت است که «پولیتیک ز نرال» باشد؛ آن در دست من بوده. یکی مربوط به مسائل اداری است که در دست خود وزرا بوده.

رئیس: خارج از موضوع است، آقای دکتر مصدق.

دکتر مصدق: راجع به سیاست عمومی، خود رئیس دولت مختار بود. من عرض کردم از هیچ چیزم برای آنها نمی‌گذرم. اگر دکتر فاطمی تلگرافی کرده، عرض کردم اطلاع ندارم. بعد عرض کردم اگر دکتر فاطمی گفت من به او دستور داده‌ام، او دیگر مسئولیت ندارد و مرا تعقیب نفرماید. دیگر اینکه اخطار قانونی دارم. ماده ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌گوید بعد از نطق دادستان به متهم یا وکیل او اجازه داده می‌شود از خود دفاع بکنند. شما مرا از حق قانونی خود محروم کرده‌اید. شما به موجب این ماده باید به من اجازه دهید از خود دفاع کنم. اگر قبول فرمودید حرف صحیح زده‌ام و اگر قبول نفرمودید نکات ناروایی باشد، باید اجازه دهید توضیح دهم. از هیچ دادگاهی دیده نشده که به متهم اجازه داده نشود دفاع خود را بنماید.

رئیس: حق قانونی شما سلب نشده. این سوالات برای روشن شدن ذهن دادرسان و دادگاه است. بعد شما حق دفاع خواهید داشت.

دکتر مصدق: نظامنامه این را می‌گوید. من قانون خوانده‌ام.

رئیس: دادگاه از قانون منحرف نشده است. دیگر کانی است. [خطاب به لطفی]: آقای لطفی، ...

دکتر مصدق: بیچاره لطفی!

رئیس: [خطاب به مصدق]: خواهش می‌کنم بین حرف دیگران حرف نزنید [خطاب به لطفی]: شما در سرگه تحقیقات اظهاراتی نموده‌اید که عموماً به امضای خود شما در پرونده امر موجود است. امروز آقای دکتر مصدق در دادگاه اظهار داشتند که از آقای لطفی یا نهیدید اعترافاتی گرفته شده است و پاسخی داده‌اند. دکتر مصدق: من «نهیدید» عرض نکردم.

در این موقع عکاسان مشغول گرفتن عکس بودند. چون صدای دوربینها مزاحم بود، رئیس دستور داد که عکاسان به کار خود خاتمه دهند.

رئیس: دادگاه لازم دانست فوراً موضوع را در حضور دادگاه و خود آقای دکتر محمد مصدق از شما بپرسد. آیا در جریان تحقیقات از شما هیچ نوع نهیدیدی به عمل آمده یا نه؟ یا موضوعاتی را که شما اظهار داشته‌اید. از روی جبر و نهیدید بوده است یا خیر؟

لطفی [در حالی که از جای خود کنار سرلشکر میرجلالی وکیل مدافع سرتیپ رباحی برمی‌خاست]: نهیدیدی در کار نبوده است. بازجویی به‌طور عادی بوده است. رئیس: بسیار خوب، دیگر حرفی نداریم.

در این موقع به عکاسها اجازه عکس برداری و فیلم برداری از آقای لطفی داده شد.

رئیس دادگاه از آقای لطفی خواست که ذیل صورت جلسه مربوط به اظهارات خود را امضا کنند. بعد از امضای صورت جلسه، لطفی از همان طرف که آمده بود در حالی که دو نفر افسر جلو و عقبش بودند بازگشت. رئیس: بالاخره به چه مجوزی روز ۲۶ مرداد ماه به سفر کبیر ایران در بغداد از طرف دولت دستور داده شده که سفارت با اعلیحضرت هماپونی تماس نگیرد؟

دکتر مصدق: عرض کردم آقای وزیر خارجه‌ای را که بروند شب بگیرند توفیق کنند و عصبانی کنند و به آن صورت او را توبیخ کنند و بعد آزاد کنند. هر کسی که با او چنین رفتاری بکند او از عصبانیت چنین کارهایی را

می‌کند. نباید انتظار داشت کسی را عصبانی کنند و او عکس‌العملی نشان ندهد. هر کاری کرده خودش کرده. دولت هم اطلاع نداشته، و من هم اطلاعی ندارم. او هر کاری کرده با مأمور خودش کرده. من که نمی‌توانستم قبلاً به‌سفر کبیر دستور دهم: «اگر وزیر خارجه چنین دستوری را داد، اجرا نکند.»

\*\*\*

پس از ده دقیقه تنفس، در ساعت ۵/۲۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام گردید.

رئیس: شما مدعی هستید: «به‌فرض اینکه دستخط اعلیحضرت همایونی اگر اصیل هم بود نساقد نسوده، من نخست‌وزیر بودم و هستم»، توضیح دهید با توجه به اینکه از روز ۲۵ مرداد به‌بعد مجلسی وجود نداشت و اعلیحضرت همایونی هم در مسافرت بودند، آیا خود را مسئول کلیه جریانات آن چند روز می‌دانید یا خیر؟  
دکتر مصدق: اولاً اینجا یک اشتباهی نشود. بنده نگفتم آقای لطفی را تهدید کردند. این اسکلت محتاج به‌تهدید نیست. رئیس: برای محکمه توضیحات شما و جواب آقای لطفی کافی است.

دکتر مصدق: بله بنده به‌موجب قوانین و اصول قانون اساسی، نخست‌وزیر بودم و این دستخط بر خلاف قانون اساسی صادر شده است. جناب عالی به‌دادستان اجازه دادید مدتها صحبت کند و چند جلسه مطالب خود را گفت.  
رئیس: از موضوع خارج است. درباره سؤال جواب بدهید.

دکتر مصدق: بله آقا، بنده نخست‌وزیرم و دستخط نافذ نبوده.

رئیس: کافی است، آقا. دکتر مصدق: کافی باشد. رئیس: چرا دستور پایین آوردن مجسمه‌ها را دادید؟

دکتر مصدق: عین مطلب بازپرسی را برای شما می‌خوانم. آنچه در بازپرسی بوده و بنده گفتم، الان برای شما می‌خوانم.  
رئیس: خیلی مختصر و در دو کلمه.

دکتر مصدق: تحریف می‌گویند کردید. من سؤال بازپرس و جواب آن را می‌خوانم. من نمی‌توانم تحریف کنم.

رئیس: خیلی مختصر. دکتر مصدق: در روز دوشنبه...

رئیس: این سؤالی که از شما می‌شود، در نتیجه سؤالاتی است که بازپرس از شما کرده و شما بدان جواب داده‌اید و...

دکتر مصدق: آقا، مطالب مرا در بازپرسی تحریف کرده‌اند. آقا، چرا نمی‌گذارید بنده عرایضم را بکنم؟

رئیس: شما دستور داده‌اید یا نه؟ دکتر مصدق: آقا، اجازه بدهید بخوانم. دلیل داشته.

رئیس: جواب آن دو کلمه است. دکتر مصدق: حالا که اجازه نمی‌دهید، عرضی ندارم.

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: والله، به‌قرآن خارج نمی‌شوم. اگر خارج شدم، دستور دهید مرا مجازات کنند.

رئیس: آقای دکتر، ما جواب سؤال بازپرس را خوانده‌ایم.

دکتر مصدق: آقا، مردم باید بدانند، شما بگذارید پس از اینکه حکم محکومیت مرا دادید، مردم قضاوت کنند.

رئیس: جواب سؤالات چند کلمه است و باید بدان جواب دهید.

در این موقع دکتر مصدق متن سؤال بازپرس را که در بازپرسی راجع به‌پایین آوردن مجسمه‌ها از او شده بود

رائت کرد.

رئیس: تذکر داده شد آقای دکتر این مطالب در بازپرسی ضبط است. هم سؤال ایشان را ما خوانده‌ایم و هم

جوابهای شما را. فقط به‌سؤالات جواب بدهید.

دکتر مصدق: آقا بنده جواب را می‌خواهم از روی بازپرسی بدهم.

رئیس: ما احتیاجی به‌آن نداریم. دکتر مصدق: مردم به‌آن احتیاج دارند.

رئیس: جواب سؤال را بفرمایید. در دفاع هر چه می‌خواهید برای مردم بگویید. سؤال تکرار می‌شود: چرا دستور پایین آوردن مجسمه‌ها را دادید.

دکتر مصدق: این عین جواب من است: صبح دوشنبه اول وقت به اینجانب خبر رسید که از احزاب دست چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هر جا که هست بردارند. من ناظر توجیهی به این مسئله نداشتم. ولی بعد متوجه شدم که اگر احزاب دست چپ این کار را بکنند، برای ما ایجاد محظور خواهند کرد. یعنی مردم به ما خواهند گفت که «اگر شما با احزاب چپ موافق نیستید، باید این مجسمه‌های شاه فقید را که احزاب چپ برداشته‌اند بیاورید و خودتان در محل مجسمه‌ها را کار بگذارید.» در این صورت اگر ما مجسمه‌ها را می‌آوردیم و کار می‌گذاشتیم، حیثیت ملت ایران را برده بودیم. به جهت اینکه شاه فقید را انگلیسها آورده ...

در این موقع ناگهان یکی از نمایندگان از نمائندگان که در ردیف اول نشسته بود، خطاب به دکتر مصدق گفت: «خفه شو!» بدنبال اعتراض او، از طرف نمائندگان دیگر نظاهرات بیشتری علیه دکتر مصدق به وقوع پیوست. من جمله سرهنگ دوم خسروانی که جزو نمائندگان بود فریاد زد: «باید دشمنان شاهنشاه نابود شوند!» رئیس دادگاه مرتب زنگ می‌زد و می‌گفت: «آنها را ساکت کنید.» سپس با عصبانیت خطاب به دکتر مصدق گفت: شما جواب را بدهید، همین. شما نمی‌توانید زیر شمال اعلیحضرت به نام اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، به شاه فقید و کشور دشنام بدهید. [کف زدن و ابراز احساسات نمائندگان]

دکتر مصدق: بسیار خوب، بفرمایید.

رئیس: آقای دادستان، فرمایشی اگر دارید بگذارید بعد.

سرتیپ از موده: چند کلمه‌ای بیشتر نیست، و من می‌توانم اگر مطلبی به نظر رسید بگویم.

محترماً به عرض می‌رسانم: اینجانب در سمت دادستان ارتش بسیار متأسفم که آقای دکتر محمد مصدق با وجودی که ریاست محترم دادگاه وضعی را در پیش گرفته‌اند که هیچ ریاست دادگاهی نسبت به متهم در پیش نمی‌گیرد، پشت‌پا به کلبه اصول زده و جز بدبینی و دروغ‌گویی و اهانت روبه‌ای در پیش ندارند.

در جلسه امروز ملاحظه فرمودید صریحاً گفتند دادستان ارتش با تهدید از آقای لطفی اعتراف گرفته. ملاحظه فرمودید وقتی لطفی را حاضر فرمودید، او صریحاً اظهار داشت که جریان بازپرسی عادی بوده است. دادستان ارتش کلیه اهانت‌های این شخص را تا این لحظه تحمل نموده. چون ملاحظه شد در برابر سؤال ریاست محترم دادگاه باز دست به همان کاری زده که رویه همیشگی او است و این عملش واقعاً غیر قابل تحمل است. اینجانب برای آخرین بار به عرض می‌رسانم حتی هر گاه این متهم به این رویه خود ادامه دهد، یعنی بخواهد کوچکترین اهانتی به مقامانی بکند، با به عنوان دفاع بخواهد برخلاف مصالح کشور صحبتی نماید، بالاخص اگر بخواهد با بردن نام اعلیحضرت شاهنشاه فقید [کف زدن حضار] به اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی - که همان طوری که ریاست دادگاه تذکر فرمودند اساساً تشکیل دادگاه به نام نامی اعلیحضرت است - کوچکترین اسائه ادبی نماید، اینجانب بلافاصله نفاضا خواهم کرد دادگاه سرئی شود.

این توضیح را می‌دهم که دادستان ارتش بی‌اندازه مایل است که این دادگاه علنی باشد. و دکتر محمد مصدق هر گونه دفاع مشروعی دارد به عمل آورد. ولی همان طوری که به عرض رسید، هر گاه بخواهد مخالف مصالح کشور عمل کند، قانون به اینجانب حکم می‌کند که نفاضای سرئی بودن جلسه را کنم. اینک عین ماده قانونی را به عرض می‌رسانم: ماده ۱۹۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش. جلسات دیوان حرب علنی است مگر در مواردی که علنی بودن آن مخالف انتظامات یا مصالح کشور یا منافی اخلاق باشد که در این صورت دادستان

درخواست سرّی بودن دادرسی را خواهد نمود. در این صورت دیوان حرب فرار سرّی بودن دادرسی صادر می‌نماید و در پایان دادرسی حکم دادگاه فقط برای منمهم و دادستان و وکیل قرائت خواهد شد. توضیحاً به عرض می‌رساند که آقای دکتر مصدق صلاحشان در این است که در برابر اعمالی که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه به بعد به ایشان نسبت داده شده، دفاع مشروع نمایند. یعنی کلمه‌ای بر زبان نرانند که اظهار آن کلمه یا مخالف انتظامات یا مخالف مصالح کشور و با منافی اخلاق باشد. تا به حال دو سه بار چنین کلماتی را بر زبان رانده‌اند. یعنی من باب مثال اگر منمهم در دادگاه که علنی است علناً به وکیل مدافعتش لفظ رکبکی را استعمال کند در برابر یک عده بانوان و آقایان، و بداند که این لفظ در سراسر دنیا پخش می‌شود، این منافی اخلاق و منافی عفت عمومی است که این کار را این آقا کرد.

هر گاه منمهم مانند آقای دکتر مصدق با جنبه عوام فریبی نامی از دول خارجی ببرد و بخواهد به این دادرسی رنگ سیاسی دهد، این مخالف مصالح کشور است. هر گاه دکتر محمد مصدق نحوه بیانش طوری باشد که نمائندگان را تحریک کرده و بر علیه او ابراز احساساتی نمایند. این برخلاف انتظامات است. همان طوری که عرض کردم، این منمهم همه این اعمال را در این دادگاه نمود. اینجانب نیز به پیروی از رویه ریاست محترم دادگاه که احساس می‌کنم ساعی هستند حتی المقدور جلسات این دادگاه علنی باشد. در آن موارد تقاضای سرّی بودن نکردم. ولی اکنون صریحاً اخطار می‌کنم که هر گاه ضمن دفاعیاتش این مراتبی که گفته شد و مفرات قانونی را در نظر نگیرد، بلافاصله تقاضای سرّی بودن دادگاه را خواهم نمود.

این نکته را باید بگویم که اگر چنین تقاضایی نمودم، ملت ایران باید بدانند که دادگاه منتهای تلاش را نموده است که دادرسی دکتر مصدق علنی باشد. اگر اینجانب تقاضای سرّی نمودن کردم، ملت ایران بدانند دکتر مصدق چون در برابر اتهاماتی که به او نسبت داده شده پاسخ قانع کننده ندارد، دست به کاری زده است که دادستان ناچاراً دادگاه را سرّی کند. اینجانب بارها عرض کرده‌ام این شخص جز نهمت و افترا حربه دیگری ندارد. اگر واقفاً دارد، باید به سوالات ریاست دادگاه جواب دهد؛ و نباید بگوید رئیس دادگاه حق سؤال و جواب ندارد.

این منمهم معلوم می‌شود حتی در روزنامه‌ها جریان محاکمه جنایی را نمی‌خواند. در همین دادگاههای جنایی تهران اولین عملی که رئیس دادگاه صورت می‌دهد، استنطاق از منمهم است. دادگاه مختار است در طول جریان دادرسی در هر لحظه از اصحاب دعوی هر گونه سؤالی که دارد به عمل آورد. در برابر این انجام وظیفه قانونی، دکتر مصدق می‌گوید معلوم می‌شود که این دادگاه نیست. چرا این را می‌گوید؟ فلسفه‌ای دارد. این را می‌گوید تا اشخاصی که وارد نیستند بگویند واقفاً این دادگاه چه عمل خلاف قانونی می‌کند. این را می‌گوید تا اذهان را مشوب کند. تمام اینها نشانه این است که دفاع مشروع ندارد... دکتر مصدق: بعله!

سرتیپ از موده: ... زیرا اگر دفاع مشروع دانست، به هیچ وجه این کلمات را بر زبان نمی‌راند. اینجانب دیگر عرضی ندارم. آخرین تقاضایم از ریاست دادگاه این است که به منمهم تذکر دهند عملی از او سر نزنند که اینجانب ناچار شوم تقاضای سرّی بودن این دادرسی را کنم.

دکتر مصدق: شما درباره بنده هیچ کاری بالاتر از اینکه بنده را به دار بزنید، نمی‌توانید بکنید. من وقتی که آزاد نباشم در دادگاه حرف خود را زده و از خود دفاع کنم، از این ساعت اعتصاب غذا می‌کنم و دیگر شما مرا نخواهید دید. هم زخم راحت بماند و هم خانه‌ام، بروم بعیرم و همه راحت شوند. از دست شما هم خلاص می‌شوم. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: دادگاه مخالف حرف زدن و دفاعیات شما نیست.

دکتر مصدق: بله آفا؟ من چیزی نمی گویم، چون دادگاه دستوری است و شما دستور را اجرا می کنید.  
رئیس: باید به سوالات جواب دهید.

دکتر مصدق: بنده عرض کردم این طور جواب نمی دهم.  
رئیس: صورت مجلس کنید.

دکتر مصدق: بله بکنید. بنده از همین امشب غذا نمی خورم تا بمریم [چند تن از نمایندگان] را اسپید است! انشاءالله! و از همه خدا حافظی می کنم.  
رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر بفرمایید.

دکتر مصدق: ایشان وکیل من نیستند. من او را وکیل خودم نمی دانم.

رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر، دفاعیات خود را بکنید؛ یعنی به سوالات جواب بدهید.

دکتر مصدق: به سوالات بنده ایشان جواب بدهند؟

رئیس: چون به سوالات جواب نمی دهند، البته دفاعیات را بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: اینجانب طبق ماده ۱۹۷ قانون دادرسی ارتش پس از اینکه دادستانی اظهارات خود را به نظر رسید که تمام فرموده اند، از روی ماده ۱۹۷ قانون دادرسی ارتش این طور فرض نمود که متهم با وکیل مدافع او باید بدفاع بپردازند. متهم پس از اینکه دادستان چندین جلسه اظهارات خود را فرمودند و در روزنامه ها منعکس گردید، عین روزنامه ها را از لحاظ اجازه ای که داشتم به موکلم دادم. موکلم از روی آن یادداشت هایی تهیه نموده که خود بدفاع بپردازد. از روی اظهارات نیمیستار دادستان و جوابهایی که متهم به پاسخ ریاست محترم دادگاه می دهند، ملاحظه می فرمایید بنده یادداشت می نمایم و پاسخهایی که داده خواهد شد مبنای دفاعیات اینجانب را تشکیل خواهد داد. چون سوالاتی که از موکلم می شود قسمتی است که در پرونده بازجویی مندرج است، مثلاً در موضوع مانحن فیه، بنده از خود جز آنچه موکلم در بازجویی گفته اند و اکنون نیز قرائت می نمودند چیزی نمی توانم بگویم.

چنانچه در جلسات اولیه دادگاه به عرض رساندم، کلیه این امور مربوط به شخص ایشان و یا دستوراتی بوده که صادر نموده اند می باشد؛ و آن طور که بخواهم دفاعیانی نمایم حتی در کلماتش نیز بایستی به ایشان مراجعه نمایم. از این رو اگر اجازه فرمایند، آن سهمی را که خود متهم باید ایفا نمایند ایفا نموده و پس از آن بنده بدفاعیات بپردازم. چند نکته ای که تاکنون بنده تهیه کرده ام این است که کلیه فرمایشات نیمیستار دادستان و یا شخصاً نوشته یا از روزنامه ها خلاصه نموده ام و فهرست وار درج کرده ام که پس از اینکه جریانات اولیه دادگاه که در ماهیت وارد شده بگذرد از روی آن خلاصه ها و جریاناتی که تحقیق می شود به تهیه لایحه دفاعیه خود بپردازم و وظیفه قانونی خود را انجام بدهم. چون این سوالاتی که ریاست معظم دادگاه می فرمایند مربوط به خود ایشان است، لذا بنده صلاحیت جوابگویی را علی الظاهر ندارم.

رئیس: حق دفاع از موکل شما ساقط نشده. مطابق ماده ۱۹۸، دادگاه برای کشف حقیقت دارای اختیارات کامل است. می تواند حتی در جریان دادرسی حضور هر کسی را که استماع بیانات او لازم باشد بخواهد. می تواند حاضر نمودن هر مدرکی را درخواست نماید. بنابر این حق مسلم دادگاه است که مواردی را که برای او ناریک است این سوالات را می کند که روشن شود. حال اگر موکل شما از پاسخ خودداری می کند، مفهومی این است که جوابی ندارند. بنابر این آن چیزی که نوشته شده بخوانید و موفع آخرین دفاع هم خود آقای دکتر مصدق صحبت کنند.

سرهنگ بزرگمهر: ریاست محترم دادگاه در اداره دادگاه طبق موازین قانونی اختیار انسی دارند که اعمال



می فرمایند. منظور بنده از ذکر ماده ۱۹۷ این است که در قسمت اخیر آن نوشته شده: «... پس از آن، متهم یا وکیل مدافع او به دفاع می پردازند.» ماده ۱۹۸ نیز همان مطالبی است که ریاست محترم دادگاه فرمودند. چون نام متهم قبل از وکیل مدافع آمده و موکلم خود را برای مرحله اول دفاع آماده فرموده اند، این است که تقاضا دارم ایسن اجازه را بفرمایند. ولی اگر موکلم از دادن پاسخ خودداری نمودند، دادگاه را برای هفتاد و دو ساعت که حد مجاز تعطیل است، تعطیل فرمایند تا بنده روی الزام قانونی حاضر برای دفاع از موکلم بشوم. زیرا بنا به مطالبی که قبلاً عرض شد، خود را آماده دفاع به آن معنی نکرده بودم. زیرا کیفرخواست دارای هفده بند طولانی است. علاوه بر آن، دادستان محترم چندین جلسه از کیفرخواست خود دفاع فرمودند. از این رو بایستی برای نکاتی که جواب داده شود آماده گردم.

ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر ده دقیقه تنفس داده شد.

\*\*\*

در ساعت ۶/۴۰ مجدداً جلسه رسمیت یافت.

رئیس: آقای دادستان، بفرمایید.

سرتهپ از موده: با کسب اجازه از ریاست محترم دادگاه، اینجانب ناچاراً باز چند دقیقه ای باید وقت دادگاه محترم را بگیرم تا شاید این دادرسی جریان عادی و طبیعی خود را طی کند. در عرایضی که به عرض می رسانم علاوه بر اینکه منظورم خدای نخواستہ قصد اهانت و توهین نیست، سعی و کوشش دارم همان طور که گفتم ایسن دادرسی بسیار عادی بگذرد، متهمین و وکلای محترم مدافعشان هر دفاعی دارند به عمل آورند و به نحوی ایسن وظیفه را انجام دهند که این دادگاه نمونه ای از یک دادرسی توأم با حق و حقیقت و عدالت باشد.

اجازه می خواهم بیانات خود را بدون تکلف با صراحت تمام به عرض برسانم. بنده و آقای دکتر مصدق یکدیگر را خوب می شناسیم. امشب و در این جلسات آقای دکتر مصدق دو تهدید فرمودند: یکی اینکه دیگر به سوالات ریاست دادگاه پاسخ نمی دهند و اساساً دفاع نمی کنند؛ یکی هم اینکه از امشب اعتصاب غذا خواهند کرد.

دکتر مصدق: نگفتم دفاع به عمل نمی آورم. چرا این حرف را می زنید؟

رئیس: حرف نزنید، آقا. در موقع خود صحبت بکنید.

دکتر مصدق: بله، بسیار خوب.

سرتهپ از موده: اینکه عرض می کنم بنده و آقای دکتر مصدق یکدیگر را خوب می شناسیم، این است که در موقع تحقیقات لحظه ای فرا رسید که آقای دکتر در برابر سؤال من روی نختخواب نقش شدند و فرمودند: «دیگر کلمه ای جواب ترا نمی گویم.» به عرضشان رساندم که «جناب عالی مختارید، ولی می روم و بعدنبا اعلام می کنم که آقای دکتر جواب مرا ندادند. این نشانه این است که دفاعی ندارند و جوابی ندارند بدهند.» کار به جایی رسید که یک سلسله سؤال و جوابهایی که روی این زمینه به عمل آمد بنده در پرونده صورت مجلس کردم که آنرا ریاست دادگاه قرائت فرموده اند. چون صورت مجلس کرده ایشان را مستنکف قلمداد کردم، لحظه آخر فرمودند: «عجب ایسن طور که می فرمایید صحبت شما قانونی است و باید جواب بدهم.» این آقای لطفی هم بودند و عرض مرا تأیید کردند. همین آقا آن روز از ساعت ۵ تا ۱۱ شب با بیانی شیوا جواب دادند. حال اگر جواب هم نمی دادند آسمان به زمین نمی آمد. صورت مجلس می کردم که جواب نمی دهند و با تحقیقات از سایرین تصمیم نهایی درباره ایشان می گرفتم.

پس نتیجه ای که می گیرم این است که آقای دکتر مصدق وقتی در دادگاه می گویند: «جواب نمی دهم»، به نظر

اینجانب اصرار موردی ندارد. واقعاً وقتی منتهی می‌گوید: «جواب نمی‌دهم»، به نظر می‌رسد باز پرس یا دادستان و با دادگاه هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه از روی اوراق پرونده فضاوت خود را بنماید.

پس به نظر اینجانب جواب ندادن ایشان به هیچ وجه مانع انجام وظیفه دادگاه نیست: بالاخص که ایشان در موقع ایراد به صلاحیت هر چه داشتند گفتند. اگر اشتباه نکم، در همان موقع چندین بار گفتند و قسم خوردند که «دیگر حرفهای من همانها هست که می‌زنم» و ریاست دادگاه هم اجازه فرمودند، و همه حرفهایشان را هم به نظر بنده زده‌اند. پس این تهدید ایشان کوچکترین اثری در انجام وظیفه دادگاه نخواهد داشت. و اما تهدید به اعتصاب. اینجانب در سال ۱۳۲۵ در اعتصاب کارگران آبادان دادستان بودم. روزی رئیس پلیس آبادان را توقیف کردم. نصف شب فرماندار غیر نظامی کسی را نزد من فرستاد و مرا خواست. تصور کردم امر مهمی پیش آمده است. حضورشان که رسیدم، با آب و تابی فرمودند: «این رئیس اعتصاب غذا کرده. حال چه باید کرد؟» عرض کردم: «خدا پدر و مادرت را بیامرزد که نصف شبی مرا کتشدی اینجا.» و راهم را کشیدم و رفتم منزل. صبح به طور عادی در سر خدمت آن رئیس پلیس مرا خواست و تهدید می‌کرد که «یا مرا آزاد کنید، یا آن قدر غذا نمی‌خورم تا بمیرم.» با نهایت خونسردی عرض کردم که «اگر بنا باشد هر مجرمی که در زندان است بگوید غذا نمی‌خورم و او را آزاد کنند، خیال می‌کنم دنیا پر از مجرم می‌گردد. مختارید غذا میل بفرمایید؛ مختارید میل نفرموده به قول خودتان از گرسنگی تلف شوید.»

حال همان پاسخ را به ایشان می‌دهم. با این تفاوت که ایشان یک سابقه اعتصاب غذا در همین جا هم دارند. آن این است که روزی سرگرد بلالی افسر محافظ به اینجانب تلفن کرد که یک روز است ایشان اعتصاب غذا کرده‌اند و غذا هم میل نمی‌فرمایند.

بنده در حدود پنج و نیم بعد از ظهر خدمتشان شرفیاب شدم. عرض کردم: «چرا غذا میل نمی‌کنید؟» مقدمانی چپدند و فرمودند: «من از جوانی هر حرفی که زده‌ام ممکن نیست روی آن حرف چیز دیگری بگویم.» عرض کردم: «شاید غذای اینجا مأکول نیست. حال خوب است به بنده بفرمایید چه نوع اغذیه‌ای میل دارید.» به سرگرد بلالی هم گفتم: «یک مداد و کاغذی بردار و غذایی که آقا می‌فرمایند یادداشت کن.»

این آقا یک صورت بالا بلندی دادند. [خنده نمانا چنان] مثلاً فرمودند جوجه سرخ کرده میل دارند. فرمودند: «از پوره سبب زمینی بدم نمی‌آید.» نوشت تا کار به دسر رسید. فرمودند: «گلابی و هلو هم میل دارم.» بنده خوشحال شدم که غذا میل می‌کنند. صورت که تمام شد، گفتم: «اجازه می‌فرمایید جای بیاورند؟» دست مرا گرفته گفتند: «سرنسب آزموده، معلوم است هنوز مرا نمی‌شناسی. حرف من یکی است.»

بالاخره پس از یک ساعت با میل وافر غذا میل کردند.

دکتر مصدق: موضوع منتهی شده بود.

سرتیپ آزموده: اعتصاب غذا نه تنها عملی است غیر مشروع، بلکه هیچ شخص با شخصیتی عنوان اعتصاب غذا نمی‌کند. صریحاً خدمتشان عرض می‌کنم اگر اعتصاب غذا فرمودند، تا آن اندازه که به وسیله عادی ممکن است به ایشان غذا خورانده می‌شود.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

سرتیپ آزموده: حال اگر خدای ناخواسته اعتصاب غذا موجب تلف شدن ایشان شد... [یکی از نمازچیان: انشاءالله!]

دیگر هیچ کس مسئولیت ندارد جز خود ایشان. این هم جواب سؤال دوم ایشان.

موضوع سوم موضوع بیانات سرکار سرهنگ بزرگمهر می‌باشد. بنده از بیانات ایشان بسیار تعجب می‌کنم. با

نهایت معذرت به عرضشان می‌رسانم مثل آن است که این سرکار سرهنگ از ساعت اول تا این لحظه مأیوس بوده‌اند که زیر بغل آقای مصدق را بگیرند و بعدادگاه بیاورند و ببرند. این سرکار سرهنگ و کیل تسخیری دکتر محمد مصدق هستند. متهم یک وضعیت دارد؛ و کیل مدافع وضع دیگر. متهم ممکن است مانند یک بیماری که جهل درجه تب دارد هذیان بگوید؛ ولی و کیل مدافع موظف است که نقاط ضعف متهم را ترمیم کند. وظیفه وجدانی او بهصراحت بیش از و کیلی است که متهم شخصاً او را انتخاب کرده است. خوشوقتیم که در این جلسه اشتب سرکار سرهنگ بزرگمهر چند مرتبه گفتند: «موکلم.» پس معلوم می‌شود که ایشان آقای دکتر مصدق را موکل خود می‌دانند که این موضوع جای بسی خوشوقتی است.

ولی اینکه فرمودند چون دادستان چندین جلسه صحبت کرده هفتاد و دو ساعت دادگاه تعطیل شود تا ایشان بتوانند دفاع کنند این گفتار برای اینجانب بسیار تازگی دارد. سرکار سرهنگ بزرگمهر نزد اینجانب و وظیفه قانونی و وجدانی دارد که از موکلشان دفاع کنند و شروع بهدفاع نمایند. حال بینیم اگر یک و کیل مدافع تسخیری دست بهدست موکل داد و گفت دفاعی ندارم، آیا باید دادگاه تابع آن متهم و وکیل شود یا دادگاه باید وظیفه خود را انجام دهد؟ بالاخص در دادگاهی که متهم دو نفر است و تکلیف متهم دیگر با این اوضاعی که پیش می‌آید غیر معلوم است؛ و اگر اشتباه نکم و کلای مدافع متهم دیگر بسیار ناراحت هستند، زیرا هر یک شغلی دارند و این جریان آنان را از کار اصلی بازداشته است.

درباره سرکار سرهنگ بزرگمهر عقیده اینجانب این است که باید صریحاً یا دفاع کنند و یا بگویند دفاعی ندارند بکنند شق دیگری هم ندارد. مجوزی هم ندارد که دادگاه حتی یک ساعت جلسه دادرسی را به تأخیر اندازد تا سرکار سرهنگ آماده برای دفاع گردند. ایشان از لحظه‌ای که دادستان ارتش شروع به بیان کیفرخواست نمود، در اینجا حضور داشتند و هر لحظه باید آماده دفاع باشند. این اصول دادرسی است و بسته بهمیل و عقیده نیست.

بدیهی است سؤال ریاست محترم دادگاه از شخص متهم به عمل می‌آید نه از وکیل مدافع. ریاست دادگاه حق دارند در تمام جریان دادرسی از متهم، از دادستان و از هر کس که هر گونه سؤالی دارند به عمل بیاورند. تکلیف تعیین کردن برای ریاست دادگاه از وظیفه وکیل مدافع و دادستان خارج است. اینجانب بهسهم خود از سرکار سرهنگ بزرگمهر خواهش می‌کنم که بهدفاع پردازند. اگر دفاعی ندارند صریحاً بگویند که «من دفاعی ندارم» تا دادگاه تکلیف خود را بدانند؛ همان طوری که به نظر اینجانب تکلیف دادگاه با آقای دکتر مصدق معلوم شد، زیرا ایشان صریحاً فرمودند که «هر فی ندارم بزئم.»

دکتر مصدق: گفتم می‌زنم. جانی نبودم که بگویم می‌نرسم.  
سرتیپ آزموده: اینجانب دیگر عرضی در این باره ندارم و منظورم از ذکر این عرایض این بود که دادگاه زودتر...

دکتر مصدق: بعله، تکلیف ما را روشن کند که وضع خود را بدانیم و برویم بی کارمان.  
سرتیپ آزموده: ... تکلیف خود را بداند.

ساعت ۷/۱۰ جلسه خانمه یافت و جلسه دیگر به ساعت ۱۰ بامداد یکشنبه ۸ آذر موکول گردید.

## جلسه هیجدهم

هیجدهمین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰ بهامداد یکشنبه ۸ آذر ۱۳۳۲ در سالار آئینه سلطنت آباد تشکیل گردید. تماشاچی بسیار کم بود، دکتر مصدق هنگام ورود گفت چه دادگاه خلوتی است. پس از قرائت صورت جلسه قبل، دادگاه شروع به کار کرد.

رئیس: قبلاً تذکر داده می شود طبق اصول و مقررات، دادگاه مجاز است در هر موردی که مقتضی بداند از متهم استنطاق کند. کما اینکه این موضوع ضمن ماده ۳۹۳ آیین دادرسی کیفری که در دادگاههای نظامی نیز قابل اجراء است، پیش بینی شده است. منشی دادگاه، عین ماده را قرائت نماید.

منشی دادگاه:

ماده ۳۹۳ — رئیس محکمه می تواند قبل از استماع اطلاعات از مطلعین یا در اثنا یا بعد از آن از متهم در هر موردی که مقتضی بداند استنطاق نماید و مراقب باشد که اعاده مذاکرات سابق نشود.

رئیس: اکنون از تیمسار سرتیپ نفی ریاحی سوالاتی به عمل می آید. سؤال: آیا شما ریاست ستاد ارتش خود را به فرمان شاهنشاه و به عنوان رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده می دانستید یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: اجازه می فرمایید؟ البته بنده ریاست ستاد خود را به عنوان ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده می دانستم و هیچ موقعی در این مورد تردیدی برای بنده نبود.

رئیس: سؤال: آیا بهوظایف نظامی خود نسبت به انجام این مأموریت مهم آشنا بوده اید یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: بنده تصور می کنم بهوظایف نظامی خود کاملاً آشنا بوده و همیشه حداکثر تلاش خود را برای حفظ منافع ارتش شاهنشاهی تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجام داده ام.

رئیس: سؤال: آیا شما بهصحت دستورات و امریهایی که دادستان ارتش ضمن کیفرخواست تصریح نموده و مدعی هستند که بهامضای شما در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه صادر شده است، اعتراف دارید یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: صحت دستوراتی که در کیفرخواست بدانها اشاره شده و توسط ستاد ارتش در اجراء دستورات آقای دکتر مصدق که در آن موقع برحسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و بهمناسبت اینکه بنده مستقیماً شرفیاب نمی شدم و ایشان این اوامر را به عنوان وزیر دفاع ملی صادر می کردند، کاملاً تأیید می کنم. ضمن اینکه استدعا دارم دادگاه محترم توجه فرمایند در همان روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد دستورات زیاد و امریهای مختلف دیگری نیز از ستاد ارتش صادر شده است.

رئیس: سؤال: آیا این دستورات و امریهها به نظر شما برخلاف مصالح کشور و مقام سلطنت و بزرگ ارتشتاران

بوده است یا خیر؟ مثلاً حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه به چه مجوز و نظری بوده؟ آیا مستقیماً دستور آقای دکتر مصدق بوده یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: راجع به کلیه این موارد مشروحاً عریضی در دفاع برای روشن شدن امر به عرض خواهد رسید. ولی در جواب سؤال کوتاه تیمسار ریاست محترم دادگاه، بنده عرض می‌کنم که موضوع دعای شامگاه و صبحگاه نه مبتکراناً از طرف آقای دکتر مصدق و نه از طرف اینجانب مطرح نشده. بلکه بعضی از فرماندهان که فقط از روی حسن نیت و حس شاه‌دوستی به مناسبت وضع خاصی که پیش آمده بود و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در خارج از کشور تشریف داشتند و فرماندهان نامبرده شاید پیش‌بینی اشکالاتی را می‌نمودند، این موضوع را در ستاد ارتش مطرح نمودند. حتی بدو این طور فکر شد که ممکن است موقتاً یکی دو روز از دعای شامگاه صرف‌نظر شود. ولی به‌نظر اینجانب رسید که باید موضوع را به آقای دکتر مصدق، که همان طور که عرض کردم یگانه آمر به‌دستگاه ارتش بودند، عرض کنم. دستوری که ایشان دادند، یعنی اسم ایران گذاشته شود به‌نظر بنده در آن موقع با رضی که بود - چون شاهنشاه و ایران به‌نظر هیچ سربازی از هم جدا نیستند - راه حل موقتی مناسبی بود.

رئیس: سؤال: آیا بهتر نبود با مسئولیت مستقیمی که در مقابل بزرگ‌ارتش‌ناران فرمانده داشتید به‌جای آنکه نیت مخالفین استقلال کشور و سلطنت را که عملاً در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مشاهده شد برخلاف موجودیت و استقلال کشور و سلطنت عمل می‌نمایند، به‌جای حذف نام شاهنشاه که تأثیر آن در روحیه هر فرد ایرانی خاصه سرباز غیر قابل تردید است، جستجو می‌نمودید که منظور این گزارش دهندگان یا فرماندهان اشاره شده چه بوده و مسبب این توطئه و خیانت را به‌کف‌خود می‌رساند؟

سرتیپ ریاحی: بنده اطمینان داشتم و هنوز هم اطمینان دارم که این پیشنهاد از روی سوء نیت یا در اثر، همان طور که ریاست محترم دادگاه فرمودند، توطئه‌ای نبود. ضمناً بنده با نهایت اطمینان عرض می‌کنم به‌هیچ وجه فکر این را که در آن موقع توطئه‌ای بر علیه مقام سلطنت بوده است، حتی در مخیله خود نیز راه نمی‌دادم تا اینکه در اثر سوء ظن اقداماتی که تیمسار ریاست محترم دادگاه تلقین فرمودید کرده باشم. در آن روزهای بحرانی فقط یک وظیفه خطیر در نظر بنده مجسم بود و آن حفظ ارتش شاهنشاهی بود. تمام اقداماتی که بنده شخصاً در آن روزها کردم، با این یگانه نیت پاک بود.

رئیس: سؤال: چنانچه اشاره به آن روزهای بحرانی نمودید و نیت خود را حفظ ارتش شاهنشاهی می‌دانستید، آیا به‌نظر شما بهتر نبود که اسم شاهنشاه در غیبت خودشان به‌جای اینکه حذف شود بیشتر و بهتر تکرار و محفوظ گردد؟ سرتیپ ریاحی: در پاسخ سؤال ریاست محترم دادگاه بنده باید عرض کنم هر فرماندهی که در وضع بحرانی فرار می‌گیرد عکس‌العملی خاص دارد و طبق آن عمل می‌نماید. چه بسا عمل یک فرمانده بعداً مورد تنقید قرار گیرد. ولی به‌نظر بنده موضوعی که همیشه فوق‌العاده است، این است که توجه شود آیا این عکس‌العمل از روی حسن نیت بوده و برای انجام خدمتی شده است یا از روی سوء نیت و خیانت؟ بنده دلایل مقلی مشروحاً در این باره به‌عرض خواهم رسانید که در هیچ موقتی جز خدمت به شاهنشاه و ارتش نیتی نداشته و یگانه محرک من در تمام طول خدمت تنها این دو عامل بوده‌اند. البته ممکن است بنده اشتباهی کرده باشم. من خود را فرزند این ارتش می‌دانم و حاضر م مثل یک فرزند از دست پدر تنبیه شوم. [تیمسار ریاحی به‌گریه افتاد.]

رئیس: ممکن است اسامی فرماندهانی که پیشنهاد حذف نام شاهنشاه را داده‌اند اظهار داری؟ سرتیپ ریاحی: بنده بی‌نهایت خوشوقت هستم که در همین دادگاه تیمسار سرتیپ آز‌موده داستان ارتش که بنده

شخصاً بمشرفیت و پاکی ایشان، ولو اینکه روزی در نتیجه اشتباهات ایشان اعدام شوم، ایمان دارم. روزی تذکر دادم که اینجانب به مناسبت خصلت و خصایص سربازی که داشته‌ام، در تمام جریان بازرسیها عین حقایق را نه از لحاظ دفاع خودم بلکه برای حفظ منتها آمال خود یعنی منافع ارتش به عرض رسانیدم. در اینجا نیز اطمینان می‌دهم که در حضور دادگاه محترم جز عین حقایق چیزی عرض نخواهم کرد.

فرماندهی که ابتدا به بنده مراجعه کرد، متأسفانه در بازجوییها و مواجهه‌ای که بموسیله تیسار دادستان ارتش داده شد، شهادت و مردانگی کافی برای اقرار به اظهارات خودش را نداشت. بنده از حضور تیسار ریاست دادگاه محترم اجازه می‌خواهم اسم ایشان را که در پرونده ذکر شده است از لحاظ حفظ حیثیت یک همقطار در اینجا عرض نکنم. بعد از آنکه ایشان به من مراجعه کرده و راجع به اشکالات احتمالی که ممکن است بعضی عناصر ناراحت در موقع دعای شامگاه ایجاد نمایند مذاکره کردند، بنده معاون ستاد ارتش سرتیپ کبانی را نیز برای مشورت خواستم. آن قدر که به خاطر دارم، ایشان نیز گفتند که از طرف بعضی فرماندهان به ایشان هم مراجعه نشده است. در آن موقع اینجانب اسم آن فرماندهان را سؤال نکردم؛ زیرا پیش خود تصور نمودم که قاعدتاً ممکن است بعضی فرماندهان تیپهای مرکز باشند. عرض بنده تمام شد.

رئیس: سؤال: اینکه در تحقیقات اظهار داشته‌اید آقای دکتر محمد مصدق قصد تعویض شما را از شغل ریاست ستاد ارتش داشتند، جریان امر از چه قرار بوده است؟

سرتیپ ریاحی: با اجازه تیسار ریاست محترم دادگاه، در اینجا نیز نکته‌ای را به عرض می‌رساند که به نظر شخص اینجانب بزرگترین توهینی که تیسار دادستان ارتش، دانسته یا ندانسته، در دادگاه به اینجانب کردند راجع به همین موضوع بود که واقعاً طبق جمله خودشان مثل خنجری به قلب من نشست. زیرا ایشان در همین مورد به عرض دادگاه محترم رسانیدند که بنده دروغ گفته‌ام. بنده مثل یک سرباز اصلاً نمی‌دانم - چون در دادگاه نیز خود را در خدمت ارتش می‌دانم - دروغ یعنی چه. هیچ نوع دلیلی نیست که بنده چنین دروغی بگویم. حال آنکه ممکن بود اگر خدای نکرده قصد دروغ گفتن بود، دروغهای دیگری برای برائت خود بگویم.

با اجازه بر می‌گردم بمسئول تیسار ریاست محترم دادگاه. روز بیست و چهارم عصر که بنده خدمت آقای دکتر مصدق رسیدم، راجع به موضوع چهار ارابه جنگی سعدآباد ایشان با من تشدد کردند. بنده نیز بدلا بلی که مفصلاً در دفاعیات به عرض خواهم رسانید، چون در شغل خود ناراحت بودم با نهایت خشونت جواب ایشان را دادم. ایشان به بنده گفتند که «الان دیر است. فعلاً شما تا فردا صبح در ستاد ارتش باشید.» یا جمله‌ای نظیر این عین جمله: بنده یادم نیست. بهر صورت برای بنده کاملاً روشن بود که فقط آن شب را مسئول ستاد ارتش هستم. به همین دلیل پس از آنکه آن شب به منزل خود رفتم، تصمیم گرفتم که چون شب آخر است و آقای دکتر مصدق نیز از روی سوءظن عصر بیست و چهارم از بنده نوشته‌ای گرفته بودند که آن شب اتفاقی رخ نخواهد داد و بنده نیز این تعهد را کرده بودم، تصمیم گرفتم شب را در ستاد ارتش بگذرانم. علاوه بر این، تا آن حدی که بنده اطلاع دارم، در بازجوییهای آقای دکتر مصدق نیز جمله‌ای هست تقریباً به این مفهوم که «آن شب را تصمیم گرفتم سرتیپ ریاحی را به حال خود بگذارم.» بنده تصور می‌کنم این جمله به طور روشن می‌رساند که ایشان خیال تعویض بنده را داشتند. بهر صورت اگر هم ایشان چنین خیالی نداشته و در جملات اشتباه کرده‌اند، برای بنده این موضوع قطعی و مسلم بود.

در ساعت ۱۷:۰۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد.

رئیس: سؤال از نیمسار ریاهی: صریحاً توضیح دهید دستورانی که در ایام ۲۵ الی ۲۸ از ستاد ارتش صادر نموده‌اید، به ابتکار خودتان یا بنا به دستور و امر آقای دکتر محمد مصدق بوده است؟

سرتیپ ریاهی: دستورات صادره از ستاد ارتش در روزهای ۲۵ تا ۲۸ بعد از قسمت متمایز تقسیم می‌شود: یک قسمت عمده دستورات عادی که به وسیله خود اینجانب صادر شده و یکی از آنها را که اتسفاً الآن به خاطر دارم موضوع پرونده فرماندهی نظامی شمال است. عین آن در دادستانی ارتش موجود است و روشن است که چه قسمت از دستورات به ابتکار بنده بوده و چه قسمتی دستورات دولت بوده است.

قسمت دوم دستورات که تا آن حدی که به خاطر دارم هیچ یک ابتکاراً از طرف آقای دکتر مصدق به بنده گفته نشده بود. بلکه دستورانی بود که از روی پیشنهادات فرماندهان پس از آنکه بنده به نظر ایشان می‌رسانیدم صادر نموده‌ام. البته تمایز این دو نوع دستورات کاملاً صحیح است. ولی طرز کار ستاد ارتش در آن موقع این طور بود که روی پرونده‌ها منعکس نمی‌شد.

رئیس: سؤال: به نظر شما دستورات صادره مندرج در کیفرخواست که به امضای شما صادر شده، ضدیت با مقام شامخ سلطنت و بزرگارتشتاران فرمانده بوده است یا خیر؟ ضمناً از تیمسار دادستان تقاضا دارم آن دستورات را بخوانند.

سرتیپ آزموده [خطاب به منشی]: کیفرخواست را بیاورید.

[کیفرخواست به وسیله منشی دادگاه مقابل دادستان ارتش گذاشته شد.]

سرتیپ آزموده: توضیحاً عرض می‌کنم...

رئیس: بهتر این است که مشروحاً شرح دهید که روشن شوند. اگر توضیحاتی هم دارید، بعد از خواندن آن مانعی ندارد.

سرتیپ آزموده: محترماً به عرض می‌رسانم: به نظر اینجانب دادگاه در یک وهله حساسی است. حساسترین مرحله دادگاه و یک دادرسی مرحله‌ای است که طبق قانون، ریاست محترم دادگاه مستقیماً از متهمین سؤال و استنطاق می‌نمایند. بدیهی است دادگاه با اختیارات وسیعی که دارند، مختارند از دادستان و هر کس نیز سؤال نمایند. جای خوشوقتی است که ریاست محترم دادگاه سؤالات دقیق و حساسی را مطرح می‌نمایند که تردید نیست طرح این سؤالات برای کشف حقیقت است و بس. این موضوع از نحوه سؤالاتی که می‌فرمایید بخوبی هویدا و روشن است.

در امتثال امری که فرمودید، به عرض می‌رسانم: در کیفرخواست نسبت به اتهام نیمسار سرتیپ تقی ریاهی چند سند ارائه شده و درج گردیده. یک سند این است که در تاریخ ۲۲/۵/۲۶ رئیس وقت ستاد ارتش که تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، بخشنامه‌ای صادر می‌نمایند بدین مضمون که «تا دستور ثانوی نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه حذف شود». این موضوع را سؤال فرمودید و متهم توضیحی به عرض رسانید.

سند دیگر این است که رئیس وقت ستاد ارتش در تاریخ ۲۲/۵/۲۸ بخشنامه‌ای صادر می‌نمایند عیناً به شرحی که به عرض می‌رساند:

دستور داده می‌شود چون تعدادی افراد توده‌ای برای ساقط کردن دولت به اسم شاه شعار

می‌دهند، آنها را متفرق کرده و اگر لازم است تیراندازی شود.

سند دیگر این است که در تاریخ ۲۶/۵/۳۲ یکی از واحدهای خارج از مرکز از ستاد ارتش کسب دستور می‌نماید که در صورتی که عناصر توده‌ای به قصد مزاحمت مجسمه اعلیحضرت اجتماع نمایند، چه عملی باید انجام داد. آن واحد تصریح می‌نماید که طبق اطلاع طبقات و عناصر توده‌ای در نظر دارند که بعد از ظهر روز ۲۶ مرداد با فردای آن روز عمل مزبور را انجام دهند. رئیس وقت ستاد ارتش به خط خود در زیر این گزارش می‌نویسند:

در مرکز فرمانداری موفق به جلوگیری از پایین آوردن مجسمه‌ها نشد، چون نسام طبقات از حرکت شاه منجز هستند.

عین همین نوشته با امضای منم به واحد منظور تلگرافاً ابلاغ می‌شود.

سند دیگر این است که یکی از فرماندهی‌های نظامی خارج از مرکز در ۲۶ مرداد از ستاد ارتش کسب دستور می‌نماید که تکلیف او در برابر احزاب چپ و ترنم سرود شاهنشاهی چیست. رئیس وقت ستاد ارتش دستور تلگرافی صادر می‌نماید بدین شرح:

چون فرار شاه باعث انزجار و نفرت عمومی شده است، مردم را باید به احساسات خود واگذار کرده دخالتی نکنید.

حال چنانچه اجازه فرمایند چون متهم در برابر سوالاتی که فرمودید پاسخهایی دادند که اینجانب با اجازه ریاست محترم دادگاه می‌توانم به عنوان یک قاضی ایستاده اظهار عقیده کنم، عقیده خود را در برابر پاسخهای منم به عرض برسانم. همان طوری که عرض کردم، بسیار خوشوقتم که بالاخره در اثر همین دقتها و توضیحات دادگاه به حقیقت خواهد رسید.

بنده در اینجا به جزئیات امر وارد نمی‌شوم، زیرا جزئیات را چه در کيفرخواست نوشته‌ام و چه در موقع بیان ادعا مشروحاً عرایض خود را نموده‌ام، آنچه که فعلاً به عرض می‌رسد، چند موضوع است که تبسار ریاحی در جلسه امروز توضیح دادند و باید موضوع روشن گردد.

مقدمتاً اینجانب از اظهار لطفشان نسبت به خود تشکر می‌کنم و از لحاظ شخصی بسیار متأسفم که یکی از همقطاران ما تحت تعقیب قرار گرفتند. ولی از لحاظ دادستانی و حفظ حقوق ارتش، هیچ چاره‌ای ندارم جز اینکه با صریحترین بیان نظریه خود را به عرض دادگاه برسانم. ممکن است اشتباه کنم. بدیهی است دادگاه با این دقت زایدالوصف هر گاه احتمالاً بنده اشتباه کنم، آن اشتباه را ترمیم خواهند فرمود.

اولاً فرمودند بالاترین اهانتی که دادستان ارتش نسبت به ایشان نموده است در موردی است که بنده عرض کرده‌ام متهم دروغ می‌گوید. متأسفانه چون حالیه هم در همان عقیده باقی هستیم، می‌گویم دروغ می‌گویند. حال اگر ایشان مایل باشند لفظ «دروغ» را استعمال نکنم و مثلاً بگویم «کتمان حقیقت می‌فرمایند»، به نظر اینجانب همه این لغات همان معنای دروغ را دارد. اینجانب رویه‌ای جز صراحت ندارم.

ایشان چه ضمن تحقیقات و چه در محضر دادگاه به کرات فرموده‌اند: «من اشتباه کرده‌ام و طلب عفو می‌کنم». از لحاظ دادستان ارتش مفهوم این جملات این است که «من گناهکارم: منتها مرا ببخشید». حال اگر نظر ایشان غیر از این است، ایشان نباید صراحت بنده را حمل بر توهین بفرمایند. توهین مفهوم دیگری دارد. دادستانی که انجام وظیفه می‌کند، اگر بگوید متهم دروغ می‌گوید، معنایش توهین نیست.



حال باید دید این استنباط برای بنده از کجا ناشی شده. یکی این که به طور خلاصه مدعی هستند که روز ۲۴ مرداد آقای دکتر مصدق قصد تعویض ایشان را از پست ریاست ستاد ارتش می‌نماید، در حالی که آقای دکتر مصدق در همین دادگاه در همین باره فرمودند ایشان درست نمی‌گویند؛ چنین فصدی نبوده. اگر چنین گفتاری کرده‌اند، از ضعف ایشان بوده. ایشان حاضرند. هر گاه ریاست دادگاه مصلحت بدانند، این ادعای سرنیب ریاحی را از آقای دکتر مصدق تحقیق می‌فرمایند.

جهت دیگر این است بر فرض اینکه آقای دکتر مصدق قصد تعویض ایشان را فرموده باشند، وقتی ما ملاحظه می‌کنیم تا آخرین لحظه روز ۲۸ مرداد ایشان در پست سبز ستاد ارتش نشسته‌اند و حالبه یک چپزی هم طلبکارند و می‌فرمایند مثلاً «این دستورات که شاه فراری است و طبقات منزجر هستند، این نشانه شاه دوستی من است»، آیا به نظر دادگاه محترم با این اسناد قصد آقای مصدق که ایشان را می‌خواسته‌اند تعویض کنند دلیل بر برائت و نشانه شاه دوستی است؟ این را بنده اصطلاح می‌کنم عذر بدتر از گناه. چون در برابر این اسناد متهم دفاعی نمی‌تواند بکند، بناچار باید روی وهم و تصور پاسخهایی بدهد که این خود برخلاف آیین سربازی است. آیین سربازی این است که این افسر صریحاً بگوید: «گناهکارم»، و این داستان بسته شود نه آنکه بگوید: «داستان بعین نهمت می‌زند»، چون می‌گوید دروغ می‌گوید؛ و این را بالاترین اهانت دادستان نسبت به خود می‌داند. آیا این انجام وظیفه دادستان اهانت است یا رئیس ستاد ارتش دستور صادر کند که شاه فراری است؟

دومین نکته‌ای که فرمودند این بود که فرماندهان به ایشان پیشنهاد کردند که دعای صبحگاه و شامگاه را تغییر دهند؛ و در آخر توضیحانشان از ریاست دادگاه استدعا کردند که برای حفظ مصالح ارتش، نام فرماندهی را که چنین پیشنهادی کرده بود نبرند. ولی اینجانب در سمت دادستانی ارتش مصلحت را جز این نمی‌بینم که در این دادگاه هر کسی هر حرفی می‌زند با نهایت صراحت و وضوح باشد. زیرا اگر در این مورد بخصوصی غیر این باشند، هر شنونده‌ای خیالش و فکرش به جاهای دور و دراز می‌رود. مثلاً همان عیبی را پیدا می‌کند که درباره آقای دکتر مصدق گفته‌ام. آن عیب این بود که آقای دکتر مصدق نامه نوشتند به مجلس شورای ملی که صدی بیست نمایندگان غیر ملی هستند. هر کس این نامه را می‌خواند و درباره اش فکر می‌کرد، همه را جزء آن بیست نفر غیر ملی به حساب می‌آورد. ولی اگر آقای دکتر مصدق آن بیست نفر را اسم می‌بردند، دیگر اشخاصی ذهنشان به همه نمی‌رفت. خوب بود نیمسار ریاحی نیز اسم آن فرمانده را می‌بردند. چون نبردند، اینجانب این قسمت را روشن می‌کنم.

اولاً، فرمودند فرماندهان پیشنهاد کردند. در تحقیقات نتوانستند آن فرماندهان را معرفی کنند. در این دادگاه هم نتوانستند فرماندهان را که منظور چند نفر است به اسم معرفی کنند.

ثانیاً، تنها فرماندهی را که معرفی کردند در تحقیقات، نیمسار سرنیب زنگنه فرمانده دانشکده افسری بود. اینجانب نیمسار سرنیب زنگنه را خواستی کردم که به دادستانی ارتش بیایند. شریف آوردند. موضوع را در غیاب نیمسار سرنیب ریاحی رسماً بمیان گذاشتم. سؤال و جوابهایی شد. نیمسار زنگنه موضوع را انکار نمودند. بلافاصله نیمسار ریاحی را احضار کردم، و بین ایشان و نیمسار زنگنه مواجهه به عمل آمد. نیمسار ریاحی مصرأ می‌گفتند بنا به پیشنهاد ایشان دعای صبحگاه و شامگاه تغییر داده شد؛ و نیمسار زنگنه این موضوع را انکار می‌کردند. بدیهی است نیمسار سرنیب زنگنه متهم نبودند. بلکه به عنوان مطلع احضار شده بودند.

اینجانب برای اخذ تصمیم بررسی کردم. تحقیقات زیادی از مطلعین و اشخاصی که در آن روزها در ستاد ارتش بودند نمودم. نتیجه‌ای که گرفتم این بود که نیمسار زنگنه در آن روزها روزی به ستاد ارتش می‌آیند و قصدشان راجع

به عزیمت دانشکده از اردوگاه افسوسه به تهران بوده است؛ و به طور سرخورد بسا رئیس وقت ستاد ارتش صحبت می کنند. صحبت شاید از موضوع شامگاه و صبحگاه هم به عمل می آید. ولی باید دید به فرض اینکه فرماندهان شفاهاً، خیر کتباً گزارش رسمی به ستاد ارتش داده باشند که دعای صبحگاه و شامگاه تغییر داده شود، باید دید اگر رئیس ستاد ارتش این پیشنهاد کتبی را پذیرفت و شخصاً دستور صادر کرد که عمل انجام شود، آیا رئیس ستاد ارتش تصمیم گیرنده نبوده و مسئول نیست؟

نیمسار ریاحی خود همین امروز گفتند این دعای صبحگاه و شامگاه با حسن نیت تغییر داده شد. حال چگونه اینجانب می توانم نیمسار زنگنه را مثلاً تعقیب کنم؟ یا چگونه می توانم به صرف گفته ایشان این موضوع را ناگفته بگیرم؟ بنده عرض می کنم در تغییر دعای مذکور، مسئول و جوابگو شخص سرتیپ ریاحی باید باشد. هیچ کس دیگر مسئول نیست. پیشنهاد اسمش روی آن است که پیشنهاد دادن تولید مسئولیت نمی کند، ولو اینکه آقای دکتر مصدق اجازه تغییر دعای شامگاه و صبحگاه را داده باشند. مسئول رئیس ستاد ارتش است. اساساً آقای دکتر مصدق چه می دانسته دعای صبحگاه و شامگاه چیست؟

نصیر می کنم این موضوع کاملاً روشن شد. اینکه در تحقیقات گفته اند فرماندهانی را می شناخته اند، معاون ایشان سرتیپ کیانی بوده که نتوانست موضوع را روشن کند. در این جریان آنچه اینجانب استنباط کردم، این است که تغییر دعای مذکور، مانند اسناد دیگری که ارائه داده ام، اینها یک سلسله اعمالی بوده برای اینکه حتی در ارتش نام شاه بکلی از بین برود. کما اینکه دستور صادر شده شاه فراری است؛ و دستور داده شده جلوی مردم را که توده ایها بوده اند نگیرند و بگذارند مجسمه های شاه را فرو ریزند.

موضوع دیگر که باید روشن شود این است که نیمسار ریاحی امروز گفتند دستورات ستاد ارتش به دو طبقه متمایز تفکیک شده بود: یکی دستوراتی که شخصاً و مستقلاً داده اند؛ و دیگر دستوراتی که از طرف دولت بوده است. آنچه اینجانب از بیاناتشان استنباط کرده ام، این بود که خواستند بفرمایند هر دستوری که ضد مقام سلطنت صادر شده، دستور دولت بوده؛ و هر دستوری که به طور عادی صادر گردیده، دستور رئیس وقت ستاد ارتش بوده. به نظر اینجانب این هم یک عیب مهمی است که اشخاص در برابر انجام وظیفه صادقانه حاضرند همه گونه منت بگذارند. بنده عرض می کنم اگر یک رئیس ستاد ارتشی وظیفه خود را انجام دهد، اینکه نه گفتن دارد و نه رافع مسئولیت است. در مورد اموری که وظیفه خود را انجام نداده، بنده نمی دانم رئیس ستاد ارتش چگونه کارهایش به دو قسمت متمایز تقسیم می شود. رئیس ستاد ارتش یک وظیفه دارد و بس. آن وظیفه این است که سرلوحه انجام خدمتش روی وفاداری به سوگندی باشد که در برابر شاهنشاه یاد نموده؛ و باقی وظایف از این وظیفه اصلی سرچشمه می گیرد.

حال دادگاه محترم باید توجه فرماید اگر سرتیپ ریاحی که دستور داد فرار شاه محرز است، وظیفه خود را در مقام ریاست ستاد ارتش انجام داده، او را تبرئه نمایند و اعلام شاه دوستی او را بفرمایند. ولی اگر این دستور و نظایر آن را بر خلاف وظیفه و خدمت سربازی دانستند، به نظر اینجانب هر گاه سراسر خدمت سرتیپ ریاحی نوام با انجام وظیفه باشد، نمی تواند او را تبرئه کند. بهر جهت این چند نکته نکاتی بود که بنا به امری که فرمودید به عرض رساندم. رئیس هر لحظه که اراده فرمایند، هر موضوع تاریک را می فرمایند بنده روشن نمایم.

رئیس: نیمسار ریاحی، پاسخ سؤال را که تکرار می شود بدهید. [سؤال تکرار شد.]

سرتیپ ریاحی: از دستورات صادره به نظر بنده که یک سرباز هستم و مثل هر سربازی نهایت درجه فداکاری را به شاهنشاه و ارتش دارم، دو دستوری که نیمسار دادستان ارتش راجع به آنها تذکر دادند - یکی مربوط به یک

فرمانداری نظامی و دیگری مربوط به یکی از واحدهای خارج از مرکز - عین جوایی که آقای دکتر مصدق دستور دادند به وسیله ستاد ارتش مخایره شد. برخلاف افکار من سرباز بود. همین طور که وقتی بسنده این دستورات را به رئیس مرموزات دادم، او هم که یک فرد این ارتش و شاه پرست است همین نوع احساسات را داشت. همین طور که آن سرباز تلگرافچی هم که مخایره کرد همین احساسات را قطعاً داشت.

این وجه مشترک همه ما سربازان است. ولی یک وجه مشترک دیگر نیز داریم که غیر قابل بحث است و آن اطاعت امر مافوق است. سرباز تلگرافچی به رئیس مرموزات اعتراض نکرد؛ او به من اعتراض نکرد؛ و در وضعی که من بودم، نمی توانستم اعتراض بکنم.

رئیس: سوال: طبق اطلاع شما در صبح روز ۲۵ مرداد مصاحبه ای با روزنامه نگاران به عمل آوردید. بدون اینکه آنها را در جریان و شرح حقایق بگذارید، مخصوصاً از موضوع ابلاغ فرمان همایونی در شب ۲۵ مرداد که از جریبان آن کاملاً مطلع شده بودید یعنی به میان بیاورید، مطالبی اظهار نموده اید که بکلی برخلاف واقع بوده و افکار عامه را منحرف نموده. علت چه بوده است؟

سرتیپ ریاحی: بنده آن روز قصد مصاحبه ای نداشتم. چون چند نفر مسخبر جرأید به ستاد ارتش آمده و توضیحاتی می خواستند. آنچه برای بنده در آن روز جنبه قطعی داشت، ولی امروز به مناسبت اطلاعات دیگری که به دست آورده ام می فهمم که امر غیر از آن بوده است که بر حسب ظاهر بنده تصور کرده بودم. آنچه را آن روز به نظر حقایقی می آمد گفتم. به هیچ وجه از اینکه مأموریت حقیقی سرتیپ نصیری ابلاغ فرمانی به این درجه اهمیت بوده است که مضمونش عزل آقای دکتر مصدق بوده، اطلاع نداشتم. فقط وقتی نیمسار سرتیپ نصیری به ستاد ارتش آمدند من جلوی پای ایشان برخاستم؛ و چون سابقاً در دانشکده افسری با ایشان همکاری داشتم و به روحیات ایشان کاملاً واقف بودم، با لحن دوستانه از ایشان سوال کردم: «این چه کاری بود شما کردید؟» ایشان فقط به من گفتند: «کاری نکرده ام. حامل امریه ای هستم.» بنده استدعا می کنم توجه به لفت «امریه» بفرمایید که حتی نفرمودند فرمان از طرف اعلیحضرت همایونی است. و رسید آن را بمن نشان دادند. اگر آن موقع ایشان جزئیترین اشاره ای راجع به مضمون این امریه کرده بودند، تکلیف بنده و همه ارتش روشن شده بود، مسلماً از خیلی از اتفاقات ناگوار روزهای بعد جلوگیری می شد. بهر صورت بنده به هیچ وجه از امریه یا فرمان اطلاعی نداشتم که بتوانم این موضوع را به سربازان بگویم. آنچه به خبرنگاران گفتم، چند سطر خیلی مختصر بود که قبلاً در دفتر تهیه کرده و برای آنها خواندم.

در ساعت ۱۲ جلسه به عنوان تنفس تا ۲/۳۰ بعد از ظهر تعطیل شد.

\*\*\*

در ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر مجدداً رسمیت جلسه اعلام گردید و رئیس اظهار داشت:

نیمسار سرتیپ ریاحی، شما صبح اظهار داشتید که احساسات شخص شما درست به عکس صدور دستورات صادره از ستاد ارتش بوده است. منتهی گفتید که «حس اطاعت به رئیس که در نهاد نظامی نهفته است، مرا بر آن داشت که از دستورات آقای دکتر محمد مصدق اطاعت نمایم.» اینک از شما سوال می شود که در مقام ریاست ستاد ارتش، فرمانده و رئیس مستقیم خود را چه مقامی تشخیص داده بودید؟

سرتیپ ریاحی: با اجازه نیمسار ریاست محترم دادگاه، بنده قبلاً در صورتی اجازه فرمایند راجع به بعضی نکاتی

که امروز صبح نیمسار دادستان ارتش فرمودند. هر چه بی مورد می دانم در این موقع که نیمسار ریاست دادگاه سوالاتی می فرمایند عرض کنم. مع ذلک یک نکته که ایشان اشاره فرمودند راجع به این است که بنده اقرار کرده ام که اشتباهاتی کرده ام؛ و نتیجه گرفتند که این اعتراف به جرم است. همان طور که صبح به عرض رسانیدم، هر فرمانده در مقابل وضعیتی که ایجاد می شود، نوع خاصی تصمیم می گیرد. اشتباهی که به عرض رسانیدم، همین اشتباه در اخذ تصمیم است که ممکن است برای بنده ایجاد شده باشد؛ همین طور که برای هر فرد دیگر نیز ممکن است عارض شود. راجع به سوالاتی که نیمسار ریاست محترم دادگاه فرمودند، عرض می کنم که طبیعتاً رئیس ستاد ارتش اوامر بزرگ ارشاداران فرمانده را که شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هستند، نباید اجرا نماید. ولی چنانچه مستحضر هستند، از اردیبهشت ماه به بعد بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، اینجانب می بایستی دستورات آقای دکتر مصدق را اجرا نمایم. باید عرض کنم که دستورات صادره از ستاد ارتش از ۲۵ تا ۲۸ آنچه مورد ابراد است، فقط همین سه تلگراف است که ستاد ارتش واسطه انتقال آنها به قسمتها بوده است. قسمت دوم گزارشها که امروز صبح عرض کردم، قسمت فوق العاده زیاد اقدامات ستاد ارتش است که همه دال بر طرز فکر صحیح اینجانب در آن چندروزه و حسن نیت در حفظ ارتش می باشد. راجع به این دو تلگراف بود که نیمسار دادستان ارتش توضیحاتی دادند.

رئیس: توضیح دهید جمله ای را که در دستورات و تلگرافات خود به قسمتها به آن اشاره نموده اید، یعنی فرار شاه، مبتنی به چه اطلاع و دستوری بوده است.

سرتیپ ریاحی: جملات این دو تلگراف عین دستورات آقای دکتر مصدق بوده است.

رئیس: بفرمایید. [خطاب به دکتر مصدق]: آقای دکتر مصدق!

دکتر مصدق: بله.

رئیس: به چه علت دستور دستگیری نیمسار سپهبد زاهدی را صادر نموده اید؟

دکتر مصدق: به علت اینکه در تمام جریان سیاسی مملکت...

رئیس: شمرده تر و آهسته تر صحبت بفرمایید:

دکتر مصدق: من آقا نمی توانم، حواسم جمع نیست. اگر آهسته صحبت کنم، یادم می رود چه می گفتم. به علت

اینکه ایشان در سیاستهایی که کاملاً مخالف دولت بود شرکت می کردند، به این جهت دستور دستگیری ایشان را دادم.

استاد هم دارم. الآن اجازه بدهید می خوانم. علنش در اسناد معلوم می شود.

رئیس: سؤال: سؤال دادگاه راجع به دستور دستگیری و توقیفی است که بعد از ۲۵ مرداد ماه به وسیله ستاد ارتش

صادر نموده اید که در آن زمان، طبق فرمانی که خودتان عکس آن را ارائه نمودید، ایشان نخست وزیر قانونی بوده اند.

دکتر مصدق: این فرمان را بنده آن روز ندیده بودم. بعد دیدم. بعد هم که دیدم، در نخست وزیری قانونی خودم

هیچ تردید نکردم و ندارم.

رئیس: سؤال: با توجه به اینکه روزنامه های منشعب به دست چپ در روزهای ۲۴ و ۲۷ مطالبی دایر بر تغییر رژیم

و بر فراری جمهوریت درج و منتشر نموده بودند که حزب ایران و طرفداران آنها نیز همین موضوع را انتشار داده اند،

چه عکس العملی درباره مندرجات و خواسته های آنان نشان داده اید؟

دکتر مصدق: نخست وزیر از این جریانات به چه وسیله می تواند اطلاع داشته باشد؟ قانون مطبوعات وضع شده

بود. دادرسی تهران و حکومت نظامی وظیفه داشتند که از این جور روزنامه ها جلوگیری کنند. اینها که کار

نخست‌وزیر نیست که روزنامه‌ها را هر روز ببیند که چه نوشته‌اند و در صدد جلوگیری برآید. دیروز هم عرض کردم که ظرف آن دو سه روز از خواندن روزنامه‌ها به واسطه گرفتاری منصور بودم. وظیفه من نبود. مقاماتی که بر طبق قانون موظفند، دادرسی نهران و حکومت نظامی است که باید اقدام کنند.

رئیس: سؤال: همان مطالب را عیناً سخنگوی رسمی دولت که در عین حال وزیر خارجه شما بوده در مسیبتک و روزنامه خود که ارگان دولت بوده بیان نموده. آیا آنها نیز بدون اطلاع شما بوده؟ اگر بسا اطلاع شما بوده، چه عکس‌العملی نسبت به گوینده آن ابراز داشتید؟

دکتر مصدق: دیروز عرض کردم که وزیر خارجه از توقیف و گرفتاری خودش مسأله عصبانی بوده؛ و یک نفری که عصبانی بشود، در حال عصبانیت کارهایی می‌کند که شاید در غیر این حال نکند. روزنامه او ارگان دولت نبوده. به هیچ وجه من الوجوه نه از شخص خودم و نه از خزانه دولت به هیچ یک از روزنامه‌ها چیزی داده نشده. از مندرجات و بیانات او هم بنده بی‌اطلاع بودم.

رئیس: کفیل دربار را چرا توقیف کردید؟

دکتر مصدق: برای اینکه تصور می‌کردیم در این کودتا شرکت داشته. علتش این بود و علت دیگری نداشت. رئیس: وقتی مصاحبه اعلیحضرت همایونی در بغداد انتشار یافت و حاکی از عزل شما و نصب تیمسار زاهدی بود، چه اقدامی کردید؟

دکتر مصدق: هیچ اطلاع از این مصاحبه اعلیحضرت نداشتیم. فقط جزو پرونده‌ای که در نهران تشکیل شده و بر گهایی که در پرونده بود، راجع به اقدام وزارت خارجه و سفارت ایران در بغداد یک گزارش دیدم که اعلیحضرت آنجا با نمایندگان انگلیس و آمریکا وارد شور شده‌اند. به هیچ وجه از مصاحبه اطلاع ندارم. یعنی شور هم ببخشید نشده. آن دو نماینده ملاقات کرده بودند. آنها شرفیاب حضور اعلیحضرت شده بودند.

رئیس: سؤال: اداره تبلیغات شما زیر نظر چه شخصی اداره می‌شد؟

دکتر مصدق: زیر نظر خود تبلیغات.

رئیس: و کی تعلیمات به آن دستگاه می‌داد؟

دکتر مصدق: سرپرست تبلیغات خودش اداره می‌کرد. کس دیگری به او سرپرستی نمی‌کرد.

رئیس: چه نقشه‌ای برای اداره امور بعد از ۲۵ مرداد داشتید؟

دکتر مصدق: آن روز یک فسمتی را عرض کردم و البته نوشته شد. نظر بنده این بود که روز سه‌شنبه هیئت وزیران را دعوت بکنم که ملاقات با هندرسن دست‌داد. نقشه و نظر این بود که روز چهارشنبه در جلسه عادی هیئت وزیران موضوع تشریف‌فرمایی اعلیحضرت که تمام قضایا از آنجا شروع شده و علت اصلی تمام این فساج تشریف‌فرمایی بدون مقدمه و بدون ابلاغه اعلیحضرت بوده، خواستم که آنجا شور کنیم و مذاکره کنیم تا مگر وزرا تلگرافی می‌کردند به اعلیحضرت و با عده‌ای حضورشان شرفیاب می‌شدند که تکلیف را روشن می‌کردند. این نظر بوده و غیر از این نظری نبوده.

رئیس: منظور از فرزندومی که در روز ۲۸ مردادماه دستور آمادگی استانداران و فرمانداران و بخشداران را برای اجرای آن صادر نموده بودید، چه بوده است؟

دکتر مصدق: آن مرتبه هم که فرزندوم کردیم، یک چند روزی که فوق‌العاده زیاد شد و طول کشید، برای این بود که منتظر شدیم تا مأمورین بروند در محلات خودشان تا فرزندوم بشود. این فرزندوم هم بدون تصویب هیئت وزرا

نمی‌شد. همچنان که فراندوم اول هم با تصویب هیئت وزیران به عمل آمد. مفصود از این دستور این بود که اگر اعلیحضرت بفرمایند که «نمی‌آیم»... خوب، اعلیحضرت را که کسی نمی‌توانست مجبور کند که تشریف بیاورند. اگر می‌فرمودند «نمی‌آیم» به وسیله فراندوم شورای سلطنتی تشکیل شود. هیچ نظری غیر از این نبود.

رئیس: شما خودتان الساعة اظهار داشتید که جلسه هیئت وزیران را در نظر داشتید برای روز سه‌شنبه تشکیل داده و موضوع فرمان و عزیمت اعلیحضرت همایونی را بررسی نمایید. لیکن دستور فراندوم را روز دوشنبه صادر نمودید.

دکتر مصدق: خیر، روز سه‌شنبه... عین حقیقت است که عرض می‌کنم و آن را فراموش نمی‌کنم. روز سه‌شنبه من به وزیر کشور گفتم که «اگر جلسه هیئت وزیران شد و ممکن است لازم باشد فراندوم بشود، شما دستور دهید که نقل و انتقالی نکنند.» ایشان هم دستور خودشان را مطابق پرونده که موجود است و می‌توانید ملاحظه بفرمایید روز چهارشنبه ۲۸ دادند.

رئیس: سؤال: پس این بخشنامه و دستور قبل از تصویب هیئت دولت بوده؟

دکتر مصدق: عرض کردم ما که نگفتیم فراندوم می‌خواهیم بکنیم. گفتیم مأمورین نقل و انتقالی پیدا نکنند که اگر هیئت‌وزیران تصویب نمودند و آن هم بعد از اینکه با اعلیحضرت به وسیله تلگراف یا مسافرت تماس گرفتند، در صورت ضرورت آنها در محل باشند که اگر لازم شد. چون دفعه اول ده روز برای این کار موضوع فراندوم عقب افتاد و ما گفتیم که مأمورین در محل باشند که پس از تصویب هیئت وزیران هر چه باید بکنند عمل شود.

رئیس: اگر خود را مقید می‌دانستید که از اعلیحضرت همایونی به وسیله هیئت وزیران کسب تکلیف و اجازه فرمایید پس دستور به ستاد ارتش که به فرماندهان ابلاغ شود که فرار شاه موجب نسنفر و انزجار شده و مردم را به احساسات خود واگذارید، چه بوده؟

دکتر مصدق: اول از آقای رئیس ستاد ارتش سؤال فرمایید که این تلگراف پس از اینکه نوشته شده و قبل از اینکه مخابره شود، بمن نشان داده شده یا نه؟ چون من گفته بودم جواب بدهند ولی نگفته بودم چه جوابی بدهند. جملات آن را من درست نکرده بودم. از خودشان سؤال فرمایید که من آن را دیده بودم یا نه. اگر هم گفتند من دیده‌ام، قبول دارم؛ باز هم اعتراضی نمی‌کنم.

رئیس: تیمسار ریاحی، پاسخ ایشان را بدهید.

سرتیپ ریاحی: جملات عین دستورات آقای دکتر مصدق است.

دکتر مصدق: اما تلگراف را قبل از مخابره ندیدم. به آقا عرض می‌کنم که آیا جملات آن را هم قبل از مخابره دیده بودم؟

رئیس: آیا صحیح بوده است که جملات عین نظر شما بوده است؟

دکتر مصدق: به خدا قسم نظرم نیست. ممکن است دستور داده باشم. ولی جملات به این ترتیب را نظرم نیست. اگر ایشان [اشاره به سرتیپ ریاحی] بفرمایند من همین طور گفتم، کاملاً صحیح است. چون از ایشان خلاقی تا روزی که با من کار کردند ندیدم.

رئیس: پس گفته‌های تیمسار تقی ریاحی را تأیید می‌کنید؟

دکتر مصدق: بعله. به شرط اینکه ریاحی را اذیت نکنید. [خنده حضار]

رئیس: مدیر روزنامه شورش [کریم‌پور شیرازی] با شما چه ارتباطی داشته؟

دکتر مصدق: مدیر روزنامه شورش از ده سال قبل یعنی تقریباً دوره چهاردهم با بنده ارتباط داشته. یعنی اینکه افکار مرا او به واقع تقویت می کرده. در این اواخر به کرات از من وقت ملاقات خواسته و به او وقت نداده‌ام. کارمندان نخست‌وزیری چند نفری هستند که در این باب اطلاع دارند. مدیر روزنامه شورش حتی برای اعلانات دولتی هم هیچ وقت به دولت مراجعه‌ای نکرده. همیشه گفته است که «من روزنامه‌ام را می‌خرند و احتیاج به اعلانات دولتی ندارم.» ارتباط دیگری با بنده نداشته است.

رئیس: آیا شما مدیر روزنامه شورش را لایق آن می‌دانستید که در زمان نخست‌وزیری شما هم افکار شما را تقویت نماید؟

دکتر مصدق: بنده درباره این مطلب که او را لایق می‌دانستم، باید بگویم که این روزنامه‌ها هر کدام برای خودشان یک منبع عابدی داشتند. یکی از روزنامه‌ها منبع عابدیش فحش بود؛ و روزنامه دیگری برای انتشار نظریات بنده، مورد علاقه مردم بود. در همین مجلس شورای ملی آن روز که توطئه قتل مرا دیده بودند، همین مدیر روزنامه شورش خودش را از آن طبقه بالا انداخته بود پایین و با اشخاصی که می‌خواستند مرا از بین ببرند نزاع کرده بود. اگر کسی به کسی عقیده داشت، باید حتماً آن شخص هم بگوید نظریاتش صحیح بوده است؛ روزنامه‌های مخالف دولت هم پولهایی می‌گرفتند و روزنامه‌های خودشان را اداره می‌کردند. در اینکه افکار عمومی با دولت بود، سردپدی کسی نداشت.

رئیس: مدیر روزنامه شورش در اظهارات خود گفته و حتی در روزنامه‌اش مکرر نوشته که فقط از شما حرف شنوی داشته و دستورات شما را اجرا می‌کرده است.  
دکتر مصدق: بله.

رئیس: چرا اجازه دادید به آن اندازه نسبت به مقام سلطنت اهانت نماید؟  
دکتر مصدق: به هیچ وجه من الوجوه بنده با او ارتباطی نداشتم. این سه چهار ماه آخر دولت بنده، بنده چندین نفر شاهد دارم که او خواست به کرات مرا ملاقات کند، وقت ملاقات به او ندادم.  
رئیس: اگر به دستور شما نبوده، چرا جلوگیری نکردید؟ زیرا اولاً مدیران جرابد عموماً، خاصه جرابد طرفدار شما از شما حرف شنوی داشتند. قانون مطبوعات را نیز که اجرا می‌نمودید، می‌توانستید قدغن کنید اهانت ننمایند. ثانیاً اهانت به مقام سلطنت طبق قانون مجازات عمومی جرم و قابل تعقیب است. چرا تعقیب نکردید؟

دکتر مصدق: ریاست محترم دادگاه توجه فرمودند که روزنامه‌ها هر چه می‌نوشتند، برای نفع خودشان بوده. آن چیزی را که مردم خریدار بودند، می‌نوشتند. من به روزنامه‌ای که پول ندهم و کمک نکنم، بنده چه نفوذی دارم که به آن توصیه کنم که چیز بد بنویسد یا ننویسد؟ صحیح است که روزنامه‌ها بد می‌نوشتند، ولی جلوگیری از آنها با دلسرا بوده. من قانون مطبوعات نوشتم که راجع به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی داستان مستقلاً، بدون شکایت، این قبیل روزنامه‌ها را توقیف کند و محاکمه نماید. اگر نکردند، مربوط به نخست‌وزیر نیست که مورد سوال باشد. در این گونه مسائل یک عده‌ای بودند که تصور می‌کردند که چون این روزنامه‌ها از من نمجید می‌کردند، حرف مرا می‌شنیدند. یک روزی آقای وزیر دربار آمدند پیش من و گفتند: «شما توصیه کنید که شورش از من بد ننویسد.» خندیدم و گفتم: «آن روزنامه است و کار من نیست.» از خود مدیر شورش بفرمایید بپرسم که چند ماه بود در ایام اخیر که مرا ندیده.

رئیس: سؤال: یعنی می‌خواهید به این ترتیب اعتراف کنید نخست‌وزیری بوده‌اید که در منزل خود نشسته و ابداً از آنچه در خارج از خانه شما می‌گذشته بی‌اطلاع بوده‌اید؟ زیرا نه از موضوع رادپو، نه از مینینگ، نه از تلگرافات

وزرات خارجه و نه از مطبوعات، می گویند: «امن اطلاعاتی ندارم.»  
 دکتر مصدق: آقا، در آن دو سه روز به واسطه حرکت بدون سابقه و حرکت بدون مقدمه، اعلیحضرت هیچ دستوری ندادند. شاه مملکت از مملکت می خواهند بروند نمی بایست به نخست وزیرشان، به مسئول مملکت، دستوری بفرمایند که «من می روم ده روز یا یک ماه دیگر برمی گردم»؟ این حرکت بی سابقه اعلیحضرت که هیچ ابلاغیه ای هم ندادند، سبب شد که تشنج ایجاد شود. کدام دولت قوی بود که می توانست جلوگیری از این تشنجات کند؟ بسته می خواهم عرض کنم که این از بزرگواری اعلیحضرت بعید است که یک عملی که کرده اند حالا باید اشخاصی را بیاورند و تحت محاکمه قرار دهند. این مسافرت سبب شد و تشریف فرمایی بدون سابقه بود که هر کسی را به خیال انداخت.

رئیس: اعلیحضرت همایونی که قبل از عزیمت دستور شما را در ساعت یک صبح بعد از نصف شب ۲۵ مرداد صادر کرده بودند. در این صورت تکلیف شما روشن نبود؟  
 مصدق: خیر. بنده با هزار دلیل عرض می کنم که آن دستخط نافذ نبوده. جای آن هم در ماهیت است که عرض خواهم کرد.

ساعت ۲/۲۰ ده دقیقه تنفس داده شد.

\*\*\*

در ساعت ۲/۵۰ مجدداً رسمیت جلسه اعلام گردید و رئیس اظهار داشت:

سؤال: آقای دکتر مصدق!

دکتر مصدق: بله.

رئیس: شما اعتراف کردید که دستور دادید و اصرار داشتید که چهار ارباب جنگی محافظ سمدآباد به نهران انتقال داده شود. اینک از شما سؤال می شود شما که به مناسبت وضع روز و عدم وجود امنیت یا به جهات دیگری از این قبیل از مدتها قبل منزلتان را راجه زیادی سرباز و ارباب جنگی حفاظت می کردند و خود اعتراف نمودید که حتی در روزهای اخیر به سرنیپ ریاحی رئیس ستاد وقت دستور دادید باز هم ارباب جنگی و سرباز حتی شبانه به منزل شما بیاورند، چگونه راضی نبودید چهار ارباب جنگی کاخ سلطنتی را که از نظر موقعیت محلی دور از مراکز نظامی یعنی شهربانی، فرمانداری نظامی، ژاندارمری و غیره بوده است حفاظت نمایند؟

دکتر مصدق: اصلاً اگر درست توجه بفرمایید، تصدی من به وزارت دفاع ملی از این نظر بود که یک قوه زیادی در یک جایی نباشد که خارجیه بتوانند از آن فوّه استفاده کنند. بعد از اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی موافقت فرمودند که من وزارت دفاع ملی را عهده دار شوم، اولاً در کارهای این وزارتخانه هیچ کاری را غیر از مشورت با آن سه نفری که اعلیحضرت خودشان به من معرفی فرمودند نمی کردم. آن سه نفر اولین روزی که به این سمت معین شدند — عرض کردم چون در این وزارتخانه اطلاعاتی ندارم سه نفر مورد اعتماد خودتان را بفرمایید که با من مشورت کنند — این سه نفر یکی نیمسار سبهد نقدی، یکی نیمسار آقا اولی و دیگری نیمسار سرلشکر بهارمست بودند. البته دو نفر از معاونین من هم که نیمسار سرلشکر مهنا و آقای سرنیپ نفی ریاحی بودند در این جلسات حضور داشتند. اینجا یک عرض لازم این است که عده ای که منتظر خدمت شدند، اینها را من به هیچ وجه یک نفرشان را نمی شناختم. در صورتی که به من دادند، سه برابر این عده برای منتظر خدمت شدن...



رئیس: از موضوع خارج نشوید. جواب موضوع را بدهید.

دکتر مصدق: همه اینها بهم مربوط است و از موضوع خارج نیست. هیچ چیز از موضوع خارج نیست... وقتی که بنده به سعدآباد می‌رفتم، چهار تانک که در جلوی قصر در باغی بود می‌دیدم. بعد دیواری هم کشیدند جلوی آن باغ که آن تانکها دیده نمی‌شد. البته آن روزی که به من خبر رسید، یعنی روز پنجشنبه با درست پادم نیست چه روزی بوده، پنجشنبه ۲۲ مرداد با آقای سرنیپ ریاحی مذاکره کردم. به طوری که شاید عرض کرده باشم که «این مسئله کودتا خیلی شایع شده و شما در این باب چه عملیاتی می‌توانید بکنید؟» ایشان گفتند: «مطمئن باشید.» من گفتم «فرو ارتش گارد شاهنشاهی را که تقسیم کردند به پنج تیپ. آن وقت من خودم آنجا چهار تانک دیده بودم. اینها جزو این پنج تیپ هستند یا نه؟» ایشان [انشاء به سرنیپ ریاحی] گفتند: «بله. در تصرف وزارت دفاع ملی است.» بعد روز شنبه بیست و چهارم عصر آمدند پهلوی من و مذاکره می‌کردند که «این تانکها در تصرف این تیپها نبود و در سعدآباد بود. دستور دادم که آنها را به نییها ببرند.» من به آقای امینی تلفن کردم جریان را به ایشان گفتم. ایشان هم گفتند: «به اعلیحضرت عرض کردم و اعلیحضرت فرمودند من حرفی ندارم.» ببخشید آقای اسپینی گفتند که «اعلیحضرت موافقت فرمودند.» پس من آقای امینی را خواسته و تشریف آوردند. گفتند: «اعلیحضرت نظرشان این است که از آنجا تانکها به صورت زنده‌ای خارج نشود.» من هم گفتم: «پس هر طور که صلاح دانستند بفرمایید اطاعت شود و اجرا گردد.»

رئیس: سؤال این بود: با وضعیتی که خودتان تشریح نمودید، امینی برای منزل خودتان قائل بوده‌اید و در همین موقع دستور می‌دهید آن چهار تانک هم از کاخ سلطنتی سعدآباد به شهر آورده شود. آیا دربار شاهنشاهی به اندازه چهار ارابه جنگی احتیاج به محافظت نداشت که هم از شهر و هم از مقامات انتظامی دور بود؟ حتی اکنون در اظهارات خودتان اصرار خود را تأیید نمودید که بالاخره اعلیحضرت همایونی فرموده‌اند اولاً به نحو زنده‌ای از اینجا آنها را نبرند. منظور از سؤال این بود که چرا خانه شما احتیاج به محافظت و امنیت و تانک نداشت، اما دربار سلطنتی نداشت؟ و چرا وجود چهار ارابه جنگی در کاخ سلطنتی موجب ناراحتی فکر شما بود؟

دکتر مصدق: در منزل من با تمام خطرانی که متوجه من بود، بین هفتاد با هشتاد سرباز برای حفاظت بیشتر نبود. تانکی هم در منزل من به هیچ وجه نبود. فقط آن شبی که با تلفن بمن شخص مجهولی گفت امشب کودتا می‌کنند، من دستور دادم که همان شب تانک در خانه من بیاورند و از من و خانه‌ام دفاع کنند.

در سعدآباد بیش از هزار نفر سرباز مسلح به شصت تیر بودند. خواستن تانک از آن محل از این نظر نبود که خدای ناخواسته کسی متوجه کاخ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بشود.

من هیچ وقت فکر نمی‌کردم که چنین روزی در سعدآباد پیش بیاید. بر فرض اینکه پیش می‌آمد، تمام ارتش در تحت امر و اختیار اعلیحضرت شاهنشاهی بود. من هیچ نظری غیر از اینکه مبادا کودتایی بشود و این تانکها از آنجا بر علیه دولت به کار برود نداشتیم. تا روز ۵ شنبه ۲۲ مرداد هم با اینکه از یک سال قبل می‌دانستم تانکها در آنجا است، صحبتی نکردم. موقمی هم که گفتم تانکها را بیاورند، ایامی بود که اعلیحضرت در خارج از مرکز تشریف داشته‌اند. خوب است ریاست محترم دادگاه پرسند از آن کسی که شب خانه من آمد تانک را از کجا و برای چه مقصود آورد؟ و آنهایی که روز ۲۸ مرداد خانه بلادفاع مرا بمباران کردند، بگویند که این تانکها از چه جایی بوده. در اینجا کسی نظری نداشته. آیا تصور می‌شد که یک مردمی از شهر نهران بروند در سعدآباد هجوم به کاخ اعلیحضرت بیاورند؟ همچو تصویری معقول نبود.

رئیس: سؤال: با اینکه صحبت در این موضوع با وضعی که همه ماها در آن ایام مشاهده نموده‌ایم زاید است،

لیکن شما در بازجوییهای خودتان مخصوصاً اظهار کرده‌اید به رئیس ستاد وقت راجع به ارباب‌هایی که در سعدآباد بودند تذکر دادم که در آنجا چه می‌کنند و ایشان پاسخ دادند در اختیار وزارت دفاع ملی است.  
 دکتر مصدق: بله، همین طور است؛ و من خیالم راحت شد. بعد دستور دادم، با آن شرحی که خودتان بیان کردید، به شهر بیاورند.

رئیس: اگر اشتباه نکنم، اظهار داشتید که همان شخص مجهول حرکت ارباب‌ها را به شهر و در اینکه در خیابان حشمت‌الدوله نانکها مفقود شده‌اند تذکر داده‌اند. در این صورت تأیید می‌شود مثل این است که وجود آن ارباب‌ها را در سعدآباد باعث نگرانی خود می‌دانسته‌اید. آیا چهار ارباب در کساح سلطنتی و در اختیار شاهنشاه باشند، سبب ناراحتی فکر نخست‌وزیر باید باشد؟

دکتر مصدق: نیمسار ریاست محترم دادگاه توجه به آن جمل آخر عرایض نفرمودید. به آقای سرنیپ رباحی گفتم که این نانکها در تصرف نییها هست یا نیست؟ گفتند بله هست. روز شنبه آمدند و گفتند نیست. به شرحی که عرض شد و به آن جمل آخر عرایض که عرض کردم، توجه نفرمودید. تحقیق بفرمایید خانه مرا با چه نانکی بمباران کردند و آن شبی که به منزل من آمدند و دستخط آوردند برای چه نانک آوردند. شما یک محاکمه یکطرفه می‌کنید. یعنی اینکه آنهایی که آمده‌اند و خانه مرا بمباران کرده‌اند و دستخط اعلیحضرت را با قوه و زور یک ساعت بعد از نصف شب آورده‌اند، خلعت می‌دهید، نشان می‌دهید، ولی...

رئیس: از موضوع سؤال خارج نشوید.

دکتر مصدق: بسیار خوب. حالا که از سؤال خارج است، عرضی ندارم.

رئیس: آیا آن شبی که فرمان اعلیحضرت همایونی را به شما ابلاغ کردند، خانه شما بمباران شد؟ و آیا صدای یک تیری بلند شد، یا نانک به منزل شما وارد شد، جز اینکه دستخط یا کمال احترام به شما داده شد و شما رسید دادید و بعد از آن، فرمان توفیق حامل فرمان را دادید؟

دکتر مصدق: آنها اطلاع نداشتند که در خانه من نانک هست. اگر در خانه من نانک نبود، مرا دستگیر می‌کردند. وقتی که آمدند و دیدند که قوه‌ای در آنجا هست و نمی‌توانند بدون نزاع و خونریزی مرا دستگیر کنند، آمدند و دستخط را دادند و رفتند. اگر عرض من منطقی نیست، آن را مورد توجه قرار ندهید. اگر هست، ریاست محترم دادگاه پرسند چرا با قوه بعدر خانه من آمدند؟ و چرا آنجا آمدند با قوه و بعد دو وزیر و یک وکیل را دستگیر کردند؟ اینها کودتاست دیگر. اگر کودتا نیست، پس بفرمایید که چیست؟

رئیس: شما از طرفی اظهار کردید: «در خانه من نانک نبود.» ولی حالا می‌گویید: «آن عده‌ای که برای کودتا آمده بودند، وقتی که بعدر خانه من رسیدند و نانکها و عده را دیدند منصرف شدند و فرمان را آوردند.» کدام یک از این حرفها را ما قبول کنیم؟

دکتر مصدق: عرض کردم آن شب به طور استننا به در منزل من آمد و آن شب چون خبر دادند که کودتا می‌شود، گفتم به طور استننا آن شب نانک را بیاورند آنجا. آن کسی که کودتا کرد، اطلاع از آمدن نانک بعدر خانه من نداشت.  
 رئیس: آیا می‌توانید اسم آن شخصی را که خبر کودتا را به شما داده و مطمئناً طرف شناسایی و اطمینان شما بوده معرفی کنید؟

دکتر مصدق: من در اطاق خوابم بودم. آمدند از آن بنایی که خانم در آنجا سکونت می‌کرد گفتند: «شخصی شما را پای تلفن خواسته. می‌گوییم چه مطلبی دارید؟ می‌گوید تا خود دکتر مصدق پای تلفن نیاید، چیزی نمی‌گوییم.» من

دیدم یک آدم که تلفن خصوصی مرا گرفته و چنین صحبتی کرده این لابد یک حرف قابل توجهی دلرد. گفتم: «به آن گوینده حرف بگو که پای تلفن باشد می‌آیم.» رفتم پای تلفن. اول تردید نمود که من دکتر مصدق هستم یا نیستم. گفتم: «شما تلفن خصوصی مرا گرفتید. در این بنای خصوصی من کیست که بیاید به جای من با شما صحبت کند.» گفتم: «خوب، من می‌خواهم خبری به شما بگویم و خبر من مفصل است. بنویسید.» بنده قلم و یادداشت را برداشتم. گفتم: «امشب این اشخاص که افسران گارد شاهی بودند حرکت می‌کنند برای دستگیری شما می‌آیند. تانک‌هایی هم فرستادند که از طرف خیابان حشمت‌الدوله بروند و معلوم نیست کجاست.» من اینها را یادداشت کردم و گفتم: «شما کسی هستید؟» گفتم: «بسیار معذورم.» این بین ساعت ۷ و ۸ بود که من بلافاصله به آقای سرتیپ ریاحی تلفن کردم. سناد لرتش نبودند. رفته بودند شمیران، آمدند به شهر. من یادداشتی را که کرده بودم برای ایشان خواندم و گفتم: «این اسامی اشخاص است.» ایشان گفتند: «این صورت را به نظر نمی‌شود تکذیب کرد. چون اسامی آن را یک شخصی مطلقاً نوشته.» در هر صورت ما نباید کاری کنیم که فردا مورد ملامت قرار گیریم. امشب شما قوای اینجا را تقویت کنید. چون نقشه‌ای قبلاً ریخته شده بود که چگونه از خانه من دفاع شود. آن نقشه این بود که سر خیابانها کامیون و دوچرخه سوار باشد و در صورت وقوع حادثه‌ای آنها جریان را خیر دهند. آن شب که این اتفاق افتاد ایشان گفتند احتیاط می‌کنم.

رئیس: تیمسار ریاحی، شما که رئیس ستاد ارتش بودید بفرمایید که آیا گفته‌های ایشان معمولاً بهمین منوال بوده است، و نانک هیچ وقت در منزل ایشان بوده است یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: توضیحاً به عرض می‌رسانم که معمولاً از مدت‌ها قبل، قبل از تصدی ریاست ستاد اینجانب، سه ارابه جنگی در مقابل کلاتری یک متمرکز بود که مأموریت آنها حفاظت کاخهای سلطنتی و منزل آقای دکتر مصدق بود. در آن شب وقتی آقای دکتر مصدق اظهار نگرانی کردند، بنده دستور دادم دو نانک از آن سه نانک درب منزل ایشان رفته که یکی در تلافی خیابان کاخ با حشمت‌الدوله و دیگری در تلافی خیابان شاه با کاخ استقرار پیدا کردند.

رئیس: آقای دکتر مصدق، شما که قائل به مسئولیت هستید می‌گویید مطبوعات و غیره اگر خلافی کردند تابع مقررات مخصوصی بوده‌اند و نخست‌وزیر نبایستی در این قبیل موارد دخالتی نماید، پس چگونه شخصاً طبق مدارکی که موجود است و در پرونده مندرج است و در بازرسی اعتراف نموده‌اید، دستور عدم جلوگیری از شکستن و فروریختن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را دادید و چگونه شخصاً دستور دستگیری سبهد زاهدی را صادر نمودید؟ چرا این امور را به مأمورین مربوطه واگذار ننمودید که طبق وظایف خود عمل نمایند؟

دکتر مصدق: راجع به مجسمه‌ها دبروز خواستم عراضی عرض بکنم که اجازه ندادید. فرمودید در پرونده هست و مطالعه فرمودید. پس سؤالتش در این جلسه عمومی از من موردی ندارد. اگر می‌فرمایید باز هم جواب بدهم.

رئیس: اگر جواب سؤال را طبق آنچه می‌شود بگویید، کاملاً گوش می‌کنم.

دکتر مصدق: بله، بنده دستور دادم که مجسمه‌های اعلیحضرت شاه فقید را قبل از اینکه احزاب چپ بردارند ملهون بردارند که شرح آن مفصل است و بعد عرض خواهم کرد. راجع به تیمسار سر لشکر زاهدی هم یک چنین تلگرافی کردم که اگر اجازه بفرمایید مشروحاً در مدافعات خود عرض می‌کنم.

رئیس: راجع به مجسمه‌های اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی که بعضی از آنها پایین آورده شده بودند

دکتر مصدق: به هیچ وجه چنین خبری به من داده نشد و هیچ دستوری هم نداده‌ام.

رئیس: آیا از مقامات انتظامی و شهربانی و سند ارتش و غیره هم چنین اطلاعی را به شما ندادند؟

دکتر مصدق: تحقیق فرمایید ببینید دادند یا نه. بنده هیچ اطلاعی ندارم. کار مجسمه، آقا، یک مطلبی بود که همیشه گرفتار این مجسمه‌ها بودیم. احزاب چپ همیشه با این مجسمه‌ها مخالف بودند. حتی یک موقعی مجسمه اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی که در میدان سنگلج بود دستور دادم چند روزی محافظه‌بانی آنجا بگذارند که جلوگیری شود.

رئیس: سؤال: شما اظهار داشته‌اید که فرمان شاهانه را بهر یک از وزیرانی که به اطلاق استراحت شما آمده‌اند نشان دادید. از طرف دیگر اظهار نمودید که فرمان را رسماً در هیئت وزیران مطرح نمودید، از بیم آنکه مبادا افشا شده و امنیت مختل شود. توضیح دهید اصولاً شما به هیئت وزیران خود اعتماد داشتید یا خیر؟

دکتر مصدق: قبولی این فرمان و عدم قبولش مربوط به هیئت وزیران نبوده که من به آنها اعتماد داشته باشم یا نداشته باشم. نخست وزیر اگر این فرمان را نافذ می‌دانست دولتی وجود نداشت که محتاج به مشورت با وزیران بشود. من از نظر نفوذ یا عدم نفوذ فرمان با آنها نمی‌خواستم داخل مذاکره بشوم. تشخیص این مسئله حق شخصی خود من بوده است. نظر من از مذاکره راجع به این دستخط در هیئت وزیران فقط این بود که راه حلی به دست بیاوریم که این غائله بخوبی رفع شود. به طوری که قبلاً عرض کردم، هیئت وزیران ارتباط با مقام سلطنت پیدا کنند و بهر طور ممکن بود رفع این غائله را نمایند.

رئیس: سؤال: مشاورین خود را در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد معرفی نمایید و توضیح دهید فرمان شاهانه را دایره به عزل از سمت نخست‌وزیری خود به مشاورین خود نشان دادید یا خیر؟

دکتر مصدق: من با کسی در این باب شور نکردم که نظر از کسی بخوام و بگویم چه باید بکنیم. روز یکشنبه ساعت ۶ که هیئت وزیران به طور فوق‌العاده برای تنظیم ابلاغیه دولت راجع به کودتا دعوت شده بودند، به خاطر دارم که یکی دوتا یا سه نفر از وزرایی که زودتر آمده بودند، تک‌تک آمدند از من احوالی پیرستند. بعد من به آنها گفتم دست خطی هم راجع به این کار شب گذشته آورده‌اند. ولی من به هیچ وجه آن را در هیئت وزیران مطرح نمی‌کنم.

رئیس: سؤال: شما در توضیحات قبلی خود صریحاً بیان داشتید که قصد داشتید فرمان اعلیحضرت همایونی را در هیئت دولت که بنا بود روز سه‌شنبه تشکیل شود مطرح نموده و تصمیمی برای کسب اطلاع از چگونگی آن و عزیمت اعلیحضرت همایونی به وسیله هیئت وزیران به عمل آورده و هر گاه اگر مراجعت اعلیحضرت همایونی عملی نمی‌شد هیئت دولت تصویب رفراندومی را که قبلاً پیش‌بینی آن را به عمل آورده و ابلاغ نموده بودید می‌نمود. اکنون اظهار می‌دارید: «چون آن فرمان را من شخصاً نافذ نمی‌دانستم، در هیئت دولت مطرح نمی‌نمودم.» کدام نظر شما صحیح است؟

دکتر مصدق: اینجا توجه نفرمودید که بنده در آن جلسه هیئت وزیران که عرض کردم مطرح نمی‌شود، نظرم این بود که به توسط آقای امینی شاید با اعلیحضرت تماس بگیریم. بعد تحقیق کردیم گفتند اعلیحضرت تشریف برده‌اند. عرایضی که عرض کردم مال روز شنبه بود. بعد به فکرم رسید که به آن ترتیب رفتار شود.

رئیس: سؤال: شما که آقای امینی را در آن موقع بازداشت نموده بودید.

دکتر مصدق: چطور؟ ساعت ۶ صبح بود آقا. هنوز ایشان بازداشت نشده بودند. مثل عرض کردم، نگفتم حتماً

به آقای امینی عرض کردم؛ یک کسی مثل ایشان.

---

رئیس: همین‌طور در صورت جلسه بنویسید. «مثل عرض کردم.»

در ساعت ۵/۲۵ بعد از ظهر جلسه پایان گرفت و جلسه آینده به‌بامداد روز دوشنبه ۹ آذر موقوف گردید.

## جلسه نوزدهم

نوزدهمین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰/۱۵ صبح دوشنبه ۹ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید.

رئیس: توضیح دهید ساعت یک صبح ۲۵ مرداد که دستخط اعلیحضرت همایونی را گرفته و رسیده دادبند، به وسیله چه کسی دستخط به دست شما رسید و پس از دریافت و دادن رسید، چه دستوری صادر نمودید؟  
دکتر مصدق: قبلاً لازم می‌دانم که از پیش آمد دو جلسه قبل معذرت بخواهم. آن این بود که من از ماده ۳۹۳ اصول محاکمات جزایی اطلاع نداشتم. قانونی که مرور می‌شد، همین قانون دادرسی کیفر ارتش بود. شاید خود دادگاه هم اطلاع نداشته باشند. اگر بنده از ماده ۳۹۳ اطلاع داشتم، اطاعت از اوامر ریاست محترم می‌نمودم. این راجع به این مسئله. و اما راجع به دستخط، چون منزل بنده بعد از ۹ اسفند دو در آهنی بنده کار گذاشتم که بین این دو در آهنی دو اطاق بود، یکی اطاق خوابم و یکی اطاق مجاور اطاق خوابم، وقتی در زدند از طبقه پایین تلفن کردند که دستخطی آوردند و می‌خواهند ابلاغ کنند. گفتم بگیرید و بیاورید. دستخط را آوردند. حال نمی‌دانم که از افسران مرافق خانه من بود که این دستخط را آوردند یا آدم من؛ درست در نظر نیست.

رئیس: چه دستوری پس از دریافت دستخط صادر نمودید؟

دکتر مصدق: دستخط را که دادند، خواندم. با آقای سرتیپ ریاحی با تلفن مذاکره کردم و گفتم یک چنین دستخطی آوردند. موافقت حاصل شد که آورنده دستخط را توقیف کنند.

رئیس: [خطاب به سرتیپ ریاحی]: آیا به همین نحو به شما دستور داده شد که آورنده دستخط را توقیف نمایید؟  
سرتیپ ریاحی: به هیچ وجه آقای دکتر مصدق در آن شب صحبت از دستخط نفرمودند. بنده به وسیله خود نیمسار سرتیپ نصیری دانستم که ایشان حامل امر به ای از طرف اعلیحضرت همایونی برای آقای دکتر مصدق بوده‌اند. ولی در تلفن به هیچ وجه آقای دکتر مصدق اشاره‌ای به این موضوع نفرمودند.

رئیس: پس علت توقیف سرتیپ نصیری فقط حامل دستخط بودن بوده یا علت دیگری داشت؟  
سرتیپ ریاحی: همان طور که قبلاً به عرض رسانیدم، سرتیپ نصیری به عنوان و تصور اینکه عامل عملی است، یعنی با تعدادی سرباز و ارباب جنگی در شب حرکت کرده است، به این دلیل آقای دکتر مصدق به بنده دستور بازداشت ایشان را دادند.

رئیس: سؤال: پس دستور بازداشت ایشان را آقای دکتر مصدق به شما ابلاغ نمودند؟ و آیا علت بازداشتشان را خود آقای دکتر مصدق بیان کردند یا شما خودتان تشخیص دادید؟

سرتیپ ریاحی: قبلاً از عصر شنبه آقای دکتر مصدق اطلاع حاصل کرده بودند که نیمسار نصیری چنین عملی انجام خواهند داد. البته به کرات آقای دکتر مصدق این قبیل اظهار نگرانیها کرده بودند. در دفعات دیگر نیز تصور اینکه

ممکن است یک واحد نظامی عمل خودسرانه‌ای بکند، می‌نمودند و به‌بنده در این باره دستوراتی می‌دادند. بنده شخصاً خیالم راحت بود. اصولاً تصور نمی‌کردم در مرکز چنین عملیاتی بشود. مع‌ذلک در اجرای دستورات آقای دکستر مصدق تعدادی واحدهای آماده در سر باز خانه‌های مختلف همیشه داشتیم. آن شب نیز بنا به سابقه مذاکره‌ای که آقای دکتر مصدق راجع به امکان عمل سرنیپ نصیری با بنده کرده بودند، بنده نیز همان‌طور که در عریض دیروز به عرض رساندم تصور کردم واقعاً این عمل کودتایی است. بنده از فرمان اطلاع نداشتیم تا روشن شوم. در موفقی که سرنیپ نصیری به دفتر من آمدند، افسر دیگری، ستوان یکم ریاحی که از منسوبین نزدیک اینجنانب است و افسر گارد شاهنشاهی است، با ایشان بودند. این دو نفر فقط از گارد شاهنشاهی به دستوری که عرض شد بازداشت شدند.

رئیس: [خطاب به دکتر مصدق]: ممکن است مفاد ابلاغ تلفنی آن شب خود را که به تبصیر نقی ریاحی برای بازداشت سرنیپ نصیری کرده‌اید بیان کنید؟

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، شما از یک کسی که خودش اقرار می‌کند ۷۲ سال دارد و دیگران می‌گویند ۹۰ سال دارد، انتظاراتی دارید که از یک جوان نمی‌توان داشت. خدا شاهد است حافظه صحیح ندارم. به‌شما عرض می‌کنم این اشخاصی که با من همکاری نزدیک داشته‌اند، خواه وزیر بوده‌اند یا رئیس ستاد ارتش، من خدا را به شهادت می‌طلبم که تا امروز از آنها خلافتی نشنیدم. زیاده‌اند من در این سن و سال چرا باید یک حرف بی‌اساسی را بزنم که یک بیچاره بدبختی را گرفتار کنم؟ والله نظر ندارم. هر چه گفته‌اند راست گفته‌اند.

رئیس: فقط توضیح دهید دستور توفیق سرنیپ نصیری را دادید یا نه؟

دکتر مصدق: بلیه، جناب آقای رئیس دادگاه. بلیه اگر این کار را نمی‌کردم چه می‌کردم.

رئیس: علت توفیق او چه بود؟

دکتر مصدق: علت آن این بود که افسری که در تحت حکم وزارت دفاع منی بوده و از طرف وزیر دفاع ملی مأمور گارد شاهنشاهی بود، با چند افسر دیگر با آن صورتی که به کرات عرض شده است بیاید در منزل نخست‌وزیر، دستخط را ابلاغ کند. اگر این دستخط به او داده شده بود... بنده نمی‌خواهم گنه کنم به جهت اینکه مقام من لایق این نیست که از یک مقام با عظمتی گله‌مند باشم که چرا یک چنین دستخطی را به توسط کفیل وزارت دربار و رئیس تشریفات ابلاغ نفرمودند. آن‌هم در روز روشن و ساعت عادی و متعارف اداری. یک چنین دستخطی را به افسری بدهند و این افسر با زره‌پوش و چهار ارباب جنگی در خانه من بیاید دستخط ابلاغ کند. همین.

رئیس: اولاً ایشان افسر فرمانده گارد شاهنشاهی و بالاخص مأمور دربار شاهنشاهی بود. مضافاً بر اینکه تمام افسران فرمانبردار و تحت امر مستقیم بزرگ از نشانان فرمانده هستند، نه وزیر دفاع ملی. ابرادی نبود که مأموریت خود را که عبارت از... اندن دستخط ملوکانه به‌شما بوده انجام داده باشند. نمی‌شود این را برای افسر جرم و علت توفیق تشخیص داد؛ این‌هم به‌طوری که خودتان اظهار داشتید، فرمان را به‌در منزل شما آورده و به وسیله یکی از بستگان یا خدمه خودتان به‌شما رسانیده و رسید داده‌اید. به نظر می‌آید مستوجب توفیق بوده؟...

دکتر مصدق: چرا!

رئیس: ... و یا با آن قدرنی که اشاره کردید به در خانه شما آمده که هنوز صحت و سفمش برای ما ثابت نشده، برعکس، بر طبق اعتراف خودتان، بخصوص آن شب در منزل خودتان بیش از سابق استحقاق و توفیق شده بود و هیچ صدایی و نوبک نبر بلند نشده. آیا می‌شود این افسر را مقصر و مستوجب توفیق دانست؟

دکتر مصدق: اولاً توهین به مقام سلطنت کرده. زیرا مقام سلطنت آن قدر بالا است، آن قدر بزرگ است که محتاج

به این نیست که با قوه دستخط بیاورند. این که با قوه دستخط آورده، توهین به مقام سلطنت کرده. تصور کرده که کسی دستخط شاه را نمی خواند و باید با قوه آنرا اجرا نماید. این توهین است. دستخط شاه را اگر یک فرانس دربار بیاورد، نخستوزیر باید آن فرانس را روی سر خود بگذارد. دستخط شاه احتیاج به قوه و زره پوش نداشت. راجع به اینکه افسر وقتی می دانست آنجا قوه ای هست آمده، نمی دانست آقا. نمی دانست. او خیال می کرد که دکتر مصدق با ۷۰ - ۸۰ نفر نظامی آنجا نمرگیده و وقتی که وارد شد می تواند همه را در آنجا تحت امر خود نگهدارد. ولی آن خیر شخص مجهول سبب شد که ما در حین اینکه او می خواسته است حرکت کند و از شهر بی اطلاع بوده، قوه ای بیاوریم و آنجا بگذاریم. وقتی که او رسید، در مقابل یک قوه متمرکزی واقع شد.

رئیس: سؤال: من با استدلال خود شما که آن افسر دستخط اعلیحضرت همایونی را که واجب الاطاعة تشخیص داده اید با آن وضع آورده و اگر یک پیشخدمت ساده ای بیاورد اجرا می کردید...

دکتر مصدق: بعله!

رئیس: ... از خود شما می رسم [آن عقیده با] این عقیده ای که در بیانات خود اظهار داشتید: «امر را نافذ نمی دانسم» [مفایرت ندارد؟]

دکتر مصدق: این یک وقت است که یک وزیری آلت فعل است و یک وزیری استنلال شخصی دارد. اگر وزیری آلت فعل شد، هر چه گفته اند، می گوید صحیح است. اما اگر وزیری آلت فعل نشد و وزیری خیرخواه شخص پادشاه و مملکت بود، اگر در اظهار عقیده خودداری کند، به شاه و مملکت هر دو خیانت کرده است. من وزیری بودم که هیچ وقت از اظهار عقیده نترسیده ام. شما جریان دوره و کالت من را در چهار دوره تقنینیه بخوانید. چون می دانم که مجال ندارید، از یک شخص مطلعی و لو اینکه چند دقیقه وقت خود را تلف کنید بخواهید. خدمتان عرض نمودم که ممکن است من نا به امروز چیزی به آن مجلس بیاید و من نسبت به اظهار عقیده و خدمت به شاه و وطن عزیزم خودداری کنم؟ من دستخط را گرفتم و وظیفه ام این بود که بنویسم دستخط [رئیس] بزرگ مملکت به من رسید. اما من که نمی توانستم اگر عقیده ای و نظری نسبت به این دستخط دارم هیچ نگویم و بگویم امر مبارک را اجرامی کنم. من به شما صراحتاً عرض می کنم که شاه مملکت را همیشه خیرخواه به مملکت شناخته ام. هر چیزی را که نسبت به خیر مملکت به آن مقام بالا بلند عرض کرده ام، قبول کرده اند. اگر پادشاه ما مستبد بود و خیرخواه نبود، من را چه کسار به اینکه بیایم نخستوزیر شوم؟ من همیشه اعتماد و اطمینان به همراهی و حمایت این شاهنشاه داشتم. همیشه مطمئن بودم که اگر چیزی در صلاح مملکت به آن بزرگوار عرض کنم مورد تصدیق است. بیش از این عرض نمی کنم. جناب عالی خودتان، ریاست محترم دادگاه، با اعلیحضرت سائها کار کردید و تحت امرشان وظایفی که داشتید اجرا کردید. آیا غیر از اینکه من عرض کردم، طور دیگری ایشان را شناخته اید؟ اگر طور دیگر شناخته اید، سفر مایید که توضیحات دیگری عرض کنم.

رئیس: فقط جواب سؤال را بدهید که آیا حامل دستخط ملوکانه بودن جرم محسوب می شود؟

دکتر مصدق: بله. به جهت اینکه با قوه آمده. حضرت عالی خودتان سلسله مراتب را می دانید. وقتی که دیروز گفتم تلگراف سرتیب ریاحی را من گفتم او حق نشستن اینجا را ندارد. چون سلسله مراتب این است که اگر بالاتر امری کرد، باید کوچکتر اطاعت کند: مخصوصاً مقررات ارتش.

رئیس: همین مقررات ارتش ایشان را اینجا نشانده است. چون ایشان مادون بزرگ ارتشتاران بوده اند، نه رئیس

ستاد وزیر دفاع ملی.



دکتر مصدق: از خود اعلیحضرت سؤال بفرمایید که از موافقی که ایشان رئیس سناده شدند، با دربار رابطه‌ای نداشتند؟

رئیس: جواب سؤال را بفرمایید.

دکتر مصدق: الآن عرض می‌کنم. آفادست پاچه نشوید. [اخذتہ حضاراً] او امر بالاتر در ارتش مخصوصاً باید به مادون محترم شمرده شود. اگر نصیری گفت که «اعلیحضرت دستور فرمودند که من با نانک و فوه دستخط بگیرم»، این صحیح است. ولی اگر غیر از این باشد، همچنانکه نیست، آن صاحب منتهی که نانک آورده و فوه آورده، سوءاستفاده از آن مقامی را که داشته است نموده. بله.

رئیس: با اینکه توضیح داده شد و خودتان بالصر احوه بیان نمودید که امر به به‌جبه و سبیل به دست شما رسید و کوچکترین عمل قدرت و حتی تظاهر به آن هم مشهود نبوده و همچنین با توضیحات و استدلال کافی اطاعت امر سلسله‌ی مراتب را تشریح نمودید و مقام شامخ سلطنت و خاصه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را تعریف و توصیف کرده و واجب‌الاطاعه بودن او امر ایشان را بیان نمودید، چگونه به جای اجرای امر بعد از دادن رسید به دستخط ملو کانه داخل در کیفیت آوردن دستخط شدید؟ چون به طوری که اظهار داشتید، همان آن به رئیس سناده ارتش دستور توقیف سرتیپ نصیری را داده‌اید، حتی کوچکترین تخلفی نیز برای چگونگی حمل دستخط به وسیله سرتیپ نصیری به عمل نیاورده بودید. به نظر می‌آید این استدلال اخیر جهت بازداشت سرتیپ نصیری موردی نداشته است. اکنون فقط سؤال می‌شود و فقط این جواب را بدهید: چه ساعتی امر به به‌شما رسید، و چه ساعتی دستور بازداشت سرتیپ نصیری را صادر نمودید؟

دکتر مصدق: جناب آقای رئیس دادگاه، لازم است دو کلام عرض کنم که سلسله مراتب در وزارتخانه‌ها هست؛ سلسله مراتب بین دولت و شاه نیست. سلسله مراتب بین دولت و شاه نیست، زیرا وزرا مسئول مجلسین هستند که در این باب به تفصیل بحث خواهد شد، وقتی که اجازه مرحمت فرمایید دفاع از خود کنم. و اما اینکه فرمودید در چه ساعت دستخط داده شد؟ در همین رسید نوشته‌ام یک ساعت بعد از نصف شب بود. پس از اینکه دستخط رسید، بنده چه می‌بایست بکنم؟ بنده یقین داشتم که در اصالت این دستخط به جهات و دلایلی که دیروز راجع به دستخط آقای سرلشکر زاهدی عرض شد، تردید داشته‌ام.

این اول دوم، شاهنشاه هرگز اجازه نداده‌اند که یک ساعت بعد از نصف شب که در خانه‌های عمومی هم با اینکه شهر حکومت نظامی است و کسی نمی‌تواند برود، در منزل نخست‌وزیر دستخط را با نانک بیاورند. چون بر من مثل روز روشن بود که شاه چنین دستوری به این شخص نداده‌اند. این بود که در همان فاصله چند دقیقه بعد از یک نصف شب، طولی نکشید و به محض اینکه دستخط را دیدم و دیدم در اصالت آن تردید است، به آقای سرتیپ ریاحی دستور دادم که «حامل یک چنین دستخط را که اصالت ندارد و با این صورت ابلاغ کرده است توقیف کنید.»

رئیس: آیا معقول و منطقیتر این نبود که به جای توقیف سرتیپ نصیری، دستور کسب اطلاع از چگونگی فرمان صادر می‌نمودید؟

دکتر مصدق: به کرات عرض کرده‌ام که در چگونگی فرمان تردید داشتم. امروز هم اگر اعلیحضرت این دستخط را تأیید بکنند، به نظر من این دستخط جعل معنوی است.

رئیس: سؤال: اکنون که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به کشور مراجعت فرمودند و بیش از سه ماه است جریان امور کشور با نخست‌وزیری نیمبار سپهبد زاهدی می‌گذرد و کاملاً مؤید دستخط صادره است، هنوز شما

برخلاف اظهار این دقیقه خود که می گوید: «اگر اعلیحضرت همایونی این دستخط را تأیید می فرمودند، من اطاعت می کردم». در تمام اظهارات خودتان بیان کرده اید: «آن دستخط نافذ نبوده و من نخست وزیر قانونی هستم.»  
 دکتر مصدق: دکتر مصدق هیچ وقت اجباری نداشته که چیزی برخلاف واقع بگوید. من اگر عرض می کنم خیر خواه شخص اعلیحضرت، به هیچ وجه نترسید فرمایید که در این عرابض ذره ای خلاف گفته باشم. سلاطین در زمان سلطنت خودشان باید بدو چیز عقیده داشته باشند: یکی اینکه در حال حاضر کارهایی بکنند که در نفع مملکت باشد؛ دیگر اینکه تاریخ نام آن پادشاه را به زشتی نبرد.

رئیس: باز تکرار می کنم از موضوع خارج نشوید و به سخنرانی نپردازید. جواب سؤال را بدهید، کافی است.  
 دکتر مصدق: جواب سؤال اینکه اگر الآن هم شاه فرمایند: «من این دستخط را تأیید می کنم»، نام نامی ایشان همیشه در تاریخ به بزرگی برده می شود و ایشان هم که این حرف را نخواهند زد.  
 رئیس: به نظر من تشکیل دادگاه، صدور فرمان شاهانه برای رسیدگی به این موضوع که شما از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد امر شاهانه را اطاعت ننموده اید کاملاً کافی باشد و برای دادگاه نیز سؤالات همین اندازه کافی است. فرمایید. [خطاب به دادستان]: توضیحانی دارید؟ بیان فرمایید.

سرتیپ از موده: عرض می کنم. به نظر اینجانب با سؤالی که به عمل آمد، دادستان ارتش در این دادگاه دیگر وظیفه ای ندارد که انجام دهد. به طور مختصر عرض می کنم آنچه که اینجانب از توضیحات متهمین استنباط نمودم. این است که با زبان بیزبانی به ریاست دادگاه می گویند: «مجرم هستیم و دست از سرمان بردارید.»  
 دکتر مصدق: این باز هم همین را می گوید.

سرتیپ از موده: به خاطر دارم روزی ضمن تحقیقات آقای لطفی را با آقای دکتر مصدق مواجهه داده بودم. آقای لطفی بیاناتی فرمودند راجع به اوضاع هیئت وزیران که بیاناتشان انتقاد از وضع صدارت آقای مصدق بود. آقای مصدق در پاسخ ایشان گفت: «حق این بود به باد ایام خوشی که با هم کار می کردیم، امروز که گرفتار هستیم برخلاف یکدیگر سخنی نگوییم.» این گفتارهای مصدق است که در آن روز به آقای لطفی گفتند. در این دادگاه اینجانب چنین استنباط می کنم که آقای دکتر مصدق دو نوع بازی می کنند: یکی اینکه تلویحاً به سرتیپ ریاحی می گویند: «حق این است که برخلاف من چیزی نگوی.» بازی دوم ایشان این است که در سن هفتاد و چند سالگی صریحاً بیانی را می نمایند ولی بلافاصله وقتی می بینند احیاناً حقیقت گویی کرده اند، حرف خود را پس می گیرند و می گویند: «والله بخدا حافظه ندارم. هر چه سرتیپ ریاحی بگوید راست است.» به نظر اینجانب دادگاه محترم هیچ چاره ای ندارد جز اینکه تابع اصول و منطق و مدارک مضبوط در پرونده شوند.

دکتر مصدق صاف و صریح می گوید: «فرمان عزل را نافذ نمی دانم.» و صریحاً می گوید: «باغی هستم.» برای دادستان ارتش دیگر جای گفتگو باقی نمی ماند. به کرات دبروز تا به حال گفت که «فرمان عزل را جعل معنوی می دانم.» دادستان ارتش می گوید این اعتراف به این است که باغی است. یعنی دکتر مصدق اعتراف می کند که کیفرخواست دادستان ارتش در باره او وارد است. به کرات می گوید که دستخط جعل معنوی است. می گوید: «بر فرض اینکه اصالت داشت، آنرا قبول نداشتیم.» ولی امروز یک سخن خیلی بامزه تر هم گفت و آن این بود که گفت: «دستخط شاه را اگر یک فرانس هم بیاورد و می آورد، روی سرم می گذاشتم.» از همین دو گفتار شما ملاحظه کنید که این مرد چه می گوید. از یک طرف می گوید: «مقام شاه به اندازه ای شامخ است که اگر دستخط را یک فرانس هم می آورد، روی سرم می گذاشتم.» از طرف دیگر می گوید که دستخط جعل معنوی است؛ و می گوید بر فرض اصالت، نافذ نبود.

پس به نظر دادستان ارتش این دادگاه از لحاظ دستخط دیگر کاری ندارد انجام دهد. زیرا مصدق می گوید: «دستخط را قبول ندارم.» از جهت دیگر هم دادگاه کاری به این موضوع نباید داشته باشد. آن جهت این است که این دادگاه تشکیل نشده برای اینکه تشخیص دهد دستخط شاهنشاه نافذ است یا خیر. به خاطر دارم که این عرض مرا قبلاً یکی از وکلای محترم مدافع سرنیب ریاحی، شاید سرکار سرهنگ شاهقلی، عیناً بیان داشته که اینجانب تأیید می کنم. اگر ملاحظه فرمودید دادستان ارتش بحث مفصلی روی اصول قانون اساسی نمود. از این لحاظ بود همان طوری که در آن جلسات به عرض رساندم، مغالطه و سفسطه و عوام فریبی مصدق برای کسی جای نرود باقی نگذارد. بهر حال در این مورد از ریاست محترم دادگاه تقاضا می کنم که در دنباله دادرسی چنانچه مقتضی می دانند این گفتگو خانمه داده شود که آیا دستخط نافذ است یا نیست. مبنای کیفرخواست این است که مصدق پس از دادن رسید دست به طغیان گذاشته و باغی شده که این موضوع را مصدق ضمن پاسخهایی که داد تأیید و تصدیق نمود. یعنی گفت: «دستخط را قبول ندارم.» و اما درباره سؤالی که از او کردید: موضوع سؤال این بود که دستخط چگونه به دست او رسید و پس از دریافت و دادن رسید چه دستوری صادر کرد، و آقای مصدق چنین پاسخ داد که «به سرنیب ریاحی تلفن کردم و گفتم چنین دستخطی آوردند. موافقت حاصل شد که نیمیستار نصیری را بازداشت کنند.» عقیده اینجانب در این گفتارهای مصدق این است که صدر صد دکترا مصدق صحیح می گوید. کما اینکه در همین جلسه برای بار دیگر این گفتار خود را تأیید نمود. اقوی دلیل این است که اگر زیاد دور نرویم و از عصر ۲۴ مرداد جریان را طبق گفته متهمین بررسی کنیم، به این نتیجه می رسیم که هر دو متهم اقرار و اعتراف نمودند که از عصر روز ۲۴ مرداد منتظر وقوع حادثه ای در شب ۲۵ مرداد بوده اند.

در اینجا یک جمله معترضه باید به عرض برسانم و آن این است که به طوری که می گویند آقای دکتر مصدق در یکی دو سال قبل در مجلس شورای ملی اظهار داشته بودند که شبی خوابی دیده اند. بنده صحت و سقم آن را نمی دانم. این موضوع خواب ایشان یک موضوعی برای روز شده بود. هنوز هم در افواه هست که آقای دکتر مصدق آنجا که کمیتان لنگ شود و از اشخاص بیدار نتوانند صحبتی کنند، عنوان می کنند که «خواب دیدم.» در این دادگاه هم به کرات گفتند که یک شخص مجهول به ایشان تلفن زد. این خلاف است. به عرض رسانیدم و به طور معترضه عرض می کنم که ریاست دادگاه به وکلای مدافع اخطار کنند که در موقع صحبت اینجانب گوش نکنند. [خطاب به وکلای مدافع]: گوش کنید:

نیمیستار معین پور و نیمیستار در یادار زند: ایشان نمی توانند برای ما تکلیف معلوم کنند. چون هم برای دادگاه تکلیف معین می کنند و هم برای ما.

رنیس: مقصودشان این بود که آقایان توجه داشته باشند.

دکتر مصدق: اگر حرف مورد توجه باشد، همه گوش می کنند.

یکی دو تن از وکلای مدافع: اگر ریاست دادگاه امر فرمایند اطاعت می شود.

در این موقع که ساعت ۱۱/۱۰ بود. ده دقیقه نفس داده شد.

\*\*\*

در ساعت ۱۱/۴۰ دو باره جلسه رسمیت یافت و سرنیب آزموده گفت:

موضوعی بود که عرض کردم. آقای دکتر مصدق موقع دستگیری و بازداشت نیمیستار سرنیب نصیری این گفتاری

را که در دادگاه نمودند که «پس از دریافت دستخط و دادن رسید، به سر تیب ریاحی تلفن کردم و گفتم چنین دستخطی آورده‌اند و موافقت حاصل شد که حامل را تویف کنند»، این گفتار ایشان صحیح نیست. عرض می‌کردم از عصر روز ۲۴ مرداد آماده برای این عمل بوده‌اند که وقتی دستخط همایونی رسید، بلافاصله و با مقدمات قبلی که در کار بوده است آورنده را دستگیر کنند و اعمالی را که در کیفرخواست تشریح شده و مفصلاً بیان نمودم انجام دهند؛ یعنی خود کودتا کنند.

در تأیید این عرض به استحضار دادگاه محترم می‌رسانم که آنچه از مجموعه تحقیقات و توضیحات منتهین در این دادگاه به نظر می‌رسد، این است که منتهین از نصب نیمسار سپهبد زاهدی به مقام نخست‌وزیری اطلاع داشته‌اند. بدیهی است نصب نخست‌وزیر جدید مستلزم عزل نخست‌وزیر قدیم بوده است، و هر ثابته انتظار وصول فرمان عزل را داشته‌اند. مؤید این مطلب اینکه در شب ۲۵ مرداد رئیس وقت ستاد ارتش در حدود ساعت ۲۱ از منزل با عجله به ستاد ارتش می‌آیند و در آنجا معاون خود را نیز قبلاً احضار کرده و هر لحظه منتظر وصول دستخط به منزل آقای مصدق بوده‌اند. کما اینکه عمل نیز انجام شد و به محض اینکه دستخط رسید، نیمسار نصیری بازداشت شد و بسفیه اعمال صورت گرفت.

روز گذشته نیمسار سر تیب ریاحی یک بیانی فرمودند که از آن بیان اینجانب در اینجا استفاده می‌کنم. بیان ایشان این بود که هر فرماندهی مأموریت را به نحوی اجرا می‌کند و تصمیمات را به نحوی اتخاذ می‌نماید. اینجانب در این مقام نیستم که به عرض برسانم بیان ایشان با سؤاں ریاست محترم دادگاه مطابقت نداشت. فقط استفاده می‌کنم و عرض می‌کنم موضوع باید تفکیک شود. دو موضوع است: یکی اینکه فرمان ملوکانه چه بوده، دیگر اینکه نحوه ابلاغ از چه فرار بوده. به نظر اینجانب نحوه ابلاغ بهر نحو و طریقی که باشد، مؤثر در اصل فرمان نیست. سر تیب نصیری که فرمان را دریافت داشته و حامل ابلاغ بوده، آزادی عمل داشته است که با اسکورنی حرکت نماید یا منفرداً برود یا کلیه افسران گارد شاهنشاهی را من باب مثل به دنبال خود همراه ببرد یا باز هم من باب مثل چندین هنگ را به دنبال خود همراه برد. هیچ‌یک از این نحوه اعمال سر تیب نصیری مؤثر در اصل موضوع نیست. سر تیب نصیری در آن شب آزادی عمل داشته. مأموریت داشته فرمان ملوکانه را به دست نخست‌وزیر وقت برساند. حقیقت را نیز دادگاه محترم به نظر می‌رسد بخوبی می‌دانند. شاید ریاست محترم دادگاه ضمن سؤاالات نشان اشاره فرمودند که در آن شب ضمن ابلاغ دستخط یک نیر تفنگ خالی نشد؛ و آنچه که تحقیق شده سر تیب نصیری اسکورت مختصری همراه داشته است. نتیجه عرایض این است که معتقد هستم از این به بعد دادگاه محترم باید بدین نحو وارد ماهیت دعوی شوند. یعنی منتهین بدین نحو دفاع نمایند که اعمال منتهین را در کیفرخواست رد کنند. به نظر اینجانب بحث لازم روی فرمان عزل و اینکه اغلب حضرت همایون شاهنشاهی حق صدور فرمان دارند یا خیر، به عمل آمده و اساساً وظیفه دادگاه وارد شدن به آن موضوع نیست.

منتهین باید با آزادی عمل آنچه که در کیفرخواست به آنها نسبت داده شده مورد توجه قرار دهند و هر گونه دفاعی دارند به عمل آورند. هر گاه آقای دکتر محمد مصدق قصد نمایند که ضمن دفاع وارد مباحثی شوند که برخلاف انتظام و مصالح کشور باشد، اینجانب طبق قانون درخواست سرتی بودن دادرسی را خواهم نمود. ولی هر گاه روی اعمالی که به موجب کیفرخواست به ایشان نسبت داده شده است دفاع نمایند، با نهایت خوشوقتی دقیقاً بیاناتشان استماع خواهد شد. هر گاه ضمن دفاعیانشان دفاع موجهی نمایند، اولین شخصی که موجه بودن دفاع را اعلام کند اینجانب خواهم بود.

دکتر مصدق: خدا سایهات را از سر من کم نکنند!

سرتیپ آز موده: و بالاخره به عرض می‌رساند که ممکن است اینجانب بسیار اشتباه نموده باشم که در درجه اول باید آنرا وکلای مدافع و متهمین و در مرحله نهایی دادگاه محترم رفع نمایند. دیگر فعلاً عرضی ندارم. رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر، دفاعیات خود را در اطراف کبفرخواست و موضوع جریان واقعات روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد بیان نمایید.

در یادار نصیرزند: احتراماً به عرض می‌رساند: مفهوم اخذ توضیحات از متهمین و غیره، مصرح در ماده استنادیه، این نیست که بین دادستان و متهم مناظره تعرض و دفاع انجام گردد. توضیح برای روشن شدن نقاط تاریک است. به این مناسبت تصور می‌کنم تیمسار دادستان ارتش پس از آنکه مدت ده دوازده روز در اطراف ادعای خود توضیحات مفصل دادند، دیگر پس از توضیحاتی که تیمسار ریاست دادگاه از متهمین کردند جای صحبتی برای ایشان نبود. تیمسار ریاست دادگاه سؤالاتی فرمودند و موکل بنده جوابی مطابق سؤال دادند. ولی مثل این است که تیمسار دادستان ارتش در صحبت کردن از هر مغوله‌ای «کارت بلانش» (= اختیار تام) داشته باشد. به این جهت استدعا می‌کنم مقرر فرمایند اصول رعایت شود و محفوظ گردد. ضمناً به دادگاه هم از هیچ طرف ارائه طریق نشود: چون تیمسار ریاست دادگاه با نهایت دقت مراقب انتظامات هستند، و اگر مواردی پیدا شود رأساً اقدام می‌فرمایند. رئیس: اگر دادستان صحبت‌هایی کردند، بنا به تقاضای اینجانب و برای روشن شدن ذهن دادگاه بوده است. البته اگر دادستان محق باشد برای اثبات کبفرخواست خود اظهاراتی می‌نماید و حتی ارائه طریق هم بنماید، اشکالی ندارد. دادگاه خودش انتظامات را حفظ خواهد کرد. (خطاب به سرهنگ بزرگمهر) سرهنگ بزرگمهر، بفرمایید. سرهنگ بزرگمهر: محترماً به عرض دادگاه می‌رساند: آن طوری که از ماده ۱۹۷ بنده استنباط نموده‌ام، این است که معمولاً وکیل نسخیری برای کسی که نتواند اظهارات خود را بیان نماید، تعیین می‌کنند. با فرائت ماده ۱۹۷ که عیناً فرائت می‌شود:

ماده ۱۹۷ - پس از انجام تشریفات مقرر در موارد قبل منشی دادگاه به امر رئیس ادعای خود را فرائت می‌نماید و بعد رئیس دادگاه خلاصه آنها را که برای آن متهم مورد تعقیب واقع شده است به او اعلام داشته و دلایل اقامه شده از طرف دادستان را نیز ذکر می‌نماید و از او می‌پرسد که آیا به تفصیر خود اعتراف می‌نماید یا خیر. پس از آن شروع به تحقیقات می‌نماید، بدین ترتیب که بدو توضیحاتی که لازم می‌داند از دادستان راجع به ادعای خود خواسته و بعد هر گاه گواهاها و کارشناس دعوت شده باشند اظهارات آنها را استماع و منشی دادگاه خلاصه اظهارات و در صورت لزوم تمام آن را در صورت مجلس می‌نویسد. پس از آن متهم یا وکیل مدافع او به دفاع می‌پردازد.

و با توجه به ماده ۳۹۳ آیین دادرسی کبفری که طبق آن ریاست محترم دادگاه مجاز بودند که از متهم به متهمین سؤالاتی بفرمایند و سؤال فرمودند، اینک به نظر اینجانب نوبه دفاع به عهده متهم می‌باشد. بخصوص وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد که جزئیات امر از نظر شخص موکل، نه اعمالی که بدون اطلاع ایشان انجام گرفته، باید به وسیله خودشان گفته شود. اینکه تصور شده اینجانب اصرار دارم به اینکه از دفاع خودداری نمایم، صحیح نیست. زیرا اساساً عادت به دروغ گفتن ندارم. تصور می‌کنم ریاست محترم دادگاه و تیمسار سرنیب شیروانی و تیمسار سرنیب افشارپور و تیمسار سرنیب خزاغی که سمت استادی اینجانب را داشته‌اند و تیمسار سرنیب بخنبار که مدتی که در گسارد

ساعتشاهی به عنوان فرمانده هنگ نادری افتخار مرثوسیت و همکاری ایشان را داشته‌ام می‌دانند که عادت به مدروغ ندارم.

برای تهیه لوایح در رد صلاحیت ۲۶ صفحه اورافی تهیه شد و معلوم گردید به گراف نگفته‌ام. بنده و موکل محترم هنگامی که برای رد صلاحیت تهیه لوایح می‌نمودیم، این طور فرض کردیم که اگر دادگاه با دلایل قوی‌ای که بر عدم صلاحیت نوشته‌ایم مع‌هذا خود را صالح بداند، وضع این گونه خواهد بود که به طور معمول دادگاهها پس از خواندن قرار صلاحیت کیفرخواست خوانده می‌شود. و بی‌آنکه روی آن از طرف دادستانی صحبتی بشود، به رد کیفرخواست مبادرت خواهیم نمود.

روی این اصل ۱۹ صفحه جواب تهیه شد. ولی بعد از آنکه دادستانی جلسات طولانی بحث فرمودند و از این نظر که منتهم و وکیل مدافع دو نفر هستند و قاعدتاً چون در تمام دنیا برای منتهم به اصطلاح او انسهایی داده می‌شود که هر چه در دل دارد بگوید، از این رو این طور تصور شد که منتهم و وکیلش دو برابر باید صحبت کنند و تمام جهات نساریک را روشن نمایند. برای آنکه به مدروغ نگفته باشم، این صفحه ۱۹ است که قبلاً تهیه شده بود. روی همان اصل که دادستانی به شهادت صفحانی که از بیانات ایشان یادداشت کرده‌ام ۱۰۰ صفحه دفترچه‌ای و در حدود ۳۰ صفحه اوراق عادی در تقویت کیفرخواست و بیان کیفرخواست مذاکره فرموده‌اند. بنده نیز فقط رتوس مطالب را در ۷ صفحه که بازبانی دارم نوشته‌ام که بتدریج به آنها جواب بدهم. در حدود ۲۱ صفحه به اضافه ۲ صفحه که ۲ صفحه آن ماشین شده قبلی است، آماده نموده‌ام و باید این وظیفه خود را به نظر خود پس از دفاع موکلم کاملاً انجام بدهم. برای آنکه خدای نکرده نوهم شود به اینکه برای منتهم یا منتهمین یا وکلای مدافع آنها در این دادگاه ترضیاتی ممکن است قائل شوند، از دادگاه محترم اجازه می‌خواهم که اجازه بفرمایند قسمت اخیر ماده ۱۹۷ یعنی اظهارات منتهم استماع شود. سپس وکیل مدافع بدفاع بپردازد. ولی چون خود را تابع دادگاه می‌دانم و به بی‌نظری و شرافتمندی ریاست دادگاه از سال ۱۳۱۴ مؤمن و معتقد بوده‌ام، تقاضا دارم بپذیرند که منتهم از خود دفاع بنماید. بنده نیز به نوبه خود مطمئناً وظیفه قانونی خود را انجام خواهم داد.

رئیس: دادگاه کوچکترین تضییق و استثنائی و برخلاف مقررات عمل نخواهد نمود. البته منتهم و وکیل مدافع به جای ۲۰ صفحه می‌توانند ۴۰۰ صفحه بخوانند. فقط به شرط اینکه از موضوع خارج نشوند. البته آقای دکتر مصدق می‌خواهند صحبت خود را بنمایند، با کمال آرامی با کمال آزادی و دقت بیان فرمایند. ولی از موضوع خارج نشوند. بسیار از حسن نظر شما هم ممنونم.

سرهنگ بزرگمهر: از عنایت و توجه ریاست محترم دادگاه اکنون سپاسگزارم و با شناخت اوصاف عالیة ایشان، جز این نیز انتظار نداشتم. شناسایی اینجانب به اصطلاح نازه بهم رسیده نیست؛ بلکه از سالیان دراز شناسایی به روحیه ایشان داشته‌ام.

در ساعت ۱۲/۱۵ دادگاه به عنوان تنفس تا ۲/۳۰ بعد از ظهر تعطیل شد.

\*\*\*

در ساعت ۲/۴۵ بعد از ظهر جلسه دادرسی مجدداً تشکیل گردید.

پس از رسمیت جلسه، رئیس خطاب به دکتر مصدق گفت:

اظهارات خود را بیان دارید

دکتر مصدق: درخواست می‌کنم یا اجازه فرمایید بنشینم و با اگر بایستی ایستاده صحبت کنم اجازه بدهید جایی که دیوار باشد بایستم و بدیوار تکیه کنم که خسته نشوم و یا اگر مرحمت می‌فرمایید چند دقیقه‌ای ایستاده صحبت کنم تا پس از آنکه فرمالیته به عمل آمد جلوس نمایم و عرایض را بکنم چون نمی‌توانم بایستم.  
رئیس: همانجا بایستید و بهمیز تکیه کنید.

دکتر مصدق: آخر قربان اینجا نمی‌شود چون نیمکت است و به نیمکت نمی‌شود تکیه کرد.  
رئیس: بهتر حال در جای خودتان بایستید و صحبت کنید. البته هر وقت خسته شدید چند دقیقه برای رفع خستگی نفس داده می‌شود.

دکتر مصدق: پس می‌فرمایید بایستم و صحبت کنم؟  
رئیس: بله، بله آقا.

دکتر مصدق: ای بیچشم! امریست که باید اطاعت کنم. کیست که از امر این دادگاه تخلف کند و از او امر آقا [اشاره به رئیس] اطاعت نکند. [در این موقع دکتر مصدق اورافی را از کیف دستی خود خارج کرد و چند صفحه کاغذی را که مطالبی با جوهر روی آنها نوشته شده بود به دست گرفت و عینکش را بر چشم گذاشت و آرنج دست راست خود را به پشت نیمکتی که منتهین و وکلای مدافع روی آن می‌نشاند تکیه داد و ایستاده شروع به صحبت کرد و چنین گفت:] اول جواب آن مرد [اشاره به سرتیپ آزموه] را راجع به سوابق می‌دهم. جمعیت هر جامعه‌ای را به چند قسم می‌توان تقسیم کرد یکی اینکه گفته شود در هر جامعه‌ای یک اقلیت خوب یعنی صالح بالذات هست که در مقابل هر پیش‌آمد سوننی مقاومت می‌کند و کاری برخلاف حق و انصاف نمی‌نماید.  
رئیس: آقای دکتر توجه فرمایید فرار بود راجع به موضوع صحبت کنید چون همین خارج از موضوع صحبت کردن شما درباره صلاحیت دادگاه بود که دادستان را مجبور کرد در جواب اظهارات شما چندین جلسه وقت دادگاه را بگیرد.

دکتر مصدق: تحمل داشته باشید آقا. چند سطر است راجع به سوابق خودم که می‌خواهم عرض کنم.  
رئیس: آخر این خارج از موضوع است. چون آنوقت دادستان می‌خواهد جواب بدهد.  
دکتر مصدق: بطور خارج از موضوع است آقا! این مرد [اشاره به سرتیپ آزموه] چندین جلسه راجع به سوابق زندگی من صحبت کرده. حالا من چند سطر جواب ندهم. این فقط چند سطر مقدمه است اجازه بدهید بخوانم.  
رئیس: خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید.  
دکتر مصدق: چشم قربان. چشم. این را هم کنار می‌گذاریم. بسیار خوب.  
رئیس: فرمایید.

دکتر مصدق: اگر چه قاطبه ملت ایران به احوال و اخلاق من آشنائی دارد و گمان هم نمی‌کنم که از خانواده گمنامی باشم که خود را معرفی نمایم یا اینکه با اینحال می‌خواهم آقایان دادستان محترم توجه فرمایند که نسخه‌ای که در جلسه سی‌ام آبانماه از طرف آقا [اشاره به سرتیپ آزموه] فرانت شد از قبیل اینکه این مرد یعنی بنده همه کس را جاسوس و اجنبی برست می‌خواند و منابع موثق درباره اش می‌نویسند که سابقه خدمتش در دربار سلاطین قاجار بوده و متصدی مقام دیوان استیفا گردید....

رئیس: آقای دکتر مصدق خواهش می‌کنم فقط در اطراف موضوع صحبت کنید و به سوابق نپردازید. به بنده مربوط نیست که در زمان شاه عباسی کبیر چه اتفاقی افتاده است.

دکتر مصدق: آقا این مربوط به موضوع است. راجع به مطالبی است که ایشان [اشاره به سرتیپ آزموده] به بنده نسبت دادند.

رئیس: بنده میل دارم که فقط در موضوع صحبت کنید تا همه گوش کنیم.  
دکتر مصدق: فقط چند کلمه است راجع به خودم که عرض می‌کنم.

رئیس: خواهش می‌کنم فقط در اطراف موضوع صحبت کنید و به سوابق و حکایات که مربوط به دادگاه نیست نپردازید.

دکتر مصدق: آخر آقا ایشان این صحبت‌ها را کردند؛ ایشان نهمت زدند.

رئیس: توجه کنید که شما با ایشان صحبتی کردید و ایشان جواب شما را دادند و چند روز وقت دادگاه گرفته شد. چون هم وضع سایر منتهین و هم وضع دادگاه اجازه نمی‌دهد که راجع به این موضوعات صحبت شود خواهش می‌کنم فقط از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد که ایشان مدعی هستند جناب عالی فرمان شاه را گرفته و اطاعت نکرده‌اید هر قدر می‌خواهید داد سخن بدهید.

دکتر مصدق: ایشان به بنده اتهاماتی زدند و چیزهایی گفتند. پس بطور ایشان صحبت کردند و گفتند این شخص....

رئیس: جواب یک مرتبه عرض کردم. ایشان صحبت‌هایی درباره سابقه کردند که دادگاه هم به ایشان تذکر داد. اکنون دادگاه فقط درباره ۲۵ تا ۲۸ مرداد قضاوت می‌کند و حتی بهروز ۲۴ مرداد هم کاری ندارد.

دکتر مصدق: پس اجازه نمی‌دهید بنده صحبت کنم. پس عرضی ندارم.  
رئیس: پس شما صحبتی ندارید.

دکتر مصدق: خیلی صحبت دارم. آقا چرا ندارم. ایشان بمن اتهاماتی زدند. که جزو ۲۵ تا ۲۸ مرداد می‌شود و بنده باید جواب بدهم.

رئیس: دادگاه روی آن اتهامات قضاوت نخواهد کرد.

دکتر مصدق: آقا مردم قضاوت خواهند کرد.

رئیس: گذشته به ما مربوط نیست. مطلقاً رسیدگی به وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه مربوط به کار ماست.

دکتر مصدق: اگر این اصل مسلم بود و کارش رسیدگی به وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه بود می‌بایستی این نکته را به ایشان [اشاره به سرتیپ آزموده] تذکر می‌دادید.

رئیس: تذکر داده شد و ایشان هم از دنبال کردن موضوع گذشته منصرف شدند. ما وقت رسیدگی به این کار را نداریم و حتی اگر بخواهید از صبح ۲۴ مرداد ماه هم صحبت کنید بنده همین تذکر را خواهم داد. شما فقط از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد تا روز ۲۸ مرداد صحبت بفرمایید.

دکتر مصدق: حالا چون شما روی جنبه‌ای افتاده‌اید. بنده عرضی ندارم.

رئیس: ما هیچ جنبه‌ای نداریم. جنبه ما جنبه حقیقت است.

دکتر مصدق: اگر جنبه حقیقت بود اجازه می‌دادید من حرفم را بزنم. آقا وقتی که سوابق کسی را خراب کردند که کارش پیش نمی‌رود. من باید آقا حرفم را بزنم.

رئیس: دادگاه یک دادگاه ویژه‌ای است که مربوط به این کارها نیست.

دکتر مصدق: حالا خوب شما نمی‌خواهید بنده چه بگویم لابد بنده عقلم نمی‌رسد.



[در این موقع دکتر مصدق مقداری از اوراق خود را که نوشته بود از پرونده‌ای که در جلوی او روی میز بود جدا کرد و گفت:] پس ما بیخود نشستیم و جواب این آقا را نهیہ کردیم و یک مطالبی را برای دادگاه نوشتیم، بیخود. بسیار خوب. امر است و باید اطاعت کرد ما هم حرفی نداریم این ده پانزده صفحه هم بکنار. رئیس: بفرمایید آقا مطالب و صحبتتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: و اما جواب من راجع به کیفرخواست. از اینکه در یکی از جلسات عرض شد که اگر دادگاه قرار صلاحیت صادر نمود در ماهیت از خود دفاع نمی‌کنم بسی متأسفم زیرا در زندان بیکارم و در تمام عمر هیچ وقت روزی را به بیکاری نگذرانیده‌ام. سطوری چند در این باب نوشته‌ام که به استحضار می‌رسانم چنانچه مورد توجه قرار گرفت و برائتم حاصل شد بجایی می‌روم که چند روز آخر عمر را در آنجا بگذرانم والا نتیجه بیکاری خود کنی است و با اینکه گفته‌ام از درخواست تجدیدنظر صرف نظر می‌کنم برای بیکاری و گذرانیدن وقت مجبورم که تقاضای فرجام و تجدیدنظر هر دو را بنمایم که این مرتبه اولی است که روزگار و بدبختی مرا وای می‌دارد که به گفته خود عمل نکنم که فرموده‌اند «الضُّروراتُ تُبَيِّحُ الْمَحْظُورَاتِ».

موضوعی که اکنون اهمیت دارد و باید روشن ساخت چهار چیز است:

- اول — معلوم شود تردیدی که در اصالت دستخط نموده‌ام بجا بوده است یا نه.
- دوم — معلوم شود کودنایی کردند یا به قول آن مرد [اشاره به سرتیپ آزموده] صحت نداشته و دروغی بوده که من گفته‌ام.
- سوم — اسناد و اوراق فرضه ملی من در قفسه اطاق خواب و در اطاق مسجور و در صندوق آهنی که آنجا بود، غارتگران برده‌اند یا افسران دولتی.
- چهارم — معلوم شود که من برای بهم زدن اساس حکومت یا ترنیب و رانست نسخت و نساج و تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت مرتکب سوء قصدی شده‌ام یا نه. نسبت به هر چهار موضوع لازم است توضیحاتی عرض نمایم.

### یکم — راجع به تردید در اصالت دستخط

از عکس دستخط نخست‌وزیری آقای سرلشکر با ببخشید، سپید می‌نویسید، بله سپید زاهدی که در دو جلسه قبل ارائه دادم و در دفتر دادگاه بایگانی شد، بخوبی معلوم است که اول سفیدمهری از اعلیحضرت گرفته‌اند...

سفیدمهر اصطلاح آن زمان است که مردم اگر هم سواد داشتند امضا نمی‌کردند و مهر خود را فقط به یک ورق کاغذ می‌زدند که گیرنده بعد هر چه می‌خواهد در آن بنویسد. بعد از مشروطیت، هر کس صاحب خط بود به جای سفید مهر امضا می‌کرد. اکنون به جای سفیدمهر باید عرض کنم که امضایی از اعلیحضرت گرفته‌اند. ... پس از آن متن دستخط را نوشته‌اند. به طوری که از سطر آخر که نصف سطر است و تمام نیست بخوبی معلوم می‌شود که فاصله این نصف سطر آخر با فواصل چهار سطر بالا فرق فاحش دارد. تاریخ روز هم در محل خود گذاشته نشده و ظاهراً به خط خود اعلیحضرت است. ولی تاریخ ماه و سال که بعد بهمان خطی که متن دستخط نوشته شده از تاریخ روز که به خط اعلیحضرت نوشته شده دور افتاده است.

این جهانی که عرض شد در دستخط عزل من بیشتر محسوس است و بهتر مدلل می‌شود. بسیار متأسفم که به آن دسترس ندارم و اکنون در ستاد ارتش می‌باشم.

در اینجا لازم است عرض کنم که جعل و تزویر در بادی امر به دو قسم تقسیم می‌شود: جعل و تزویر در اسناد رسمی که مجازات آن بیش از جعل در اسناد غیررسمی است و جعل و تزویر در اسناد غیررسمی. پس از آن، جعل مادی و جعل معنوی.

جعل مادی آن است که سندی به خط و امضای کسی بسازند و اگر صاحب خط نیز امضا نمی‌تواند بکند. مهری شبیه مهر او بسازند و پای آن سند بزنند که این را جعل مادی گویند. جعل معنوی آن است که در امضا و مهر صاحب سند تردید نباشد، ولی در متن آن تزویر به کار ببرند. مثلاً شخص بیسوادی یا باسوادی مطلبی غیر از آنچه در نظر دارد در ورقه بنویسد و آن را بر طبق نظر به و فکر او بخوانند و او سند را مهر یا امضا نماید. این دستخط اعلیحضرت همایونی از نظر من جزوه قسمت اخیر است.

روز یکشنبه ساعت ۶ که هیئت وزیران را دعوت کردم، نظر اولم این بود که اگر وقایع شب...

رئیس: ۵ دقیقه تنفس داده می‌شود.

دکتر مصدق: خیر آقا خسته نشدم. حرف می‌زنم.

رئیس: خیر تنفس می‌دهم که شما راحت کنید.

دکتر مصدق: خدا، سایه‌تان را کم نکند.

ساعت چهار و ده دقیقه جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد جلسه رئیس خطاب به دکتر مصدق گفت:

بفرمایید هر وقت هم خسته شدید بفرمایید.

دکتر مصدق: خیر من ده ساعت هم حرف بزنم، خسته نمی‌شوم.

نظر اولم این بود که وقایع شب که هر کس ممکن بود حکایت کند و موجب نگرانی شود، آنها همه

مسیبونی شوند.

نظر دوم این بود اگر صلاح بدانند، دستور دهند بیانیه‌ای از طرف دولت در رادیو برای رفع

نگرانی مردم خوانده شود.

نظر سوم این بود که من توسط آقای امینی، کفیل وزارت دربار، با هر کس دیگر با اعلیحضرت

تماس بگیرم و تحقیق کنم که این دستخط...

[رئیس با اشاره دست به دکتر مصدق اجازه نشستن داد.]

دکتر مصدق: خیر قربان. شما نگران نباشید. من چهار ساعت هم که بایستم خسته نمی‌شوم و به اظهارات خود

پنجمین ادامه داد:

...از اعلیحضرت است یا جعل کرده‌اند. گفتند اول وقت همان ساعت ۶ یا قدوری دبیرتر از

کلاردشت بهرامسر و از آنجا به بغداد تشریف فرما شده‌اند.

دیگر مطلبی نبود که بتوان در هیئت وزیران مذاکره کرد. آیا می‌شد بدون تحقیق بگویم که این دستخط جعل است و آن را اجرا نکنند و دشمنان دولت موجبات اختلال و بی‌نظمی مملکت را فراهم کنند؟

این تصمیم را من قبل از ساعت ۶ صبح اتخاذ کرده بودم. پس از آن چنین به نظر می‌رسید که اگر سؤال کنند دستخط از اعلیحضرت هست یا نیست و فرمودند هست، آن وقت دچار محظورانی که عرض کردم می‌شدم که اگر دستخط را اجرا نمی‌کردم، به جای اینکه اطاعت امر شده باشد نتیجه‌ای معکوس می‌داد. و اگر اجرا می‌کردم، در مقابل مجلس قانوناً و در مقابل دو میلیون رأی‌دهندگان به فرزندوم اخلاقاً جوابی نداشتم بدهم. این بود که می‌خواستم به وسیله هیئت‌وزیران یا به وسیله یک عریضه تلگرافی سؤال کنم که اگر برخلاف آنچه شهرت داده شده بود استعفا نداده‌اند، هر چه زودتر تشریف‌فرمای به ابران بشوند و از مقام سلطنت سرپرستی کنند. و اما اینکه آن مرد این مطلب را به استیضاح توجیه می‌کند، این هم مثل سفسطه‌های دیگری است که تا کنون کرده است.

اگر اعلیحضرت به مملکت علاقه‌مند بودند و تشریف می‌آوردند کی بود که بتواند شاهنشاهی را از ورود به مملکت خود جلوگیری کند؟...

[در این موقع دکتر مصدق که تا آنوقت سر پا و ایستاده صحبت می‌کرد تا حدی خسته به نظر می‌رسید و به طرف چپ و راست خم می‌گردید. رئیس دادگاه وقتی این وضع را مشاهده نمود با دست به او اشاره کرد که بنشیند.]

دکتر مصدق: یعنی می‌فرمایید بنشینم قربان؟

رئیس [با اشاره دست]: بنشینید.

دکتر مصدق: اجازه فرمودید و بجای خود نشست و اظهار داشت صد هزار تشکر و در دنبال بیانات خود گفت:

...اگر هیچ جوابی نمی‌دادند، در این صورت نمی‌شد که مملکت را بلا تکلیف گذاشت. می‌بایست تریبی داده شود که دشمنان دولت و مملکت نتوانند امنیت را مختل کنند. اگر اعلیحضرت هیچ جوابی نمی‌دادند، آن وقت غیر از اینکه با فرزندوم تکلیف شورای سلطنتی معلوم شود آیا چاره‌ای دیگر بود؟

دولت چه می‌توانست بکند که مردم زیر بار بروند. فرزندوم از این نظر پیش‌بینی شده بود بدون تصویب هیئت‌وزیران ممکن نبود بشود چنانکه برای انحلال مجلس هم همین طور عمل شد. اگر دولت با فرزندوم موافقت می‌کرد این کار می‌شد و تکلیف شورای سلطنتی معلوم می‌گردید تا هر وقت که اعلیحضرت در تصمیم خود تجدید نظر کنند و تشریف بیارند شورای سلطنتی منحل شود. چنانچه دولت نظر دیگری اتخاذ می‌نمود، مثلاً یک عده‌ای بروند بهم و آنجا درخواست کنند که شاهنشاه از نظری که اتخاذ فرموده‌اند صرف نظر کنند و یا عده زیادی از مردم به وسیله تقدیم تلگراف درخواست تشریف‌فرمایی کنند، آن وقت قضیه بدین طریق حل می‌شد. در هر حال موضوع فرزندوم یک امر قطعی نبود و موکول بود به اینکه در هیئت دولت مطرح شود؛ هر طور هیئت وزیران صلاح دانستند عمل شود؛ تصمیمی که عرض شد با هر تصمیم دیگر که صلاح مملکت را در آن بدانند اتخاذ کنند.

حال اگر آن مرد برای فکری که در دماغ کسی وجود نداشته و برای گناهی که کسی مرتکب

نشده تقاضای مجازات کند، وای به حال این جامعه که چنین مردی به وکالت و نمایندگی از طرف جامعه معرفی می‌کند.

### دوم - راجع به اینکه کودتایی شده یا نشده

من نامه‌ای که به شماره ۱۰۴۸۷ مورخ اول شهریور ۱۳۳۲ که به آقای نخست‌وزیر نوشته شده فرائت می‌کنم. اکنون عین نامه:

شماره ۱۰۴۸۷ - ۱۳۳۲/۶/۱

جناب آقای نخست‌وزیر

محترماً به عرض می‌رساند: سرهنگ دوم نوپخانه فتح‌الله لبتکوهی افسر بازنشسته ارتش که به دستور دکتر مصدق جزء ۱۳۶ نفر افسران بازنشسته شده است، وضع خدمت مشارالیه به شرح زیر می‌باشد:

(۱) در سوم تیر سال ۳۱ رئیس رکن ۲ لشکر ۱۰ خوزستان بوده و در اثر فعالیت‌های شاهپرستانه مورد غضب و بعد از سی تیر به مرکز منتقل و بالنتیجه در صورت افسران بازنشسته دیماه ۳۱ منظور و با وجود ۱۶ سال سابقه خدمت بازنشسته شده است.

(۲) در وقایع ۹ و ۱۰ اسفندماه ۳۱ در نظاهرات به نفع شاه و حمله به خانه دکتر مصدق شرکت داشته. به انهام حمله به خانه دکتر مصدق مورد تعدی قرار گرفته و غیباً قرار نامبرده صادر و ستواری بوده.

(۳) در مدت از ۶ الی ۱۰ اسفند سال ۳۱ الی کودتا در قم به نفع شاهنشاه و دولت جناب عالی انجام وظیفه نموده‌اند.

(۴) در کودتا از بیست و پنجم الی ۲۸ مرداد سال جاری در دو کودتا در اجتماعات چه قم چه شهر تهران دل مهمی را در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشته.

(۵) از ۲۵ مرداد ۳۲ الی اکنون نیز مأموریت‌های خاص چه در قم چه در تهران در مورد جناب آیت‌الله بروجردی و ابوالفضل تولیت با دستور اینجانب با موفقیت انجام داده است.

(۶) افسر مزبور تا کنون منجاوز از دویست هزار ریال خسارت و هزینه در موارد بالا متحمل شده است.

(۷) در اول فروردین ماه ۳۲ موعد ترفیع نامبرده بوده که به علت بازنشسته شدن نیز از ترفیع عقب افتاده است.

(۸) بمنظور تشویق نامبرده و احقاق حق، مستدعی است امر و مقرر فرمایند به هر نحو که صلاح و مقتضی باشد خسارت سرهنگ مزبور را جبران و چون دو سال از رفقای خود از جهت درجه عقب افتادگی دارد از فروردین ۳۰ به درجه سرهنگی با استفاده از حقوق و مزایا مفتخر گردد. در مورد محل خدمتش به سمت فرمانداری نظامی قم منصوب موکول به امر عالی است.

شماره ۹۱۹۴۹ فرماندار نظامی تهران، سرتیپ دادستان

من به کتابی که از کودتا تعریف جامع و مانعی بکند دسترس ندارم. ولی تصور می‌کنم هر عمل خلاف قانون و مقررات که در سیاست مملکت مؤثر شود و اوضاع را به‌وضع دیگری درآورد. آن را کودتا گویند - مثلاً یک عملی که رژیم مملکت را به‌رژیم دیگر تبدیل کند و با دولتی که در سر کار است ساقط کند و دولت دیگری را به‌جای آن بگذارد. اینکه در کیفرخواست کودتای شب ۲۵ مرداد را به‌کرات کودتای دروغی نوشته‌اند و در بیانات شفاهی هم آن مرد گفت چون یک تبر خالی نشده کودتا نبوده است، مطلقاً صحیح نیست. بهترین کودتا آن است که بدون خالی شدن تبر از آن نتیجه بگیرند. همچنانکه بهترین جنگها آن جنگی است که تلفاتش کم ولی نتیجه‌اش زیاد باشد.

علت انکار کودتا از این نظر است که هر عملی از این دولت صادر شود بگویند قانونی است و گفته نشود که دولتی که خودتان آوردید و سندی که می‌خواستید از او گرفتید بی‌ارزش است. رئیس: آقا خواهش می‌کنم از صبح روز ۲۵ مرداد ماه بگویید که در حدود مأموریت ما است. دکتر مصدق: خوب فریاد شبش کودتا شد دیگر.

رئیس: قبل هم گفتم که بنده اجازه ندارم و صلاحیت هم ندارم که حتی بجزبان نیم بعد از نصف شب ۲۵ مرداد رسیدگی کنم. وظیفه ما رسیدگی به‌مواقیع ساعت یک صبح ۲۵ مرداد ماه است.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس جناب‌عالی را به‌خدا، به‌وجدانتان قسم می‌دهم این فرمایشی که می‌فرمایند صحیح است! رئیس: بله. بله.

دکتر مصدق: به‌وجدانتان قسم می‌دهم آقا قدری فکر کنید. رئیس: بله شما شاید بخواهید مثل سابق از زمان محمد علی‌شاه بگویید و اطالۀ کلام بکنید. ما موظف به‌شنیدن آنها نیستیم و صلاحیتش را هم نداریم.

دکتر مصدق: پس می‌فرمایید بنده باید اطاعت امر بکنم؟ چشم. رئیس: نخیر، شما اطاعت از قانون بکنید.

دکتر مصدق: اطاعت امر می‌کنم. امر آقا، امر مبارک اینجا واجب‌الاجراست. خوب حالا اجازه می‌فرمایید پس لااقل نظرشان را بگویم که برای چه کودتا شد؟ با این را هم نگویم {خنده حضار} رئیس: خیر آقا صلاحیت ما نیست که آنرا بگویید. شما بفرمایید که چرا فرمان‌اعلیحضرت همایونی را اجرا نکردید؟

دکتر مصدق: خوب حالا هر چه دل‌تان می‌خواهد بگویید ما که در اینجا جز اطاعت امر آقایان کاری نداریم. بسیار خوب. اما آخر شما رئیس دادگاه هستید باید بدانید برای چه کودتا کردند تا روشن شوید و بتوانید قضاوت کنید. پس پس من هیچ نگویم و شما هم چیزی نشنوید پس چطور قضاوت می‌کنید و می‌خواهید رأی بدهید؟ رئیس: خیر نمی‌خواهیم بدانیم ما می‌خواهیم بدانیم که شما چرا از ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد ماه فرمان عزل را اجرا نکردید؟

دکتر مصدق: بسیار خوب باید امر آقا را اجرا کنم و غیر از این چاره‌ای ندارم. بسیار خوب. این هم به‌کنار (در این هنگام دکتر مصدق باز چند ورقه را از یادداشت‌هایی که داشت جدا کرد و داخل کیف دستی‌اش گذاشت و چنین گفت: [

پس از مذاکراتی که نمی‌خواهم عرض کنم در کجا صورت گرفت کودتا در روز ۲۸ مرداد صورت گرفت. اول خانها را بمباران کردند و بعد عده‌ای غارتگر که در بین آنها چند چاقوکش متخصص وجود داشت وارد خانها شدند تا من را از بین ببرند. بهر حال با اینکه خانه بلادفاع اعلام شده بود بمباران شد و بعد غارتگران و چاقوکشان که در عقب بواسطه نظامیان نفیوت می‌شدند هجوم به‌خانه آوردند.

رئیس: این موضوع مربوط به کدام ماده از دفاع خودتان است. چون الان داخل در اصالت دستور فرمان بودید بهتر است موضوع بموضوع صحبت کنید.

دکتر مصدق: نه خیر قربان یک فصل دیگر است یک قدری تأمل فرمایید.

رئیس: داخل در موضوع فرمایید و الا بنده اجازه نمی‌دهم.

دکتر مصدق: آقا خودتان فرمودید که بنده روی مطالب ۲۵ تا ۲۸ صحبت کنم پس چه باید بگویم؟

رئیس: روی همین موضوع صحبت کنید که گفته شد.

دکتر مصدق: همین آقا همین است. برای این است که بگویم که چه شد که من از خانها فرار کردم.

رئیس: بسیار خوب همانطور که شروع کرده بودید ادامه دهید.

دکتر مصدق: این همانست آقا.

رئیس: فقط از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: به سر آقا قسم هیچ خارج نمی‌شوم و کاملاً در داخل موضوع صحبت می‌کنم. ۲۵ تا ۲۸. امر آقا را

اطاعت می‌کنم.

رئیس: امر قانون را اطاعت کنید.

دکتر مصدق: خوب آقا امر شما هم امر قانون است. مگر نیست؟

رئیس: امر قانون است که من عرض می‌کنم.

دکتر مصدق: بله خیلی خوب امر است. حالا اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بله آقا فرمایید.

دکتر مصدق: چنانچه غارتگران و چاقوکشان نفیوت نمی‌شدند قوای مستحفظ خانه من با شلیک چند تیر هوایی

آنها را مثل روز ۹ اسفند مجبور به فرار می‌کردند. نظامیان مدافع خانه من به هیچ وجه از اینکه غارتگران از عقب

بواسطه نظامیان نفیوت می‌شوند اطلاع نداشتند. اول چند تیر هوایی خالی کردند و چون در عقب جمعیت قوای نظامی

بود که نمی‌توانست فرار کند شاید تیرهایی هم غیر هوایی انداختند و بر طبق مقررات خانه و خود من دفاع کردند و

آنها به هیچ وجه از دستخطی که راجع به عزل من آورده بودند اطلاع نداشتند که مورد تعقیب واقع شوند. این بود

کودتایی که به عمل آمد و هیچ مقامی بیش از فرمانداری نظامی تهران صلاحیت ندارد...

رئیس: از صلاحیت گذشته‌ایم.

دکتر مصدق: نه خیر آقا این مربوط به صلاحیت دادگاه نیست مربوط به صلاحیت تصدیق کودتا است. یک

تعریفی است. مربوط به صلاحیت آقا نیست. موضوع دیگری است قدری حوصله داشته باشید عرض می‌کنم. گفتیم

هیچ مقامی بیش از فرمانداری نظامی تهران صلاحیت ندارد که تصدیق کودتا را بکند و یا نامه‌ای که از آن مقام به مقام

نخست‌وزیری نوشته شده و خوانده شد هیچ کس صلاحیت این را ندارد که در این باب دیگر بحث کند. شما فرمودید

چرا سرلشکر زاهدی را توقیف کردم بنده هم مطابق قانون دارم جواب می‌دهم.

رئیس: قانون اجازه نمی‌دهد شما از موضوع کیفرخواست خارج شوید.  
 دکتر مصدق: فریاد خودتان فرمودید چرا سرلشکر زاهدی را توقیف کردم. چرا توجه نمی‌فرمایید؟ من باید جواب بدهم.

رئیس: جوابش را دادید و رفت و تمام شد.  
 دکتر مصدق: شرطش را هم گفتم. عرض کردم به شرطی که بعد توضیح دهم.  
 رئیس: الان دانشمند راجع به فرمان صحبت می‌کردید. شما که با دادگاه حق مباحثه ندارید. جواب کیفرخواست را بدهید.

دکتر مصدق: بنده هم راجع به کیفرخواست و کودتا صحبت می‌کنم.  
 رئیس: موضوع کودتا به دادگاه مربوط نیست. موضوعی که به دادگاه مربوط است آن است که در کیفرخواست ذکر شده و مربوط به ۲۵ تا ۲۸ مرداد است.

دکتر مصدق: ایشان نوشته‌اند من نمرود کرده‌ام. من باید دلیل خودم را بگویم.  
 رئیس: ایشان همان ۲۵ تا ۲۸ مرداد را نسبت به شما ادعا دارند و شما هم به همین جواب بدهید. بگویید چرا فرمان را اجراء نکردید؟ اگر بنا باشد در اینجا از سیاست دولت بحث شود ما صالح برای شنیدن آن نیستیم. در صلاحیت این دادگاه نیست که در سیاست دولت بحث کند.

دکتر مصدق: صحبت از سیاست دولت نیست فریاد شما، دو کلمه راجع به کودتا می‌خواهم صحبت کنم.  
 رئیس [با عصبانیت]: آقا رعایت تذکرات من را بکنید والا طبق قانون جلسه را سری می‌کنم.  
 سررتیب از موده: اجازه می‌فرمایید دو کلمه عرض کنم.  
 رئیس: اجازه بدهید این صحبت ایشان تمام شود.  
 سررتیب از موده: مربوط به همین صحبت ایشان است. دو کلمه بیشتر عرض ندارم. اجازه بفرمایید پیشنهادی دارم. راجع به کار ایشان است.

رئیس: بفرمایید.  
 سررتیب از موده: ملاحظه می‌فرمایید این وضعی را که ایشان پیش گرفته‌اند حرفهایش را خواهد زد. می‌خواهم پیشنهاد کنم اولاً مانعی نمی‌بینم که متهم دیگر دفاعش را بکنند تا ایشان وضعیانشان را مرتب کنند.

دکتر مصدق: به، عجب! عجب پیشنهادی!  
 سررتیب از موده: اگر هم ایشان حرفهایی دارند که می‌خواهند بزنند اجازه بدهید تقاضای جلسه سری بکنم تا ایشان هر چه حرف دارند بزنند چون ایشان حرفهای خودشان را نمی‌زنند و به‌خطا جناب عالی هم نوجهی نمی‌کنند.

رئیس: بله. بنده هم این تذکر را دادم.  
 دکتر مصدق: آقا من ده صفحه کاغذ را الان کنار گذاشتم. فرمودید نخوان من هم نخواندم. دیگر چه بکنم آقا هر چه که گفتید اطاعت کردم.

سررتیب از موده: در هر صورت ممکن است جلسه را سری بکنیم تا ایشان هر چه می‌خواهند بگویند با اینکه منم دیگر دفاع خودش را بکنند و دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای دکتر مصدق الان اخطار می‌کنم که، اگر یک بار دیگر از موضوع خارج شوید دادگاه را سری

می‌کنم.

دکتر مصدق: اطاعت می‌کنم آقا اطاعت می‌کنم مطمئن باشید من چه دهان دارم که بتوانم نمرود کنم و خارج از موضوع صحبت کنم.

رئیس: بسیار خوب بفرمایید.

دکتر مصدق: اجازه فرمودید.

رئیس: بله بفرمایید.

دکتر مصدق: سوم اسناد و نوشتجات و هر چه در اطاق خواب و اطاق مجاور آن بود در آن گاو صندوق آهنی داشتیم غارتگران برده‌اند و بموجب این سه قطعه عکس، عکسها را الان تقدیم حضورتان می‌کنم.

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

ساعت ۵ بعد از ظهر جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد جلسه، رئیس یادداشتی بدین شرح فرائت کرد

اخطار به آقای دکتر مصدق: نحوه دفاع متهم یا وکیل مدافع یا بیانات دادستان از دو حال خارج نیست: یا لایحه تنظیم می‌شود و برای ضبط در پرونده تسلیم دادگاه می‌گردد؛ و یا به طور شفاهی هر گونه اظهاری دارند بیان می‌کنند و منشی دادگاه آن بیانات را در صورت جلسه ثبت می‌کند. اینک ملاحظه می‌شود دفاع و اظهارات شما به نحوی است که نه صورت لایحه تنظیم شده‌ای را دارد و نه بیانات شفاهی است که منشی دادگاه بتواند آن را ثبت نماید. علیهذا اعلام می‌شود هر گاه مایل هستید، دفاعیات خود را شفاهاً بیان کنید تا منشی دادگاه ثبت نماید. هر گاه به این نحو تمایل ندارید مانعی ندارد. فعلاً دادگاه اجازه می‌دهد و کلای مدافع با خود نیمسار سرنیپ ریاحی به دفاع پردازند تا شما با فرصت لازم مطالب خود را به صورت لایحه تنظیم و پس از فرائت برای ضبط در پرونده به منشی دادگاه تسلیم نمایید.

در خانه یادآور می‌شود با علاقه‌ای که این دادگاه به علنی بودن جلسه دارد در نظر بگیرید که در هر صورت نحوه دفاع شما نایستی مخالف مصالح کشور باشد که دادستان بناچار طبق موازین قانونی درخواست سری بودن دادرسی را بنماید. هر طور میل دارید بفرمایید.

دکتر مصدق: فرمودید یا لایحه‌ای باشد که بنده فرائت کنم و تسلیم منشی دادگاه کنم. اگر غیر از این باشد، باید شفاهاً بگویم. بنده حافظه ندارم. آدمی که حافظه ندارد، باید یادداشت کند و از روی آن به عرض دادگاه برساند. روزی یک گوسفند منزل ما آوردند که قربانی کنند و یک کاسه آب گذاشتند که بخورد. گفتم این آب برای چیست؟ جواب دادند این گوسفند که می‌خواهد کشته شود، بگذارید آبش را بخورد. حالا هم شما که می‌خواهید حکم محکومیت مرا بدهید، بگذارید من حرفم را بزنم. اگر از موضوع خارج بود بگویید؛ و اگر گفتم، زنگ بزنید فوراً سکوت بکنم

رئیس: وقت دادگاه کافی نیست که هر لحظه شما از موضوع خارج شوید و ما زنگ بزنیم و باز از سر شروع کنید، بعلاوه مطالب شما تنظیم نشده.

دکتر مصدق: تنظیم نشده.

رئیس: تنظیم نشده، تا اینجا که خواندید تنظیم نشده بود.

دکتر مصدق: تنظیم شده آقا. بنده خودم تنظیم کرده‌ام حالا که اینطور می‌فرمایید بنده سه سند به شما می‌دهم و



دیگر هم عرضی نمی‌کنم.

[در این موقع آقای دکتر مصدق مفداری اوراق از کیف خود بیرون آورد و مشغول بررسی آنها شد. رئیس دادگت برای چندمین بار گفت بهتر است این اوراق را با فرصت کافی تنظیم و بعد فرائت کنید ولی چون آقای دکتر مصدق متوجه نشد آقای سرهنگ بزرگمهر خطاب به ایشان اظهار داشت: منظور نیمسار ریاست دادگاه این است جناب عالی لوابح را طوری تنظیم بفرمایید که نظریاتی که دادگاه دارد در اینجا نباشد و محتاج به تذکر نگردد.]

دکتر مصدق: چشم، چشم، همین الان عرض می‌کنم، به خدا قسم؛ به ذات پروردگار که اگر از موضوع خارج شوم. شما می‌دانید که من کسی نیستم که خلاف قول خودم عمل کنم.

رئیس: اعتقاد من این است که شما این اوراق را سر فرصت تنظیم کنید و با وکیل مدافع خودتان هم مشورت کنید.

دکتر مصدق: تنظیم کرده‌ام آقا. مشورت هم لازم ندارد. به جهت اینکه وکیل مدافع برای خودش یک دفاعی خواهد کرد ولی منم باید حرفهای خودش را بزند.

رئیس: پس بفرمایید.

دکتر مصدق: تأمل بفرمایید آقا؛ بنده سه عکس دارم که تقدیم می‌کنم مربوط به ۲۵ تا ۲۸ مرداد هم هست.

رئیس: هر وقت اوراق شما تنظیم شد اظهارات خودتان را خواهید فرمود.

دکتر مصدق: چشم، بنده دیگر از این کارها نمی‌کنم آقا. امر جناب عالی را اطاعت می‌کنم. نوکر شما هستم. دیگر از این کارها نمی‌کنم. توبه کردم آقا.

رئیس: توبه نفرمایید، فقط داخل در موضوع صحبت کنید.

دکتر مصدق: بله، اطاعت امر [در این هنگام آقای دکتر مصدق دوباره به تنظیم یادداشت‌های خود پرداخت و از

منشی دادگاه سؤال کرد به کجا رسیده بود؟]

رئیس: کدام به کجا رسیده بود آنهاش که می‌فرمودید همه به جاهای خارج از موضوع رسیده بود. بنده اجازه

نخواهم داد که آن مطالب دنبال شود. جناب عالی هم هنوز اوراق خود را تنظیم نکرده‌اید. صلاح شما این است که بعداً اوراق را تنظیم کنید و...

دکتر مصدق: تنظیم است آقا، چرا حوصله نمی‌فرمایید، تنظیم است، آخر بنده که اینجا ماشین نویس نداشتم یک

یادداشت‌هایی بوده نوشته‌ام، حالا این سه عکس هست که تقدیم می‌کنم. [آقای دکتر مصدق سه قطعه عکس از لابلای

اوراق خود بیرون کشید و در حالیکه آنها را بدو رئیس دادگاه نشان می‌داد گفت:] این عکس نیمسار سرنیپ نصیری

است؛ دیشب تقدیم کردم ملاحظه فرمودید. اینها را شفاهی می‌گویم آقا. خلاف میل جناب عالی که نیست؟

رئیس: اظهارتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: چشم، البته هر چه بفرمایید اطاعت می‌شود. در هر صورت این عکس سرنیپ نصیری است. در

مجلات سویس منتشر شده و زیرش نوشته سرهنگ نصیری فرمان عزل دکتر مصدق را که از گار صندوق‌خانه دکتر

مصدق بدست آورده در دست دارد.

رئیس: بسیار خوب، بعد.

دکتر مصدق: شما آقا چه می‌گویید که من نشنوم؟ شما هر چه بفرمایید بنده مطیع، اطاعت امر می‌کنم آقا.

رئیس: ادامه دهید به صحبت خودتان.

دکتر مصدق: آن اولی بود، دوم عکس یازده افسر، [عکسی را که در دست داشت نشان داد] که در اطاق انتظار ستاد ارتش برداشته شده و سرکار استوار اکرمی قسمتی از نوشتجات مرا در دست گرفته به شرح ابضا [آقای دکتر مصدق در این وقت عکسهای مزبور را بمتشی دادگاه تحویل داد] حالا آن افسران را خود آقا بفرمایید کی هستند چون شما بهتر می شناسید، بنده که...

رئیس: بسیار خوب! مطالب دیگر را بفرمایید.

دکتر مصدق: بله، بله سوم عکس... فراموش کردم لطفاً بدهید یک نگاهی بکنم یادم بیاید... بله عکس سوم هم عکس نیمسار سرلشکر بانمانقلیچ رئیس ستاد ارتش است با سرنپب منصوری و یک افسر دیگر و باز همان استوار اکرمی که نوشتجات من جلوی میز تحریر ایشان روی زمین ریخته شده؛ این هم عکس سوم.  
رئیس: تمام شد؟

دکتر مصدق: خیر، اجازه بفرمایید عرض کنم؛ حالا دیگر شفاهی است اگر بنده نگاه به کساغذا کردم بفرمایید مرا مجازات کنند؛ نوشتجات زیادی بنده داشتم که اگر روزی دولت ایران صلاحیت دادگاه بین المللی را یعنی دادگاه بین المللی دادگسری لاهه را قبول می کرد و دولت ایران یا دولت انگلیس می رفتند در آن دادگاه؛ آن نوشتجات بسیار برای ایران مفید بود و مثبت حق و دعاوی ایران بود آن هم جزو این نوشتجات بوده که برده اند [در این موقع آقای دکتر مصدق اجازه نشستن خواست و رئیس دادگاه به وی اجازه داد که نشسته صحبت کند؛ آقای دکتر مصدق در حالی که سر جای خود می نشست خطاب به رئیس دادگاه گفت:] خدا سابهات را از سر من کم نکند، به حق خدا آدم با وجدانی هستی.

چهارم — اینکه مرتکب سوء قصدی شده ام یا نشده ام

اینکه جزو مسئله است. اینکه نمی شود نگوییم، جزو مسئله است. پس من هیچ نگوییم و هیچ ننویسد؛ این که نمی شود.

چهارم اینکه مرتکب سوء قصدی برای بهم زدن اساس حکومت با ترتیب وراثت تخت و تاج و تحریر من مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت — این عین عبارت قانون است — شده ام یا نه. همین.

من از بحث علمی اینکه ماده ۳۱۷ چه می گوید و من چه کرده ام که مشمول مقررات این ماده واقع شوم، صرف نظر می کنم و فقط جنبه عملی کار را در نظر می گیرم. بدیهی است که غرض از بهم زدن اساس حکومت، برقراری رژیم جمهوری است. آن کسی هم که می خواهد رژیم را عوض کند، قهراً می خواهد خودش رئیس جمهور بشود. من از آقایان دادرسان و هر شخص منصفی استدعا می کنم در سمت نوجه بفرمایند که اکنون در ممالکی که جمهوری است اثر نخست وزیر در کارها بیشتر است یا اثر رئیس جمهوری. شما می دانید که رئیس دولت هندوستان جناب آقای جواهر لعل نهرو است. ولی هیچ نمی دانید که اسم رئیس جمهوری در کار او در هندوستان چیست.

من اگر در مدت دو سال و چند ماه تحمل زحمانی را نموده ام، فقط برای این بوده است که خدمتی به جامعه بکنم. والا نه احتیاج به کاخ نشینی داشتم و نه می خواستم حقوق آن را بگیرم که از مقام نخست وزیر دست بکنم و رئیس جمهور شوم. مگر من نمی دانم که انتخاب یک رئیس

جمهوری در این مملکت به هیچ وجه عملی و مفید نیست. مگر من آن قدر بی اطلاعم که راهی در نظر نگرفته کاری بکنم؛ راهی هم که برای این کار باشد، هرگز نمی‌کنم و در این راه قدمی بر نمی‌دارم. راجع به ترتیب وراثت تخت و تاج، اگر مقصود این بوده که سلطنت از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی منتزع و به شخص دیگری در همین خاندان داده شود که در این خاندان کسی بهتر از اعلیحضرت نیست. چنانچه مقصود این بوده که سلسله فعلی منقرض شده و سلسله جدیدی تشکیل شود، نمی‌دانم کیست در این مملکت که با افکار امروز دنیا بتواند یک سلسله دیگری تشکیل دهد. بدیهی است که تا آن مرد نگوید مقصود از بهم‌زدن ترتیب وراثت تخت و تاج چه بوده و کسی داوطلب این کار بوده است، موضوع قابل توجه نیست.

اینکه گفته‌اند من می‌خواستم محمد مصدق شاه بشوم، مردم این حرف و این تهمت را به پشتیبانی برابر نمی‌کنند. خوب است حرفی بزنند و مطلبی بگویند که در یک مملکت هجده میلیون نفری لااقل صد نفر آن را باور کنند. آیا کسی باور می‌کند که من مجلس مؤسسان تشکیل دهم برای اینکه آن مجلس مرا پادشاه مملکت بکند؟ اینها حرفهایی است که به هیچ وجه ارزش ندارد در دادگاهی گفته شود.

و اما راجع به تحریر مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت؛ این حرف تا قبل از روز ۲۵ مرداد گفته نشده بود و کسی نفوه آن را هم نکرده بود. در ظرف دو روز هم من نه کسی را تحریر کرده‌ام و نه به کسی اسلحه داده‌ام. خوب است آن مرد بگوید که من با چه کسانی صحبت کرده‌ام و آن را ثابت کند؛ و بعد از چه محلی اسلحه داده‌ام و کی داده و کی گرفته است. اگر تمام معاکمات فقط به حرف باشد، و مدعی کوچکترین سندی برای اثبات حرف خود ابراز نکند و هر وقت خواستند کسی را اعدام کنند یک دادستانی را بیاورند و او هر چه گفت - می‌دانم شما قبول نمی‌کنید - قبول کنند و هر کسی را که می‌خواهند اعدام کنند به حرف دادستان از بین ببرند، وای به حال چنین مملکتی که این‌طور محاکمه و یک عده خادمین مملکت را دچار بدبختی کنند و از بین ببرند.

من خدا را گواه می‌گیرم که روزنامه‌هایی را که آن مرد فرانت نمود، از فرط گرفتاری نخوانده‌ام. شما از کارمندان نخست‌وزیری که در این مدت با من کار کرده‌اند سؤال کنید که برای من مجال روزنامه‌خوانی بوده است؟ من هر مجالی برای روزنامه‌خوانی داشته‌ام، از روزنامه‌اطلاعات استفاده کرده‌ام. روزنامه‌های دیگر را اگر مطلبی راجع به شخص من داشته، برای اطلاع و اظهار نظر آورده‌اند و جواب گرفته‌اند.

راجع به اینکه گفتند ایران تو با ایران جدیدی می‌خواستم درست بکنم، من دفعه اولی است که این حرف را در این دادگاه شنیده‌ام. من نزاع لفظی با کسی ندارم. همیشه خواسته‌ام که مملکت ایران آزاد و مستقل شود؛ سیاستهای خارجی ما را تابع منافع و نظریات خود نکنند؛ دولت ایران دولتی باشد که در عداد دول مستقل و آزاد دنیا بتواند فرار گیرد؛ و شاهنشاه آن جز به ملت به هیچ کجا انکا پیدا نکند. (چند سطر که مورد تصدیق است عرض نمی‌کنم.) اگر آن مرد بگوید ملت ایران طالب این اوضاع نیست، خلاف واقع گفته. ملت ایران می‌خواهد با آزادی و استقلال زندگی کند. یک خانه خراب که صاحبخانه در آن مستقل زندگی کند، به از قصوری است که بسازند ولی در آن قصور آزاد

نباشند.

چنانچه هر کس یک نظری در صلاح شخص شاهنشاه اظهار کند و او را به عنوان سوء قصد در سه موضوع ماده ۳۱۷ دار بزنند، تکلیف این مملکت و مردم معلوم است.

(باز چیزهایی است که در این جا نمی توانم عرض کنم).

به واسطه وضعیاتی که بین دربار شاهنشاهی و اینجانب پیش آمده بود و تمام کارها را فلج می کرد، می خواستم اعلامیه ای بدهم و بعد استعفا کنم. ولی قبلاً لازم دانستم که اقدامی کنم شاید به دادن اعلامیه محتاج نشوم.

من یادداشت های روزانه آن چه داشته ام بردند. در هر حال روز پنجشنبه ای که آخر دی ماه یا اول

بهمن بود، به آقای علاه وزیر دربار شاهنشاهی...

رئیس: باز قبل از ۲۵ است.

دکتر مصدق: توجه کنید چه عرض می کنم. اینها گفته شده است.

رئیس: داخل موضوع شوید خودتان هم که می فرمایید گفته شده است.

دکتر مصدق: چشم؛ می فرمایید هیچ چیز نگویم، چشم.

رئیس: مطلب از ۲۵ تا ۲۸ باید باشد.

دکتر مصدق: چشم، چشم. اینها که چیزی نیست خلاف سیاست باشد. آن وقت شما به نتیجه نمی رسید. امسر

می فرمایید، بسیار خوب.

سرهنگ بزرگمهر [خطاب به دکتر مصدق]: آب میل دارید؟

دکتر مصدق: نخیر آقا. آب برای چه؟ ما گوسفندی هستیم که آب نداده سرمان را می برند. [خنده شدید حضار]

رئیس: ده دقیقه تنفس می دهم تا مطالب را تنظیم فرمایید.

دکتر مصدق: تنظیم است، آقا. احتیاج به تنظیم ندارد.

ده دقیقه تنفس داده شد.

پس از تشکیل مجدد جلسه رئیس گفت:

قبل از ادامه بیانات خود توضیح دهید مقصود از این روزنامه و عکسها چه بود.

دکتر مصدق: مقصود از این عکسها این بود که گاو صندوق مرا که در حدود سی هزار تومان قرضه ملی که خودم

و پسرم خریده بودیم بردند. چند پارچه جواهر که متعلق به دخترم بود و در آن گاو صندوق بود بردند. تمام نوشتجات

شخصی خودم که در این دو اطاق، یکی اطاق خوابم و یکی اطاق مجاور که گاو صندوق در آنجا بود، بردند. اسناد

زیادی از خانواده های بمن راجع به حقانیت دولت ایران رسیده بود. عکسهای از انتخابات دوره دهم تقنینیه که قرار

داد تمدید نفت در آن دوره از مجلس...

رئیس: مقصود از این عکسهای که مال افسران بوده و این روزنامهها چه بود؟

دکتر مصدق: این عکس دلالت می کند که اسناد مرا آن روز برده اند. همین عینک را که ملاحظه می کنید، بنده در

امریکا خریدم. در باشگاه افسران عینک نداشتم. یک افسری آورد و به من داد. خدا به او طول عمر بدهد.

رئیس: منظورتان این بود که افسران بردند.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: مقداری از اشیاء و اثاث منزل شما را کلاترهای پیدا کردند و دادند. آیا مأمورینی که آنها را جمع کرده و تحویل داده‌اند. دلیل آن است که خود آنها آن اشیاء را برده‌اند؟

دکتر مصدق: من از تحویل آن اشیاء اطلاعی ندارم.

رئیس: گفتید که سند می‌دهید اینها که سند نیست، گفتید استوار. این استواری که می‌فرمایید کجاست و کیست؟

دکتر مصدق: اکرمی آقا، استوار اکرمی.

رئیس: شما خودتان نشان بدهید.

دکتر مصدق: بنده که نمی‌شناسم شما بهتر می‌دانید.

رئیس: سرکار سرهنگ وکیل مذاقعتان ممکن است آن را نشان بدهد.

سرهنگ بزرگمهر: بنده هم او را نمی‌شناسم.

[در این موقع سرهنگ بزرگمهر سه نطقه عکس را از منشی دادگاه گرفت و نزد آقای دکتر مصدق آورد و هنگامی که عکس‌ها را بدکتر مصدق نشان می‌داد یکی از هیئت داوران که گویا آقای سرنیپ پختیار بود گفت در این عکس نیمسار بانمانقلیج، سرهنگ خواجه‌نوری و سرهنگ دارا شناخته می‌شود ولی بقیه شناخته نمی‌شوند. دکتر مصدق یک نفر را که در عکس پشت سر این سه نفر ایستاده بود نشان داد و گفت آن استوار این است و عکسها را سرهنگ بزرگمهر مجدداً به منشی دادگاه داد.]

رئیس: بسیار خوب اکنون جناب عالی دنبال مطالبتان را بفرمایید.

دکتر مصدق:

اکنون لازم می‌دانم عرض کنم که آن مرد [نمونه به آزموده] بدین عنوان که چرا از ساعت ۱ بعد از نصف شب اینجانب خود را نخست‌وزیر معزول ندانسته و باز تا روز ۲۸ مرداد کار کرده‌ام، دادگاه نظامی را برای رسیدگی به جرم من صالح دانسته و دادگاه هم قرار صلاحیت خود را صادر کرده. راجع به عزل و نصب وزرا که از وظایف نمایندگان مجلس است چنین اظهار عقیده کرده است: «طبق نص صریح اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، عزل و نصب وزرا از حقوق مسلم پادشاه است که در طول عمر مشروطیت مورد عمل قرار گرفته است. سوابق مسلمی در دوره سلطنت احمد شاه قاجار نسبت به عزل نخست‌وزیر به وسیله تلگراف از اروپا و عزل و نصب‌های زمان اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و همچنین زمان اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی دربارۀ جنابان آقایان ساعد مراغهای، علی منصور، مرحوم سپهبد حاج علی رزم‌آرا و جناب آقای حسین علاء همگی [حاکمی] از صراحت اصل ۴۶ متمم قانون اساسی و استفاده از این حق مسلم مقام سلطنت در راه حفظ قانون اساسی کشور و دوام مشروطیت می‌باشد. چنانکه پس از استعفای آقای ساعد مراغهای از نخست‌وزیری که اعلیحضرت شاهنشاهی طی اصل ۴۶ متمم قانون اساسی فرمان نصب آقای علی منصور را به نخست‌وزیری صادر فرمودند و کابینه خود را تشکیل داده و اقلیت مجلس شانزدهم به رهبری همین آقای دکتر محمد مصدق رسماً همکاری خود را با دولت ایشان در مجلس اعلام نمود. همچنین هنگامی که به فرمان اعلیحضرت همایونی مرحوم سپهبد حاج علی رزم‌آرا به نخست‌وزیری منصوب گردید، علاوه بر اینکه با اکثریت ۹۱ رأی از مجلس شورای ملی رأی اعتماد گرفت، از طرف اقلیت مجلس به رهبری همین آقای دکتر مصدق هنگام اعلام عقد قرارداد بازرگانی ایران و

شوروی به نام نخست‌وزیر به مشارالیه تبریک گفته شد.

«بنا به مراتب فوق، تردیدی نیست که فرمان عزل آقای دکتر مصدق که ساعت یک صبح ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به مشارالیه ابلاغ گردید و وصول آن را کتباً و شفهاً اعتراف نموده علاوه بر اینکه منطبق با صراحت...

رئیس: این قرار را که ما صادر کردیم؛ احتیاج ندارد بخوانید.

دکتر مصدق: این را که خودتان نوشته‌اید من می‌خواهم رد کنم. پس می‌فرمایید چه بگویم؟ قرار خودتان را هم حق ندارم بخوانم.

رئیس: یعنی برمی‌گردید به صلاحیت.

دکتر مصدق: خبر آقا بهیچ وجه، این راجع به دستخط است که نافذ نیست.

«... اصل ۴۶ متمم قانون اساسی و رویه عمل سلاطین دوره مشروطیت بوده و هست، عملاً نیز ادوار مختلف نضبه مورد تأیید و تصدیق خود متهم قرار گرفته و الزام قانونی داشته است. بنا بر این از ساعت یک صبح ۲۵ مرداد ۳۲ عنوان اینکه او نخست‌وزیر بوده، وجهه قانونی نداشته و اعلامیه صبح همان روز آقای دکتر مصدق که بدون ذکر عنوان نخست‌وزیری اعلامیه خود را با امضای ساده دکتر محمد مصدق صادر نموده مورد تأیید این نظر است.»

اکنون لازم است نظریات خود را در این باب عرض کنم. آن این است که فرقی فاحشی بین نصب نخست‌وزیر و عزل آن در ایران می‌باشد. در مملکتی که احزاب بزرگ هست، مثل انگلستان، وقتی که یکی از احزاب در انتخابات موفقیت حاصل نمود و اکثریت پارلمان را به دست آورد، لیدر آن حزب نخست‌وزیر قهری مملکت است و پادشاه نه می‌تواند او را عزل کند و نه دیگری را به جای او انتخاب کند.

در بعضی از ممالک دیگر که مثل انگلستان دو حزب بزرگ نیست و احزاب و دستجات مختلفی در مجلس ایجاد اکثریت می‌کنند، سلاطین یا رؤسای جمهوری نظریه لیدرهای احزاب مختلف را می‌خواهند.

در ایران چون احزاب متشکلی نیست و در مجلس اکثریت پا برجایی وجود ندارد، سابقه این است که رأی تمایل را در جلسه غیر علنی مجلس یا رأی مخفی اتخاذ می‌کنند. این رأی تمایل یا خواستن نظر از این جهت است کسی را که در مجلس اکثریت ندارد برای نخست‌وزیری تعیین نکنند که بعد او را مجلس رد کند و بمقام تعیین کننده توهین وارد شود.

این راجع به نصب نخست‌وزیر بود ولی راجع به عزل نخست‌وزیر، هیچ مملکتی نسبت که مشروطه باشد و پادشاه بتواند نخست‌وزیر را عزل کند. رویه مشروطه که در همان ساعت اول بدون آنکه دولت مرتکب کوچکترین عملی شده باشد مجلس به دولت رأی ندهد و دولت از بسین سرود، کوچکترین دلبلی است که انتصاب نخست‌وزیر هم مثل عزل او فقط حق مجلس است. والا دولتی که پادشاه یا رئیس جمهور معین کند، باید لا اقل چند روز کار بکند که بعد به واسطه عدم رضایت از کار مجلس شورای ملی به او رأی اعتماد ندهد.

در جلسه ۳۰ آبان ماه آن مرد موادی از قانون اساسی سوئد و بلژیک اسم برد که از موضوع ما

خارج بود. موضوع ما این است که آیا شاه حق عزل نخست‌وزیر را دارند یا نه؟ کسی نگفته بود که در قانون بلژیک اصلی شبیه به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی خود ما راجع به عزل و نصب وزرا نیست و یا عین آن وجود ندارد. از قبیل همین اصل ۴۶ که در قانون اساسی بلژیک ذیل اصل ۶۵ تدوین شده و با اصل ۵۱ متمم قانون اساسی بدین قرار: اعلام جنگ و عقد صلح با پادشاه است. آیا ممکن است کشوری باشد که به پادشاه چنین حقی بدهد که هر وقت خواست جنگ کند و هر وقت نخواست صلح کند؟ اشخاصی که برای پادشاه چنین حقی را قائل شوند. به نظر من خدمتی به شاهنشاه نکرده‌اند. چنانچه بعضیها از این اصل و با اصلی شبیه به آن در قانون اساسی دیگر ممالک اطلاع نداشته باشند، لااقل در روزنامه‌ها خواننده و می‌خوانند هر وقت که بین مملکتی با مملکت دیگر جنگ در گرفت اول باید مردم مملکت با اعلام موافق باشند. آن پادشاهی که برخلاف نظر مردم اعلان جنگ بدهد، جز شکست چیزی عایدش نمی‌گردد. دولت با مجلسین مشورت می‌کنند و مجلسین با ملاحظه افکار عمومی اعلان جنگ را تصویب می‌نمایند. آن وقت پادشاه به آن رسمیت می‌دهد. چنانچه بدون طی این مراحل پادشاه چنین اعلان جنگی بدهد، مخارج جنگ را هم باید از کیسه خود بردارد چونکه تا مجلس بودجه مخارج جنگ را تصویب نکند، دولت نمی‌تواند دیناری نأدیه نماید.

این اصل و بعضی از اصول دیگر من جمله همان اصل ۴۶ که می‌گوید عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است، صرفاً جنبه تشریفاتی دارد. والا باید بگویند که اصل ۴۲ متمم قانون اساسی که بدین طریق تدوین شده: «شخص پادشاه از مسئولیت میری است و وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند» و با اصل ۴۵ که می‌گوید: «کلیه قوانین و دستخطهای شاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است» که این اصل اقتباس از اصل ۶۴ قانون اساسی بلژیک است...

رئیس: همین مطالب را در صلاحیت بیان کردید.

دکتر مصدق: باید پرسید تا چه عرض می‌کنم.

رئیس: و دادگاه هم فرار صلاحیت صادر کرد که شما را از روز ۲۵ مرداد نخست‌وزیر ندانسته. اینها در اینجا حلاجی شده.

دکتر مصدق: نشده. آقا. قربانت بروم، چند سند دارم که این فرار دادگاه بر خلاف است. می‌گویند نخست‌وزیر نبودم، می‌گویند به چه دلیل؟ برای اینکه فرمان آن را نافذ نمی‌دانم؟

رئیس: برای اینکه قانون اساسی را قبول ندارید. وقت دادگاه ضایع می‌شود.

دکتر مصدق: بگذارید پنج دقیقه وقت دادگاه تضييع شود.

... در قانون اساسی ما نیست و اگر هم باشد، باید آن را حذف کنند. آیا می‌شود وزیری در دو

مقام مسئولیت داشته باشد که هم اطاعت از امر شاه بکند و مسئول پادشاه باشد و هم او امر مجلسین را رعایت کند و مسئول هر دو مجلس باشد؟ این مسئولیتی که در مقابل دو مقام به عهده وزیر گذارده می‌شود، چگونه می‌تواند از عهده انجام آن برآید؟ اگر مجلس از وزیر تقاضای انجام کاری را کرد و پادشاه به او امر نمود که امر مجلس را به موقع اجرا نگذارد، وزیر با کدام یک از این دو امر می‌تواند

موافقت کند؟ مگر اینکه بگوییم در کشور ما که انتخابات آن آزاد نبود وزیر و مجلس...

رئیس: بنده تذکر می‌دهم این قانون اساسی که رهبر ملت ماست و همه ملت ایران در مقابل خونهایی که خودتان گواهی دادید آن را به دست آورده. آیا شما صلاحیت دارید که بگویید تمام این قانون تشریفاتی است و برای دفاع خودتان بگویید موادی از قانون حذف شود؟ آیا دادگاه صلاحیت چنین حرفی را دارد؟ آیا اگر کسی شخصی را کشت و او را خواستند اعدام کنند می‌گویند این کشتن تشریفاتی است؟  
دکتر مصدق: آقا شما که گوش به حرف بنده نمی‌دهید.

رئیس: به هر حال جلسه را تعطیل می‌کنم و جلسه بعد فردا صبح ساعت ۸/۳۰ خواهد بود.

در این موقع که ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر بود دادگاه تعطیل و به صبح سه‌شنبه ۱۰ آذر موکول شد.



## جلسه بیستم

بیستمین جلسه دادرسی دکتر محمد مصدق و سرنیب ریاحی به ریاست سر لشکر مقبلی در ساعت ۱۰/۳۵ سه شنبه آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید. در این جلسه سرهنگ محمدنقی پورآذر به جای سرنیب آزموده نشسته بود. پس از اعلام رسمیت جلسه و فرائت صورت جلسه قبل، رئیس دادگاه گفت:

برای تکمیل اطلاعات دادگاه چند سؤال از آقای دکتر مصدق می شود که در چه ساعتی از روز ۲۵ مرداد مطیع شدید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با هواپیما از رامسر عزیمت فرمودند.

دکتر مصدق: گمان می کنم ساعت ۹.

رئیس: چه موقع مستحضر شدید که به بغداد نزول اجلال فرمودند؟ ضمناً در هر دو مورد توضیح دهید به چه وسیله اطلاع حاصل کردید.

دکتر مصدق: تصور می کنم که ساعت ۹ از تشریف فرمایی اعلیحضرت مسبوق شدم. گفتم تحقیق کنید از تلبیفات، و تلبیفات پرسد که چه وقت اعلیحضرت تشریف دارند یا ندارند. گمان می کنم یکی از کارمندان نخست وزیری بود که تحقیق کرده بود. گفت در حدود ساعت ۶ از کلاردشت به رامسر و از آنجا ساعت هشت و نیم به بغداد حرکت فرموده اند.

رئیس: اسم آن کارمند را بفرمایید.

دکتر مصدق: نمی دانم. برای اینکه در نخست وزیری دو سه نفر از کارمندان بودند که به اطاق من می آمدند و پیغام می گرفتند و می رفتند.

رئیس: اسامی آن دو سه نفر را ممکن است بگویید؟

دکتر مصدق: اسامی دو سه نفر که با من کار می کردند یکی آقای فریور بود. گمان می کنم که ایشان نبودند و رفته بودند اراک، یکی آقای خازنی بود. پیغام می آورد و می برد یکی آقای... نظرم نیست.

رئیس: توضیح دهید موجب و علت خلع سلاح گارد شاهنشاهی بلافاصله پس از دریافت فرمان عزل از نخست وزیری چه بوده است. البته توجه دارید که صدور دستور خلع سلاح گارد محافظ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قبل از اطلاع یافتن شما از عزیمت شاهنشاه از رامسر و نزول اجلال به بغداد بوده است؛ و توجه داشته باشید که گارد شاهنشاهی خلع سلاح و سپس نحت نظر گرفته می شود، در حالیکه خودتان اعتراف می کنید گارد محافظ منزل خود را تقویت می نمودید.

دکتر مصدق: اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در تهران تشریف نداشتند که اگر گارد شاهنشاهی خلع سلاح بشود، خدای نخواسته به وجود مبارکشان آسیبی برسد. ولی مسلح بودن گارد شاهنشاهی که نسب با آن طریق و آن

صورت به‌خانه من آمدند، نه در صلاح مملکت و نه در صلاح شخصی من بود. مگر آقا نشنیده‌اید که آن مرد گفت: «شما که از کودتا اطلاع داشتید، چرا جلوگیری نکردید؟» من اینجا این عمل را از روی احتیاط کردم. چنانچه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌مرکز تشریف می‌آوردند، چه مانعی داشت که گارد شاهنشاهی مجدداً برای حفاظت شخصی شاهنشاه در نحت سرپرستی و ریاست کسی که عادت به کودتا نکرده بود اداره شود؟

آقا من حال خوب نیستم که درست حرف نمی‌زنم.

رئیس: شما خوب حرف می‌زنید.

دکتر مصدق: خوب، تصدیق فرمودید. الحمدلله خوب. این هم دیلمی بود برای من. خدا را شکر! | خنده

حضار |

سرتیپ ریاحی: تیمسار ریاست دادگاه اجازه می‌فرمایند؟

رئیس: پس از سوآلی که از آقای دکتر مصدق شد، اجازه داده می‌شود.

آقای دکتر مصدق: آبا شما تصور نمی‌فرمایید که خلع سلاح گارد شاهنشاهی به جرم اینکه فرمانده آن حامل فرمان عزل شما از نخست‌وزیری بوده و همان لحظه من غیر قانون توقیف شده و افراد گارد سلطنتی تقسیم گردیده که مجازین با گفته خودتان است که اگر لازم بود بعداً تشکیل شود. این اهانت به مقام سلطنت نبوده؟ چه مصالحی ایجاب می‌نمود که چنین اقدامی بنمایید؟

دکتر مصدق: اجازه بفرمایید آقای سرتیپ ریاحی که اطلاعاتشان کامل است. سوآلی از ایشان بفرمایید. اگر

کافی نبود، بنده جواب عرض کنم.

رئیس: تیمسار سرتیپ ریاحی، شما بفرمایید.

سرتیپ ریاحی: محترماً به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: لغت خلع سلاح راجع به عملی که انجام شد صحیح نیست. بنده توضیحاً عرض می‌کنم پس از دستور آقای دکتر مصدق، بنده سرتیپ کیانی و سرهنگ اشرفی را مأمور دیدن وضع از نزدیک کردم. وقتی تیمسار سرتیپ نصیری به ستاد ارتش آمدند، به بنده گفتند: «سه کامیون سربازی که دم ستاد ارتش بودند (سربازان گارد شاهنشاهی) مأمور سعدآباد هستند. چه دستوری باید به آنها بدهید؟» یعنی ایشان به این ترتیب از بنده کسب تکلیف کردند. بنده به ایشان گفتم: «همان طور که برنامه داشتید عمل نمایید: یعنی این سربازان گارد شاهنشاهی که می‌بایستی طبق برنامه به سعدآباد بروند به آنجا بفرستید.» سرتیپ کیانی در محل پس از مذاکره با افسران گارد مستقل شاهنشاهی دستور داده بودند که گارد جاویدان که افسراد داوطلب و حافظ شخصی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هستند، به هیچ وجه تغییری در وضعیتشان داده نشود، چه از لحاظ افسر و چه افراد و چه اسلحه. راجع به افراد وظیفه گارد شاهنشاهی، فقط برای اینکه اتفاقی پیش نیاید و تیراندازی نشود، گفته شد که گلگندهای آنان را جمع‌آوری و در سربازخانه گارد مستقل شاهنشاهی در باغشاه جمع بنمایند. این افسراد نحت سرپرستی تیمسار سرتیپ فرهاد دادستان بودند.

بنابر این چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، لغت خلع سلاح گارد مستقل شاهنشاهی که خیلی تکرار شده، صحیح

نیست.

بازداشت افسران گارد شاهنشاهی جز سرتیپ نصیری و ستوان یک ریاحی همان طور که به عرض رسانیدم افسر

دیگری به دستور اینجانب بازداشت نشد. اگر چند نفر دیگر از افسران گارد مستقل شاهنشاهی در روزهای بعد

به وسیله فرمانداری نظامی که پرونده امر را در دست داشت برای تحقیقات به‌همان عنوان فرضی که تصور می‌شد

گودتایی در بین بوده است بازداشت شدند، نه بر حسب دستور آقای دکتر مصدق و نه بر حسب دستور ستاد ارتش بوده است.

رئیس: پس به دستور چه کسی بوده است؟ و توضیحاً گفته می‌شود آیا فکر می‌کنید غیر از کار انداختن سلاح افراد مسلح، خلع سلاح به چیز دیگری اطلاق می‌شود؟ یا فقط معنی عبارت خلع سلاح این است که تفنگ را بگیرند؟ غیر؛ گلنگدن را که گرفتید، این همان خلع سلاح است. البته توضیحات دیگری از تیمسار سرتیپ ریاحی خواسته خواهد شد که در موقع بدان پاسخ دهند.

و آقای دکتر مصدق اکنون به بقیه توضیحات خود در مقابل سوآلی که شده ادامه دهند و توضیحات خود را ادا نمایند.

دکتر مصدق: عرایض خود را عرض کردم و گفتم خلع سلاح بشود، برای اینکه تکرار شب قبل نشود. اما خلع سلاح چطور کردند و کی کرده، من ابدأ در این کار که فنی است اطلاع نداشتم، استدعا دارم ریاست محترم دادگاه تحقیقات کامل خود را از آقای سرتیپ ریاحی بکنند.

رئیس: توضیح دهید که آن مصالحتی که اقتضا می‌کرد این گارد پس از دریافت فرمان عزل خود از نخست‌وزیری افرادش خلع سلاح و افسران بازداشت شوند چه بود؟ حالا از نظر فنی کار نداریم و آن را تیمسار سرتیپ ریاحی توضیح خواهند داد. حالا شما به سوآل پاسخ دهید.

دکتر مصدق: من تصور می‌کردم افسرانی که شب، یک بعد از نیمه شب روز ۲۵ مردادماه بمنزلم آمده‌اند مطلقاً دستور از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نداشته و سر خود این کار را کرده‌اند. افسران گارد شاهنشاهی یا باید تبعیت از اوامر دربار بکنند و یا اینکه چون افسرند و تابع وزارت دفاع ملی هستند، دستور مافوق خود را که ستاد ارتش است به موقع اجرا بگذارند. این افسران مطلقاً سر خود این کار را کرده‌اند. شاید بلکه یقین دارم که تحریکاتی در آنها سبب این عمل شده است. برای اینکه وضعیت مملکت مختل نشود، برای اینکه آرامش از بین نرود، دستور خلع سلاح آنان را دادم؛ و آن هم موفقی بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در تهران تشریف نداشتند.

از دو حال خارج نیست: اگر اعلیحضرت می‌خواستند تهران تشریف بیاورند، تا وسایل تأمینیه خود را فراهم نمی‌فرمودند هرگز تشریف نمی‌آوردند. اگر هم نمی‌خواستند تشریف بیاورند، همچنانکه تشریف بردند، خلع سلاح این افسران به بقای اعلیحضرت شاهنشاهی به هیچ وجه ضرری نداشت، من آنچه را که فکر می‌کنم و آنچه را که می‌فهمم این افسران با اراده شخصی خود این کارها را نه در شب ۲۵ مرداد و نه در روز ۲۸ مرداد که شاهنشاه در مملکت تشریف نداشتند نکرده‌اند.

رئیس: آیا در آن فاصله چند دقیقه پس از دریافت فرمان عزل نخست‌وزیری هیچ تحقیقی نمودید که این افسر سر خود فرمان را آورده یا نه و با فقط حامل فرمان بودن مؤید عمل سرخودی فرمانده گارد شاهنشاهی است؟  
دکتر مصدق: آقای دادگاه تشریف دارید: آیا محتاج هست که تحقیق کنید این ساعت روز روشن است؟ نه. چیزی که محتاج به تحقیق نبوده و من عالم بودم و یقین داشتم آن بود که این افسران این کار را از سر خود نکرده‌اند. احتیاج به تحقیق نداشت.

جناب آقای رئیس دادگاه، خوب است به جای این همه بازرسها که از یک نفر نخست‌وزیر ضعیف بیچاره ناتوان می‌کنید، از همان افسر جوان با بنیه و قدرت بنمایید. از او پرسید چرا در آن وقت شب، در آن ساعت دستخط به‌خانه نخست‌وزیر آورد؟ چرا رفتند دو نفر وزیر و یک وکیل را دستگیر کردند؟ چرا تلگرافخانه بازار را اشغال کردند؟ اینها را

وقتی از آن شخصی تحقیق فرمودند، آن وقت چنانچه نکاتی تاریک بود، در این دادگاه بیان فرمایید. اگر من هم بتوانم به قدر فوه خود آن نکات تاریک را روشن کنم، چه خدمتی بالاتر از این است که به شما نيمساران محترم می‌نمایم.  
رئیس: این دادگاه از نخست‌وزیر وقت توضیحاتی نمی‌خواهد...

دکتر مصدق: بله نخست‌وزیر معزول.

رئیس: ... بلکه از شخصی که از همان ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد فرمان اعلیحضرت را دریافت نموده و حامل فرمان را امر به توفیق و گارد شاهنشاهی را دستور خلع سلاح داده، برای روشن شدن ذهن خود سؤالاتی می‌نماید. اکنون در پاسخ سؤال قبل اظهار داشتید چون تشخيص داده بودید این افسر سر خود به آنجا آمده، دستور بازداشت صادر نمودید. اکنون می‌گویید: همین اطلاع داشتم و مثل آفتاب روشن بود که سر خود این کار را نکرده بود. پس مجوز بازداشت این افسر کدام یک از اینهاست؟

دکتر مصدق: من بسیار متأسفم که دادگاه جنبه سیاسی این عملیات را بکلی از دست داده است. اگر من اطلاعاتی راجع به جنبه سیاسی داشته باشم، وقتی که آن مرد می‌گوید صلاح مملکت نیست که کسی در این دادگاه در مورد سیاست حرفی بزند، چه حرفی می‌توانم به شما بزنم؟ اگر جنبه سیاسی را اجازه می‌دهید عرض کنم، آن وقت قضایا بر شما و اهل ایران روشن خواهد شد. وقتی که نيمسار محترم اجازه نمی‌دهید که من در جنبه سیاسی عرض کنم و آن مرد می‌گوید هر کس این حرف را زده‌ان او را سرب بریزید، چه می‌توانم دیگر عرض کنم؟ شما باید از دو کار یکی را انتخاب کنید: یا به من اجازه دهید که تمام حقایق را در این دادگاه کشف سازم. آن وقت اگر اعتراض داشتید، بفرمایید جواب عرض کنم. ولی شما یک متهم را محدود می‌فرمایید که به هیچ وجه غیر از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد حرفی نزنند و تمام مسائل سیاسی این مملکت از قریب و سالها و ماهها و روزهایی قبل از ۲۵ مرداد بوده است. آن وقت چه انتظاری دارید که بنده بتوانم حقایق را روشن سازم؟

رئیس: متأسفانه باز مشاهده می‌شود سؤال ساده‌ای که مربوط به یک عمل واقع شده بعد از نخست‌وزیری در دوره سیاست شما بوده، به جای اینکه به آن سؤال در چند جمله کوتاه توضیح دهید، دادگاه را به سیاست سالهای پیشین حواله می‌دهید. بنده تذکر می‌دهم چنانچه دیروز هم یادآور شدم، فقط به سؤالات مربوط به از ساعت یک ۲۵ مرداد که خود اعتراف بعدیافت فرمان عزل از نخست‌وزیری خود نموده‌اید و سپس این عملیات رخ داده و داغستان روی همین زمینه کيفرخواست تهیه نموده، ذهن دادگاه را روشن کنید. این دادگاه سیاسی نبوده و نیست.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، دیروز نامه‌ای به امضای سرنیب دادستان ارائه دادم.

رئیس: پاسخ توضیح را بدهید. برنگردیم.

دکتر مصدق: آقا بر نمی‌گردیم. جواب شما است. عجب!

رئیس: همین سؤال را پاسخ دهید.

دکتر مصدق: آقا این ساعت ۱ بعد از نصف‌شب که آمدند، همان دقیقه که تصمیم برای آمدن به خانه من نگرفته بودند. این تصمیم سابقه بسیار دارد. خودتان دیروز ملاحظه فرمودید که سرنیب دادستان به نخست‌وزیر نامه نوشته است که «این سرهنگ برای دولت شما خدمات بسیار کرده است.»

رئیس: شما اصل آن نامه را دارید و می‌دانید در آن تحریف نشده است؟

دکتر مصدق: آقا می‌خواهند مرا به جعل این ورقه هم متقیب کنند. بسیار خوب بفرمایید.

رئیس: به سؤالی که شده است جواب دهید.

دکتر مصدق: اطلاع داشتیم که دولت جدید کارشکنی برای دولت من می‌کند، و آقای سرلشکر زاهدی را من قبل از ۲۵ مرداد توقیف کردم.

رئیس: جواب سؤال را بدهید.

دکتر مصدق: آقا تحریک کردند.

رئیس: شما قبلاً اطلاع داشتید که آنها می‌خواهند بیابند؟

دکتر مصدق: اگر این‌طور است، نه خیر آقا! اطلاع نداشتیم.

رئیس: پس چرا تحقیق نکردید؟

دکتر مصدق: آقا من چهل سال است دکتر در علم حقوق هستم. من محتاج به آن نیستم از کسی تحقیق کنم. شما مرا برای چه به این دادگاه آورده‌اید؟ برای اینکه دستخط اغلب حضرت را اجرا نکردم. پس من با اصول فراین اساسی که خواندش در دادگاه کفر نیست، ما متکی به این هستیم که مملکت ما...

رئیس: جواب سؤال مرا بدهید.

دکتر مصدق: همین جواب سؤال شماست.

رئیس: مقارن ساعت ۱۱ صبح ۲۵ مرداد در مقابل منزل شما میتینگی داده شده که کریم‌پور مدیر روزنامه شورش در آن میتینگ سخنرانی نمود و مردم را تحریک به شورش بر علیه قدرت سلطنت و ضدیت با مقام شامخ سلطنت می‌کرد. توضیح دهید در مقابل این عمل چه عکس‌العملی بروز داده‌اید؟

دکتر مصدق: دیروز عرض کردم که چهار ماه می‌شد که من کریم‌پور شیرازی را ندیده بودم. ولی دیشب به خاطر رسیدن که روزی این کریم‌پور چندین ساعت در اطاق انتظار من نشسته بود. بعد یکی از اعضای نخست‌وزیری آمد گفت که «این شخص چندین ساعت اینجا نشسته. همین قدر می‌خواهد بیاید و به شما سلامی کرده و برود.» من دیدم که این خارج از اصول است. گفتیم: «به شرط اینکه جز سلام و احوالپرسی حرف دیگر را نزده و برود.» در این مملکت هر کس یک چیزی را برای زندگی خود فرار می‌دهد...

رئیس: جناب آقای دکتر مصدق خواهشمندم از موضوع سؤال خارج نشوید.

دکتر مصدق: یک کسی روزنامه‌ای می‌نویسد از من تعریف می‌کند.

رئیس: فقط جواب دهید که اطلاع داشتید یا خیر؟

دکتر مصدق: بهر صورت، خدا شاهد است که من اگر اطلاع داشته باشم، منزل من منزلی نبود که اگر صدایی بیاید فوراً از چگونگی آن من مطلع شوم. هر روز بلندگو می‌آمد از اینجا رد می‌شد، هر ساعت یک عده‌ای اعم از موافق و مخالف در آن جا می‌آمدند و سروصدایی می‌کردند. من مطلقاً از میتینگ ساعت ۱۱ صبح کریم‌پور شیرازی در خیابان کاخ خواه جلوی خانه‌ام و خواه دورتر اطلاع نداشتیم.

رئیس: آیا معقول است که شما قبل از روز ۲۵ دستورات مفصل و مؤکدی حتی برای عبور و مرور از جلوی خانه خود داده‌اید و سازمان عربض و طویل قائل شده‌اید، از یک چنین میتینگی که مستلزم جمع شدن جمعی هم باشد با بلندگو و نمره و دادن شعار به عمل آید، حتی محافظین و مراقبین منزل شما این وضع را به اطلاع شما نرسانند؟

دکتر مصدق: به هیچ وجه نرسانیده‌اند. من به محافظین خود همیشه می‌گفتم: «در را ببندید؛ کسی وارد خانه نشود.» آنها در بیرون محافظت نمی‌کردند. در بیرون کارگاه بود. آنها فقط برای دفاع از خانه من بودند.

در این موقع ده دقیقه تنفس داده شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد دادگاه رئیس گفت:

مصاحبه‌های مطبوعاتی که دکتر حسین فاطمی به عنوان سخنگوی رسمی دولت در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه نموده است، به پیروی از نظریات شما و همکارانتان و بنا به تصویب و صلاح دبد شما بوده است با به طور خودسرانه و دلخواه خود افکار و نظریاتش را بیان نموده است؟ البته توجه داشته باشید که خودتان اعتراف نموده‌اید که روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه روزهایی بوده است که وضع کشور فوق‌العاده حساس و خطرناک بوده است.

دکتر مصدق: سابقاً عرض شد که دکتر فاطمی و نیز نوزده نفر دیگر اعضای جبهه ملی بودند. من با این بیست نفر همیشه در سیاست مملکت کار کرده‌ام، حرف زده‌ام، صحبت‌هایی نموده‌ام و جلساتی داشته‌ام. بعد که دکتر فاطمی وکیل مجلس شد، باز هم همان سمت را مادر مجلس به عنوان نمایندگان اقلیت داشته‌ایم. از بین این بیست نفر دو نفر انشعاب حاصل کردند که یکی مدیر روزنامه داد بود و از جبهه ملی خارج شد. ولی من با هر کس که کار کردم، برخلاف آنچه را که آن مرد گفت سوءظن نداشته‌ام، به هیچ وجه سوءظن نداشته‌ام. من اصل در اشخاص را صحت عمل و درستی و وفاداری می‌دانم، مادام که خلاف آن بر من ظاهر نشده است. دکتر فاطمی در امریکا تسلیفات هیئت نمایندگی ایران را اداره می‌کرد.

دکتر فاطمی گذشته از اینکه روزنامه‌نگار بود، یک شتم سیاسی فوق‌العاده‌ای هم دارد که به او لازم نبود من دستورانی بدهم. در امریکا با هر کس می‌خواست مصاحبه می‌کرد و با هر کس هر چه در صلاح مملکت می‌بود می‌گفت. ولی دکتر فاطمی به تیر ناگهانی مبتلا شد و مدتی در بیمارستانهای آلمان مشغول معالجه بود. وقتی که به ایران آمد من دیدم که او مایل است که عضویت هیئت دولت را داشته باشد که به عضویت دولت منصوب شد. از آنجایی که هر کس حرفه‌ای دارد، متخصص در آن صنعت است و نمی‌خواهد آن صنعت و تخصص خود را از دست بدهد، سخنگوی دولت هم شد.

سخنگوی دولت پیش از دکتر فاطمی آقای بوشهری بودند. ولی چون به جهانی ایشان در دولت شرکت نکردند، مدنی بود که دولت سخنگو نداشت. من هیچ کس را به غیر از یک اشخاصی که بتوانند چنین کاری را عهده‌دار شوند پیدا نکردم. سخنگوی دولت می‌رفت در مقابل مخبرین جرایم می‌نشست. این سخنگو باید یک قدرتی داشته باشد و یک سلیقه‌ای داشته باشد که بتواند جواب مخبرین خارجی و داخلی را بدهد. چنانچه سخنگوی دولت در جلسه مصاحبه مطبوعاتی می‌گفت که «در این باب نمی‌توانم جوابی بدهم تا به دولت ابلاغ کنم و هر چه گفتند بگویم». این سخنگو فنوگرافی پیش نبود. البته سخنگوی دولت باید شایسته این باشد که اگر در مصاحبه مطبوعاتی از او سؤالی بکنند، او بتواند بدون اینکه متعذر شود که از خود می‌نواند اظهار کند و تا با نخست‌وزیر و با دولت مشورت نکند هیچ‌گونه سخنی اظهار نمی‌کند، اطلاق سخنگویی بر چنین شخصی مورد پیدا نمی‌کند.

از این نظر ایشان سخنگوی دولت بودند و ماهها ایشان امتحان آن را داده بودند که هیچ وقت آنچه را گفته‌اند برخلاف نظریات دولت نبوده. به همین جهت ما همیشه سخنگوی دولت را کسی تعیین می‌کردیم که در هیئت دولت باشد و از اقدامات دولت مطلع شده و هر چه می‌گوید برخلاف مصالح دولت نباشد. در آن روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد این سخنگوی دولت اگر به شما عرض کنم به هیچ وجه حالت عادی نداشت، قبول بفرمایید. زیرا وزیر خارجه‌ای که شب از پهلوی زنی بیرند زندانی کنند بعد آزاد بشود، اگر آقای رئیس دادگاه چنین کسی را معرفی کردند که این شخص

نشیند و دعا و ثنا به وجود آنهايي که او را برده اند نوقیف کرده اند بکنند عرضی ندارم.

این سخنگوی دولت به قدری حالت عصبانی بود و از حال طبیعی خارج شده بود که کسی یا او یک کلمه حرف هم نمی توانست بزند. من فقط آن روز که نامه آقای امینی کفیل وزارت دربار را در سخنگویی گفتید اطلاع پیدا کردم. این را من در محضر دادگاه متعهد می شوم اگر شما دکتر حسین فاطمی را به مرحله... من نمی دانم حالا او کجا است؛ دستگیر کرده اید یا نه. اگر از او بازپرسی فرموده و او گفته باشد که سخنگویهای او به دستور شخص من یا به تصویب هیئت وزیران بوده است، من یک جوانمردی هستم که تمام مسئولیت کار او را در این دادگاه به عهده می گیرم؛ و هر مجازاتی که نسبت به شخص سخنگوی دولت وارد فرمودید من از عهده برمی آیم.

جناب آقای رئیس دادگاه، حضرت نيمسار محترم، شما ببینید ما یک قتل عمد داریم، یکی غیر عمد. در قتل عمد قاتل را می کشند، چون نظرس این بوده است که کسی را بکشند. باید او را مجازات کرد، محکوم به اعدام کرد. ولی در غیر این، یعنی قتل غیر عمد یا کسی که از راه تعصب عملی بکند، او را به مجازات قتل عمد نمی رسانند. بنده عرض نمی کنم که اگر دکتر فاطمی سخنی گفته باشد که برخلاف مصالح مملکت و یا شاهنشاه باشد، او را نباید مجازات کرد. ولی به حضرت عالی این مسئله را تذکر می دهم که کسی که عمداً کاری را نکند و هیچ نظری برای این کار نداشته باشد، مثل قتل غیر عمد که کسی بخواهد شکاری را بزند و به جای آهو دیگری را هدف تیر قرار دهد، او را به مجازات قتل عمد نمی رسانند.

همچنین اگر کسی از راه عصبانیت... شما... برای خودتان جناب رئیس دادگاه روزی پیش نیامده که از راه عصبانیت یک سیلی به صورت یک سرباز بزنید؟ اگر پیش نیامده، من یقین دارم برای آن آقایان محترمی که اینجا تشریف دارند یک چنین روزی پیش آمده است که از راه عصبانیت به صورت یک سرباز وظیفه سیلی زده اند. ولی بعد از یک ساعت که آنها نسلی پیدا کرده اند، به آن نظام وظیفه دست داده اند و گفته اند: «نظام وظیفه، مرا ببخش که من در حال عصبانی بوده ام.» حالا شما نباید یک حرفهایی که کسی از راه عصبانیت زده باشد آن طور در آن کنجکاوی نمایند که آن بیچاره عصبانی را از بین ببرید و شما باید جنبه آن را در نظر بگیرید که اشخاص هر وقت کاری می کنند روی چه اساسی این کار را کرده اند. اگر یک نفر سنگدل و بی رحمی که سابقه او معلوم باشد، باید آن شخص یا آدم شقی با آدم باغی، آدم طاغی مجازات شود. ولی اگر چنین حالی برای کسی پیدا شود، خدا او را از مجازات عفو کرده است. حالا اگر خود را مخلوق خدا می دانید، تبعیت از خالق خود بکنید. اگر می فرمایید: «من وجودی هستم که لایزال و همیشه می مانم»، سر ما را همه ببرید و ما را به مدار مجازات آویزان کنید.

رئیس: با اینکه اظهارات شما به عنوان وکالت دفاع از دکتر فاطمی...

دکتر مصدق: از همه دفاع می کنم.

رئیس: ... باز بنده نمی خواهم بگویم که یک سخنگوی دولتی فقط به عنوان اینکه شم سیاسی دارد و بدون اطلاع دولت و بدون برنامه هر چه خواست و هر چه گفت و هر مصاحبه ای نمود، معقول و منطقی است. ولی می خواهم ببینم به نظر شما وقتی احساس کردید دکتر فاطمی عصبانی است و نمی تواند اعصاب خود را تصاحب نماید، شایسته بود که باز به عنوان سخنگوی دولت او را اجازه دهید برخلاف مقام سلطنت و مصالح کشور حتی قانون اساسی رژیم مملکت به نام سخنگوی دولت در پشت بلندگوی دولت این صحبتها را بنماید؟ و آیا اینکه راجع به قتل عمد و غیر عمد اظهار داشتید در منطق سیاسی و سیاست مملکت هم صدق می کند؟

دکتر مصدق: اجازه فرمایید بایستم حرف بزنم.

رئیس: بفرمایید؛ ولی از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، مگر چند روز این وقایع طول کشید؟ تمام این مسائل به فرمایش خودتان از روز ۲۵ تا غروب ۲۷ بوده است. یعنی سه روز. روز ۲۸ هم که ما دچار آن بدبختی و مصیبت شدیم. اصلاً از خانه نمی‌توانستیم حرکت کنیم. در ظرف سه روز من چگونه می‌توانستم از تمام اقدامات افراد دولت و غیر دولت اطلاع داشته باشم؟ این را که خدمتان عرض کردم ذره‌ای کم و زیاد ندارد. عرض کردم از سخنگویی او راجع به کسبیل وزارت دربار مطلع شدم. ولی دکتر فاطمی فقط وزیر خارجه نبود و مثل وزرا کار نمی‌کرد. او عضو جبهه ملی بود. یعنی آن روز که آمدند اجازه میتینگ گرفتند، من اطلاع نداشتم که سخنگویان در میتینگ کسی‌ها هستند. من روی یک اصل مسلم و معینی همیشه وقتی اجازه میتینگ می‌دادم، چون از طرف اخلا لگران نگران بودم می‌گفتم هیچ فردی از اخلا لگران نمی‌بایست در میتینگ و سخنرانی شرکت کند.

رئیس: متأسفانه باز پاسخ سؤال دادگاه را ندادید که اطلاع داشتید یا نداشتید. این طور به نظر آمد که دکتر فاطمی سیاست مستقلی مربوط به خود داشته و دولت سیاست دیگری. فرض کنیم بدون اجازه شما میتینگ داده...  
دکتر مصدق: بله.

رئیس: ... و بعد که اطلاع یافتید که برخلاف مصالح و سلطنت و رژیم مشروطه می‌باشد، چه عملی را انجام دادید؟

دکتر مصدق: هیچ اطلاع پیدا نکردم که در میتینگ چه گفتند. شما جناب رئیس دادگاه صفحه‌ای که آوردند اینجا، شما چیزی از آن دستگیرتان شد یا چیزی فهمیدید؟ من که گوشه‌ایم را گرفتم و غیر از هیاهو و دادوقال چیزی نفهمیدم.

حالا وقتی است که بنده یک نفر مأمور بکنم بگویم: «شما بروید در میتینگ خلاصه بیانات سخنگویان را بنویسید و برای من بیاورید؟ آقا تحقیق کنید اگر تاکنون من چنین عملی را کرده‌ام، اگر شهربانی چنین گزارشی را داده است. آن مرد گفت من جاسوسانی داشتم. خدا شاهد است من حتی گزارش شهربانی را نمی‌خواندم. شهربانی را شما احضار بفرمایید که ببینید این شهربانی چنین گزارشی داده است. یعنی معمول من نبوده است که گزارشی را بخوانم. هیچ. چرا؟ من در ۱۳۰۱ شهربانی را...»

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: چشم خارج نمی‌شوم.

رئیس: شما معنی سخنگوی دولت را به چه کسی اصطلاح می‌کنید؟ ولی باید مختصر و جواب سؤال باشد.

دکتر مصدق: چشم. مختصر و بدون دردسر. چشم.

سخنگوی دولت آنچه را که در سخنگویی می‌گفت باید مطابق سیاست دولت باشد. این مربوط به سخنگویی است که برخلاف مصالح مملکت در سخنگویی سخنی نگوید. اما خارج از این کار سخنگوی دولت، بنده و برده دولت نبوده است. روزنامه داشته و حرفهایی زده. هر شخصی یک سیاست شخصی دارد و یک سیاست عمومی دارد. سخنگوی دولت درباره مسائل مربوط به دولت باید آنچه را که می‌گفت موافق صلاح دولت و مملکت باشد. اما اگر سخنگوی دولت روزنامه‌ای داشته باشد، در آن روزنامه هر چه بنویسد این آقا مربوط به سیاست مملکتی نیست. اگر در آن روزنامه چیزی نوشته باشد...

رئیس: راجع به روزنامه سؤالی نشده است. در مصاحبه مطبوعاتی که با مخبرین مطبوعات به عمل آورده است،



زبان دولت و نظر دولت بوده است یا خیر؟

دکتر مصدق: این را عرض بکنم که اگر سخنگوی دولت حرفی برخلاف مصالح مملکت گفته باشد تا تحقیق نشود نباید او را تنبیه کرد. در دو روز من نمی‌توانم بفهمم سخنگو حرفی برخلاف مصالح مملکت گفته یا نگفته است.

رئیس: آیا صلاح نبود همین منظر را دربارهٔ حامل فرمان اجرا می‌کردید؟

دکتر مصدق: من اجازه به سخنگوی دولت ندادم. اما راجع به تحقیق فرمان؛ من وقتی شاهنشاه خود را می‌شناسم... آقا توجه کنید: من چند روز است با شما سروکار دارم. اگر شما را در این چند روز نشناخته باشم که آدم کودنی هستم. پس باید عرض کنم من ده سال است که به اخلاق و نظریات شاهنشاه مطمئنم. این شاهنشاه هرگز اجازه نمی‌داد که یک ساعت بعد از نصف شب نخست‌وزیری را ولو آنکه تانک بیاورند ناراحت کنند. من عقیده‌ام این است که این پادشاه راضی نمی‌شد مرا یک ساعت بعد از نصف شب ناراحت کنند. پس اگر کسی بیاورد برخلاف آن علمی که به شخص شاه دارم عملی بکند، من آن را محتاج به تحقیق نمی‌دانستم. حالا چرا شما این مسئله را به کرات دنبال می‌فرمایید؟ تشریف ببرید حضور اعلی حضرت شرفیاب شوید و عرض کنید: «اعلی حضرت، شما فرموده بودید یک بعد از نیمه شب بروند در منزل نخست‌وزیر؟» اگر فرمودند: «بلی»، مقصوم و باید مرا به‌دار بزنید.

رئیس: فرمان تشکیل این دادگاه بنا به فرمان شاهانه است. اطلاع داشتند. ما در این موضوع وارد نمی‌شویم.

دکتر مصدق: بسیار خوب، نشوید. من که به زور شما را وادار به رفتن نمی‌کنم. بله بفرمایید.

رئیس: توضیح دهید در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه کدام یک از نمایندگان مجلس شورای ملی که از نمایندگی استعفا داده بودند همه روزه در منزل شما حاضر می‌شدند. آنان را معرفی نمایید. ضمناً توضیح دهید آیا شما موضوع وصول فرمان ملوکانه را دایره به عزل خود از مقام نخست‌وزیری با آنان به میان گذاشتید یا خیر؟ توضیح دهید موجب حضور آنان در منزل شما چه بوده و مذاکرات از چه قرار بوده است.

دکتر مصدق: نمایندگان مجلس حامی دولت اول زیاد بودند. بعد به دلایلی که نمی‌خواهم عرض کنم، انشعاب حاصل شد.

رئیس: از تاریخچه صرف نظر فرمایید و فقط به سؤال پاسخ دهید.

دکتر مصدق: و رفتند...

رئیس: باز هم خارج شدید از موضوع سؤال.

دکتر مصدق: خیلی خوب، رفتند و خارج شدند. [خندهٔ عمومی] بعد یک قسمتی در مجلس ماندند که آن...

رئیس: جواب سؤال را بدهید.

دکتر مصدق: بخوانید. من که نفهمیدم.

رئیس: پس چه طور می‌خواهید جواب دهید؟ [خندهٔ حضار. سؤال تکرار شد.]

دکتر مصدق: نمایندگانی که در این سه روز منزل من می‌آمدند، اینها همیشه می‌آمدند.

رئیس: اسامی آنها را ذکر کنید.

دکتر مصدق: عرض کنم اینها در کمیسیونهایی که تشکیل می‌شد عضویت داشتند. مخصوصاً آن کمیونی که راجع به کار نفت بود و غیر اینها کسانی بودند که عضو جبههٔ ملی بودند و بعضیشان هم نبودند ولی در مجلس ۱۷ جزء فراکسیون نهضت ملی بودند. آنها عبارتند از آقایان دکتر سنجابی، دکتر شایگان، مهندس حسینی که اینها مشاور

مخصوص من در نیویورک و لاهه بودند و همیشه طرف مشورت من بودند. آقای مهندس رضوی و بعضی از نمایندگان دوره ۱۷ و دوره ۱۶، اینها... خوب، مثلاً چندین مرتبه دکتر طاهری تشریف آوردند. چندین مرتبه آقای ملک مدنی تشریف آوردند. چندین مرتبه آقای گنجه‌ای تشریف آوردند. اینها نمایندگان بودند. دولت بیطرف بود و می‌گفت: «با هیچ جمعیت و دسته‌ای سازش ندارم و باید متکی به افکار عمومی باشیم.» همین طور هم بود. راجع به دستخط شاه به هیچ وجه با کسی مذاکره نکرده‌ام. فقط در موقعی که ما را دستگیر کردند...

رئیس: از موضوع خارج است. برای چه موضوعی منزل شما می‌آمدند؟

دکتر مصدق: برای مسائل حقوقی و مسائلی که در کمیسیونها شرکت داشتند، این آقایان مشاور من بودند. در لوائح قانونی همین آقای لطفی وزیر دادگستری هر روز منزل من می‌آمد، برای عضویت در کمیسیون... رئیس: وکلای مجلس برای آن کار می‌آمدند؟

دکتر مصدق: بله! ما نظری داشتیم هر لایحه‌ای که می‌نوشتیم برای آنکه در مجلس مخالفت نشود، من از وکلای دعوت می‌کردم که آنها بیایند و نظریات خود را بدهند و اصلاح بشود.

رئیس: توضیح دهید عصر روز ۲۵ مردانها مجوز دستور بازداشت آقایان دکتر بقائی و علی زهری نمایندگان مجلس شورای ملی چه بوده. با توجه به اینکه آقای دکتر بقائی تا روز ۲۸ مرداد در بازداشت بسر می‌برد؟ دکتر مصدق: آقای دکتر بقائی در قتل افشار طوس متهم بودند. حالا اگر افشار طوس کشته شده و همه هم دیده‌اند که با چه وضعی کشته شده و فانی جز جن‌پروری نداشته است... بله، ممکن است جن‌پروری او را کشته باشند. اما ایشان جزو پرونده متهم به این قتل بودند. ولی دکتر علی زهری به هیچ وجه اتهامی نداشت. اگر دکتر بقائی را گرفتند شهربانی و دادسرا به وظیفه خود عمل کرده‌اند. من درست نظر نیستم. وقتی گفتند دکتر زهری را توقیف کرده‌اند، گفتم بسیار کار غلطی کرده‌اند؛ دکتر زهری جزو متهمین نیستم. این را استدعا می‌کنم از شهربانی تحقیق فرمایند در چه ساعتی دکتر بقائی را توقیف کرده‌اند و من راجع به دکتر زهری تلفنی چه گفته‌ام.

رئیس: در روز ۲۵ مردانها دکتر بقائی نماینده مجلس بوده است یا خیر؟

دکتر مصدق: چرا قبل از ۲۵ مرداد توقیف نکردم؟ چون تا قبل از ۲۵ مرداد که مجلس شورای ملی بوده، هیچ کس تعرض نسبت به نمایندگان نکرد. ولی روز ۲۵ مرداد که اعلامیه دولت راجع به نتیجه فریاد مردم صادر شده بود، وکلای مجلس دیگر مصونیت نداشتند؛ و روی اینکه اصل مصونیت از بین رفته بود، جناب آقای دکتر بقائی را توقیف نمودند.

رئیس: اگر معترفید که عملاً ارتش باید دارای فرماندهی کل باشد و تصدیق می‌نمایید که ارتش بدون فرماندهی کل مانند پیکر بدون سر است، توضیح دهید به نظر شما فرماندهی کل ارتش ایران با چه شخصی است.

دکتر مصدق: الان درست در نظر نیستم که در یادداشتها چه نوشته‌ام. می‌ترسم عرض کنم که مختصر اختلافی با قانون اساسی داشته باشد. چنانچه اجازه فرمایید، از روی یادداشتهای خودم این مسئله را به عرضتان می‌رسانم. رئیس: ممکن است توضیح دهید روز ۲۸ مردانها چه کسانی نزد شما بودند و اسامی آنها را معرفی کنید؟ همچنین توضیح دهید با چه اشخاصی از منزل خارج شدید و محل‌هایی را که پس از خروج از منزل خودتان تا زمان دستگیری در آن محلها بسر می‌بردید، مشخص نمایید.

دکتر مصدق: تقریباً عرض می‌کنم نه به طور قطعی که مسلم شود کسانی بودند. روز ۲۸ مرداد تا ۱ بعد از ظهر خیلی اشخاص در منزل من آمده‌اند. یعنی از نظر انتظامات. مثلاً عرض می‌کنم، اگر درست حافظه‌ام یادآوری کند،

سرتیب امینی را خواستم و گفتم: «به زاندارم ری دستور دهید که کمکی به خانه من کند.» پس از مدتی گفتند بیست زاندارم در خیابان غربی خانه من گذارده‌اند که از مهاجمین جلوگیری کنند. خیلی اشخاص که البته در داخل کار بودند می‌آمدند و کار می‌کردند و از آنها وضعیت را سؤال می‌کردم. یکی از آنها سرتیب دفتری بود که جریان را گفت. من دیدم حکومت نظامی به وظیفه خود عمل نکرده. یعنی اگر عمل کرده بود، شب ۲۵ مرداد یک عده‌ای به آن طریق چطور می‌توانستند حرکت کنند و به خانه من بیایند و کوچکترین گزارشی به من نرسد. شهربانی هم تمام مسائل را به گردن حکومت نظامی می‌گذارد و می‌گفت: «من موافق هستم که حکومت نظامی است، هیچ عملی مگر به دستور حکومت نظامی نمی‌توانم بکنم.» من تحقیق کردم؛ گفتند جمعیهایی صد نفر صد نفر از نقاط مختلف دارند حرکت می‌کنند و معلوم نیست تجمع آنها کجا خواهد بود.

رئیس: از موضوع خارج می‌شوید.

دکتر مصدق: باید بگویم چرا آمدند؛ و اگر نگویم، خواهند گفت آنها توده‌ای بودند [خنده همگان]

سرتیب دفتری در اروپا بود. من او را خواستم و به ریاست گارد مسلح گمرک منصوب کردم. همین مسئله سبب مخالفت شدیدی شد. در آن روز تلفن کردم به وزیر کشور که «شما حکم ریاست شهربانی را به سرتیب دفتری بدهید.» بعد برای اینکه او باز بتواند کار موثری کند، تلفن کردم به ستاد ارتش به آقای سرتیب ریاسی که حکم فرمانداری نظامی را هم به او بدهند.

در منزل من جمعیت آن روز بسیار بود. ۶ بعد از ظهر که خانم من به واسطه این اتفاقات می‌خواست... [در این موقع دکتر مصدق به گریه افتاد. یکی از تماشاچیان گفت: «گریه نکنید.» فوراً مأمورین او را به انفاق دو نفر دیگر از جلسه اخراج کردند.] ... از منزل من برو، مرا به آن بنای مسکونی خود خواست و گفت: «شوهر عزیز، من می‌خواهم بروم.» گفتم: «برو. من حاضرم فرزندانم یتیم بشوند، ولی حاضر نیستم آنها را بی مادر بینم.» بالاخره گفتم: «برای ناهار مردمانی که اینجا هستند چه فکر کرده‌ای که می‌روی؟» گفت: «برای بیست نفر ناهار تهیه کرده‌اند.» یعنی آن روز اعضای نخست‌وزیری هم بودند. گفتم: «برو به سلامت. به سر من هر چه می‌آید بیاید. برو مرا احلال کن.» [در تمام این مدت دکتر مصدق می‌گریست.] بعد آمدم به اطاق خودم ناهار خوردم. گفتم: «ناهار برای بیست نفر تهیه شده. بروید مشغول صرف ناهار شوید.»

بعد از ناهار اشخاصی نزد من آمدند. قبل از ناهار که لطفی هم آنجا بود، دکتر فاطمی هم بسود. یک ساعت بعد از ظهر دکتر فاطمی آمد با من وداع کرد و رفت. گفت: «می‌خواهم مرخص شوم بروم منزل.» گفتم: «تشریف ببرید.» اشخاصی که ناهار صرف کردند، آمدند در اطاق من. البته کارمندان نخست‌وزیری هم بودند. اینها مردمان باحقیقتی بودند که تا ساعت آخر بودند. در اطاق من آقای وزیر کشور دکتر صدیقی، آقای دکتر شایگان، آقای مهندس رضوی، آقای مهندس حسینی، و آقای ملکونی - درست نمی‌دانم عده منحصر به اینها بود یا نه - اینها بسودند. من روی تختخواب خوابیده بودم. اینها در آنجا بودند. گمان می‌کنم بین ساعت ۲ یا ۳ بود.

در این بین اگر عرض کنم این مطلب بعد به خاطر آمد، باور بفرمایید. بعد گفتند: «سرتیب فولادوند آمده از طرف افسران هواخواه شاه استعفای شما را بگیرد. با استعفا بدهید یا منتظر عواقب وخیم آن باشید.» گفتم: «معاذالله که استعفا بدهم. من از روی اختیاراتی که مجلس به من داده نخست‌وزیرم و استعفا نمی‌دهم. ولی با کسی هم جنگ و جدل نداریم. اگر می‌خواهند نخست‌وزیری بیاورند، اینجا که خانه نخست‌وزیر نیست؛ خانه خودم نشسته‌ام. نخست‌وزیر هرود در جای خود مشغول کار شود. یک تلفن هم به کارمندان نخست‌وزیری که اینجا مشغول کار بودند بکند که آنها

بروند در سر کار خود مشغول شوند. من فرد واحدی در خانه خودم خواهم بود. هر چه فریاد زدم که نخست‌وزیرم، کسی گوش نخواهد کرد. او برود به کار خود مشغول شود. من هم در منزل هستم. برای اینکه افسران هواخواه شاه بدانند که این خانه بلاذفاع است، آقایان نمایندگان مجلس که اینجا هستند اعلامیه‌ای بدهند که این خانه بلاذفاع است. اینها هم یک اعلامیه دادند که این خانه بلاذفاع است و به سرنیپ فولادوند دادند. اعلامیه را برد.

چیزی نکشید که صدای بیماران از پایین شروع شد. این صدا به قدری ادامه پیدا کرد... جناب رئیس محترم دادگاه. این اطاقی که من بودم یک طرف آن به منزل مسکونی خانمی وصل است. از سقف اطاق و پنجره آن گلوله می‌بارید. تختخواب من پشت پنجره سمت شمالی بود. آقایان گفتند: «تخت شما را می‌گذاریم پشت دیوار که اگر گلوله‌ای رسد به شما اصابت نکند.» تخت مرا پشت دیوار گذاردند. بعد این آقایان یک مدت زیادی منتظر نشستند به طوری که گلوله شبروانی را سوراخ می‌کرد و پشت دیوار سقف می‌رسید. آقایان گفتند: «فلانی، بر خیزد و از اینجا برویم.» گفتم: «نمی‌روم. نمی‌روم. من اینجا می‌مانم تا کشته شوم. اگر من کشته شوم، هدف ملت ایران از بین نمی‌رود؛ و اگر استعفا می‌دادم، می‌گفتند نخست‌وزیر که خودش اقدام به کاری کرده بود چون دیگر عاجز و ناتوان است، استعفا داد. پس ملت ایران هدفی ندارد.»

باز قدری گذشت. گلوله زیاد بارید. گفتند: «آقای دکتر مصدق، مگر شما می‌خواهید ما هم در اینجا تلف شویم؟» گفتم: «نه والله. نه بالله من فقط خودم می‌خواهم فدای وطن عزیز بشوم.» «در اینجا هم دکتر مصدق جمله آخر خود را با گریه ادا کرد.» گفتند: «پس مانند شما در اینجا سبب خواهد شد که ما هم بمانیم و ما هم با شما از بین برویم.» گفتم: «حالا که اینطور است، من برمی‌خیزم و با شما هر جایی که صلاح بدانید و جانتان محفوظ باشد می‌رویم.» از تختخواب حرکت کردم.

رئیس: اسامی اشخاصی را بفرمایید که با شما رفتند. اینها تکرار است.

دکتر مصدق: چشم؛ باید اینها را بگویم. در هر صورت آنها را که نظر دارم همینها بودند که عرض کردم. رفتیم به بنای مجاور آن اطاق. خانه مسکونی خانم بود. گفتم: «همین جا باشیم؟» گفتند اینجا که جای مانند نیست. گفتند: «پس برویم زیر زمین.» رفتیم طبقه اول آن عمارت. گفتم: «آقایان، مگر زیر زمین مانعی دارد که بسایند ما را از بسین ببرند؟» گفتند: «ما تصور می‌کردیم که از گلوله توپها محفوظ بشویم.» گفتم: «به به! اینجا صحبت از گلوله توپ نیست. اگر اینجا وارد شدند، چند چاقو کش با چند ضربه چاقو ما را از بسین می‌برند.» گفتند: «صحیح است. پس چه بکنیم؟» آمدیم یک ایوان بک نزع و یک چارک.

رئیس: خودتان مکرر در مکرر توضیح دادید.

دکتر مصدق: بگذارید بگویم به کجا رفتم. اینکه دو کلمه است. اشکالی ندارد. ای آقا! شما چه کار به این کارها دارید؟ اگر شما از اینجا بروید که دیگر رئیس دادگاه نیستید. بنشینید بد نیست که. [خنده شدید حضار]

رئیس: من رعایت حال شما را می‌کنم.

دکتر مصدق: نخیر! من رعایت حال نمی‌خواهم. به هر جهت آمدیم توی آن ایوان، دیدم نردبانی آنجا هست. در صورتی که به کرات به مهدی مسخلم خود گفته بودم مبادا اینجا نردبانی باشد که شب کسی بتواند به طبقه دوم نزدیک بشود، می‌گفت: «نه آقا! اینجا به سر خودتان نردبانی نیست.» بعد دیدیم هست. خوب هست، آن نردبان هم که اجازه نمی‌دهد که ما بمانیم آن اشخاص وطن پرست که با این باغی طاغی مخالفت دارند بیایند و کلک ما را بکنند. گفتم اول دو نفر آدم صحیح المزاج بیایند بروند بالا تا مبادا پله‌ها شکسته باشد، و همچو که ما خواستیم از آن بالا برویم یکدفعه

سرنگون بشویم و بعد بگویند: «رفت روی نردبان افتاد و مرد، خدا بیمارزش که چه آدم خوبی بود.» و یک خنمی هم در مسجد سهسالار برای من بگذارند. [خنده همگان]

در نفر آدم صحیح المزاج پله پله رفتند و نوبت به من رسید. آقا، عرض می‌کنم که من قوه و بنیه ندارم. اما وقتی که آن مسائل معنوی، آن روحیات من تحریک می‌شود، من از شما سرلشکر قوه‌ام بیشتر است. [خنده همگان] حالا اجازه بدهید، من با آن مرد [اشاره به دادستان] کشتی می‌گیرم. اگر من او را زمین زدم که خوب؛ و اگر زمین نزدم و زمین خوردم، مجازات می‌شوم. [خنده شدید حضار] حالا به قدری در من قوه زیاد شده که می‌بینید من آقا مریض هستم و بنیه ندارم. حالا این قوه از کجا آمد، قوه معنوی و قوه ایمان است. ما رفتیم از نردبان بالا. همین طور که فرمودند، جست‌وخیز کردیم. آن خانه همسایه خانه قدیمی بود که هیچ کس در منزل نبود. از دیوار چهارمتری بالا رفتیم. ایوانی بود که متصل به دیوار نبود. ولی با جست‌وخیز رفتیم وارد ایوان شدیم. [دکتر مصدق کلمه «جست‌وخیز» را با لحن و ژست مخصوصی ادا کرد، به طوری که موجب خنده شدید حضار و حتی اعضای دادگاه و دادستان و شخص دکنر مصدق گردید.]

انهایی که در اصل ۲ برای غارت خانه کشیک می‌کشیدند، ما را دیدند و چیزی نگفتند. خلاف عرض نکردم. به خدا، والله! به چه چیزی قسم بخورم که شما باور کنید؟ به سر شاهنشاه قسم. زیرا آنها آمده بودند اسباب ببرند؛ آمده بودند غارت کنند. ما را دیدند و هیچ نگفتند. این از نظر عقیده به ما که نبود. به جان ما که فصدی نداشتند. آنها نیت غارت داشتند. آنها مترصد بودند که در این خانه چه موقعی باز می‌شود تا بمقصود برسند. ما رفتیم در آن ایوان خانه مجاور. اتفاقاً در آن خانه بسته بود. یکی از همراهان که زورش زیاد بود یک تکان به در داد و در باز شد. از آن راه به طبقه اول آن خانه وارد شدیم. بعد همراهان گفتند: «خوب؛ اینجا نزدیک است و ما را دیده‌اند. پس باید تغییر مکان داد.» دیدم که حرف صحیح می‌زنند. گفتم: «چه باید کرد؟» گفتند: «این دیوارهای خانه مجاور اینجا کوتاه است. از این خان به خانه دیگر برویم.» رفتیم. بنده دیواری را دیدم و از دیوارهای معمولی که از ۲/۵ متر متجاوز نیست بود. گفتند «قلاب می‌گیریم. دو نفر می‌روند آن طرف؛ بعد شما هم با قلاب بیایید سر دیوار. از سر دیوار آن دو نفر که آنجا هست؛ شما را می‌گیرند.

رئیس: خانه کی بود؟

دکتر مصدق: والله نمی‌دانم. خانه مجاور خانه من بود.

رئیس: همراهان شما در این ساعت چه کسانی بودند؟

دکتر مصدق: مهندس زیرک‌زاده، مهندس حسینی، مهندس رضوی، دکتر شایگان، مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف، دکتر صدیقی وزیر کشور، جمال ملکونی معاون اداری نخست‌وزیری و آقای نریمان. اینها همراهان من بودند.

رئیس: اسم آن خانه را بفرمایید.

دکتر مصدق: به سر خودتان نمی‌دانم. خانه مجاور. برسید. به خانه دوم رفتیم. در خانه دوم گمانم صاحب‌خانه بودند و مسکونی بود. گفتند: «اینجا کافی نیست؛ برویم خانه سوم.» این خانه سوم نشانی آن ایسن است که یک در به طرف جنوب کوچک کریم‌آقا دارد. یک در هم به طرف کوچه در خیابان کاخ. رفتیم در این خانه در طبقه اول. به هر حال زیر زمین نبود. آنجا نشستیم. بعد از مدتی آمدند در زدند. خانه مسکونی نبود. سرایدار خانه رفت دم در و آمد گفت که «می‌خواهند آب ببرند.»

اینجا این توضیح را عرض کنم که چه شد از خانه دوم به خانه سوم رفتیم. این خانه دوم دری در کوچه بوذرجمهری دارد و دیوارش در کوچه بوذرجمهری است. من رفتم دری که در کوچه بوذرجمهری بود دیدم یک عده ملت آنجا ایستاده بودند؛ برای اینکه نهم اسفند از آنجا به ستاد ارتش رفتیم آنها همه جا را گرفتند که اگر خواستیم فرار کنیم این خائن را بگیرند. وقتی دیدم این جمعیت ایستاده، تصمیم گرفتیم به خانه سوم برویم. گمان می‌کنم ساعت ۸ بود که سرایدار رفت دم در. گفت: «آمده اند آب ببرند.» گفتم: «تکلیف ما چیست؟» گفت: «بروید زیر زمین.» ما رفتیم.

شب در آنجا بدون غذایی بسر بردیم. فقط آن مسنخدم از آن تکهای نانی که نواخته بود بخورد و در دستمالی بود که پر از نان خشک بود، از آنها دو تا آورد به من داد. گفت: «می‌خورید؟» گفتم: «مهرحمت کنید، می‌خوریم.» بعدیگران هم داد با یک لیوان آب. ما نا اذان صبح در زیرزمین باقی بودیم. اذان صبح گفتم باید برویم، زیرا ممکن است این خانه متعلق به کسی باشد که شاید راضی نباشد در اینجا باشیم. چرا اینجا بمانیم که اینجا را هم بمباران کنند؟ از این خانه اول آفتاب بیرون آمدیم. از کدام در؟ از در جنوبی که به کوچه کریم‌آقا متصل است. آن کوچه را پیچیدیم و به کوچه بزرگ بوذرجمهری که مقابله اصل ۴ است رسیدیم.

در آنجا انشعاب پیدا شد. یعنی نه انشعاب به معنی حقیقی خودش. البته این چند نفر نمی‌توانستند در یک جا بسر برند. یک دسته به خیابان پهلوی رفتند. مهندس معظمی چون خانه مادرش در آن کوچه مقابل این کوچه کوچک بوذرجمهری است که منتهی به خیابان حشمت‌الدوله می‌شود منزل داشت. این خانه را خود من ساختم در ۱۳۱۴ و به وجدانی دادستان دیوان کشور به ۱۴ هزار تومان فروختم. به در خانه که رسیدیم کی بود؟ دکتر صدیقی، دکتر شایگان و من و مهندس معظمی. مهندس معظمی البته از این راه که آمد ما هم تبعیت از او کردیم. نظرش آن بود که به خانه مادرش برود. ما کجا برویم؟

او در زد و در را باز کردند و ما هم چون جایی نداشتیم... من با همین رب دوشامبر بدون کت و بدون لوازم دیگری از خانه حرکت کردیم. اگر مثلاً من می‌خواستم فرار کنم با این لباس هر کس مرا می‌دید می‌گرفت. مهندس معظمی که وارد خانه خانم مادرش شد ما هم پشت سر ایشان رفتیم. حالا مهندس معظمی چه بکند؟ بگوید: «برویم؟» خوب. بمانیم دچار محظور است. از ما پذیرایی کرد. ما رفتیم. چون خانه مال خود من بود و از ساختمان و اطافهایش مسبوق بودم و خانم دکتر معظمی، والده دکتر معظمی در آنجا نبود و هیچ کس هم غیر از یک سرایدار نبود، من به عادت سابقه یلکان را گرفتم و رفتم در اطاقی که خودم در آنجا منزل داشتم نشستم.

حالا من صاحب خانه شدم و آنها هم پشت سر من آمدند. بعد مهندس معظمی گفت: «من یک تلفنی کنم به آقای شریف‌امامی که ایشان بیایند اینجا.» گفتم: «به هر کس مایلید تلفن کنید.» باید عرض کنم که مطلقاً در خیال اختفا نبودم. به جهت اینکه من کاری نکرده بودم که بترسم. مهندس شریف‌امامی آمد. گفتم: «آقای مهندس شریف‌امامی، ما می‌خواهیم از اینجا برویم. به هیچ وجه نمی‌خواهیم زحمتی برای شما فراهم کنیم. ولی چه وقت باید باشد. آن وقتی است که ساعت ۸ بعد از ظهر باشد که ما را آن ملت — توصیفی نمی‌توانم برای آن ملت بکنم — از بین نبرد.» گفت: «من به نخست‌وزیر می‌گویم.» گفتم: «بسیار خوب. می‌خواهیم از اینجا برویم.» گفتم: «اولاً اهل اختفا نیستیم، آن هم با این لباس. ما ناهار را هم به سلامتی حضرت عالی خوردیم.»

سه ساعت بعد از ظهر آمدند در زدند. رفتند دم در. گفتند: «چه می‌خواهید؟» گفتند: «آمدیم این خانه را جستجو کنیم.» توکر آقای مهندس معظمی گفت: «بیایند؟» گفتم: «تشریف بیاورند.» آمدند گفتند: «ما رفتیم منزل برادر آقای مهندس معظمی آنجا را گردش بکنیم. کردیم بعداً گفتند اینجا بیایم گردش بکنیم ببینیم کسی هست یا نیست.» گفتم:

«آن کسی را که شما می‌خواستید، همین جاست: دکتر مصدق و وزیرانش.» گفتند: «پس برویم اتومبیل بیاوریم.» گفتم: «فقط اتومبیل در جنجال نباشد.» گفتند: «شما را با کمال سلامت به فرمانداری نظامی می‌بریم.» ما را آوردند به فرمانداری نظامی.

البته وظیفه فرماندار نظامی بود که زندانی کند و هر کاری خواست بکند. ولی نمی‌دانم چه شد که ما را به بارگاه بردند و من و دکتر شایگان و مهندس معظمی...

رئیس: منظورتان باشگاه افسران است؟

دکتر مصدق: بله، ببخشید! بارگاه نه، بارگاه نه؛ ببخشید، باشگاه؛ بله. ما را آوردند به باشگاه در اطاق نخست‌وزیر. در آنجا نخست‌وزیر ابستاده از ما سوالی نکرد. گفت: «ببرید اینها را در باشگاه.» یعنی من. به آن دو نفر هم گفتم که «برای شما جای دیگری در نظر گرفته می‌شود.» ما هم آمدیم به اطاق بارگاه، ببخشید، به باشگاه. آن دو نفر هم با من بودند. ولی شب آمدند و آنها را بردند.

آقا، به سر خودت من چرا می‌خواهم اینجا حرف بزنم؟ برای آنکه از بیکاری بدم می‌آید. برای رفع بیکاری می‌خواستم با آن دو نفر که آنجا بودند صحبت کنیم. آنجا که اینجا نبود نشود باهم صحبت کرد.

اما بگویم که آقای دادستان ادعا کردند من با گوش سنگین چگونه صدای رادیو را شنیدم. علت این بود که این تلفن مجاور اطاق من بود و یک دیوار خیلی نازکی داشت که صدای تلفن را جمع به اینکه دکتر مصدق را می‌خواهند تسلیم دادگاه بکنند شنیدم. بعد به آن دو نفر گفتم: «بروید در کربدور که تلفن چه می‌گوید.» آن دو نفر رفتند و شنیدند و من آن شرح را به دولت عرض کردم.

در این موقع که ساعت ۱/۱۵ بعدازظهر بود، رئیس دادگاه، تنفس داد و ادامه جلسه به بعدازظهر موکول شد.

\*\*\*

دنباله جلسه بیستم دادرسی در ساعت ۴ بعدازظهر مجدداً تشکیل شد.

رئیس: شما اظهار داشتید عده‌ای از نمایندگان مستعفی مجلس شورای ملی که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه در منزل شما بوده‌اند، حضور آنان عادی بوده و کمافی‌السابق به بررسی لوایح تنظیمی شما و سایر ایرادات عادی می‌پرداخته‌اند. توضیح دهید آیا در آن ایام به اصطلاح روزنامه‌های موافق شما و حتی جراید بی‌طرف دربارهٔ یکسره کردن کار مملکت هیچ گونه مطالعه و مذاکره و اخذ تصمیمی از طرف نمایندگان مزبور به عمل آمده است یا خیر. دکتر مصدق: به هیچ‌وجه برای یکسره کردن کار مملکت بین من و آنها مذاکره‌ای به عمل نیامده است. رئیس: آقای محمود زریمان پس از مدت مدیدی که به منزل شما نمی‌آمدند و هیچ‌گونه ملاقاتی نمی‌نمودند و از فراکسیون نهضت ملی مجلس شورای ملی نیز مدتی بود استعفا داده بودند، برای چه امری در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه در منزل شما آمدوشد می‌کردند؟

دکتر مصدق: آقای محمود زریمان یکی از آن مردان صحیح و درست مملکت است که به جهانی که نمی‌دانم از فراکسیون نهضت ملی استعفا کرده بود. ولی ارتباط آقای زریمان با من هیچ‌وقت قطع نبود. آقای زریمان برای شور در لوایح مالیاتی، برای کارهایی که در تخصص ایشان بود، گاهی بلکه یک ایامی هر دو روز یک مرتبه به منزل من می‌آمدند. آن روز هم برای اینکه آقای زریمان ثابت کنند که اگر در نهضت ملی نیستند با من که مثل دیگران یکی از رهبران نهضت ملی بودم روابطش قطع نباشد، به منزل من آمده بودند. اگر خارج از موضوع نباشد، باید عرض کنم که

روزی که ما می‌خواستیم به دربار برویم در دوره ۱۵، آقای نریمان آمد به منزل من، من هیچ سابقه‌ای تا آن روز با او نداشتم. به او گفتم: «این کار ما ضرر دارد. ممکن است در دستگاه دولت به شما کار ندهند.» گفت: «من با شخص شما دوست بودم. هر کاری هم که باشد می‌کنم و توجه به اینکه به من کار بدهند یا ندهند ندارم.»

رئیس: در روزهای ۲۵ تا ۲۸ فقط برای تنظیم لوایح می‌آمد؟

دکتر مصدق: آن روزها روزهای بحرانی مملکت بود. یک عده از مردم می‌آمدند منزل نخست‌وزیر برای اینکه کسب اطلاع بکنند که جریان از چه قرار است. آن روز خیلی از مردم در منزل من و فقط برای کسب اطلاع می‌آمدند.

رئیس: کسب اطلاع از چه؟

دکتر مصدق: کسب اطلاع از وضعیت مملکت که وضع چیست. عرض کردم تمام این مسائل راجع به مسافرت بی‌سابقه اعلیحضرت بود و پس، این امر بود که سبب نگرانی مردم شده بود که آیا اعلیحضرت برای چه به خاراج رفته‌اند. خود جناب عالی وقتی یک خبری در نهران است، مستخدم خودتان را می‌فرستید که «یک سروگوشی آب بده که چه خبر است.» این مستخدم شما که می‌رود سروگوش آب بدهد، نمی‌رود که جنایت بکند. می‌رود خبر بیاورد. این اشخاص غالباً آن روز حتی من را هم ندیده‌اند. به خدا قسم الان به خاطر ندارم که چه کسانی آن روز در منزل من بودند. راستی، چون صبح سؤال فرمودید: «این خانه سومی که رفتید صاحبش کیست؟» خواستم عرض کنم اسمش را فراموش کردم. ولی خانه متعلق به یک تاجر ترکی است که آن شب در خانه نبود و گفتند در شمیران است.

رئیس: شما اعتراف نمودید از روز ۲۵ مرداد ماه مجلس شورای ملی وجود نداشته است.

دکتر مصدق: از ۲۵، بله.

رئیس: ... و استحضار داشته‌اید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز در خارج از کشور به سر می‌برد.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: صرف نظر از اینکه از روز ۲۵ مرداد ماه دیگر نخست‌وزیر نبوده‌اید، توضیح دهید شما که خود را نخست‌وزیر می‌دانسته‌اید آیا در غیاب شاهنشاه و عدم وجود مجلس شورای ملی امور مملکت جز به عهده هیئت وزیران بوده است؟ اگر این موضوع را تصدیق می‌نمایید، پس چگونه هیئت وزیران را در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه در جریان اتفاقاتی که هر لحظه روی می‌داد و بر سرسیاهی که درباره تشکیل شورای سلطنت با شورای امنیت و یا مراجعه به افکار عمومی با عده‌ای از نمایندگان مستعفی مجلس شورای ملی می‌نمودید قرار ندادید؟

دکتر مصدق: این مسئله باید تفکیک بشود. نخست‌وزیر هم مسئول اداره امور مملکت است و هم مسئول سیاست عمومی مملکت است، یعنی پولیتیک‌زئرال و زرا مسئول اداره مملکت هستند. وقتی که یک سیاست عمومی روی می‌دهد، آن وقت باید نخست‌وزیر کارها را مرتب کرده ببرد در هیئت وزیران و پیشنهاد کند. من خودم را صحیح با غلط نخست‌وزیر می‌دانستم؛ و هر وقت اجازه دادند، ثابت می‌کنم که دلایل محکم و مفتح برای بقای خودم در این سمت دارم. بنابراین چیز فوق‌العاده‌ای از نظر شخص من روی نداده بود که من فوراً بروم در هیئت وزیران اظهاری بکنم. اگر من معتقد بودم که این دستخط نافذ است، پس محتاج به مشورت با هیئت وزیران نبودم. من می‌رفتم و یک وزیر به جای خود باقی نمی‌ماند. من این پیش‌آمد را می‌خواستم... توجه کنید، پیش‌آمدی شده، صحیح با غلط، می‌خواستم با فکر و مطالعه در هیئت وزیران مطرح کنم. به شرحی که سابقاً عرض کردم، این کار به روز چهارشنبه محول شد که روز چهارشنبه آن بساط پیش آمد و ما موفق به مذاکره نشدیم.

رئیس: ممکن است روشن نمایید که کارهای نخست‌وزیر که اشاره نمودید آماده و منظم شده به هیئت دولت



به وسیله نخست‌وزیر برده می‌شد، چه عناصر و عواملی آن کارها را برای نخست‌وزیر باید آماده و مرتب نمایند؟ دکتر مصدق: ما دو قسم کار داشتیم: یکی سیاسی و دیگری اقتصادی. در کارهای سیاسی شخص خود من با سفرایی که با ما طرف می‌شدند مذاکره می‌کردم. البته در جراید به استحضارتان رسیده که من ساعات زیادی با آقای هندرسن سفیر کبیر امریکا راجع به نفت مذاکره می‌کردم. در این باب مشاورین من اشخاصی بودند که عرض شد: اینها هم وقتی مذاکره من با او تمام می‌شد، مذاکرات خودم را به متخصصین حقوقی و فنی می‌گفتم. متخصصین حقوقی من دکتر شایگان بود، دکتر سنجایی بود و مهندس حسینی. با اینها که مذاکره می‌کردم اگر لازم می‌شد و به جایی می‌رسید که محتاج به تصمیم بود، آن وقت نه تنها هیئت وزیران بلکه نمایندگان مجلس شورای ملی هم که در کمیسیونهای مربوطه بودند، مثلاً در باب شناسایی ملی شدن صنعت نفت که هر یک اینها بود، به کرات با نمایندگان کمیسیون نفت مجلس شورای ملی و هیئت وزیران مذاکره کردم و این شناسایی آن وقت به توسط مستر هریمن به عمل آمد.

به طور کلی مطالب مهم در هیئت وزیران مطرح می‌شد، چون وقت هیئت وزیران نمی‌رسید که در هفته سه روز که جلسه داشتند کارها را خودشان آماده کنند. ولی آنجایی که محتاج بود هیئت وزیران یک تصمیمی بگیرد، موضوعات در جلسه هیئت وزیران مذاکره می‌شد. اگر محتاج به صدور تصویبنامه بود، تصویبنامه صادر می‌شد. و چنانچه محتاج به صدور تصویبنامه نبود، تصمیم هیئت وزیران در صورت مجلس نوشته می‌شد و آن تصمیمی را که در صورت مجلس نوشته شده بود به وزارتخانه مربوط ابلاغ می‌کردیم.

می‌خواهم خاطر محترم را متوجه کنم که در مسائل امنیتی، مثل کار شهربانی، حکومت نظامی و این کارها، شخصاً دخالت می‌کردم و وزیر کشور هم می‌دانست. برای این کارها معطل نمی‌شدم که کارهای مربوط به شهربانی و فرماندار نظامی به جریان اداری بیفتد. زیرا اگر می‌خواستیم این جریان را طی کنیم، کار از کار می‌گذشت. مفصلاً این است که در مسائل تأمینیه هر روز صبح کمیسیون امنیت با حضور فرماندار نظامی، رئیس شهربانی، رئیس ستاد ارتش و اشخاص دیگری که لازم بود تشکیل می‌شد. ما دیدیم اگر بخواهیم مسائل امنیت را روی مقررات اداری حل کنیم، یعنی ستاد ارتش گزارشی بمن بدهد، گزارش را من به وزارت کشور ابلاغ کنم و وزارت کشور با من مذاکره کند این به قدری طول می‌کشد که جلوی ناامنی را نمی‌گرفت.

هر روز صبح اول وقت کمیسیون امنیت در منزل من تشکیل می‌شد. رئیس ژاندارمری، رئیس شهربانی، رئیس ستاد ارتش، وزیر کشور یا نماینده او و دادستان می‌آمدند در اطاق دیگری راجع به موضوعی که روز قبل واقع شده بود مذاکره می‌کردند و یک تصمیم شفاهی می‌گرفتند. صورت جلسه هم نداشتند. این تصمیم را می‌گرفتند و هر کس مأموریت انجام آن کار را داشت اجرا می‌کرد. چون این مسائل را نمی‌شد هر جلسه برد در هیئت وزیران با وزیرانی که در این گونه موارد تخصص نداشتند مذاکره کنیم. مثلاً وزیر راه چه اطلاعی از مسائل انتظامی داشت؟ عرض کردم آنجایی که لازم بود دولت تصمیم بگیرد، کار حاضر و نسسته رفته به هیئت دولت می‌رفت و در آنجا بدون معطلی دولت تصمیم می‌گرفتند.

رئیس: ممکن است دادگاه را از تفسیر مسئولیت مشترک وزرا روشن سازید که معنی اشتراک مسئولیت چیست؟

دکتر مصدق: در دو جلسه قبل خواستم عرض کنم که فرمودید: «ساکت باش.» و عرضی نکردم. حالا به عرض می‌رسانم که ماسه جور مسئولیت داریم. یکی مسئولیت سیاسی، یکی مسئولیت جزایی و یکی مسئولیت حقوقی. این

مسئولیت مشترکی که در قانون اساسی می‌نویسد: «وزرا فرداً فرد و بالاجتماع مسئولیت دارند». این مسئولیت سیاسی است، یعنی وقتی یک دولتی، یک وزیری کاری کرد که برخلاف قانون بود، کاری کرد که برخلاف نظریات مجلس بود، آن وقت مجلس دو راه دارد: یا از وزیر سؤال می‌کند و وزیر جوابی می‌دهد و مسئله حل می‌شود. یا اینکه مسئله شدید است. آن وقت مجلس شورای ملی یعنی عده‌ای از نمایندگان نماینده دولت را استیضاح می‌کنند. اگر دولت را استیضاح کردند و رأی عدم اعتماد به یک دولتی داده شد، آن دولت از بین می‌رود.

ضمناً باید بگویم استیضاح هم بر دو قسم است: وقتی استیضاح از یک وزیر می‌شود؛ وقتی استیضاح از دولت می‌شود. استیضاح از عمل یک وزیر سبب رفتن دولت بالاجتماع نمی‌شود، مگر اینکه رأی عدم اعتماد به دولت داده شود. این را می‌گویند «مسئولیت سیاسی» - مسئولیتی که در قانون اساسی مشترک است. مسئولیت جزایی آن مسئولیتی است که مشترک نیست. یعنی اگر وزیری در کار خودش یک خلاف قانونی بکند، فرض بفرمایید که وزیری یک مستخدمی را که تحت محاکمه رفته و به انفعال ابد از خدمت محکوم شده کار بدهد، این مسئولیت وزیر اداری است. ممکن است سیاسی باشد، ولی روح عمل مسئولیت اداری است.

اما مسئولیت جزایی وزیر این است که وزیری دانسته و فهمیده از یک نوشته مجعولی سوءاستفاده بکند. این مسئولیت جزایی است. پس این دو قسم تشریح شد.

یک قسم مسئولیت دیگری هم هست برای وزیر که مسئولیت حقوقی است. یعنی وزیر در انجام وظیفه به شخصی ضرر مالی رسانیده است که این مسئله مسئولیت حقوقی وزیر در انجام وظیفه محل بحث علمای علم حقوق است. بعضیها این مسئولیت وزیر را که در انجام وظیفه کرده است، خسارتش را مربوط به دولت می‌دانند. این مسئله در بین علمای حقوق حل نشده که اگر وزیری در انجام وظیفه خود خسارتی به کسی رساند این خسارت را باید دولت متحمل بشود یا شخصی وزیر. مسئولیت حقوقی وزرا این است که اگر وزرا در کار شخصی خودشان خلافی کردند، مثلاً بنده وزیر هستم خانه همسایه را خراب می‌کنم، این شخصی است. یعنی باید خسارت آن خرابی را بدهم. ولی در جریان کار دولت و موقع انجام وظیفه من خسارتی به مردم رسانیده‌ام، این موضوع مورد بحث است. یک مثال برای آقایان می‌زنم که از همه بهتر باشند و با کار آقایان هم وفق بدهد:

فرض کنید قشونی مأمور می‌شود پرود یک عده را سرکوبی کند. رئیس این هیئت قشون را از توی زراعت یک شخصی می‌برد. این قشون در حین انجام وظیفه یک خسارتی به آن صاحبزراعت رسانیده است. این مسئولیت حقوقی است. این قسمت از کار وزرا که مسئولیت حقوقی دارند، هنوز حل نشده است.

پس به طور خلاصه عرض می‌کنم: اول مسئولیت سیاسی که حاکم و قاضی آن مجلس شورای ملی است؛ دوم مسئولیت جزایی که مربوط به محاکمات عمومی است؛ سوم مسئولیت حقوقی که همان است که عرض کردم که در جریان کار دولت ضرری برسانند و آن متضرر از وزیر شکایت کند. این هم تفسیر مسئولیت. دیگر چه عرض کنم؟

رئیس: باری ممکن است توضیح دهید چنانچه الان اظهار داشتید شخصاً به امور امنیت و انتظامات داخلی کشور توجه مخصوصی مبنول داشته و هر روز کمیسیون امنیتی تشکیل می‌دادید، آیا راجع به جریانات این سه روز هیچ کمیسیون امنیت یا مجلس مشورت برای اخذ تصمیم و تدبیری اتخاذ شده است یا خیر؟

دکتر مصدق: این سؤال را استدعا می‌کنم از آقای سرنیپ ریاحی که عضو کمیسیون امنیت بودند بفرمایند و ببینید در آن دو سه روز کمیسیون امنیت تشکیل شده یا نه.

رئیس: شما خودتان اظهار داشتید که «مسئولیت این قبیل امور و اخذ تصمیم برای اینکه در مراجعه به مقامات

مربوطه ممکن بود به طول بینجامد. خود اینجانب تصمیم می‌گرفتم.»  
دکتر مصدق: خیر.

رئیس: پس توضیح بدهید که چگونه بوده است.

دکتر مصدق: این‌طور عرض نکردم، قربان.

رئیس: عین جواب شما خوانده می‌شود تا متوجه شوید.

دکتر مصدق: بسیار خوب، بفرمایید بخوانند.

{منشی دادگاه جواب سؤال قبلی از دکتر مصدق را خواند.}

دکتر مصدق: عرض می‌کنم اینکه گفتم شخصاً دخالت می‌کردم، معنی این نبود که وزیر مطلع نشود و با مسئولیت نداشته باشد. وزیر کشور مسئول کار خود بود. خودم وزیر دفاع ملی بودم. هم وزیر بودم و هم می‌توانستم صاحب تصمیم باشم. گفتم مثلاً رئیس شهربانی به جای اینکه کاغذی بنویسند و یا به وزیر کشور مطلبی را بگویند و وزیر کشور بیاید بهمن بگوید، خود رئیس شهربانی بهمن تلفن می‌کرد و خودش مسئول کار خودش بود. رئیس شهربانی که سلب مسئولیت از او نشده بود من باب مشورت بهمن تلفن می‌کرد که مثلاً «اتفاقی در جایی افتاده؛ عقیده شما چیست؟» من هم نگاه می‌کردم به مصلحت روز؛ می‌گفتم: «این کار را این‌طور بکنید، بهتر است.» اما نه اینکه یک چیزهای مهمی من تصمیم می‌گرفتم و وزیر کشور اطلاع نداشت. در مسائل مهم وزیر کشور، رئیس شهربانی، و رئیس ژاندارمری خودشان اقدام می‌کردند. رؤسای شهربانی و فرماندار نظامی گاهی می‌آمدند و خبر از اوضاع شهر می‌دادند و این‌چنین حرفها را می‌آمدند و گاهی بهمن می‌زدند.

رئیس: شاید سؤال را درست توجه نکردید. چون دادگاه بسیار احتیاج دارد که این قضایا روشن شود، مجدداً سؤال را برای شما می‌خوانند و شما جواب بدهید.  
{سؤال خوانده شد.}

دکتر مصدق: عرض کنم آقا، قبل از اینکه کمیسیون امنیت تشکیل بشود رئیس شهربانی، رئیس حکومت نظامی، اینها بهمن تلفن می‌کردند آن‌هم در مواقع فوری. اگر موارد فوری نبود، خودشان به وزارت کشور گزارش کتبی می‌دادند و دستور می‌گرفتند. چنانچه یک مورد فوری پیش می‌آمد، من بیاب مثال رفتن در یک نطفه و کشف یک شبگه‌ای و این نوع مطالب.

رئیس: متوجه سؤال باشید. به نظر بنده بسیار ساده است. آیا در این سه روز کمیسیون امنیتی تشکیل شده است یا نه؟

دکتر مصدق: بعد از اینکه ما دیدیم به این صورت تحقیق یا مشورت اداری با شخص من یا با وزیر کشور عملی نیست، زیرا قوای انتظامی همه باهم باید کار بکنند و همه از قضایا مطلع شوند، فرار شد که کمیسیون امنیت از آن ابانات مسئول تشکیل بشود و آنها هر چه لازم است بدون مکانیه با دداشت بکنند و وزارت دفاع ملی از نظر کار خود و وزارت کشور از نظر کار خود اقدام کنند. این کمیسیون امنیت چند ماه قبل از ۲۵ مرداد تشکیل می‌گردید و با گاهی اتفاق می‌افتاد که تشکیل نمی‌شد ولی در غیر این صورت اغلب تشکیل می‌شد و بهمن هم گزارش می‌دادند. در یک اطلاق منزل من مشورت می‌کردند و اگر یک مطالب مهمی در میان بود بهمن اطلاع می‌دادند. اما غالباً مسائل چیزی نبود که بیایند و بهمن بگویند و یا در هیئت وزیران مطرح کنند. حالا این فرق نمی‌کند، از اعضای کمیسیون امنیت یکی مرتیب ریاحی بود. از ایشان سؤال کنید که کمیسیون امنیت در آن روزها تشکیل می‌شد یا نمی‌شد؛ یا تشکیل شد

و در مطلبی بحث شد یا نشد. ایشان جواب آقا را عرض می‌کنند. من هم اگر اطلاعی داشته باشم عرض خواهم کرد.  
رئیس: یعنی شما در این مورد نمی‌خواهید دادگاه را شخصاً با در جمله روشن کنید که آیا کمیسیون امنیتی  
تشکیل شده است یا خیر؟

دکتر مصدق: در این دو روز کار مهمی رخ نداده بود که کمیسیون امنیت بسپاید و مطالبی بگوید. یکی مسئله  
میتینگ بود که عرض کردم من از جربان آن اطلاعی نداشتم.  
رئیس: پس تشکیل نشده.

دکتر مصدق: و روز ۲۶ مرداد قضیه مجسمه‌ها بود که شرح آن داده شد؛ و روز سه‌شنبه من نظر ندارم که اتفاق  
افتاده باشد.

رئیس: از اتفاقات سؤال نکردم. فقط خواستم دادگاه را مستحضر دارید که در این سه‌روزه کمیسیون امنیت  
تشکیل شده یا خیر. خواهش می‌کنم جواب بنده را بدهید.

دکتر مصدق: عرض می‌کنم نمی‌دانم. از اعضای کمیسیون تحقیق بفرمایید ببینید شده یا نشده.  
رئیس: شما در تمام اظهارات خودتان این سه‌روز را ایام بحرانی و مهم قید کرده‌اید. آیا در چنین ایامی با چنین  
واقعاتی که رخ داده که در نظر شما کوچکترین آن فرود آوردن مجسمه‌ها، دادن میتینگ بر ضد سلطنت و غیره و غیره  
قابل بررسی در کمیسیون امنیت نبوده است که در این باره تصمیمی چنانچه اظهار داشتید در مواقع مهم راجع به امنیت  
کشور اتخاذ می‌گردید اتخاذ کنید؟

دکتر مصدق: کمیسیون امنیت به دعوت من تشکیل نمی‌شد مقرر بود که هر وقت گزارشهایی به نخست‌وزیر  
می‌رسید به جای اینکه بیاورند و بمن بدهند و کارش را سنگین کنند، آن گزارشها را دفتر نخست‌وزیری و منشی  
نخست‌وزیر هر کس بود یک جا می‌گذاشت و آن را رجوع می‌کرد به کمیسیون امنیت. و کمیسیون امنیت به قسمی که  
لازم بود تصمیم می‌گرفت. آقا، از طرف نخست‌وزیری تحقیق بفرمایید که یک دعوت در این چند ماه اخیر از اعضای  
کمیسیون امنیت شده است؟ این کمیسیون برای این بود که هر وقت یک کاغذ و کاری مربوط به مسائل انتظامی  
می‌رسید، منشی نخست‌وزیر آن کاغذ را کنار می‌گذاشت و به کمیسیون امنیت ارجاع می‌کرد. آن کمیسیون بالاتفاق  
تصمیم می‌گرفت که هر یک از اعضای آن کمیسیون در وزارت خانه مربوط به خود آن تصمیم را اجرا می‌کردند.  
عرض کردم قضیه این بود. حالا در این دو سه روز به واسطه اهمیت مسائل که هر جا یک خبری بود و یک صدایی  
بود این یک کار کوچک چند کلمه‌ای که نبود تا بیاورند در کمیسیون امنیت و تصمیم بگیرند. اصل این بود که  
شهربانی و فرماندار نظامی مراقب انتظامات شهر باشند. حالا آقا تحقیق بفرمایید ببینید اگر به واسطه گرفتاریهای زیاد  
شهربانی و حکومت نظامی کمیسیون امنیت تشکیل نشده و آنها به وظیفه خودشان هر طور می‌توانستند عمل کرده‌اند.

به‌طور خلاصه، کمیسیون امنیت برای جلوگیری از کارهای یومیه کوچک بود. ولی در آن روزها که به کرات  
عرض کردم بحران بود، اوضاع به قدری بد و خراب بود که گزارشی کسی نمی‌توانست بدهد که به کمیسیون ارجاع  
شود. اصولاً از حدود اختیارات این کمیسیون خارج بود. آقا تحقیق بفرمایید ببینید این اداره شهربانی، این حکومت  
نظامی اگر بمن گزارش داده‌اند و من تصمیمی گرفته‌ام، من به‌مسئولیت خود عمل نکرده‌ام، ولی اگر بخواهید، هزار  
نکته باریکتر از مو اینجاست. من هرگز نمی‌خواهم اشخاصی را در مظان نهمت قرار دهم. اگر سازشی بوده نمی‌دانم.  
اصل موضوع، آقا جان، این بود که دولت را بردارند. جربان کار علیه دولت بود. مثل اینکه عرض کردم شب یکشنبه ۱  
بعد از نصف شب این عده نظامی بعدر خانه من آمدند. ولی کوچکترین گزارش قبل از آمدن آن عده بمن ندادند. حالا

اگر جریان امر این بود که نمی‌بایست گزارش به من بدهند و شب نداده‌اند، من چه می‌توانستم بکنم؟ من یک فرد واحدی بودم که با یک دسته‌ای که با من مخالف بودند کار می‌کردم. من مسئول کار یک اشخاصی که وظیفه خود را از نظر سیاست بجا نیاورده‌اند هنم؟

جناب عالی وقتی می‌توانید به من چنین اظهاری بفرمایید که یک گزارش شهربانی روی وضعیات داده باشد یا یک گزارشی حکومت نظامی داده و من عمل نکرده‌ام. اگر چنین بود و آمدند و گفتند این گزارش را دادیم به نخست‌وزیر و نخست‌وزیر خواند و اعتنا نکرد. آن وقت من مسئول هستم. ولی اگر قوه انتظامی... به خدا قسم نمی‌خواهم کسی را منهدم کنم. ولی اگر قوه انتظامی به جهانی که عرض نمی‌کنم ولی قصد داشت...

رئیس: آقای دکتر مصدق، بنده برای سؤال قبلی یک «باری» گذاشته‌ام: یعنی چیزی از آن دستگیرم نشده است.

دکتر مصدق: از کمیسیون امنیت چیزی نفهمیدید؟ [خنده حضار]

رئیس: حالا هم برای سؤال یک «باری» می‌گذارم. یعنی اینکه کمیسیون امنیت که هر روز صبح در منزل شما جمع می‌شدند، شخصاً تصمیم می‌گرفتند؟

دکتر مصدق: من نه آقا! آنها تصمیم می‌گرفتند.

رئیس: بنده این‌طور فهمیدم. تمام شود بعد.

سرتیپ ریاحی: تیمسار، یک توضیحی است. اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بنده از شما بعد سؤال می‌کنم.

سرتیپ ریاحی: بسیار خوب.

رئیس: [خطاب به دکتر مصدق]: به فرض گفته خودتان که اظهار داشتید در ۲۵ مرداد ماه کودتایی واقع شد،

تصمیماتی اتخاذ کردید؟

دکتر مصدق: کی اتخاذ کرده است؟

رئیس: ندابیری اتخاذ کردید: واحدهایی را خلع سلاح نمودید. اعلامیه‌ها صادر نمودید. به سفارتخانه‌ها دستوراتی دادید. آیا در تمام این موارد هیچ‌گونه مشورت، هیچ کمیسیون امنیت، هیچ بررسی و غوری و مشورنی بسا مقامات انتظامی انجام دادید یا خیر؟

دکتر مصدق: راجع به تلگرافات عرض کردم اطلاع ندارم. به کرات هم گفتم. دیگر چه بود؟

رئیس: به عنوان کودتا.

دکتر مصدق: راجع به کودتا عرض کردم که دستور خلع سلاح را من به آقای سرتیپ ریاحی دادم. من چه می‌دانم.

خلع سلاح را چگونه باید کرد. [خنده حضار]

رئیس: پس کمیسیون امنیت تشکیل نشد؟

دکتر مصدق: چرا نریدید می‌گذارید؟ سؤال کنید، آقا.

رئیس: شما مگر امر برای تشکیل این کمیسیون نمی‌دادید؟

دکتر مصدق: خبر آقا! فرض کنید آقای نصیر زند از گیلان تلگراف می‌کردند که اینجا وقایعی هست. این تلگراف به ستاد ارتش می‌رسید. در اینجا به موجب قانون تبعید چاقو کنشها و یا تبعید اخلاصگران و یا قانون امنیت اجتماعی می‌بایستی مسئله حل شود. به من مربوط نبود. اینها می‌رفتند به جای اینکه می‌کاغذ بنویسند و قضیه چند روز لا ینحل بماند، اینها جمع می‌شدند باهم مشورت می‌کردند. در موضوع بحث می‌کردند. هر یک از اعضای کمیسیون

امنیت وظیفه‌ای داشت انجام می‌داد. مثلاً وظیفه وزارت کشور این بود که در جواب تلگراف مثلاً تیمسار نصیر زند تلگرافی بکند به فرماندار رشت. این کار را می‌کرد. من شخصاً به هیچ وجه من‌الوجه دخالت نداشتم. خدمتان عرض کردم که نا چند ماه قبل می‌آمدند و این مسائل را بمن می‌گفتند و برای من تولید اشکال می‌کردند و کارها به‌طور می‌انجامید. من چه کردم؟ برای اینکه این مطلب بکلی حل بشود و ادارات تأمینیه باهم مربوط باشند در خانه من جمع می‌شدند. آن هم از نظر اطلاع من نمی‌آمدند. چون برای کارهای خودشان به‌خانه من آمدند، خودشان قرار گذاشته بودند اول وقت بیایند دورهم جمع شوند و کارهای خودشان را انجام بدهند. آخر سر هم اگر با من کاری داشتند سراغ من بیایند. اگر می‌خواهید این مسئله روشن شود، از آقای سرتیپ ریاحی که عضو کمیسیون امنیت بود سؤال بفرمایید. البته ایشان هم از نظر کارهای وزارت دفاع ملی در آن جلسه حضور داشتند. بنابراین از ایشان بهتر است سؤال بفرمایید.

رئیس: از تفصیل مکرری که با توضیح این جمله که دایماً اشاره کردید معلوم می‌شود که متوجه من نشده‌اید. دکتر مصدق: معذرت می‌خواهم.

رئیس: درست است. چون بنده این‌طور تشخیص دادم که با این تکرار مکررات تغییر مطلب در قالب جملات فقط برای این است که به‌دادگاه توضیح کافی که از شما تقاضا می‌شود و شاید بسیار ضروری است که دادگاه از آن مطلع گردد ندادید. البته بنده بیش از این در این مطلب وقت سایر متهمین را ضایع نمی‌کنم و باز با یک «باری» سؤال می‌شود. توضیح دهید بخشنامه صادره از ستاد ارتش در روز ۲۸ مردادماه دایره به‌اینکه چون افراد حزب نوده با دادن شعار شاه‌دوستی بر علیه دولت نظامی نمایندگان را متفرق ساخته و در صورت لزوم نبراندازی هم بشود، آیا این دستور شما بوده است که چنین بخشنامه‌ای صادر شده یا از این جریان هم اطلاع ندارید؟

دکتر مصدق: در این مملکت در هر عصری یک اشخاصی که با اشخاص دیگر دشمنی داشته‌اند عنوانی برای ایذا و زحمت مخالفین خود فراهم می‌آوردند. یک وقت به عنوان شیخی و منتشرعی، وقتی به عنوان مسلمانی و بهایی.

رئیس: تصدیق می‌کنید که باز به تاریخ پرداخته‌اید. [خنده حضار]

دکتر مصدق: خبر قربان، تصدیق ندارم. اینها را می‌گویم که شما روشن شوید.

رئیس: ما روشن هستیم، آقا.

دکتر مصدق: خبر آقا، روشن نیستید.

در این موقع یکی از نماشاچیان از سمت راست نالار فریاد زد:

آقای رئیس دادگاه، این مرد باغی و اخلاک‌گر است. اعدامش کنید.

رئیس: کی بود؟ هر کس بود فوری او را اخراج کنید. [امسران مأمور انتظامات دادگاه شخص مستظاہر را از

جلسه خارج نمودند. ولی هنگامی که او را از جلسه خارج می‌کردند، فریاد زد: «زنده باد شاهنشاه.»]

رئیس: شما می‌خواهید باز هم تکرار مکررات کنید و تاریخچه بگویید.

دکتر مصدق: اجازه بدهید، آقا.

رئیس: اجازه خارج شدن از موضوع نمی‌دهم. برای اینکه حرف زدن برای شما دوا است و برای دیگران سم.

دکتر مصدق: آقا، شما از بنده می‌پرسید: «خدا یکی است یا بیشتر؟» اگر بنده بگویم: «لا اله» این صحیح نیست.

باید لا اله هم گفته شود تا صحیح شود. یعنی اول یک دلیل گفته شود، و بعد بگویم چرا فلان کار شد.

رئیس: اول موضوع را بفرمایید بعد دلیل آن را.  
 دکتر مصدق: قربان، اول دلیل است. بنده باید یک صورتی کرده باشم و...  
 رئیس: الساعه به این سؤال جواب می‌دهید یا خیر؟  
 دکتر مصدق: البته با یک توضیحات مختصری.  
 رئیس: اول بفرمایید آری یا نه؟ بعد توضیحات خودتان را بفرمایید  
 دکتر مصدق: بنده اول اجازه می‌خواهم از حضرت آقا که این قدر یک منہمی را اذیت نکند. این خلاف مروت است.

رئیس: آقا، جناب عالی جواب این سؤال را بدهید.  
 دکتر مصدق: بنده هم از رئیس دادگاه استدعا می‌کنم که از من سؤالی نفرمایند که به استناد آن بنده را محکوم کنید.

رئیس: پس شما بفرمایید از بنده سؤال کنید تا بنده جواب بدهم. [خندۀ حضار]  
 دکتر مصدق: نه آقا، نه؛ این طور عرض نمی‌کنم.  
 رئیس: ما که نمی‌خواهیم با این سؤال فوراً بگوییم شما محکوم هستید.  
 دکتر مصدق: قربان، خواهید فرمود.

رئیس: زیرا برای هیچ یک از سؤالاتی که امروز بعد از ظهر که از طولانی‌ترین جلسات دادگاه بوده است شما به هیچ یک پاسخ ندادید و از توضیحات مفصلی که دادید ما نفهمیدیم مسئولیت مشترک چیست؟ و نفهمیدیم منظور کمیسیون چه بود، و کمیسیون امنیت تشکیل شده بود یا خیر؟ و چنین دستوری را که موجود است و صادرکنندۀ آن حاضر است آیا این دستور یا امر شما بوده است؟

دکتر مصدق: حضور مبارک عرض کنم کسی که سؤال می‌کند، اگر فوراً به او جواب دادند ذهنش [متصور] می‌شود که هر چه جواب داده است، صحیح است؛ و حال آنکه...

رئیس: بنده از آقا سؤال کردم یک چنین دستوری که آمر آن یعنی رئیس ستاد ارتش وقت هم در اینجا حاضر است به امر و دستور شما بود یا خیر؟

دکتر مصدق: با دلایل عرض می‌کنم.

رئیس: با دلایل می‌فرمایید که چه؟

دکتر مصدق: آقا، پنج دقیقه به متهم اجازه بفرمایید. دادگاه باید به متهم اجازه صحبت بدهد. اینجا دادگاه است؟ اینکۀ رضمن نمی‌شود.

رئیس: اگر می‌فرمایید دادگاه تسلیم شما باشد و تسلیم ارادۀ شما بشود بنده تکلیف قانونی دارم.

دکتر مصدق: بفرمایید آقا، بفرمایید تکلیف قانونی خودتان را عمل کنید.

رئیس [خطاب به منشی]: بنویسید جواب ندادند.

دکتر مصدق: جواب دارم اما با دلیل. [منشی عین جملات رئیس دادگاه را یادداشت کرد].

رئیس: اکنون که شما جواب صریح نمی‌دهید، از تیمسار ریاحی سؤال می‌شود. پاسخ آن را ممکن است تأیید یا

تکذیب نمایید.

دکتر مصدق: بسیار خوب آقا؛ بسیار خوب پرسید. شما که ما را محکوم می‌کنید. هر چه می‌خواهید می‌کنید.

رئیس: پس اکنون از نيمسار رياحی سؤال می‌شود. [خطاب به سرتیپ رياحی] خواهش می‌کنم توضیح دهید بخشنامه‌ای که روز ۲۸ مرداد به این عنوان یا به مفاد این موضوع: «چون افراد حزب توده با دادن شمار شاه دوستی بر علیه دولت تظاهر می‌نمایند، آنان را متفرق ساخته و در صورت لزوم تیراندازی هم بشود» بنا به دستور آقای دکتر محمد مصدق بوده است یا به انکای خودتان؟

سرتیپ رياحی: بنده از حضور نيمسار ریاست محترم دادگاه اجازه می‌خواهم قبلاً عرض کنم که در نتیجه یک اشتباهی که آقای دکتر مصدق کرده بودند راجع به سؤال قبلی، تقریباً یک ساعت وقت دادگاه تلف شد. دکتر مصدق: بله.

سرتیپ رياحی: و راجع به این موضوع توضیح خیلی ساده‌ای دارم که قبل از جواب این سؤال به عرض دادگاه می‌رسانم.

رئیس: جواب این سؤال را بدهید. درباره آن سؤالی که از آقای دکتر مصدق شد، توضیح خواهم خواست. سرتیپ رياحی: دستور تیراندازی روز ۲۸ مرداد در ستاد ارتش بدون اطلاع آقای دکتر مصدق و به موجب مشورتي که اینجانب با افسران نمودم داده شد. بدین ترتیب که بعد از آن که فرماندار نظامی اطلاع داد و فایمی در شهر اتفاق افتاده و واحدهایی که در اختیار فرماندار نظامی بودند کم می‌باشد، اینجانب با افسران مربوطه که تا آن قدر که به خاطر دارم رئیس رکن دوم ستاد ارتش در بین آنها بودند، مشورت کردم. معلوم شد دستجانی با شمارهای بر له مقام سلطنت در نقاط مختلف شهر تظاهر می‌کنند.

طبق آنچه اتفاقات در سه روز قبل نشان می‌داد و بعدلیلی که یکی از افسران تلقین کرد یعنی اظهار داشت که در مقابل این دستجات بعکس همیشه حتی یک فرد توده‌ای نیز نظاهر نمی‌کند، برای ستاد ارتش یقین حاصل شد که این عمل یک نیرنگ از طرف عناصر دست چپ و همان طور که در بازجویی عرض کردم به صورت کاموفلاژ یا دادن شمار بر له مقام سلطنت بود. به این دلیل آن دستور به صورت بخشنامه برای واحدهایی که در آن موقع مأمور شهر بودند صادر شد. چنانچه دادگاه محترم استحضار دارند، این دستور کمی قبل از ساعت ۳ بعد از ظهر که ستاد ارتش از حقیقت و ماهیت این تظاهرات اطلاع پیدا کرد نقض گردید و به وسیله یک بخشنامه دیگر که بعداً صادر شد واحدها به سربازخانه‌ها برگشتند.

رئیس: آیا به نظر شما اخذ چنین تصمیم و صدور چنین دستوری که حتی در موقع جنگ در مقابل دشمن در مواضع مراقبت و پاسداری، بدون امر صریح مقام بالاتر نصیبی ناروا و خطیر نبود؟ خاصه آنکه بدون تحقیق و رسیدگی در مقابل عده‌ای که فقط به اسم شاه به نام مملکت تظاهر نموده‌اند حاکی از مراتب مهمی است و جای تأسف است که حتی خودتان تأیید می‌کنید بعداً معلوم بود که کاموفلاژ نبوده و حقیقت بوده است. خصوصاً جای تعجب است که شما در تمام موارد به طوری که در بازجویی‌های خود اظهار داشته‌اید همیشه دستور آقای دکتر مصدق را اجرا کرده و یا از ایشان کسب تکلیف می‌نموده‌اید. چگونه این اشتباه رخ داده؟ توضیح دهید.

سرتیپ رياحی: در مواردی که امر جنبه خاصی داشت و از اختیار ستاد ارتش خارج بود، از آقای دکتر مصدق که سمت وزارت دفاع ملی را دارا بودند کسب دستور می‌شد. ولی این مورد به نظر بنده از نظر نظامی مورد بسیار ساده‌ای بود. یعنی به سربازانی که در سر پست بودند دستور داده شد در صورت لزوم، و این جمله شامل مواد آییننامه‌ها است. یعنی اگر من باب مثال سربازی تنها یا به صورت گشتی مأموریت مثلاً پاسداری داشته باشد، آییننامه بصراحه تعیین می‌کند که این سرباز در چه مواردی باید استعمال اسلحه نماید. دستوری که داده شد، جز این نبوده است. چنانچه



به شهادت افسرانی که در آن موقع در ستاد ارتش بوده اند، مثلاً یک نفر را که الآن به خاطر دارم، نسیمسار سرلشکر عزیزی، مشاهده کردند که وقتی از یکی از همین واحدهای مأمور شهر به من تلفن شد که در مقابل جمعیتی هستند که منفرق نمی‌شوند، گفتم دو سه تیر به هوا خالی کنید. بنابراین دستور تیراندازی در صورت لزوم معنی‌اش این بوده است که من باب مثال اگر چند نفر سرسربازی ریخته خواستند اسلحه او را بگیرند، وظیفه سرباز است که استعمال اسلحه کند. این جمله مفهوم دیگری نداشته است. به نظر بنده اصولاً دادن این دستور برای ستاد ارتش زاید بود. یعنی سربازان و افسران چون به وظایف خود آشنا هستند، طبق آن عمل می‌نمایند. این دستور نباید با دستور فرمانده واحد که جلوی عده‌ای فرار می‌گیرد و او ممکن است دستور تیراندازی بدهد، اشتباه شود. به نظر اینجانب این دستور جز یادآوری آییننامه‌ها چیز دیگری نبوده است. رئیس: ده دقیقه تنفس اعلام می‌گردد.

ساعت ۶:۱۰ جلسه به عنوان تنفس تعطیل گردید.

\*\*\*

پس از رسمیت مجدد جلسه، رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:

لازم است آقایان نماشاجیان را متوجه کنم که شخصی که در دادگاه نظاره کرد و لو اینکه نظاره او بنام شاه بود و فریاد «زنده باد شاهنشاه» زد، طبق موازین قانونی تنبیه خواهد شد. اساساً نظاره نماشاجیان در دادگاه به هیچ صورت و به هیچ عنوان مورد ندارد. چنانچه نظاری از کسی مشاهده شود، با او طبق مقررات رفتار خواهد شد. بنابراین آن شخص فرستاده شد که توقیف شود.

سرتیپ ریاحی: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: دیگر توضیحی ندارید؟

سرتیپ ریاحی: مطالب من تمام نشده بود.

رئیس: دنباله توضیحات را بیان کنید.

سرتیپ ریاحی: همان طور که به عرض دادگاه محترم رساندم، این تصمیم از روی اطلاعاتی بود که به وسیله رکن دوم ستاد ارتش داده شده بود. بنابراین به نظر بنده استعمال اسلحه در صورت لزوم موضوع روشنی است. بخصوص اینکه به مناسبت اتفاقی که در آن روزها در شهر افتاده و توده‌ایها تجری کامل پیدا کرده بودند، صبح روز ۲۷ با حضور فرماندار نظامی موضوع اقدامات توده‌ایها در شهر و اهانت‌هایی که به افسران می‌کردند خدمت آفسای دکتر مصدق مطرح شد. در آنجا تصمیم کلی نشان دادن شدت عمل بر علیه توده‌ایها با اجازه ایشان گرفته شده بود. بعد بر حسب این سابقه و این اطلاعات بود که این دستور داده شد. به محض اینکه ستاد ارتش متوجه شد تظاهرات از طرف توده‌ایها نیست، لغو دستور بالا صادر گردید. خوشبختانه در زمان بین این دو دستور جز چند تیری که به هوا در شهر خالی شد، در هیچ نقطه تیراندازی به عمل نیامد. بنده اجازه می‌خواهم...

رئیس: این سؤال را هم توضیح بدهید: در اظهارات صبح خود گفتید که منظور از گرفتن گلنگدن سفنگ‌های سربازان گارد شاهنشاهی خلع سلاح نبوده؛ و بعلاوه فقط در مورد سربازان وظیفه این عمل شده است و نسبت به افراد گارد جاویدان ابداً تجاوزی نشده است. حال آنکه صرف نظر از اینکه از لحاظ نظامی خارج کردن گلنگدن از سفنگ، از کار انداختن اسلحه به خلع سلاح واقعی منظور می‌شود، طبق اطلاع اولاً عمل خلع سلاح نه تنها شامل سربازان

وظیفه گارد سلطنتی بوده بلکه نسبت به عموم درجه داران گارد جاویدان و سربازان گارد سلطنتی حاضر در تهران به عمل آمده و پس از خلع سلاح عموماً در یادگانه‌های مختلفه تهران تحت نظر فرار گرفته‌اند.

ثانیاً ستاد ارتش بلافاصله دستور انحلال و تقسیم گارد سلطنتی را بین تیپها و ادارات مرکزی صادر و کمیسیون به این منظور با حضور رئیس کارگزینی وقت و فرماندهان واحدها در دفتر معاون ستاد ارتش تشکیل، صورت تقسیم و انحلال گارد شاهنشاهی تهیه و به واحدها نیز ابلاغ شده است. اولاً چگونگی این موضوع و ثانیاً اجرای این امر به دستور چه مقامی بوده؟ توضیح دهید.

سرتیپ ریاهی: چنانچه به عرض رسانیدم، دستور کلی خلع سلاح گارد شاهنشاهی را آقای دکتر مصدق به‌سند داده بودند، یعنی همان شب ۲۵ بعد از وقایع معروضه. ولی دستور از ستاد ارتش به وسیله اینجانب صادر شد. در همان شب تلفتی و بعداً حضوری به معاون ستاد ارتش راجع به این موضوع تأکید کردم. این بود که گارد جاویدان به هیچ وجه دست نخورد و افراد وظیفه گارد مستقل شاهنشاهی به مناسبت تصوراتی که آن شب شده بود و بیم تصادم و تیراندازی می‌رفت گلنگدنه‌های تفنگشان جمع‌آوری و در اسلحه‌خانه مربوطه خود واحدهای گارد در باغشاه متمرکز شد.

دستور تقسیمی که ریاست محترم دادگاه به آن اشاره فرمودند، برای همان افراد وظیفه داده شده بود، چون این قبیل امور با نظر معاون ستاد ارتش انجام می‌شد، ایشان بهتر می‌توانند توضیحاتی در این باره به عرض برسانند. جزئیات آن و کمیسیونهایی که شده، به هیچ وجه به خاطر بنده نیست.

اجازه بفرمایید توضیح دیگری عرض کنم، چون خیلی مهم است.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ ریاهی: با اجازه تیمسار ریاست محترم دادگاه، راجع به موضوع کمیسیون امنیت اشتباهی شد که وقت دادگاه محترم بیش از یک ساعت تلف شده آن اشتباه این است که در اسفند ۳۱ و فروردین ۳۲ کمیسیون امنیت مرکب از پنج نفر یعنی وزیر کشور، رئیس ستاد ارتش، رئیس شهربانی کل کشور، رئیس اداره کل زاندارمری و فرماندار نظامی با حضور یک نفر منشی که رئیس اداره انتظامات وزارت کشور بود روزانه تشکیل می‌شد و صورت جلسه‌های روزانه نیز به امضای همه تنظیم می‌گردید. ولی بعد از این کمیسیونها هفتگی شد و روز مقرر کمیسیون امنیت روز سه‌شنبه شد.

دکتر مصدق: صحیح است.

سرتیپ ریاهی: ساعت ۷ صبح در منزل آقای دکتر مصدق جمع می‌شدیم. اگر موضوعی بود مطرح می‌شد و تصمیم به نظر آقای دکتر مصدق می‌رسید. ولی بعداً این جلسه هفتگی نیز به‌طور مرتب تشکیل نمی‌شد. گاهی که یکی از اعضا کار واجبی داشت با موضوع مهمی در کار نبود، با تلقن تماس می‌گرفتیم و کمیسیون محول به هفته بعد می‌شد. به همین دلیل بود که روز دوشنبه ۲۷ مرداد این کمیسیون تشکیل نشد. علتش را بنده به خاطر ندارم. ولی به هر صورت بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد کمیسیون امنیت تشکیل نشد.

رئیس: سؤال از آقای دکتر مصدق: به طوری که الآن رئیس ستاد وقت ارتش اظهار داشتند، دستورانی برای جلوگیری از تظاهرات و عملیات تخریبی نوده‌ابها سابقاً داده شده بود. علت اینکه در روزهای ۲۵ الی ۲۷ مرداد از عملیات متجربانه و مخرب و قیام علنی حزب منحلّه توده به منظور بهم‌زدن اساس سلطنت دستور جلوگیری نداده‌اید و حتی اداره انتشارات و تبلیغات دولتی تظاهرات آنها را به وسیله رادیو به سراسر دنیا پخش نموده، چیست؟ دادگاه را در این خصوص مطلع سازید.

دکتر مصدق: ریاست محترم دادگاه، تصدیق فرمودید که من حافظه درستی ندارم. آنچه را که آقای سرتسیپ رباهی گفتند، مسلماً عین حقیقت است. زیرا کمسیون امنیت منحصر به ایشان نبوده. آقا می‌توانند تحقیق بفرمایند ببینند صحیح است یا نیست.

رئیس: این سؤال را جواب دهید.

دکتر مصدق: خوب، این هم برای این بود که توجه داشته باشید. حالا بپردازیم به مطلب. این کار را هم، آقا، بنده برای نظم شهر کردم چون مسئول نظم شهر کیست؟ یک رئیس شهر یانی و یک فرماندار نظامی. اینها را بفرمایید بیاورند رو برو کنند که من همیشه به اینها دستور داده‌ام از تظاهرات اخلا لگرا نه چه قبل از ۲۵ و چه بعد همیشه جلوگیری کنند. اگر آنها تصدیق نکردند، بنده به وظیفه خود عمل نکردم. این کار آنهاست. به جهت اینکه آنها تابع وزارت دفاع ملی بودند، تابع وزارت کشور بودند. باید گزارش کارشان را بدهند. حالا اگر گزارش کار را به‌موزیر مربوطه می‌دادند، یک نسخه هم رو نوشت آن را به من می‌دادند. بعد از اینکه تیمسار ملاحظه فرمودید بنده به‌طور کلی گفته‌ام مراقبت انتظامات، بفرمایید انتظامات را در نظر داشته باشید. اگر غیر از این عرض کردم، آن وقت فرمایشات آقا صحیح است.

رئیس: پس دستوری که رئیس وقت ستاد ارتش با اعتراف و تصدیق خود شما که امروز صبح و دیروز ناسأید کردید در پاسخ یکی از فرماندهان و یکی از فرمانداران راجع به اقدامات و تظاهرات حزب توده، قرین به این مفاد صادر نموده: «مردم را به احساسات خود بگذارید: در تهران هم فرمانداری نتوانست جلوگیری کند»، به چه منظور بوده، در صورتی که صریحاً در آن گزارشات فید شده افراد منتسب به چپ چنین فصدی را دارند؟

دکتر مصدق: باز همان می‌رویم سر بحث اول. به جهت اینکه حضرت عالی می‌فرمایید فقط بگو که من گفتم. رئیس: خبر ممکن است بگویید من نگفتم.

دکتر مصدق: نه، توضیحاتی هست. می‌خواستم توضیحاتی بدهم، شما نگذاشتید و فرمودید که: «بنویسید جواب ندارد». بنده خواستم توضیحات بدهم. حالا اگر اجازه می‌فرمایید توضیحات بدهم و جواب شما را عرض کنم. رئیس: توضیحات لازم ندارد. فقط جواب را بفرمایید.

دکتر مصدق: چرا، آقا! لازم است. حالا اگر می‌خواهید، اصلاً جواب نگویم. رئیس: مختارید جواب بدهید یا نه.

دکتر مصدق: ما اینجا مطیع هستیم آقا! تابع فرمان.

رئیس: به نظر بنده در این سؤال هیچ جای ابهام و اشکالی نیست. دستور عیناً ضبط هست. رئیس ستاد ارتش وقت اعتراف کرده. خودتان هم تأیید کرده‌اید. دیگر توضیحی ندارید.

دکتر مصدق: توضیح دارم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: اطاعت. عرض کردم که بله. عرض کنم آقا، در این مملکت یک اخلافانی ایجاد کرده‌اند، یک دو دستگی راه انداخته‌اند و یک عده‌ای...

رئیس: یعنی از تاریخچه حزب توده و مرام حزب توده می‌خواهید بفرمایید؟

دکتر مصدق: به آن چه کار داریم آقا؟ بنده خودم هم نمی‌دانم تاریخچه آن کدام است. مگر بیکاریم؟

رئیس: بفرمایید ببینیم چه می‌شود.

دکتر مصدق: عرض کنم در این مملکت هر وقت از دو دستگی و اتهام به یک اشخاصی خواسته‌اند استفاده کنند، یک وقت بود که بهایی و شیخی می‌گفتند. حالا توده‌ای می‌گویند. من...

رئیس: مقصود آقا دفاع از وجود و مرام حزب توده است؟

دکتر مصدق: نه آقا، نه. نه مسلمان، نه شیخی، نه بهایی. می‌خواهم عرض کنم...

رئیس: فقط بفرمایید اینکه در تاریخ ۲۵ مرداد جواب گزارش رسیده را آن‌طور دستور داده‌اید چه بوده؟

دکتر مصدق: علنش را باید عرض کنم دیگر؛ مگر نه؟ منظور یعنی علت، یعنی کسی یک نظری داشته باشد، یک علتی تصور کند، به آن دلیل دستور بدهد.

رئیس: اگر از موضوع خارج شوید، بنده اجازه نمی‌دهم.

دکتر مصدق: به خدا خارج نمی‌شوم؛ واللّه خارج نمی‌شوم. خارج بشوم کجا؟ آخر آقا توجه داشته باشید.

رئیس: بدون اینکه از علت پیدایش این حزب حرف بزنید، به سؤال بنده جواب بدهید.

دکتر مصدق: ای بی‌چشم؛ ای بی‌چشم. امر بفرمایید. بنده مطیع شما هستم.

رئیس: بسیار خوب؛ توضیح فرمایید.

دکتر مصدق: می‌خواهم عرض بکنم که مردم این مملکت همیشه یک دسته‌ای خواسته‌اند یک‌دسته‌ای را از بین

ببرند. نه در اینجا، بلکه در هر مملکت دیگر. اول عرض کردم شیخی و بهایی بسود و بسعد مشروطه شد. هر کس

می‌خواست به کسی نه‌مندی بزند، می‌گفت: «مستبدی.» و هر کس می‌خواست کسی را اذیت کند، به اسم «مستبد» او را

ایذا و آزار می‌کرد. هر چه می‌خواست می‌کرد. این موضوع توده‌ای اول یک صورتی داشت. بعد گفتند صورت دیگری

پیدا کرده. یعنی اول اشخاصی که می‌خواستند اشخاصی را از بین ببرند، می‌گفتند توده‌ای است؛ به مجسمه شاه نوهین

کرده، بیایید او را از بین ببرید.

بعد، توده‌ای بر عکس کرد: آن چیزهایی که می‌خواست بگوید، به اسم شاه می‌گفت. این مذاکره شد. آقا، من به خدا

قسم حافظه ندارم. اگر شما می‌خواهید در من ایجاد حافظه بکنید، قادر نیستید. هر مقامی هم که باشد، نمی‌تواند در یک

آدم هفتاد ساله‌ای ایجاد حافظه بکند. این‌طور گفته شد که اشخاص توده‌ای به نام شاه پرستی می‌خواهند یک کارهایی

بکنند. بنده دیگر از جزئیاتش اطلاع ندارم. هر چه آقای سرنیب ریاحی بگوید در این باب، چسبون از او و از سایر

همکارانم خلاف نشنیده‌ام، مورد تصدیق بنده هست.

رئیس: با این استدلال و به زعم آقا، در میتینگ روز ۲۵ هم طرفداران شاه بودند که به اسم توده‌ای در بهارستان

میتینگ دادند!

دکتر مصدق: بنده اطلاع ندارم. عرض کردم آقا بنده اطلاع ندارم. من همین قدر عرض می‌کنم به‌میلون اجازه

میتینگ دادم، آن هم مشروط به اینکه اشخاص اخلاک‌گر در میتینگ شرکت نکنند.

رئیس: اخلاک‌گر به‌کی‌ها اطلاق می‌کنید؟

دکتر مصدق: اخلاک‌گر بر آنها که بر ضد رژیم کنونی هستند. چونکه الآن توده‌ای نیست. احزاب مختلفی هستند

که مرام جیبی دارند. این حزب صلح که کی‌نور درست کرده، از اول کسی که اول تصدیق گرفت خود بنده بودم. آورد

گفت: «شما مخالف صلحید؟» گفتم: «کی مخالف صلح است؟» گفت: «امضا کنید» ما هم امضا کردیم. اخلاک‌گر من

کسی را می‌گویم که آرامش کنونی را بهم زند؛ معنی آن هم عام است.

رئیس: جواب سؤالی که کردیم با توضیحی که فرمانداران و فرماندهان خارج از مرکز راجع به حزب توده و

نظرشان که مبتنی بر نظاهاث علیه اعلیحضرت همایونی بوده که دستور دادید جلوگیری نکنید، به نظر آقا اینها همان طرفداران شاه بودند که اینجا می‌خواستند مجسمه اعلیحضرت را پایین بیاورند یا در مقابل سرود شاهنشاهی نظامر بکنند؟

دکتر مصدق: آقا، اگر شما بخواهید سؤال کنید و جواب صحیحی برسید، باید از تیمسار ریاحی سؤال کنید که بهتر از من می‌دانند. ایشان هرچه بگویند من قبول دارم.

رئیس: از تیمسار ریاحی خواهش می‌کنم تکرار کنید جواب این سؤال را که به خط خودتان زیر این دستورات نوشته‌اید. این دستور عدم جلوگیری از دستجات چپی که علیه مجسمه اعلیحضرت یا اعلیحضرت فقید نظاهاثی می‌خواستند بکنند، جواب داده شده: مردم را به احساسات خود بگذارید، به اطلاع آقای دکتر مصدق رسیده و بنا به امر ایشان بوده یا خیر؟

سرتیپ ریاحی: بنده تصور می‌کنم بخصوص امروز بعد از ظهر فکر آقای دکتر مصدق خیلی خسته است. دکتر مصدق: خیلی.

سرتیپ ریاحی: برای اینکه تیمسار ریاست محترم دادگاه راجع به این دو امریه که به دستور ایشان از ستاد ارتش صادر شده سؤال فرمودند و ایشان راجع به بخشنامه روز ۲۸ جواب دادند.

دکتر مصدق: خسته هستم آقا. چه بکنم؟

سرتیپ ریاحی: یعنی توضیحانی که ایشان دادند، همان توضیحانی بود که بنده راجع به دلیل صدور بخشنامه روز ۲۸ به عرض رسانیدم. این دو دستور تلگرافی به این مضمون صادر شده که تلگرافهای فرمانده لشکر و فرماندار نظامی منظور را بنده به نظر ایشان رسانیدم و ایشان دستور دادند آن جوابها صادر شود.

رئیس: سؤال از آقای دکتر مصدق: اگر ممکن است این توضیح را هم برای توجیه ذهن دادگاه بدهید. آیا برای مینینگی که روز ۲۵ مردادماه داده شده و شعار آنها علیه مقام سلطنت و شاه و رژیم مشروطه بوده است، چه اسم قائلید؟ اخلاکگر بوده‌اند یا خیر؟ اگر اخلاکگر بوده‌اند که شما نمی‌خواهید اسم نوده‌ای ببرید، چرا اجازه دادید در تحت حمایت قدرت دولت و آزادی و با آن تشریفات انجام شود؟

دکتر مصدق: به هیچ وجه من اجازه ندادم که آنها در تحت حمایت مأمورین انتظامی باشند. ثانیاً آقا بی لطفی نفرمایید. آقا توجه فرمایید به روز ۳۰ تیر که من نخست‌وزیر نبودم ببینید همین...

رئیس: جواب را خواهش می‌کنم بدهید.

دکتر مصدق: همین جواب است آقا.

رئیس: این جواب نیست.

دکتر مصدق: جناب عالی بفرمایید جواب یعنی چه؟

رئیس: بنده سؤال کردم اینها اخلاکگر بوده‌اند یا نه؟ فقط دو کلمه جواب بدهید.

دکتر مصدق: شما می‌توانید بگویید نوده‌ای و اخلاکگر یکی است یا نه. بمن مربوط نیست. بنده می‌گویم حزب توده قانونی نیست، احزابی هست که به اسم توده کار می‌کند.

رئیس: آن روز علیه شاه و مشروطیت حتی در خیابانها شمارهایی روی پارچه نوشته و به دیوارها آویسختند. مأمورین انتظامی هم در اطراف آن ایستاده بودند حفاظت می‌کردند. بفرمایید از این جریانات اطلاع داشتید، و اگر اطلاع داشتید، آنها را اخلاکگر می‌دانستید یا خیر؟

دکتر مصدق: چه عرض کنم آقا؟ من فقط الان به آقا یک سندی ارائه می‌دهم. اگر می‌خواهید ببینید، می‌خواهید ببینید. برای اینکه شما نمی‌خواهید درست به عرایض من برسید. جناب ریاست دادگساره، همین اخلاص‌لگرا نی که می‌فرمایید بنده در روز ۲۵ تا ۲۸ بر علیه مقامات سلطنتی تنبیه نکرده‌ام. همین اخلاص‌لگرا نی در روز ۳۰ نیز همین کارها را کرده‌اند.

این گزارش شعبه بازپرسی به تیمسار دادستان ارتش است که بعد خواهم خواند،<sup>۱</sup> و توضیحات می‌دهم که همین مرد [شماره به دادستان] نوشته است: «با نظریه بالا که دایر به منع تعقیب است موافق. قطعت نظر به مربوطه اعلام گردد. ۳۲۷/۲۸. همین آقا، همین آقای حی و حاضر [شماره به دادستان]، اینها همین بساط را در مملکت درست کردند، توقیف شدند و تبرئه حاصل کردند. حالا شما می‌خواهید مرا به جرم اینکه آنها حرفهایی زده‌اند، مرا محکوم بکنید به یک چیزی که اساساً منصفانه نیست. وقتی که اجازه دادید بنده عرایض خودم را عرض بکنم، همین گزارش بازپرس را می‌خوانم تا ببینید.

رئیس: پس اینها همانها بودند؟

دکتر مصدق: بله.

رئیس: نوده‌ایها؟

دکتر مصدق: بله.

رئیس: اخلاص‌لگرا نی؟

دکتر مصدق: بله.

رئیس: شما به آنها اجازه میتینگ دادید؟

دکتر مصدق: عرض کنم حضورتان که همان اشخاصی که در روز ۳۰ نیز همین کارهایی که در روز ۲۵ کردند

اینها توقیف شدند و ...

رئیس: باز از موضوع خارج شدید. برای اینکه ما با ۳۰ نیز کار نداریم. اگر شما بگویید: «روز ۲۴ مرداد من این

کار را کردم،» باز مربوط به صلاحیت ما نیست. ما فقط می‌خواهیم بدانیم جناب عالی این اشخاص را اخلاص‌لگرا

می‌دانید یا نه

دکتر مصدق: آقا اخلاص‌لگرا نی در این شهر زیاد است. می‌خواهید بنده تصدیق کنم نوده‌ای زیاد است. شما هر چه

می‌خواهید اسم بگذارید: نوده‌ای، اخلاص‌لگرا نی.

رئیس: شما این اسم را گذاشتید.

دکتر مصدق: فرق نمی‌کند. در این مملکت نوده‌ای زیاد است. بنده می‌خواهم عرض بکنم که اگر آقا بخواهند

مرا مسئول کار نوده‌ایها در روز ۲۵ مرداد بفرمایند، در روز ۳۰ نیز ماه هم ...

رئیس: به ما مربوط نیست.

دکتر مصدق: که همین اخلاص‌لگرا نی کارها را کردند.

رئیس: به دادگاه مربوط نیست. ۲۵ را می‌فرمایید شما اطلاع ندارید، بسیار جواب صحیحی است. اینها را یک

حزب قانونی می‌دانستید، بسیار جواب صحیحی است. اخلاص‌لگرا نی دانستید، بسیار جواب متبنی است. دادگاه فقط

می‌خواهد...

دکتر مصدق: می‌خواهید فقط بنده را محکوم کنید.

رئیس: نخیر.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: هر طور که میلان است.

دکتر مصدق: هر طور که میل دادگاه است. این سر من حاضر است. هر چه می کنید بکنید.

رئیس: خواهش می کنم جواب سؤال را بفرمایید و مطالب دیگر اظهار نکنید.

دکتر مصدق: آقا، حضرت آقا نمی گذارید که من پاسخ عرض کنم. عرض می کنم شما می خواهید بفرمایید که بنده

روز ۲۵ مرداد چرا از نظارات حزب نوده جلوگیری نکردم؟

رئیس: نخیر. نظر دادگاه این است که آیا اشخاصی که چنین نظاهری بکنند اخلاکگر هستند یا نیستند؟ حالا خواه

اطلاع داشته باشید یا نداشته باشید.

دکتر مصدق: همین آقا، همین نیم ساعت قبل عرض کردم که هر کس با وضعیت کنونی هر جایی که آن وضعیت

مورد تصدیق ملت ایران باشد عملی بر خلاف آن وضعیت بکند، این اخلاکگر می فرمایید باشد، توده ای می فرمایید

باشد، هر چه می فرمایید باشد.

رئیس: بنده ناچارم این سؤال را به شکل استفتا از حضرت آقای دکتر محمد مصدق بکنم.

دکتر مصدق: آقا، امر می فرمایید آقا.

رئیس: اگر کسی در کشور مشروطه سلطنتی بر علیه شاه و رژیم مشروطه نظاهری بکند، اخلاکگر هست یا نیست؟

دکتر مصدق: سه مرتبه عرض می کنم بلی، بلی، بلی. [خنده شدید حضار]

رئیس: به طوری که در سؤالات قبل اشاره شد و تأیید نمودند که وزیر خارجه آقای دکتر مصدق سخنگوی دولت

ایشان در روز ۲۵ در رأس این مینگ قرار گرفته و پشت بلندگو بد گفته، به قول نیمسار دادستان عربده کشیده یا نره

کشیده، این آقا هم اخلاکگر بود یا نه؟

دکتر مصدق: آقا، من نه از حرفش اطلاع دارم، نه از...

رئیس: استفتا است آقا.

دکتر مصدق: حضرت آقای سرلشکر، رفتی که می خواهند استفتا کنند، چه می نویسند؟ می نویسند: زیستی.

نمی گویند: دکتر فاطمی.

رئیس: بسیار خوب. آیا آن زبد یا به قول شما «آن مرده» [خنده شدید حضار] اخلاکگر بوده است یا خیر؟ علما در

کلمه زیرش می نویسند: بسمه تعالی. بله یا خیر.

دکتر مصدق: صحیح، صحیح! مگر آقا، دکتر مصدق را نمی شناسند؟ مگر شما دکتر مصدق را نمی شناسید؟ دکتر

مصدق اگر حکم ناحق بدهد، خدا لعنتش کند. دکتر مصدق در عمرش چنین کاری نکرده؛ و اگر خدای نخواستہ چنین

کاری بکند، باید لعنت کرد. آن مردی را که این کار را کرده، آقا قاضی باید مطالعه بکند، تحقیق بکند امروز در این

دادگاه چه مطرح است. عرض کردم اعمالی که از یک شخص متعصب، از شخصی که در حال طبیعی نیست هیچ وقت

ملوک و ملاک محکومیت او نمی شود، اول باید تحقیق بفرمایند. به خدا قسم اگر خودتان را شب، یک بعد از نصف

شب، آمده بودند از پهلوی اهل و عیالتان برده بودند توفیق کرده بودند، از دکتر فاطمی اگر حرفی زده بیشتر می زدند.

این طبیعت نوع بشر است. اگر شخصی رنجیده خاطر شد، در عالم رنجیدگی حرفی می زند که در عالم محبت و

دوستی و صمیمیت آن را مبادرت نمی کند. من اگر قاضی دادگاه بشوم، من همان لباس را می پوشم و دکتر فاطمی را هم

می‌آوردم اینجا. دکتر فاطمی می‌گفت: «چه گفته‌ای برای چه گفته‌ای در چه حالی گفته‌ای؟ و به چه منظور گفته‌ای؟» آن وقت می‌گویند: «أَقْضَيْتُ بَدَلَك».

رئیس: موضوع قضاوت درباره دکتر فاطمی نبود که حالا وکالت دفاع او را به عهده گرفته‌اید، بلکه تنها و ساده سؤالی بود. در هر حال یا هر وضعیتی با هر کیفیتی، عاقل، دیوانه، عصبانی، مست، هوشیار کسی که مرتکب چنین اعمالی شود چه نام به او می‌گذارند؟

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، باز اقرار می‌کنم هر کس در حال صحت و سلامت...  
رئیس: همه آنها را بنده ذکر کردم.

دکتر مصدق: بله خودم هم می‌خواهم ذکر کنم. هر کس در حال صحت و سلامت و داشتن مشاعر و بودن در حال طبیعی عملی برخلاف سلطنت مشروطه بکند، عملی برخلاف پادشاه بکند، این مستحق مجازات است. ولی آقا، عرض می‌کنم که این مشمول ماده ۳۱۷ نیست. در این باب توضیحاتی اگر اجازه فرمودید عرض می‌شود.  
رئیس: جلسه را ختم می‌کنیم. جلسه آینده ...

سرتیپ آزموده: ... مختصری توضیحات دارم. اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: مختصر خواهش می‌کنم.

سرتیپ آزموده: مختصر است.

لازم است به عرض دادگاه برسانم که آقای دکتر مصدق امشب نیز مانند شب گذشته...  
دکتر مصدق: و هر شب.

سرتیپ آزموده: ... با ژست مخصوص و اطوار خاص که ملاحظه می‌کنید موجب خنده حضار است...  
دکتر مصدق: گریه هم کردم.

سرتیپ آزموده: عنوان نمود که اسنادی در دست دارد. در شب گذشته که سند درآورد، سندش عبارت بود از یک روزنامه و دو قطعه عکس و به قول خودش از آن اسناد این نتیجه را می‌گرفت که شاه‌دوست است. امروز نیز از صبح تا کنون ملاحظه می‌فرمایید که چند رنگ و رخ زده. این دم آخر نیز که در برابر سؤال صریح و فارسی باز ماند، باز ژستی به خود گرفت، دست به کیف برد و عنوان نمود: «سند ارائه می‌دهم». بارها گفته‌ام این آقا عوام فریب است. وقت دادگاه را از این لحاظ امشب گرفته‌ام که مبادا کسانی همین امشب بشنوند که مصدق سند ارائه داد. به طوری که خودش توضیح داد، سند عبارت از این است که راجع به قضایای ۳۰ تیر که عده‌ای از افسران ارتش تحت تعقیب قرار گرفته بودند، بازپرس مربوطه فرار منع پیگرد صادر نموده و دادستان ارتش با آن فرار موافقت نموده است.

اکنون به دادگاه محترم اعلام می‌کنم که درباره این ارائه اسناد این آقا دو عقیده دارم: یکی اینکه این شخص برای جمع‌آوری مدرک بساط جاسوسی راه انداخته. یعنی بوسیله ابیادی که دارد، از وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و سازمانهای ارتشی به قول خودش به دست می‌آورد. دوم اینکه این اشخاصی که این اوراق را به دست این شخص می‌دهند، به طور قطع این شخص را دست انداخته‌اند. زیرا فراری که در دادستانی ارتش صادر می‌شود و دادستان با آن موافقت می‌کند، چیز محرمانه‌ای نیست. کما اینکه فرار صادره راجع به ۳۰ تیر به تمام دوائر دولتی و مراجع مربوطه شاید متجاوز از یک ماه است ابلاغ شده. اینجانب حاضر هستم همین فردا صبح هر کس مایل است مراجعه کند به دادستانی ارتش رونوشت آن را بگیرد. یک چنین موضوعی را این مرد که ناچاراً باز باید بگویم قائل به هیچ اصل و ایمان و عقیده‌ای نیست، چون برای رهایی از کیفر مستأصل می‌شود با ژست مخصوصی عنوان می‌کند: «سند دارم».



بهر حال دیروز عرض کردم. و اکنون هم از موقع استفاده کرده به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که به عقیده دادستان ارتش این منتهم اقرار صریح و تلویحی در همین جوابهایی که داده به گناه خود نموده است. دادستان ارتش استدعا می‌نماید برای خاتمه دادن به این وضعیت، دادگاه محترم تصمیمی اتخاذ فرماید که به این وضعیت هر چه زودتر خاتمه داده شود و تکلیف منتهم دیگر نیز بزودی تعیین گردد. دیگر عرضی ندارم.

دکتر مصدق: حضرت آقای رئیس دادگاه، آقا حق داشتند این توهینات را بمن بکنند؟ همین را می‌پرسم. رئیس: من نفهمیدم به شما چه توهینی کردند.

دکتر مصدق: «عوام فریب» گفت نشنیدید؟ گفت: «عوام فریب»

ساعت ۷:۲۵ بعد از ظهر دادگاه خانمہ یافت و جلسه آینده به صبح چهارشنبه موکول شد.

## هواشنی

۱۶ این گزارش عبارت است از گزارش و اظهار نظر سرهنگ شاپور نجد سببی. بازرس شعبه ۳ دادستانی ارتش، که در تاریخ ۲۲/۷/۲۸، یعنی دو ماه پس از کودتا و ساقط کردن حکومت ملی دکتر مصدق، مورد موافقت سرنیب آزموده به عنوان دادستان ارتش قرار گرفته است. متن این گزارش به قرار زیر است:

باز گفت به شماره ۱۳۷۲ - ۳۲/۵/۱۰، در تاریخ ۳۱/۲/۲۶ پس از استعفای آقای دکتر مصدق از نخست‌وزیری و تصویب استعفا و ابراز تمایل مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری آقای احمد قوام و صدور فرمان نخست‌وزیری نامبرده، عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی که با برکناری آقای دکتر مصدق و انتصاب آقای احمد قوام مخالف بودند تصمیم می‌گیرند و اعلام می‌نمایند که روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ در سراسر کشور تظاهرات عمومی شود که تصمیم آقایان به موقع اجراء می‌آید و در تهران از صبح روز سی‌ام تیرماه طبقات مختلف مردم در خیابانها و معابر به حرکت درآمده بر علیه آقای احمد قوام شروع به تظاهر می‌نمایند.

اجتماع مردم و تظاهرات آنها در روز سی‌ام تیر که حکومت نظامی برقرار بوده نه تنها مفرون به نظم و آرامش نبوده بلکه (صرف نظر از اینکه قانوناً در زمان حکومت نظامی اجتماعات باید یکلی موقوف و متروک باشند) گروه کثیری عناصر ساجراجو علناً بر ضد مقام سلطنت و امنیت و آسایش عمومی و ارتش قیام و اقدام می‌نمایند که در نتیجه در نقاط مختلف شهر تهران زد و خوردهایی بین افراد و اشخاص متفرقه با مأمورین اعظامی به وقوع می‌پیوندد که منجر به ضرب و جرح و قتل غیر نظامی و مأمورین نظامی می‌گردد. و پس از دفع تشنج و برقراری نظم و تفرقه مردم که مفرون به سلطه آقای احمد قوام و انتصاب مجدد آقای دکتر مصدق به مقام نخست‌وزیری بوده است، مجلس شورای ملی از یک طرف اجتماع روز سی‌ام تیرماه و تظاهرات مردم را اقیام ملی تشخیص می‌دهد که نتیجتاً تعقیب و به کیفر رساندن آن دسته از افراد که در برابر مأمورین نظامی مقاومت کرده و به نوبه خود مرتکب جرایمی شده بودند غیر ممکن می‌گردد. و از طرف دیگر بنا به اعلام جرم و کمیته تحقیق مجلس شورای ملی مقرر می‌گردد به عمل مأمورین نظامی و دولتی و غیر نظامیانی که با آنان تشریک مساعی نموده اند رسیدگی به عمل آمده تعقیب و تنبیه شوند. در اثر اعلام جرم مزبور، ابتدا دلسرای موقت فرمانداری نظامی شروع به تحقیقاتی می‌نمایند که در اثنای آن فرمانداری نظامی تهران ملغی می‌شود و رسیدگی به موضوع را دادستانی ارتش در صلاحیت دادگاههای نظامی تشخیص می‌دهند و پرونده مستمکله از دلسرای فرمانداری نظامی به بازرس دادستانی ارتش تحویل می‌شود.

در همین حال از روز سی‌ام تیرماه [هیئت] از طرف وزیر وقت دادگستری و رئیس بازرس کل کشور مأمور رسیدگی به جریانات واقعه بوده و دلسرای تهران شعبه ۲۵ نیز به رسیدگی و تعقیب قضیه می‌پردازد که در اثر این جریان بین بازرس نظامی و بازرس عمومی اختلاف حاصل شده و پرونده امر برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارجاع و شعبه ۸ دیوان عالی کشور با اکثریت آراء رأی زیر را صادر می‌نماید:

نظر به اینکه جرایم انتسابی به افراد و افسران ارتش در وقایع تیرماه ۳۱ از حیث قتل و جرح و ضرب مصادف با سرفی است که حکومت نظامی در تهران برقرار و جرایم انتسابی ارتباط با تکالیف و وظایف نظامی المراد و افسران ارتش داشته و حکم مقرر در ماده ۶۹ بجهت قانونی مصوب مرداد ۳۱ نیز شامل مورد و مؤید این نظریه می‌باشند و چون بنا به حکایت پرونده از لحاظ استقرار فرمانداری نظامی و مقابله قوای انتظامی با اهالی تهران در حدود تکالیف و وظایف نظامی افراد و افسران

ارتش و پلیس و فرغ یافته، بنا بر جهات مذکور و با توجه به ماده ۱۹۱ آیین دادرسی کیفری رسیدگی به جرایمی که در سی ام تیر ماه ۳۱ واقع شده است با اکثریت آرا از حدود اختیارات قانونی بازرس تهران خسارج و صلاحیت بازرس دولستانی ارتش ناپید می شود - شعبه ۸ دیوان عالی کشور.

پس از صدور رأی شعبه ۸ دیوان کشور، شعبه ۲ بازرسی دادستانی ارتش به رسیدگی ادامه داده و از مأمورین انتظامی و غیر نظامیان مستهمل تحقیقات به عمل می آورد که در بین متهمین سرهنگ شهربانی عباس قربانی و ستوان یکم شهربانی میر کمال الدین قاطمی به موجب قرار صادره از طریق بازرسی دادرسی وقت نظامی که بعداً مورد ناپید دادگاه واقع شده از تاریخ ۳۶/۵/۵۹ یازدانشت بوده و آقایان ناصر فلی فرهادپور و بیوک صابر و عباس شاهنده با سپهرن کفیل آزاد بوده اند و مقامات انتظامی به شرح زیر:

۱ - ریاست وقت سنل ارتش (سرلشکر عباس گرزن)

۲ - فرماندار نظامی وقت (سرلشکر مهدیقلی علوی مقدم)

۳ - ریاست وقت شهربانی (سرلشکر صادق کوپال)

۴ - فرماندهی وقت ژاندارمری (سرلشکر احمد ولوق)

با سایر افسران و درجه داران و افراد از مأمورین انتظامی در مظان اتهام بوده اند. پرونده متشکله در شعبه ۲ بازرسی دادستانی ارتش که ریاست آن به عهده سرکار سرهنگ فضل الهی بوده و پس از تفسیر سازمان اداره دادرسی ارتش و تغییر شکل افسر نامبرده به اینجناب (سرهنگ نجد سمبلی) محول شد که اینک با توجه به محتویات پرونده و تحقیقات معموله به شرح زیر اظهار عقیده می نماید:

ناپت و مسلم است که در روز سی ام تیرماه ۳۱ عناصر آشوبگر و ناراحت و ماجراجویی که در کلیه نقاط شهر تهران با تشکیل دستجات فابل توجه و با بطور غرقه پراکنده بوده اند مجهز به سلاحهای سرد و بعضاً اسلحه گرم بوده و با در دست داشتن چوب و سنگ و آجر یا نمره و آشوب علناً برضد مقام سلطنت شعار می داده و نظایرات دامننداری می نموده اند و به منظور رسیدن به مقصود و به قصد خود که بهم زدن امنیت و آسایش عمومی و تحریک مردم به اغتشاش و ایجاد رعب و وحشت و هراس و هرج و مرج بوده است در برابر مأمورین انتظامی که وظیفه انسان حفظ انتظامات بوده است مقاومت تشدید می نموده که در اثر تعرض آنان عده ای از مأمورین انتظامی مجروح و دو نفر مأمورین مقتول می شوند. با افسن وضیعت و با توجه به اینکه روز سی ام تیرماه حکومت نظامی برقرار بوده، مأمورین بر حسب وظیفه ملزم به مداخله و برقراری نظم و دفاع از شخص خود بوده اند و هر گاه در این بین مأمورین انتظامی مبادرت به استعمال اسلحه نموده باشند، عمل آنان نه تنها جرم نبوده بلکه در غیر این صورت عمل آنها مستوجب تعقیب و مجازات بوده است.

این نکته شایان توجه است که در روز سی ام تیرماه ۳۱ چون در اثر صدور اعلامیه از طرف زعمای وقت و نمایندگان مجلس شورای ملی تعطیل عمومی اعلام شده بود (که اجتماع مردم نیز بر اثر نصب قیلی عده ای از نمایندگان بوده است)، مأمورین انتظامی به هیچ وجه در صدد تفرقه مردم بر نیامدند. زیرا چنانچه مأمورین دستور خاص و قصد تفرقه مردم را اعم از مردمی که بدون سوء نیت اجتماع نموده و یا ماجراجویان را داشته و مبادرت به تیراندازی می نمودند تنها با یک و گیار مسلسل تعداد مقتولین و مجروحین از صدها تجاوز می کرد و در روز سی ام تیرماه هزاران نفر مقتول و مجروح می شوند حال آنکه عده معدودی که مقتول و مجروح شده اند کسانی بوده اند که در گوشه و کنار و نقاط مختلف شهر مقتول و مجروح گردیده که قتل و جرح وارده در مورد پاره ای از آنان با رسایی بوده که مأمورین فاقد آن بوده اند - چوب و سلاحهای سرد - که این جریان خود مزید عدم دستور تفرقه مردم با اجرای تیراندازی از طرف مقامات عالی انتظامی است. روز سی ام تیر ماجراجویان وجود داشته اند که نقش دعوگی درست کرده آن را روی دست بلند کرده در مجر عمومی گردش داده به منظور اینکه مردم را برضد مأمورین انتظامی تحریک نماید و از طرف دیگر مأمورین را مجروح و مضروب و مقتول نموده که در چنین اوضاع و احوالی به نظر می رسد هر گاه مأمورین به منظور دفاع از خود با حفظ اسلحه مبادرت به استعمال اسلحه نموده باشند، قانوناً نمی توان او را تعقیب نمود. برقرار نمودن سلاح سنگین در مواضع مختلف، وجود تانک و گردش آن در خیابانها و معایر عملی نبوده است که بتوان آن را جرم دانست و امر را تعقیب نمود. زیرا به نحوی که در فوق بیان شد، هر گاه سلاحهای مذکور با وصول امر به مبادرت به تیراندازی می کردند، هزاران نفر مقتول و مجروح می شدند.

با مراتب مشروحه و سایر اوضاع و احوال قضیه، هیچریک از مقامات و مأمورین انتظامی به شرح اساسی بالا و سایر افسران و درجه داران و غیر نظامیان که در مظان نهمت بودند فابل تعقیب کیفری تشخیص داده نمی شوند سرهنگ نجد سمبلی

با نظر بالا که مبنی بر غیر فابل تعقیب بودن موضوع اتهام است موافقت دارم - سرتهپ از موده، ۱۳۳۷/۲/۲۸

۱۲ در مورد این اظهارات آزموده باید توضیح بدهم. اشخاصی که با اینجناب آشنایی داشتند، اوراق و اسناد یا نقل قولهایی را که به صورت کتبی درمی آوردند و به نظرشان مفید می آمد با اطمینان خاطر در اختیار اینجناب می گذاشتند تا به آقای دکتر مصدق تسلیم دارم و اشخاصی که با اینجناب آشنایی نداشتند این اسناد را به خانم دکتر مصدق یا دخترش منصوره خانم تسلیم می کردند، زیرا می دانستند که من به منزله منصوره خانم (که

مادرش هم مرتناً ساکن آنجا بود) می‌روم. و آنها اسناد مزبور را بمن می‌دادند. اگر اسناد مزبور در دادگاه انعکاس پیدا می‌کرد آنها هم مطمئن می‌شدند که من قابل اطمینان هستم. اتهام جاسوسی از طرف سررتیب آزموده ناظر بر این معنی بوده است. چون کسی غیر از اینجانب بدون مانع و رنج با آقای دکتر مصدق در تماس نبود تلویحاً مرا جاسوس و یا عامل دست انداختن خطاب کرد و طرف حمله قرار داد. در جلسه رسیدگی به وضع خدمت و با تعقیب من به اتهام رابط بین مرحوم دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، آزموده نخستین همانند من بسود سلطان این پرونده بهمت و مساعدت مرحوم ارتشبد عبدالله هدایت، وزیر جنگ وقت، با انتظار خدمت به پایان رسید.

## جلسه بیست و یکم

بیست و یکمین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰/۱۵ صبح چهارشنبه ۱۱ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر نصرالله مقبلی تشکیل شد. سرتیب آزموده دنباله اظهارات خود را به شرح زیر ادامه داد:

محترماً به عرض می‌رساند: عرض بنده منحصر به تقدیم نامه‌هایی است که واصل شده که طبق معمول برای ضبط در پرونده تقدیم دادگاه محترم می‌کنم. قبل از تقدیم این نامه‌ها، به عرض می‌رسانم: یکی دو نفر از آقایان محترم غیر نظامی به اینجانب تذکر داده‌اند که موقعی که سخنی از تیمسار سرتیپ زنگنه فرمانده دانشکده افسری به میان آمده است، چگونه اینجانب حق مطلب را ادا نموده و تیمسار نامبرده را به نحو شایسته معرفی نموده‌ام.

در این مورد به عرض می‌رساند که اینجانب عادت ندارد در موردی که مربوط به اشخاصی است که موضوع پرونده را تشکیل نمی‌دهند، یا تعریف نماید یا تنقید. بهر حال در مورد تیمسار سرتیپ زنگنه به عرض می‌رساند که وضع ایشان تصور می‌کنم بر همه اهالی کشور واضح و آشکار است. همه می‌دانند که تیمسار زنگنه در غائله آذربایجان و در سال ۱۳۲۵ چگونه با شهامت و احساسات شاه دوستی و وظیفه سربازی خود را انجام داده. در موضوعی که اینجا سخن به میان آمد، شاید به عرض رسانیدم که تیمسار سرتیپ زنگنه اساساً در روزهای بین ۲۵ تا ۲۸ مردادماه به چه موجبی با ستاد ارتش تماس گرفتند موجب این بوده است که برای انتقال دانشکده افسری از اردوگاه اقدسیه به ستاد ارتش می‌روند. علت اصلی از مراجعه به ستاد ارتش این بوده که می‌باید همین حرکت دانشکده افسری از اقدسیه به شهر در آن روزها موجب شایعات و گفتگوهای شود.

اینک نامه‌های واصله را تقدیم می‌کنم که کلیه مبنی بر تأیید عریضی است که از لحاظ دادستانی به عمل آمده و انتقاد از اعمال آقای مصدق است. لزوم ندارد به عرض برسانم تاکنون نامه‌ای که حاکی از انتقاد از بیانات اینجانب باشد و یا تأیید آقای دکتر مصدق باشد و قابل تقدیم به دادگاه باشد، به اینجانب نرسیده. هر گاه نامه‌ای برسد و قابل تقدیم باشد، به طور قطع چنان نامه‌هایی را نیز تقدیم خواهم نمود.

آقای ابراهیم حسنی که مقیم خرم‌آباد هستند و از ایل حسوند عشایر لرستان هستند، نامه‌ای ارسال داشته‌اند. نامه‌ای از طرف سازمان فداییان ایران شاه رسیده است که تقدیم می‌شود. نامه‌ای بدون امضا واصل شده، تقدیم می‌گردد. آقای علی اکبر امیرمنصور نامه‌ای راجع به صندوق منزل آقای مصدق که به کرات از آن سخن رانده‌اند ارسال داشته‌اند. آقای علی اکبر ایمانی نامه‌ای ارسال داشته‌اند که تقدیم می‌شود. آقای حسین پویا رئیس پیشین گمرک استان ۳ و ۴ نامه‌ای فرستاده‌اند. شرکتی واقع در سرای دلگشا به عنوان شرکت مولد با مسئولیت محدود نامه‌ای ارسال داشته‌اند. آقای یگانه نیز نامه‌ای فرستاده‌اند که کلیه تقدیم می‌گردد. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای دکتر مصدق، بهمدافعات خود ادامه دهید.

در یادار نصیر زند: بنده توضیحی دارم.

رئیس: مختصر بفرمایید.

در یادار نصیر زند محترماً به عرض می‌رسانم: چون مطابق قانون هر گاه دادستان محترم در دادگاه صحبت می‌کنند منم با وکیل مدافع حق دارند پاسخ لازم به اظهارات ایشان بدهند، لازم است عرض کنم راجع به شخصیت تیمسار زنگنه هیچ کس در ارتش تردید ندارد، چه از نظر شخصیت نظامی چه از نظر شخصیت اخلاقی. اگر تیمسار سرتیپ ریاحی در چند جلسه قبل راجع به عنوان مطلب صحبتی کرده‌اند، راجع به تیمسار سرتیپ زنگنه قصدشان این نبوده که ایشان از روی نظر یا غرض خاصی این موضوع را عنوان کرده‌اند، ایشان از روی حسن نیت یک نظری ایراز داشته‌اند. قصد تیمسار ریاحی این نبوده که ایشان نظر سوء داشته‌اند، همان طور که تیمسار سرتیپ ریاحی نیز در این مورد نظر سوء نداشته‌اند. غرض تیمسار ریاحی این نبوده که تیمسار سرتیپ زنگنه را منم در این قضیه کنند.

[در این موقع دکتر مصدق برخاست و شروع به صحبت کرد.]

رئیس: خواهش می‌کنم رعایت موضوع را هم بفرمایید.

دکتر مصدق: چشم: چشم. دنباله مطلبی که این طور نوشته شده بود که هر دو مجلسین باشد، نا اینجا عرض شد اگر یکی از مجلسین خواست بر طبق اصل ۶۵ منم که می‌گوید مجلس شورای ملی یا سنا می‌توانند وزرا را تحت مواخذة و محاکمه در آورند، وزیری را تحت مواخذة در آورند و آن وزیر برای برائت خود اگر گفت که «موضوع مورد مواخذة را به امر پادشاه انجام داده‌ام»، آیا مجلس به آن وزیر نمی‌تواند بگوید: «مگر شما از اصل ۶۴ منم اطلاع نداشتید که می‌گوید وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستسک فرار داده سلب مسئولیت از خود نمایند؟»

اصول بسیاری از قانون اساسی راجع به عدم مسئولیت پادشاه و عدم مسئولیت وزرا در مقابل پادشاه و مسئولیت آنان در مقابل مجلسین هست که من لازم می‌دانم عیناً در اینجا ذکر نمایم.

اصل ۲۴ منم قانون اساسی می‌گوید: «شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند.» این اصل اقتباس از اصل ۶۳ قانون اساسی بلژیک است.

اصل ۴۵ منم: کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.

این اصل اقتباس از اصل ۶۴ قانون اساسی بلژیک است که در این اصل مطرح است هیچ فرمان و دستخط شاه در امور مملکت قابل اجرا نیست مگر اینکه به امضای وزیر مربوطه رسیده باشد.

اصل ۵۰ منم قانون اساسی: فرمانفرمایی کل فتون بری و بحری با شخص پادشاه است.

همچنین اصل ۵۱ که می‌گوید: «اعلان جنگ و عقد صلح با شخص پادشاه است» و بعضی اصول دیگر صرفاً جنبه تشریفاتی دارد. زیرا تا وزیر مسئول دستخط و فرمان شاه را امضا نکند، قابل اجرا نخواهد بود.

این موادی که ذکر شد، از قبیل اصل ۴۴، مربوط به این است که شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و اصل ۴۵ می‌گوید که تا وزیر مسئول فرمان را امضا نکند قابل اجرا نیست.

اکنون مواد دیگری راجع به مسئولیت وزرا در مقابل مجلسین ذکر می‌شود، از قبیل اصل ۶۰ منم که می‌گوید وزرا مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند باید حاضر گردند و نسبت به اموری که محول به آنهاست حدود مسئولیت خود را منظور دارند.

اصل ۶۱ متمم از این قرار است: وزرا علاوه بر اینکه به تنهایی مسئول مشاغل مشخص وزارت خود هستند، بهیئت انفاقی نیز در کلیات امور در مقابل مجلسین مسئول و ضامن اعمال بکدیگرند.

اصل ۶۵ متمم می‌گوید: مجلس شورای ملی یا ستا می‌توانند وزرا را در تحت مواخذه و محاکمه درآورند. و نیز اصل ۶۷ متمم قانون اساسی بدین قرار است: در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت نامه عدم رضایت خود را از هیئت وزرا یا وزیری اظهار نماید، آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منزل می‌شود. این اصول صاف و ساده و روشن مدلل می‌کند که عزل وزیران با شخص پادشاه نیست، والا می‌باید یک چنین اصلی هم در قانون اساسی در آن قسمت که راجع به حدود سلطنت مفررانی وضع شده تدوین شده باشد. این سوء تفاهمی که در دربار شاهنشاهی راجع به قانون اساسی حاصل شده بود، مرا بر آن داشت که بعد از وقایع روز ۹ اسفند تکلیف بعضی از اصول قانون اساسی را که مردم به آن معنای دیگری می‌دهند مجلس شورای ملی معلوم کند. مجلس شورای ملی هم روز ۱۴ اسفندماه ۳۱ هشت نفر از اعضای خود را انتخاب نمود که راجع به این اختلاف و رفع آن نظریات خود را اظهار نمایند. هیئت مزبور در ۲۱ اسفند ۳۱ نظریات خود را بدین شرح اظهار نموده‌اند.

[دکتر مصدق متن گزارش هیئت هشت نفری را قرائت کرد.]

رئیس: خواهش می‌کنم اینجا قبلاً توضیحاتی بفرمایید.

دکتر مصدق: بفرمایید.

رئیس: آیا اصلی در قانون اساسی هست که بعضی اصول را تشریفاتی قید کرده باشد؟

دکتر مصدق: اساساً در قانون اساسی نمی‌نویسند [فلان] اصول تشریفاتی است. اگر بگویند اصل فلان تشریفاتی است که معنی ندارد. نه چنین اصلی نیست اما جریان کار این است.

دیروز توضیحی درباره اعلان جنگ و عقد صلح دادم. جریان این است که وقتی فرار شد جنگ شود، دولت می‌رود اولاً افکار مردم را می‌بیند. بعد مجلس رأی می‌دهد. بودجه جنگ را تصویب می‌کند. بعد اعلیحضرت فرمان جنگ را صادر می‌کند. مثل اینکه قضات دادگستری را خود وزیر دادگستری معین می‌کند، ولی مکمل آن دستخط اعلیحضرت است. اگر یک قانونی در مجلس گذشت اعلیحضرت امضا نکرد، قانون نیست. یعنی اول بساید این مفعلمات نهیه شود بعد...

رئیس: بسیار خوب. اگر این قانون نبوده و اختیارات شاهنشاه آن طوری در قانون اساسی ذکر شده نافذ نبوده، اگر این قانون تشریفاتی بود چه ایجاب می‌کرد طرح هشت نفری بمجلس برود و آنجا به قول شما نمی‌دانم چرا تصویب نشود؟

دکتر مصدق: این اختلافات حضورتان عرض کنم تازه در این مملکت نشده است. محمد علی شاه هم همین را می‌گفت که من باید وزیر را عزل بکنم، نصب بکنم و این حرفها. بعد در زمان احمدشاه این اختلافات را به عرضتان برسانم چطور پیش آمده. مظفرالدین شاه مشروطه داد و موافق مشروطه بود. اختلافی نبود؛ هیچ. محمد علی شاه با اینکه سند داد، دبه درآورد و می‌گفت: «وزیر را باید من نصب بکنم، من عزل بکنم. هر چه می‌گویم وزیر انجام دهد.» روی همین اصل رفت به باغشاه. پس از چند روز مجلس را بمباران کرد. دیگر بالاتر از این چه می‌شود؟ بعد دوره استبداد صغیر پیش آمد. در استبداد صغیر هر چه می‌خواست می‌کرد. دوره دوم نقتینیه وقتی محمد علی شاه رفت، احمدشاه هجده سال داشت. عضدالملک نایب‌السلطنه بود. این حرفها هیچ پیش نیامد. احمدشاه یک پادشاه غیر کبیر بود و عضدالملک هم یک آدم هفتادساله بیکار مثل بنده...

رئیس: باز هم جواب ما را ندادید.

دکتر مصدق: می‌رسیم به آنجا؛ می‌رسیم.

رئیس: بنده سؤال کردم قانونی تشریحاتی می‌شود یا نمی‌شود؟ جناب عالی دکتر حقوق هستید. مثلاً در قانون عقد و ازدواج اصل این است که طرفین تراضی داشته باشند. ولی آیا اینکه در دفتر اسناد رسمی نسبت شود و اصولی رعایت شود، اینها را باید گفت تشریحاتی است و کنار گذاشت؟

دکتر مصدق: هان، بله: خوب فهمیدید. همین عقد که فرمودید با ثبت در دفتر اسناد رسمی عقد نمی‌شود. باید زنی باشد مردی باشد قبلیت بگیرد. وقتی این کار شد، آن وقت می‌برند در دفتر اسناد رسمی آنجا به ثبت می‌رسانند. ثبت اسناد نمی‌تواند قبل از این مقدمات بگیرد فلان کس زن فلان مرد است. این دستخط توشیح شاه هم بدون مقدماتی نمی‌شود. این اصولی که به عرضتان رساندم قسمت مهمش اقتباس از قانون اساسی بلژیک است. آقا، به بنده اجازه بفرمایید بنده یک نامه می‌فرستم برای بزرگترین حقوقدانهای بلژیک. اگر او نوشت که پادشاه حق عزل و نصب وزرا را دارد شما هر چه بگویید همان است.

رئیس: قانون اساسی ما که نوشته.

دکتر مصدق: نیست. عین قانون اساسی بلژیک است.

رئیس: آیا به نظر شما ارتش یک فرمانده یا یک شخصی که سمت ریاست و برتری بر ارتش داشته باشد، نباید داشته باشد؟ مثلاً آیا ارتش ایران بک فرمانده‌ای می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟

دکتر مصدق: وزیر جنگ است؛ رئیس ستاد است. بالاترین مشروطیت در انگلستان است. بک ضرب‌المثل است که می‌گوید بک وزیر همیشه هست.

رئیس: آیا یک نخست‌وزیری شخصاً مسئول است یا با هیئت دولتش مسئول است؟ [خنده حضار]

دکتر مصدق: به عرضتان رساندم که وزرا در وزارتخانه خودشان مستقلند.

رئیس: مسئولیت مشترک ندارند؟

دکتر مصدق: فقط در مقابل مجلس.

رئیس: کافی است. بسیار خوب، ادامه بدهید.

دکتر مصدق: که هیئت مزبور در ۲۶ اسفند ۱۳۳۱ نظریات خود را بدین شرح اظهار نمودند و بعد معلوم نشد چرا این گزارش در مجلس مطرح نشده است. مردم خوب می‌دانند و خوب قضاوت می‌کنند. فرقی مشروطه و استبداد... حضرت آقای رئیس دادگاه، این را توجه فرمایید.

رئیس: گوشم با شماست.

دکتر مصدق: فرقی مشروطه و استبداد همین است که در استبداد پادشاه می‌توانست صدراعظم را عزل و نصب کند و دستور هر کاری را به‌ار بدهد؛ ولی در مشروطه این کار نشدنی است. بک چنین مشروطه‌ای در هیچ کجای دنیا وجود ندارد.

رئیس: با این وضع طبیعتاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. ملاک عمل شما راجع به عدم نفوذ فرمان شاهانه اینست که این طرح هشت نفری به مجلس رفت و می‌خواست آن اختیارات را سلب کند. آیا غیر از قانون اساسی، غیر از این قانونی هم داریم؟

دکتر مصدق: خیر؛ اصل قانون اساسی است. راجع به اعلیحضرت فقیه که اسناد به تلگراف احمدشاه

فرموده‌اید، چون خود اینجانب یکی از نمایندگان بودم که برای مراجعت اعلیحضرت فقید به تهران به بومهن رفته بودم و می‌دانم آنجا چه گذشت و چون در جلسه علنی مجلس نبوده صورت جلسه ندارد. مندرجات روزنامه شفق سرخ را که قسمت اول آن ...<sup>۲</sup>

رئیس: خواهش می‌کنم از حکایت کم کنید و به اصل مطلب پردازید.

دکتر مصدق: اصل مطلب است. شما مرقوم فرموده‌اید که احمدشاه...

رئیس: ما که نمی‌خواهیم به صلاحیت برویم.

دکتر مصدق: شما نمی‌خواهید. ولی من باید جوابگوی خودم باشم. من باید بگویم.

رئیس: شما جواب نمی‌دهید. جواب بنده را بفرمایید که آیا یک اصولی هست در قانون اساسی که بگوید فلان

اصل تشریفاتی است؟

دکتر مصدق: حضور مبارک عرض کنم آقا در قرار خودتان...

رئیس: جواب دو کلمه است.

دکتر مصدق: در قرار خودتان مرقوم فرموده‌اید احمدشاه شاه فقید را عزل کرد. ادعا فرموده‌اید که این مسئله

حق شاه است. اینجا می‌خواهم عرض کنم که شاه حق نداشته؛ مجلس هم گفته قبول نیست.

رئیس: از موضوع خارج شدن رادادگاه مجاز نیست. دادگاه نمی‌تواند از موضوع خارج شود. در رد

کیفرخواست صحبت کنید. قرار صلاحیت که گذشته.

دکتر مصدق: یک کلام توضیح عرض بکنم؟

رئیس: جواب بفرمایید.

دکتر مصدق: چشم. بنده هیچ عرضی نمی‌کنم. اینجا می‌نشینم و چیزی عرض نمی‌کنم.

رئیس: مختارید.

دکتر مصدق: آقا این مربوط به ماهیت است.

رئیس: شما چند روز است از خواندن لایحه عدول کردید. مسامحه کردید. حالا همین‌طور حکایات و امانات

می‌گویید. قانون ثابت است. از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: بنده به سر مبارکتان اگر از موضوع خارج شوم. ابدأ، ابدأ.

رئیس: ما چه کار داریم که احمدشاه چه کار کرده؟

دکتر مصدق: توجه نفرمودید چه عرض کردم. این راجع به همان دستخط است. به جهت اینکه بنده...

رئیس: پس اجازه می‌فرمایید بعد از اینکه شما صحبت کردید، تیمسار دادستان صحبت خودشان را بکنند؟

دکتر مصدق: بله، بفرمایند.

رئیس: تیمسار دادستان، توضیح فرمایید راجع به سؤال ایشان.

دکتر مصدق: آقا بنده حرفه را بزنم، بعد.

رئیس: نخیر. اجازه بفرمایید دادستان توضیح دهد.

دکتر مصدق: آقا، دادستان باید جواب مرا بدهد. من که چیزی نگفته‌ام.

سرتیب آزموده: با اجازه ریاست محترم دادگاه. تصور می‌کنم حاجت به استدلال نیست که دادستان یک دادگاهی

نمی‌تواند خارج از قانون بیانی نماید. بالاخص در چنین دادگاهی که علاوه بر اینکه تیمساران دادرسان محترم دادگاه



خود به جزئیات وقوف دارند و یک عده وکلای مدافع محترم نیز که همگی آشنا به قانون هستند نشسته‌اند. اساساً افکار عامه و توجه ملت ایران معطوف و ناظر به جریان این دادگاه است. پس به طور قطع دادستان این دادگاه نمی‌تواند عرض خلاف قانون کند.

اکنون نیز به عرض می‌رسانم. اینجانب واقعاً متحیرم که چرا آقای دکتر محمد مصدق سعی دارند دایماً جریبان دادرسی را منحرف سازند. البته ریاست محترم دادگاه استحضار دارند که وظیفه دادستان دادگاه است که همواره سعی نماید دادرسی در مسیر واقعی و حقیقی خود جریان یابد. آقای دکتر محمد مصدق موافقی که طبق قانون اعلام فرمودید اگر ابرادی به صلاحیت دارند بیان نمایند، ملاحظه فرمودید جلسات عده‌ده دادگاه با ایشان کشمکش داشت. کشمکش روی این بود که این آقایان موقع ابراد به صلاحیت وارد ماهیت شدند. بالاخره دادگاه هم حریف نشد. ایشان هر چه خواستند در موقع ابراد به صلاحیت بیان فرمودند. همه ما هم نشستیم و گوش دادیم. اکنون که باید در ماهیت دفاع نمایند، یعنی همان طوری که مکرر فرموده‌اید، از ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد که دادستان ارتش می‌گوید یاغی است وارد بحث شود و دلایل مندرج در کیفرخواست را رد نمایند، وارد صلاحیت می‌شود. این واقعاً جای تعجب است. دادگاه قرار صادر نموده که صالح هستیم. با این فرار دیگر نه منم نه وکیل مدافع طبق قانون حق ندارند در این دادگاه کوچکترین صحبتی روی صلاحیت دادگاه نمایند. ولی حق دارند وقتی پرونده به دادگاه تجدیدنظر رفت، در آنجا بگویند سال از نو روزی از نو؛ در آن دادگاه تجدیدنظر شکایت و اعتراض مقرر به صلاحیت این دادگاه نمایند. این آقای دکترای حقوق این آقای قضایی را هم متوجه نیست یا نمی‌داند.

دکتر مصدق: نمی‌داند.

رئیس: ملایمتر صحبت کنید. خواهش می‌کنم.

سرتیب از موده: مقصود چیست قربان؟

رئیس: مقصود این است که چیزی نفرمایید که توهین‌آمیز باشد.

سرتیب از موده: توهین نشده.

رئیس: تا حال توهینی نشده. تذکری بود برای بعد.

سرتیب از موده: بهر جهت این آقای قضایی است. همه کس می‌داند و حاجت به اقامه دلیل و برهان هم نیست. نتیجه این عرض اینکه دادگاه محترم فرار صلاحیت خود را صادر نموده‌اند. خوب یا بد، درست یا نادرست. منم یا باید داخل ماهیت شود یا هم خود را خلاص کند و هم ما را و بگوید دفاعی ندارد. دیگر خواندن فرار صلاحیت دادگاه و بحث و تفسیر آن فرار بدون اندک شک و تردید نه تنها موجب تضییع وقت دادگاه است، بلکه موجب سوء تفاهماتی هم چه بسا بشود.

نکته دیگری که باید به عرض برسانم این است که در بعضی سوالاتی که دادگاه محترم می‌فرمایند، منم با مهارت تمام و تردستی کامل از زیر جواب‌دادن شانه خالی می‌کند. دادگاه محترم مستحضرند که دادستان دادگاه می‌تواند در هر موقع هر سؤالی به نظرش می‌رسد به وسیله ریاست دادگاه مطرح نموده و سؤال نماید. اکنون اینجانب دو سؤال را طرح می‌کنم و از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم که این دو سؤال را از منم پرسش نمایند.

سؤال اول عین سؤالی است که ریاست دادگاه فرمودید و بنده از جواب منم چیزی درک نکردم: آیا ارتش ایران مانند همه ارتشهای جهان چه روی سلسله مراتب و چه روی اداره امور ارتش سر فرماندهی یا فرمانده کل قوا که اصطلاح می‌کنم بزرگ ارتشتاران فرمانده می‌خواهد یا خیر؟ اگر ارتش ایران تردید نیست سر فرماندهی می‌خواهد که

در قانون اساسی ایران اصطلاح شده «فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری»، آقای دکتر مصدق جواب دهند به نظر ایشان این وظیفه و این مقام به عهده کیست. اصل ۵۰ منم قانون اساسی عیناً چنین است: «فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است.»

دادستان ارتش را روشن نمایند که اگر این اصل صریح است و جای تفسیر ندارد، ارتش شخص شخصی اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی را فرمانده کل ارتش تشخیص می‌دهد. کما اینکه ملت ایران نیز همین تشخیص را می‌دهد. هرگاه آقای مصدق این اصل را قابل تفسیر می‌دانند یا به اصطلاح خودشان تشریفاتی می‌دانند که بنده هم مانند ریاست محترم دادگاه از این لغت تشریفاتی آن‌هم در اصول قانون اساسی چیزی نمی‌فهمم، توضیح دهند پس این ارتش فرماندهی کل آن به عهده کیست و در زمان صدارت ایشان این آقا مثلاً چه مقامی را فرمانده کل ارتش می‌دانسته‌اند. این سؤال فارسی و صریح و روشن است. اینجانب انتظار دارم آقای دکتر محمد مصدق بر ما منت گذارند جواب صریح و فارسی و روشن دهند تا شخص بیسوادی مثل بنده بتواند موضوع را بفهمد.

سؤال دوم اینجانب این است که آقای دکتر محمد مصدق دایماً عنوان می‌نمایند، یعنی اساس دفاعشان این است که اعلیحضرت همایونی حق صدور فرمان عزل ایشان را نداشته‌اند صرف نظر از اینکه با فرار صلاحی که دادگاه محترم صادر فرمودند این بحث در این دادگاه خاتمه یافته است؛ و صرف نظر از اینکه این دادگاه تشکیل نشده برای اینکه تشخیص دهد آیا اعلیحضرت حق دارند یا خیر. حال اینجانب از نظر آقای مصدق سؤال می‌کنم و سؤال بنده این است که از روز ۲۵ مرداد اعتراف کرده‌اید که مجلس شورای ملی وجود خارجی نداشته. معترفید و می‌دانید اعلیحضرت همایونی نیز از روز ۲۵ مردادماه به خارج از کشور عزیمت فرموده بودند. ما فرض می‌کنیم شما در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه نخست‌وزیر بوده‌اید. جواب دهید مسئولیت کشور و حفظ مصالح این ۱۴، ۱۵ میلیون جمعیت این کشور در آن روزها به عهده چه اشخاصی بوده است. مجلس که وجود نداشته؛ شما شاه را هم که تشریفاتی می‌دانید؛ آن مقام که در کشور حاضر نبوده. توضیح دهید در آن چند روز مسئول امور کشور فرد بوده یا عده‌ای. اگر فرد بوده، آن فرد را در این دادگاه نام ببرید. اگر جماعتی بوده‌اند، آنها را نام ببرید. این سؤال حساس مورد توجه اینجانب است که دادستان ارتش یعنی مدعی می‌گوید درست یا نادرست بگوید تأثیری ندارد و ادعا کرده است که از روز ۲۵ تا ۲۸ یک سلسله اعمال جرم‌آوری در این کشور روی داده. ادعا کرده است مسئول و جوابگو دکتر محمد مصدق از یک طرف و رئیس وقت ستاد ارتش از طرف دیگر بودند. آقای دکتر محمد مصدق اگر در آن روزها خود را مسئول آن اعمال نمی‌شناخته‌اند، باید بگویند چه کسی مسئول مثلاً فرود آوردن مجسمه‌ها بوده؛ چه کسی مسئول میتینگها بوده؛ چه کسی مسئول شعارهای ضد سلطنت بوده. بهر جهت این دو سؤالی است که به نظر اینجانب بسیار بجاست آقای دکتر روشن فرمایند...

دکتر مصدق: روشن بفرمایید به طور خلاصه سؤال اول چه بود.

سرتیپ آزموده: ... و تردید نیست تمام این مباحث برای این است که حقیقت کسب شود و دادگاه محترم بتواند با وجدانی راحت مبادرت به صدور رأی نماید. در خانم از آقای دکتر مصدق استدعا می‌کنم بگذارند این دادرسی جریان واقعی خود را طی کنند. این چه فایده دارد که شما روی فرار صلاحیت صحبت می‌کنید؟ صلاح آقای دکتر این است که آن اعمالی را که اینجانب به ایشان نسبت داده‌ام یک قدری خود را از فضل و علم و ادب و حقوق پایین بیاورند و در ردیف این بنده بیسواد بگذارند و جواب آنچه را یک آدم بیسواد نوشته، صاف و صریح بدهند. این استدعای بنده از ایشان است. عرضی ندارم.

ساعت ۱۱/۳۵ ده دقیقه تنفس اعلام شد.

\*\*\*

ساعت ۱۱/۴۵ مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد و پس از اعلام رسمیت، رئیس دادگاه به دکتر مصدق اظهار

داشت:

توضیحات خود را ادامه دهید.

دکتر مصدق: قبلاً می‌خواهم به عرض دادگاه برسانم که در انگلستان قانون اساسی مدون نیست. قانون اساسی آنها یک عاداتی است که حفظ شده و از هر قانون اساسی در دنیا بیشتر محترم است. دو عادت در عادات قانون انگلستان هست. یکی از آنها مطابق با همین اصلی است که در قانون اساسی ما هست که هیچ فرمان و دستخطی از پادشاه بدون اینکه وزیر مسئول آن را امضا کرده و مسئولیت آن را قبول کرده باشد، واجب‌الاجرا نیست. این جمله می‌گوید: *Le Roi n'agit jamais seul* [پادشاه هیچ‌وقت به تنهایی عمل نمی‌کند]. مطلب دیگر که برای مصونیت شخص شاه است که می‌گویند *Le Roi ne peut mal faire*. [پادشاه هرگز نمی‌تواند کار بد بکند]. این دو اصل مسلم در قانون مشروطیت انگلستان هست.

رئیس: یک توضیح کوچکی به من بدهید که اگر مجلسی نباشد و شاه بخواهد وزیری را عزل کند، آیا به خود آن

وزیر باید بگویند که «فرمان امضا کن»؟

دکتر مصدق: اینکه در قانون اساسی ما هست که تأسیسات مشروطیت تعطیل بردار نیست، برای این است که همیشه مجلس باشد که اگر شاه بخواهد اقدام کند مجلس رأی بدهد و شاه روی آن عمل کند. ولی گاهی اتفاق می‌افتد که مجلس نیست. در ایام فترت و جنگ اول مجلس قریب چهار یا پنج سال نبود. در این مواقع خود رئیس دولت هروقت مشکلاتی پیش می‌آید عمل می‌کند. این مشکلات دوجور بوده: یکی اینکه مربوط به خود رئیس دولت و با مشکلاتی است بین‌المللی. هروقت این‌طور می‌شده، خود نخست‌وزیر استعفا می‌کرده. و چون مجلس نبوده، اعلیحضرت بک نخست‌وزیری را تعیین می‌کردند. اصلاً فلسفه این رأی نمابل مجلس این است که مبادا شاهی با رئیس جمهوری یک کسی را بفرستد به مجلس که مجلس به او رأی ندهد، چون به کرات دیده شد که نخست‌وزیری را فرستاده‌اند و مجلس رأی اعتماد به او نداده، چون مجلس به او اعتقاد و ایمان نداشته.

رئیس: خواهش می‌کنم بفرمایید اگر نخست‌وزیر استعفا نداد و مقرراتی را اجرا نکرد و مجلس هم نبود، چه

مقامی باید شر او را از سر مملکت بکند؟

دکتر مصدق: باید مجلس بیاید و شر او را بکند.

رئیس: یعنی باید باشد سرکار و هرکاری که می‌خواهد بکند؟

دکتر مصدق: بله قربان، بله، بله.

رئیس: بقیه توضیحات خود را بنهید.

دکتر مصدق: ایشان [اشاره به دادستان] فرمودند که اگر اعلیحضرت نباشند، فرماندهی کل قوا با کیست؟ عرض

می‌کنم اگر فرماندهی کل قوا با شخص پادشاه باشد که هرکاری می‌خواهد بکند، این مسئله با اصل ۲۵ منم که وزرا را مسئول می‌داند معنایی ندارد. زیرا شاه می‌خواهد در باب فرماندهی تصمیم بگیرد. اگر خودش فرمان صادر کرد به موجب این اصل تا وزیر مسئول یعنی وزیر دفاع ملی آن فرمان را امضا نکند (*contresigner*)، آن فرمان اثری ندارد. حالا آقایان را تحقیق بفرمایید با وزارت دفاع ملی، خود بنده که در کار وزارت دفاع ملی هر تصمیمی می‌خواستم

می‌گرفتم و بعد به عرض شاهنشاه می‌رساندند و شاهنشاه هم امضا می‌فرمودند.

رئیس: قانون اساسی حقوقی را برای پادشاه قائل شده، یک مسئولیت برای وزرا؛ و برای اینکه شاهنشاه مصون باشد، وزرا را مسئول کرده است. در این باره توضیحاتی بفرمایید.

دکتر مصدق: در مملکت پادشاه رأس تمام کارها است. یعنی قوه‌ای که مافوق همه وزرا است، پادشاه است. آن شخصی که مملکت را در دنیا معرفی می‌کند پادشاه است. ولی وزرا، خواه وزیر جنگ خواه وزیر دیگری، مسئول مجلسین هستند. این وزرا باید فرامینی را که اعلیحضرت همایون شاهنشاه امضا می‌فرمایند، تصویب کنند. بنده نمی‌خواهم عرض کنم که اعلیحضرت نظری در کارها نداشته باشد. بطور می‌شود من چنین عرض بکنم؟ وقتی که یک فرد عادی می‌آید به حضرت عالی نظر صحیح می‌دهد و شما قبول می‌فرمایید. آیا اگر شاهنشاه نظر صحیحی به وزیر دفاع ملی داد وزیر دفاع ملی می‌تواند از آن نظر منصرف شود؟

همچنان که هر فردی حق دارد در امور اجتماعی اظهار نظر بکند و قوه مقننه و قوه مجریه مجبورند از نظریات افراد مردم اگر خوب و در صلاح باشد تبعیت بکنند، وزرا هم نمی‌توانند از نظریات شاهنشاه منحرف شوند. این جنبه عملی مسئله است. اما جنبه قانونی؛ وقتی فرمان شاهنشاه اجرا می‌شود که وزیری پیشنهادی به شاهنشاه کرده باشد، این کار از سلسله مراتب شروع می‌شود، می‌آید بالا تا به وزیر می‌رسد. وزیر هم اگر بخواهد در کار سهمی تصمصیم بگیرد، هرگز قبل از استنباط نظر شاه تصمصیم نمی‌گیرد؛ و بعد از موافقت تصمصیم مهم خود را می‌گیرد. این هم قسید قانونی موضوع.

ولی طبق اصل ۴۵ هیچ فرمانی از طرف شاهنشاه صادر نمی‌شود مگر اینکه وزیر مسئول آن را امضا کرده باشد. رئیس: در ایران قانون اساسی ما حکومت می‌کند و می‌گوید پادشاه حق عزل و نصب وزرا را دارد. حالا توضیحات خودتان را ادامه دهید.

دکتر مصدق: جنبه دیگری که ایشان فرمودند...

رئیس: جواب اول ایشان را دادید؟

سرتیپ آزموده: نخیر، جواب سؤال من را ندادند.

دکتر مصدق: جواب ایشان را دادم. مگر جواب ایشان غیر از این بود؟

سرتیپ آزموده: نخیر، جواب من را ندادید. من خیلی فارسی عرض کردم.

دکتر مصدق: چه فرمودید؟

سرتیپ آزموده: عرض کردم در کشوری که شاهنشاه رئیس ارتش است، ارتش فرماندهی کل می‌خواهد یا نه؟

رئیس: جناب عالی فقط دو کلمه بفرمایید که ارتش فرمانده کل فوا می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ اگر می‌خواهد این

فرمانده کل فوا باید شاه باشد یا نه؟

دکتر مصدق: نه آقا؛ شأن شاه نیست که فرمانده باشد. [خنده حضار] وزیر دفاع ملی اگر منحصص بود فرمانده

است. اگر نبود، رئیس ستاد ارتش. اگر یک پادشاهی در هیجده سالگی به سلطنت برسد، آیا می‌شود و می‌توان قبول

کرد که این پادشاه هیجده ساله فرمانده کل شود؟ این مربوط به وزیر دفاع ملی است. وزیر دفاع ملی باید کارها را به

نظر پادشاه برساند و نظر پادشاه را شرط بدانند.

رئیس: یعنی به نظر آقا ستاد ارتش فرماندهی دارد.

دکتر مصدق: وزیر دفاع ملی؛ وزیر دفاع ملی.

رئیس: پس چرا نگفته‌اند ستاد وزیر دفاع ملی، گفته‌اند ستاد ارتش؟

دکتر مصدق: اینها آقا اصطلاح است.

رئیس: اینها تشریفاتی است؟

دکتر مصدق: اصطلاح است.

رئیس: پس بنده استدلالاً عرض می‌کنم رئیس ستاد ارتش یعنی رئیس ستاد فرمانده کل قوا؛ و وزیر دفاع ملی

یعنی رابط دولت و پادشاه، حالا توضیحات خودتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: اگر بخواهند اعلان جنگ بدهند، این یکی از کارهای بزرگ فرمانده است.

رئیس: فرماندهی از آن وقتی در جنگ شروع می‌شود که مقامات سیاسی فقط به جنگ برسند. اما وقتی جنگ

را اداره می‌کنند، دیگر سیاست در آن مداخله ندارد.

دکتر مصدق: صحیح است؛ ولی وزیر جنگ امضا می‌کند.

رئیس: پس دنباله را بفرمایید.

دکتر مصدق: این مسائل بحث بشود مفید است. یک مطلب دیگر: ایشان فرمودند که در همین ۲۵ مرداد من

اعلان کردم مجلسی نیست؛ پس بنا بر این اعلیحضرت در غیاب مجلس نخست‌وزیر را منعزل بکند. چون ۲۵ مرداد بنده

انحلال مجلس را اعلام کردم، می‌بایستی فرمان عزل را قبول کنم، چون مجلس نبوده است.

یک مطلب را که باید به دادرسان محترم توضیح بدهم این است که آنچه بنده در صلاحیت عرض کردم، این بود

که من نخست‌وزیرم و نخست‌وزیر را دادگاه نظامی نمی‌تواند محاکمه کند. یکی از اعتراضات دیگر من این بود که

هیئت منصفه باشد. دیگر اینکه این دادگاه مطابق لایحه‌ای که خود بنده تصویب کردم، تشکیل آن قانونی نیست.

دادستان فرمودند: «خیر؛ ما حق داریم رسیدگی کنیم.»

برای اینکه مبادا خدای نکرده مرا محکوم کنید، البته از محکومیت ترس ندارم، چون محکومیت در این دادگاه را

برای خود افتخار می‌دانم؛ ولی روی همان دلایل فرار دلایل دیگری بر له خودتان اقامه فرمودید که نقض رأی خودتان

است و باید در این باره توضیح مختصری عرض کنم.

رئیس: در صلاحیت صحبت نفرمایید. مطلب خودتان را بگویید.

دکتر مصدق: اینجا اگر بنده هیچ عرضی نکنم که آن دلایلی که فرمودید مخدوش است...

رئیس: اینها را در تجدیدنظر خواهید فرمود.

دکتر مصدق: نه، نه، نه، دلایلی آوردید که...

رئیس: شما تأیید صحبت‌های دادستان را می‌کنید که برگشته‌اید به صلاحیت.

دکتر مصدق: آقا شما دلایلی آوردید.

رئیس: شما حقیقتاً ملاحظه فرمایید آنچه دادستان گفت که شما هر سوالی می‌شود به جای دیگر حواله می‌دهید،

صحیح است. شما بعد از آن همه گفتگو سؤال اول را جواب دادید. دومی را که راجع به موضوع دیگری است،

برمی‌گردید به مطلب دیگر.

دکتر مصدق: دومی را هم جواب می‌دهم. بله، بله. بفرمایید، بفرمایید. من توجه نداشتم. [خنده حضار].

رئیس [خطاب به منشی]: سؤال دوم را برای اطلاع آقای دکتر مصدق بخوانید.

[منشی دادگاه سؤال رئیس را قرائت نمود].

دکتر مصدق: اینجا نظرشان این است که در آن چند روز چه کسی مسئول بود؟ عرض می‌کنم شخص بسنده و دولت بوده. می‌فرماید که مجلس نبوده. به یک فور مجلس نبوده؛ به قول خود ایشان مجلس بوده. آن قوی که مجلس نبوده، قول دولت است که رفراندوم کرد و نتیجه را اعلام نمود. آن قوی که ایشان و یک عده‌ای معتقد هستند به آن قول مجلس بوده.

اکنون لازم است عرض کنم در یکی از نسخه‌هایی که قرائت شد، چنین استدلال شده بود که موقع صدور دستخط مجلس شورای ملی نبوده است. بر فرض اینکه بتوانیم قبول کنیم که شاهنشاه در غیاب مجلس می‌توانند نخست‌وزیری را عزل کند تا روز ۲۵ مرداد که اینجانب نتیجه رفراندوم را به اطلاع عموم رسانیدم مجلس شورای ملی بوده است. مجلس شورای ملی وقتی نیست که مدت دوره تقنینیه به آخر برسد و یا اینکه قبل از انقضای مدت منحل شود. نمایندگان که استعفا داده‌اند تا آخر دوره تقنینیه وکیل مجلس هستند. زیرا بر طبق ماده ۲۱۴ آییننامه مجلس شورای ملی که عیناً نقل می‌شود:

نماینده استعفانامه خود را به عنوان رئیس مجلس می‌نویسد و رئیس مجلس آن را در اولین جلسه علنی به اطلاع مجلس می‌رساند. شخص مستعفی در ظرف ۱۵ روز از تاریخ قرائت استعفانامه در مجلس می‌تواند آن را مسترد دارد والا پس از خانمه مدت وکیل مزبور مستعفی شناخته می‌شود.

تا استعفای نماینده در جلسه علنی به اطلاع مجلس نرسد و تا ۱۵ روز از تاریخ قرائت استعفا نگذرد، استعفای نمایندگان، نمایندگان را محروم از نمایندگی نمی‌کند. هر وقت نمایندگان مستعفی مجلس برسوند و جلسه را تشکیل بدهند، هر کاری بکنند در حدود نمایندگی خواهد بود. چنانچه مجلس به یکی از دو جهت یعنی یکی استعفای نائص عده‌ای از نمایندگان و یا استنکاف آنها برای حضور در جلسات حاضر نشوند، لازم می‌آید که انتخابات تشکیل شود و دوره تقنینیه دیگری انجام گردد. چنین عملی در هیچ‌یک از ممالک مشروطه واقع نشده است. در این مملکت هم آن عده از نمایندگان دوره هفتم که استعفا نداده‌اند، خود را وکیل مجلس می‌دانند. چنانچه دولت فعلی هم با آنها موافق نبود چون بر طبق اصل هفتم منم قانون اساسی اساس مشروطیت جز تأویلاً و کلاً تعطیل بردار نیست، انتخابات دوره هفتم تقنینیه می‌بایست چندماه قبل شروع شده باشد. خلاصه عرض این است که اگر بگویید اعلیحضرت در غیاب مجلس می‌تواند یک نخست‌وزیری را عزل کنند...

رئیس: سؤال ایشان به نظر بنده این موضوع نبود که اعلیحضرت در غیاب مجلس می‌تواند عزل کند یا خیر. سؤال ایشان این بود که از ۲۵ تا ۲۸ که مجلس منحل شده بود و اعلیحضرت هم در خارج تشریف داشتند مسئول کسی بوده است؟

دکتر مصدق: رئیس دولت و دولت.

رئیس: همین؟

دکتر مصدق: بله قربان، همین. و همین مطلب به آنجا رسیده بود که دادگاه محترم استناد فرموده می‌تواند در آن فرار که سوابق مشروطیت...

رئیس: باز برگشتیم به فرار صلاحیت. ممکن است این فرار عادلانه نباشد. فراری است که این دادگاه صادر کرده و روی آن وارد ماهیت شده. بحث درباره آن در نجد بد نظر است. در آنجا می‌گویند این دادگاه در اولین مرحله مرتکب خطا شده است.

دکتر مصدق: خوب، حالا آقا می‌خواهید حکم صادر بفرمایید برای بنده برای چه؟  
رئیس: برای کیفرخواست.

دکتر مصدق: کیفرخواست اصلش این است که این دکتر مصدق باغی بوده است؛ و به کرات در حضور ناسان عرض شد که من باغی بودم و دستخط را اجرا نکردم. حالا دادگاه محترم روی این مسئله می‌خواهد رأی بدهد، بسیار خوب. حالا بنده باید عرض کنم که چه دلیلی داشته که بنده دستخط را اطاعت نکردم. این روی ماهیت است.  
رئیس: به شرطی که روی حکایت نرود. [خنده حضار]

دکتر مصدق: قربان، اصلاً بنده صلاحیت را اول کردم. نصیحت کردم. بنده این «ص»، «ل»، «ا»، «ح»، «ی» و «ت» را اول کردم. خوب شد؟ اجازه بفرمایید بقیه عرض را در ماهیت بکنم  
سرتهپ از موده: اجازه می‌فرمایید؟ چون در کیفرخواست تحریف نمودند و نیز ممکن است بعد استناد کنند، اجازه بنهید توضیح بدهم.

رئیس: بفرمایید، بفرمایید.

سرتهپ از موده: مبنای کیفرخواست و ادعای اینجانب این است که آقای دکتر محمد مصدق باغی شده‌اند. در یکی از جلسات عرض کردم اگر این آقا فرمان عزل را گرفته بودند و به خاطر دارم عرض کرده بودم مثلاً تشریف می‌بردند احمدآباد، اینجانب اساساً وظیفه‌ای نداشتم انجام بدهم.  
دکتر مصدق: جز آنکه تشریف بیاورید آنجا یک ناهاری بخوریم.

سرتهپ از موده: مبنای ادعا این است که پس از دریافت فرمان عزل و دادن رسید، به جای اینکه مثلاً بفرمان احمدآباد با گوشه دیگری، دست به یک سلسله اعمالی زده‌اند که آن اعمال را جرم می‌شناسند. به کرات عرض کرده‌ام که این منم مانند همه متهمین باید در این دادگاه روی این موضوع دفاع نمایند که «آن اعمالی که دادستان به من نسبت می‌دهد جرم نیست.» به نظر اینجانب کیفرخواست بسیار روشن است. بارها بیان شده است. استدعا می‌کنم از منم که کیفرخواست را لااقل تحریف نکنند. اعمالی که به ایشان نسبت داده‌ام و تعقیب نموده‌ام، از لحظه پس از دادن رسید فرمان شروع می‌شود؛ و منحصر است به اعمالی که در چهار روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد انجام گرفته. به هیچ وجه مورد توجه اینجانب نیست که ایشان فرمان عزل را حق داشته‌اند اجرا نکنند. آنچه مورد توجه اینجانب است، این است که از لحظه بعد از دادن رسید، اینجانب ایشان را نخست‌وزیر نمی‌دانم.

دکتر مصدق: هان، همین.

سرتهپ از موده: دادگاه محترم نیز با صدور قرار صلاحیت نظر دادستان ارتش را تأیید فرمودند. یعنی دادگاه تصدیق کردند که ایشان از لحظه بعد از دادن رسید نخست‌وزیر نبوده‌اند.

دکتر مصدق: صحیح!

سرتهپ از موده: زیرا اگر نظر دادگاه غیر از این بود، اساساً صالح به رسیدگی و تشکیل جلسه دادرسی نبود. این هم واضح است که صرف نظر از موازین قانونی که به عرض رسانیدم، وقتی دادگاهی قرار صلاحیت صادر می‌کند دیگر منم حق ندارد در آن دادگاه تجدید مطلع کند. فرض کنید پنجاه روز آقای دکتر مصدق در این دادگاه صحبت کنند که نه دادستان ارتش صالح است و نه این دادگاه. بنده که یک کلمه از این حرفها را نخواهم شنید و مانع انجام وظیفه‌ام نخواهد شد. تصور می‌کنم دادگاهی هم که قرار صلاحیت خود را صادر کرده، دیگر این حرفها در او مؤثر نیست، چاره، همان طور که عرض کردم، این است که این آقای دکتر لطف بفرمایند اعمالی را که در کیفرخواست به

ایشان نسبت داده شده به هر طوری که صلاح می‌دانند رد کنند. بعد که به سلامتی پرونده‌شان رفت به دادگاه تجدید نظر، البته در آن دادگاه می‌توانند باز شکایت کنند و عنوان کنند که دادگاه نظامی صالح نیست. به هر حال این مسکنصر توضیح هم برای این بود که باز هم بیان شود مبنای ادعا چیست. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: در تأیید اظهارات تیمسار دادستان و استحضار و توجه آقای دکتر مصدق برای اینکه موضوع جلسات روشن باشد و دیگر خروج از آن موضوع جایز نباشد، این توضیح خود را اضافه می‌نمایم: نظر به اینکه دادگاه در فرار صلاحیت نافذ بودن دستخط را تأیید نموده و دیگر موردی برای بحث آن باقی نمانده. از آقای دکتر محمد مصدق خواهش می‌شود نوضیحات و مطالب خود را راجع به ماهیت دعوا که عبارت از اعمالی است که در ایام ۲۵ الی ۲۸ واقع شده و دادستان جرم بودن آنها را محرز دانسته و اقامه دعوی نموده است، به این معنی که آیا اعمالی که در آن ایام واقع شده جرم هست یا نیست، باید سرلوحه دفاع آقای دکتر مصدق باشد. بیش از این هم با هر دقیقه خارج شدن از موضوع و احاله به تاریخ و قصص رفت خود و دادگاه را اشغال نکنند که مجال برای رسیدگی و تحقیق و تسحق موضوع به دست بیاید.

ساعت ۱ بعد از ظهر جلسه ختم گردید و جلسه آینده به پنجشنبه ۱۲ آذر موکول شد.

## حواشی

۱۶ من گزارش هیئت هشت نفری که در جلسه خصوصی روز پنجشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی قرائت شد و در اثر مخالفت نمایندگانی مثل شمس‌الدین قنات‌آبادی و خود دکتر بغایی در آن جلسه تصویب نگردید، به شرح زیر است:  
ساعت مجلس شورای ملی.

چون حسب تصمیم آقایان نمایندگان محترم در جلسه خصوصی روز پنجشنبه چهاردهم اسفندماه ۱۳۳۱ مقرر گردید امضاکنندگان زیر درباره شایعه اختلاف حاصله بین دربار و رئیس دولت که به واسطه پیش آمد اخیر در افواه منتشر و موجب پاره‌ای تشنجات و نگرانی گردید مطالعات و اقدامات لازمه نموده و نتیجه را به عرض مجلس شورای ملی برسانیم، لذا هیئت منتخب بدو با جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر ملاقات و با استحضار از مطالب ایشان به حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب و فرمایشات ملوکانه را اصفا نمود. اینک خلاصه مذاکرات و نتیجه را به شرح زیر به عرض مقدس مجلس شورای ملی می‌رساند:

خوشبختانه بین اعلیحضرت همایونی و رئیس دولت کوچکترین اختلافی که ناشی از نظریات شخصی و خصوصی باشد موجود نبست. بعلاوه اعلیحضرت همایونی فرمودند که همواره علاقه کامل خود را به رعایت اصول قانون اساسی نصریح و زحمات جناب آقای دکتر مصدق را در پیشرفت نهضت ملی ایران تقدیر نموده‌ام. و همچنین علاقه و احترام کامل آفسنی نخست‌وزیر نسبت به مقام شامخ سلطنت و شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مسلم و ابدأ محل تردید نیست. تنها جهتی را که می‌توان منشأ اختلاف نظر تشخیص داد، اختلاف در تفسیر و تعبیر مقررات قانون اساسی در مورد اعمال حقوق سلطنت و اختیارات قانونی هیئت دولت مخصوصاً راجع به فوای انتظامی کشور است که با توجه به مجموع اصول قانون اساسی و متمم آن نظریه خود را به شرح زیر به عرض می‌رسانیم:

نظر به اینکه موافق اصل ۳۵ متمم قانون اساسی سلطنت و دیبده‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مقرر شده و طبق اصل ۴۴ متمم شخص پادشاه از هر گونه مسئولیت میراست، و از طرفی طبق همین اصل و اصل ۴۵ متمم اداره امور مملکتی به عهده وزیر و هیئت دولت می‌باشد، بدیهی است که اداره و مسئولیت امور مملکتی اعم از کنوری و لشکری از شئون مقام شامخ سلطنت نبوده و حقوق هیئت دولت و وزیران است که در اداره امور وزارتخانه‌های مربوطه به سام اعلیحضرت همایونی سعی و کوشش در اجرای مقررات قانونی نموده منفرداً و متفرکاً از عهده مسئولیت در مقابل مجلس



شورای ملی برآیند. بنابراین برای اینکه این موضوع برای همیشه واضح و روشن بماند، استدعای تأیید این گزارش را از  
ساحت مقدس مجلس شورای ملی داریم.  
حسین مکی، جواد گنجعلی، سید ابوالحسن عاتر یزاده، مجذزاده، دکتر عبدالله معظمی، دکتر مظفر بقائی، رحما  
ربیع، دکتر کریم سنجایی.

{۲} پهنل از شفق سرخ- پنجشنبه ۲۱ حمل ۱۳۰۳، شماره ۲۲۹:

«گویا اخیراً شاه نلگرافی بهتوسط ولیعهد بمجلس مخایره کرده و در آن اشعار داشته است که اعتماد به سردار سپه ندرود و  
مجلس نمایل خود را به رئیس الوزرای دیگری معین کرده است و اطلاع دهند.

دعوی کاپنه ۲۶ حمل ۱۳۰۳

منظور از عزیمت جناب آقای دکتر مصدق این بود که انزال سردار سپه از رئیس الوزرائی چون مخالف قانون اساسی بوده  
صحیح نبوده و برای حفظ قانون اساسی این عزیمت انجام گرفته...ه جای که با تغییر سلطنت موافق نبوده است.

## جلسه بیست و دوم

بیست و دومین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰:۱۵ صبح پنجشنبه ۱۲ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر منبلی تشکیل گردید. پس از فراغت صورت جلسه قبل و اعلام رسمیت، رئیس دادگاه اظهار داشت:

نظر به اینکه دادگاه برای کشف حقیقت لازم می بیند از عده ای از همکاران آقای دکتر محمد مصدق و مأمورین انتظامی حضوراً در دادگاه تحقیقاتی نماید، بنابراین اشخاص مورد نظر به دادگاه احضار می شوند.

رئیس دادگاه به یکی از افسران انتظامات دادگاه گفت: «آقای عبدالعلی لطفی را بیاورید.» پس از صدور این دستور، سرگرد بلاری افسر محافظ دکتر مصدق از نالار جلسه خارج شد و آقای لطفی را در حالی که دو نفر سرباز از او مراقبت می کردند به نالار جلسه آورد.

آقای لطفی پس از حضور در دادگاه به طرف جایگاه منہمین و وکلای مدافع آنها رفت و در کنار میز منشیهای دادگاه بهلوی سرلشکر مبرجلالی وکیل مدافع سرنیب ریاحی ایستاد.

رئیس: آقای لطفی، به طوری که مستحضرید، دادستان ارتش حوادثی را که از روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کشور روی داده، جرم تشخیص داده است. به همین مناسبت بر علیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر کرده است که اینک دادگاه مشغول تحقیق و دادرسی است. چون آقای دکتر محمد مصدق ضمن اظهارات خود در دادگاه گفته اند در چهار روز مزبور مسئولیت امور کشور به عهده شخص ایشان و هیئت وزیران بوده، از شما سؤال می شود توضیح دهید در چهار روز مذکور در قبال واقعاتی که جریان یافته چه اقدام و عکس العملی بروز داده اید؟ توضیح بفرمایید.

لطفی: منظور از واقعات و حوادث را نفهمیدم چیست. کدام واقعه و کدام حادثه؟ من بخصوص گرم اشتغال به کارهای دادگستری بودم و آنی فراغت نداشتم و خیلی برکنار بودم. بسیاری از حوادث را نمی فهمیدم و با اشخاص هم ارتباط نداشتم. حالا اگر واقعه بخصوصی در نظر است، آن را بفرمایید تا من عرض کنم.

رئیس: نپسار دادستان، خواهش می کنم برای استحضار آقای لطفی توضیح دهید. سرتیپ آز موده: در امتثال امری که می فرمایید، عرض می کنم آقای لطفی خود تحت تعقیب هستند. تصور می کنم منظور سؤال ریاست محترم دادگاه را می دانند چیست. اکنون به عرض می رسانم به طوری که اینجانب از سؤالی که فرمودید استنباط می کنم، مبنای سؤال روی اظهار آقای دکتر محمد مصدق است که در دادگاه بیان داشتند واقعاتی که در چهار روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد روی داد جوابگو باید شخص خودشان یعنی آقای مصدق و به اصطلاح ایشان هیئت وزیران باشند که این آقای لطفی یکی از آنها بوده است. حوادثی که روی داد عبارت از این بود که اولاً آقای دکتر مصدق ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد فرمان عزل از نخست وزیر را دریافت داشتند. به نظر اینجانب اگر ریاست

محترم دادگاه سؤالی از این آقایان می‌فرمایند، یکی از نکات حساس باید این باشد که آقای لطفی مثلاً صریحاً در این دادگاه بگویند آقای دکتر مصدق فرمان صادره را به آقای لطفی رسماً یا غیر رسماً ابلاغ نموده‌اند؛ یعنی به استحضار ایشان رسانیده‌اند یا خیر؟ این اولین توضیحی است که به نظر اینجانب آقای لطفی باید روشن فرمایند. ثانیاً از صبح ۲۵ مرداد به بعد به ترتیب رئوس حوادث را به عرض می‌رسانم و از آقای لطفی خواهم می‌کنم درست توجه فرمایند که چه عرض می‌کنم.

اولین حادثه تشکیل جلسه فوق‌العاده هیئت‌وزیران مقارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد بود. این حادثه را نه تنها اهالی ایران بلکه سراسر دنیا در همان روز و ساعت یعنی بین ساعت ۶ صبح و ۷ صبح بخوبی اطلاع حاصل کردند. بدین ترتیب که رادیو نهران از ساعت ۶ تا ۷ یکنواخت اعلام نمود ساعت ۷ صبح اعلامیه دولت صادر می‌شود. پس آقای لطفی باید روشن کنند در آن جلسه چه گذشته است. البته باید توجه داشته باشند عنوان آن جلسه، جلسه فوق‌العاده بوده است. یعنی در کشور یک حادثه فوق‌العاده روی داده که ایجاب کرده جلسه فوق‌العاده هیئت‌وزیران تشکیل گردد؛ و توجه فرمایند که ساعت ۷ صبح همان روز دولت اعلامیه داد و دادن اعلامیه هم چیزی نیست که آقای لطفی اطلاع حاصل نکرده باشند.

حادثه مهم بعدی این بود که بلافاصله پس از ساعت ۶ صبح عده‌ای دستگیر و تویف شدند. عده مسزبور بنا به شخصیت و شغل و مقام در طبقه بودند؛ یک طبقه نظامیان و یک طبقه اشخاص غیر نظامی. اگر بگویند نظامیان به اصطلاح خودشان کودتا کرده بودند، آقای لطفی باید روشن کنند که شخصاً از اطلاعاتی که در صبح ۲۵ مرداد در اختیارشان قرار گرفت آیا در آن اطلاعات نشانه‌ای از کودتا بود یا خیر؟ و باید روشن کنند با توجه به اینکه در رأس وزارت دادگستری بوده‌اند موجب اینکه عده‌ای اشخاص غیر نظامی بازداشت شدند، از قبیل آقایان هیراد، بهبودی، حتی عصر آن روز آقایان دکتر بفائی و علی زهری و به‌طور کلی اشخاص غیر نظامی، ایشان چه اقدامی به عمل آوردند و موجب بازداشت این اشخاص چه بوده است؟

در اینجا باید این توضیح را به عرض برسانم: در این کشور نه‌جان اشخاص قیمت دارد و نه آبرو و حیثیت آنان. منظور از این دادرسی این است که اگر آقای لطفی که در این دادگاه حاضر شده‌اند بخواهند موضوع را به اصطلاح ماست مالی کنند، دادستان ارتش به هیچ وجه من‌الوجه از موضوع صرف نظر نخواهد کرد. آقای لطفی که اینک احضار شده‌اند باید توضیح دهند. این باید را که عرض می‌کنم از لحاظ حکم نیست؛ بلکه از این لحاظ است که مصلحت را در این می‌بینم که باید لطف بفرمایند و توضیح بدهند ایشان که خود را وزیر دادگستری می‌دانسته‌اند، آیا از این آقای دکتر مصدق سؤال کردند که «این اشخاص را برای چه به زندان می‌افکنید؟» و حتی سؤال کردند که «گناه آنها چیست؟» و حتی اقدامی به عمل آوردند یا نه؟

حادثه دیگر تشویش اذهان و افکار عمومی بود و ایجاد رعب و هراس و وحشت در جامعه ایرانی. بدین ترتیب که از صبح روز ۲۵ مرداد رادیو دولتی و روزنامه‌های دولتی شروع کردند به تولید اضطراب و وحشت در مردم. عصر روز ۲۵ مرداد میتینگ در میدان بهارستان برپا شد که در آن میتینگ ناطقین فریاد می‌کشیدند: «شاه نمی‌خواهیم!» و عناصری اطراف آنها فریاد می‌کشیدند: «طالب جمهوری هستیم.» همان روز در دیواری نبود در نهران که روی آن شعار خواستار بودن جمهوری نوشته نشود. در آن میتینگ دو نفر از همکاران این آقای لطفی حضور داشتند. یکیشان نطق بلخی ایراد نمود. و آن دکتر حسین فاطمی بود. دیگری با گردن کج<sup>۱</sup> در آنجا روحیه ناطقین را تقویت می‌کرد. خلاصه رونق آن میتینگ در آن بود که دو نفر از همکاران آقای لطفی در آن میتینگ حضور داشتند و ناظرین میتینگ

را میتینگ دولتی می‌دانستند که نمایندگان به اصطلاح دولت در آن میتینگ حضور دارند. آقای لطفی باید توجه فرمایند که موضوع آن میتینگ هم چیزی نبود که گرفتاری وزارت دادگستری مانع اطلاعشان باشد. حتی بچه‌های تهران نیز که در هر گوشه‌ای بودند، از جریان آن میتینگ اطلاع حاصل کردند.

پس از آن میتینگ یک سلسله حوادثی روی داد که مبنای آن دو موضوع اصلی بود: یکی اینکه در خانه ۱۰۹ فعالیت عجیبی ایجاد شده بود برای یکسره کردن کار مملکت. این فعالیت هم چیزی نبود که آقای لطفی اطلاع حاصل نکرده باشند. زیرا کلیه جرایم آن روز کلمه به کلمه نحوه فعالیت را درج می‌کردند. روزنامه‌ای نبود که جریان آن فعالیت را نوشته باشد. اشخاصی که فعالیت می‌کردند، اشخاصی نبودند که آقای لطفی آنان را شناخته باشند. دکتر شایگان‌ها بودند که آقای لطفی شاید صدها جلسه با ایشان نشست و برخاست کرده بودند. در هر صورت یک مبنای حرارت فعالیت‌هایی در خانه ۱۰۹ ایشان بودند و یکی از تناول کنندگان ناهار بیست نفری.

دکتر مصدق: نخیر، نخیر! آقای لطفی نبودند.

سرتیپ آز موده: به هر حال فعالیت‌های خانه ۱۰۹ چیزی نبود که گرفتاری در وزارت دادگستری مانع اطلاع از آن باشد. جریان دیگر این بود که سیل تلگراف به سوی خانه ۱۰۹ و مراجع دولتی سرازیر می‌شد که موفقیت پیشوای عالیجاه را اسناداران و فرمانداران خواستار می‌شدند. روزنامه‌های تهران بعد دسته متمایز نسیم می‌شدند: یکی به اصطلاح طرفداران مبارزه ضد استعمار از قبیل روزنامه مردم و شهباز و شجاعت و از این قبیل و پرواز دهندگان کبوتر صلح. اینها با خط جلی درشت می‌نوشتند: «جمهوری می‌خواهیم» دسته دیگر روزنامه‌های موافق دولت بودند از قبیل نیروی سوم و شورش و از این قبیل. اینها هم با عناوین بسیار جلی و خوانا می‌نوشتند: «جمهوری می‌خواهیم» سه شب تمام هم یکی از همکاران آقای لطفی یعنی حسین فاطمی سرمقاله در روزنامه باختر امروز نوشت که سراسر آن غیر قابل توضیح است. یعنی به طور خلاصه آن همکار آقای لطفی که در عین حال سخنگوی رسمی دولت، یعنی زبان آقای لطفی بود، او هم می‌گفت اساس سلطنت باید برچیده شود.

در خلال این حوادث یک حادثه بسیار مهم هم روی داد و آن این بود که حسین فاطمی همکار آقای لطفی رسماً تلگراف کرد که سفرای کشور شاهنشاهی ایران با اعلیحضرت همایونی تماس نگیرند. این تلگراف هم چیزی نبود که بر آقای لطفی پوشیده باشد. زیرا آن همکار آقای لطفی ظهر روز ۲۶ مرداد متن تلگراف را در اختیار خبرنگاران داخلی و خارجی فرار داد و هر کس کوره سواد داشت و حتی اگر سواد هم نداشت، اطلاع حاصل کرد. زیرا خود اینجانب به کرات ملاحظه نمودم که حتی کارگران و عملجات و اشخاصی که وسیله فراهم کردن روزنامه ندارند، پشت دکاکین و خانه‌ها جمع می‌شدند و رادیو گوش می‌دادند که ببینند در این کشور چه می‌گذرد. حال، آقای لطفی واقعاً معقول است که بگویند: «چون گرفتاری وزارت دادگستری داشتم، نه چشمم به روزنامه افتاد نه گوشم چیزی شنید» و بگویند: «در آن چهار روز آب از آب تکان نخورد»؟ اینکه معقول نیست.

بالاخره به عرض آقای لطفی می‌رسانم که حادثه این بود که در روز ۲۵ مرداد در حالی که آقای مصدق فرمان انحلال مجلس شورای ملی را داده بودند که لابد آقای لطفی اطلاع دارند، و در حالی که اعلیحضرت همایونی در خارج از کشور بسر می‌بردند، که آن را نیز حتماً آقای لطفی بی‌اطلاع نبودند، دستگاهی که خود را دستگاه مسئول کشور می‌پنداشت بود و جز بیشتر وزیران کسی نیست. آن دستگاه با همکاری عناصر چپ بکدل و یکجهت می‌گفتند تکلیف مملکت یکسره شود؛ و از دو جهت تکلیف را یکسره می‌کردند: یکی اینکه در خانه ۱۰۹ مطالعه روی تشکیل شورای سلطنتی یا شورای موقت می‌کردند. دیگر اینکه یکی از همکاران آقای لطفی تلگراف کرد در روز ۲۸ مرداد به تمام

استانداران و بخشداران که «حاضر برای فرماندوم باشید».

بالاخره به نظر دادستان ارتش آقای لطفی باید با در نظر گرفتن خدا و وجدان این دادگاه را به حقیقت سوق دهند. انتظار اینجانب و استدعایم از ایشان این است که یک کلمه نفرمایند: «چون گرفتار وزارت دادگستری بودم، از همه این مطالب اطلاع نداشتم.» چگونه می شود باور کرد که آقای لطفی در آن چهار روز با اشخاصی یا خانه ۱۰۹ و یا مردم ارتباط نداشتند؟ چگونه می شود باور کرد این همه مباحثی که در تهران بود به گوش ایشان نرسد؟ به نظر اینجانب اگر چنین عنوان کنند، معقول و قابل قبول نیست. بنده دیگر در مورد توضیح آقای لطفی که فرمودند: «کدام حادثه را می فرمایید؟» فعلاً توضیح دیگری به نظر نمی رسد، مگر اینکه مجدداً آقای لطفی بخواهند تکانی را روشن کنم، البته اگر چنین موضوعی را تقاضا کردند، بنده ذهن ایشان را راجع به هر مطلبی روشن خواهم کرد. رئیس: آقای لطفی، البته متوجه توضیحات شدید.

لطفی: بله. احضار من در دادگاه یا به عنوان اتهام یک متهم است یا به عنوان گواه. من از طرز فرمایشات دادستان ارتش استنباط نکردم که منظورشان دادرسی بنده است یا استدلال و شهادت من. ریاست دادگاه توجه کامل فرمایند که طرز جریان کار در دادگاه از اصول دادرسی خارج نشود. اگر دارید من را محاکمه می کنید که درست نیست. زیرا محاکمه و دادرسی بایستی پس از انجام یک مقدماتی باشد. اگر گواهی از من می خواهید، موضوع را بفرمایید که «در این موضوع چه اطلاعاتی داری؟» نه آنکه از من بپرسید: «مسئولیت را چگونه انجام دادی؟» انجام مسئولیت مربوط به اتهام نیست. ولی برای آنکه دادگاه تصور نفرمایند که منظور من طفره است، به پرسشهای آقای دادستان ارتش پاسخ می دهم.

رئیس: اجازه بدهید من قبلاً برای استحضار آقای لطفی متذکر بشوم که دادگاه شما را به عنوان گواه اکنون احضار کرده. اگر چه دادستان توضیح دادند، در حقیقت برای چند موضوع زیرین بوده است: اولاً، موضوع فرمان رؤیت شده یا نه؟ آیا جلسه فوق العاده هیئت وزیران مقارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ و صدور اعلامیه در ساعت ۷ صبح به وقوع پیوسته یا خیر؟ همچنین عده ای بعد از ساعت ۶ صبح نظامی یا غیر نظامی دستگیر و بازداشت شده اند یا نه؟ تشویش اذهان و ایجاد رعب و وحشت در اثر نطقهای مبتنیگ و اعلامیه های صادره به وقوع پیوسته است یا خیر؟ تکرار می کنم فقط به عنوان مطلع و گواه توضیحات خودتان را بدهید.

لطفی: دیگر فرمایشی ندارید؟

رئیس: خیر. بفرمایید.

لطفی: همان طوری که ریاست دادگاه فرمودند، معلوم شد احضار بنده به عنوان گواه بوده است. [با عصبانیت] با گواه در دادگاه چنین رفتاری نمی کنند که دادستان ارتش بفرمایند: «بایستی فلان کار را کرده باشی؛ چرا نکرده ای؟» و از پیش پیش هنوز گواه حرف نزده به او بگویند که «اگر بخواهی ماست مالی کنی، پذیرفته نیست و اگر بخواهی بگویی طبر ندارم من تکذیب می کنم.» خیلی غریب است و جای تأسف است که من که به عنوان گواه در دادگاه شرفیاب می شوم با کمال اطاعت و انقیاد، هنوز حرف نزده هدف حمله می شوم. در صورتی که بایستی ریاست محترم دادگاه اول از من گواهی را بخواهند. پس از آنکه من عرایض کردم، آقای دادستان ارتش ممکن است صحبتهایی بفرمایند و به آیین دادرسی و کیفر ارتش مراجعه فرمایند. البته ریاست دادگاه کاملاً بیطرف و مورد اعتماد هستند. ولی اصول محترم است؛ بایستی رعایت شود. حق نبود که قبل از ادای گواه دادستان فرمایشی بکنند. اینک به فرمایشات ریاست محترم دادگاه پاسخ می دهم.

سرتیب از موده: بنده باز هم توضیحی دارم، اگر اجازه بفرمایید.

لطفی: نخیر، بنشین. بنده اعتراض می‌کنم. جایش نیست.

رئیس: ممکن است بعد بفرمایید؟

سرتیب از موده: اختیار دادگاه دست ایشان نیست.

لطفی: دست قانون است.

سرتیب از موده: دست قانون است. به نظر بنده باید تابع اصول بود. چون اینجا مطلبی گفته شد که خلاف واقع

بود، بنده استدعا می‌کنم اجازه بفرمایید بنده برای روشن شدن ذهن دادگاه توضیحاتی به عرض برسانم.

رئیس: مختصر بفرمایید.

سرتیب از موده: یک اصولی هست که غیر قابل انکار است. یعنی فرمودند باید تابع اصول بود. واقعاً همین طور

است و باید تابع اصول بود. اصل این است که آقای لطفی را به دادگاه احضار فرمودید و سوآلی از ایشان نمودید.

پاسخ دادند: «موضوع سؤال را نفهمیدم.» حتی فرمودند: «کدام حادثه را می‌پرسید؟» ریاست دادگاه به دادستان ارتش

تکلیف فرمودید: «حادثه را توضیح بده.» دادستان ارتش هم امر را اطاعت کرد و حادثه را توضیح داد. خودسرانه

عملی انجام نداد.

پس یک اصل رعایت شد. یعنی وقتی ریاست دادگاه به دادستان ارتش امر می‌فرمایند: «توضیح بده.» دادستان

ارتش نمی‌تواند از اطاعت آن امر امتناع نماید. اصل دیگری که فرمودند، اصل کسب اطلاع دادگاه از موضوعات

است. همان طوری که آقای لطفی گفتند، معمولاً در دادگاه با به عنوان مطلع از کسی سوآل می‌شود و با به عنوان گواه.

ولی آقای لطفی به یک نکته توجه نمی‌فرمایند و آن این است که وضع آقای لطفی یک وضع خاصی است. یعنی اگر

گواه به آن مفهوم قانونی بودند اولین عملی که دادگاه انجام می‌داد این بود که ایشان باید سوگند بخورند که بر خلاف

حق و حقیقت چیزی نگویند. چرا ایشان را وادار نکردند که سوگند بخورند؟ برای اینکه خود متهم هستند.

آقای لطفی الآن در بازداشت بسر می‌برند؛ و روی همان حوادثی که به اصطلاح خودشان به عنوان گواه آمده‌اند،

تحت تعقیب هستند. بنابر این وضعیت آقای لطفی آنچنان وضعیتی نیست که مثلاً الساعة ریاست دادگاه امر بفرمایند

مدیرکل وزارت دادگستری بیاید در دادگاه توضیح دهد. اگر مدیرکل وزارت دادگستری بیاید، وضع او وضعیت گواهی

است که قانون پیش‌بینی نموده. پس آقای لطفی یک وضعیت خاص و ذات‌البینی دارند. هم متهمند و هم در این دادگاه

احضار شده‌اند که اگر میل مبارکشان هست به کشف حقیقت کمک کنند. به همین مناسبت بود که بنده ضمن عرض

خود دو سه بار عرض کردم لطفاً توجه به عرض بنده کنند. و عرض کردم خدا و وجدان را در نظر بگیرند. این نکته را

هم باید بگویم و آن این است که به اصطلاح معروف نمی‌شود گفت کوسه و ریش پهن یا نمی‌توان شترسواری دولا دولا

نمود. اگر آقای لطفی که عمری را در خدمت دادگستری گذرانیده‌اند احضار خود را به این دادگاه خلاف قانون

می‌دانند، دادستان ارتش معتقد است باید همیشه به قانون تکیه نمود و ایشان نباید یک کلمه توضیح دهند. اگر ادای

توضیح را به حکم قانون اجباری می‌دانند، ایشان نباید کم لطفی فرمایند و بیانات بنده را که هیچ نبود جز اجرای

درخواست ایشان — یعنی گفتند کدام حادثه و اینجانب حوادث را شرح دادم — نخفته کنند. بهر حال به نظر اینجانب

بسیار بجا است که اگر مایلند بدون اندک سوء تفاهمی در برابر سؤال ریاست محترم دادگاه پاسخ دهند، قضارت

پاسخهای ایشان به دادستان ارتش به هیچ وجه مربوط نیست و به عهده دادگاه محترم است. دادستان ارتش به جز شرح

حوادث بیان دیگری ننمود. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای لطفی، خواهش می‌کنم پاسخها را بدهید.

لطفی: اجازه بفرمایید قبل از پاسخ سؤال مختصری در جواب آقای دادستان عرض کنم که رفع اشتباه بشود.  
رئیس: بفرمایید.

لطفی: این قسمت به عرض می‌رسد که گواہ موفعی که به عنوان گواہ در دادگاه حاضر می‌شود، اگر میلیونها اتهام داشته باشد با او طبق قوانین رسیدگی درباره گواهان رفتار می‌شود. وضعیت او در هر حال مؤثر در سلب تشریفات نیست. تیمسار دادستان ارتش همین جا اشتباه فرمودند. خیال کردند که اگر یک گواهی به عنوان محکومیت جزایی یا مدنی محکوم شده است، نباید درباره او تشریفات گواہ اجرا شود.

این جواب فرمایش ایشان در اصول و قواعد حقوقی و مدنی و کیفری است. اما راجع به فرمایشات ریاست دادگاه در باب موضوعاتی که فرمودند پاسخ می‌دهم. راجع به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه سؤال فرمودید. آقای دکتر محمد مصدق فرمان را به بنده ارائه ندادند. حرف آن را هم بمن زدند، چه به طور نصریح و چه به طور ایسما و اشاره و چه به طور تلویح. خلاصه با تمام اقسام دلالت‌های لفظی با بنده صحبت فرمان نکردند. روح من از فرمان بی اطلاع بود تا موقعی که پای رادیو جناب نخست‌وزیر فعلی اعلام فرمودند که «من به موجب فرمان اعلیحضرت همایونی نخست‌وزیرم» در جلسه مواجهه با آقای دکتر محمد مصدق صریحاً آقای دکتر گفتند که من «فرمان را به لطفی ارائه نادم» آقای دادستان ارتش. با این مواجهه‌ای که شما خودتان داده‌اید دیگر جای شبهه و تردید نبود. ببخشید، موضوع دوم فرمایش ریاست دادگاه چه بود؟

رئیس: تشکیل جلسه فوق‌العاده.

لطفی: بله، عرض می‌شود. اما در باب تشکیل جلسه فوق‌العاده عرض می‌کنم که بنده در آن جلسه فوق‌العاده نبوده‌ام. زیرا که به من ابلاغ نکردند که «بیا» منزل بنده هم شمیران بود. ابدأ چنین پیغامی به بنده نرسیده بود که بنده حاضر شوم. سؤال دیگر چه بود؟

رئیس: آخر این سؤال ماند که راجع به اعلامیه دولت که صادر شده بود.

لطفی: و راجع به اعلامیه دولت چیز عجیب و غریبی است که من هیچ متوجه این قسمت نشدم که به عنوان دولت اعلامیه‌ای صادر شده است. فاصله و مدت بین آن روز و سقوط کابینه آقای دکتر محمد مصدق سه روز بیشتر نبود و یک جلسه هیئت دولت هم پیشتر تشکیل نشد. در آن جلسه مخصوصاً بنده و آقای دکتر ملکی راجع به یک پیش‌آمدی مذاکره کردیم که مذاکره من به حال اعتراض بود و دکتر مزبور هم تصدیق کرد. موقعی که جلسه رسماً تشکیل شد، دکتر ملکی اجازه خواست و یک صحبت‌هایی راجع به آن پیش‌آمد کرد. ولی آقای دکتر صدیقی که از طرف آقای دکتر محمد مصدق سمت نیابت داشت، جواب داد. خلاصه قرار بر این شد که آقای دکتر صدیقی جناب آقای دکتر محمد مصدق را ملاقات کنند و برای هیئت پاسخ بیاورند. بعد من اجازه صحبت به حال تعرض و اعتراض خواستم. آقای دکتر صدیقی گفت باشد برای جلسه بعد و اجازه نداد. جلسه بعد هیئت دولت هم که مسبقاً منعقد نشد. بنابراین به موضوع اعلامیه و با آن جلسه فوق‌العاده هیچ مسبوق نشدم. ببخشید، یک توضیحی دارم. یعنی جلسه فوق‌العاده را آن روز فهمیدم ولی اعلامیه را مسبوق نشدم. دیگر سؤال چه بود؟

رئیس: راجع به بازداشت غیر نظامیها و...

لطفی: اما راجع به بازداشت نظامیها، دادستان ارتش بر اشتیاعش کردند از اینکه چگونه لطفی نساگاه است؟ هرچند از موضوع جواب خارج است و این بیان من شبیه به حالت دادرسی است، ولی برای اینکه دادگاه تصور

نفرمایند که من ظفره می‌روم، عرض می‌کنم که چطور ممکن است یک وزیر دادگستری در ظرف سه روز حوادثی واقع شود، یعنی اگر مقاله‌ای در روزنامه درج شود، یا اگر در جایی جنجال رخ دهد، وزیر دادگستری چگونه نفهمیده است. ریاست دادگاه، من در این موقع نمی‌خواهم خودستایی کنم...

رئیس: بفرمایید بنشینید.

لطفی: اجازه فرمایید کامل کنم. لطفی وزیر معمولی مانند وزرای گذشته نبود که ببیند یک قاضی رشوه‌خواری بیگانه‌ی را محو و نابود می‌کند و حقی را باطل و باطلی را حق می‌نماید. لطفی طبق قانون اختیارات دادگستری را واژگون کرده و بر روی هم ریخته است. از ساعت ۵ صبح تا ۲ بعد از ظهر مشغول و از ۴ بعد از ظهر تا ساعت ۱۱ شب مشغول است. زیرا که یک دادگستری زیر و رو شده و بایستی سرعت کار را انجام داد که کارهای مردم معوق نماند. [در این موقع آقای لطفی آه کشید.] هی دادا از طرفی لوایح قانونی آقای دکتر محمد مصدق چه در قسمت مربوط به دادگستری و چه در قسمت مربوط به وزارتخانه‌های دیگر به من احواله می‌شد که من یا خودم موادی تنظیم می‌کردم و با به کمیسیونی که برای این کار تشکیل داده بودم می‌پردم که کمیسیون آن را حلاجی کند. گذشته از این دو مرحله، آقای دکتر مصدق به من مجال نمی‌داد، زیرا دستور تشکیل یک کمیسیونی را برای کارهای مربوط به وزارتخانه‌ها داده و مرا به آن کمیسیونها دعوت می‌کرد. این مقدمه را داشته باشید تا یک مقدمه دیگری را هم به عرض برسانم که استبعاد و استیضاح آقای دادستان ارتش وجداناً رفع شود، ولو اینکه در دادگاه از حرف خودشان پابین نیابند.

چندماه قبل از سقوط کابینه، آقای دکتر محمد مصدق قانون مطبوعاتی تصویب کرد. بعد منتشر شد. من دیدم که اگر بخوام روزانه وقت خودم را صرف مطالعه روزنامه‌ها بکنم، به هیچ کار نخواهم رسید. می‌شوم مانند بعضی از وزرای سابق که خرابیها را می‌دیدند و چشم بر هم می‌گذاشتند. ناچار یکی از فضات را که نام او انوری پور است خواستم و به او دستور دادم که «وظیفه تو فقط مطالعه مطبوعات است. تمام روزنامه‌ها را بایستی اول وقت مطالعه کنی. اگر برخلاف فواین چیزی در آن منتشر شده است، بعداً سرا ارجاع کن و برای من نفرست. زیرا که من مجال نگاه کردن روزنامه با آن کارهای متواتر و متراکم ندارم.»

به توسط ریاست محترم دادگاه به آقای دادستان ارتش عرض می‌کنم یک پیر مرد هفتاد ساله... [در این مسرعه سر تپ آزموده به اشاره ریاست دادگاه به لطفی گفت: «می‌فرمایند بنشینید.» ولی لطفی گفت: «نخیر، اجازه بفرمایید.» و به اظهارات خود ادامه داد. | ... که دارای چهار شغل مهم به شرحی که عرض کردم و ضعف و نفاقت که بسیاری از شبها ساعت ۱۱ که به منزل می‌رفتم حال غذا خوردن نداشتم، دیگر می‌تواند که ببیند در فلان روزنامه چه مقاله بدی نوشته شده یا در توی شهر چه جنجالی رخ داده است، خاصه با بودن حکومت نظامی که مقدمات امر و رسیدگی به عهده اوست؟ البته پس از رسیدگی و معلوم شدن قضایا اگر یک وزیری دید کار بی فاعده‌ای شده است، بایستی اعتراض کند و بپرسد. مدت سه روز، من هم با آن طرز کار هیچ کس هم جرئت نداشتم در وزارتخانه با من غیر از صحبت اداری صحبت امور خارج بکند.

آقای دادستان ارتش، رئیس کاخ دادگستری بهترین کسی است که طرز کار مرا در شبانه‌روز در کاخ دیده است. من حتی روز جمعه و تعطیلهای دیگر هم که حق قانونی خودم بود در آن روزها کار نکتم، در دادگستری کار می‌کردم. طوری سرگرم کار دادگستری بودم که مجال گفتن و شنیدن نداشتم. در آن وقت موقعیت دادگستری مثل مواقع دیگر نبود. وزیر دادگستری هم مثل سایر وزرای گذشته نبود. دیگر از فرمایشان چیزی باقی است؟

رئیس: البته راجع به بازداشت‌شدگان هم این طور که فرمودید هیچ اطلاعی نداشتم.



لطفی: هیچ؛ ابدأ. صریحاً عرض می‌کنم که راجع به بازداشت‌شدگان، بخصوص آن اشخاص، بنده مطلع نشدم در آن وقت. سوگند قبلی را در خانمه عرض می‌کنم که آنچه عرض کردم طبق حقیقت واقع است، یعنی آنچه که در یادم هست. عجباً! یک چیزی را فراموش کردم که عرض کنم. اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بفرمایید.

لطفی: آقای دادستان ارتش چرا طرز کار مرا از وکلای دادگستری تحقیق نمی‌کنند؟ آنها می‌دیدند که من با چه مشکلی کار می‌کردم. یک پیرمرد با این سن و با آن بارهای بزرگی که به سر دوشش گذاشته شده بود، کجا می‌توانست و حالی داشت که جستجو کند و ببیند چه واقعاتی رخ داده است؟ اجازه می‌فرمایید عرض دیگری را که خارج از موضوع است، یعنی خارج از سوالات شما است، بکنم؟

رئیس: بفرمایید؛ بفرمایید.

لطفی: آقای دادستان ارتش فرمودند که من با آقایانی از قبیل دکتر شایگان ارتباط با آمد و شد داشتم. این بکلی بی‌اصل است. اشتباه ایشان ناشی است از اینجا که چند جلسه در منزل آقای دکتر محمد مصدق کمپسیونی برای اصلاح قوانین تشکیل شد از عده‌ای که یکی هم ایشان بودند. از کمپسیون گذشته، خود آقای دادستان وجداناً قانع است که من با این اشخاص و با وکلای دیگر مجلس به هیچ وجه آمد و شد منزلی و یا جلسه و یا انحصاری دیگر از راهها ارتباط نداشتم. شخصی هستم خیلی کم معاشرت. از روزی که شغل قضاوت به عهده گرفته‌ام معاشرت را از بین زده‌ام که اگر الآن از من پرسید: «رفقای تو چه اشخاصی هستند؟» از پنج نفر تجاوز نمی‌کنند. زیرا عقیده‌ام آن است که کسی که بار مسئولیت قضایی را به دوش گرفت و درستکار باشد، باید از مردم کناره‌گیری کند تا بیطرفی او محفوظ و دچار خواهشهای بیجا نشود. از این آقایانی که در این جا جمعند و چشم من قیافه آنها را تشخیص نمی‌دهد، پرسید کدام آنها با من رفیقند؟ کدام یک از آنها با من ارتباط دارند؟ تحقیق بفرمایید من با کدام افسر نظامی مربوط بودم؟ یک شخصی که به این درجه کم معاشرت است و برای اینکه وجداناً در اشکالات و محظورات قضایی واقع نشود، معاشرتش را با مردم می‌برد و نازه هم چهار تا بار به دوش او گذاشته‌اند، نباید درباره او گفت یک حادثه‌ای را که پیرزن شهری فهمیده است، تو وزیر دادگستری چگونه نفهمیدی؟ زیرا ممکن است آن پیرزن بسبب عقاب جادوگری هم برود. ولی یک وزیر دادگستری که سالهای سال رشا و ارتشا را در دادگستری می‌دید و خون دل می‌خورد و مورد تمسخر و استهزای اشخاص نادرست بود، نفهمد که در شهر، در یک مکان چه خبری رخ داده یا در روزنامه چه نوشته شده است. بله اگر فاصله زیاد بود و مرور زمان ممکن بود که فهمید نه سه روز فاصله، آن هم با اشتغال من به کار محسوس که آنی فراغت نداشتم.

آقای دادستان ارتش، چون خودت راحت بودی و در ساعت اداری می‌رفتی و پس از انفضا هم به خانه‌ات می‌رفتی و مسئولیت جای و ازگون شده را هم نداشتی، آن بارهای سنگین هم به دوش تو نبود، حق داری چنین تصویری بکنی. (در این مرفع لطفی که از شدت عصبانیت می‌گریزد صدایش را به فریاد بلند کرد.) و البته درست خبر نداشتی که در دادگستری چه خبر بود. تنها رشا و ارتشا نبود. ناموس کسی در امان نبود. حیثیت مردم متزلزل بود. کسانی را که سالیان سال من آنها را امتحان کرده بودم و آنها هم مثل من خون دل می‌خوردند، سرکار آوردم که بلکه بتوانم در جامعه خدمت کنم.

رئیس: آقای لطفی، اینها از موضوع خارج است.

لطفی: خارج نمی‌شوم. اجازه بدهید اینها را برای نعاشی ایشان می‌خواهم عرض کنم.

رئیس: ایشان نه‌اشی نکردند.

لطفی: چرا. آخر پرسیدند: «نو چرا بی‌خبر بودی؟»

رئیس: ممکن است این جوابها را بفرمایید که موضوع روشن شود؟ برای تکمیل توضیحاتتان اگر ممکن است بگویید جلسه‌ای که اشاره کردید چه روزی بود؟

لطفی: کدام جلسه؟

رئیس: عرض می‌کنم. اعتراض شما و موضوع صحبتتان با آقای ملکی و سپس نفاضا نمودن صحبت در جلسه هیئت دولت که اجازه ندادند چه بود؟

لطفی: این را لازم می‌دانید؟

رئیس: برای تکمیل اطلاعات دادگاه بفرمایید.

لطفی: اگر لازم می‌دانید بفرمایید تا عرض کنم.

رئیس: بفرمایید، خواهش می‌کنم.

لطفی: آن جلسه روز دوشنبه بود. فقط جلسه هیئت دولت بود که همیشه منعقد می‌شد و دیگر جلسه‌ای منعقد نشد.

رئیس: روز دوشنبه چندم بود؟

لطفی: خاطر من نیست چندم بود، شاید بیست و هشتم. بنده غیر از این جلسه، دیگر جلسه‌ای ندیدم. اما موضوعی که بنده با آقای دکتر ملکی آنجا گله کردم، این بود که من به او گفتم شنیده‌ام مجسمه را انداخته‌اند و این کار بسیار بدی است. ایشان هم فرمودند که این کار بسیار بد است و باید جلوگیری کرد. ایشان هم اجازه خواستند و موضوع مجسمه را عنوان کردند. آقای دکتر صدیقی جواب دادند که حکومت نظامی خواست جلوگیری کند، نتوانست. بعد قرار شد که راجع به این قسمت که اوضاع چیست، ایشان با آقای دکتر محمد مصدق مذاکره کنند، نتیجه را جلسه بعد برای ما بیاورند.

جلسه بعد هم منعقد نشد. بعد من هم اجازه خواستم. ایشان گفتند: «کار زیاد داریم. باشد برای جلسه بعد.» این بود که اجازه بنده ماند و گذشت.

رئیس: آخرین توضیح را هم که در حقیقت موضوع استدلال دادگاه همین بود که جواب صریح یعنی توضیح روشن ندادید، روشن کنید.

لطفی: کدام یکی، آقا؟

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق اظهار داشته‌اند مسئول حوادث از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه ۳۲ ایشان و هیئت وزیران

سابق...

دکتر مصدق: بنده خودم را عرض کردم.

رئیس: ... بودند. شما در این مورد اطلاع و نظرتان چیست؟ کما اینکه در روز دوشنبه بنا به اظهار خودتان جلسه هیئت دولت نیز تشکیل شده و نسبت به پاره‌ای وقایع که مورد اعتراض شما بوده مذاکرانی به عمل آمده.

لطفی: البته مسئولیت کلیات کشور و امور عمومی کشور مطابق قانون اساسی به عهده دولت است، و هر وزیری دارای مسئولیت اختصاصی و اشتراکی است. ولی من حوادث آن روز را نمی‌دانم چگونه بوده، و آیا در حدود مسئولیت اختصاصی وزرا بوده است یا عمومی. البته تصدیق خواهم فرمود که در یک جایی اگر اجتماعی شد در بدو امر مسئول آن حکومت نظامی است که مرتبط با ارتش و وزارت دفاع ملی است. اگر در این اثنا یک امری رخ داده که

مربوط به کلیات کشور می‌شود مسئولیت آن به عهده دولت است. اما نه آنکه در کوچه و بازار و خیابان قتل‌ها واقع شد یا پاسبان حرکت خلاف قانون کرد یا زاندارم کار بی‌رویه کرد، اینها مسئولیتی تقسیم می‌شود بین وزرا. در صورتی که به کلیات برخورد، وزرا هم مسئول نیستند. من نمی‌دانم آقای دکتر محمد مهدق چه اسری را بدگردن وزرا گذارده است.

دکتر مصدق: من گردن شما چیزی نگذاشته‌ام، آقا؛ هیچ.

لطفی: اگر در شهر پنجاه خانه سرقت شد یا پنجاه آدم کشته شد، مسئولیت آن به عهده اداره و وزارتخانه مربوطه است. اگر در وزارت دفاع ملی فرضاً یک کار غلطی جریان پیدا کرد، وزیر دادگستری مسئول نیست یا وزرای دیگر؛ مگر طوری باشد که به کلیات کشور برخورد. طبق قانون اساسی، آن وقت وزرا همگی مسئولند. خاطر شریف ریاست دادگاه را به این نکته جلب می‌کنم که فرق بین مسئولیت مشترک و مسئولیت اختصاصی خیلی دقیق است. دقت فرمایید. برای آنکه خوب روشن کرده باشم چند مثال عرض می‌کنم که کاملاً روشن شوید. مرخص می‌فرمایید بنده

رئیس: بفرمایید.

لطفی: اگر...

رئیس: برای اینکه زحمت آقا کم بشود، به نظر بنده از این تفسیر که قبلاً برای دادگاه بیان شده و دیگر مورد نیاز نیست، صرف نظر فرمایید.

لطفی: پس فقط بکی را عرض نم.

رئیس: نظر دادگاه فقط در امور کلی کشور از قبیل صدور اعلامیه دولت و تبلیغات دولت و کلیات امور کشور از قبیل رفراendum و غیره است. این آیا در مسئولیت عمومی وزراست یا جزو مسئولیت انفرادی؟ این را برای بنده روشن فرمایید.

لطفی: بنده غرضم برای مباحثه نیست. بنده خوشم نمی‌آید از مباحثه. این سؤال به طرز استغنا است. از شهود نمی‌توان استغنا کرد. اینجا ممکن است بنده عرضی بکنم؟

سرنیپ از موده: اجازه می‌فرمایید؟ چون بنده هم از لحاظ دادستانی می‌خواستم استدعا کنم اگر ممکن است بنده را روشن کنید.

رئیس: آقای لطفی توجه فرمایید.

سرنیپ از موده: بنده توسط ریاست محترم دادگاه این کسب اطلاع را از آقای لطفی می‌نمایم که آیا جناب ایشان از رفتن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خارج کشور در صبح روز ۲۵ مرداد ماه اطلاع حاصل کردند یا خیر؟ اگر اطلاع حاصل کردند، این عزیمت ملوکانه را جزء امور مهمه کشور می‌دانسته‌اند یا نه؟ این امر از اموری بوده است که بلافاصله باید مورد توجه واقع شود یا خیر؟ و سؤال می‌نمایم [در این موقع لطفی بر جای خود نشسته بود و با تسبیح زردرنگی بازی می‌کرد. پلشتوی خود را نیز کنده و روی صندلی زیر خود گذارده بود.] در خانه ۱۰۹ که کمیسیونهای متعدد برای تعیین تکلیف مملکت تشکیل می‌شد و از صبح تا نصف شب این کمیسیونها دایر بود. آیا جناب آقای لطفی از این جریان مطلع گردیدند یا خیر؟ بالاخره مبنای سؤال اینجانب این است که تشکیل شورای سلطنت که مورد بررسی بوده جزو مسئولیت مشترک وزیران هست یا نیست؟ بالاخره در روز ۲۸ مردادماه که بخشنامه شد اسنانهای کشور و اسناداران در انتظار رفراendum ناتوی باشند، آیا صدور چنین اسری در جزو مسئولیت مشترک هست یا

نیست؟ و بالاخره به یک حادثه هم پاسخ ندادند و آن این بود که وقتی دکتر فاطمی به عنوان وزیر خارجه و سخنگوی دولت دستور صادر می‌کند که سفرای ایران با اعلیحضرت پادشاه ایران در خارجه تماس نگیرند، آیا این مطلب هم جزء سیاست عمومی کشور و جزء مسئولیت عمومی فرار می‌گیرد یا نه؟

این توضیح را به عرض می‌رساند که به نظر دادستان ارتش در این دادگاه استفتائی به عمل نمی‌آید. این دادگاه تشکیل شده برای رسیدگی به اتهام دو نفر متهم. یکی از متهمین گفته است: «در روز ۲۵ الی ۲۸ مردادماه اگر حادثه مسئولیت‌داری روی داده باشد مسئول، من و عده‌ای بوده‌اند.» یکی از آن عده آقای لطفی است؛ آقای لطفی که اینجا حاضر شده‌اند. از نظر دادستان ارتش و این سوآلی که به عمل آمد، استفتا نمی‌کنم. طرح سوآل این است که یک متهمی می‌گوید آقای لطفی هم باید متهم باشد...

دکتر مصدق: چنین حرفی نزد، آقا.

سرتیپ آز موده: ... برای کشف حقیقت است. خود آقای لطفی بهتر می‌دانند که تا چه اندازه می‌تواند اظهارات ایشان دادستان ارتش را به حقیقت رهبری کند و دادگاه محترم را می‌تواند به حقیقت برساند. بهر حال چنانچه ریاست محترم دادگاه مقتضی می‌دانند، جناب آقای لطفی بنده را روی دوسه موضوعی که عرض کردم، روشن کنند.

رئیس: ممکن است، آقای لطفی، سوآلات ایشان را پاسخ دهید؟

لطفی: همینها را که ایشان گفتند جواب عرض کنم؟

رئیس: خلاصه، توضیحاتی که ایشان را قانع کند و دادگاه هم روشن شود.

لطفی: موضوع تلگراف بسفرا که آقای دادستان پرسش فرمودند روح من اطلاع نداشت، و تا تاریخ سقوط کابینه و تصدی نخست‌وزیر هیچ من مسبوق نبودم. تصدیق می‌فرمایید که اگر یک وزیر در وزارتخانه خودش یک تلگرافی را مخابره کند، خواه علنی خواه در پرده، در ظرف دوسه روز بنده مسبوق نمی‌شدم. بکلی من از این قسمت بی‌اطلاع هستم.

همچنین راجع به فراندوم دومی که می‌فرمایید، الآن به گوش من می‌رسد. برای اینکه ما فراندوم دومی نداشتیم. اما تشریف فرمای اعلیحضرت همایون شاهنشاه به مسافرت، البته فهمیدم. اعلیحضرت پادشاه حق دارد که به هر جا بخواهد مسافرت فرماید، خواه رسمی و خواه به طور عادی. آن مسافرت یک امری نبود که برای من ایجاد اندیشه‌ای کند. مگر اعلیحضرت همایون شاهنشاه در داخل کشور سفر نمی‌فرمایند؟ گاهی هم شده است به طور مخفی به زیارت آستان قدس رضوی هم مشرف شده‌اند. در اینجا بحث و ایرادی نیست. ولی در هیئت دولت راجع به مسافرت ایشان در آن یک جلسه مذاکره‌ای به عمل نیامد. زیرا مسافرت یک امر عادی بود؛ جای مذاکره نداشت. دیگر چه بود؟ اما راجع به شورای سلطنتی؛ در راهروی منزل آقای دکتر مصدق یکی از آقایان خاطرم نسبت که دکتر ملک اسماعیلی بود یادگیری گفت: «صحبت شورای سلطنتی است در میان مردم.» من عرض کردم: «برای شورای سلطنتی یک قانونی نیست. این حق شخص پادشاه است. خود اعلیحضرت اگر خواستند تشکیل می‌دهند. کسی را این حق نیست.»

خلاصه به طور کلی هر وزیری که مترجه سوء جریانات کشور بشود و مرتبط به امور عمومی و کلیات کشور باشد و التفات و توجه هم بکند و یقین حاصل کند که مسئول است، اگر غیر از این شد مسئول نیست. در آن چندروزه بنده عرض کردم یک آدم بی‌خبر بودم. حالا اگر حوادثی واقع شده آیا خصوصی است و مسئولیت اختصاصی است یا اشتراکی، اطلاعی از آن حوادث ندارم. بقیه فرمایشات آقای دادستان ارتش مربوط به استنبض قضایی است که

بسیارست نسبت از گواه سوال نمود. البته به طور غیررسمی در خارج از جلسه بنده حاضرم نظریات قضایی خودم را عرضی کنم.

رئیس [خطاب به افسران انتظامی دادگاه]: آقای دکتر ملکی را به جلسه بیاورید.

لحظه‌ای بعد سرگرد بلاری و سرگرد تاجبخش از تالار جلسه خارج شدند تا دکتر ملکی را به جلسه بیاورند. ولی چند دقیقه بعد یکی از افسران وارد شد و مطلبی اظهار داشت که دادستان خطاب به رئیس دادگاه گفت: گویا حضور آقای دکتر ملکی چند دقیقه معطلی دارد. رئیس: پس ده دقیقه تنفس می‌دهیم.

ساعت ۱۲/۲۵ بعدازظهر جلسه به عنوان تنفس تعطیل گردید.

\*\*\*

ساعت ۱ بعدازظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل گردید. پس از حضور هیئت دادرسان، دکتر ملکی وزیر بهداری گایینه دکتر مصدق به وسیله مأمورین انتظامی به تالار جلسه هدایت شد و در کنار میز متشیها روی صندلی نشست. پس از حضور هیئت دادرسان و اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه خطاب به دکتر ملکی گفت: آقای دکتر محمدعلی ملکی، به عنوان اطلاع دادگاه را روشن فرمایید. به طوری که مستحضریست دادستان ارتش حوادثی را که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ در کشور روی داده جرم تشخیص داده و به همین مناسبت بر علیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده است که اینک دادگاه مشغول تحقیق و دادرسی است. چون آقای دکتر محمد مصدق ضمن اظهارات خود در دادگاه اظهار داشته در چهار روز مذکور مسئولیت امور کشور به عهده شخص ایشان و هیئت وزیران ایشان بوده...

دکتر مصدق: هیئت را عرض نکردم. آقا.

رئیس: ... توضیح دهید در چهار روز مذکور در قبال واقعاتی که جریان یافته چه اطلاعی دارید؟ چه اقدامی و عکس العملی ابراز شده است؟

دکتر ملکی: اجازه فرمایید که عرض کنم. در این سه روز از فرمان همایونی اطلاعی نداشتم. جویاناتی هم که در جریان بوده، شخصاً هیچ نوع مداخله نداشته‌ام. در این فاصله فقط روز دوشنبه یک جلسه‌ای در هیئت دولت بوده است که در آنجا هم غیر از چند کار عادی و تصویبنامه چیز دیگری مطرح نبود. چگونگی در هیئت دولت اطلاعی با صحبتی از این واقعات بمبمان نیامده است، طبیعی است که تصمیمی و یا عمل دیگری انجام نشده است. رئیس: به طوری که آقای لطفی اظهار می‌داشتند، در همان جلسه مطالبی با شما مذاکره نموده و حتی تقاضای صحبت در جلسه هیئت دولت نموده‌اید. ممکن است توضیح دهید موضوع صحبت ایشان و اعتراض شما و چگونگی آن وقایع چه بوده؟

دکتر ملکی: با اینکه ما در جریان نبودیم، یک چیزهایی افروها و مابین مردمان کوچک شنیده می‌شد. چگونگی در جلسه روز یکشنبه صبح بنده دعوت نشدم و حضور نداشتم، از روز دوشنبه در جلسه هیئت دولت شخصاً و چند نفر از همکاران دیگر خود را بی اطلاع و ناراحت می‌دیدیم. به این ترتیب بنده در اول جلسه اظهار کردم که «خیلی باعث تأسف است که یک جویاناتی در کوچه‌ها و خیابانها هست که ما حتی به قدر مردمان کوچک هم از آن اطلاع نداریم.» در جلسه اظهار شد که فعلاً کارهای فوری مربوط به وزارتخانه‌ها ابتدا مطرح شود تا جواب بنده بعداً داده

شود. پس از دو ساعت تقریباً دو مرتبه اظهار خودم را تکرار کردم؛ و حتی چند نفر دیگر از افسابان همکاران تأیید کردند. در جواب، آقای دکتر صدیقی اظهار کردند که «تازه‌ای نیست. آنچه من اطلاع دارم قرار بوده است که روز شنبه ساعت هفت و نیم بعد از ظهر اعلیحضرت همایونی فرمان انتخابات دوره هجدهم را صادر بفرمایند و تاکنون این عمل نشده است. اگر خبر تازه دیگری باشد تحقیق خواهد شد و برای جلسه روز چهارشنبه به عرض آقایان خواهد رسید.» البته اظهارات ایشان به نظر آقایان کافی نیامد و آقایان را قانع نکرد. روی همین اصل در حدود ساعت ۱۰ شب به حال نعرض از جلسه خارج شدیم. موضوع این بود که در جلسه روز دوشنبه مذاکره شد.

رئیس: موضوعی که آقای لطفی به آن اعتراض داشته‌اند و راجع به آن با شما مذاکره کرده‌اند، آیا به خاطر دارید که راجع به چه موضوعی بود؟

دکتر ملکي: آنچه حافظه بنده اجازه می‌دهد این است که آقای لطفی پهلوی بنده نشسته بودند و آن صحبتی را که بنده شروع کردم ایشان هم به‌طور آهسته به بنده تأیید کردند. اگر ایشان هم شخصاً به‌طور علنی و رسمی اظهاری کرده باشند، حقیقتاً در نظر ندارم.

رئیس: از عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به چه وسیله و چه وقت استحضار پیدا کردید؟  
دکتر ملکي: از عزیمت اعلیحضرت همایونی به وسیله روزنامه در روز یکشنبه ساعت ۸ بعد از ظهر در محکمه اطلاع یافتیم.

رئیس: از اعلامیه دولت که روز ۲۵ صادر شد و همچنین جریان میتینگ و غیره استحضاری داشتید؟  
دکتر ملکي: همان‌طور که در ابتدا عرض کردم، روز شنبه شب مرتباً در منزل بودم و برای ساعت هفت و ربع روز یکشنبه به وزارتخانه رفتم، بدون آنکه اطلاعی از جلسه آن روز داشته باشم. شاید تصادف بوده است که به بنده اطلاعی داده نشده است. چون معمول بود که هر وقت جلسه فوق‌العاده‌ای تشکیل می‌شد، به وسیله تلفن فوری اطلاع می‌دادند. در آن روز نه به منزل و نه به وزارتخانه به بنده اطلاعی داده نشد. و بنابراین مطلقاً اطلاعی از اعلامیه دولت نداشتم. فقط شوهر وزارتخانه که ساعت ۷ صبح در منزل آمده بود...

رئیس: ۷ صبح چه روزی؟

دکتر ملکي: روز یکشنبه بیست و پنجم آمده بود. پس از اینکه برای رفتن به وزارتخانه آماده شدم او اظهار کرد که «من رادیوی اتومبیل را شنیدم که گفت دیشب کودتایی در حال تکوین بوده ولی فعلاً اوضاع آرام است.» راجع به میتینگ بنده شخصاً هیچ وقت جزو دسته یا حزبی نبوده‌ام و هیچ گاه نه کسی عقب من می‌آمده است نه خودم در صدد مداخله در این قبیل مسائل بوده‌ام. چنانچه روز یکشنبه بیست و پنجم از ساعت ۴ تا ساعت ۸ بعد از ظهر در مطب شخصی بوده‌ام و هیچ گاه اطلاعی از میتینگ تا روز دوشنبه نداشتم. علت عصبانیت و اظهارات روز دوشنبه بیست و ششم در هیئت دولت خواندن روزنامه و اطلاعی از بعضی از اظهاراتی که به نظر شخص بنده صحیح نبوده است بوده.

رئیس {خطاب به سرتیپ آزموه}: شما توضیحانی از آقای دکتر ملکي نمی‌خواهید؟

سرتیپ آزموه: بنده با اجازه مقام ریاست از آقای دکتر ملکي خواهش می‌کنم توضیح دهند و فنی می‌گویند: «به وسیله راننده اطلاع حاصل کردم که رادیو اظهار داشته کودتایی در شب گذشته در شرف تکوین بوده.» ظاهر چنین به نظر می‌رسد وقتی وزیری چنین مطلبی را بشنود طبیعتاً به دنبال این گفتار می‌رود که ببیند موضوع چیست، بالاخص وقتی که به او بگویند رادیو چنین اظهاری کرده است. همچنین موفقی که آقای دکتر اطلاع حاصل پیدا می‌کند که

اعلیحضرت همایونی به خارج از کشور تشریف برده‌اند، این موضوع نیز نه تنها فاعداً جلب توجه وزیری را می‌کند بلکه این طبیعی است که اشخاص عادی هم این موضوع مورد توجهشان واقع می‌شود. به اصطلاح در این قبیل مواقع اشخاص عادی هم سر و گوش آب می‌دهند که ببینند موضوع از چه فرار است. اگر آقای دکتر ملکی بنده را روشن فرمایند که در برابر آن گفتار راننده‌شان و آن اطلاعی که پیدا کردند اعلیحضرت به خارج از کشور تشریف بردند و آن جریاناتی که تلویحاً می‌گویند از مردم کوچک شنیدند چه اقدام مجدانه‌ای به عمل آوردند و در قبال تمام آن اوضاع چه عکس‌العملی بروز دادند موجب تشکر اینجانب خواهد بود. هرگاه آقای دکتر ملکی به عنوان مطلع فعلاً دادستان ارتش را روشن نمایند که در برابر آن حوادث طرز تفکر شخصیشان از چه فرار بوده و آیا آن حوادث را مهم تشخیص می‌داده‌اند یا غیر مهم، باز موجب امتنان خواهد بود. به نظر می‌رسد در همان روز دوشنبه‌ای که می‌فرمایند جلسه هیئتوزیران تشکیل شده بود این جلسه در منزل آقای مصدق بود که در همان موقع اشخاص سرشناس و معروف دیگری نیز در جوار همان اطاقی که هیئت‌وزیران تشکیل شده بود به بررسبهای دیگری مشغول بودند. در آن روز در روزنامه‌های عصر به نحوی که روزنامه‌فروشها داد می‌کشیدند و اخبارخانه ۱۰۹ را اعلام می‌کردند، موضوع به‌طور روشن درج است. اگر آقای دکتر ملکی این جریان را هم روشن نمایند و بفرمایند اطلاعات ایشان چیست، اینجانب از ایشان سپاسگزار خواهم بود.

دکتر ملکی: راجع به روز یکشنبه و اطلاعی که شوهر گفت شنیدم و بنده هم به وسیله تلفن سؤال کردم در منزل جناب آقای دکتر مصدق چه خبری بوده است، زودتر از ساعت ۱ بعد از ظهر تلفن بنده نتوانست تلفن منزل ایشان را بگیرد گفته شد خیر! یک کودتایی در حال تکوین بوده است و فعلاً موضوع منتفی است و خبری نیست. آن روز هم در وزارتخانه‌ای که بنده بودم، هیچ نوع جریان غیر عادی که توجه را جلب کند نبود. بعد از ۱ بعد از ظهر هم به منزل آمدم و در حدود ۴ بعد از ظهر هم به مطب رفتم.

و اما راجع به سؤال دوم آقای دادستان که راجع به روز دوشنبه فرمودند که در هیئت دولت جریاناتی بوده است، عرض می‌کنم در آن ساعتی که ما جلسه هیئت دولت داشتیم، حقیقتاً و وجداناً هیچ جریان غیر عادی در منزل جناب آقای دکتر مصدق دیده نشد که توجه هیچ‌یک از ماها را جلب کند. البته ما در جلسه هیئت دولت بودیم. در راهرو هم از طرف اطاق بسته بود. اگر هم حقیقتاً رفت و آمد غیر عادی بوده است، به هیچ وجه توجه هیچ‌یک از ماها را جلب نکرده که از آنجا حدس اوضاع غیر طبیعی بزنیم. شاید اغلب اوقات رفت و آمد آنجا بود. ولی آن روز به نظر غیر طبیعی نیامد و ما کسی را ندیدیم. زیرا ساعت ۶ بعد از ظهر یا شش و نیم تا ساعت ۱۰ شب در جلسه بودیم نه تنها بنده بلکه چند نفر از همکاران هم که با بنده بیرون آمدند نه در راهرو و نه در دم منزل اشخاصی که توجه را جلب کنند ندیدیم.

و اما راجع به مسافرت بندگان اعلیحضرت همایونی هم که اظهار کردند، حقیقتاً و وجداناً ما هیچ نوع تعبیری برای این نمی‌توانستیم بکنیم جز یک مسافرت عادی. زیرا هیچ مقدمه‌ای و هیچ پایه‌ای در پیش خودمان نداشتیم که بتوانیم روی آن نتیجه بگیریم. بعلاوه آقایان تصدیق می‌فرمایند که یک شخصی که وظیفه کار و اداره‌ای را عهده‌دار است و گرفتاری شغلی به اندازه‌ای است که خیلی کمتر از اشخاص آزاد و معمولی می‌تواند در صدد تفحص و تجسس برآید و بالاخص کسی که هیچ نوع رابطه اجتماعی و حزبی ندارد، نمی‌تواند پیش خود تعبیری جز چیزهای عادی و معمولی بکند.

راجع به روزنامه‌ها، آقایان خیلی خوب می‌دانند که روزنامه‌ها خیلی چیزها می‌نوشته‌اند. بنده هم اصولاً غیر از مسائل مربوط به وزارت بهداشتی که هم‌روزه با خط قرمز از دفتر یادداشت می‌شد وقت مطالعه روزنامه‌های مستقر که

نداشتم. و تصدیق می‌فرمایید که نمی‌توان هیچ‌وقت روزنامه‌های منفرد را مقیاس و معیار اساسی و کسلی دانست، مخصوصاً که بنده همان‌طور که عرض کردم بجز اطلاعات فنی راجع به وزارتخانه مربوطه خودم که طبق معمول بایستی اداره مربوطه با خط قرمز بادداشت کند و در آن روز روی آن اقدامی شود، نمی‌توانستم به مسائل مختلفی روزنامه‌ها توجه خاص داشته باشم. اینکه فرمودند که «شما از اشخاص کوچه می‌شنیدید»، بنده عرض نکردم که در کوچه می‌شنیدم. عرض کردم که در هیئت دولت اظهار کردم که «ما اطلاعمان شاید از اشخاص کوچه کمتر است؛ و خوب است اگر انفاقی است، خبری است که هیئت دولت باید بداند. به اطلاع ما برسانند.» آن اظهارات روز دوشنبه ۲۶ در هیئت دولت که با عصبانیت یک عده از همکاران و بنده بود، روی همین افواها بود که علاقه‌مند بودیم و نشسته بودیم که شاید اطلاع صحیحی به دست بیاوریم.

ساعت ۱/۴۵ بعد از ظهر جلسه به عنوان تنفس ختم گردید و دنباله جلسه به ساعت ۲/۲۰ بعد از ظهر موکول شد.

\*\*\*

دنباله جلسه بیست و دوم دادرسی در ساعت ۲/۲۰ بعد از ظهر پنجشنبه ۱۲ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه به یکی از افسران مأمور انتظامات جلسه گفت:

آقای مبشر را به جلسه بیاورید.

دو نفر از افسران مأمور انتظامات به خارج از جلسه رفتند و لحظه‌ای بعد آقای علی مبشر کفیل وزارت دارایی کابینه دکتر مصدق را در دادگاه حاضر نمودند. آقای مبشر پس از ورود به تالار جلسه در کنار میز منشیها قرار گرفت. آقای مبشر لباس خاکستری رنگ بر تن داشت. ولی صورت او اصلاح نشده بود و چنین به نظر می‌رسید که چند روزی است صورت خود را اصلاح نکرده است.

رئیس [خطاب به مبشر]: آقای مبشر، به طوری که مستحضرید، دادستان ارتش حوادثی را که از روز ۲۵ تا ۲۸ در کشور روی داده جرم تشخیص داده و به همین مناسبت بر علیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده که اینک دادگاه مشغول تحقیق و دادرسی است. چون آقای دکتر محمد مصدق ضمن اظهارات خود در دادگاه اظهار داشته‌اند که در چهار روز مذکور مسئولیت امور کشور به عهده شخص ایشان و هیئت وزیران ایشان بوده، توضیح دهید در چهار روز مذکور در قبال واقعاتی که جریان یافته چه اطلاعی دارید و چه اقدام و عکس‌العملی ابراز شده است؟ اکنون به عنوان گواه از شما سؤال می‌شود در چهار روز مذکور در قبال این حوادث چه اطلاعی دارید و آیا مذاکرانی از طرف دولت شده و عکس‌العملی ظاهر گردیده یا خیر؟

مبشر: بنده آنچه اطلاع دارم، در آن چهار روز اقداماتی از طرف دولت نشده. یعنی در هیئت وزیران صحبتی راجع به حوادث به میان نیامده است.

رئیس: شما شخصاً اطلاعی از وضعیت یعنی جریاناتی که از ۲۵ به بعد واقع شد یعنی مسافرت اعلیحضرت، مینینگ، اعلامیه‌ها، اطلاعی پیدا کردید یا نه؟

مبشر: در این مورد مطلقاً اطلاعی پیدا نکردم. راجع به اعلامیه‌ها باید عرض کنم که بعداً متوجه شدم که دولت اعلامیه‌ای صادر کرده است. درباره وقایع از هیئت دولت اطلاعی به دست نیاوردم مگر آنچه در روزنامه‌ها نوشته می‌شد.

رئیس: از اعلامیه دولت چه رفت اطلاع پیدا کردید؟



همسر: بنده اگر عرض کنم که از اعلامیه‌ای به نام اعلامیه دولت اطلاعی پیدا نکردم، اطمینان داشته باشید صحیح است. ولی بعداً شنیدم دولت اعلامیه صادر کرده است.

رئیس: چه وقت شنیدید؟

همسر: بنده خیال می‌کنم عصر روز شنبه اعلامیه را شنیدم.

رئیس: در آن چند روزه از ۲۵ تا ۲۸ هیچ جلسه‌ای از هیئت دولت تشکیل نشد؟

همسر: صبح روز یکشنبه خبر کردند ما رفتیم منزل آقای دکتر مصدق. البته بتدریج رسیدیم. قبل از اینکه جمع بشویم آقایان خرد خرد آمدند و هر کدام که از وضع شب گذشته اطلاعی داشتند صحبت کردند. ما نشستیم صحبت آقایان را گوش دادیم. بعد آقای دکتر مصدق تشریف آوردند و وضع شب گذشته را به طور مختصر بیان کردند. دکتر مصدق: بنده هیئت ترافتم.

همسر: این مذاکرات شاید بیشتر از یک ربع تا بیست دقیقه طول نکشید. بعد آقایان گفتند: «برویم سر کارهایمان.» همه بلند شدیم. آقای دکتر مصدق دم در ایستاده بودند و به یکی یکی ادب کردند و احترام کردند. ما هم بعد به وزارتخانه‌های خودمان رفتیم.

رئیس: در حوالی چه ساعتی بود که آقای دکتر محمد مصدق به جلسه هیئت دولت تشریف آوردند؟

همسر: بنده خیال می‌کنم که قبل از ۸ نبود.

رئیس: در آن جلسه از عزیمت اعلیحضرت همایونی یا فرمان یا اعلامیه دولت صحبت نشد؟

همسر: مطلقاً.

رئیس: پس موضوعی که در آن جلسه مطرح شد به طور کلی عبارت از چه بود؟ قبل از تشریف آوردن آقای دکتر مصدق و در زمانی که خود ایشان حضور داشتند. اگر ممکن است اجمالاً ما را مستحضر کنید که چه مذاکراتی شد.

همسر: اگر چه خیال می‌کنم که این موضوع را عرض کردم، مع الوصف قبل از تشریف آوردن ایشان آقایان وزرا یکی یکی رسیدند و صحبت می‌کردند. هر کدام چیزی که شنیده بودند و با چیزی که برای آنها گذشته بود صحبت می‌کردند. بعد نشستند. شاید جای آوردن. چیزی نگفتم که خود آقای دکتر مصدق تشریف آوردند به اطاق و دم در نشستند. چون معمولاً هر وقت ایشان به هیئت دولت می‌آمدند همان دم در می‌نشستند.

دکتر مصدق: مانعی ندارد.

همسر: آقایان پرسیدند: «چه بوده و چه گذشته؟» ایشان فرمودند: «کودتایی بود که دیشب خواستند بکنند. پا نشده و پا خدا نخواسته.» بعد یکی از آقایان پرسید: «منظور چه بود از این کودتا؟» گفتند: «هیچ چیز. من راسی خواستند بگیرند بهرند احمد آباد.» البته بعضی از آقایان گفتند: «اینها را باید مجازات کرد. این چه عملی است؟ چطور ممکن است در یک مملکتی چنین اتفاقی بیفتد؟» آقای دکتر مصدق گفتند: «چه مجازاتی؟ مگر قانونی هست که اینها را مجازات کند؟» پرسیدند: «آیا قانونی هست؟» گفتند: «خیر.» بعد گفتند: «فکر کنید اگر راه مجازاتی هست در نظر بگیرید.» بیش از این صحبت نشد. من شاید کلمات و عبارات را پس و پیش عرض کنم ولی مطلب همین بود. بعد همان طوری که عرض شد، آقایان گفتند: «برویم سر کارهایمان.» و آقام [شماره به دکتر مصدق] گفتند: «بفرمایید.» خدا حافظی کردیم و رفتیم.

رئیس: در صحبت‌هایی که آن روز راجع به کودتای شب قبل به عمل آمد، راجع به اعلامیه دولت صحبتی به میان

نیامد؟

مبشر: مطلقاً صحبت از اعلامیه دولت نشد. اصلاً صحبت از اعلامیه نبود.  
رئیس: اسامی آقایانی که آنجا حاضر بودند نظرشان هست، بفرمایید. و اگر مقدور باشد آنها که اعتراض کردند و راجع به قانون مجازات صحبت کردند، اسامیشان را اگر بفرمایید خیلی ممنون می‌شویم.

مبشر: خیال می‌کنم آقای مهندس حقشناس اظهاری کردند. شاید درست به خاطر مناسبت، چون چندین مرتبه صحبت شد. آقای مهندس معظمی هم تصور می‌کنم در این باره مطلبی فرمودند. یکی دو نفر دیگر از آقایان هم بی‌اختیار اظهاری کردند. البته بنده خیلی سعی می‌کنم که وضع آن روز در نظرم مجسم شود. فرمودید آقایانی که حاضر بودند اسم ببرم؟  
رئیس: بله.

مبشر: گویا همه بودند. ولی چون به‌طور غیر مستقیم ناچارم عرض کنم چون خود آقای دکتر ملکی می‌گفتند: «نبودم»، بادم نیست که بودند یا نبودند. شاید هم نبودند.

رئیس: آیا از جریان دیگری از قبیل برپا شدن میتینگ و شعارها و اقداماتی که می‌شد، از قبیل پایین آوردن مجسمه‌ها، اطلاع رسمی پیدا می‌کردید؟  
مبشر: مطلقاً.

رئیس: اطلاع غیررسمی هم پیدا نمی‌کردید؟

مبشر: خوب، در خارج می‌گفتند میتینگ دادند. ولی مبدأ از کجا بود، هیچ نمی‌دانم. یعنی نمی‌دانم مبدأ این میتینگ از کجا بود.

رئیس [خطاب به سرتیپ آزموده]: شما سؤالی ندارید؟

سرتیپ آزموده: خیر، عرضی ندارم.

رئیس: روز دوشنبه جلسه هیئت تشکیل شد؟

مبشر: بله.

رئیس: مذاکرات آن راجع به چه بود؟

مبشر: راجع به جریانات گذشته بود.

رئیس: خود آقای دکتر مصدق تشریف آوردند؟

مبشر: آقای دکتر خیر.

رئیس: در این جلسه هیئت دولت هم از وقایع آن روزها صحبتی نشد، مثلاً از مسافرت اعلیحضرت و اینکه بعد چه باید کرد؟

مبشر: پیش خودشان آقایان خیلی صحبت می‌کردند. ولی جلسه به واسطه اینکه رسمی نبود و بلکه یک بلا تکلیفی که شاید می‌شد...

رئیس: منظورتان از بلا تکلیفی چیست؟

مبشر: منظورم وضع روز و اوضاع آن وقت است.

رئیس: توضیح بیشتری بدهید که منظور از بلا تکلیفی چیست.

مبشر: وضع روز و اوضاع شهرستانها و عملیات عده‌ای را تحت تأثیر قرار داده بود و تکلیفشان را نمی‌فهمیدند که چه خواهد شد و تکلیفشان را نمی‌دانستند که چیست. منظورم این است که یک تصمیم ثابت در فکر و ذهن اعضای

دولت نبود.

رئیس: به طوری که آقای لطفی اظهار داشتند، جلسه اشاره شده، یعنی هیئت از شش و نیم نصابه طول کشید. پاپسی در این مدت مذاکرات بیشتری به عمل آمده باشد. آیا ممکن است به نظرتان بیاید که چه مذاکراتی شد؟  
مبشر: بنده خاطر هست که یک قسمت از این مذاکرات راجع به مالیات شیلات بود که آقای صهبا آمدند و توضیحاتی دادند که مدتی وقت صرف آن شد. اساساً این ساعاتی که ملاحظه می فرمایید نمی شود گفت که تمام ساعات بحث در مسائل رسمی بود. مخصوصاً همان روز دوشنبه خیلی بحث می شد. ولی به طور کلی هر یک از آقایان که صحبت می کردند مذاکرات آنها به طور غیر رسمی در وقایع روز بود و قسمتی هم صرف مذاکرات آقای صهبا شد. بعد هم از این قبیل مسائل مطرح بود. و مسائل خیلی مهم مطرح نبود.

رئیس: ممکن است راجع به وقایع روز که فرمودید بفرمایید از چه مقوله در این باره صحبت می شد؟  
مبشر: عرض کردم راجع به مجسمه ها صحبت می شد. راجع به ریختن مردم در وزارتخانه ها صحبت می شد. راجع به عکس برداری صحبت می شد؛ و از این مقولات.

رئیس: بیشتر توضیح دهید که مقصودتان از عکس برداری چیست؟

مبشر: می گفتند آمدند به وزارتخانه و می گیرند عکسها را بردارید.

رئیس: مقصود از عکسها چیست؟

مبشر: عکسهای اعلیحضرت.

رئیس: تمثال اعلیحضرت؟

مبشر: بله، تمثال اعلیحضرت. می گفتند آمدند و فشار می آورند که عکسها را بردارید، یعنی تمثالهای اعلیحضرت را بردارید.

رئیس: آیا به نظر شما برداشتن تمثال اعلیحضرت همایونی و پایین آوردن مجسمه ها قابل بحث جدی در هیئت دولت نبود؟ اصولاً در این باب بحثی به میان آمد یا نیامد؟ و چگونه این بحث خانم یافت؟

مبشر: البته باید عرض بکنم که یک مذاکرات رسمی و جدی در اطراف این موضوع نشد. هر یک از آقایان به منظور صحبت درباره وقایع روز در این زمینه مطلبی به میان می آوردند.

رئیس: بالاخره به موضوع پایین آوردن تمثالها و مجسمه ها اشاره می شد، بر حسب دستوری بود از طرف مقامات رسمی به احزاب یا دستجاتی بود؟ بالاخره این مذاکرات به کجا منتهی شد؟ کی ها می آمدند به ادارت و می گفتند تمثالها را بردارید؟

مبشر: عرض کنم ظاهر آدر هر یک از وزارتخانه ها به نحو بخصوصی این مطلب پیشرفت می کرد. یعنی در بعضی جاها آمده بودند و به بعضی جاها نرفته بودند. من نمی توانم بگویم مثلاً در عدلیه یا وزارت اقتصاد چگونه پیشرفت کرده است. اما بعضی جاها آمدند و بعضیها نیامدند. مثلاً آقای لطفی می گفتند که به وزارت عدلیه نیامدند. ولی شهرت این بود که دولت دستور داده. البته عرض کردم شهرت این بود. برای اینکه خود بنده که جزو دولت بودم، چنین اطلاعی نداشتم. ولی شهرت در این باره به حدی بود که حتی به خود بنده تلفن می کردند که «دولت شنیده ایم چنین دستوری داده». ولی من تکذیب می کردم و می گفتم: «کی دولت چنین دستوری داده؟» اما می گفتند: «اینهایی که می آیند اینجا سر می زنند، این طور می گویند.» حالا نمی دانم حقیقت داشت یا خیر. باید عرض کنم که به طور قطع معلوم نبود. رئیس: در این خصوص که فرمودید تلفنهای می شد، اخبارها می شد، شما مثل یک وزیر وقت رسماً کسب تکلیف

و توضیحی نکردید؟

مبشر: از کجا؟

رئیس: از مقام نخست‌وزیری.

مبشر: خیر. چون روز به قدری هیجان‌آور بود که فرصت اینکه بنده به آقای دکتر مصدق تلفن بکنم و کسب تکلیف بکنم نمی‌کردم. چون در قسمت ما وضع قدری خوب نبود. برای اینکه یک وزارنخانه‌ای بود پر جنجال و مخالف زیاد و شاید دستجاتی هم در آنجا هستند. این بود که به آنجا خیلی فشار آمد؛ فوق‌العاده. بنده تنها کاری که توانستم بکنم این بود که به آقای سرهنگ اشرفی تلفن کردم و کمک خواستم. شاید به واسطهٔ گرفتاریهای زیادی که داشتند و یا مصلحت نمی‌دیدند که نوای نظامی دخالت کند، بهمن گفتند: «سعی کنید با مأمورینی که دارید انتظامات را حفظ کنید.» چون وزارت دارایی عده‌ای پاسبان برای محافظت صندوقها دارد که شاید پانزده یا شانزده نفر باشند. ولی با کسب کلانتری ۱۶ که چند نفری را فرستادند، ما توانستیم آن هیجان را رفع کنیم و تا حدی محیط آرام شد.

رئیس: بفرمایید آقای مبشر؛ خیلی ممنون.

آقای مبشر پس از امضای صورت‌جلسه، دادگاه را همراه مأمورین محافظ ترک کرد.

رئیس: آقای بشیر فرمند را بیاورید.

ساعت ۵/۱۵ آقای بشیر فرمند سرپرست ادارهٔ کل تبلیغات و انتشارات زمان حکومت آقای دکتر مصدق با مأمورین محافظ وارد تالار جلسه شد و در کنار میز منشیها سمت راست دادگاه ایستاد.

آقای بشیر فرمند نیز لباس خاکستری رنگی بر تن و کلاهی شکلاتی رنگ بر سر داشت. ولی به محض ورود به دادگاه کلاه خود را برداشت. بشیر فرمند نسبت به گذشتهٔ خود قدری چاقتر شده ولی موی سر او نازه رویده بود و در چند نقطهٔ سر او آثار شکستگی و زخم دیده می‌شد.

رئیس: آقای بشیر فرمند، به‌عنوان گواه و مطلع برای روشن شدن ذهن دادگاه توضیحاتی که خواسته می‌شود پاسخ دهید. اولاً بگویید رویهٔ کار شما در ادارهٔ تبلیغات از چه قرار بود؟

بشیر فرمند: بنده منظورنان را درست متوجه نشدم.

رئیس: رویهٔ کارتان را پرسیدم از چه قرار بود. یعنی مباحث روز و برنامه‌ها و با مطالبی که از جرابید و غیره در آنجا بحث می‌شد و یا بیان می‌کردید از چه مقامی دستور می‌گرفتید؟

بشیر فرمند: ادارهٔ تبلیغات یک ادارهٔ مستقلی بود از نظر تشکیلات اداری و بودجه. ولی از نظر سیاسی مدیر کل تبلیغات یا سرپرست آن زیر نظر رئیس وقت دولت انجام وظیفه می‌کرد. در مورد برنامه‌های عادی ادارهٔ رادیو تهران به‌دستور رئیس قسمت مربوطه‌اش برنامه‌ها را تنظیم می‌کرد. ولی در قسمتهای سیاسی از بنده در مواردی که احتیاج داشتند کسب نظر می‌کردند. اگر مطالبی بود که خود بنده می‌توانستم تصمیم می‌گرفتم؛ والا از خود آقای نخست‌وزیر کسب تکلیف می‌کردم.

رئیس: قدری آهسته‌تر صحبت کنید.

بشیر فرمند: چشم. بنده چون مریض هستم و سالم نیستم، اول این دستور جناب عالی را درست متوجه نشدم. بهر حال راجع به بحثهای سیاسی روی مطالب سیاست روز دولت مطالبی تهیه می‌شد و پخش می‌گردید. اغلب در این

چون مواقع موضوع بحث به وسیله جناب آقای دکتر مصدق یا دکتر فاطمی وزیر امور خارجه و سخنگوی دولت تعیین می‌شد و بنده مراتب را به اطلاع شورای نویسندگان یا هیئت تحریریه اداره تبلیغات می‌رساندم. آنها هم مطلب را تهیه می‌کردند. اگر مسائل عادی بود، فقط خود بنده آن را قبلاً کنترل می‌کردم و می‌دیدم. اگر مسائلی بود که لازم بود به نظر آقای دکتر مصدق برسد، خودم شرفیاب می‌شدم و کسب تکلیف می‌کردم. ایشان ملاحظه می‌فرمودند و پس از آن در رادیو اجرا می‌شد. البته باید عرض کنم که در روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد هیچ بحثی از رادیو پخش نشد. هیچ دستوری هم در این روزها از طرف جناب آقای دکتر مصدق به بنده داده نشد. روز ۲۸ هم که هیچ مطلبی از رادیو پخش نشد.

در مورد مطالب روزنامه‌ها؛ اینجا باید روزنامه‌ها بعد قسمت تقسیم شوند؛ یکی سرمقاله‌های روزنامه باختر امروز و دیگر مطالب سایر روزنامه‌های موافق دولت. همیشه از بدو تأسیس رادیو تهران و اداره تبلیغات رسم بر این بود که اداره اطلاعات و مطبوعات در اداره تبلیغات مطالب روزنامه‌های صبح و عصر پایتخت را مطابق سیاست روز دولت تنظیم می‌کرد. بعد برای پخش از رادیو به اداره رادیو می‌رفت و پخش می‌شد. ولی در مورد سرمقاله‌های باختر امروز تا آنجایی که خاطر هست این سرمقاله‌ها در ساعت غیر بررسی مطبوعات از رادیو پخش می‌شد. یعنی سرمقاله‌های باختر امروز شبها بعد از پخش اخبار یعنی بعد از ساعت ۹ به وسیله گوینده در رادیو خوانده می‌شد و به‌زیانهای خارجی هم برای پخش در برنامه‌های خارجی ترجمه می‌شد. در این موقع همیشه آقای دکتر فاطمی بمن تلفن می‌کرد و تقاضا می‌کرد که این سرمقاله‌ها در ساعت غیر بررسی جراب در رادیو خوانده شود. در این مدت دو سال که بنده متصدی تبلیغات بودم از سرمقاله‌های این روزنامه مرتب هر شب در رادیو استفاده می‌شد.

رئیس: در روز ۲۵ مرداد اعلامیه دولت را به دستور کی منتشر نمودید؟

پشیر فرزند: ساعت ۶:۲۵ صبح منشی جناب آقای دکتر مصدق ...

رئیس: اسم ببرید.

پشیر فرزند: ... آقای دبیران بمن تلفن کردند. بنده آن وقت در استودیوی قصر بودم. بمن تلفن کردند که اعلامیه‌ای از طرف دولت تا چند دقیقه دیگر منتشر خواهد شد. قبلاً در رادیو اعلام شود تا توجه عموم برای استحضار از مفاد اعلامیه برای ساعت ۷ صبح جلب گردد. ساعت هفت و ده دقیقه کم دکتر فاطمی به بنده تلفن کرد و متن ابلاغیه دولت را دیکته نمود و به وسیله گوینده کشیک روز نوشته شد. پس از آن دکتر فاطمی به بنده گفت که «این اعلامیه را چند بار در رادیو بین ساعت ۷ تا ۸ صبح منتشر کنید». بنده برای اینکه اطمینان بیشتری حاصل بکنم مجدداً به منزل جناب آقای دکتر مصدق تلفن کردم. باز با آقای دبیران صحبت کردم و گفتم: «این اعلامیه صحیح است و بایستی در رادیو به همان ترتیبی که گفته شده پخش شود یا خیر؟» ایشان هم تأیید کردند. برای انجام این تشریفات سمدقیقه از ۷ صبح گذشت و ساعت ۷ و سمدقیقه برای اولین بار این اعلامیه خوانده شد. بعد هم تا ساعت ۸ صبح چندین بار قرائت شد. در جلسه مصاحبه مطبوعاتی دولت نیز آن اعلامیه قرائت شد. بعد از ظهر هم ضمن اخبار سخنگوی دولت از رادیو مجدداً انتشار یافت.

رئیس: مصاحبه‌های مطبوعاتی را نیز به اطلاع آقای دکتر محمد مصدق می‌رسانیدید و منتشر می‌نمودید یا خیر؟

پشیر فرزند: خبر: برای اینکه این مصاحبه به وسیله سخنگوی دولت گفته می‌شد و خبرنگار خبرگزاری پارس در نوشتن آن را می‌آورد و مستقیماً به استودیو فرستاده می‌شد و خوانده می‌شد. علت هم این بود که مصاحبه‌ها خیلی زود انجام می‌شد و فرصت نبود که به اطلاع آقای نخست‌وزیر برسد. از طرفی ایشان یعنی آقای دکتر فاطمی مقام مسئولی بودند و مطالب ایشان عیناً منتشر می‌شد.

رئیس: راجع به سرمقاله‌های باختر امروز در روزهای ۲۵ تا ۲۷ که منتشر می‌شد، انتشار این سرمقاله‌ها با اجازه و اطلاع آقای دکتر محمد مصدق بود یا خیر؟

بشیر فرهند: بنده در مواردی که مندرجات سرمقاله باختر امروز خارج از حدود عادی بود و مطلبی بود که بایستی قبلاً اجازه گرفته شود، در تمام مدت دو سال قبلاً تلفن می‌کردم و می‌پرسیدم که باید خواننده شود یا خیر. در آن سه روز هم شخصاً تلفن کردم و به وسیله آقایان فریور و خازنی سؤال کردم. آنها هم تأیید کردند.

رئیس: جریان میتینگ عصر ۲۵ مرداد که از رادیو شب نیز منتشر نمودید، با دستور و اجازه آقای دکتر محمد مصدق بود یا خیر؟

بشیر فرهند: ساعت ۱۱ صبح روز ۲۵ دکتر فاطمی به بنده تلفن کرد که ساعت ۵ بعد از ظهر آن روز میتینگی در میدان بهارستان از طرف ملیون برگزار خواهد شد. و گفت: «دستور بدهید دستگاههای ضبط صوت را بمسبدان بهارستان بیاورند و جریان میتینگ را عیناً ضبط کنند و در رادیو منتشر کنند.» بنده تا آنجایی که یادم هست، خودم شخصاً شرفیاب شدم خدمت جناب آقای دکتر مصدق و جریان دستور دکتر فاطمی را به عرضشان رساندم و کسب تکلیف کردم. ایشان فرمودند: «مطابق معمول عمل کنید.» البته بایستی به عرض برسانم که تمام میتینگهایی که از طرف ملیون برگزار می‌شد از چند ماه قبل از این جریان به وسیله اداره رادیو نهران ضبط می‌شد و عیناً در رادیو پخش و گفته می‌شد. در آن روز هم به همین ترتیب عمل شد.

رئیس: آقای دادستان، شما سؤالی ندارید؟

سرتیپ از موده: یکی دو نکته برای بنده مبهم است. اگر اجازه می‌فرمایید سؤال کنم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ از موده: به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: به نظر اینجانب از حضور آقای بشیر فرهند که مدیر کل انتشارات و تبلیغات بوده‌اند باید این استفاده به عمل آید که آن گفتار آقای دکتر مصدق که در دادگاه گفته: «به هیچ وجه به اداره انتشارات و تبلیغات من دستوری نمی‌دادم»، گفتاری بوده است منطبق با حقیقت یا خلاف واقع بوده است. دادگاه محترم مستحضرند که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه یکی از عوامل بسیار مؤثر آقای دکتر مصدق سازمان انتشارات و تبلیغات با عناصر و وسایل فنی آن بوده است. این سازمان به اندازه‌ای مؤثر بوده که بدون اغراق در درجه اول اهمیت بوده است. بنابراین با این نظر اینجانب از دادگاه محترم تقاضا می‌کنم حال که آقای بشیر فرهند در دادگاه حاضرند، دادگاه به جزئیات امر رسیدگی فرمایند. چون به اینجانب اجازه فرمودند که اگر نکته‌ای به نظر می‌رسید به عرض برسانم، نکات زیر مورد توجه اینجانب است. البته این نکات از نقطه نظر دادستانی است و هر یک را که دادگاه صلاح می‌داند به وسیله سؤال از آقای بشیر فرهند روشن می‌فرمایند.

اولین نکته این است که آقای بشیر فرهند اظهار داشته: «در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ بحث سیاسی نداشتیم.» به نظر اینجانب چنین می‌رسد که در آن سه روز از ساعت افتتاح رادیو تا ختم آن هم‌اکنون بحث بوده است. کما اینکه از ساعت ۷ صبح روز ۲۵ در تمام مدت سه روز هیچ گفتاری از رادیو جز انتشار جریان میتینگها، نطقها، خطابه‌ها، خواندن سرمقالات روزنامه‌ها، تظاهرات به اصطلاح ملیون و خلاصه تمام اعمالی را که دادستان ارتش جرم می‌شناسد، چیز دیگری از رادیو منتشر نمی‌شد. در اینجا به طور معترضه باید به عرض برسانم که این «واژه» «ملیون» را نفهمیدم مقصود چیست. چون بنده همه چیز شنیده بودم، «ملیون» دیگر نشنیده بودم. البته دارو دسته‌های زیادی شنیده‌ام ولی از واژه «ملیون» اطلاعی ندارم.

پس، از اولین نکته این نتیجه را می‌گیرم که آقای بشیر فرهمند روشن فرمایند در آن سمروز به‌دستور چه مقامی آن گفتارها پخش می‌شد. البته ضمن پاسخ این دو نکته را توجه می‌فرمایند: یکی اینکه گفتارهایی که پخش می‌شد و در سراسر جهان منتشر می‌گردید، به‌دستور کی بوده؟ دیگر اینکه خودشان اظهار داشتند با وجودی که حسین فاطمی مستقیماً به آقای بشیر فرهمند گفته بودند: «سر مقاله‌های باختر امروز و جریان مبتینگ را منتشر کن»، آقای بشیر فرهمند به اندازه‌ای دقیق بودند که گفتار حسین فاطمی را آن‌ا اجرا نکرده و از نخست‌وزیر وقت به‌قول خودشان کسب دستور کرده‌اند.

دومین نکته این است که مبتینگ روز ۲۵ مرداد ماه به‌تمام معنا مبتینگ دولتی بود. کما اینکه دو نفر از اعضای دولت ... بدیهی است دولت به‌اصطلاح آقای مصدق و از لحاظ دادستان ارتش دو نفر از باغیها ... در آن مبتینگ حضور داشته‌اند. آقای بشیر فرهمند روشن فرمایند وسایل فنی سازمانی را که اصولاً باید در راه مصالح کشور به‌کار آفتد، با اجازه کدام مقامی در آن مبتینگ به‌راه انداختند. البته آقای بشیر فرهمند توجه می‌فرمایند که در کشور ما تا روز ۲۵ مرداد آنچه که به‌خاطر نسل معاصر است این است که اوضاعی مانند روز ۲۵ مرداد ندیده بودیم که به‌اصطلاح ایشان دو نفر از اعضای دولت در مبتینگ شرکت کنند که در آن مبتینگ ناطقین فریاد بکشند: «شاه نمی‌خواهیم» و اطرافیان هورا بکشند و بگویند: «جمهوری می‌خواهیم». بنده که این وضع را در تاریخ این کشور یاد ندارم دینه باشم. و البته آقای بشیر فرهمند توجه می‌فرمایند که جریان مبتینگ را با آب و تاب تمام چندین بار به‌سراسر جهان پخش کردند. اکنون روشن فرمایند ابتکار خودشان بوده و به‌امضای ایشان دستور داده شده بوده است؟

اظهار داشتند: «در موردی به‌منتشبهای نخست‌وزیری مراجعه کردم.» نام یکی از منتشبهای را بردند که آقای فریور بوده. در صورتی که این آقا در آن روزها مرخصی بوده. توجه بفرمایید: کسی که حسین فاطمی به‌او می‌گوید: «اعلامیه دولت را پخش کن» و اطمینان نمی‌کند و می‌خواهد مستقیماً از نخست‌وزیر دستور بگیرد، به‌دبیران و امثال دبیران نیابستی مراجعه کند.

سومین نکته خواندن سر مقاله‌های باختر امروز است. آقای بشیر فرهمند روشن فرمایند که این سر مقاله‌ها را که به‌طور قطع مانند آن مبتینگ هیچ‌گاه سابقه نداشته است وزیر خارجه کشور با چنان قلمی در روزنامه بنویسد، آیا به‌ابتکار خودشان از رادیو پخش کردند یا به‌دستور مقامی. آقای بشیر فرهمند توجه می‌فرمایند که طبق سوابق موجود در اداره انتشارات خودشان با قلم خود بعضی از کلمات را حک و اصلاح کرده و برای خواندن در رادیو علامت‌گذاری کرده‌اند. و توجه می‌فرمایند که گفتارهای رادیو منحصر به‌سر مقاله باختر امروز نبوده؛ و مندرجات سایر روزنامه‌های دیگر را که همه مبتنی بر ضد قدرت سلطنت و اساس سلطنت بوده، در آن سه‌شب و سمروز پخش کرده‌اند. خلاصه اینکه اینجانب شایق است از وجود آقای بشیر فرهمند استفاده کرده تا روشن فرمایند همه این موضوعات آیا به‌ابتکار خودشان بود یا از مقامی دستور می‌گرفته‌اند؟ اگر از مقامی دستور می‌گرفته‌اند، آن مقام را در این محضر دادگاه معرفی کنند. اگر ریاست محترم دادگاه اجازه فرمایند، یک نکته دیگر را هم روشن فرمایند. آن جریان شب ۲۵ مرداد از لحاظ این موضوع می‌باشد که آقای بشیر فرهمند دستوری داشته‌اند که آن شب چگونه انجام وظیفه کنند یا خیر؟ و اگر دستوری داشته‌اند، آن دستور را از چه مقامی کسب کرده بودند؟

رنیس: آقای بشیر فرهمند، توضیح بدهید.

بشیر فرهمند: خیلی معذرت می‌خواهم. چون فرمایشات جناب آقای دادستان خیلی مفصل بود، قسمتی را به‌خاطر ندارم. ممکن است دستور بفرمایند قسمت به‌قسمت سؤال کنند تا جواب عرض کنم.

رئیس: منشی دادگاه سوالات را می‌خواند. به‌خاطر بسیاری جواب بدهید.  
یکی از منشیها: اظهارات تیمسار دادستان خیلی مفصل است.  
رئیس: بسیار خوب. خود من سوال می‌کنم. [رئیس دادگاه سوالاتی را که دادستان ارتش طی بیانات خود از بشیر فرمند نموده بود به‌طور اختصار بازگفت.]

بشیر فرمند: گریه آقای دادستان اظهار فرمودند که بنده در عراض خود اشاره بمسئولین کردم، ولی لازم است توضیحاً به‌عرض برسانم که بنده نقل قول از آقای دکتر فاطمی کردم که به‌بنده دستور داد و در تلفن گفت که بعد از ظهر از طرف ملیون نظهرانی در میدان بهارستان خواهد شد. البته چنانچه خود من هم به‌کلمه «ملیون» اشاره کرده باشم، داوران محترم استحضار دارند که از آغاز نهضت ملی احزاب و دستجات و جوامعی که علاقه‌مند به اصول نهضت ملی بودند و جمعیتی را تشکیل می‌دادند، و علاوه بر حمایت از دولت در راه این نهضت با دولت هماهنگی می‌کردند. به‌آنها «ملیون» گفته می‌شد. [در این موقع بشیر فرمند قدری سکوت کرد.]

ممکن است استدعا کنم که قسمت‌های دیگر را بفرمایند؟ چون چند مورد بود.

[سرتیب آزموده مجدداً سوالات خود را به‌طور مختصر بیان نمود.]

بشیر فرمند: بنده، همان‌طوری که قبلاً به‌عرض رساندم، در تمام موارد کسب دستور کردم و سرنیش را هم عرض کردم. تیمسار دادستان محترم فرمودند که بنده عرض کردم که بحث سیاسی در آن چند روز از رادیو پخش نشد؛ در صورتی که تمام مطالب در آن حدود است. منظور بنده این بود که اداره تبلیغات در این جریان به‌هیچ وجه از خود ابتکاری نداشت. مطالبی که در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ از رادیو پخش شد، فقط منحصر بمطالبی بود که در ساعت اخبار گفته می‌شد که آنها هم هیچ کدام از طرف اداره تبلیغات تهیه نشده بود، یعنی فیلم جریان میتینگ عصر ۲۵ و مصاحبه‌های مطبوعاتی و سرمقاله‌های باختر امروز. اینها مطالبی بود که توسط کسان دیگری گفته شده بود و اداره تبلیغات به‌همان ترتیب که عرض کردم با کسب اجازه و دستور از رادیو پخش کرد.

راجع به کسب تکلیف در مورد سرمقاله‌های باختر امروز که فرمودند بنده از آقایان فریور و خازنی منشی‌های جناب آقای نخست‌وزیر کسب تکلیف کردم، و فرمودند که آقای فریور نیوده‌اند، منظور بنده از ذکر نام هر دوی آقایان این بود که تا آنجایی که به‌خاطر دارم روز ۲۵ از آقای فریور و ۲۶ و ۲۷ را از آقای خازنی سوال کردم و تصور می‌کنم که آقای فریور روز ۲۶ به‌مرخصی رفتند.

رئیس: البته به‌طور کلی جواب دادید. ولی برای دادگاه بسیار مفید خواهد بود چون آقای دکتر مصدق گفته‌اند: «به‌هیچ وجه به‌اداره تبلیغات دستوری نمی‌دادم.» این موضوع صحیح است یا خیر؟

بشیر فرمند: همان‌طور که عرض کردم، بغیر از مصاحبه مطبوعاتی که محتاج به کسب دستور نبود و خود فاطمی شخصاً مقام مسئولی بود در مورد مطالبی که قبلاً عرض کردم و منحصر همین مطالب در آن چند روز پخش شده بود، کسب تکلیف کردم و به‌همان نحو مطالب پخش شد.

رئیس: آیا جریان میتینگ را به‌اطلاع آقای دکتر محمد مصدق رسانیده و بعد منتشر نمودید یا خیر؟

بشیر فرمند: عرض کردم قبل از ظهر فاطمی بمن دستور داد و بنده خدمت جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم و کسب دستور کردم. ایشان فرمودند: «مطابق معمول عمل کنید.» تا آنجایی که به‌خاطر هست، میتینگ ساعت پنج و ربع بعد از ظهر شروع شد و فریب سه ساعت یا دو ساعت و نیم طول کشید. اینکه تیمسار دادستان محترم ضمن فرمایشات خودشان اشاره فرمودند چندین بار این فیلم پخش شد، بابتی عرض کنم که چون این جریان در حدود دو



ساعت و نیم تا سه ساعت طول کشیده بود، برنامه روزانه را دیدیم در ساعت ۲۴ تمام می‌شد و در ساعت ۹ این فیلم پخش شده بود بنابراین این فیلم فقط در آن شب یک بار تکرار شد. البته باید عرض کنم که فرصت کنترل قبلی این فیلم هم نبود برای اینکه درست در همان لحظه‌ای که بایستی از رادیو پخش می‌شد، به‌اداره تبلیغات رسیده بود. فقط به‌وسیله تلفن به دفتر روزنامه کشور که از بالکن آن سخنرانان میتینگ و بیانات خودشان را اظهار کرده بودند، از دکتر فاطمی سؤال کردم که «مطالب این فیلم را خودتان شنیده‌اید و پخش آن از نظر دولت اشکالی ندارد؟» او هم گفت: «خودم در تمام میتینگ حضور داشتم. اشکالی ندارد. بمسئولیت من پخش کنید.» این بود جریان انتشار میتینگ.

رئیس: البته اطلاع داشتید که دکتر حسین فاطمی شخصاً میتینگ دهنده و مدیر آن اوضاع بود. آیا همین تذکری را که از لحاظ اهمیت مطالب گفته شد که خواستید تلویحاً غیر عادی بودن آن را تأیید نمایید. چه‌طور به اطلاع آقای دکتر محمد مصدق رساندید و این دفعه از آقای دکتر حسین فاطمی دستور گرفتید؟

بشیر فرهمند: عرض کردم بنده قبلاً آن فیلم را شنیده بودم و فرصت شنیدن آن را نداشتم. چون در آن روزها جناب آقای دکتر مصدق بی‌نهایت گرفتار بودند و ملاقات ایشان میسر نبود، بنابراین با توجه به اینکه دکتر حسین فاطمی مقام مسئول یعنی در آن موقع وزیر امور خارجه و سخنگوی رسمی دولت بود به آن ترتیب عمل شد.

رئیس: آیا بعد از آنکه فیلم منتشر شد و از مطالب آن استحضار حاصل کردید، باز به اطلاع آقای دکتر محمد مصدق رساندید یا نه؟

بشیر فرهمند: برای چه؟

رئیس: جریان فیلم را که خودتان ملاحظه کردید که چه بود اول نمی‌دانستید. بسیار خوب. ولی بعد که منتشر شد و دیدید بکلی برخلاف مصالح کشور و رژیم کشور و شئون مملکت بود، چرا منتشر کردید؟

بشیر فرهمند: چون معمولاً اطلاع داشتیم که مطالب سیاسی را جناب آقای نخست‌وزیر شخصاً توجه دارند و گوش می‌دهند. بدین جهت مبادرت به استفسار مجدد از ایشان در آن موقع به‌نظر بنده غیر مفید بود.

رئیس: تلگراف دکتر فاطمی به بغداد که پخش شد، به استحضار و اطلاع آقای دکتر مصدق رسیده بود یا خیر؟

بشیر فرهمند: خیر. برای اینکه اگر توجه بفرمایید تلگرافها ضمن مصاحبه مطبوعاتی منتشر و در اختیار خبرنگاران داخلی و خارجی و خبرنگار تبلیغات گذاشته شده بود. همان‌طور که عرض کردم، در مورد مصاحبه‌های مطبوعاتی سخنگوی دولت بنده محتاج به کسب دستور نبودم. بنابراین این موضوع به عرض ایشان نرسیده بود.

رئیس [خطاب به دکتر مصدق]: خواهش می‌کنم در مقابل اظهارات آقای بشیر فرهمند و اینکه خودتان قبلاً اظهار فرمودید و مکرر تکرار نمودید که به‌اداره انتشارات و تبلیغات مستقیماً دستوری نمی‌دادید و حتی از بیانات آن‌هم اطلاع کامل پیدا نمی‌کردید، این اظهارات آقای بشیر فرهمند و یا گواهی‌هایی که دادند صحیح است یا خیر؟

دکتر مصدق: دستور دادن غیر از کسب دستور کردن است. کسی که دستور می‌دهد مبتکر موضوع است. ولی کسی که کسب دستور می‌کند خودش ابتکاری کرده و کسب دستور نموده. تمام بیانات ایشان [اشاره به بشیر فرهمند] صحیح است. چون گفتم هر چه همکاران من بگویند، مورد تأیید و تصدیق اینجانب است. مثلاً من هیچ در نظر نداشتم که روز ۲۵ مرداد در هیئت وزیران شرکت کرده بودم. ولی آقای مبشر گفتند که دکتر مصدق شرکت کرده و قطعاً هم صحیح گفته‌اند. چون عرض کردم من حافظه درستی ندارم. باز هم تکرار می‌کنم: هر چه همکاران من می‌گویند صحیح است و مورد تأیید خواهد بود. به هر حال ایشان هر وقت مقالاتی خود در تبلیغات تهیه می‌کردند، مثلاً راجع به نفت، خودشان که تهیه می‌کردند چون مطالب اغلب در این خصوص بود، این مطالب را یک‌تویم با یک بعد از ظهر موقعی که

من بی نهایت خسته بودم می فرستادند و یا خودشان می آوردند. دستور هم می دادم که «منتشر کنید». این کسب دستور است. ولی خود بنده هم نمی گفتم که «بروید چنین بنویسید و چنان بنویسید». ولی اگر باز هم بفرمایند که یک چنین چیزی اتفاق افتاده باشد که بنده دستور داده باشم که «فلان کار را بکنید»، باز هم قبول دارم. مبینگها را همیشه منتشر می کردند. وقتی که اجازه مبینگ داده می شد، من به آن اشخاصی که اجازه مبینگ گرفته بودند اعتماد داشتم. شرط مهم مبینگ این آقایان این بود که دست جیبها در نطقها و مبینگها صحبت نکنند. اینها اصناف بازار بودند، احزاب غیرجیبی بودند این قبیل افراد بودند که اجازه مبینگ می گرفتند.

رئیس: پس چطور شد برخلاف آنچه که می فرمودید، الان فرمودید راجع به این مبینگ بخصوص طبق اظهار آقای بشیر فرمند دستور خاصی دادید که اداره انتشارات و تبلیغات به اختیار مبینگ دهندگان باشد و عین آن مبینگها منتشر شود؟

دکتر مصدق: دستور خاصی برای هیچ مبینگ داده نشده. ایشان این طور اظهار کردند که آن روز آمده اند و گفته اند می خواهند مبینگ بدهند. بنده هم گفتم بدهند. آخر اینکه می فرمایند نطقهایی که کرده اند برخلاف مصالح بود، اگر بنده نطق را قبلاً خوانده بودم و دستور اجرا داده بودم، مطلب دیگری است. ولی به هر حال همین قدر که ایشان فرمودند، بنده نکذیب نمی کنم و صحیح است.

رئیس [خطاب به بشیر فرمند]: راجع به در اختیار گذاشتن وسایل فنی تبلیغات جهت این مبینگ امری مخصوص دریافت داشتید یا خیر؟

بشیر فرمند: عرض کردم دکتر فاطمی بمن دستور داد. بنده به آن دستور اکتفا نکردم. خدمت آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم و گفتم: «یک چنین دستوری بمن داده شده است». ایشان فرمودند: «مطابق معمول عمل کنید». به همان ترتیبی که عرض کردم عمل شد.

رئیس: در شب ۲۵ مرداد دستوری داشتید که شب را چگونه بگذرانید؟

بشیر فرمند: شب ۲۵ مرداد آقای سرهنگ دفتری ساعت دو نیم بعد از نصف شب به من تلفن کردند که «امشب جریان فوق العاده ای در حدود نیمه شب اتفاق افتاده است و شما مطلع باشید. اگر برای حفاظت رادیو عملی لازم است، پیش بینی کنید». بنده به تیمسار سر نیپ ریاحی تلفن کردم و به ایشان عرض کردم که «چنین اطلاعی پیدا کردم. دستور خاصی برای مراقبت رادیو صادر کرده اند یا خیر؟» تا آنجایی که بنده به خاطر دارم، تیمسار ریاحی به من فرمودند: «آقای سرهنگ ۲ غفاری، مأمور فوق العاده، مسراقب دستگاه فرستنده رادیو شده و در همین موقع در استودیوی قصر مشغول انجام وظیفه است. با ایشان تماس بگیرید. اگر نظر خاصی آقای سرهنگ غفاری دارند و با محتاج به توضیحی در خصوص ساعات کار فرستنده های آنجا هستند، به ایشان کمک کنید». بنده چون وسیله نداشتم، قبل از این موضوع به استودیو تلفن کردم و با آقای سرهنگ غفاری تماس گرفتم. معلوم شد ایشان احتیاطاً مهندسین مرکز فرستنده را از کار باز داشته اند تا اینکه با یکی از مقامات مسئول فنی تماس بگیرند. به من در این مورد تذکر دادند: «می گذارید این مهندسین به کار خود ادامه دهند یا خیر؟» به ایشان جواب دادم که دستگاههای فرستنده مربوط به وزارت پست و تلگراف و در اختیار اداره کل بیسیم پهلوی است و ایشان بایستی از رئیس قسمت مربوطه که در آنجا منزل دارد کسب تکلیف کنند. ایشان بمن گفتند که «بهرتر است شما هم برای اجرای برنامه ها به استودیو بیایید، برای اینکه من مهندسین آنجا را نمی شناسم و آنها را مسئول نمی دانم». بنده وسیله نداشتم. به منزل جناب آقای دکتر مصدق تلفن کردم و به یکی از آقایان افسران محافظ که در آنجا بودند جریان را گفتم و گفتم: «وسیله ای در اختیار

ندارم.» گفتند که «آقای سروان فشارکی بمنزل شما خواهد آمد و شما را به مقصد خواهد رساند.» بعد از یک ساعتونیم دیگر آقای سروان فشارکی با یک گروه بان دژبان بمنزل بنده آمدند و بنده هم به استودیو رفتم. معلوم شد که در آن شب چون شب یکشنبه بوده مخابرات تلگرافی و تلفنی در کار نبود؛ و متوقف ساختن مهندسین رادیو هم تأثیری در کار روزمره نداشته است. در آنجا توقف کردم و منتظر آغاز برنامه رادیو شدم. بهمان ترتیب که عرض کردم ساعت شش و بیستونج دقیقه آقای دبیران تلفن کردند که این اعلامیه داده خواهد شد و ساعت هفت و سی دقیقه از رادیو پخش شد.

ساعت ۶/۴۵ از طرف رئیس دادگاه یک ربع تنفس اعلام گردید.  
بنیر فرمند پس از امضای اوراق صورت جلسه به اتفاق مأمورین محافظ تالار دادگاه را ترک نمود.

\*\*\*

مقارن ساعت ۷ مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد و رئیس دادگاه خطاب به افسران محافظ گفت:  
آقای سرهنگ اشرفی را بیاورید.

بلافاصله افسران محافظ آقای سرهنگ اشرفی، فرماندار نظامی دوران حکومت آقای دکتر مصدق، را در حالی که لباس شخصی به تن داشت وارد تالار جلسه کردند و او را به صندلی مخصوص گواهان هدایت نمودند.  
رئیس: آقای سرهنگ اشرفی، قبلاً من ذکر می‌شوم توضیحاتی که از شما خواسته می‌شود به عنوان گواه و مطلع جهت روشن شدن ذهن دادگاه خواهد بود نه استنتاج. بنابراین لازم است بسیار روشن و کوتاه پاسخ سوالات را بدهید. آیا برای تشکیل میتینگها اجازه و مقرراتی بوده یا خیر؟  
سرهنگ اشرفی: میتینگها وقتی که می‌خواست تشکیل شود، ما می‌دیدیم که چه کسی می‌خواهد میتینگ بدهد. در هر صورت به عرض نخستوزیر وقت می‌رساندیم و کسب دستور می‌کردیم.

رئیس: غیر از این مقررات دیگری نبود؟

سرهنگ اشرفی: نخیر؛ مقرراتی نبود.

رئیس: آیا برنامه میتینگ و محل آن را قبلاً بررسی و تعیین می‌نمودید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: وقتی میتینگ را جناب آقای نخستوزیر وقت اجازه می‌دادند ما فقط مراقبت از نظر انتظامی می‌کردیم. برنامه اش ارتباط با بنده نداشت.

رئیس: برای میتینگها محل مخصوص معین شده بود یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: محل مخصوصی برای میتینگ تعیین نشده بود و بنا به تقاضای میتینگ دهنده بود. که می‌گفت: همی‌خواهم در فلان مرکز یا محل یا میدان باشم.»

رئیس: این درخواست به فرمانداری نظامی می‌آمد یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: معمولاً اگر از میتینگهای کوچکی بود که اهمیت خاصی از نظر سیاسی نداشت، ممکن بود اشخاص تقاضا کنند. ولی وقتی برنامه کلی بود، تقاضای آنها به فرمانداری نظامی نمی‌آمد و مراجعه می‌کردند به دولت.

رئیس: مگر در زمان حکومت نظامی اجتماعات و میتینگها آزاد بود؟

سرهنگ اشرفی: نبود.

رئیس: پس چه مقامی اجازه می‌دهد که میتینگ داده شود؟  
 سرهنگ اشرفی: عرض کردم اگر یک میتینگ کلی بود، من باب مثل میتینگ برای روز سی‌ام نسبر، از نظر انتظامات پیش‌بینی می‌کردیم و اطلاع داشتیم که در چنین روز میتینگ خواهد بود. حتی از لیدرهای احزاب دعوت می‌کردیم و با آنها مذاکره می‌کردیم که عملی برخلاف انتظامات انجام نشود.  
 رئیس: آیا اشخاصی که نقضای میتینگ می‌نمودند و موضوع میتینگ و برنامه آن و اشخاصی که باید صحبت کنند مورد بررسی و تحقیق فرمانداری نظامی قرار می‌گرفت یا خیر؟  
 سرهنگ اشرفی: عرض کردم که به برنامه میتینگ بنده کاری نداشتیم. ولی نهایت کوشش مبذول می‌شد و تعهد گرفته می‌شد که عملی برخلاف انتظامات با شعاری برخلاف مقررات ندهند.  
 رئیس: برای میتینگ روز ۲۵ مرداد این شرایط به عمل آمده بود یا خیر؟ و تقاضاکننده این میتینگ و دستوردهنده آن کی بود؟

سرهنگ اشرفی: روز ۲۵ مرداد وضعیت خاصی داشت. من تمام شب ۲۴ به ۲۵ و تمام روز ۲۵ تا ساعت ده و ده دقیقه در فرمانداری نظامی نبودم. وقتی از کاخ سعدآباد به شهر مراجعت کردم، شنیدم که برای بعد از ظهر میتینگ برپا خواهد شد. خدمت جناب آقای نخست‌وزیر عرض کردم که با وضعیت فعلی اداره چنین میتینگ مشکلی به نظر می‌رسد؛ و علاوه کردم که میتینگ از طرف فراکسیون نهضت ملی است. فرمودند: «چون در هر حال مردم دعوت شده‌اند مانعی ندارد. مراقبت بکنید مبداً اخلاک‌گران عملی برخلاف مقررات بکنند.»  
 رئیس: آیا قبلاً از چگونگی این میتینگ و موضوع آن اطلاع داشتید که چنین تذکری را به آقای دکتر محمد مصدق داده و این پاسخ را دریافت داشتید؟

سرهنگ اشرفی: به طوری که عرض کردم، میتینگ روز ۲۵ مرداد برنامه قبلی نداشت. وقتی من به شهر مراجعت کردم، مردم دعوت شده بودند و بلندگوها مردم را برای شرکت در میتینگ دعوت می‌کردند.  
 رئیس: بلندگوها مال چه مقام و دعوت کننده‌ها کی بودند؟  
 سرهنگ اشرفی: مربوط به فراکسیون نهضت ملی و احزاب طرفدار دولت بودند.

رئیس: اکنون جریان میتینگ آن روز را که مأمور حفظ انتظامات آن بوده‌اید اجمالاً بیان کنید.  
 سرهنگ اشرفی: از نظر انتظامات عملی برخلاف انتظار رخ نداد؛ و البته بنده هم هیچ وقت ناظر جریان میتینگها نبوده‌ام. از نظر اطلاعات و موضوع، این امر مربوط به مرکز دوم ستاد ارتش و شهربانی...  
 رئیس: از شما سؤالات صریحی برای روشن شدن ذهن دادگاه می‌شود، نه اینکه این اطلاعات و جریانات به کجا مربوط است که یقیناً این هیئت به تمام آنها آشناست و احتیاج به راهنمایی و تذکر ندارد. آیا معقول است که یک فرماندار نظامی که به گفته خودتان قبلاً هم در این خصوص با آقای دکتر محمد مصدق تماس گرفته و نظر داده‌اید و ایشان دستور فرموده‌اند: «مراقبت کنید برخلاف انتظامات جریانی رخ ندهد» بگوید: «من ناظر میتینگ نبوده‌ام و کسب اطلاع از رکن دوم بود»؟ متوجه باشید که استنتاج نیست و شما باید حقایق را بگویید، و خاصه وضعیت نظامی شما هم همین صراحت را الزام می‌کند.

سرهنگ اشرفی: اگر هم استنتاج بود من راست می‌گفتم، زیرا همیشه عادت به راستگویی دارم. من از مرکز فرمانداری نظامی وظایف خودم را انجام می‌دادم. من هیچ وقت مرکز فرماندهی خودم را ترک نمی‌کردم. زیرا هر ناحیه و قسمتی فرماندهی مخصوص داشت و من موظف بودم در مرکز فرماندهی خودم برای انجام وظیفه باشم.

رئیس: مرکز فرمانداری شما کجا بود؟

سرهنگ اشرفی: شهر بانی.

رئیس: تا چه حدودی؟ و فرمانداری نظامی شما در چه شعاعی بود؟

سرهنگ اشرفی: شهرستان تهران.

رئیس: شمیران هم جزو منطقه شما بود؟

سرهنگ اشرفی: بله.

رئیس: از جریان مینینگ روز ۲۵ بدفتر فرمانداری شما چه اطلاعاتی رسید که چگونه برگذار شده است؟ یعنی چه گفته‌اند و چگونه انجام شده؟

سرهنگ اشرفی: گزارشاتی که ممکن بود برسد بر دو نوع است...

رئیس: خواهش می‌کنم فقط جواب دهید آیا گزارش به‌شما رسیده بود یا نه؟

سرهنگ اشرفی: از نظر اینکه اتفاقی نیفتاده، فرمانده تیبی که منطقه بهارستان در قلمرو آن تیپ بود به‌سمتاد

فرمانداری نظامی گزارش داد که اتفاقی نیفتاده. دیگر گزارشی به‌بنده نرسید. سوایق فرمانداری نظامی حکایت می‌کند.

رئیس: حتی فرماندار نظامی نفهمید که در آن مینینگ چه شمارها داده شده و گویندگان کی بوده‌اند؟

سرهنگ اشرفی: خیر. اگر توضیحی هم لازم باشد عرض می‌کنم.

رئیس: توضیحاتان چیست؟

سرهنگ اشرفی: عوامل اطلاعات فرمانداری نظامی رکن دوم ستاد ارتش، رکن دوم ژاندارمری کل کشور،

شهر بانی است. زیرا فرماندار نظامی رأساً عواملی برای کسب اطلاع ندارد. این عوامل گزارشی به‌بنده ندادند.

رئیس: چون موضوع فقط استطلاع است، دادگاه وارد این موضوع نمی‌شود که وظایف فرمانداری نظامی

چیست. همین قدر بنا به‌ظاهر خودتان که گفتید فرمانداری نظامی کوشش می‌کرد که اولاً انتظامات برقرار شود، ثانیاً

شماره‌هایی برخلاف مصالح کشور و مقررات به‌عمل نیاید، آباء مینینگ روز ۲۵ این دستور صریح را اجرا و عمل

نمودید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: البته تلاش برای اینکه عملی برخلاف مقررات انجام نشود، یک تناسب مستقیمی با اشخاصی

که مینینگ را تقاضا کرده بودند داشت.

رئیس: به‌سخترانی خواهش می‌کنم نپردازید. جواب سوالات را بدهید. آیا این مأموریت را که شمارهایی

برخلاف مصالح کشور داده نشود انجام دادید یا نه؟

سرهنگ اشرفی: بله: به‌فرمانده تیپ سوم دستور دادم مراقبت بکنند.

رئیس: مگر فرمانده تیپ تحت اختیار شما بود؟

سرهنگ اشرفی: فرمانده تیپ تحت اختیار بنده بود.

رئیس: از لحاظ انتظامات چه عملی انجام دادید؟

سرهنگ اشرفی: به‌فرمانده تیپ سوم که منطقه بهارستان جزو قلمرو او بود دستور دادم مراقبت کنند.

رئیس: فرمانده تیپ کی بود؟

سرهنگ اشرفی: سرهنگ روحانی.

رئیس: عمل نمود یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: گزارشی نداد که عملی برخلاف انتظامات رخ داده....

رئیس: حتی خود شما هم چیزی احساس نکردید.

سرهنگ اشرفی: بعداً شنبدم مختصری در سخنرانیها زیاده‌روی شده است.

رئیس: زیاده‌رویها چه بود؟

سرهنگ اشرفی: اشخاصی مطالبی گفته‌اند که نباید می‌گفتند.

رئیس: شما چه کردید؟

سرهنگ اشرفی: این مطلب از طریق شهربانی به‌دولت گزارش داده شد و از وظایف دولت بود.

رئیس: شما خودتان گزارش ندادید؟

سرهنگ اشرفی: نخیر.

رئیس: یعنی این زیاده‌رویها قابل این نبود که فرمانداری نظامی که بالاخص برای جلوگیری از این کارها

تشکیل می‌شود مستقیماً گزارشی به‌مقامات بالاتر بدهد؟

سرهنگ اشرفی: این گزارشات از طرف شهربانی و رکن دوم ستاد ارتش داده شد.

رئیس: شهربانی در این خصوص با فرمانداری نظامی ارتباطی نداشت؟

سرهنگ اشرفی: اصولاً گزارشی به‌بند نداد.

رئیس: راجع به‌پایین آوردن مجسمه‌ها و تظاهراتی که در شهر شد باز فرمانداری نظامی خودش را داخل

نمی‌دانست؟

سرهنگ اشرفی: فرماندار نظامی به‌تمام عده‌های انتظامی دستور جلوگیری داد. جلوگیری هم شد و حتی چند

نفری هم زخمی شدند. برای اولین بار در مدت تصدی فرمانداری نظامی اینجانب چند تبری هم به‌هوا خالی شد و

مردم متفرق شدند.

رئیس: مجسمه‌ها پایین نیامد؟

سرهنگ اشرفی: بعداً آقای دکتر سنجایی تلفناً با من صحبت کردند و گفتند که سربازها مردم را زده‌اند و

مخالفت می‌کنند که مجسمه‌ها را پایین بیاورند. من هم فدری با خشونت — در این موقع نیمسار محموداسینی هم دراطاق

من حضور داشتند — با ایشان صحبت کردم و گفتم وظایف خودشان را انجام داده‌اند. وقتی راجع به‌جمع کردن سربازها

صحبت کردند، گفتم غیر ممکن است. بعداً از فراری که استنباط نمودم، ایشان یا جناب آقای نخست‌وزیر وقت

صحبت کرده بودند و توضیحانی داده بودند که منجر به‌احضار من شد و فرمودند: «چرا مردم را می‌زنید و مزاحم مردم

می‌شوید؟ فوراً در همه جا سربازها را جمع کنید.» وقتی به‌عرضشان رسید که موضوع مربوط به‌مجسمه‌هاست،

فرمودند: «همه چیز متعلق به‌مردم است. شما حق ندارید مردم را بزنید و بکشید، فوراً بروید و سربازها را جمع کنید.»

رئیس: توضیح دهید دکتر سنجایی به‌چه عنوانی دستور به‌شما داد؟

سرهنگ اشرفی: او شاید برای خودش عنوانی قائل می‌شد. ولی من در دوره فرمانداری نظامی خودم فقط از

وزیر جنگ و نیمسار ریاست ستاد ارتش دستور می‌گرفتم. دستور کس دیگری را انجام ندادم و به‌کسی هم هیچ وقت

مراجعه نکردم.

رئیس: اظهار داشتید برای جلوگیری از پایین آوردن مجسمه‌ها این اقدامات را نمودید؛ و بالاخره به‌گفته خودتان

با دستور صریح آقای دکتر محمد مصدق عده را جمع کردید؛ آیا در روز مینتنگ ۲۵ برای شمارهایی که علناً بر ضد مقام سلطنت و شخص شاهنشاه ایراد نمودند نیز تدبیری اتخاذ کرده و اقدامی نمودید یا خیر؟  
 سرهنگ اشرفی: این موضوع محتاج به توضیحات بیشتری است که اگر ریاست محترم دادگاه اجازه می‌فرماید عرض شود.

رئیس: بفرمایید.

سرهنگ اشرفی: نه من و نه هیچ‌کس تصور اینکه عده‌ای از آقایان و کلای مجلس مطالبی برخلاف مصلحت کشور اظهار کنند نداشتیم. بعلاوه باید خودمان را در وضعیت خاص روز ۲۵ مرداد بگذاریم و ببینیم که فرماندار نظامی شهرستان نهران چه مشکلاتی در پیش دارد. من چهار تلفن روی میز بود که گاهی با هر چهارتای آنها صحبت می‌کردند. وضعیت بسیار نامناسبی بود. اجازه مینتنگ و دادن یک مینتنگ چیز کوچکی می‌نمود که انتظار نمی‌رفت نتیجه بدی داشته باشد. خاصه آنکه گردانندگان این مینتنگ و کلای مجلس بودند. من نگرانیهای بسیاری داشتم. باور کنید که من حتی فرصت اینکه روزنامه‌های آن شب یا شبهای بعد را در دستم نگه می‌داشتیم. به‌طور مجمل چیزی به گوش من رسید. چون شهربانی هم گزارشی بمن نداد، من نتوانستم روی آن اقدام کنم. خاصه اینکه عملی انجام یافته بود و فرماندار نظامی از نظر یک عمل انجام یافته به وسیله یکی از وزرای کابینه با تعدادی از نمایندگان ملت چه می‌توانست بکند؟ این وظیفه دولت بود که اگر کاری باید انجام دهد با پستی دستور می‌داد.

رئیس: شما در این خصوص و راجع به این واقعات و پیشامدها با آقای دکتر محمد مصدق یا به رئیس ستاد ارتش هیچ تذکری یا گزارشی دادید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: ابدأ؛ چون آنچه که من شنیدم مسموعات بود، و من فرصت مطالعه در روی مسموعات را با گرفتاریهای مشروح بالا نداشتیم. این شهربانی کل کشور و رکن دوم ستاد ارتش بود که باید گزارش آن را بمن می‌داد. رئیس: اظهار داشتید به سعدآباد رفته بودید. ممکن است دادگاه را مستحضر کنید برای چه موضوعی بود؟  
 سرهنگ اشرفی: دستور صریح تیمسار ریاست ستاد ارتش را برای تعویض پاسدارهای باغشاه، کساخا و سعدآباد انجام می‌دادم.

رئیس: نفهمیدید برای چه دستور تعویض آنها را دادند؟

سرهنگ اشرفی: در شب ۲۴ یا ۲۵ مرداد تیمسار ریاست ستاد ارتش به من تلفن فرمودند که سرهنگ نصیری بدون اجازه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی کار بسیار بدی نموده. علاوه فرمودند که به سرهنگ ممتاز و سرهنگ شاهرخ دستور داده‌اند که نفرات گارد شاهنشاهی را خلع سلاح کنند. فرمودند شخص بنده به محل بروم و نهایت مراقبت را مبذول دارم که مبادا عملی برخلاف انتظار رخ دهد و موجب آن شود که خدای نخواستہ بین عده‌های ارتش زدوخوردی درگیر شود و عده‌های پاسدار کاخهای شهر و سعدآباد و باغشاه تعویض شوند.

رئیس: دستوری که آقای دکتر محمد مصدق برای جلوگیری نکردن از پایین آوردن مجسمه‌ها دادند شامل مجسمه‌های اعلیحضرت فقید بود یا مجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی؟

سرهنگ اشرفی: اصولاً تفکیکی نشد. زیرا به علت تعرض شدید مأمورین نظامی به مردم، جناب آقای دکتر مصدق تعجیل داشتند که هر چه زودتر سربازان جمیع شوند، یعنی مأمورین نظامی جمع شوند.

رئیس: اشخاص مختلفی که توسط فرمانداری نظامی در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ بازداشت شدند

به دستور و امر کی و به چه مجوزی بوده است؟

سرهنگ اشرفی: تا ساعت ده و ده دقیقه روز ۲۵ مرداد که بنده از کاخ سعدآباد مراجعت کردم، عده‌ای دستگیر شده بودند. از نظر اهمیت مطلب مشاهده شد. در مراجعت بنده دادستان داسرای فرمانداری نظامی نسحقیانی از دستگیر شدگان نموده است و اشخاص دیگری را هم که لازم دانسته دستگیر کرده است و نفاذای دستگیری آنها را نموده. البته پس از دستگیر شدن طبق مقررات اینجانب هر یک از دستگیر شدگان را دستور توقیف و بازداشت طبق ماده ۵ می‌دادم.

رئیس: سؤال شد مجوز دستگیری آنها چه بوده و به چه وسیله دستگیر شدند؟

سرهنگ اشرفی: مجوز دستگیری هر یک از آقایان شرکت در کودتایی که گفته می‌شد سرهنگ نصیری دست به آن زده است بود. عوامل مجری داسرای فرمانداری نظامی یا شهربانی و یا مأمورین رکن ۲ ستاد ارتش و یا احیاناً خود افسران فرماندار نظامی بوده‌اند. در این خصوص عقیده‌مند هستم که از مأمورین فرمانداری نظامی که در شهر بودند تحقیق فرمایید. شاید اطلاع بهتر و موثقتی داشته باشند.

رئیس: یعنی خود فرمانداری نظامی اطلاعی نداشت؟

سرهنگ اشرفی: وقتی دادستان داسرای فرمانداری نظامی به ستاد فرمانداری نظامی یا به شهربانی یا به یک مقام مجری دیگری بنویسند که «فلان شخص را دستگیر کنید و بیاورید» این کافی است. همان طوری که عرض شد، نگرانیها و گرفتاریهای اینجانب اجازه نمی‌داد که در مورد چنین امر خطیری با در نظر گرفتن اوضاع و احوال روز ۲۵ مرداد بکایک آنها را تحت نظر بگیرم و کار داسرای نظامی را معطل کنم.

رئیس: ممکن است راجع به تشکیل کمیسیونهای امنیت و چگونگی آن و اینکه کی تشکیل می‌شد و چه قسم عمل می‌شد، دادگاه را روشن نماید؟

سرهنگ اشرفی: برای اینکه امنیت کشور سروصورت صحیحی داشته باشد و هر یک از مقامات امنیتی به سبب خود و برخلاف نظریات مقام دیگر عملی نکنند، فرار بود جناب آقای وزیر کشور، نیمسار ریاست ستاد ارتش، نیمسار فرماندهی ژاندارمری کل کشور، نیمسار ریاست شهربانی و فرماندار نظامی شهرستان تهران در منزل جناب آقای نخست‌وزیر جمع شوند و مسائل مربوطه را مطرح کنند و تصمیم مقتضی بگیرند و احیاناً اگر ایجاب می‌کرد، مطلبی به عرض جناب آقای دکتر مصدق برسد. یکی از آقایان که به موضوع بیشتر علاقه‌مند بود مطلب را به عرض جناب آقای نخست‌وزیر می‌رساند. این کمیسیون اغلب صبحهای خیلی زود در حدود ساعت شش و نیم - هفت تشکیل می‌شد. قبلاً پیشتر ولی برای روزهای بعد برای روز سه‌شنبه هر هفته ترتیب شد. حتی اگر مطلب مهمی نبود به وسیله تلفن گفته می‌شد که مطلبی نیست نا آقایان جمع نشوند.

رئیس: صورت جلسه تنظیم می‌شد یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: خیر.

رئیس: در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ آیا کمیسیون امنیتی تشکیل شد یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: خیر.

رئیس: آقایان دکتر بقائی و علی زهری در روز ۲۵ مرداد چگونه دستگیر و بازداشت شدند؟

سرهنگ اشرفی: دستگیری آقایان به وسیله اداره کار آگاهی شد؛ و بلافاصله جناب آقای نخست‌وزیر دستور فرمودند آقای زهری مرخص شود. از چگونگی آن بنده اطلاعی ندارم.

رئیس: روشن نماید اشخاصی که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد به استناد ماده ۵ قانون حکومت نظامی بازداشت



می‌شدند، به‌تشفیص فرمانداری نظامی یا به‌امر مقام دیگری بوده است؟  
 سرهنگ اشرفی: چون مبنای پرونده به‌وسیله دادستان داسرای فرمانداری نظامی تشکیل شده بود، بسنا  
 به‌تشفیص دادستان داسرای فرمانداری نظامی عمل می‌شد.  
 رئیس: آیا ماده ۵ در اختیار فرمانداری نظامی است یا دادستان داسرای فرماندار نظامی؟  
 سرهنگ اشرفی: در اختیار فرماندار نظامی است.  
 رئیس: متشکرم، بفرمایید.

ساعت ۸ بعدازظهر رئیس دادگاه ختم جلسه را اعلام داشت و اطلاع داده شد که جلسه آینده، به‌ساعت ۹ صبح  
 روز شنبه موكول می‌شود.

### هواشی

- (۱) منظور مهندس جهانگیر حفشناس وزیر راه کابینه دکتر مصدق است.
- (۲) مرحوم عبدالملک لطفی برعکس آنکه در بازرسی مرعوب شده و به اصطلاح اظهارات نامطلوبی کرده بود، در این جلسه با نهایت شجاعت  
 (همچنان گلاجهای دکتر مصدق) حق مطلب را ادا کرد.

## جلسه بیست و سوم

ساعت ۱۰/۱۵ بامداد شنبه ۱۴ آذر ۱۳۳۲ بیست و سومین جلسه دادرسی دکتر محمد مصدق و سر تنیب ریاحی همیاست سر لشکر مقبلی و دادباری سرهنگ پورآذر در تالار آئینه سلطنت آباد تشکیل شد. پس از اعلام رسمیت جلسه، صورت جلسه دادگاه قرائت گردید و رئیس دادگاه خطاب به سرهنگ پورآذر که در غیاب سر تنیب آزموده سمت دادستانی را به عهده داشت گفت:

آبا دادستانی مطلبی دارند؟

سرهنگ پورآذر: با نهایت احترام به عرض دادگاه می‌رساند: اینجانب به نمایندگی از طرف دادستان ارتش دو فقره نامه‌های رسیده را که یکی از جانب سرهنگ ستاد علی محمد روحانی رسیده و دیگری از فدراسیون کشتی پروفیسورنل آلمان واصل شده است، بدو قرائت می‌کنم و عرض توضیح مختصر تقدیم دادگاه محترم می‌نمایم. به طوری که خاطر دادرسان محترم مستحضر است، در جلسه گذشته سرهنگ اشرفی اظهار داشته بود که مسئولیت آن روزها به عهده فرمانده نیب سوم بوده که این فرماندهی به عهده سرهنگ ستاد علی محمد روحانی بوده است. اینک نامه رسیده از طرف افسر مزبور عیناً قرائت می‌شود. [متن نامه قرائت شد.]

و اما راجع به تلگراف دیگر، نظر به اینکه اینجانب انگلیسی بلد نیستم از حضار محترم کسی که می‌تواند این نامه را ترجمه و قرائت نماید، تمنی می‌کنم تشریف بیاورند و این را ترجمه و قرائت کند. در این موقع آقای پرویز راین نماینده خبرگزاری اسوشیتد پرس خواست تلگراف را ترجمه و قرائت کند. ولی رئیس دادگاه اظهار داشت: «ترجمه کنید و ذیل آن مرقوم دارید و بعداً به دادگاه مسترد نمایید.»

آن گاه رئیس دادگاه به دادیار دادگاه گفت:

دیگر مطلبی ندارید؟

سرهنگ پورآذر: خیر، عرضی ندارم.

رئیس: سر تنیب مدیر را به جلسه بیاورید.

دو نفر از افسران انتظامی دادگاه سر تنیب مدیر، رئیس شهربانی حکومت دکتر مصدق، را در حالی که لباس سرمه‌ای رنگی بر تن داشت وارد جلسه نمودند و به صندلی گواهان هدایت کردند.

رئیس: تیمسار مدیر، خواهشمندم به عنوان گواه دادگاه را روشن فرمایید تشکیل کمیسیون امنیت به چه طرز و در چه مواقع و در کجا صورت می‌گرفته است.

سر تنیب مدیر: معمولاً کمیسیون امنیت در اوایل که بنده ریاست شهربانی را عهده‌دار بودم با حضور جناب آقای

دکتر صدیقی، تیمسار ریاحی، تیمسار امینی فرماندار نظامی و خود بنده در منزل جناب آقای دکتر مصدق تشکیل می‌شد. در اطراف وقایع مذاکره‌ای می‌کردیم و بعد نظر را جناب آقای دکتر صدیقی به عرض می‌رساند. این او‌آخر چون نسبتاً کار کم بود، تقریباً هفته‌ای یک روز تشکیل می‌شد. [سرتیب آژموده وارد تالار جلسه شد و کرسی دانشمندی را اشغال نمود.] آن هم روزهای سدشنبه بود. در آخرین هفته نیز کمیسیون مزبور تشکیل نشد.

رئیس: آیا صورت جلسه نوشته می‌شد یا خیر؟

سرتیب مدیر: خیر.

رئیس: خواهش می‌کنم بفرمایید در ایام ۲۵ الی ۲۷ مرداد راجع به جریان روز گزارشانی به آقای دکتر مصدق داده‌اید یا خیر؟ اگر داده‌اید، اجمالاً از مفاد آن دادگاه را مستحضر دارید.

سرتیب مدیر: در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ حوادثی که اتفاق افتاد این حوادث در صلاحیت فرماندار نظامی بود و قطعاً فرماندار نظامی گزارشانی تقدیم کرده. بنده گزارشی ندادم.

رئیس: آیا از نظر ریاست شهربانی دادن چنین گزارشانی را ضروری نمی‌دانستید؟

سرتیب مدیر: مسائلی که مربوط به فرماندار نظامی بود، بنده دخالت نمی‌کردم. امری که در صلاحیت فرماندار نظامی بود، خود فرماندار نظامی گزارش می‌داد.

رئیس: مثلاً چه مسائلی را؟

سرتیب مدیر: مسائل مربوط به جریان انتظامی و حوادث و اجتماعات سیاسی را چون در صلاحیت فرماندار نظامی بود، فرماندار نظامی گزارش آن را می‌داد.

رئیس: آیا به نظر تیمسار در این سه روزه جریانی که جنبه سیاسی و مهم که تماس با وضعیت عمومی کشور و مقامات عالیه باشد واقع نشد که مستلزم گزارش باشد؟

سرتیب مدیر: اتفاقاتی افتاد که عرض کردم در صلاحیت فرماندار نظامی بود؛ و فرماندار نظامی البته گزارشات خود را تقدیم کرده است.

رئیس: آیا با بودن فرمانداری نظامی تیمسار شهربانی را مسئول انتظامات می‌دانستید یا خیر؟

سرتیب مدیر: شهر تهران چون در حال فرمانداری نظامی بود، مأمورین شهربانی تحت نظر فرمانداری نظامی انجام وظیفه می‌کردند. بنده به کلیه امورات شهربانی رسیدگی می‌کردم.

رئیس: ممکن است توضیحاً دادگاه را روشن سازید که آیا شهربانی تهران را تحت نظر فرمانداری نظامی می‌دانستید یا خیر؟

سرتیب مدیر: مأمورین شهربانی تهران را در واقعاتی که در صلاحیت فرمانداری نظامی بود تحت امر فرمانداری نظامی قرار داده بودم.

رئیس: از جریان مینینگ روز ۲۵ مرداد و تظاهراتی که به عمل می‌آمد چه استنباط نمودید؟ آیا در این مورد گزارشانی به مقامات لازمه دادید یا خیر؟

سرتیب مدیر: نتیجه‌ای که از مینینگ روز ۲۵ بنده گرفتم این بود که جملات و کلمات نابابی در آن مینینگ ادا شده بوده. این اطلاع در آخر مینینگ به من داده شد. همان طور که به عرض رساندم، چون این موضوع در امر اجتماعات سیاسی ایجاد شده بود و اجتماعات سیاسی هم تحت مسئولیت فرماندار نظامی بود، بنده چون آخر شب بود و دسترسی به فرماندار نظامی نداشتم، فردای آن روز به فرمانداری نظامی اطلاع دادم که جریان امر را نسحق و

گزارش دهند.

رئیس: سوابق این موضوع که به فرمانداری نظامی ارجاع شده آیا کتبی بوده یا شفاهی؟  
سرتیپ مدبر: از تاریخی که بنده به ریاست شهربانی منصوب شدم، کلبه امورانی که در صلاحیت فرماندار نظامی

بود...

رئیس [خطاب به مأمورین محافظ]: سرهنگ اشرفی اینجاست؟

چند نفر از مأمورین: خیر قربان.

رئیس: بگویند او را بیاورند. [چند نفر از افسران محافظ دادگاه برای احضار سرهنگ اشرفی خارج شدند.]

سرتیپ مدبر: گزارشات مربوطه را بدون دخالت شهربانی از ابتدا تا انتها در این قبیل مسائلی که در صلاحیت

فرماندار نظامی بود مستقیماً گزارش می‌داد و دستور می‌گرفت.

رئیس: در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ نيمسار شخصاً با آقای دکتر مصدق ملاقات کردید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: بله.

رئیس: جریان واقعات را به استحضار ایشان رسانیدید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: بنده روز ۲۶ مرداد عصر خدمتشان رسیدم. جریان وقایع آرامگاه را به عرضشان رسانیدم که یک

عده اخلاک‌گر قصد تخریب آنجا را دارند. صبح یکشنبه شخصاً تا وسط جاده حضرت عبدالعظیم رفتم و موقعی که

می‌آمدم شهر عده‌ای را دیدم. بعد از ظهر طبق تلفن استوار رشیدی، رئیس مستحفظان آرامگاه اعلیحضرت فقید، که

گفت عده‌ای اخلاک‌گر قصد رفتن به آنجا و غارت آنجا را داشته‌اند، عده مکفی پاسبان و سرباز فرستاده شد و آرامگاه

تا آخرین دقیقه از هر گونه حوادثی حفظ شد.

رئیس: آیا دستوری از جناب آقای دکتر مصدق برای حفظ آنجا دریافت داشتید یا خیر؟

سرتیپ مدبر: این اقدامات قبلاً شده بود و دستوری نداشتیم. ولی البته همیشه می‌فرمودند که در حفظ انتظامات

جدیت بکنید.

رئیس: چگونه از کلیه حوادث این دو روزه فقط موضوع آرامگاه را صلاح دانستید گزارش دهید، ولی

موضوعات دیگر را از حدود وظایف خود و حتی گزارش آن خارج دانستید؟

سرتیپ مدبر: به استحضار می‌رسانم: به طوری که عرض کردم، گزارشات آن وقایع که در عرض آن سه روز

اتفاقی افتاد فرماندار نظامی چه تماس تلفنی و چه حضوری حاصل می‌کرد و گزارش می‌داد. حوادثی که مربوط

به میتینگ روز ۲۵ بود و یکی مربوط به صبح ۲۶ راجع به مجسمه‌ها بود، میتینگ روز ۲۵ جریانش از طرف اداره رادیو

روپورناژ شده بود و به اطلاع همه رسیده بود. قضیه مجسمه‌ها البته استحضار پیدا کرده بودم. برای اینکه بنده وقتی که

از حضرت عبدالعظیم برگشتم و اطلاع از پایین آوردن مجسمه‌ها پیدا کردم، از فرماندار نظامی سؤال کردم. جواب

دادند: جناب آقای دکتر مصدق چون جمعیت زیاد بود و ممکن بود خونریزی شود، امر دادند مأمورین را جمع‌آوری

کنند.

رئیس: آیا برای اجتماعات و میتینگها دستور و مقرراتی وجود داشت یا خیر؟ اگر بوده از چه قرار بوده؟

سرتیپ مدبر: چون این قسمت در صلاحیت فرماندار نظامی است و ایشان روی آن عمل می‌کردند، از ایشان باید

سؤال شود؛ چون از بنده واردترند.

رئیس: منظور این است که آیا اصولاً چنین مقرراتی نبوده یا شما اطلاع نداشتید؟

سرتیپ مدیر: بنده اطلاع نداشتم.

رئیس: آبادان گزارشانی از جریان واقعات و حوادث روز از طرف شهربانی به مقامات مربوطه اصولاً مرسوم بوده یا خیر؟

سرتیپ مدیر: به طوری که به عرض رساندم امراتی که در صلاحیت فرماندار نظامی بود فرماندار نظامی مستقیماً به عرض می‌رساند. امراتی که در صلاحیت فرماندار نظامی نبود بنده به عرض می‌رساندم.

رئیس: آیا به نظر شما ایجاد فرمانداری نظامی جز به منظور تقویت شهربانی بوده یا اینکه با بودن فرمانداری نظامی سلب مسئولیت انتظامات از شهربانی می‌شده است؟

سرتیپ مدیر: فرماندار نظامی یک وسایلی دارد و قانون برای او یک اختیاراتی قائل شده که آن امرات مربوط به فرماندار نظامی است. خودش رسیدگی می‌کند و کارهای مربوط به شهربانی را خود شهربانی رسیدگی می‌کند. به طور مثال عرض می‌کنم امور مربوط به اجتماعات سیاسی را فرماندار نظامی عهده‌دار است و سایر امرات را بنده رسیدگی می‌کردم.

رئیس: ممکن است اجمالاً توضیح دهید که سایر امرات از چه قبیل بوده است؟

سرتیپ مدیر: فقط شهربانی نهران نبود. بنده ریاست شهربانی کل کشور را عهده‌دار بودم و به تمام وضع شهربانیهای کل کشور رسیدگی می‌کردم. و در نهران فرماندار نظامی بود.

رئیس: البته دادگاه مستحضر است که شهربانی کل کشور به امور کلیه شهربانیهای کل کشور رسیدگی می‌کند. ولی منظور از سؤال بالا این بود که با توضیحاتی که دادید و تفکیک نمودید امرات سیاسی و اجتماعی را فرماندار نظامی رسیدگی می‌کرد و سایر امور را شهربانی. منظور دادگاه این است که روشن شود سایر امور یعنی چه؟ اطلاق به چه قسم امور می‌شود؟

سرتیپ مدیر: در شهر نهران فقط امرات اجتماعات سیاسی نبود. هزار گونه اتفاقات دیگری از لحاظ سرقت، از لحاظ کارهای دیگر که شهربانیهای سایر ولایات به نهران ارجاع می‌کردند که رسیدگی می‌کردم.

رئیس: آیا ممکن است اجمالاً بفرمایید وظایف کارگاهی در شهر چه بوده؟

سرتیپ مدیر: کسب اطلاعات لازمه و تسلیم آنچه مربوط به رئیس شهربانی است به رئیس شهربانی و آنچه مربوط به فرمانداری نظامی است به فرماندار نظامی.

رئیس: و دیگر از این اطلاعات مکسبه بلافاصله به مقامات مربوط با شهربانی گزارشی داده نمی‌شد؟

سرتیپ مدیر: چرا. بعد از شهربانی به وزارت کشور البته مرئناً تقدیم می‌شد.

رئیس: در همان روز با روز بعد؟

سرتیپ مدیر: یا همان روز با روز بعد؛ بسته به خانمه کار گزارش بود.

رئیس: با اطلاعاتی که به شهربانی می‌رسید و همچنین مشهود می‌شد، راجع به جریانات روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ آیا هیچ گزارشانی داده‌اید و اصولاً این جریانات را شایسته طرح در کمیسیون و مقامات دیگر انتظامی دانسته و تقاضایی در این خصوص نموده‌اید یا خیر؟

سرتیپ مدیر: آنچه مربوط به موضوع میبینگ بود به عرض رساندم. چون میبینگ که سه ساعت طول بکشد و دیورتاژش رسمی تهیه شود، در رادیو نکرار شود، عموم شنیده باشند و همه از آن مطلع باشند و بعلاوه موضوعش مربوط به فرماندار نظامی باشد، فرماندار نظامی باید گزارش آن را تهیه کند. آنچه که مربوط به مجسمه‌هاست، گزارش

آن را هم چون امر شد که مأمورین جمع‌آوری شوند پس از جریان امر مستحضر بوده‌اند که چه حوادثی اتفاق افتاده فرماندار نظامی قطعاً در تماس بوده. روی این اصل بنده دخالتی در کار فرماندار نظامی نکردم و ایشان بسابستی گزارشات را تهیه و تقدیم دارند.

رئیس: راجع به بازداشت اشخاص غیر نظامی هم شهربانی در آن روزها اطلاعی نداشت؟  
 سر تیب مدبر: بازداشت اشخاص غیر نظامی به وسیله فرماندار نظامی انجام می‌گرفت و شهربانی مجوزی برای توقیف اشخاص نداشت و حق نداشت کسی را توقیف کند. بعداً بنده مطلع می‌شدم که کسی توقیف شده است. ممکن بود از توقیف بعضیها هم اطلاع پیدا نکنم، چون از طرف شهربانی کسی توقیف نشده بود.  
 رئیس: بفرمایید: دیگر سؤالی نیست.

سر تیب مدبر صورت جلسه دادگاه را امضا نمود. رئیس به یکی از افسران گفت: «آقای مهندس رجبی را بیاورید.» ولی دادستان اشاره‌ای به رئیس دادگاه کرد و او را منوجه نمود که وی توضیحانی دارد. بدین لحاظ رئیس دادگاه به افسر دیگری از مأمورین انتظامی دادگاه گفت: «دستور بدهید فعلاً آقای مهندس رجبی را نیاورند، چون آقای دادستان گویا تذکری دارند.» همچنین به سر تیب مدبر که قصد خروج از جلسه را داشت گفت: «شما هم بفرمایید بنشینید، چون آقای دادستان تذکری دارند.» سر تیب مدبر روی صندلی مخصوص گواهان نشست. دادستان ارتش چنین اظهار داشت:

با اجازه ریاست محترم دادگاه، موظفم برای روشن شدن ذهن دادگاه محترم مختصر توضیحی را به عرض برسانم. تردید نیست طبق موازین قانونی دادگاه می‌تواند در جریان دادرسی حضور هر کس را که استماع بیاناتش را لازم می‌دانند و مفید می‌دانند از بیانات اشخاص استفاده نمایند و هر گونه سؤالی که می‌خواهند به عمل آورند. ولی در مورد این آقایان و افسرانی که از جلسه گذشته احضار شده‌اند، از لحاظ دادستانی باید این توضیح به عرض برسد که کلیه این آقایان و افسران تحت تعقیب جزایی دادستانی ارتش هستند. چنانچه اینجانب ملاحظه می‌کنم، پایه جوابهایی این آقایان روی دفاع و رد اتهام از خود می‌رود. در صورتی که چون تحت تعقیب هستند، دفاع خود را باید فعلاً در مرحله تحقیق که باز پرس و دادستان مأمور تحقیق هستند به عمل آورند. نتیجه این جزء از عرض این است که ریاست محترم دادگاه در صورتی که صلاح بدانند، هر یک از این آقایان را که احضار می‌کنند به آنان تذکر دهند هر یک از سؤالاتی که از آنان به عمل می‌آید منظور دفاع از اتهام منتسب به آنها نیست.

توضیح دیگر اینکه به نظر اینجانب افسران و غیر نظامیان متهم به این دادگاه احضار می‌شوند تنها روی یک موضوع و موضوع این است که آقای دکتر مصدق ضمن توضیحات و دفاعیاتشان چنین وانمود کردند که سازمانهای کشور هر یک وظیفه‌ای داشته‌اند و موظف بوده‌اند وظایف محوله سازمانی را انجام دهند. و از بیانات این متهم یعنی آقای دکتر مصدق اینجانب چنین استنباط نموده‌ام که من باب مثال ایشان دفاع کردند که اداره انتشارات و تبلیغات یک وظیفی داشته به آقای دکتر مصدق مربوط نبوده. یا شهربانی کل کشور وظایفی داشته به ایشان مربوط نبوده. یا فرمانداری نظامی به همین نهج. یا اگر مسئولیتی بوده، وزیران ایشان به اصطلاح خودشان باید جوابگو باشند. از این مقدمه به نظر اینجانب دادگاه محترم وقتی این متهمین را احضار می‌فرمایند بی‌مناسبت نیست که مبنای سؤال روی اظهار آقای دکتر مصدق باشد.

اکنون که ریاست وقت شهربانی کل کشور حضور دارند، اینجانب با اجازه ریاست محترم دادگاه این سؤال را

طرح می‌نمایم که آیا با وجود فرمانداری نظامی وظایف اصلی و اساسی شهرداری کل کشور منتفی می‌شود یا خیر؟ در این سؤال می‌خواهم این موضوع برای دادستان ارتش روشن شود که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه تا روز ۲۸ رئیس وقت شهرداری کل کشور که می‌دانند آقای دکتر مصدق نعت تعقیب قرار گرفته‌اند و الآن اینجانب تذکر دادم که آقای دکتر مصدق در رد اتهام می‌گویند شهرداری کل کشور وظایفی داشته و به‌طور خلاصه انشعاب خود را مستوجه اشخاص دیگری می‌کند، آیا نیمسار سر تیب مدیر که رئیس وقت شهرداری کل کشور بودند از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد از آقای دکتر مصدق در آن ابام دستوری می‌گرفتند یا خیر؟ با ایشان تماس روزانه حضوری یا تلفنی داشته‌اند یا نه؟ به‌طور خلاصه دادستان ارتش را روشن نمایید که رئیس وقت شهرداری کل کشور از شخص آقای دکتر مصدق دستورات مستقیم اخذ می‌کرده یا خیر، اعم از اینکه آن دستورات طبق سازمان صحیح بوده یعنی رئیس شهرداری حق دارد با ایشان تماس بگیرد و اعم از اینکه آن دستورات به‌صلاح کشور بوده یا خیر؟

رئیس: برای تیمسار دادستان توضیح دهید که شما دائماً تماس داشته‌اید یا خیر؟

سر تیب مدیر: به‌عرض ریاست محترم دادگاه و تیمسار دادستان ارتش می‌رساند: در روز ۲۶ یک مرنبه و در روز ۲۷ غروب یک مرنبه حضور جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم. روز ۲۶ جریان آرامگاه و اتفاقی که افتاده بود و روز ۲۷ توقیف عده کثیری اخلاگران که در شهر بوسیله کلانتریها انجام گرفته بود به‌عرض رساندم. و چون در نتیجه کثرت کار مریض و فوق‌العاده خسته شده بودم، در تقاضای استعفای خودم مصر شدم و صبح ۲۸ از ریاست شهرداری معاف شدم. طبق حکمی که الآن در دست دارم و اگر لازم باشد عین آن را فرانت خواهم کرد، در عرض این سه روز فقط این دو مرنبه بود که به‌حضور ایشان شرفیاب شدم.

رئیس: منظورتان از اخلاگران که توقیف شدند چه اشخاصی بوده است و جرمشان چه بود؟

سر تیب مدیر: یک عده اشخاصی که در شهر ایجاد بی‌نظمی می‌کردند، شلوغ می‌کردند.

رئیس: عنوان اخلاشان چه بود؟

سر تیب مدیر: بنده شخصاً آنها را دستگیر نکردم که ببینم عنوانش چه بوده، پرونده‌ای دارد در شهرداری که معین می‌کند چه کار کرده‌اند.

رئیس: آیا گزارشی می‌دادند که این اشخاص به‌چه عنوان دستگیر شده‌اند؟

سر تیب مدیر: کلانتریها دستگیر می‌کردند و به‌دادسرای فرمانداری نظامی می‌فرستادند.

رئیس: روز ۲۵ مرداد اصولاً اتفاقی، صحبتی، تظاهری که موجب اختلال نظم کشور و بر خلاف اصول

مشروطیت و انتظامات باشد رخ داد یا خیر؟

سر تیب مدیر: به‌عرض رساندم بنده در آخر روز ۲۵ اطلاع حاصل کردم که جملات نابابی در هنگام سخنرانی ادا شد، اگر در آن ساعت اول سخنرانی مستحضر می‌شدم، اطمینان می‌دادم که تصمیمات لازمه را اتخاذ می‌کردم. ولی رفتی بنده مطلع شدم که آخر شب بود و دسترسی به‌کسی نداشتم.

رئیس: بعد از آنکه مطلع شدید چه اقدامی نمودید؟

سر تیب مدیر: فردای آن شب به‌فرماندار نظامی اطلاع دادم که «موضوع را تعقیب بکنید» و چون وقایع دیگری در پی این واقعه اتفاق افتاد، یعنی قسمت مجسمه‌ها پیش آمد و توجه روی کار مجسمه‌ها رفت و بلافاصله پس از مجسمه‌ها وضعیت آرامگاه پیش آمد، این بود که مجال فکر نبود.

رئیس: چنانچه تیمسار دادستان استحضار دارند، چون آقای دکتر محمد مصدق در بیانات خود اظهار داشتند که

هر یک از ادارات انتظامی مسئول امور مربوطه به خود بوده اند و مستقلاً عمل می نموده اند، منظور احضار تیسار به دادگاه این بود که صراحتاً روشن فرمایید آیا چنین بوده است یا خیر؟

سرتهپ مدیر: هر کسی در حدود مسئولیت خودش مسئولیتهایی داشت و وظایفی دارد. بنده هم آنچه در قدرت و توانایی داشتم و فکر و فهمم اجازه می داد از هیچ گونه خدمتگزاری فروگذار نکردم.

رئیس: خواهش می کنم بدون اینکه دفاع بفرمایید دادگاه را مستحضر سازید که چنین قضیه ای بوده یا خیر؟

سرتهپ مدیر: به عرض رساندم که هر رئیس اداره یک مسئولیتی دارد و وظایف خودش را بایستی انجام دهد. از این سؤال اگر ممکن است توضیح بیشتری دهید تا مفهوم شود.

رئیس: آیا مسئولیت انتظامات جلوگیری از تظاهرات، دادن شعارها، اهانت به مقام سلطنت، اقدام علیه مشروطیت

جزو وظایف شهربانی بوده است یا خیر؟

سرتهپ مدیر: اگر هم جزو وظایف شهربانی نباشد، هر فرد ایرانی باید از این عملیات جلوگیری کند و تا سرحد

امکان هم جلوگیری شده است. چنانچه اسنحضر دارید، تا آخرین ساعت مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی

مجسمه ها را حفظ کردند. معانی که به فرمانداری نظامی امر شد که مأمورین جمع آوری شوند، مأمورین جمع آوری

شدند. آن وقت مجسمه ها را پایین آوردند. در مورد آرامگاه، وقتی عده ای حرکت کرد برای غارت و تخریب آرامگاه،

فوراً با فرماندان عده ای پاسبان و سرباز، برای حفاظت آرامگاه و جلوگیری از هرگونه حسادته ای در آنجا اقدام

کردم. به طوری که به عرض رساندم، اگر بنده در آن ساعت مستینگ از جملات نابابی که آدا شده بود مستحضر شده

بودم حتماً تصمیمات لازمه را اتخاذ می کردم. ولی متأسفانه در آخر شب مطلع شدم. با این ترتیب ملاحظه می فرمایید

آنچه لازمه جدیت است به عمل آمده.

رئیس: آیا اطلاع دارید در شب ۲۵ مرداد ماه در ستاد ارتش چه مذاکرانی صورت گرفت؟ و خودتان نیز در آن

مذاکرات حضور داشتید یا خیر؟

سرتهپ مدیر: در شب بیست و پنجم ساعت ۱۱ تیسار ربابی بنده را به ستاد ارتش احضار کردند و فرمودند:

«جناب آقای دکتر مصدق می گویند امشب ممکن است یک جریان غیر عادی از طرف یکی از پادگانها سر بزنند. شما

مراقب وضعیت باشید.» بنده عرض کردم: «اطاعت می کنم.» در این اثنا تیسار کبانی معاون ستاد ارتش و سرکار

سرهنگ فرماندار نظامی وارد اطاق شدند و یک جای صرف شد و بنده از اطاق خارج شدم و به شهربانی آمدم.

رئیس: آیا از جریان مستینگ که صبح روز ۲۵ مرداد در جلوی منزل آقای دکتر محمد مصدق انجام یافته اطلاع دارید؟

سرتهپ مدیر: خیر.

رئیس: آیا رئیس اداره اطلاعات شهربانی بهنی سرهنگ نادری مستقیماً با آقای دکتر محمد مصدق تماس داشته

یا خیر؟

سرتهپ مدیر: گاهی احضار می شدند و گاهی برای تقدیم گزارش شرفیاب می شدند.

رئیس: سؤال از آقای دکتر محمد مصدق:

دکتر مصدق: بفرمایید، آقا. بفرمایید.

رئیس: خواهش می کنم توضیح بدهید احضار مستقیم رئیس اداره کارآگاهی شهربانی مستقیماً برای چه قبیل

دستورات و چه اطلاعاتی بوده است که صلاح نبوده رئیس شهربانی از آن مطلع گردد؟

دکتر مصدق: هیچ. بنده رئیس اطلاعات شهربانی گمان می کنم دو یا سه مرتبه منزل من آمده که یک یا دو مرتبه



راجع به قضیه افشارطوس بود که می آمد و گزارش می داد. یک مرتبه دیگر هم آمد. بنده از چهار مرتبه بیشتر رئیس اداره اطلاعات شهربانی را در منزل ندیدم. مخصوصاً روزهای اخیر شاید یک ماه بود که بنده ایشان را هیچ ندیده بودم. هیچ.

رئیس: تیمسار مدیر، به طور کلی از اشخاصی که در جریان ۲۵ الی ۲۸ دستگیر و بازداشت می شدند شهربانی هیچ اطلاعی نداشت؟

سرتیپ مدیر: این دستگیرشدگان دو نوع بودند: یکی از طرف کلانتریها که مرتکب خلافی می شدند و با پرونده می رفتند به فرماندار نظامی. یک عده به وسیله فرماندار نظامی توقیف می شدند: و به طوری که به عرض رساندم. فرماندار نظامی از جریان کار آنها اطلاع داشت. بعضیها را بنده مستحضر می شدم: بعضیها را بنده مطلع نشدم به علت کثرت گرفتاری. شهربانی به تنهایی هیچ کسی را توقیف نکرد و حق توقیف ندارد.

ساعت ۱۱/۲۵ از طرف ریاست دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام شد.

\*\*\*

ساعت ۱۲/۰۵ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه دستور داد که سرهنگ اشرفی را به جلسه احضار کنند. قبل از حضور سرهنگ اشرفی، رئیس دادگاه سؤال زیر را از سرتیپ مدیر که آن وقت در جلسه حضور داشت پرسید:

دادگاه را روشن فرمایید که اصولاً راجع به جریانات این پیش آمدها در ایام ۲۵ الی ۲۷ گزارشانی داده و از مقامی دستوراتی گرفته اید یا خیر؟

سرتیپ مدیر: منظور از «مقامی» چه مقامی است؟

رئیس: مقصود از آن مقام در روزهای ۲۵ تا ۲۷ آقای دکتر مصدق است.

سرتیپ مدیر: به طوری که به عرض رساندم. میتینگ روز بیست و پنجم از طرف یک اداره رسمی سخنرانیها رپورتاژ شده بود و در رادیو پخش شد. [در این موقع سرهنگ اشرفی به اتفاق یک افسر محافظ وارد جلسه شد و پهلوی سرتیپ مدیر ایستاد.] و چون میتینگ مدت سه ساعت طول کشید، گزارش جریان این سه ساعت مسودی نداشت. بعلاوه چون این جریان در صلاحیت فرماندار نظامی بود، مطابق معمول قبلاً فرماندار نظامی گزارشی داده بود.

رئیس: اکنون از آقای سرهنگ اشرفی سؤال می شود. متوجه باشند.

سرهنگ اشرفی: بفرمایید: حاضرم.

رئیس: چون شما دپروز در مقابل توضیحاتی که برای روشن شدن ذهن دادرسان به عمل می آمد اظهار داشتید مسئولیت انتظامات میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان به عهده فرمانده نیپ سوم یعنی سرهنگ روحانی محول بوده، اینک متن گزارشی که سرهنگ نامبرده داده عیناً قرائت می شود که بعد توضیحات خود را بیان نمایید.

سرهنگ پورآذر، دادیار دادستانی ارتش، متن نامه سرهنگ روحانی را مجدداً قرائت کرد. پس از قرائت نامه،

سرهنگ اشرفی چنین اظهار داشت:

محترماً به عرض دادگاه می رسانم: نهران به سه منطقه تقسیم شده بود از لحاظ حفظ امنیت: منطقه شرقی - شمال

شرقی در قلمرو نیپ دوم، منطقه شمال غربی در قلمرو نیپ یکم، و منطقه جنوبی در قلمرو نیپ سوم. الآن هم به همین سوال است. حال اگر من اشتباه کرده‌ام و گفته‌ام سرهنگ روحانی، بهر حال فرمانده نیپ سوم مسئول منطقه خودش بوده و من مسئول تمام مناطق. من در فرمانداری نظامی بودم و از خودم سلب مسئولیت نکردم. من تمام مسئولیت فرمانداری نظامی خودم را به عهده می‌گیرم. الآن هم درست به خاطر ندارم سرهنگ روحانی چه موقع توقیف شد. رئیس: آیا اطلاعات هم به همان نحوی که گزارش داده‌اند پانزده دقیقه به پانزده دقیقه به اطلاع فرماندار نظامی می‌رسید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: اگر فرمانده یک منطقه با رئیس یک کلانتری یا شخصی از این قبیل گزارش داده به سند فرمانداری نظامی، مسئولیت و کارهای بنده مافوق اینها بود. اگر گزارش هست، باید در ستاد فرمانداری نظامی جستجو شود. ولی آنچه به خاطر دارم، راجع به انتظامات گزارشی برخلاف انتظامات و مقررات نرسید که عرض کردم.

رئیس: مفاد گزارشات مربوط به روز ۲۵ و عملی که انجام شد اصولاً به نظر شما بر طبق مقررات یا برخلاف مقررات بود؟

سرهنگ اشرفی: اجازه می‌خواهم که قبلاً عرض کنم که وظایف مأمورین انتظامی از چه فراری بوده است. رئیس: احتیاجی نیست. جواب سوال را بدهید.

سرهنگ اشرفی: مفاد گزارشات از لحاظ انتظامات بود و ذکر می‌کردند مثلاً مطلبی نیست و اتفاقی نیست و الآن فلان کس صحبت می‌کند.

رئیس: به نظر شما لازم نبود فرمانداری که مخصوصاً در موارد مخصوص برای جلوگیری از تسلیحات سوء، عملیات مخالف مقررات و شئون مملکت مخصوصاً اجتماعات و میتینگها که تشکیل شده بدانند که چه صحبت کرده‌اند یا اینکه به نظر دادگاه فرمانداری نظامی قطعاً از موضوع صحبت میتینگ می‌بایستی قبلاً مطلع می‌شده تا اگر برخلاف انتظامات باشد اجازه ندهد؟ اکنون فقط دادگاه را اجمالاً مستحضر دارید که فرمانداری نظامی از موضوع و صحبت میتینگ اطلاع پیدا کرده بود یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: فرمانداری نظامی اطلاعی نداشت. اگر اجازه فرمایند، مختصر توضیحی هم داده شود. رئیس: نخیر کافی است. نیسار مدیر رئیس شهربانی وقت که اکنون حضور دارند، اظهار می‌دارند در مورد اجتماعات مختلفه در شهر، میتینگها، شمارها و امورانی از این قبیل منحصرأ به عهده فرمانداری نظامی بوده و شهربانی مطلقاً دخالتی نداشتند است. آیا این اظهارات را تأیید می‌کنید یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: فرماندار نظامی نهران مافوق شهربانی انجام وظیفه می‌کرده و شهربانی در این موارد مسئول فرماندار نظامی نهران بوده. ولی وظایفی هم از نظر شهربانی داشته است.

رئیس: رئیس اداره اطلاعات شهربانی سرهنگ ۲ نادری با شما که فرماندار نظامی بودید تماس داشت یا خیر؟ سرهنگ اشرفی: بله.

رئیس: آیا در غروب روز ۲۵ مرداد بعد از میتینگ گزارش جریان را علاوه بر اطلاعی که قبلاً داده می‌شد به شما داده است یا خیر؟

سرهنگ اشرفی: خیر.

رئیس: آیا با این وقایع مهمی که واقع شده و این صحبتها، تبلیغات، نظهراتی که به عمل آمده چگونه شما را نه

مأمورین فرمانداری نظامی نه مأمورین اطلاعات شهربانی که شما مافوق بر همه آنها بوده اید مستحضر نداشته اند؟ سرهنگ اشرفی: در جلسه قبل عرض کردم که به طور غیر رسمی زیاده رویهای ناطقین را شنیدم. اوضاع و احوال روز ۲۵ مرداد را در نظر بگیرید و وظایف خطیر فرمانداری نظامی را مجسم فرمایید. در جوار فرمانداری نظامی عناصر دیگری هم وجود داشتند که کار آنها صرفاً تحصیل اطلاعات بود. آیا با این صورت فرماندار نظامی نهران باز هم باید شخصاً کسب اطلاع کند؟

رئیس: با اینکه این سؤال شما مربوط به استدلال دادگاه نیست و دادگاه شما را فقط از لحاظ روشن شدن ذهن دادرسان به عنوان گواه اینجا خواسته، ولی باید گفت متأسفانه بلی. سازمان ستاد فرماندار نظامی و در اختیار گرفتن تمام عوامل اطلاعات شهربانی و همچنین بنا به گفته خودتان مأمورین مخصوصی که در جوار فرمانداری بودند این عمل را جزو وظایف شما قرار می‌داده ولی فقط این سؤال را نیز توضیح دهید: به نظر شما چه مقامی می‌بایستی این گزارشات، یعنی جریانی از قبیل تظاهرات صبح روز بیست و پنجم و میتینگ عصر بیست و پنجم، شمارهای در و دیوارها و به وسیله پرده‌ها در وسط خیابانها و عکس‌العملی که از آن در افکار عمومی ایجاد می‌شد، را به اطلاع آقای دکتر محمد مصدق می‌رسانید؟ پس در این صورت فرماندار نظامی چه معنی و مفهومی داشت؟ سرهنگ اشرفی: فرماندار نظامی از یک قدرت قانونی استفاده می‌کند. فرماندار نظامی عناصر سازمانی ندارد. عناصر کسب اطلاعات فرماندار نظامی شهربانی، رکن دوم ستاد ارتش، رکن دوم ژاندارمری کل کشور می‌باشد. مضافاً آنکه در جلسه قبل به عرض رسید که اینجانب ساعت ده و ده دقیقه صبح از سعدآباد مراجعت کردم. رئیس: فقط این را به ما جواب دهید: این گزارشات را شهربانی می‌داد یا فرمانداری نظامی؟ فقط دو کلمه. سرهنگ اشرفی: شهربانی باید به فرماندار نظامی و هر مقام دیگری اطلاع می‌داد. فرماندار نظامی که عناصر کسب اطلاع نداشت. اطلاعات به وسیله شهربانی و رکن دوم ستاد ارتش و رکن دوم ژاندارمری باید تهیه و در اختیار مقامات قرار گیرد. اما از نظر پیش‌بینی آنچه که در میتینگ صحبت شد، باید به عرض برسند که تصور نمی‌رفت نمایندگان ملت و یا وزیری از کابینه مطالبی برخلاف مصلحت کشور اظهار کنند. این میتینگ از طرف عناصر مشکوک از نظر دولت تقاضا نشده بود.

رئیس: توضیح فرمایید در این خصوص یعنی در مورد میتینگ روز ۲۵ چه مقامی صریحاً به فرمانداری نظامی اجازه تشکیل آن را داد و چه دستوراتی ضمیمه آن نمود؟

سرهنگ اشرفی: به طوری که در جلسه قبل به عرض رسید، پس از مراجعت اینجانب به شهر اطلاع یافتیم. رئیس: جواب دهید کی به شما دستور داد؟ سرهنگ اشرفی: جناب آقای نخست‌وزیر وقت.

رئیس: اینکه اظهار داشتید این میتینگ برای افراد مشکوکی نبود که مراقبت بیشتری به عمل بیاید. آیا از طرف افراد افراطی دست چپ و نوده در آن روز در میتینگ شرکت شد، شمارهایی داده شد یا خیر؟ و اگر بوده آنها با اجازه کی بوده؟

سرهنگ اشرفی: براسنی که در این خصوص چیزی به نظرم نمی‌رسد. ولی همیشه دستور بود که از عمل احزاب افراطی و تظاهرات آنها و شمارهای برخلاف مصلحت کشور قویاً جلوگیری کنند.

رئیس: پس چرا این امر صریح را در روز ۲۵ مرداد صبح و عصر و همچنین روز ۲۶ مرداد راجع به مجسمه‌ها و آن تظاهرات و تبلیغات انجام ندادید؟ آیا دستور بخصوصی بود یا خیر؟

سرهنگ اشرفی؛ فقط در مورد مجسمه‌ها، به طوری که به عرض رسید دستور داده شد که سربازان جمع‌آوری شوند. در سایر موارد همیشه نسبت به عناصری که تظاهراتی می‌نمودند و شمارهای نامطلوبی می‌دادند دستور جلوگیری داده شده بود و مراقبت می‌شد.

رئیس: تکرار می‌شود؛ پس چرا در میتینگ بهارستان جلوگیری نشد؟ مگر شعاری، تظاهری، حرفی بالاتر از آنچه در آن میتینگ به عمل آمد بر علیه شعایر ملی رژیم مشروطیت کشور و مقام سلطنت ممکن بود عملی شود؟  
سرهنگ اشرفی: محتاج همین توضیح است که اگر اجازه فرمایید عرض شود.  
رئیس: بفرمایید.

سرهنگ اشرفی: به طوری که به عرض رسید، برای میتینگ عصر روز بیست و پنجم تصور نمی‌رفت که عملی برخلاف مصلحت کشور یا سخنی برخلاف مصلحت بشود یا بگویند. بعلاوه گرفتاریهای خاص فرماندار نظامی تهران را در آن روز که شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در خارج کشور تشریف داشتند و مجلس هم وجود نداشت و هر آن انتظار یک عمل شدیدی از طرف احزاب افراطی دست چپ می‌رفت، در نظر بگیرید و فضاوت فرمایید که فرماندار نظامی تهران می‌توانست فقط در یک نقطه حاضر شود و مراقبت کند؟ در هر حال مطلبی که انجام شده بود، به صورت غیررسمی به اطلاع اینجانب رسید.

رئیس: نيمسار سرتیپ مدیر رئیس شهربانی وقت کل کشور که الآن حاضر هستند، اظهار می‌دارند شب ۲۵ شما را ملاقات کرده یا فردای آن روز که نظرم نیست و جریان را کاملاً به اطلاع شما رسانیده‌اند. مضافاً به اینکه فرمانداری نظامی معقول نیست بگوید: «من از جریان به این مهمی در چنین وضعیتی اطلاع غیررسمی پیدا کردم.» ولی فردای آن روز که اطلاع یافتید چه اقدامی کردید؟ به چه مقامی گزارش دادید؟

سرهنگ اشرفی: فرمایشات نيمسار سرتیپ مدیر موجب نهایت تأسف اینجانب است. شب ۲۴ به ۲۵ شباید از ساعت ۲۳ تا ساعت ۱ روز ۲۵ در خدمت ایشان بودم. در آن شب که مطلبی نفرمودند. تصور نمی‌کنم که در آن شب هم میتینگی برای روز ۲۵ پیش‌بینی شده بود. روز ۲۵ هم عرض کردم که ساعت ده و ده دقیقه از سعدآباد به شهر برگشتم. هیچ به خاطر نمی‌رسد که افتخار زیارت ایشان را در آن روز درک کرده باشم.

رئیس: نيمسار دادستان، توضیحی اگر دارید بفرمایید.

سرتیپ از موده: ناچارم مختصری وقت دادگاه را بگیرم.

رئیس دادگاه به سرهنگ اشرفی اشاره کرد که بنشینند. ولی سرهنگ اشرفی در حالی که به علامت تشکر تعظیم کرد، اظهار داشت: «اجازه بفرمایید خدمتتان بایستم.» ولی بالاخره به اشاره ریاست دادگاه سرهنگ اشرفی روی صندلی کنار سرتیپ مدیر نشست.

سرتیپ از موده: جریان توضیحات سرکار سرهنگ اشرفی اینجانب را و ادار می‌کند که بناچار چند دقیقه وقت دادگاه را بگیرم. توضیحات ایشان، اساساً جزء اعظم آن، مربوط به این دادگاه و این دادرسی نیست. ایشان وقت دارند آن قبیل بیاناتی را که راجع به فرماندار نظامی و شهربانی و وظایف خود بیان داشتند در دادستانی ارتش بیان فرمایند که خود به علل حوادث ۲۵ تا ۲۸ تحت تعقیب هستند. در این قسمت از بیانات ایشان اینجانب وقت دادگاه را ضایع نمی‌کنم. نکاتی را که به عرض می‌رسانم، نکاتی است که مربوط به این دادگاه می‌شود. یعنی مؤثر در دادرسی این دادگاه نسبت به وظایفی است که دادگاه بر عهده دارد.

اولاً نامه سرکار سرهنگ ستاد روحانی برای دادستانی ارتش ایجاد یک تکلیفی نموده که با اجازه ریاست محترم دادگاه سرکار سرهنگ اشرفی بایستی اینجانب را روشن فرماید و البته به عرایضم توجه می فرمایند. آنچه که اینجانب سابقه دارم و آنچه که قانون و مقررات حکم می کند این است که شغل فرمانداری نظامی شغل سازمانی نیست. یعنی افسرانی که به سمت فرمانداری نظامی تعیین بشوند، ضمن حفظ شغل سازمانی سمت مزبور را دارند. سرکار سرهنگ اشرفی خود فرمانده تیپ سوم کوهستانی بوده اند که با این شغل سازمانی در عین حال فرماندار نظامی نیز بوده اند. بنابراین به نظر دادستان ارتش در میتینگ روز ۲۵ مردادماه سرکار سرهنگ اشرفی در آن روز علاوه بر وظایف فرمانداری اساساً فرمانده یک واحد ارتش بوده اند. بنا بر این اینجانب این قسمت از گزارش سرهنگ روحانی را تأیید می کنم و به عرض می رسانم در ایام ۲۵ تا ۲۸ خود سرکار سرهنگ اشرفی فرمانده تیپ ۳ بوده اند.

جزء دیگر گزارش سرهنگ روحانی این است که جریان میتینگ هر پانزده دقیقه به فرماندار نظامی اطلاع داده می شد. تیمساران دادرسان محترم دادگاه به خوبی مستحضرنند که منظور از اینکه مقامی از جریانی مطلع است یا خیر، این نیست که آن مقام خود حاضر و ناظر در جریانی باشد. تیمساران مستحضرنند که چه دستگاه شهربانی و چه دستگاه فرمانداری و چه دستگاه ستاد ارتش و چه خانه ۱۰۹ در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد مجهز به تمام وسایل ارتباطی و مخابراتی و عوامل انسانی از قبیل امربر، کارآگاه و اطلاعات بوده اند. در اینجا ناچارم به عرض برسانم که بیانات دو نفر از همقطاران من، یعنی تیمسار سرتیپ مدبر و سرکار سرهنگ اشرفی، برای اینجانب ایجاد نأسف بی اندازه نمود که البته توضیح این مطلب جایش در این دادرسی نیست. شاید هر دو افسر مزبور تحت تأثیر این حس قرار گرفته اند که تصور کرده اند حضورشان در این دادگاه برای دفاع از اعمالشان است. در صورتی که به عرض رسانیدم و تصور می کنم اشتباه نمی کنم که دادگاه محترم نیز هر دو افسر را احضار فرمودند برای اینکه معلوم شود آیا آقای دکتر محمد مصدق به فرماندار و رئیس شهربانی دستور مستقیم می دادند یا خیر و البته توجه به چهار روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد است. ناچارم عرض کنم که هر دو افسر مزبور منحرف شدند و به دفاع از خود می پردازند. در حالی که هنوز بر علیه ایشان کبفرخواستی تنظیم نشده و دادرسی آغاز نگردیده. پس از هر دو افسر مزبور تقاضا می کنم توجه فرمایند به اصل مطلب.

اصل مطلب همان است که گفتم آقای دکتر مصدق نحوه دفاعشان اینست است که هر عملی در آن چهار روزه صورت گرفته، مسئول سرکار سرهنگ اشرفی و تیمسار مدبر بوده اند. با اجازه مقام ریاست عرض می کنم که منظور دادگاه این است که این حقیقت کشف شود که واقعاً آقای دکتر مصدق در آن چهار روز در خانه خود نشسته بودند و ایداً دستورات حضوری یا تلفنی به مأمورین انتظامی نمی دادند؟ یا فرمایششان درست است و ریاست وقت شهربانی و فرماندار نظامی از ساعت ۶ صبح ۲۵ نایبه به نایبه با این شخص تماس داشته اند؟ تصور می کنم منظور دادگاه جز این نیست.

اکنون آنچه که اینجانب از بیانات سرکار سرهنگ اشرفی استنباط کردم و خواهش می کنم توجه فرمایند اگر استنباط اینجانب صحیح نیست در همین دادگاه و همین جلسه توضیح دهند، این است که اولاً سرکار سرهنگ اشرفی یعنی فرماندار وقت نظامی نهران می گویند مجسمه های شاهنشاه را که فرو ریختند به امر و دستور صریح شخص دکتر محمد مصدق بود. ثانیاً فرماندار وقت نظامی می گویند میتینگ روز ۲۵ مردادماه میتینگ دولتی بود. حتی این فرماندار توضیح دادند که از صبح بلندگویان دولت و بلندگوها به دور شهر راه افتادند و مردم را دعوت به میتینگ کردند.

نتیجه‌ای که دادستان ارتش از این دو بیان سرکار سرهنگ اشرفی می‌گیرد، این است که سرکار سرهنگ اشرفی صریح نگفتند ولی این جانب صریح به عرض می‌رسانم که اخلاک‌گر شخص نخست‌وزیر وقت بوده است، البته نخست‌وزیر از لحاظ دستگاه خودشان. این نتیجه را اینجانب از بیانات سرکار سرهنگ می‌گیرم.

و اما با اجازه ریاست محترم دادگاه دوسه موضوع است که به نظر اینجانب بی‌مناسبت نیست فرماندار وقت نظامی روشن فرماید. یکی اینکه ایشان که تا این اندازه گرفتار بوده‌اند... و البته توضیح عرض می‌کنم منظور اینجانب بازجویی نیست، کسب اطلاع و برای روشن شدن حقیقت است... چه شد که یک گرفتاری بر گرفتاریهایشان افزودند که وظیفه ایشان ظاهر نیست؟ آن گرفتاری، گرفتاری خلع سلاح گارد جاویدان و گارد شاهنشاهی است که خود می‌فرمایند: «تا ساعت ۱۰ صبح روز ۲۵ مردادماه در سعدآباد و جاهای دیگر گرفتار این کار بودم.» چه شد فرمانداری که در جلسه گذشته گفت: «چهار تلفن روی میزم بود و اکثر آنها چهار تلفن باهم صحبت می‌کردند»، چه شد که ایشان مأمور خلع سلاح شدند؟ اگر ممکن است این نکته را برای اینجانب روشن فرمایند. چون روشن شدن این مطلب در وضع کبفرخواست اینجانب در این دادگاه کاملاً مؤثر است.

نکته دوم اینکه در چهار روز ۲۵ تا ۲۸ مردادماه چگونه فرمانداری نظامی از انتشار روزنامه‌هایی که اعم از دست چپ و راست و بالا و پایین بکندل و یکجهت می‌نوشتند: «شاه نمی‌خواهیم و جمهوری می‌خواهیم»، فرماندار نظامی چگونه جلوگیری نکرد؟ چه شد که باوجود ماده ۵ حکومت نظامی روزی از روز قبل قلم‌ها رسانسر و عبارات «جمهوری می‌خواهیم» برآتر نوشته می‌شد؟ چه شد که سرکار سرهنگ اشرفی جلوگیری نکردند؟

موضوع دیگر اینکه سرکار سرهنگ اشرفی آیا هیچ اطلاع دارند که وکلای اقلیت در آن چهار روز تحت نظر قرار می‌گرفته و اطلاع دارند که اداره اطلاعات شهربانی برای تحت نظر گرفتن شاهپورها دستور صادر کرده بود؟ این سؤال اخیر اینجانب، اگر ریاست محترم دادگاه اجازه فرمایید، مربوط به نیمسار مدبر هم می‌شود و این موضوع را در کبفرخواست آقای دکتر مصدق نوشته‌ام. آیا ممکن است نیمسار مدبر و سرکار سرهنگ اشرفی دادگاه را روی این جریان روشن نمایند که چگونه اشخاصی تحت نظر بودند و چگونه دستور رسمی از اداره اطلاعات شهربانی صادر شد که شاهپورها تحت نظر واقع شوند؟

به هر حال در خانمه این عرایض باز هم ناچارم به عرض برسانم که چه نیمسار سرنسیب مدبر و چه سرکار سرهنگ اشرفی توجه فرمایند که منظور از همه این سوالات و جوابها روشن شدن حقیقت است. مثلاً سرکار سرهنگ اشرفی می‌فرمایند در میتینگ روز ۲۵ مردادماه اشخاص زیاد روی در گفتار کردند که اینجانب معنی این حرف را نمی‌فهمم. استدعای بنده این است که اگر توضیحی روی اظهارات من می‌دهند، صریح و روشن و بدون تعبیر و تفسیر باشد. به عرض ایشان می‌رسانم که دادستان ارتش گفته است و کبفرخواست صادر کرده است که در میتینگ ۲۵ مردادماه اشخاص می‌گفتند: «مرده باد شاه»، و می‌گفتند: «ما جمهوری می‌خواهیم.» و روی همین مطلب نقاضای اعدام آقای دکتر مصدق را کرده است. این گفتار و این بیان با اظهار اینکه اشخاص در حرف زیاد روی می‌کردند، به هیچ وجه تطبیق نمی‌کند. بنده دیگر عرضی ندارم و کلیه عرایضی که کردم، هر گاه ریاست محترم دادگاه اجازه فرمایند، توضیح خواهم داد.

رئیس: آقای سرهنگ اشرفی.

سرهنگ اشرفی: سؤال خیلی طولانی است و ممکن است من نکاتی را از خاطر برده باشم. استدعا می‌کنم اگر لازم شد مجدداً سؤال را تکرار فرمایند.

رئیس: در اینجا سوالات نوشته شده است.

سرهنگ اشرفی: اول باید به عرض برسد که من تمام مسئولیت شغل خودم را به عهده می‌گیرم و راست می‌گویم. در مورد فرمانده تیپ سوم، خوب می‌دانم که من فرمانده تیپ مستقل سوم بودم. ولی از نظر حفظ انتظامات منطقه تیپ سوم کسی که به جای من عهده‌دار فرماندهی تیپ سوم بود، همان‌طور که تعلیمات عده را به عهده داشت مسئول حفظ انتظامات منطقه تیپ سوم کسی است که در آن زمان تیپ را برای چنین مأموریت‌هایی در اختیار داشت. خوب به خاطر هست که خلع سلاح گارد در محبت سرهنگ روحانی که عده‌ای از گارد را با افراد تیپ مستقل کوهستانی تعویض می‌نمود انجام شد. سرهنگ روحانی بود که عده‌های باغشاه، کاخها و سعدآباد را با افراد خود تعویض کرد و خلع سلاح نمود و گلنگدنه‌های سلاح را تحویل گرفت و نگهداری کرد. حالا وقتی که در حدود ساعت ۱۰ اینجانب از سرهنگ روحانی در کاخ سعدآباد خداحافظی کردم و مستقیماً خدمت جناب آقای نخست‌وزیر برای ارائه کاغذهای آقای پروین شرفیاب شدم، دیگر خبری ندارم که سرهنگ روحانی دستگیر شد یا نشد. بعداً هم که علاوه بر کارهای روزانه فرمانداری نظامی جریان میتینگ پیش آمد و به عرض جناب آقای نخست‌وزیر رساندم، فرمودند چون مردم دعوت شده‌اند اجرا شود. طبق معمول از طرف ستاد فرماندار نظامی به فرمانده تیپ سوم، همان فرماندهی که باید عده‌ها را بفرستد و منطقه بهارستان را که قلمرو او است انتظاماتش را برقرار کند، دستور داده شد. در مورد خلع سلاح افراد گارد، چنانچه در جلسه قبل به عرض رسید، نیمی‌سار ریاست ستاد ارتش به اینجانب دستور دادند چون سرهنگ نصیری عطلی بدون اجازه و اطلاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نسوده است، به سرهنگ ممتاز و سرهنگ شاهرخ دستور فرمودند که گلنگدنه‌های افراد گارد جمع شود. به من فرمودند شخصاً بروم مراقبت کنم که مبادا خدای نخواستہ بین افراد ارتش زدوخوردی درگیر شود. فرمودند که «مراقبت کنید پاسدارهای باغشاه، کاخها، سعدآباد به عهده افراد تیپ سوم و اگذار شود.» من هم بلافاصله به سرهنگ روحانی تلفن کردم که چهار تانک و یک گردان موجود و آماده در فصر را به فرمانداری نظامی بیاورد. او هم آورد. بعد عمل خلع سلاح، تعویض پاسداران با نظارت اینجانب از طرف سرهنگ روحانی به عمل آمد.

در مورد میتینگ، به طوری که به عرض رسید وقتی که اینجانب به شهر رسیدم، به وسیله اعلامیه مردم دعوت شده بودند و بلندگوهایی هم مردم را دعوت می‌نمودند. به عرض جناب آقای نخست‌وزیر رسانیدم که با گرفتاریهای فعلی، اداره میتینگ با در نظر گرفتن اوضاع و احوال مشکل به نظر می‌رسد. فرمودند: «چون مردم دعوت شده‌اند، مانعی ندارد. مراقبت کنید عملی برخلاف مقررات صورت نگیرد و اخلاک‌گران کار بی‌قاعده‌ای نکنند.» در مورد اینکه کسی مطلبی در یک گوشه‌ای اظهار کند و ما دارای چنان وسایلی باشیم که بلافاصله ما را در جریان گذارند، به نظر من خیلی مشکل به نظر می‌رسد.

در هر حال قبول بفرمایید که اصولاً در تمام مدت میتینگ شخص من از جریانات و صحبت‌هایی که در آنجا شد مطلع نشدم. زیرا کسی به من گزارشی نداد. اصولاً هم فرصت برای اینکه روزنامه‌ای بخوانم و با وقتی برای گوش کردن رادیو نداشتم. تصور نرود که این مطلب به خاطر این است که از خود سلب مسئولیت کنم. هرگز من هم از جریان آنچه که شنیده بودم، به‌طور غیررسمی شنیده بودم. به جناب آقای نخست‌وزیر مطلبی نگفتم. زیرا از وظایف خاصه شهربانی بود که کسب اطلاع کند و همه را در جریان وقایع نه مسموعات بگذارد.

رنیس: خودتان گفتید بعد از خلع سلاح خدمت آقای نخست‌وزیر رسیده و کاغذ آقای پروین را ارائه دادید. راجع به میتینگ صحبت کردید یا مأموریت را انجام ندادید و با دانستید و انجام دادید؟ چون این خیلی مهم است. سرهنگ اشرفی: وقتی من خدمت جناب آقای دکتر مصدق رسیدم، اصولاً صحبت میتینگ نشد. بعداً که به

فرمانداری نظامی رفتیم، اطلاع حاصل نمودم که دعوت مینبگی از طرف وکلای نهضت ملی و احزاب طرفدار دولت شده است و تلقناً این مطلب را عرض کردم. به طوری که قبلاً عرض شد، به هیچ وجه تصور نمی‌رفت که وکلای ملت مطلبی برخلاف مصلحت کشور اظهار کنند. سابقه بر این بود که هرگاه مینبگی تشکیل می‌شد و ما نسبت به افراد آن مظنون بودیم، آنها را متهمد می‌نمودیم. ولی در وضعیت خاص روز ۲۵ مرداد لیدرهای مینبگی دهنده از نظر فرماندار نظامی نماینده ملت بودند و فرصتی هم برای تشریفات قبلی به عهده من نبود.

سرتیپ آزموده: سرکار خیلی ادیبانه صحبت می‌کنید. بنده نفهمیدم. بنده یک کلمه فارسی عرض کردم: آیا مینبگی آن روز دولتی بوده یا نه؟

سرهنگ اشرفی: بله. وقتی نخست‌وزیر اجازه داده...

دکتر مصدق: من همیشه اجازه می‌دادم.

سرهنگ اشرفی: ... همیشه هم می‌داد، شرافتاً عرض کنم که همیشه ایشان اجازه می‌دادند.

سرتیپ آزموده: از این نحوه بیانان، بنده چیزی درک نمی‌کنم. مینبگی را تا فرمانداری نظامی و دولت موافقت نکنند برگذار نمی‌شود. نقطه نظر دادستان ارتش این است که مینبگی که روز ۲۵ مردادماه در میدان بهارستان برپا شد آیا فرماندار نظامی اطلاع از برپاشدن این مینبگی داشته یا نه؟ اگر داشته، گویندگان این مینبگی که بودند؟ عرض کردم از بیانان دیروز ایشان که گفتند بلندگوهای دولت دکتر مصدق، دولت بلندگو ندارد. به قول شما نمایندگان ملت که عبارت بودند از آقای دکتر شایگان، مهندس حق شناس و نمایندگان دولت که آقای دکتر فاطمی و دیگران بودند. مقصود من از این سؤال این بود که صریحاً بفرمایید به نظر فرماندار نظامی مینبگی دولتی بوده یا نبوده؟

سرهنگ اشرفی: بنده همان طور که عرض کردم و عادت من است صریح عرض می‌کنم. بفرمایید: آقای نخست‌وزیر اجازه دادند که مینبگی تشکیل بشود. مینبگی را هم وکلای نهضت ملی دعوت کرده بودند. در مینبگی هم نمایندگان فراکسیون نهضت ملی بودند. تفسیر اینکه مینبگی دولتی بوده یا نه به عهده دادگاه است. من چه می‌دانم که دولتی بوده یا نبوده؟

رئیس: تقاضا کننده مینبگی کی بوده است؟ محققاً تا کسی تقاضا نکند فرماندار نظامی اجازه مینبگی نمی‌دهد.

سرهنگ اشرفی: از فرمانداری نظامی تقاضایی به عمل نیامد. همان طور که عرض کردم، مطلع شدم به وسیله بلندگوهای که می‌گشتند، به وسیله اعلامیه‌ای که داده بودند وکلای طرفدار نهضت ملی این مینبگی را می‌خواستند بدهند. بعد از مذاکره با جناب آقای نخست‌وزیر معلوم شد مستقیماً از ایشان کسب اجازه کردند.

سرتیپ آزموده: فرمودید زیاده‌رویهای شده بود. منظور از زیاده‌رویها چیست؟

سرهنگ اشرفی: در مورد زیاده‌روی مطالب بسیار بدی صحبت شد و نمی‌توانم تکرار کنم. شاید من که تشنیده بودم و نه شنیدم و نه خوانده بودم و نه خوانده‌ام، اطلاعاتم از دادگاه بیشتر نباشد.

سرتیپ آزموده: مطالب بسیار بد یعنی چه؟

رئیس: معلوم می‌شود نمی‌خواهند جواب بدهند.

سرتیپ آزموده: پس اینکه نمی‌شود.

رئیس: ایشان می‌فرمایند: «نه شنیده‌ام و نه خوانده‌ام و نه می‌دانم.»

سرتیپ آزموده: پس از کجا فهمیدند که مسائل بسیار بدی است؟ [خنده حضار]

رئیس: در آن وقت که فرماندار نظامی بودید و وظیفه‌تان جلوگیری از این قبیل حرفها بود، بعد از شنیدن چه



عملی انجام دادید، چه از نظر افسری، چه از لحاظ ایرانیت و چه از لحاظ قضایی؟

سرهنگ اشرفی: موضوع این است که صفحه‌ای پر کرده بودند و رئیس تبلیغات صفحه را شخصاً پیش نخست‌وزیر برده بود. در موقعی که وضعیت مملکت در آن حالت بود، بنده کاری نکردم. در مورد روزنامه‌ها، مطابق قانون مطبوعات این عمل صرفاً به عهده دادسرای سیویل است.

رئیس: کی باید شکایت می‌کرد تا رسیدگی شود؟

سرهنگ اشرفی: اصولاً دادستان دادسرای سیویل رأساً این کار را می‌کرد. اگر مطلبی به نظر ما می‌رسید ستاد فرمانداری نظامی تلفوناً دادسرا را در جریان می‌گذاشت و حتی مطلب هم به عرض آقای نخست‌وزیر می‌رسید. کما اینکه یک روز دادستان دادسرای سیویل را که اسم او به خاطر من نیست با شخص بنده احضار فرمودند و از ایشان روی گزارشات اینجانب توضیح خواستند که «نسبت به این روزنامه‌های فحاش چه اقدامی کرده اید؟» ایشان هم گزارشاتی دادند. که نسبت به توقیف آنها اقدام شده است.

رئیس: اظهار داشتید رئیس تبلیغات فیلم میتینگ را نزد آقای نخست‌وزیر برده‌اند. آیا خودتان دیده‌اید یا از کسی شنیده‌اید؟

سرهنگ اشرفی: خود بنده ندیدم.

رئیس: از کی شنیده‌اید؟

سرهنگ اشرفی: روی سابقه میتینگ ۳۰ تیر که می‌دانستم این کار را کرده‌اند، عرض کردم.

رئیس [خطاب به دادستان]: شما سوآلی ندارید؟ چون من روی ماده ۵ فرماندار نظامی سوآلی دارم.

سرتیپ آزموده: نصادفاً بنده هم روی ماده ۵ فرماندار نظامی عرض دارم.

رئیس: پس بفرمایید.

سرتیپ آزموده: سوآل این بود که در چهار روز ۲۵ تا ۲۸ مردادماه سرکار سرهنگ اشرفی چه اطلاعی دارند از اینکه چگونه روزنامه‌هایی که اعلام جمهوری می‌کردند نه روزنامه‌ای بازداشت شد و نه مدیران آنها. پاسخی که فرمودند، اینجانب چیزی درک نکردم. زیرا زمان حکومت نظامی یک ماده ۵ وجود دارد که ایشان بهتر از اینجانب می‌دانند که از این ماده ۵ چگونه شخص فرماندار استفاده می‌کند. این سوآل من مربوط به دادسرا و دادستانها نبود. اتفاقاً مربوط به وظایف خاص شخص فرماندار نظامی است. یعنی اگر همین امروز بر علیه مصالح کشور بالاخص مصالح عالی کشور مطلبی بنویسند، شخص فرماندار به استناد ماده ۵ مدیر آن را توقیف می‌کند. حتی ماده ۵ به فرماندار اختیار داده که اگر نسبت به کسی سوءظن مخالفت با دولت مشروطیت و امنیت را ببرد حق توقیف دارد. آیا ۲۶ مرداد که من باب نمونه روزنامه جبهه آزادی ارگان حزب ایران، یعنی حزبی که اعضای آن همه شاغل مشاغل عالی در دستگاه مصدق بودند، با تیر درشت نوشت: «باید جمهوری ایران را اعلام کرد»، و مقالات مبسوطی نوشت، همچنین روزنامه‌های دیگر، آیا فرماندار وقت نظامی آن نوشته‌ها را حتی سوءظن مخالفت با دولت مشروطه هم نمی‌دانسته که اینک متأسفانه جواب سوآل بنده را به دادسرا می‌دهند؟

عرض کردم بنده در مقام تحقیق و استنتاج نیستم. سرکار سرهنگ اشرفی باید توجه فرمایند که وضعشان در این دادگاه یک مسئولیت وجدانی ایجاد نموده. ایشان در این لحظه به عنوان منم در دادگاه حاضر نشده‌اند که از خود دفاع کنند. ایشان مطلعند و خواهش دادستان این است که اگر اطلاعی دارند که چه شد مدیران و ناشرین این روزنامه‌ها توقیف نشدند، آن اطلاع را به عرض دادگاه برسانند تا در کیفرخواست که من داده‌ام تأثیر داده شود؛ چه به

نفع متهمین و چه به ضرر متهمین، علی السویه است.

ضمناً ماده ۸ قانون حکومت نظامی نیز چنین است که قرائت می‌شود. پیش از قرائت ناچار است این توضیح را به عرض ریاست دادگاه برساند که این ماده تصور می‌رود اگر روزنامه‌ای را به استناد آن توقیف نکرده‌اند، حق بسا دستگاه وقت بوده است. زیرا این ماده قانون حکومت نظامی می‌گوید: «روزنامه‌جات و مطبوعات اگر برضد اقدامات دولت انتشاراتی به طبع برسانند نمرات روزنامه و ادارات روزنامه توقیف خواهد شد...»  
دکتر مصدق: نسخ شده.

سرتیپ‌آزموده: ... در صورتی که تحریک بر علیه دولت و اقدامات دولت نمایند موافق حکم محکمه نظامی مجازات خواهند شد. علاوه بر اینکه آقای دکتر مصدق می‌فرمایند نسخ شده چون در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد موافق عقاید دکتر مصدق انتشارات داده‌اند، بر فرض که این ماده نسخ شده باشد، حقاً نباید انتظار داشت که طبق این ماده آنها را بازداشت کنند. بهر حال منظور این بود که سرکار سرهنگ اشرفی اگر اطلاعی دارند در اختیار بگذارند که چگونه مدیران آن جراید بازداشت شدند و از تشریاتشان جلوگیری به عمل نیامد.  
سرهنگ اشرفی: به طوری که قبلاً عرض کردم، یاد نظر گرفتن اوضاع ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ فرصت خواندن روزنامه یا شنیدن رادیو نداشتیم. گزارش رسمی دریافت نکردم. زمان کوتاه بود.

رئیس: تمام شد؟

سرهنگ اشرفی: بله قربان، تمام شد.

رئیس: تیمسار دادستان، شما فرمایشی ندارید؟

سرتیپ‌آزموده: خبر، عرضی ندارم. ولی تیمسار مدبر بد نیست توضیحاتی بدهند.

سرهنگ اشرفی: با بنده امری نیست؟

رئیس: فعلاً تشریف داشته باشید. [خطاب به سرتیپ مدبر] به سوالات تیمسار دادستان پاسخ دهید.

سرتیپ‌آزموده: توضیح فرمایید اداره اطلاعات شهربانی امریه صادر می‌کند که شاهپورها...

سرتیپ معین پور: والا حضرت شاهپورها. عنوان را هم ذکر کنید.

سرتیپ اشرفی: ببخشید قربان، بنده هم باید جواب دهم.

سرتیپ‌آزموده: ... که شاهپورها اگر مسافرت کردند تحت نظر باشند. البته این موضوع را بنده در کیفرخواست مستند قرار داده‌ام. سؤال بنده اینجا این بود که جناب عالی اطلاعی از این مطلب داشتید یا نداشتید؟ و چطور می‌شود که رئیس شهربانی اطلاع از چنین موضوعی داشته باشد و موافقت کند؟

سرتیپ مدبر: در این مورد بنده بکلی بی‌اطلاع هستم. ممکن است که صادرکننده تلگراف از طرف خودش یا از جای دیگری دستور گرفته باشد این تلگراف را مخابره کند. اگر چنین تلگرافی مخابره شده و بنده خودم خدای نکرده چنین نظری داشتم، باید امضا کنم یا متن آن را پاراف کنم یا دستور دهم. بنده بکلی از این تلگراف بی‌اطلاع هستم. به استحضار دادستان محترم می‌رسانم: بنده به طوری که اطلاع دارید سه روز در ایام اخیر ریاست شهربانی را عهده‌دار بوده‌ام: ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد. در عمر خدمت سربازی همیشه نسبت به خاندان سلطنت وفادار و خدمتگزار بوده‌ام. علاوه بر آن افسرها به قرآن قسم خورده‌ایم که همیشه نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وفادار و خدمتگزار باشیم. به طوری که به عرض تیمسار دادستان و دادگاه محترم رساندم، در آن موقع که شنبدم آرامگاه ممکن است مورد تجاوز قرار بگیرد با تمام قدرت خودم وارد عمل شدم از مأمورین آرامگاه تحقیق بفرمایید. برای بنده و عموم افسران ارتش

اعلیحضرت فقید زنده استند.

رئیس: از موضوع خارج نشوید: مطابق سؤال نیست.

سرتیپ مدبر: بهر حال عرض کردم بنده اطلاعی از این تلگراف ندارم. سؤال دیگر آقای دادستان هم این بود که فرمودند که در آن چهار روز تماس دایم داشتیم؟ باید عرض کنم در این سه روز فقط دو مرتبه بنده ایشان را دیدم: بعدازظهر دوشنبه ۲۶ مرداد و یکی بعدازظهر سهشنبه ۲۷ مرداد که در ملاقات اخیر بالاخره مهر شدم در نقاضای استعفای خودم. در این سه روزه هیچ‌گونه تماس تلفنی. یا حضوری با ایشان نداشتم.

در ساعت ۲/۱۵ بعدازظهر جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد و ادامه جلسه بمساعت ۳/۱۵ بعدازظهر مسوکول گردید.

\*\*\*

دنباله بیست و سومین جلسه دادرسی در ساعت ۵/۱۰ بعدازظهر تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه دستور داد که آقای بشیر فرهمند را در جلسه دادگاه حاضر نمایند. سپس خطاب به سرتیپ معین‌پور، یکی از وکلای مدافع سرتیپ ریاحی، اظهار داشت. قبل از تشکیل جلسه، از آقای سرتیپ معین‌پور نقاضا می‌کنم که ضمن اظهارات دادستان تذکر فرمایند سرتیپ معین‌پور: بنده تذکری ندادم؛ به‌هیچ‌وجه تذکری ندادم. سرتیپ از موده: اجازه می‌فرمایید؟ عرضی دارم. رئیس: بفرمایید.

سرتیپ از موده: چون ریاست محترم دادگاه با دقتی که مبذول می‌فرمایند چنین تذکری فرمودند اینجانب ضمن اظهار تشکر از حسن مراقبت مقام عالی مختصر توضیحی به عرض می‌رساند. اولاً کلبه و کلای محترم مدافع که در این دادگاه تشریف دارند سالهاست که به‌بنده لطف و مرحمت دارند که باعث افتخار بنده است. ثانیاً برای اینجانب شک و تردید نیست که تیمسار سرتیپ معین‌پور اگر تذکری فرمودند با کمال حسن نیت بوده. منتهی توأم بود با عدم توجه. عدم توجه این است که اولاً وقتی دادستان صحبت می‌کنند و کلای مدافع در حکم تماشاچیان هستند و حق ندارند بین اظهار دادستان تذکر بدهند.

ثانیاً بنا به‌مورد تذکر به عرض می‌رساند اینجانب مانند همه دادستانها بیشتر بیاناتی که می‌نمایم نکات و عبارات و الفاظ و کلماتی است که تعبداً و بناچار باید عین کلمه مخصوص و عبارت مخصوص را بیان کنم. مثلاً وقتی سرتیپ تقی ریاحی تلگراف کرده: «شاه فراری است»، دادستان ارتش حتماً باید در دادگاه بگوید موکل تیمسار سرتیپ معین‌پور تلگراف کرده: «شاه فراری است.» و اگر دادستان بگوید سرتیپ ریاحی تلگراف فرموده‌اند که «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌خارج از کشور تشریف فرما شده‌اند»، چنین دادستانی وظیفه‌اش را انجام نداده. پس، اینسکه عرض می‌کنم دادستانها مفیدند که عبارات و کلمات مخصوصی را ادا کنند، تردید ندارم که هر کس این بیان را قبول می‌کند.

بالاخره مورد تذکر این بود که اینجانب عرض کردم تلگراف می‌کنند: «شاهپورها زیر نظر قرار گیرند.» این همان مثالی است که عرض کردم مثل عبارت «شاه فراری است.» زیرا سرهنگ نادری رئیس اطلاعات شهربانی امریه صادر کرده که هر کدام از شاهپورها وارد شدند، مراداتشان زیر نظر گرفته شود. دادستان ارتش برای حسن انجام

وظیفه باید آنچه سرهنگ نادری در تلگراف ذکر کرده ادا نماید. نه از طرف خودش و به‌مسئولیت خودش مثلاً بگوید سرهنگ نادری امر به صادر کرده: هو‌الا حضرت شاهپور عبدالرضا وقتی که وارد شدند بنا به وظیفه‌ای که مأمورین دارند استقبال نمایند.» اگر دادستان غیر از این اظهاری کند، نقض غرض است و دادستان وظیفه‌اش را انجام نداده. این بود توضیح مختصر من. علت اینکه این را عرض کردم، این بود که تیمسار ریاست محترم دادگاه موضوع را مورد توجه قرار دادند و در اول جلسه تذکری فرمودند. دیگر عرضی ندارم.

هنگامی که دادستان مشغول صحبت بود، بشیر فرمند سرپرست اداره تبلیغات حکومت مصدق وارد جلسه شد و به راهنمایی مأمورین محافظ دادگاه به طرف صندلی گواهان که کنار میز منتهی است هدایت گردید.  
رئیس: آقای بشیر فرمند، اطلاع دارید اینکه در ایام ۲۵ الی ۲۸ سلام شاهنشاهی از رادیو حذف شد به ابتکار خودتان بود یا به دستور کسی دیگر؟

بشیر فرمند: بایستی به عرض ریاست محترم دادگاه برسد که در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و همچنین صبح ۲۸ سلام شاهنشاهی تا آنجایی که بنده اطلاع دارم در رادیو نواخته شده و هیچ دستوری در این مورد به رادیو نهران یا سایر رادیوهای شهرستانها داده نشده است. تنها در روز ۲۷ مرداد سرود مخصوص رادیو به نام «شاهنشاه پاینده باد» که فیلم آن گویا قابل استفاده نبود و به همین جهت در ساعت بیست و دو و سی دقیقه روز ۲۷ مرداد که مطابق معمول در اول برنامه مخصوص ایرانیان منیم خارج از کشور نواخته می‌شد استفاده نشده بود و صبح روز ۲۸ مرداد جسرپان آن به اینجانب اطلاع داده شد.

رئیس: معمولاً فیلمهایی که از مینینگها گرفته می‌شد به استحضار آقای دکتر محمد مصدق می‌رسانید یا خیر؟  
بشیر فرمند: قبلاً خیر.

رئیس: قبلاً که فیلمی نبود.

بشیر فرمند: منظورم این است که قبل از تهیه فیلم موضوعی به اطلاع ایشان نمی‌رسید. ولی بعداً خود ایشان از رادیو گوش می‌کردند.

رئیس: فیلم مینینگ روز ۲۵ را هم به استحضار ایشان رساندید؟

بشیر فرمند: همان طور که در جلسه قبل به عرض رساندم، این فیلم بنا به دستور دکتر فاطمی ضبط شد. و چون چند دقیقه قبل از ساعت ۹ بعد از ظهر یعنی موقع پخش این فیلم به اداره تبلیغات رسیده بود. به دفتر روزنامه کشور تلفن کردم و از دکتر فاطمی سؤال کردم که «آیا این فیلم را قبلاً شما گوش داده‌اید و پخش آن از رادیو ممانعی ندارد؟» ایشان گفتند: «خود من در تمام مدت در این مینینگ حاضر بودم و پخش این فیلم به هیچ وجه اشکالی ندارد. به مسئولیت اینجانب پخش کنید.» به همین ترتیب عمل شد. زیرا اولاً فرصتی نبود که از جناب آقای دکتر مصدق کسب اجازه شود. و در ثانی ایشان تا آنجا که بنده به خاطر دارم در آن چند روز بینهایت مشغول بودند. بنده فقط در آن چند روز یک‌بار توانستم خدمتشان شرفیاب شوم.

رئیس: شما که قبلاً هم اظهار داشتید همیشه مستقیماً از آقای دکتر محمد مصدق دستور می‌گرفتید، چرا این دفعه برای موضوع به این مهمی که حتی جلب توجه خودتان را هم کرده بود از دکتر فاطمی کسب دستور نمودید و اصولاً مگر دستور ایشان برای شما سند بود؟

بشیر فرمند: به طوری که در جلسه قبل به عرض ریاست محترم دادگاه رسید، در مورد فیلم تظاهرات عصر ۲۵

مرداد مقارن ظهر همان روز بعد از وصول دستور دکتر فاطمی، خدمت جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شده بودم و در این مورد از ایشان کسب تکلیف و دستور کردم. به طور کلی با این موضوع یعنی فرستادن دستگاههای فنی و ضبط جریان فیلم و پخش آن موافقت فرمودند. خود بنده هم چون چند دقیقه یعنی سه یا چهار دقیقه بیشتر به ساعت ۹ باقی نمانده بود، نتوانستم قبلاً فیلم را بشنوم و کسب تکلیف کنم. در تازی مطابق معمول می دانستم که جناب آقای دکتر مصدق به رادیو توجه دارند و این فیلم را هم قاعدتاً خواهند شنید.

رئیس: ملاقاتی که با آقای دکتر محمد مصدق در این سه روزه کردید چند مرتبه بود؟

پشهر فرهند: فقط یک دفعه، آن هم مقارن ظهر ۲۵ مرداد برای کسب اجازه نسبت به دستور دکتر فاطمی بود. نکته ای که بایستی به عرض ریاست دادگاه برسانم، در خصوص سلام شاهنشاهی که در نتیجه پخش این سرود در روزهای ۲۵ و ۲۶ از طرف دستجات چپ مرتباً به اینجانب نهید می شد. به خاطر دارم که همین موضوع را روز ۲۷ مرداد به آقای ملک اسماعیلی معاون نخست وزیر به وسیله تسلطن اطلاع دادم. از ایشان سؤال کردم: «آیا تصور می فرمایید که مراقبت از بنده با این ترتیب سودی داشته باشد؟» ایشان گفتند که «آقای سرهنگ نادری در شهربانی نیستند، بمحض اینکه آمدند موضوع را با ایشان در میان خواهم گذاشت و از نتیجه فوراً شما را مطلع خواهم کرد.»

رئیس: آیا ۲۸ مرداد شما منزل آقای دکتر محمد مصدق ترفند؟

پشهر فرهند: چرا. بنده مقارن نیم یا یک ساعت بعد از ظهر یا ظهر درست به خاطر ندارم که دکتر فاطمی به بنده تلفن کرد که آیا مرکز استودیو و رادیو تهران را اشغال کرده اند یا خیر؟ بنده تا آن ساعت چنین خبری نداشتم. به مرکز فرستاده تلفن کردم. گفتند چنین خبری صحت ندارد. بعد عده ای در حدود صد نفر به اداره تبلیغات آمدند و نفاضا کردند که نمثال اعلیحضرت همایون شاهنشاه بر بالای ساختمان تسلیفات نصب شود. بنده هم دستور دادم نمثال ملوگانه بر بالای ساختمان گذارده شود. در این موقع بود که جمعیت محل اداره تبلیغات واقع در میدان ارگ را ترک کردند. گویا مجدداً همین عده یا عده دیگری به اداره تبلیغات آمده بودند و چون نمثال شاهنشاه را در بالای عمارت دیده بودند، به طرف ساختمان وزارت کشور رفتند.

جناب آقای دکتر صدیقی که به ایشان اطلاع داده شده بود عده ای از سمت تسلیفات به وزارت کشور هجوم آورده اند. جریان را بمنزل جناب آقای نخست وزیر اطلاع می دهند. در این موقع بنده را تلفنچی منزل آقای دکتر مصدق بمنزل معظم له خواست. بنده هم تا چهارراه حشمت الدوله با اتومبیل اداره رفتم و از آنجا پیاده بمنزل رفتم. در آنجا عده ای که نمی دانم چه کسانی بودند خدمت جناب آقای دکتر مصدق بودند. به این جهت آقای خازنی یا یکی دیگر از آقایان از من سؤال کرد که موضوع رفتن عده ای به وزارت کشور چه بوده و آیا مأمورین لازم در تسلیفات نبودند که چنین جریانی اتفاق بیفتد. بنده به ایشان گفتم که حفظ انتظامات به عهده بنده نبوده و نیست. در این مورد اگر سؤالی یا دستوری هست بایستی به شهربانی یا فرمانداری نظامی یا ستاد ارتش داده شود.

در همین موقع بود که صدای چند تیر شنیده شد. بنده خواستم چون کاری نداشتم آنجا را ترک کنم و خواستم از در ورودی معمولی خارج شوم. ولی یکی از آقایان افسرانی که محافظ منزل بود بمن گفت: «از این طرف رفتن شما غیر مقدور است و از در باغ اصل ۴ خارج شوید.» بنده از آنجا خارج شدم. عده ای در حدود پانزده یا بیست نفر با من برخورد کردند. و یکی از آنها که گویا بنده را می شناخت نام مرا بدیگران گفت. آنها با چاقو و چوب و بیل و آنچه که در دست داشتند بمن حمله کردند. پس از صدمات و ضربات شدیدی که به سر و دست چپ و پای چپ بنده وارد آوردند تقریباً در عرض چند دقیقه بیهوش شدم و دیگر از آن ساعت چیزی به خاطر ندارم. صبح روز بعد پس از یک

عمل طولانی در بیمارستان شهربانی و...

رئیس؛ دیگر اینها مورد احتیاج دادگاه نیست. بفرمایید اینکه اظهار داشتید که آقای دکتر محمد مصدق به وسیله رادیو و روزنامه از جریان میتینگ روز ۲۵ و همچنین سایر جریانات استحضار حاصل می کردند، صحت این مدعا را می توانید به اطلاع دادگاه برسانید؟

بشیر فرزند بنده فقط عرض کردم در مورد رادیو اطلاع داشتم که جناب آقای دکتر مصدق در ساعات اخبار مرتباً به رادیو گوش می دادند. در آن چند روز هم فقط همان طور که قبلاً عرض کردم روز ۲۵ مقارن ظهر بنده ایشان را ملاقات کردم و نمی دانم. ولی همان طور که عرض کردم، قبلاً می دانستم که ایشان به رادیو توجه مخصوص دارند. رئیس؛ [خطاب به دکتر مصدق]: چون در اظهارات خودتان ابراز می داشتید: «فرصت شنیدن رادیو و خواندن روزنامه نداشتم و از جریان خارج بکلی بی اطلاع بودم». نسبت به اظهارات آقای بشیر فرزند چه می فرمایید؟ دکتر مصدق: ایشان آنچه که به عرض دادگاه رسانند صحیح بوده. نمی توانم عرض کنم که غیر از این بود. بنده اگر وقتی برای رادیو داشتم، همان ساعت ۱۰ اخبار خارج بود. اما ساعت ۱۰ شام می خوردم. این همان طور امتداد پیدا می کرد تا وقتی که بنده می خوابیدم. آن وقت به برنامه ای که برای مردمان خارج از کشور پخش می شد گوش می دادم. این بیاناتی که ایشان فرمودند از این نظر بود که وقتی خبری می شنیدم یا روزنامه ای را می خواندم به اداره تبلیغات تلفن می کردم یک سؤال و جوابی می کردیم. ایشان اگر فرمایشی فرمودند کاملاً صحیح است. ولی بنده هم زودتر از آن ساعت نمی توانستم به رادیو گوش کنم یا روزنامه بخوانم.

رئیس: به طوری که شنیدید آقای بشیر فرزند اظهار داشتند میتینگ روز ۲۵ مرداد را که شخصاً به ایشان دستور فراهم آوردن آن را داده و قطعاً از جریان آن مایل بوده اید اطلاع حاصل کنید، به چه وسیله در صدد آن برآمدید؟ دکتر مصدق: بنده هیچ اشتباهی به اینکه میتینگ داده شود آن روز شخصاً نداشتم. آمدند تقاضا کردند. بنده از پس گرفتار بودم نمی دانم صبح هم از من پرسیدند که میتینگ داده شود و من گفته ام بله یا نه. آن روزها یک روز عادی نبود که کسی بتواند فکر یک مطالبی را بکند و در صدد تحقیق باشد. هر ساعت همه ماها انتظار حوادثی را داشتیم. بنده میتینگ را که سه ساعت طول کشید آیا تصور می کنید برای بنده مبسر باشد که سه ساعت این میتینگ را از اول تا آخر گوش داده باشم و مطالبش را فهمیده باشم؟

رئیس: با اطلاع به گفته خودتان از وخامت اوضاع و انتظاری که به پیش آمدهای غیر مترقبه داشتید چگونه اول وقت روز ۲۵ با وجود تذکری هم که فرمانداری نظامی حضوراً در اینجا دادند که به شما گفته بودند با این اوضاع این میتینگ مراقبتش مشکل است و گفته بودید حالا که مردم را دعوت کرده اند و وسایلش فراهم شده بساید داده شود، چطور اول از موضوع میتینگ کسب اطلاع نکردید و بعداً هم میتینگ را که سه ساعت طول کشیده بود حتی نپرسیدید که موضوعش چه بود؟

دکتر مصدق: اجازه میتینگ برای رفتن اعلیحضرت بود. شاید این طور گفتند که روی زمینه اعلامیه دولت میتینگ خواهند داد. آن اعلامیه دولت چیزی نبود که باعث نگرانی باشد. اعلامیه دولت یک وقایعی را نقل کرده بود و رفع حوادث را هم گفته بود برای اینکه مردم نگران نباشند. از این اوضاع غیر مترقبه این را به آقا عرض بکنم که ما نگرانی از احزاب دست چپ نداشتم. احزاب دست چپ نمی توانستند با قوه دولت مخالفت کنند. همیشه، به طوری که رئیس شهربانی و فرماندار نظامی همین امروز در اینجا اظهار کردند، دستور من این بوده که از هر گونه اختلال جلوگیری کنند. نگرانی بنده در این دادگاه به شما عرض می کنم که از کودتای سوم بود که واقع شد به جهت اینکه...

رئیس: بسیار خوب. [خطاب به داستان ارتش]: از آقای بشیر فرمند شما سوالی ندارید؟  
 سرتهپ آزموده: با ایشان عرض ندارم.  
 رئیس: آقای نریمان را بیارند.

در این هنگام عده‌ای از مأمورین انتظامی برای احضار آقای نریمان از دادگاه خارج شدند. رئیس دادگاه خطاب به سرتهپ ریاهی چنین گفت:

تیمسار سرتهپ ریاهی، به طوری که الساعه آقای دکتر مصدق اظهار داشتند، صریحاً گفتند از دستجات و عناصر چپ به هیچ وجه نگرانی نداشتند. در صورتی که ابلاغیهٔ سناده ارتش برای جلوگیری از نظارات رسماً می‌نویسد عده‌ای از عناصر چپ تحت عنوان شاه‌پرستی نظامی می‌خواهند بکنند. آیا اطلاع آقای دکتر محمد مصدق راجع به عدم نگرانی از عناصر چپ صحیح است یا نظر تیمسار؟

سرتهپ ریاهی: بنده چه روی اطلاعاتی که شخصاً به دست آورده و چه در تماسی که به سمیت فرماندار نظامی روز ۲۷ مرداد با آقای دکتر مصدق گرفتیم، یگانه دلیل نگرانی را احزاب چپ تشخیص داده بودم. چنانچه روز ۲۷ ساعت ۸ یا ۹ بعد از ظهر فرماندهان تپهای مرکز را به دفتر خود احضار کرده و راجع به شدت عمل بر علیه توده‌ایها دستورات صریح دادم. بعلاوه همان عصر بیست و هفتم تعداد زیادی اخلا لگران توده‌ای به وسیلهٔ فرمانداری نظامی و کلاترهای جلب و بازداشت شده بودند. تمام این اطلاعات بود که به طور وضوح ثابت می‌گردد دستجات چپ قصد اختلال دارند. بنده به هیچ وجه از این طرز فکری که الان آقای دکتر مصدق بیان کردند اطلاعی نداشتیم.

رئیس: آیا به اطلاع تیمسار رسید در میتینگ روز ۲۵ عده‌ای از احزاب چپ هم شرکت کرده بودند؟  
 سرتهپ ریاهی: اطلاعاتی که به سناده ارتش رسید نشان می‌داد که علاوه بر دستجات طرفدار دولت که به میتینگ دعوت شده بودند تعداد نسبتاً زیادی عوامل مظنون که ممکن است دستجات افراطی چپ بودند حضور داشتند.  
 رئیس: آیا این اطلاع را به استحضار آقای دکتر مصدق رساندید.

سرتهپ ریاهی: راجع به دستگاههای مختلف اطلاعاتی توضیحاتی هست که بنده تصور می‌کنم از لحاظ مکتم داشتن تکبیک کار این دستگاهها صلاح نیست در یک جلسهٔ علنی راجع به آنها مذاکره شود. معذک در صورتی که تیمسار محترم ریاست دادگاه امر فرمایند عرایضی خواهم کرد. ولی شخصاً صلاح نمی‌دانم.  
 رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، الان اظهار داشتید مطمئن بودید احزاب چپ به هیچ وجه اختلالی نخواهند...  
 دکتر مصدق: اختلال عرض نکردم.

رئیس: ... کرد پس دستوری که به فرمانداری نظامی داده بودید که فرماندار نظامی اظهار داشت مبنی بر اینکه مواظب باشید اخلا لگران اختلال نکنند، منظورتان چه اشخاص بوده‌اند؟

دکتر مصدق: اختلا لگری یک عملی است که نتیجهٔ قطعی داشته باشد. اخلا لگران دیوار را سیاه می‌کردند، فحش هم می‌نوشتند، بد هم می‌گفتند، به خود بنده هم بد می‌گفتند. این را ما می‌گوییم «اخلا لگران». این اخلا لگران مطابق عرف مملکت و آنچه ما می‌دانیم، این توده دو قسم است: توده‌ای انگلیسی و توده‌ای روسی. این توده‌ای انگلیسی هر کاری می‌کند به اسم آن توده‌ای روسی می‌کند. ولی نتیجه‌اش را به نفع همان کسانی که منظور دارد می‌گیرد. اینها دو دسته هستند. بنده هیچ نگران نبودم که حزب توده، خواه توده‌ای روسی خواه توده‌ای انگلیسی، بتواند دولت را از بین ببرد. چونکه اینها اسلحه ندارند، اینها تانک ندارند، اینها طیاره ندارند. یک جمعیتی هستند که جمع می‌شوند نعره

می‌کنند. نگرانی از اینکه اینها بتوانند دولت را ساقط کنند، به هیچ وجه نبود. اما برای آن کارهایی که اختلال می‌شود، خوب در میدان امجدیه آن کارها را کردند و شصت نفر با قانون امنیت اجتماعی خود بنده به جنوب تبعید شدند. نگرانی بنده از آن نوده نبود. صاف، راست، پوست‌کنده من به شما دادستان محترم و همه اشخاصی که اینجا هستند عرض می‌کنم نگرانی بنده از همین پیش‌آمدی بود که روز ۲۸ مردادماه شد. و چون لازم نیست بیش از این عرضی کنم سکوت اختیار می‌کنم.

رئیس: پس منظور شما این است که از حزب نوده و عناصر چپ نگرانی نداشتید.

دکتر مصدق: نگرانی قطعی خیر.

رئیس: فقط نگرانی از این بوده که مبادا بر علیه دولت فقط تظاهراتی بشود. زیرا شمار عناصر چپ علناً بر علیه مقام سلطنت و مشروطیت بوده است. به نظر دادگاه مفهوم پاسخ فوق همین بوده است.

دکتر مصدق: جمعیت نوده همیشه اختلال می‌کردند. اینها مراشان است. این جمعیتی که چنین مرامی دارد چه در ۲۸ مرداد چه در ۳۰ تیر در هر موقعی که بتوانند کوچکترین استفاده‌ای بکنند، از آن وضعیت استفاده می‌کنند. مگر آقای رئیس محترم دادگاه فرمود ۳۰ تیر بنده زمامدار بودم؟ من ۲۶ تیر استعفا کردم. روز ۳۰ تیر یک عده‌ای از مردم ملیون هواخواه دولت بودند. آنها هم از نظر اینکه یک مرامی داشتند شاید با آنها همکاری کردند. یعنی اگر جمعیتی جمع می‌شد و حرف می‌زد آنها هم سینه می‌زدند. این کار آنها است. آنها از هر واقعه‌ای که بتوانند کوچکترین استفاده‌ای بکنند، استفاده خودشان را می‌کنند. باز تکرار می‌کنم که نظر بنده این بود که حزب نوده نمی‌توانست دولت را از بین ببرد. قدرت نداشت، اسلحه نداشت، هیچ نداشت. اما خوب، اختلال می‌کرد. اما دولت بنده، شخص بنده، به واسطه اوضاع سیاسی از هر پیش‌آمدی که واقع می‌شد نگرانی شدید داشتیم.

رئیس: احزاب دست‌چپ برای دولت شما و شخص شما مفید و موافق بودند یا مخالف؟ یعنی در این سه روز از

۲۵ الی ۲۸؟

دکتر مصدق: بنده نمی‌توانم از نظر مبارک چیزی عرض بکنم. به جهت آنکه باید عملش را دید چه کردند. آن عمل را از روی یک مدارکی باید حساب کرد. زیرا در آن میتینگ همه بودند. هم ملیون بودند، قهرآنها هم بودند. اما چه کردند؟ باید عمل احزاب دست‌چپ را حقیقتاً رسیدگی کرد که در آن روز آنها چه کردند.

رئیس: موضوع میتینگ ۲۵ چه بود که هم ملیون موافق بودند به گفته خودتان و هم احزاب دست‌چپ؟

دکتر مصدق: به کرات به عرض دادگاه رسانیده‌ام که در هر میتینگی احزاب دست‌چپ هم بودند. ولی هر وقت اجازه دادم به شهربانی، فرماندهی نظامی، گفتم که این اشخاص حق نطق ندارند. شمارهایی اگر بدهند نباید جلوگیری کرد. حالا آن روز البته این‌طور که آقای فرماندار نظامی به عرض دادگاه رساندند، حقیقتاً هیچ حافظه ندارم. هر چه گفتند صحیح است. ایشان گفتند فراکسیون نهضت ملی، و کلای نهضت ملی از من اجازه میتینگ خواستند. بنده هم تکذیب نمی‌کنم. قهرآ این میتینگ را آنها خواستند و اصناف و جمعیت بازار. بنده به غیر از این اشخاص به کسی دیگر اجازه میتینگ نمی‌دادم.

رئیس: نيمسار دادستان، توضیحاتی دارید؟

سرتیپ آز موده: بله.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آز موده: با اجازه ریاست محترم دادگاه...



رئیس: فقط موضوع را توضیح بدهید.

مرتیب از موده: ... به عرض می‌رسانم: به طوری که ملاحظه می‌شود، این دکتر مصدق سرروز تا حال هر یک از آقایان و افسران که اینجا می‌آیند و اظهاری می‌کنند، با یک جمله «حافظه ندارم و قبول دارم» به سوالات دیگر جواب نمی‌دهند. بنده بسیار بمورد می‌بینم که از آقای دکتر مصدق خواهش کنم که یک جمله دیگر بگویند و آن جمله این است که بگویند که عرایض بنده را هم قبول دارند تا ما هم راحت شویم. [خنده حضار]

به عرض می‌رسانم به نظر اینجانب سوالات اخیری که از تیمسار سرنیپ ریاحی و آقای دکتر مصدق فرمودید، قابل توجه مخصوص است. در مورد این سوالات اخیر، یعنی سوالانی که در چند لحظه پیش فرمودید که بیشتر جلب توجه اینجانب را می‌نماید، یکی آن اظهار تیمسار ریاحی است که فرمودند مطالبی دارند که مربوط به توضیح موضوع است ولی مصلحت نیست در جلسه علنی بگویند. البته بنده نمی‌دانم این توضیح از چه قرار است، ولی این نکته را ناچارم به عرض برسانم که در دادرسی اگر جلسه علنی است هر چه دارند باید بگویند. هر گاه متهم اظهاری نمود که برخلاف مصالح کشور باشد، وظیفه دادستان است که تقاضای سرّی بودن جلسه را بنماید. ولی به نظر اینجانب در آمد این موضوع که متهمی بگوید: «توضیحاتی دارم ولی صلاح نمی‌دانم بگویم»، این اساساً برخلاف آیین دادرسی است.

رئیس: گفتند: «بعد خواهم گفت: منتها مصلحت نیست.»

مرتیب از موده: بنده وظیفه‌ای دارم باید انجام دهم تیمسار.

رئیس: گفتند راجع به تکبک ارتش است.

مرتیب از موده: هر چه می‌خواهد باشد. من وظیفه‌ای دارم باید انجام دهم.

رئیس: من باب تذکر بود.

مرتیب از موده: زیر دادستان باید مدافعات متهم را بشنود تا هر گاه متهم در دفاع راه حقیقت می‌بیناید و ادعا را رد می‌کند، دادستان ادعای خود را پس بگیرد. منظورم از این توضیح این است که اینجانب در سمت دادستانی تنها روی نکاتی قضاوت خواهم کرد که اگر دادگاه علنی است علناً و صریحاً گفته شود. اما نکته اصلی دوم نسبت به سوالات اخیر، متقدم جزء به جزء بیانات آقای دکتر مصدق صحیح است. بیان تیمسار ریاحی هم در مورد خودش صحیح است. شاید در یکی از جلسات عرض کردم که این احزاب جب گرفتاری عجیبی فراهم کرده است. مطابق پرونده مشکله که گذارهای هر دو متهم آن را نایید می‌نماید، آقای دکتر مصدق پس از دریافت فرمان عزل و دادن رسید و برافراشتن علم طغیان و خلاصه یاغی شدن، تا روز ۲۷ مرداد ماه با عناصری همکاری می‌کردند. یعنی از آنها استعداد می‌کردند که اسم آنها هر چه باشد، نوده‌ای انگلیسی یا روسی یا ژاپنی یا حبشه‌ای، آن عناصر سرامشان و هدفشان اولاً مخالف مذهب اسلام و ثانیاً ضدیت با اساس سلطنت بوده است. حال هر اسمی که روی آن بگذارند، از لحاظ دادستان ارتش، زیاد مورد توجه نخواهد بود. این رویه آقای دکتر مصدق و اعوان و انصار او از جمله متهم ردیف دو کیفرخواست یعنی رئیس وقت ستاد ارتش تا روز ۲۷ مرداد بوده است. همین مطلب است که آقای دکتر مصدق می‌گوید: «به هیچ وجه از آنها نگرانی نداشتیم.» اینکه می‌گویم جزء به جزء حرفهایشان صحیح است، از همین روست. به طور قطع تا روز ۲۷ مرداد آقای دکتر مصدق نه تنها از این عناصر نگرانی نداشتند بلکه اساساً نیل به هدف اصلی را در همکاری آن عناصر می‌دانستند. و در یک جلسه عرض کردم که الحق آن عناصر هم از هیچ گونه مساعدتی با این آقا دریغ نکردند.

ولی روز ۲۷ مرداد یکباره همان طوری که تیمسار ریاحی توضیح دادند رویه معکوس می‌شود. یعنی رویه این

می‌شود که عناصر به اصطلاح چپ تحت تعقیب فرار گیرند. در روز ۲۸ مرداد یک عمل جالب توجه هم انجام می‌شود. آن همان ابلاغیه‌ای است که ریاست محترم دادگاه به آن اشاره فرمودید. بخوبی مستحضرند که رئیس وقت سناد ارتش توضیح دادند که این دستور نیز به بیروی از دستورات به اصطلاح دولت بوده است.

در خانم ناچارم دو نکته را نیز توضیح دهم: یکی اینکه آقای دکتر مصدق زیاد استناد به ۳۰ تیر می‌کنند. بساید بگویم وضع آقای دکتر مصدق در ۳۰ تیر بکلی نقطه مقابل وضع ایشان در ۲۵ مرداد بود که البته سابقه مورد توجه اینجانب نیست. این یک جمله را هم برای این گفتم که ذهن دادگاه محترم روشن شود.

ثانیاً اینکه اظهار داشتند: «نگرانی من از همان واقعه ۲۸ مرداد بود». این جمله ایشان را اینجانب صددرصد تأیید می‌کنم. زیرا آقای دکتر مصدق بخوبی می‌دانند که ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد فرمان عزل در بیان داشتند. در واقع خودشان که خودشان را نمی‌توانند فریب دهند. خود بخوبی می‌دانستند که لحظه‌ای فرا می‌رسد که خواهی نخواهی به طغیان ایشان خانم داده می‌شود. تمام طغیان چهار روزه برای این بوده است که یا محمد مصدق شاه شود...

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ آزموده: ... با رئیس جمهور...

دکتر مصدق: بله.

سرتیپ آزموده: ... که مبنای کیفرخواست اینجانب است. این بود مختصر توضیح اینجانب.

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

ساعت ۶:۳۰ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

\*\*\*

ساعت ۶:۴۵ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل گردید و پس از اعلام رسمیت جلسه رئیس دادگاه خطاب

به دکتر مصدق گفت:

آقای دکتر مصدق، توضیحی دارید؟

دکتر مصدق: بله، بله، قربان.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: می‌خواستم عرض بکنم بک وقت اختلاف بین اشخاص راجع به سلیقه اشخاص است و در یک چیزی موافق اند و در یک چیزی مخالف بکدیگرند. بک وقت اختلاف روی شخص کسی است. بسنده اگر یک اختلافانی برای همین قانون اساسی یا یک چیزهای دیگر داشته‌ام، اینها روی سلیقه شخصی بوده: نه روی شخصی بود و نه برای تغییر رژیم بود. به هیچ وجه من الوجوه این مسائل نبود. چند روز قبل از ۲۸ مرداد آقای امینی کفیل وزارت دربار آمدند چند صفحه که نوشته شده بود و به نصیبت اعلیحضرت رسیده بود برای من خواندند. موضوع روی همین مسائل اخلاک‌گرا بود من عرض کردم که هر کس یک سلیقه‌ای دارد. سلیقه شخصی من این است که بساید وضعیت مردم را بهتر بکنیم، از عده ناراضی بکاهیم تا آنچه را که می‌خواهیم به آن برسیم.

قبل از اینکه کمونیسم پیدا شود، من در سوئیس یک روز از یکی از معلمین خودمان پرسیدم این حزب سوسیالیست چه می‌گوید؟ گفت هر کس ناراضی است سوسیالیست است. دیدم حرف درستی است. به آقای امینی عرض کردم: «به اعلیحضرت بگویند عقیده من اصلاح امور مردم است و اینکه هر کس یک حداقل برای زندگی داشته

باشد. از اولین روز که همین قانون اختیارات بمن داده شد، من این ازدیاد سهم کشاورزان را در دهات اجرا کردم. من بیست میلیون متر زمین در اطراف تهران که تقاضای ثبت شده بود مثل تمام اراضی که عده‌ای با ثبت سازشی کرده بودند و اراضی موات را که مال دولت است برده بودند و به قیمت‌های گزاف آن‌ها هم می‌فروشنند، بیست میلیون متر زمین اطراف تهران را که روی هیچ اصلی و هیچ سندی تقاضای ثبت کرده بودند، شورای نسبت را دعوت نمودم و سبذگی کردند. ثبت آنها را باطل کردند و بعدولت دادند. دستور دادم این اراضی را به‌متری چهار تومان در چهار قسط چهار سال بفروشند و پول آنها را خرج برق و اسفالت خیابانها کنند. این بود نظر من در مورد اصلاح امور مردم. مسئله دیگر که نظر بنده این بود که ناملت ایران به‌پای خود نایستند، هیچ‌وقت آزادی و استقلال پیدا نمی‌کنند، ما نباید به امید عواید نفت زندگی کنیم، مگر عواید نفت چند سال به‌بودجه مملکت ما رسیده؟...

رتیس: اینها روی چه موضوعی است؟ اصل مطلب را بفرمایید.

دکتر مصدق: بسیار خوب. بعد بنده به آقای امینی گفتم: «به‌اعلیحضرت عرض کنید یک اختلاف سلیقه‌ای بین

اینجانب و اعلیحضرت پیدا شده...»

رتیس: اینکه مربوط به‌ما نیست.

دکتر مصدق: آقا، دارم جواب دادستان را می‌دهم. ایشان گفتند من...

رتیس: جواب کدام؟ جواب کدام قسمت از اظهارات ایشان را می‌دهید؟

دکتر مصدق: این مرد گفت دکتر مصدق مرد سرسختی است. فرمان را گرفته و آورنده فرمان را توقیف کرده و پاخی شده است. من اگر دستخط را اجرا نکردم، به‌موجب قانون اساسی نکردم. بنده حاضریم از هر مملکتی که مشروطه است برای این دادگاه سند بیاورم که هیچ پادشاه مشروطه‌ای نخست‌وزیر را نمی‌تواند عزل کند.

رتیس: خوب، در موقع خودش بفرمایید. این صحبتی که ایشان کردند، برای این بود که شما گفته‌اید: «از احزاب چپ نگرانی نداشتم.»

دکتر مصدق: صحیح است؛ بنده عرض کردم که من از آنها این نگرانی را نداشتم که ببایند و دولت را از بین ببرند. ولی در اخلاطگری آنها در کارهای عادی و نوشتن روی در و دیوار و برداشتن مجسمه و نمره کشیدن یا کارهای دیگر، اینها را که کسی منکر نیست. این کارها را کسی منکر نیست.

رتیس: آقای سرهنگ شاهقلی.

سرهنگ شاهقلی: محترماً عرض می‌دارد: شاید فریب یک‌هفته می‌گذرد که بعد از صدور قرار صلاحیت دادگاه به‌انتظار اجازه دفاع از اتهام متنسبه به‌موکل محترم می‌باشم. قسمتی از امور پرونده که باید در مراحل تحقیق به‌عمل آید به‌جلسه دادرسی موکول شده است. قسمتی از جمع‌آوری مدارک و ضمیمه کردن آن به‌پرونده که معمولاً باید قبل از تسلیم پرونده به‌دادستان به‌عمل آید، بعد از صدور قرار صلاحیت در ضمن شرح کیفرخواست ضمیمه شد. قبل از اینکه دفاع از متهمین به‌عمل آید، به‌تحقیقاتی شروع شده و شهودی خواسته شده‌اند که انجام آنها اگر به‌بعد از دفاع معوق گردد به‌نظر می‌رسد که با فوائین دادرسی و کیفر ارثی که به‌نظر نیمی‌سار سر تیب از‌موده باید ملاک عمل قرار گیرد مناسبتر خواهد بود. اگر این روشی که فعلاً در دادگاه ادامه پیدا کرده به‌همین نحو بناسست خانمه باشد، یعنی محتاج به‌دفاع از متهمین نخواهد بود، و این موادی که در فوائین ذکر شده عیناً به‌موقع اجرا نباید گذارده شود آن مقداری که مورد قبول است اقلماً باید اعلام شود که بتوان در اطراف آن اقدام نمود.

این مراتب به‌عرض می‌رسد که اگر تصویب فرمودند پس از دفاع متهمین هر تحقیقی لازم است ادامه داده شود و

با همین کیفیت فعلی انجام گردد. قانون دادرسی و کیفر ارتش که ملاک عمل در دادگاههای نظامی بوده با قانون دیوان جنایی که در دادگاههای عمومی ملاک عمل است تفاوت‌های مختصری دارد که اگر مواد آن مورد بررسی قرار داده شود و مقایسه گردد مقداری از اشکالات مرتفع می‌شود. در ماده ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش که منطبق است بر ماده ۳۸۱ از اصول محاکمات جزایی، روش دادرسی به این ترتیب نوشته شده است: «پس از انجام تشریفات مقرر در مواد قبل منشی دادگاه به امر رئیس ادعانامه را فرانت می‌نماید و بعد (تا اینجا انجام شد) رئیس دادگاه خلاصه انهایی را که برای آن متهم مورد تعقیب واقع شده است به او اعلام داشته و دلایل افشامه شده از طرف دادستان را نیز ذکر می‌نماید (عملاً این قسمت هم خاتمه یافته است) و از او می‌پرسد آیا به تقصیر خود اعتراف می‌نماید یا خیر (این هم خاتمه یافته است). پس از آن شروع به تحقیقات می‌نماید. بدین ترتیب (ترتیب را در قانون ذکر نموده و به اختیار کسی نگذاشته است) که بدو توضیحاتی که لازم می‌داند از دادستان راجع به ادعانامه خواسته (ایشان هم در حدود ده روز توضیحات فرمودند) و بعد هرگاه گواهان و کارشناسان دعوت شده باشند اظهارات آنها را استماع می‌کنند (دعوت گواه و کارشناس بایستی از طرف متهمین و مدافعین او در مدت مطالعه پرونده و از طرف دادگاه در جلسات مفدماتی به شرح مواد مربوطه انجام شده باشد) و منشی دادگاه خلاصه اظهارات و در صورت لزوم تمام آن را در صورت مجلس می‌نویسد. پس از آن متهم یا وکیل مدافع او به دفاع می‌پردازد. پس از خاتمه دفاع، دادرسان دادگاه مطابق با دلائلهایی که دارند اگر استماع بیان کسی یا لزوم مدرکی را احساس فرمایند، امر به احضار می‌دهند. و هر دفعه که دادستان اجازه نطق می‌خواهد به متهم و وکیل مدافع او نیز اجازه دفاع داده می‌شود.

ماده ۳۹۳ که نیمسار سررتیب آزموده به استناد آن دادگاه نظامی را مجاز در استنطاق از متهم دانسته‌اند، طبق ماده ۲۰۱ قانون دادرسی و کیفر ارتش در دادگاه نظامی رعایت نمی‌شود. زیرا ماده ۲۰۱ می‌گوید: «مفرات مواد ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳ (و نه ۳۹۲)، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹ و ۴۰۰ قانون دادرسی کیفری در دیوان حرب لازم‌الرعایه است.» کما اینکه ماده ۴۰۲ قانون آیین دادرسی هم که هیئت محکمه را اجازه نجوا نمی‌دهد در دادرسی ارتش لازم‌الرعایه نیست.

با این ترتیب ملاحظه می‌فرمایند که اگر اجازه داده شود متهمین دفاع خودشان را ولو آنکه به نظر نیمسار معظم سررتیب آزموده اصلاً مهمل باشد بفرمایند و بعد هم هر گونه تحقیقاتی لازم می‌دانند به عمل آید. این رسیدگی سریعتر خانم می‌باید یا اینکه دفاعی را که جناب آقای دکتر مصدق شروع فرموده‌اند و بینابین فسمنهای مختلفه آن قطع شده و مسائل متعدده پیش آمده است انجام گیرد.

در ضمن دفاع نیز ماده ۱۹۳ متهمین و وکلای مدافع را موظف کرده است که طبق آن ماده دفاع نمایند. یعنی منشی دادگاه به امر مقام ریاست متهم را مخاطب ساخته (حتی عبارت را قانون معین کرده است) به او تذکر می‌دهد که در جریان دادرسی مواظب اظهارات خود بوده آنچه را که برای مدافعه مفید می‌داند - یعنی متهم مفید می‌داند نه دادستان مفید بداند - در موقع اظهار دارد. پس از آن به وکیل مدافع اظهار می‌کند برخلاف وجدان و قوانین نباید اظهاراتی کنید و مدافعات خود را باید با نزاکت بیان نمایید.

قابل توجه این است که قانونگذار وظیفه وکیل مدافع را از متهم جدا نموده و وکیل را به قانون و وجدان و نزاکت محدود کرده. ولی متهم را در آنچه مفید می‌داند آزاد گذارده. بدیهی است اگر متهمی برخلاف مصالح خود بیاناتی کند، نیمساران معظم آن بیانات را بدون اینکه مفید یا مضر بودن آن را بگویند، یعنی بدون آنکه اظهار نظری شده باشد، ملاک اظهار رأی قطعی خود قرار خواهند داد.

حال با این ترتیب اگر دادگاه محترم مساعد می‌داند که اجازه دفاع به‌ترتیب متهمین از کسبفرخواست داده شود که هر نارنجی معین می‌فرماید شروع گردد. و اگر به‌همین کیفیت استنطاق و آوردن اشخاص و مواجهه آنها و جواب دادستان مجدداً به آن گواهان و مطلعین و آوردن نامه‌ها و تلگرافات از مردمانی که سوابق اساساً ندارند لازم می‌دانند به آن نحو عمل بشود.

و اما در مورد نامه‌ها و تلگرافاتی که معمولاً برای تکمیل اطلاعات دادگاه محترم می‌رسد، روش دادرسی این بوده است که پرونده به‌سه قسم تشکیل می‌شده: با روی مبنای شخص یا اشخاص معینی؛ یعنی می‌گفتند که این اشخاص یا این شخص این اعمال را که مخالف قانون است به این دلایل مرتکب شده‌اند و طبق فلان ماده باید مجازات بشوند لیکن نمی‌شود گفت این شخص مرتکب حوادثی است که در پنج روز یا دو روز واقع شده است و آن حوادث بعضی نوشته شود و بعضی ذکر نشود. آنچه ذکر نشده، قابل رسیدگی دو دادگاهی که آن کسبفرخواست سفیدیم او می‌شود نخواهد بود. باید مجدداً آن جرایم یا اتهامات را اگر در ضمن رسیدگی هم دیده شد به‌بازپرس بدهند تا تحقیق نماید. بعد دادپار. مربوطه اظهار نظر کند، دادستان ارتش موافقت نماید و بعد دادگاه صلاحیتدار برود.

همچنین اعمالی که مربوط به گذشته متهمین است، آن هم در صورتی می‌تواند در کسبفرخواست ذکر شود که به‌موجب مدارک قطعی از نظر قانونی به‌ثبوت رسیده و شامل مرور زمان و اعاده حیثیت نشده باشد. ماده ۷ قانون دادرسی ارتش می‌گوید: «دادستان ارتش پس از حصول اطلاع از وقوع بزه‌ی که تعقیب آن در حدود صلاحیت دادگاههای نظامی است هرگاه قراین و امارات برای تعقیب کافی باشد، بلافاصله و الا پس از رسیدگی و پس از به دست آوردن قراین و امارات یکی از بازپرسها را مأمور رسیدگی می‌نماید.»

این نامه‌هایی هم که می‌رسد اگر اشاره به وقوع بزه‌ی باشد، باید طبق ماده ۷ اقدام شود. از لحاظ شکایست اشخاص هم مواد ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ از اصول محاکمات جزایی. جهات قانونی معینی را برای شروع به تحقیق معرفی نموده و نامه بی امضا را حتی چنین دلائلی هم برای او قائل نشده است. نامه‌هایی که به‌عنوان تشکر و تقدیر یا راهنماییهای مختلف داده می‌شود، ملاک و مدرک رسمی برای دادگاه نتواند بود. اگر کسی با مندرجات آن موافق بود، عین آن را مانند نظر خود می‌گوید. عمل اینکه نامه‌های تنقید یا تهدید اشخاص مأمورین را و ادار به این کند که به آن نامه‌ها ترتیب اثر بدهند. حقوق متهمین یعنی آزادی دفاع، یعنی امکان برائت، یعنی آن حقی که تمام فوائت دنیا برای متهم او را اصیل دانسته‌اند، اگر از بین هم نرود جریحهدار می‌شود. زیرا اختیار و آزادی وسیع اشخاصی را که متهم مقید در بند و قید آنها است، به‌طور مساوی متهمین ندارند. و قضاوت که باید بر روی حقایق مسلمه قرار گیرد، گاهی ممکن است در اثر این قبیل نامه‌ها ناقص بماند و روی این نقصان غرضی که هیئت حاکمه و جامعه طالب آن است یعنی رسیدن به‌حق و حقیقت از بین برود.

با این تفسیر و عین موادی که ذکر شد، استدعا دارد که این قبیل نامه‌ها نیز طبق قانون به‌جریان گذاشته شود. در مورد سرّی یا علنی بودن دادرسی، همان‌طور که تیمسار معظم سرتیپ آزموده بیان فرمودند، با پیشنهاد دادستان هر دادگاه و تصویب آن دادگاه به‌شرط انطباق با مواد قانون اجرا می‌شود.

اما علنی بودن محاکمات: در اصل قضاوت اول بر پایه آن است که هر جامعه‌ای طرز قضاوت آن هیشی را که بر او حکومت و قضاوت می‌نماید به‌رأی‌العین ببینند و بشناسند. دوم برای این است که دادرسانی که در محضر افکار روشن دارند زبان ساکت آنان را هیچ‌وقت دلیل عدم بینایی یا شنوایی با ادراک آنان فرار نمی‌دهند بلکه ناچار می‌شوند در دادرسی علنی تمام توجه را مبذول دارند تا نه بر خلاف حق و نه برخلاف قانون قضاوتی شود. سوم، مستهمی که

اعمال و افعال او جزء به جزء در معرض داوری افکار عامه قرار می‌گیرد همان کسی خواهد بود که نه تنها به استناد رأی دادگاه بلکه به استناد قضاوت عمومی محکوم یا تبرئه می‌شود. چه بسا که متهم تبرئه شده در دادگاه ناهمی در افکار عمومی خود را محکوم دانسته و سرافکننده و شرمسار بداند و بالعکس. در این مورد نسبت به موکل محترم، بنده همیشه آرزو دارم که دادگاه علنی مطلق باشد. ولی اگر از نظر عفت بیان موکل محترم ذکر نام کسی را نکرده و از دادرسان معظم استدعا کرده است که آن نام را در پرونده ببینند، البته برای آن است که عظمت مقام فرماندهی در جامعه و افکار عمومی و خدمات و زحمات او بدون جهت آلوده نگردد. یا اگر استدعا می‌کند که مطالب مربوطه به ترتیب و روش و جریان کسب اطلاعات در دادگاه ذکر نشود برای آن نیست که ذکر یا عدم ذکر آن تأثیری در حال منجم داشته باشد. بلکه برای آن است که همین هیئت حاکمه کتونی نیز با همان روش مشغول عمل هستند و به اقدامات آنان در حفظ انتظامات لطمه وارد نشود.

برای دادگاه محترم با دادستان بسیار ساده است که این روش را از همان رکن مربوطه که نمام مدارک در اختیار اوست با شماره و گزارش و مأمور و غیره دریافت و مطالعه فرمایند. علیهذا هیچ گونه تأثیری سرتی شدن یا علنی بودن دادگاه از نظر اثبات حقیقت و برائت موکل محترم در رد مدارک اتهام نخواهد داشت. فقط این حسن را علنی بودن دارد که افکار عامه نیز قدرت و صحت قضاوت دادرسان را تشخیص خواهند داد.

رئیس: دادگاه بسیار خوشوقت است نظریاتی طبق موازین قانونی از طرف سرکار سرهنگ شاهقلی وکیل مدافع تیمسار سرتیپ ریاحی شنید. و خوشوقت تر است که این دادگاه نیز وظایف خود را طبق موازین قانون و مواد قانونی قانون دادرسی و کیفر ارتش و قانون آیین دادرسی جزایی انجام داده و می‌دهد که البته مسمکن است عین سواد را تیمسار دادستان توضیحاً بفرمایند و خلاصه آن مواد این است که هر گاه دادگاه نقضی در پرونده تشخیص داد شخصاً تکمیل یا امر به تکمیل دهد. یکی از موارد نقض پرونده مواجهه این متهمین با رئیس شهربانی و فرماندار نظامی و همچنین سایر اشخاصی بود که تحقیقات از آنها ضرورت داشته و هیچ مانع قانونی نداشته. بی‌شک نظر دادگاه این بوده که هر چه پیشتر به وظایف خود و وضعیت متهمین و پرونده و کیفرخواست آشنا تر شده و هیچ نکته و ابهامی باقی نگذاشته باشد. همچنین هیچ گونه حقی، چه حق دفاع چه حق صحبت، از متهمین و وکلای مدافع آنها را سلب نکرده است و نخواهد کرد. اینکه توهم کرده اید ممکن است کاغذهای وارد که فقط برای ضبط در پرونده از طرف دادستان به دادگاه سیرده می‌شود ملاک عمل فرار گیرد، محققاً چنین نیست خاصه که آن کاغذ بی‌امضا و بی‌موضوع باشد. حتی امروز یک تلگرافی از فرانکفورت به توسط دادگاه به زیان انگلیسی به عنوان آقای دکتر محمد مصدق رسیده بود که اصولاً دادگاه قرائت آن را هم صلاح ندانست که اکنون برای نمونه بنده خواهش خواهم کرد که قرائت شود. دادگاه مطابق ماده ۱۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش کاملاً مختار است برای کشف حقیقت حضور هر کس را که استماع بیانات او لازم باشد، احضار یا جلب نماید و از آنها تحقیقات به عمل آورد. به طوری که تا این دقیقه بر این دادگاه مسلم شده، در همین مرحله تحقیقات حقایقی بسیار کسب شده که بعد از شنیدن مدافعات متهمین و وکلای مدافع ممکن است ملاک قضاوت سودمندی باشد. بنابراین باید کاملاً مطمئن باشید که دادگاه از موازین قانون و مقررات که برای کشف حقیقت و رفع ابهام لازم می‌داند منحرف نخواهد شد و همه گونه حق دفاع متهمین و وکلای مدافع را ملحوظ خواهد داشت. تیمسار دادستان، توضیح دهید. تلگراف را هم منشی دادگاه بخواند.

سرتیپ آز موده: با بیانات تیمسار ریاست محترم دادگاه تصور می‌رود برای بنده جای توضیحی باقی نمانده باشد. بنده هم به نوبه خود بسیار از سرکار سرهنگ شاهقلی متشکرم که اظهارانی در دادگاه فرمودند. ولی ناچارم با

اجازه ریاست محترم دادگاه برای اینکه بهیچ وجه نکته‌ای مبهم نماند، چند دقیقه‌ای وقت دادگاه را بگیرم. به کرات بنده در این دادگاه عرض کرده‌ام که دادرسی تابع اصول و مقرراتی است که نه متهم نه وکیل مدافع نه دادستان نمی‌توانند و نباید از آن اصول منحرف شوند. به طور کلی بنده خیال می‌کنم روش ریاست محترم دادگاه در این دادرسی موجب اطالة کلام می‌شود. هر یک از ماها که در اینجا هستیم، یعنی دادستان، وکیل مدافع، متهم، قانون تکلیف ما را معلوم کرده، متهم بر او هر جی نیست، یعنی اگر بخوایم مثال بزنم، متهم مثل یک بیماری است که ولو پزشک باشد حتماً برای او پزشکی می‌آورند که او را معالجه کند. پزشک متهم، وکیل مدافع است. پس بر متهم هر جی نیست؛ مانند یک بیمار تبار ممکن است هذیان‌گویی کند. ولی مرحله به مرحله که جلو برویم پس از متهم، وکیل مدافع است. وکیل مدافع مسئولیت وجدانی و قانونی دارد. یعنی وکیل مدافع دیگر نمی‌تواند در ردیف متهم باشد. یک مرحله دیگر که برویم، دادستان دادگاه است. دادستان دادگاه بهیچ وجه نمی‌تواند و نباید کلمه‌ای برخلاف حق و قانون بیان نماید. بنده به کرات عرض کردم که در این دادگاه وظیفه خطیری بر عهده‌ام محول است: و چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، یا صریح‌ترین وجه موظف و وظیفه خود را انجام دهم.

بیانات امشب سرکار سرهنگ شاهقلی در عین حال که موادی از قانون را خواندند که بدیهی است خواندن مواد قانون عملی است موافق قانون، ولی از آنچه از این مقدماتی که بیان داشتند استنباط کردم، این است که ایشان برخلاف قانون برای ریاست دادگاه، برای دادستان ارتش تکلیف معلوم کردند. ایشان بهیچ وجه حق ندارند برای دادستان این دادگاه تکلیف معلوم کنند که ماده ۷ قانون دادرسی ارتش چه می‌گوید.

ماده ۷ می‌گوید دادستان ارتش اگر از وقوع بزه‌ای اطلاع حاصل کرد، بازپرسان را مأمور رسیدگی می‌کند. این ماده چه مربوط به این است که من نامه‌هایی که به عنوانم واصل می‌شود و این نامه‌ها متعلق به یک عده هموطن من است که در اثر وقایع روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد نتوانسته‌اند از نوشتن نامه به من خودداری کنند، آن نامه‌ها را تقدیم دادگاه می‌کنند؟ کدام یک از این نامه‌ها را من در این دادگاه خواندم، و کدام یک را به استناد آن اعلام جرم کردم؟ مگر غیر از این است که گفته‌ام نویسنده نامه کیست و برای ضبط در پرونده تقدیم داشته‌ام؟ اگر ایشان توقع دارند نامه‌ای که به من می‌رسد پاره کنم و بیندازم دور، این از بنده ساخته نیست. درست یا نادرست، به وکیل مدافع سرنسب ریاحی مربوط نیست. این عملی را که انجام می‌دهم یکی از افتخارات خود می‌دانم؛ و بدیهی است هیچ انتظار هم ندارم که دادگاه محترم به این نامه‌ها ترتیب اثر بدهند یا ندهند. قدر مسلم این است که این نامه‌ها باید در این پرونده ضبط گردد و نباید به دور افکنده شود.

نکته دیگر که باید توضیح دهم و از اصول دادرسی است. این است که آنچه اینجانب سابقه دارم، سرکار سرهنگ شاهقلی وکیل مدافع سرنسب ریاحی است نه وکیل مدافع دکتر محمد مصدق. تمام اظهارات ایشان در این جلسه جز در جمله کوتاه مربوط به عمل انجام وظیفه دادستان ارتش نسبت به آقای دکتر مصدق بود. بنده به کرات گفته‌ام و موظفم بگویم تا آن لحظه‌ای که در سمت دادستان ارتش هستم، چون کوه در اینجا انجام وظیفه می‌کنم. در سمت دادستان ارتش کوچکترین نکته‌ای را از زیر نظر نمی‌گذرانم. هر کس هر حرفی بزند، موظفم جواب بدهم. و موظفم با توجه به اینکه ملت ایران ناظر جریان این دادرسی است، کلمه‌ای برخلاف قانون نگویم.

همان طوری که ریاست محترم دادگاه بیان فرمودید، دادگاه در هر لحظه و هر موقع از بدو دادرسی ناموقی که داخل شور می‌شوند، حق دارد از هر کس و هر مقام تحقیقات کند. سرکار سرهنگ شاهقلی ببخود به خود زحمت دادند. این عین قانون است. یعنی ریاست دادگاه باید از متهم استنطاق کند و فلسفه استنطاق هم این است که بین متهم

و دادگاه واسطه نباشد. یعنی رئیس دادگاه از متهم سؤال کند؛ متهم هم با دو لب خود پاسخ دهد. این عین قانون است. قانون این است که همان طوری که گفتم هر لحظه ریاست دادگاه از دادستان می‌نواند نوضیح بخواهد و اینکه به عرض رسانند هر نوبت دادستان صحبت می‌کند، وکیل مدافع باید صحبت کند. این جز مغالطه و سفسطه چیزی نبوده و این ماده قانونی در موقعی است که وکیل متهم و متهم دفاع می‌کنند و دادستان استدلال می‌کند و وکیل مدافع با مستهم بایستی در قبال اظهارات دادستان دفاع کنند.

این ماده قانونی به هیچ وجه مربوط به جریان دو روزه اخیر دادگاه نیست که دادگاه محترم لطفی را احضار می‌کند. در ضمن به نظر دادگاه می‌رسد که از دادستان هم تحقیق کنند. در این زمینه دادستان هم در ردیف همان لطفی است و همان کسی که از خارج احضار می‌کند. پس ملاحظه می‌فرمایید اختیارات رئیس دادگاه تا چه اندازه‌ای است. اینجانب به طور قطع می‌گویم که چنین اختیارات قانونی صریح را بیانات سرکار سرهنگ شاهقلی نمی‌نواند از این دادگاه سلب کند. صریح می‌گویم این گونه بیانات دادستان ارتش را نمی‌نواند از انجام وظیفه باز دارد؛ بلکه اینجانب را مصرتر و در ایمان به اینکه باید سخت‌تر انجام وظیفه کنم راسختر می‌کند.

نکته دیگر که فرمودند، این است که دادگاه نجوا می‌کند. به عرض ریاست محترم دادگاه می‌رساند که هر یک از دادرسان دادگاه حق دارند هر سؤالی که به نظرشان می‌رسد توسط ریاست دادگاه از هر مقامی که بخواهند به عمل آورند. این را نمی‌گویند «نجوا». این عین وظیفه قانونی است. ریاست دادگاه مثلاً سرکار سرهنگ اشرفی را احضار می‌کند و شخصاً سؤال می‌کند. به نظر تیسار سر نیپ افشارپور نکته‌ای مبهم می‌ماند. حق قانونی تیسار افشارپور است که پهلوی دست تیسار ریاست دادگاه نشسته‌اند که هر سؤالی به نظرشان می‌رسد توسط ریاست دادگاه از سرهنگ اشرفی سؤال کنند. این نجوا نیست؛ این عین قانون است. چون اگر غیر از این باشد، دادرسی یعنی اینکه پنج نفر دادرس بنشینند و گوش کنند، معنایی ندارد.

بهر حال سراسر گفتار آقای سرکار سرهنگ شاهقلی بکلی مردود بود. و جداً از ریاست دادگاه خواستارم در این قبیل مواقع حق سخنگویی ندهند که وکیل مدافع برای دادستان این دادگاه تکلیف معلوم کند. ضمناً تنها جمله‌ای که مربوط به موکل محترم مشان بود این بود که «موکل من اگر در موردی نخواهد کسی را معرفی کند، منظورش چه بود.» به نظر اینجانب این موضوع که در روز خودش تمام شد. یعنی موکل محترم ایشان فرمودند که «فلان فرمانده که شهادت و مردانگی نداشت که در نزد دادستان ارتش اقرار به موضوعی کند و من صلاح نمی‌دانم اسم او را ببرم. فلان طور شد.» دادستان ارتش هم که ملاحظه فرمودید که برپاخواست و گفت اینجانب صلاح در این می‌بینم که هر کس معرفی می‌زند صریح و پوست کنده باشد. اگر ایشان صلاح ندانسته‌اند فرماندهی را معرفی کنند، اینجانب بسیار صلاح دانستم که او را معرفی کنم. کما اینکه معرفی کردم و ملاحظه فرمودید که آن افسر را ستایش نیز کردم. چون اتفاقاً آن افسر افسری است که ارتش به وجودش فخر و مباهات می‌کند. چنین افسری را چرا نباید معرفی کرد و چرا باید گفت شهادت و مردانگی نداشت؟ آن افسر شهادت و مردانگی خود را در غائله پیشموری نظیر غائله مصدق و ریاحی به منصفه ظهور رسانیده بود. اگر سر نیپ ریاحی به او اطلاق کرد شهادت و مردانگی نداشت، من او را معرفی کردم و با صدای بلند گفتم و می‌گویم که آن افسر شهادت و مردانگی خود را عملاً ثابت کرد.

حال به جای این حرفها بر عهده سر نیپ ریاحی و وکیل مدافع اوست که در این دادگاه به جای اینکه قانون برای من بخوانند، از ادعای من دفاع کنند. به جای اینکه وکیل مدافع یک متهم از دو متهم با آنکه خود را به این سمت معرفی نکرده دفاع کند، حواس خود را جمع کند ببیند کیفر خواست چه نوشته، بیان ادعا چیست و بموقع خود یعنی



هر لحظه که ریاست دادگاه اجازه دادند دفاع نمایند. بهر حال بنده ضمن معذرت از اینکه بناچار وقت دادگاه را تضییع می‌کنم، به عرض ریاست دادگاه می‌رسانم. چه موظفم کوچکترین نکته‌ای را از نظر دور ندارم و جزء به جزء اظهاراتی که می‌شود جوابگویی کنم. ولی اطمینان می‌دهم هر گاه متهمین یا وکلای مدافع آنها سخنی روی حق و حقیقت و قانون بگویند، من موظفم بریای خیزم و بگویم درست می‌گویند. اطمینان می‌دهم که هر گاه سرهنگ شاهقلی بتوانند ثابت کنند که موکل ایشان تلگراف نکرده که «شاه فراری است»، اگر بمن ثابت شد، من هم صدا در صدای ایشان می‌اندازم و می‌گویم سرنیب ریاحی شاه دوست است. استدعا می‌کنم به جای بمیان آوردن این صحبتها در موقعش به اصل دفاع بپردازند؛ و حال که دادگاه از اشخاص برای کشف حقیقت سؤال می‌فرمایند، قصد نفرمایند که موجبات عدم انجام وظیفه قانونی دادگاه را فراهم نمایند و با اذهان بیخبران را با جملاتی ظاهراً صلاح و فربنده مشوب سازند. بنده دیگر عرضی ندارم.

سرهنگ شاهقلی: اجازه می‌فرمایید؟

رنجس: جلسه را ختم می‌کنیم و جلسه آینده فردا صبح ساعت هشتونیم خواهد بود.

سرهنگ شاهقلی: پس عرایض بنده در جواب نیمسار دادستان چه می‌شود؟

ساعت ۸/۲۵ بعد از ظهر جلسه دادگاه ختم شد.

## هوائی

۱) سرهنگ ستاد علی محمد روحانی در نیب و یادگان قصر معاون سرهنگ اشرفی بود و نامه مورد اشاره به فرار زیر بود:

دادگاه محترم،

محترماً به استحضار می‌رساند: در جلسه عصر پنجشنبه ۱۲ آذر سرهنگ اشرفی فرماندار سابق نظامی ضمن بیانات خود به عنوان مطلع و گواه اظهار داشته است که ترتیب مینینگ میدان بهارستان عصر روز ۲۵ مرداد به عهدۀ بنده بوده است. در صورتی که خود ایشان ساعت ۱۵ همان روز ۲۵ مرداد در فرمانداری نظامی بنده را به وسیله سرگرد هدیمی افسر فرماندار نظامی طبق ماده ۵ بازداشت و به زندان یادگان دزبان اعزام و زندانی نمود و تا آخر روز ۲۸ مرداد نیز بنده زندانی بستم و اظهارات ایشان کاملاً دروغ و کذب محض است.

خواهشمندم دادگاه محترم امر و مقرر فرمایند مشارالیه را به علت شهادت دروغ در مقابل دادگاه طبق قانون تعقیب و مجازات نمایند.

ضمناً افسران و مأمورین انتظامی کلیه جریانات آن روز را هر بازنده دقیقه به ایشان سخا به و خمود ایشان نیز برای سرکشی بمیدان بهارستان آمده‌اند.

سرهنگ ستاد - علی محمد روحانی

۱۲) در مورد متن تلگرام، آقای پرویز رانین بعداً به مؤلف گفت که فدراسیون کشی آلمان از دکتر مصدق دعوت کرده بود با قهرمانان آلمانی کشی بگیرد! این دعوت طهاراً مزاح آمیز در ارتباط با سخنی بود که دکتر مصدق در دادگاه گفته بود، اینکه او با همه ضعف و ناتوانی هنوز آنقدر نیرومند است که بتواند با اعضای دادگاه کشی بگیرد و پشت ایشان را به خاک برساند و این سخن دکتر مصدق خود در پاسخ به اعتراضی بود که یکی از روزنامه‌ها به رئیس دادگاه کرده بود که چرا به متهم ردیف یک به هنگام دفاع و ادای توضیحات اجازه نشستن می‌دهد به عقیده روزنامه این کار توهینی بود به دادگاه.

## جلسه بیست و چهارم

بیست و چهارمین جلسه دادرسی در ساعت ۹/۱۵ صبح یکشنبه ۱۵ آذر ۱۳۲۲ به ریاست سرلشکر مقبلی در تالار آئینه سلطنت آباد تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه دستور داد آقای محمود نریمان را به عنوان مطلع و گواه در دادگاه حاضر کنند.

بعد از چند دقیقه آقای نریمان به وسیله مأمورین انتظامی در جلسه دادگاه حاضر شد و در میان میز و کلاهی مدافع سرنپ ریاحی و میز منشیهای دادگاه قرار گرفت. آقای نریمان لباس خاکستری رنگی به تن داشت و مطابق معمول پایون زده بود.

سرتیپ ریاحی: با اجازه تیمسار ریاست محترم دادگاه، چون مناسفانه دپروژ مسجد اراجم به نسیمسار زنکنه مذاکره شده، بنده از لحاظ وظیفه افسری که دارم مجبورم به عرض برسانم علاوه بر اینکه آشنا به خدمات و سوابق برجسته ایشان هستم، از سال ۲۸ به بعد دائماً همکاری مستقیم با ایشان داشتم. در عرضی که کردم به هیچ وجه نظر توهین نداشتیم. بلکه چون برای اینجانب مسلم بود که به دلایلی که ایشان نخواستند در جلسه مواجهه عین مذاکرانی که با بنده کرده بودند تکرار نمایند، بنده استدعا کردم اسم فرماندهی که این پیشنهاد را کرده بود در جلسه برده نشود. ولی ملاحظه فرمودند که تیمسار سرنپ آزموده در توضیحاتی که بعداً دادند خودشان گفتند که در اثر تحقیقاتی که به عمل آمده، معلوم شد که صحبت شامگاه را ایشان کرده بودند. بنده فقط از لحاظ اینکه دادستان ارتش راجع به این موضوع زیاد اصرار نورزند، لازم دانستم این موضوع را به عرض دادگاه برسانم.

رئیس (خطاب به نریمان): آقای نریمان ممکن است برای روشن شدن ذهن دادگاه سوالات را صریحاً جواب بدهید؟ آیا در ۲۵ الی ۲۸ مرداد شما منزل آقای دکتر محمد مصدق رفت و آمد داشته‌اید یا خیر؟  
نریمان: بله. بنده صبح ۲۵ برای تحقیق راجع به جریاناتی که پیش آمده بود، چون شب بنده در تشریش منزل داشتم صبح صدای تانک‌هایی را شنیده بودم و به واسطه صدای کامیونها از خواب بیدار شدم، متوحش شدم تا اینکه رادبو خبری داد که کودنایی در شرف تکوین بوده، بنده رفتم منزل جناب آقای دکتر مصدق. خاطریم نیست که خدمت ایشان رسیدم یا نه. در همان اطلاق محل آقای ملک اسماعیلی عده‌ای بودند. جریان را گفتند که آقای سرهنگ نصیری نامه‌ای را منسک فرار داده و آمده بود ساعت ۱ بعد از نصف شب خیال دستگیری آقای نخست‌وزیر را داشته. گفتند ایشان هم دستور توقیف ایشان را داده. این توضیحی بود که داده شد. گویا آقای ملک اسماعیلی توضیح دادند. بعد بنده رفتم منزل.

روز ۲۶ از منزل بیرون رفتم. خدمت ایشان نرسیدم. صبح روز ۲۷ در حدود ساعت ۹ که یک اتومبیل دولتی در منزل بنده ایستاد در تشریش، شوهر به آدم بنده گفته بود که «نخست‌وزیر شما را خواسته‌اند» رفتم در اطاق انتظار.

عده‌ای از آقایان اعضای فراکسیون نهضت ملی تشسته بودند. منتظر ملاقات نخست‌وزیر بودند. در همین موقع رفتم اطلاعی ایشان. عنوان فرمودند - مفاد آن خبرها را می‌گویم - که «چون در نتیجه مسافرت غیر مسترقتی اعلیحضرت همایونی و اینکه برای کارهای دولت که با وظایف مقام سلطنت ارتباط دارد تکلیفش معین نشود این کارها موقوف نمائند از طرف دیگر این پیش‌آمد موجب تشویش مردم شده. از طرف دیگر ممکن است مورد سوءاستفاده عناصر افراطی قرار گیرد و مرفعیت کشور را متزلزل کنند، مصلحت در این است که هر چه زودتر شورای سلطنتی تشکیل شود تا از موقوف ماندن کارها جلوگیری شود و اشکال را جلوگیری نماید».

البته این استدلال آقای نخست‌وزیر صحیح بود. اما چه جور شورای سلطنتی تشکیل شود. صحبت نشد. به نظر رسید چون خود اعلیحضرت همایونی شورای سلطنتی را معین فرموده‌اند و مجلس هم نیست، دولت هم نمی‌تواند این کار را بکند. تنها راه انتخاب شورای سلطنتی مراجعه به افکار عمومی است.

یکی گفت ممکن است از اختیارات قانونی استفاده شود. در همین موقع اطلاع دادند بنیة اعضای فراکسیون نهضت ملی آمدند. گویا یک عده‌ای قبلاً آمده بودند و منتظر بقیه بودند. این بود که همه رفتند به طرف اطاق بزرگ. خود جناب آقای نخست‌وزیر شریف آوردند. بنده خواستم از همان دم در بروم، ولی یکی دو نفر آقایانی که در آن اطاق بودند گفتند: «این کار فراکسیون نیست که نمی‌خواهی بیایی». بالاخره رفتم در آن اطاق. آنها یک صحبت‌هایی خودشان داشته و می‌گفتند: «اگر تصمیمی گرفته می‌شود همه با هم باشیم». گویا صبح قرار بود در منزل آقای مهندس رضوی جلسه تشکیل شود. چون جناب آقای نخست‌وزیر را به اینجا خواسته بودند ما سپردیم به منزل که آقایانی که می‌آیند بفرستند اینجا و هر تصمیمی که باید اتخاذ شود، آن وقت جناب آقای دکتر مصدق مطلب را تقریباً همان طور عنوان فرمودند. آن آقایان هم یکی دو نفر گفتند: «صحیح است. راجع به شورای سلطنتی هم باید تشکیل بشود. راجع به طرفه‌هایی هم، باید مطالعه نمود». قرار شد در این خصوص مطالعاتی بکنند.

بعد از ظهر آن روز ما منزل جناب آقای دکتر مصدق رفتیم. برای ساعت ۵ یا ۶ بود. که حالا درست خاطر نمی‌توانم همان موقع بود یا بعد. که گفتند آقای هندرسن سفیر کبیر آمریکا به ملاقاتشان می‌آیند. بعد یا قبل از این ملاقات مدنی هم راجع به شورای سلطنتی صحبت شد و راههای مختلفی پیشنهاد شد. یکی این بود که تشکیل شورای سلطنتی هجرت است از سه نفر که در مدت غیبت اعلیحضرت همایونی امور مربوطه را عهده‌دار شوند. بعد، از طریق اخذ رأی انتخاب شوند. این را به رأی عمومی باید مراجعه کرد. یکی هم قرار شد که نطقی جناب آقای نخست‌وزیر ایراد کنند و این موضوع را برای مردم روشن کنند که اقدام به انتخاب سه نفر بشود. در اطراف این سه موضوع صحبت شد. به علت اینکه ملاقاتی شده بود و ایشان خسته بودند، یک تصمیم قطعی پیدا نشد و موکول به این گردید که روز بعد در این خصوص بحث و مطالعه بشود.

روز بعد روز بیست و هشتم بود. بنده صبح در حدود ساعت ده و نیم بود که رفتم منزل آقای دکتر مصدق. البته این جریانات پیش آمده بود و بنده نگران بودم. در آنجا در این خصوص صحبتی نشد؛ و اگر می‌شد بنده خیال نداشتم در آن شرکت کنم. چون می‌بایستی راه حل دیگری فکر کرد. اصلاً در این خصوص صحبت نشد. بعد جریاناتی پیش آمد که محتاج توضیح بنده نیست.

رنیسی: ممکن است بفرمایید در صبح ۲۵ که خدمت آقای دکتر مصدق رسیدید، ایشان اشاره به دریافت نامه‌ای بنا به گفته خودتان از طرف اعلیحضرت همایونی نمودند؟ آیا تحقیق نمودید که موضوع این نامه چه بود که موجب بلاداشتن حامل آن نامه گردید؟

نریمان: بنده به طوری که عرض کردم خاطر من نیست که روز ۲۵ خدمت آقای دکتر مصدق رسیده باشم. ولی این مطلب را در اطاق آقای ملک اسماعیلی شنیدم و طوری گفته شد که به نظر من رسیده که کاغذ عادی بوده که ایشان مستمسک قرار داده‌اند و خواسته‌اند وارد منزل آقای دکتر مصدق بشوند. هیچ صحبتی از فرمان نبود و بنده از این موضوع اطلاع نداشتم.

رئیس: گویا این طور اظهار داشتید که به واسطه نگرانی حاصله از شب بیست و پنجم برای تحقیق جریان به منزل آقای دکتر مصدق رفته‌اید و این موضوع را که موضوع نامه باشد از آقای ملک اسماعیلی شنیدید. ممکن است بیشتر توضیح دهید که آقای ملک اسماعیلی موضوع نامه را بطور به اطلاع شما رسانیدند؟

نریمان: بنده عرض کردم شب ۲۵ به واسطه آن سلاحها متوحش شدم. صبح رادبر اطلاع داد و نا اندازه‌ای رفع نگرانی بنده شد. تنها برای اینکه بیشتر مطلع شوم، سری به منزل جناب آقای دکتر مصدق زدم. دیگر راجع به مضمون نامه بنده تحقیقی نکردم و ضرور ندانستم. آن را عادی تلقی کردم که یک نامه عادی بوده که ایشان مستمسک قرار داده‌اند برای دخول به منزل آقای دکتر مصدق.

رئیس: جناب عالی که در آن وقت سمت دولتی نداشتید و عضو فراکسیون نهضت ملی هم که نبودید، فقط بنا به گفته خودتان روی کنجکاوای شخصی و اطلاع از جریانات به آنجا رفته‌اید و البته با تفریبی که مشاهده می‌شود در آنجا داشته‌اید تصور نمی‌رود توانسته باشید اطلاعات کافی به دست بیاورید، خواهشمندم دادگاه را مستحضر دارید یا نداشتن هیچ گونه سمت دولتی و عضویت در فراکسیون پس موجبات رفتن به آنجا و تحقیقات چه بود؟

نریمان: بنده از سال ۱۳۰۲ که در وزارت دارایی خدمت می‌کردم با جناب آقای دکتر مصدق آشنایی و ارادت پیدا کردم. زیرا ایشان تا آن موقع که بنده خدمت کرده بودم تنها وزیری بودند که نسبت به تحصیلات و معلومات کارمندان توجه می‌کردند و مخصوصاً سوابق تحصیلی بنده را مورد تمجید قرار داده بودند. البته این نوع تشویق برای جوانی که نازه وارد خدمت شده است فراموش‌ناشدنی است. از آن زمان بنده نسبت به ایشان ارادت و صمیمیت داشتم. اغلب خدمتشان می‌رسیدم. بهمن اظهار لطف می‌فرمودند و بنده را در درستی و پاکی تشویق می‌کردند.

این جریان ادامه داشت تا اینکه قرار بود برای انتخابات دوره شانزدهم در دربار شاهنشاهی تحصن اختیار کنند. بنده را هم دعوت به شرکت فرمودند و بنده هم با جان و دل پذیرفتم. از آنجا همکاری ملی ما و ناسمان بیشتر شد. نا اینکه در دوره شانزدهم در خدمت ایشان در مجلس شورای ملی سمت نمایندگی داشته و ایشان رهبر فراکسیون ما بودند. در نتیجه شور و تبادل افکار و همفکری ما موضوع ملی شدن صنعت نفت پیش آمد و به نتیجه رسید. بعداً که ایشان به سمت نخست‌وزیری انتخاب شدند و موضوع خلع‌ید را انجام دادند و در شورای امنیت و در دادگاه لاهه از حقوق ایران دفاع فرمودند، بر مراتب ارادت بنده افزوده شد. طبیعی است با اینکه بنده در قسمت سیاست داخلی یعنی بعضی قسمتهایی از سیاست داخلی با ایشان هم‌سلیقه نبودم، مع الوصف خدمانی که ایشان به ملت ایران کرده بودند طوری بود که نمی‌توانست سلب صمیمیت و ارادت بنده را بکنند؛ بلکه ارادت بنده به همان نسبت به ایشان باقی بوده و هست. طبیعی است وقتی چنین خبری می‌رسد، انسان می‌خواهد بیشتر مطلع شود از موضوع. به این جهت بنده صبح رفتم آنجا و آن اطلاعی که آنجا به من داده شد به نظر من کافی به نظر می‌آمد. دیگر منجر به این کنجکاوای در مورد نامه نشد. شاید هم به علت عدم کنجکاوای شخص بنده بود.

و اما راجع به عضویت فراکسیون، بنده عضو فراکسیون نبودم و به سمت عضویت فراکسیون روز ۲۷ دعوت نشده بودم. روز ۲۵ هم به سمت عضویت فراکسیون نرفتم. بلکه بنده یک نماینده مجلس بودم که هنوز استعفای بنده مراحل

قانونی خود را نیمه‌وده در مرحله تطبیق است. من به سمت نمایندگی مردم هم که باشد تصور نمی‌کنم اشکالی باشد که بمنزل نخست‌وزیر وقت بروم.

رئیس: الان خودتان اظهار داشتید که مجلس وجود نداشت و در عین حال اشاره می‌کنید به عنوان نمایندگی مجلس به آنجا رفته‌اید. با اینکه این موضوع مورد توجه دادگاه نیست، فقط برای روشن شدن ذهن دادگاه خواهشمندم توضیحات بیشتری بدهید.

نریمان: بنده دو دوره است که افتخار نمایندگی شهر تهران را در مجلس شورای ملی داشتم. عرض کردم مجلس وجود نداشت. مطابق آییننامه داخلی مجلس شورای ملی و شاید قانون اساسی باشد تا عده نمایندگان به یک حد نصابی نرسد مجلس شورای ملی تشکیل نمی‌شود. چون در آن موقع عده زیادی از نمایندگان استعفا داده بودند به این جهت مجلس شورای ملی تشکیل نمی‌شد. این بود که عرض کردم مجلسی که مورد سؤال و کسب نظر دولت باشد وجود نداشت. از این نقطه نظر بود که عرض کردم.

و اما راجع به سمت نمایندگی، از این جهت است که مطابق آییننامه مجلس شورای ملی استعفای نمایندگان باید در جلسه رسمی فراتر شود و در مدت پانزده روز نماینده‌ای که استعفایش خوانده شده است حق دارد آن را مسترد کند چون استعفانامه بنده خوانده نشده بود. بدین جهت استعفای خود را در حال تطبیق می‌دانم و الان هم که در اینجا هستم خودم را نماینده مجلس شورای ملی می‌دانم.

رئیس: ممکن است بفرمایید غیر از آقای ملک اسماعیلی چه اشخاص دیگری آن روز در منزل آقای دکتر مصدق حضور داشتند و آنجا موضوع نامه مطرح شد؟

نریمان: بنده درست خاطر نمی‌دانم چه اشخاصی حضور داشتند. خیلیها می‌آمدند و می‌رفتند. شاید آقایان وزرا آمدند و رفتند. درست خاطر نمی‌دانم. شاید از اعضای فراکسیون نهضت ملی بعضیها بودند ولی در آن روز [در این موقع سرنیب آزموده وارد دادگاه شد.] خود ایشان مشغله‌شان خیلی زیاد بود.

رئیس: اینکه اظهار داشتید راجع به شورای سلطنتی مشورت و کمیسیون شد، ممکن است توضیح دهید از مقررات شورای سلطنتی اطلاعی دارید یا خیر. یعنی راجع به تشکیل شورای سلطنتی؟

نریمان: بنده راجع به اینکه چه موضوعی مطرح خواهد بود، اطلاع نداشتیم. وقتی آنجا رفتم مطلع شدم که موضوع شورای سلطنتی مطرح است. بنده راجع به سوابق شورای سلطنتی اطلاعی ندارم. فقط یک چیزی به خاطر می‌آید که یک وقتی هم شورای سلطنتی تشکیل شده و سوابق آن این بوده که اغلب حضرت همایونی تعیین فرموده‌اند. بسنده اطلاعات حقوقی و قضایی البته ندارم.

رئیس: اظهار داشتید جریاناتی پیش آمد و شما نگران بودید. ممکن است توضیحات بیشتری بدهید که جریاناتی که موجب نگرانی شما بود چه بود؟

نریمان: بنده توجه نکردم کدام روز را می‌فرمایید. روز ۲۵ یا روز ۲۸؟  
رئیس: روز ۲۸.

نریمان: روز ۲۸ جریانات همان دستجانی بودند که شنیده می‌شد و البته بنده خودم ندیدم به‌راه افستاده‌اند و در شدند به منزل آقای دکتر مصدق حمله کنند و اغتشاشی که پیدا شده بود، اینها البته موجب نگرانی بود. بعد دامنه اغتشاشات کشیده شد به آن جریان که اطلاع دارید.

رئیس: چه ساعتی از این جریانات اطلاع حاصل کردید، و چه ساعتی به منزل آقای دکتر محمد مصدق رفتید و

در آنجا چه گذشت؟

نریمان: بنده درست نظرم نیست که چه ساعتی از این اغتشاشات اطلاع پیدا کردم. شاید در حدود ساعت ده و نیم بود که شنیدم اغتشاشانی هست. در همان موقع بود شاید که رفتم منزل ایشان.  
رئیس: آیا می‌توانید بیشتر دادگاه را روشن کنید که موضوع اغتشاشات چه بود و چه عملی می‌کردند که به اغتشاش تعبیر می‌فرمایید؟

نریمان: آنچه بنده شنیده‌ام این بود که یک عده‌ای در جنوب شهر یا در بازار - درست نظرم نیست - با چوب و چماق بیرون آمده‌اند و در شهر نظاهرانی می‌کنند و دولت هم کوشش دارد که از آنها جلوگیری کند. بعد هم که در منزل آقای دکتر مصدق بودیم، صدای نبرهایی که می‌آمد و معلوم نبود که از کدام طرف است حاکی از این بود که یک جریانات شدیدی هست در بیرون. ولی بنده چون دیگر بیرون نیامدم، از جزئیاتش مطلع نیستم.  
رئیس: آیا در منزل آقای دکتر محمد مصدق که مرکز این اطلاعات بود و جناب عالی هم برای همین موضوع و نگرانی از این پیش آمده‌ها رفته بودید، توانستید درک کنید موضوع اغتشاش با نظاهر چیست که دادگاه از توضیحات شما بتواند استفاده‌ای نماید؟

نریمان: بنده راجع به موضوع نظاهرات و اغتشاشات اطلاعی بعدست نیاوردم. ولی می‌شنیدم در آنجا و کسانی که می‌آمدند و می‌رفتند پیدا بود که یک قایمی در جریان است. گفتند که حمله شده به بیسیم و تلگرافخانه [به وسیله] مردم و عده‌ای از قوای مسلح. همین جریانات.

رئیس: خواهش می‌کنم صحبت‌هایی که در جریان روز ۲۶ مرداد در جلساتی که اشاره کردید راجع به شورای سلطنتی در منزل آقای دکتر محمد مصدق...  
نریمان: روز ۲۷.

رئیس: ... بله روز ۲۷... به عمل آمده بود دادگاه را مستحضر سازید.

نریمان: بنده آنچه که در این فاصله به خاطرمان مانده بود، به طور تقریب عرض کردم. اگر محتاج به تکرار است بفرمایید عرض کنم. زیرا غیر از آنها دیگر چیزی به خاطر ندارم. در این سه چهار روز آنچه به خاطرمان رسیده همین بود که حضورتان عرض شد.

رئیس: خیلی ممنون خواهیم شد که فقط راجع به صحبت‌های شورای سلطنتی که در آن محل به عمل آمده تکرار فرمایید.

نریمان: آقای دکتر مصدق مطلب را عنوان فرمودند و اظهار داشتند که با مسافرت غیر مترقبه‌ای که برای اعلیحضرت همایونی پیش آمده، چون برای کارهای دولت تکلیفی معین نشده کارها معوق می‌ماند و این پیش آمد موجب تشویش اذهان عمومی شده و محتمل است سوءاستفاده‌هایی از این موقعیت بشود که وضع مملکت را مشکندر بکند. بدین جهت مصلحت در این است که هر چه زودتر شورای سلطنتی تشکیل شود. راجع به خود تشکیل شورا هم اعلیحضرت همایونی که شورای سلطنتی را قبل از مسافرت تعیین فرموده‌اند، دولت هم که نمی‌تواند این کار بکند، و مجلسی هم که نیست تا کسب تکلیف بشود، گفته شد از اختیارات ممکن است استفاده شود. ولی ایشان آن را گفتند صحیح نیست و درست نیست. راهی که گفته شد این بود که اعضای شورا از راه مراجعه به آرای عمومی انتخاب شوند. برای این کار هم بعداً که مذاکره شد دو راه ممکن بود: یکی این بود که اصلاً موضوع تشکیل شورا که در مدت غیبت اعلیحضرت همایونی کارهای مربوطه را انجام بدهد و این افراد از مردم انتخاب بشوند، همین طریق از مردم

کسب نظر بشود و بعد انتخابش هم از طریق مراجعه به آرای عمومی باشد. راه دیگرش هم این بود که دولت با خود آقای نخست‌وزیر اعلامیه‌ای بدهند و مردم را دعوت کنند دو سه نفر را انتخاب نمایند. ولی در این دو طریق اشکالی موجود بود و به نظر می‌رسید. و آن روز یعنی روز بیست و هفتم دیگر نشد که بیش از این در این باره صحبت بشود. قرار شد بعداً در این باب مطالعه بشود و بعد که نظری به‌دست آمد گویا در نظر بود اعضای فراکسیون را بسخواهند و نظر مشورتی فراکسیون به آقای نخست‌وزیر معین گردد.

رئیس: آیا در این جلسات از هیئت دولت وقت هم کسی حضور داشت یا خیر؟

نریمان: بنده آنچه را به خاطر دارم، از هیئت دولت جز خود آقای نخست‌وزیر کسی دیگر نبود.

رئیس: اشاره کردید که مسافرت اعلیحضرت همایونی موجب مشوش شدن اذهان عمومی می‌گردید. به عبارتی الاخری در آن جلسه چنین صحبتی به‌میان آمد. ممکن است توضیح دهید منظور چه بوده؟ چه شائبه‌ای ممکن بود در اذهان تولید شود؟

نریمان: بنده آنچه به خاطر دارم، این جزو مطالبی بود که آقای نخست‌وزیر استدلال می‌کردند برای تشکیل. من آنچه استنباط کردم از این جمله این بود که مردم ممکن است در این موقع نگران شوند از لحاظ آنکه؛ و به این نگرانی هم باید زودتر خانمه داده شود. البته تشویش که گفته شد، برای وضع مملکت بود که گرفتاری بر گرفتاریهای موجود افزوده نشود.

رئیس: خواهش می‌کنم این موضوع نگرانی و تشویش را صریحتر به استحضار دادگاه برسانید که بقیه در آنجا مطرح بوده است.

نریمان: جزئیات نگرانی در آنجا مطرح نبوده است.

رئیس: کلیاتش را بفرمایید.

نریمان: کلیاتش این بود که چون اعلیحضرت همایونی به‌طور غیر مترقبه به مسافرت تشریف برده‌اند، ممکن است عناصری از این مسافرت مشوش شوند. ممکن است مردم نگران بشوند، تشویش پیدا کنند. البته این استنباط بود و گمان می‌کنم صحیح باشد.

رئیس: با این استنباطی که فرمودید و میتینگ ۲۵ مرداد را نیز قطعاً دیده و شنیده بودید، به نظر شما ایجاد نگرانی در کدام یک از اینها بیشتر بود. آیا آن میتینگ با این توهم؟

نریمان: بنده عرض کردم از جریان میتینگ ۲۵ بعد از اینکه رفتم منزل چون به مسیتینگ نرفتم از جسرپائش مستحضر نیستم. حتی رادیو را هم نشنیدم.

رئیس: اعلامیه دولت را نیز نشنیدید؟

نریمان: خیر. تا الآن هم نمی‌دانم دولت چنین اعلامیه‌ای داده بود.

رئیس: البته در این خصوص دادگاه بسیار ممنون است که از توضیحات جناب عالی بهره‌مند شد. فقط بفرمایید اینکه در آغاز سؤال اشاره فرمودید بعد از شنیدن صدای اراجه و کامیون نگرانی حاصل کرده بودید و برای کسب اطلاع به شهر آمدید. چون از اعلامیه دولت استحضار حاصل کردید، رفع نگرانی شما شد. آیا کدامیک از توضیحات شما را دادگاه برای روشن شدن خود ملاک عمل قرار دهد؟

نریمان: بنده اعلامیه دولت به خاطر من نیست. ممکن است در رادیو حرفهایی زده باشند. چون رادیو گسفت که کودتایی در شرف تکوین بود و بلاثر ماند، البته آن را شنیدم. ولی اگر اعلامیه دیگری است از آن خبر ندارم. البته آن

اعلامیه تا حدی رفع نگرانی من را کرد.

رئیس: ممکن است بفرمایید در روز ۲۸ تا چه ساعت در خدمت آقای دکتر محمد مصدق بودید و بعداً به کجا رفتید؟

نریمان: بنده از صبح روز ۲۸ شاید در حدود ساعت ۱۱ منزل جناب آقای دکتر مصدق بودم و تا صبح پنجشنبه در خدمت ایشان بودم. وقتی نزدیک ظهر روز ۲۸ یک عده‌ای که آنجا بودند، می‌آمدند و می‌رفتند، گفتند: «برویم منزل برای ناهار». بنده گفتم دیگر دور از مردی و مردانگی است که در این موقع ایشان را تنها بگذاریم. بنده خواهم ماند و ماندم. عرض کردم با وجود اختلاف سلیقه‌ای که با ایشان داشتم، از لحاظ ارادتی که به ایشان داشتم و از لحاظ اینکه نگویند ایرانی در لحظه خطر رهبر خود را تنها می‌گذارد، بنده ماندم و با خطر هم مواجه شدم. دیگران هم بسودند. برخلاف شرافت ایرانیت بود که ایشان را تنها بگذاریم.

رئیس: خواهش می‌کنم جریان مشروح از ظهر تا روز پنجشنبه را که در خدمت آقای دکتر محمد مصدق بوده‌اید با ذکر اسامی اشخاصی که با شما در آنجا بودند و همچنین ساعتی که از خانه آقای دکتر محمد مصدق عزیمت کردید، بچه وسیله و از کجا به کجا حرکت نمودید، شب در کجا بودید، فردا در کجا، بهم چنین مذاکرانی که قبل از عزیمت از خانه آقای دکتر محمد مصدق به عمل آمد، و بالاخره موجباتی که منتهی به عزیمت ایشان گردید برای دادگاه بدون حشو و زواید روشن فرمایید.

نریمان: از ساعت ۱۱ که بنده منزل ایشان رفتم، البته خیلی آنجا آمدوشد زیاد بود. اشخاص مختلف می‌آمدند. رئیس شهربانی می‌آمد. رئیس زاندارمری آنجا بود. بعضی از اعضای فراکسیون نهضت ملی آنجا بودند. از مأمورین دولت هم گاهی می‌آمدند. آقای بشیر فرهمند آنجا بودند. اینها بودند. اخبار می‌آوردند. تا ناهار را ما در اطاق دیگر صرف کردیم گویا در عمارت پسر آقای دکتر مصدق. بعداً دو مرتبه آمدیم خدمت ایشان و ما همین طور نوی اطانها بودیم و هر آن وضعیت مشککتر می‌شد و یا حمله به طرف منزل ایشان بیشتر می‌شد. ایشان گاهی به وسیله تلفن با ستاد ارتش تماس می‌گرفتند یا تلفن می‌کردند. همین طور مشغول بودیم. ولی نمی‌دانم ساعت ۳ یا ۴ بود که وضعیت وخیمتر بود. محاصره تنگتر می‌شد. در آن موقع بود که گویا آقای سرهنگ فولادوند تشریف آوردند آنجا با جناب آقای دکتر مصدق صحبت کردند. گویا گفته بودند: «کاری بکنید این قضیه خاتمه پیدا کند». حتی به ایشان گفتند: «اگر به خودتان رحم نمی‌کنید، به این آقایان رحم کنید». ایشان هم گفتند: «من نگفتم این آقایان بمانند. آقایان اگر می‌خواهند بروند، بروند. هیچ مانعی نیست». ولی ما گفتیم: «با شما هستیم». ایشان که رفتند قطع امید ما شد. ضمناً بسیرق سفید بردند بیرون منزل که تیراندازی نکنند. ولی مؤثر واقع نشد. بیرق‌هایی را که بردند نتیجه نداد. بالاخره به اطاقی که در آنجا بودیم گلوله‌های توپ می‌خورد، آجر می‌ریخت، از اطراف گلوله می‌آمد و از سقف گلوله می‌بارید. بعد جمعیتی بود که طرف سرسرای بالا می‌آمدند. ایشان گفتند که «ما قصد دفاع نداریم. پس در آهنی را هم باز کنید». ما همه آماده‌سمرگ بودیم.

صدای تیر هم مرتباً می‌آمد نوی راهرو و اطراف از طرف شمال و مشرق و جنوب. ایشان روی تسختخواب خوابیده بودند و می‌گفتند: «خیر، نمی‌توانم». مثل اینکه می‌گفتند: «خیر من می‌خواهم همین جا کشته بشوم. شما تشریف ببرید». نظرشان این بود که: «بنده می‌خواهم این جا کشته بشوم». به اصرار ایشان را در گوشه‌ای از اطاق که محفوظتر بود جا دادیم. بعد ما گفتیم: «برویم اطاق دیگر». به اصرار ایشان را بردیم به اطاق پهلوئی. راهروی پایین اتفاقاً خلوت بود. بعد رفتیم کنار دیوار که نزدیک آنجا بود. از آن بالا رفتیم و ایشان را هم بردیم. در خانه همسایه یک



چند نفر زن بودند که رفتند بیرون. از آنجا هم باز ایشان را به خانه دیگری که خاطر م نیست بردیم. آنجا هم یک نفر نوگر بیشتر نبود. بزحمت از دیوار بلند رفتیم پایین و در یک زیرزمین رفتیم. اشخاصی که آنجا بودند بنده خودم بودم؛ آقای مهندس رضوی بودند؛ آقای دکتر شایگان بودند؛ از وزرا آقای دکتر صدیقی بود؛ آقای مهندس معظمی بنودند؛ آقای مهندس حسینی بنودند؛ آقای زیر کزاده بنودند؛ آقای دکتر فاطمی بنودند. ولی زودتر به عنوان اینکه «خانم غش» کرده و ناخوش است» رفتند.

ما شب آنجا بودیم. جناب آقای دکتر مصدق اصرار داشتند که همان شب بروند خودشان را تسلیم فرماندار نظامی کنند. ما گفتیم: «حالا خسته اید. باشد صبح بروید.» صبح آمدیم بیرون. ایشان از یک طرف رفتند با عده ای از آقایان. ما هم رفتیم منزل خودمان.

مقارن ساعت ۱۱ از طرف ریاست دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام شد.

\*\*\*

ساعت ۱۱/۱۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و رئیس دادگاه خطاب به آقای نریمان اظهار داشت: آقای نریمان خواهشمندم بفرمایید در مذاکرات راجع به شورای سلطنتی که در منزل آقای دکتر محمد مصدق با توضیحاتی که دادید تشکیل شده بود و شما نیز حضور داشتید، از اشخاص سرشناس کی‌ها حاضر بودند؟  
نریمان: اعضای فراکسیون نهضت ملی.  
رئیس: ممکن است با اسم بفرمایید.

نریمان: آقای دکتر شایگان، آقای مهندس رضوی، آقای مهندس حسینی، آقای دکتر سنجابی، گویا آقای میلانی، درمت خاطر م نیست. آقای انگلی شاید بود. بقیه اعضای فراکسیون در حدود بیست و یک نفر یا بیست و دو نفر بودند.  
رئیس: مثلاً در نظر جناب عالی هست که آقای دهخدا هم آنجا بودند یا خیر؟  
نریمان: به نظرم بودند. فراموش کردم عرض کنم. من هم سؤال کردم که ایشان عضو فراکسیون نیستند. گفتند چون مرد مطلق است و کمک هم به نهضت کرده. بعلاوه تا آخر هم نماندند و در اواسط جلسه رفتند.  
رئیس: تیمسار دادستان، مطلبی دارید  
سرتهیب از موده: اجازه بفرمایید دوسه کلمه عرض کنم.  
رئیس: بفرمایید.

سرتهیب از موده: مقدماً موظفم به عرض آقای نریمان برسانم که وضعشان در این دادگاه غیر از وضعی است که دو مرحله بازرسی دارند. بقیه دارم که آقای نریمان بخوبی واقفند که دادگاه ایشان را احضار فرمودند برای اینکه هر گونه اطلاعی دارند با نهایت بیطرفی در اختیار دادگاه بگذارند. اینجانب نیز جهت مزید اطلاعات دادگاه چند موضوع را عنوان می‌کنم و از آقای نریمان خواهش می‌کنم به عرایض بنده توجه فرمایند.  
اولاً اینکه آقای نریمان اظهار داشتند هنوز خود را نماینده مجلس می‌شناسند. اینجانب به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که در روز ۲۵ مردادماه اولین عمل جالب توجه که آقای دکتر مصدق انجام دادند و در کیفرخواست نسبز تصریح شده است، صدور اعلامیه انحلال مجلس شورای ملی بود. دادگاه محترم توجه دارند که فراکسیون نهضت ملی که آقای نریمان اصطلاح می‌کنند استعفا دادند از نمایندگی که به سابقه کاری نیستند. آنچه مسلم است این است که روز ۲۵ مرداد آقای مصدق بدون ذکر سمنی برای خود اعلام نمودند که مجلس شورای ملی منحل است. بدیهی است پس

از صدور این اعلامیه، یک عده از نمایندگان به عنوان اقلیت زیر بار این اعلامیه نرفتند. ولی عده‌ای دیگر، همان عده‌ای که آقای نریمان عنوان «فراکسیون نهضت ملی» به آنها می‌دهند، نه تنها آن اعلامیه را تأیید کردند بلکه به طوری که خود آقای نریمان در این دادگاه عنوان کردند، در ایام ۲۵ تا ۲۸ مردادماه با آقای مصدق تشریک مساعی نموده و همکاری بسیار نزدیکی داشتند. بدیهی است این عمل جز تأیید اینکه دیگر نماینده نیستند، مفهومی ندارد. اینجانب اساساً این موضوع را قابل بحث نمی‌دانم. از این جزء عرض این نتیجه را می‌گیرم که آقای نریمان نماینده مجلس نیستند. بهمین جهت تحت تعقیب دادستانی ارتش بدون طی هیچ گونه تشریفات فرار گرفته‌اند و اکنون نیز به عنوان مطلع در دادگاه احضار شدند.

نکته دوم این است که دادگاه محترم تصدیق می‌فرمایند که الفاظ و عبارات مفهوم خاص دارد؛ یعنی مفهومی که همه کس از آن یک نکته را درک می‌کند. در اینجا آقای نریمان صحبت از «شورای سلطنتی» به میان آوردند و به کرات این دو واژه را استعمال نمودند. بنده به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که اساساً مذاکراتی که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مردادماه در خانه آقای مصدق به عمل می‌آمده، نمی‌تواند مفهوم شورای سلطنتی یا مذاکره برای تعیین شورای سلطنت داشته باشد. زیرا همان طوری که خود آقای نریمان شاید فرمودند، شورای سلطنت یعنی شورایی که اعضای آن را مقام سلطنت تعیین می‌نماید. این اصطلاح در هیچ جای دنیا غیر همین بیانی که می‌کنم مفهوم دیگر ندارد. در کشور ما نیز سابقه وجود دارد که اعلیحضرت موقی که به خارج از کشور تشریف برده‌اند با صدور دستخط شورای سلطنت را تعیین فرموده‌اند و به نخست‌وزیر وقت ابلاغ فرمودند که در غیاب مقام سلطنت چه کسانی مجازند وظایف سلطنت را انجام دهند.

پس به نظر اینجانب اینکه در افواه انداختند که در ایام ۲۵ الی ۲۸ مرداد مذاکراتی که به عمل می‌آمد برای شورای سلطنت بود، این موضوع یک نکته قابل توجه و حساس است که دادگاه محترم باید مورد توجه قرار دهند. به نظر اینجانب اصطلاح این موضوع برای فریب افکار عمومی بوده. زیرا همان طوری که عرض کردم، هیچ کس مجاز نیست که در غیاب پادشاه از طرف پادشاه شورایی تشکیل دهد و عنوان آن را شورای سلطنت بگذارد. آنچه اینجانب از نتیجه سؤال و جوابها در این دادگاه و سوابقی که در دادستانی ارتش موجود است و روی مفهوم کلمات و سوابق و جریانات ۲۵ تا ۲۸ مرداد و توجه به اینکه آقای دکتر مصدق فرمان عزل خود را در بافت داشته و نمکین نکرده درج کرده و می‌کنم و به این گفته خود عفیده و ایمان دارم، این است که مذاکرات آن روز با عجله هر چه تمامتر صورت می‌گرفت که کار مملکت یکسره شود. یعنی بهترین عبارت این است که بگوییم مذاکره می‌کردند که با مراجعه به افکار عمومی شورای موقت تشکیل شود نه شورای سلطنت. یعنی در چند روزی که فاصله از ۲۵ مردادماه تا مراجعه به آرای عمومی وجود داشته، در آن چند روز به طور خلاصه یک حکومت موقتی وجود داشته باشد و تصمیمات را یک شورای موقت بگیرد تا به اصطلاح خودشان رفراندوم به عمل آید و جمهوریت ایران به سراسر دنیا اعلام گردد. نتیجه اینکه این جمله «شورای سلطنت» هم برای فریب افکار بی‌خبران بوده و هیچ تردید ندارد. زیرا آنچه مسلم است این است که در خانه ۱۰۹ یک عده فضلا و دانشمندان و تحصیلکرده‌ها و جهان‌نویس‌ها مذاکره می‌کردند. به طور قطع این چنین مردمانی لااقل مفهوم شورای سلطنت را درک کرده‌اند. این موضوع برای اینجانب به اندازه‌ای روشن است که حتی عنوان آن را نیز غیر قابل بحث می‌دانم.

سومین موضوع اینکه نمی‌دانم آقای نریمان به خاطر دارند یا خیر که در یکی از روزهای بین ۲۵ تا ۲۸ مبنیگی در مقابل منزل آقای مصدق برپا می‌شود. چون ایشان حضور داشته‌اند یا لااقل در خانه آقای مصدق بوده‌اند، اگر اطلاع

دارند اطلاعات خود را از لحاظ سخن‌پراکنیهای آن مبتنیگ و خواسته‌های به اصطلاح مردم، مردمی از قبیل کریم‌پور، در اختیار دادگاه بگذارند.

نکته دیگر اینکه اگر آقای نریمان به خاطر دارند بیان فرمایند در یکی از همان روزها روزی هنگام ظهر که از خانه آقای دکتر مصدق به اتفاق آقای دکتر شایگان بیرون می‌آیند، آقای دکتر شایگان آقای نریمان و وجود ایشان را در محضر آقای دکتر مصدق به عنوان یک مزده به خبرنگاران جراید ابلاغ می‌نمایند و با خرسندی کامل قبل از اینکه توضیح دهند در خانه ۱۰۹ چه می‌گذشته به خبرنگاران می‌گویند: «باید بشارت دهم که آقای نریمان که مدتها از فراکسیون نهضت ملی کنار رفته بودند، منت بر ما گذاشته که در این روزهایی که باید هر چه زودتر کار مملکت یکسره شود با ما همکاری فرمایند.» بهر جهت این مرانی بود که اینجانب لازم دانستم در اثر جوابهای آقای نریمان به عرض دادگاه محترم برسانم و ذهن دادگاه محترم را بیش از پیش روشن کنم. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای نریمان.

نریمان: مطالبی که جناب آقای دادستان فرمودند دو قسمتش بی‌اندازه مهم است و متأسفانه اطلاعات قضایی و حقوقی من آن قدر نیست که جواب ایشان را فی‌المجلس عرض کنم.

رئیس: در نظر داشته باشید راجع به مشهودات و اطلاعات شما سؤال می‌شود.

نریمان: بله. در مورد جواب ایشان است که متأسفانه عرض کنم که دو قسمت آن را نمی‌توانم تأیید کنم متأسفانه. و اگر توضیحات بنده کاملاً رسا نباشد و جواب فرمایشات ایشان را ندهم، این را نباید دلیل تلقی کرد که من آنها را قبول کرده‌ام.

راجع به نمایندگی، اگر اعضای فراکسیون سابق نهضت ملی همکاری می‌کردند یا دولت وقت، این را بنده نمی‌توانم دلیل اینکه آنها نمایندگی نبودند تلقی بکنم. ممکن است ایشان در قسمتهایی با اشخاص اختلاف داشته باشند. کما اینکه بنده خیلی اختلاف سلیقه داشتم. ولی رفتم و برای همکاری حاضر شدم. اگر انحلال مجلس را قبول بکنیم به وسیله فراندوم شده، می‌شود گفت هیچ کس نمایندگی نیست. ولی اگر قبول نکنیم و بگوییم کان لم یکن است، آن وقت نمایندگانی که مستعفی شده‌اند مادام که استعفای آنها قطعی نشده است و تشریفات مربوطه درباره آن اجراء نشده است، در حال تعلیق است.

راجع به شورای سلطنتی بنده عرض کردم راجع به سوابق این کار اطلاعاتی نداشتم، ولی مذاکرانی که در آن جلسه شد برای بنده مفهومی را که جناب آقای دادستان تحصیل فرموده‌اند نداشت. شورای سلطنتی یعنی هیئتی که در غیاب پادشاه و ظایف مربوطه را انجام دهند. ما قانونی تصور نمی‌کنیم راجع به این قسمت داشته باشیم که اگر پادشاه به مسافرت رفت چه باید بشود. حالا اگر اعضای شورا را اغلب حضرت همایونی فرصت نکردند تعیین بفرمایند، این دلیل این نیست که شورای سلطنتی تشکیل نشود. شورای سلطنتی دائمی نیست و موقت است. ولی اشاره‌ای که فرمودند این کارها مقدمه‌ای برای جمهوری بود، این طور نبوده. آن روزها ابداً صحبتی در این زمینه و مقوله نبود؛ و اگر بود بنده در آن کار شرکت نمی‌کردم. چون بنده با جمهوریت ایران موافق نیستم. زیرا معتقدم سلطنت سمبل و نشانه ملی ما است. این عقیده بنده است. چیزی که ملت ایران در آن اتفاق نظر دارند، احترام به مقام سلطنت است. ما محتاج به این اتحاد نظر هستیم، مخصوصاً در وضع حاضر. زیرا متأسفانه وضع ما طوری نشده که مردم بتوانند وکیل خودشان را آزادانه انتخاب کنند. و چون وکیل مردم کمتر به مجلس می‌رود و حال اگر هم بخواهند هر چهار سال یک مرتبه رئیس جمهور هم انتخاب کنند، با این وضع انتخابات معلوم نیست چگونه خواهد بود.

راجع به مینینگ، فرمودند که در نزدیک منزل ایشان بوده، بنده وقتی که از منزل ایشان بیرون آمدم، کسی را ندیدم. ولی وقتی می‌رفتم مصادف شدم با یک جیبی که آقای دکتر صدیقی در آن بودند و گفتند: «من رفتم اشخاصی که در این نزدیکی اجتماع کرده‌اند متفرق کنم.» خود بنده وقتی که از منزل بیرون آمدم، مصادف شدم با افرادی که گویا از نیروی سوم بودند که آنها مرا شناخته و دو نفر هم مرا روی دست بلند کردند. ولی من از آنها خواهش کردم که متفرق شوند. و اما راجع به فراکسیون نهضت ملی، بنده از فراکسیون مدنی بود استعفا داده بودم. البته اگر اجازه بسفر مایید، دلایل را عرض کنم؛ چون مربوط به این قضیه است. بنده معتقدم اگر نمایندگان مجلس شورای ملی مجتمع باشند و در فراکسیونها با هم کار کنند، به نفع مملکت است. البته این اجتماع منافعی دارد؛ ولی در مقابل محرومیت‌هایی هم دارد. نماینده یک فراکسیون خود را تابع نظر اکثریت قرار می‌دهد و در واقع آزادی عمل را از دست می‌دهد برای اینکه در مقابل بتواند خدماتی دیگری انجام دهد. ولی وقتی آن خدمات در دست انجام شد یا منظور نمایندگان با عضویت فراکسیون به عمل نیامد، علت ندارد که آزادی عمل خود را از دست بدهند؛ یعنی مجبور باشند یا لویج یا اموری یا موافقت یا مخالفت کنند برخلاف نظر خودشان.

بنده چون میل داشتم و عقیده داشتم فراکسیون باید در امور دولت نظارت بکند و لویج دولت را با موافقت قبلی و مشورت فراکسیون تصویب شود مخصوصاً در مورد اختیارات، این منظور بنده چون تأمین نمی‌شد این بود که بنده از فراکسیون استعفا دادم و خواستم آزادی عمل داشته باشم که با لویج نظر آزادانه داشته باشم. با خوب موافقت کنم و با آنچه بد است مخالفت کنم و آزاد باشم در مجلس نسبت به کارهایی انتقاد بکنم و سوال‌انسی هم از دولت کردم. در صورتی که اگر عضو فراکسیون بودم، باید این کارها را نمی‌کردم. این سابقه استعفا بنده بود از فراکسیون. آن روزی که بنده را دعوت کردند، عنوانش این بود که به دعوت فراکسیون رفته‌ام. در صورتی که بنده روی دعوت شخص ایشان رفتم و اطلاع هم نداشتم که آقایان آنجا هستند. مدتی بود آقایان می‌گفتند من برگردم و من می‌گفتم دلایل بنده به جای خود باقی است. وقتی که استعفا دادیم، دیگر موضوع نداشت که بنده عضویت فراکسیون را قبول کنم یا نکنم. اتفاقاً در آن روز آقایان این موضوع را مطرح کردند. بنده در جواب عرض کردم: «گر چه حالا مجلسی نیست که فراکسیونی باشد و بنده با همه آقایان دوست هستم، مع ذلک با اختلاف سلیقه‌ای که با آقایان داشتم و هنوز به جای خود باقی است، بنده اگر امروز ورود به این فراکسیون را قبول کنم تصور خواهد شد که من برای انتخابات آینده و استفاده از موقعیت فراکسیون آمده‌ام. تمنا دارم عذر مرا بپذیرید.»

بنده نمی‌دانم با آقای دکتر شایگان اظهار مرا نشنیدند یا خواستند مرا در رودر بایستی بگذارند. این اظهار را به خبرنگاران جرابد کردند. در صورتی که بنده، همان‌طور که عرض کردم و حالا هم می‌گویم، نمی‌توانستم به جهات فوق در فراکسیون عضویت پیدا کنم. و اما اینکه فرمودید ایشان به‌مخبرین جرابد مزده‌ای دادند به عضویت بنده در فراکسیون نهضت ملی، عرض کردم این‌طور نبوده. سابقاً عرض کردم راجع به یکسره شدن کار مملکت هم بنده چیزی نشنیدم و نفهمدم که کار مملکت را یکسره کردن یعنی چه. یعنی چه بکنیم؟ چکار می‌توانستیم بکنیم؟ دیگر بنده عرضی ندارم.

رئیس: خواهش می‌کنم این توضیح را به‌دادگاه بدهید که چه مذاکراتی در جلسه روز ۲۷ به عمل آمد که برای جناب عالی این مفهوم را حاصل نمی‌نمود که شورای سلطنت باید با تعیین شخص پادشاه باشد؟  
نریحان: در مذاکرات آن روز در این قسمت صحبتی نشد که نباید از طرف شخص پادشاه تعیین شود ولی چون اعلیحضرت همایونی بدون اینکه شورای سلطنتی را تشکیل بدهند تشریف برده بودند، این بود که گفته شد راه دیگری

برای شورای سلطنتی در نظر گرفته شود. چون شورای سلطنتی از اسمش معلوم است. رئیس: چه شخصی اگر نظر نان هست بفرمایید این موضوع را مطرح نموده که چون اعلیحضرت همایونی مسافرت فرموده اند، برای تعیین تکلیف مملکت باید شورای سلطنتی تشکیل داده شود؟ نریمان: آنچه به خاطر دارم، خود جناب آقای دکتر مصدق این مطلب را عنوان کردند. بعد هم دیگران اظهاراتی کردند و عده ای تأیید کردند.

رئیس: و اشاره فرمودید در قسمت شمالی خیابان کاخ منزل آقای دکتر محمد مصدق جمعیتی از نیروی سوم بودند که دو نفر آنها شما را شناختند و بلند کردند و شما به آنها توصیه کردید که این تظاهر صلاح نیست. ممکن است بفرمایید آیا از موضوع تجمع و تظاهر نیروی سوم اطلاع حاصل کردید که تشخیص بدهید ابراز آن صلاح نیست یا خیر؟

نریمان: بنده وقتی که وارد خیابان شدم و به کوچه رسیدم، جمعیتی را دیدم با بیرق که می آمدند طرف خیابان کاخ. گویا مأمورین انتظامی مانع از آمدن آنها می شدند. چون جمع شدن مردم در آن روز در آن حوالی مصلحت نبود، به نظر بنده آمد... کما اینکه دیدم آقای وزیر کشور را گرفته بودند خواهش بکنند از دستجات دیگری که آنجا بودند که متفرق شوند... بنده هم فکر کردم مصلحت نیست. آنچه استنباط کردم این بود که می خواهند بر له مصدق تظاهراتی بکنند و بنده از آنها خواهش کردم متفرق شوند و گفتم مصلحت نیست که اینجا جمع شوند.

رئیس: به نظر شما اتفاق نازه ای رخ داده بود که این جمعیت بر له مصدق تظاهر کنند، و موجبات آن چه بود؟

نریمان: بنده این طور فکر کردم که آنها از شنیدن اخبار راجع به کودتا مطلع شده اند و برای ابراز پشتیبانی از جناب آقای دکتر مصدق آنجا آمده اند و این خبر موجب شده است که آنها برای تظاهراتی بیایند. رئیس: بنده دیگر عرضی ندارم و خیلی متشکرم.

آقای نریمان پس از امضای اوراق صورت جلسه تالار جلسه را ترک نمود. ساعت ۱۲/۳۰ بعد از ظهر جلسه ختم گردید و جلسه بعد به ساعت ۳ بعد از ظهر موکول شد.

\*\*\*

دنیال جلسه بیست و چهارم در ساعت ۲/۱۵ بعد از ظهر تشکیل شد و پس از اعلام رسمیت جلسه رئیس دادگاه گفت:

اکنون سؤالاتی از آقای دکتر مصدق می شود.

دکتر مصدق: بله، بفرمایید.

رئیس: چنانچه امروز صبح از اظهارات آقای نریمان استحضار حاصل نمودید، ایشان بر خلاف گفته های شما صریحاً بیان داشتند که احضار نامبرده در روزهای ۲۶ و ۲۷ از طرف شما به منظور مطالعه در امر تشکیل شورای سلطنتی بوده. آیا اظهارات ایشان را تأیید می نمایید؟

دکتر مصدق: این مطالبی که آقای نریمان به عرض دادگاه رسانده است با جرایض من مخالفی دارد؟ اگر مخالفی دارد، من می گم با مطالب سابق بنده تطبیق کنید. اگر مخالفت داشت، توضیحانی عرض کنم. ولی اگر هر دو یکی بود توضیحانی لازم ندارد.

رئیس: اگر اشتباه نکرده باشیم، اظهارات سابق شما حکایت از این می‌کند که ایشان را برای بررسی امور مالی و لوایح احضار نموده بودید. در صورتی که ایشان اظهار می‌دارند برای مذاکره در اطراف تشکیل شورای سلطنتی بوده است. البته اظهارات شما در اینجا ضبط است.

دکتر مصدق: چنانچه نظر محترم باشد، در جلسات قبل از بنده این‌طور سؤال فرمودند که «آقای نریمان برای چه در روزهای ۲۵ تا ۲۸ به منزل شما آمده‌اند، در صورتی که او از عضویت فراکسیون نهضت ملی استعفا داد؟» بنده عرض کردم آقای نریمان همیشه منزل من می‌آمده‌اند. هر وقت لوایحی داشتیم مربوط به امور اقتصادی و مالی، ایشان منزل من می‌آمده‌اند و مشورت می‌کردیم. این آمدن ایشان مربوط به روزهای ۲۵ تا ۲۸ به هیچ وجه نبوده است. روزهای ۲۵ و ۲۸ کی فرصت داشت، کی فراغت داشت کی حوصله داشت به لوایح مالی رسیدگی کند؟ ایشان همان‌طور که خودشان فرمودند برای جریان روز آمدند. حال اگر عرایض بنده و آنچه ایشان گفته‌اند مغایرت دارد، بفرمایید عرایض بنده را بخوانند تا بنده ببینم در کجا این اختلاف هست.

رئیس: اولاً اگر نظر آقا باشد، ایشان اظهار داشتند که صبح ۲۶ مرداد یک راننده‌ای به منزل ایشان رفته و ایشان را از طرف شما احضار نموده است. حال فرض کنیم خود ایشان آمده بودند. آیا معقول نبود به جای مشورت با ایشان راجع به تشکیل شورای سلطنت به طوری که صریحاً در حضور خودشان اظهار داشتند که این عنوان در آن جلسه که عده‌ای از نمایندگان مستعفی مجلس و اعضای فراکسیون نهضت ملی بوده‌اند عنوان شده و مطرح گردیده، این موضوع لامحاله با هیئت وزیران مطرح می‌شد نه با این آقایان؟

دکتر مصدق: بنده گفته‌های ایشان را راجع به فرستادن اتومبیل تکذیب نمی‌کنم. ولی می‌خواهم عرض کنم من اتومبیل نفرستاده‌ام. ممکن است نمایندگان مجلس که با ایشان شاید ارتباطشان کم بوده و می‌خواسته‌اند آن روز هم ایشان در منزل بنده باشند، اتومبیل فرستاده‌اند ایشان را دعوت کنند. حالا بر فرض که خود بنده فرستاده باشم، گناهی نیست که فرستاده‌ام.

اما راجع به مطلبی که فرمودید آیا بهتر نبود که راجع به شورای سلطنتی با هیئت وزیران مشورت بشود؟ لازم است به استحضار عالی برسانم که دولت اینجانب قبل از هر پیشنهادی به هیئت وزیران اول با نمایندگان مجلس مشورت می‌کرد. زیرا اولاً اگر لایحه‌ای بود، آنها باید قبلاً موافقت خودشان را بگویند و آنها بیشتر در جریان سیاست بودند. این بود که معمول دولت بنده این بود که هر وقت می‌خواستیم روی کاری اقدام کنیم، با اشخاصی که صاحب نظر بودند مذاکره می‌شد. چنانچه مطلب به جایی می‌رسید و محتاج به اقدام می‌شد، به هیئت وزیران می‌رفت. البته هیئت وزیران هم رسیدگی می‌کردند. چنانچه موافقت می‌شد تصویب‌نامه صادر می‌گردید. اگر نمی‌شد، اصلاح می‌کردند و با بکلی اقدام در آن امر را اصلاح نمی‌دانستند. در آن جلسه که آقایان آمدند هر کسی یک حرف زد، چون وضعیات خوب نبود و انتظار می‌رفت که اغلال بشود، مذاکرات در آن روز شد. ولی بنده این را گویا تا به حال یکی دو جلسه عرض کردم که ما هیچ تصمیم به هیچ وجه نگرفتم تا اینکه روز سه‌شنبه عصر دعوت از هیئت وزیران بشود. آن روز هم به واسطه عده به آقای سفیر امریکا جلسه فوق‌العاده تشکیل نشد. روز چهارشنبه که می‌خواستیم در هیئت وزیران مطرح شود و آنجا تصمیمی که منتفی باشد اتخاذ شود که آن وقایع روی داد.

بنده باز عرض می‌کنم که همین‌طور که به استحضار رسانیدم که هیئت وزیران اگر صلاح می‌دانند تلگراف کنند، اگر صلاح می‌دانند هبشی بروند، اول با اعلیحضرت تماس گرفته شود اگر با ایشان قضیه حل شد، موافقت فرمودند حل شده بود، اگر حل نشد آن وقت در هیئت وزیران مطرح شود و نسبت به شورای سلطنتی هر چه هیئت وزیران تصمیم

می گرفتند همان اجرا می شد، روی همین اصل فرار شد تلگرافانی مغایره شود به شهرستانها که مأمورین وزارت کشور تعویض نشوند تا اگر تصمیمی اخذ شد به واسطه طول زمان به مشکلاتی منجر نشود.

رئیس: با علاقه‌ای که نسبت به جلوگیری از حوادث و تعیین تکلیف مردم از مفاهیم گفته‌های شما درک می‌شود، آیا شایسته‌تر این نبود که به جای مشورت با افراد غیر مسئول لامحاله فوراً از خود اعلیحضرت همایون شاهنشاهی کسب تکلیف می‌نمودید که شاید راه قانونی هم غیر از این نبوده است و نیست؟ زیرا اسمعین شورای سلطنتی فقط اختصاص به شخص شاهنشاه دارد نه با نظر کمیسیونی از افراد غیر مسئول.

دکتر مصدق: در یکی از جلسات به عرض دادگاه رسانیدم که به وسیله آقای امینی یا نفر دیگری که ارتباط با دربار داشت درباره اصالت دستخط نظر بخواهم. بعد فکر کردم که اگر گفتند دستخط صحیح است و من به واسطه عدم نفوذ آن را اجرا نکردم، رشته بیشتر گسیخته می‌شود. وقتی که اعلیحضرت مرا عزل کرده باشند، دیگر شایسته نبود که شخص من مستقیماً عرابضی بکنم. این بود نظرم بر این فرار گرفت که دستخط را در هیئت وزیران مطرح بکنم و هیئت وزیران هر چه را صلاح دانست یعنی از دو سه طریقی که عرض کردم اقدام بکند. زیرا ما که نمی‌دانسیم اعلیحضرت تشریف می‌آورند. چون آن طوری که اعلیحضرت تشریف بردند و اعلامیه‌ای صادر نفرمودند، بر کسی معلوم نبود که حتماً تشریف می‌آورند.

اگر هیئت وزیران عریضه تلگرافی عرض می‌کرد و هیچ جواب نمی‌دادند و توجه نمی‌فرمودند، آیا آن وقت می‌شد، ریاست محترم دادگاه، که دولت هیچ اقدامی نکند؟ در اینجا جایی بود که دولت مجبور بود به یک صورتی این کار را حل بکند. اگر تلگراف می‌شد و اعلیحضرت تشریف می‌آوردند، قضیه حل بود. اگر شورای سلطنتی معین می‌کردند، قضیه تمام بود. ولی اگر دولت تلگراف می‌کرد و جواب نمی‌شنید آن وقت تکلیف چه بود؟ اگر خود جناب عالی بودید، لابد تصمیمی اتخاذ می‌کردید. این نظر بنده بود که اگر از طرف اعلیحضرت جوابی نرسید، آن وقت یک شورای سلطنتی تشکیل شود تا اعلیحضرت شاهنشاهی در تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اند تجدید نظر کنند. راهی جز این به نظر من نمی‌آمد.

رئیس: آیا تصور نمی‌نمایید که منطقی‌تر این بود که به جای اینکه در اطراف فرضیات منفی در مقابل امر قطعی که عبارت از فرمان عزل شما از نخست‌وزیری بوده و فقط در اصالت یا نفوذ آن تردید داشتید، اقدام به کسب اطلاع از اصالت آن و حتی مشاوره در اطراف نافذ بودن آن یا مشاورین خود می‌نمودید تا آنکه به جای همه اینها مشورت در اطراف موضوعی که نه کار دولت و نه اشخاص غیر مسئول بود برای شورای سلطنتی به عمل می‌آوردید؟ همچنین چنانچه گفتید از آقای امینی با هیئت دولت برای این کار در نظر داشتید استفاده نمایید. آقای امینی را که...  
دکتر مصدق: از قبیل (امینی) عرض کردم آقا.

رئیس: ... که در همان روز زندانی کرده بودید و هیئت دولت را هم که عملاً در آن سه روز به هیچ وجه در جریان واقعات نگذاشته‌اید. ممکن است این توضیحات را برای روشن شدن ذهن دادگاه صریح‌تر بدهید؟  
دکتر مصدق: راجع به اصالت، این مسئله را اگر من عنوان کردم از نظر مصالح شخص اعلیحضرت بوده است. ولی راجع به عدم نفوذ دستخط، تردید نداشتیم که اگر این دستخط اصالت هم داشت نافذ نبود. من اگر بالای دار بروم قبول نمی‌کنم که در مملکت مشروطه پادشاهی نخست‌وزیر را عزل کند. چنانچه دادگاه در این مطلب تردید داشته باشد، من حاضریم که از چند مملکت مشروطه سند بیاورم که در هیچ مملکت مشروطه‌ای شاه دولت را نمی‌تواند عزل کند. در اینجا گمان می‌کنم که از عقیده شخص من راجع به عدم نفوذ این دستخط داوران محترم کاملاً روشن

شده‌اند. و اما اینکه فرمودید چرا با هیئت دولت مشورت نشد، من عرض می‌کنم که می‌خواستیم مشورت بکنیم. مخالف مشورت نبودم. فقط در این یکی دو روز فاصله بود چون من می‌خواستیم جلسه را سه‌شنبه دعوت کنیم ولی نشد. چهارشنبه هم این اتفاق افتاد و این قضیه روشن است. چرا من این دستخط را ساعت اول نبردم در هیئت دولت، باز آنچه را سابق عرض کردم عرض می‌کنم: اگر دستخط می‌رفت در هیئت دولت و آنجا من می‌گفتم: «این دستخط را اجرا نمی‌کنم»، من که مأمور هیئت دولت نبودم، هیئت دولت تابع من بود. زیرا یک نخست‌وزیری وقتی که استعفا کرد، دولت به خودی خود از بین می‌رود. وزرا تابع نخست‌وزیرند در بقای خودشان. وقتی که نخست‌وزیر رفت، دولت هم از بین می‌رود. من فکر کردم اگر دستخط را ببرم در هیئت‌وزیران و بگویم: «این دستخط اگر اصالت هم داشته باشد من اجرا نمی‌کنم» این حرف شایع می‌شود. زیرا مطالب هیئت‌وزرا صورت جلسه دارد. دوازده نفر وزیر هستند. واقفاً عرض می‌کنم به کرات می‌شد در هیئت‌وزرا صحبتی می‌کردم که بهیچ کس نگفته بودیم. ولی فردا در جراید نوشته شده بود. این بود که بنده گفتم باید فکر کرد و از روی مطالعه من خودم لااقل مصمم بشوم. آن وقت ببرم در هیئت وزیران تا آنها اقدام بکنند به شرحی که گذشت.

رئیس: اولاً اینکه اظهار نمودید از هر مملکت مشروطه دیگر سند برای عدم نفوذ فرمان طلب کنید و ثابت نمایید، تصور می‌کنم قانون اساسی هر کشور اختصاصی بهمان کشور دارد. با وجود قانون اساسی کشور ایران این اظهار از آقای دکتر محمد مصدق دکتر حقوق شایسته نبود. اینکه اظهار داشتید: «دولت تسایع من بسوده است...»  
دکتر مصدق: در بقا و دوامش.

رئیس: ... در بقا و دوامش، صحیح است. ولی در انجام امور و اجرای دستورات اشتراک مسئولیت هم دارد. ثالثاً شما بمنطق و دلایل خود ایمان داشتید. راجع به عدم نفوذ این دستخط هم مانعی نبود. هیئت دولت را مستقین می‌کردید که «صدر چنین دستخطی سبب عزل ما نمی‌شود». افلاً دولت هم می‌توانست در اعلامیه‌ها و دستورانی که به نام دولت ولی بدون اطلاع آن صادر می‌نمودید آگاه باشد. رابعاً چه مانعی داشت همین منطق و نظریه خود را بدون کتمان دستخط در معرض اطلاع هیئت دولت و مردم قرار داده و تصمیم قاطع با نظر مردم و دولت اتخاذ می‌کردید نه اینکه از تمام استدلال‌های خود این‌طور نمایش داده و ثابت کنید که تصمیم و نظر شما فقط این بوده که قبل از کسب اطلاع از چگونگی دستخط یا استدلال از نافذ بودن آن عملیاتی را اقدام نکنید که منتهی به جریانات خونین و ناگواری گردد؟ منظور این است که آیا از تمام اظهارات آقا غیر از این مفهوم می‌شود که جز از عدم توجه به اصالت دستخط و نافذ بودن آن همه اقدامات خلاف قانون به عمل آمده باشد؟

دکتر مصدق: در جواب سؤال اول عرض می‌کنم از من شایسته است که آن کاری که برخلاف قانون اساسی می‌شود تذکر بدهم. بنده تمام اصول قانون اساسی را در اینجا قرائت کردم. اصل ۴۴ منم می‌گوید: «شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند.» اصل ۲۵ می‌گوید: «کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.»

رئیس: اصل ۴۶ را هم که ذیل همین دو ماده است بخوانید.

دکتر مصدق: اصل ۴۶ هم می‌گوید: «عزل و نصب وزرا بموجب فرمان همایون پادشاه است.» یعنی وقتی که مجلس شورای ملی رأی تمایل داد بموجب فرمان پادشاه آن وزیر، وزیر می‌شود.  
رئیس: یعنی این ماده تفسیر دارد ولی مواد دیگری خیر. [خنده حضار]



دکتر مصدق: برای عزل وزرا در علت پیدا می‌شود؛ یعنی یا مجلس او را استیضاح می‌کند یا رأی عدم اعتماد به او می‌دهد.

رئیس: قانون اساسی چه می‌گوید؟

دکتر مصدق: همین‌را که عرض می‌کنم. بسیار خوب است که بحث می‌فرمایید تا موضوع روشن شود.

رئیس: همان ۲۶ که الآن قرائت فرمودید.

دکتر مصدق: بحث می‌کنیم در آنها.

رئیس: خیر، ما بحثی نداریم.

دکتر مصدق: بسیار خوب، قربان. ملاحظه می‌فرمایید در مترات راجع به حقوق سلطنت یک اصل پیدا نمی‌شود که وزیر در مقابل شاه مسئول باشد. هیچ نیست. هیچ بنده تمام اصول قانون اساسی را به آقا عرض کردم. حالا آقا متقاعد نمی‌شوید، خوب نشوید. بنده چه تفسیری دارم؟ بنده زورم کجاست که آقا را متقاعد کنم؟

رئیس: همه این مواد قانون اساسی که شما می‌فرمایید صحیح. اما اصل ۲۶ هم هست.

دکتر مصدق: این ماده ۲۶ عین آن در قانون اساسی بلزیک است. عین آن بدون کم و زیاد آنجا هم هست. این

قانون اساسی بلزیک الآن در اطاق بنده هست. بفرستید بیاورند ملاحظه فرمایید که عین این ماده ۲۶ آنجا هست که...

رئیس: خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: حالا که من می‌خواهم توضیح بدهم می‌فرمایید: «از موضوع خارج نشوید.»

رئیس: آخر شما می‌فرمایید شایستگی آنرا دارید...

دکتر مصدق: بله، دارم.

رئیس: ... که در اطراف قانون اساسی تفسیر کنید.

دکتر مصدق: نه، اقا، نه. من حرفم را باید در این دادگاه بزنم. من دکتر مصدق از من شایسته است که آنسجه

برخلاف قانون اساسی می‌شود عرض بکنم. جرئت این کار را دارم. به هیچ چیز غیر از صلاح مملکت و مردم عقیده

ندارم. و تا نفس آخر در خدمت به وطن عزیزم می‌کوشم و حاضریم...

رئیس: دیگر از موضوع خارج شدید.

دکتر مصدق: دیدید آقا تا ما می‌آیم دو کلمه حرف بزنیم، می‌گویید: «از موضوع خارج شدید.» بسیار خوب،

می‌روم در موضوع دوم که مسئولیت مشترک وزرا است. مسئولیت مشترک وزرا در مقابل مجلس است و ایسن

مسئولیت سیاسی است. یعنی اگر یک وزیری یا نخست‌وزیری در مجلس کاری کرده بود که رأی عدم اعتماد به او

دادند، همه با هم می‌روند. یعنی اگر وزیری کار بدی کرد، این وزرای کابینه همه با هم می‌روند. ولی در مسئولیت

غیرسیاسی، هر وزیری در کار خودش مسئول است نه در کار دیگری.

رئیس: بنده یک توضیح کوچکی می‌خواهم. آن اصلی که قرائت فرمودید که وزیران در مقابل مجلس مسئول

هستند عیناً شبیه این نیست که اگر با منطق آقا وارد بحث بشویم بگوییم پس نخست‌وزیر هم حق عزل و نصب وزرا را

ندارد.

دکتر مصدق: ندارد.

رئیس: در قانون هم نوشته‌اند که نخست‌وزیر حق عزل و نصب وزرا را دارد و اما اصل ۲۶...

دکتر مصدق: بسیار خوب. الآن این نکته را عرض می‌کنم. چون قضیه خیلی ساده است.

رئیس: چون از موضوع ما خارج است، تمنی می‌کنم جوابی نفرمایید.  
 دکتر مصدق: بنده خیلی تشکر می‌کنم که آقا عنبر بنده را پذیرفتند. خیلی تشکر می‌کنم. اما اینکه بنده عرض کردم، عرض کردم که اصلاً حضرت آقای رئیس دادگاه توجه فرمایید که مشروطیت اصل مسلمش این است که شاه نمی‌تواند نخست‌وزیر را عزل کند. این استبداد است، این همان استبداد است که شاه می‌توانست صدراعظم را عزل کند. در مشروطیت اگر شاه بگوید: «من وزیر عزل می‌کنم، من وزیر نصب می‌کنم، من هر چه بخواهم می‌کنم.» به خدا قسم این مشروطه نیست

رئیس: از حدود قانون اساسی منحرف نشوید.

دکتر مصدق: چشم، چشم، قربان.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: فرمودید چه مانعی داشت که بنده دستخط را همان ساعت اول نبردم در هیئت وزرا؟ در قانون مجازات برای اعمال مثبت مجازات هست. یعنی اگر یک کاری یک کسی بکند که برخلاف قانون کرده باشد مجازات دارد. ولی برای نکردن یک کاری، برای اینکه کسی کاری نکرده باشد، این را می‌گویند کسی جریم می‌شود به واسطه عدم ارتکاب کاری بکند. اینجا فقط یک مثال بیشتر ندارد و آن این است که مثلاً یک فیسی، یک پرستاری یک طفلی را که باید پرستاری کند، پرستاری نکند تا آن طفل از بین برود. این یک عملی را نکرده است ولی امتناع از آن عمل موجب جرم آن پرستار می‌شود. فقط مادر مسائل جزایی همین یک مسئله را داریم. بنده عرض می‌کنم در کجا شما یک ماده‌ای پیدا می‌کنید که اگر یک نخست‌وزیری دو روز بخواند برای یک عملی فکر بکند و تصمیم خلاف حقیقت نگیرد آن نخست‌وزیر را حتماً می‌توانید مجرم قلمداد کنید؟ اگر در قوانین ما چنین ماده‌ای هست آن وقت آقای رئیس محترم دادگاه این عمل امتناعی من را باید با آن ماده تطبیق فرمایند و من را آن وقت بر طبق آن قانون مجازات کنند. حالا بنده عرض می‌کنم دو روز بنده خواستم فکر بکنم، دو روز خواستم مطالعه بکنم. برای این مطالعه و تأخیر در قانون که چیزی ندارد. اگر دارد، بنده مطیع امر قانون هستم. پس حالا که در قانون چیزی ندارید، باید تحقیقات بکنید ببینید که من در این دو روز چه عملی مرتکب شده‌ام که مشمول ماده ۲۱۷ قانون کیفر ارتش و محکوم به اعدام شوم. باید یک مردی برای خوش‌آیند بعضی جاها اینجا حرفی بزند و شما... [زنگ رئیس]

رئیس: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: چشم، چشم. باز از موضوع خارج شدیم؟ [خنده حضار]

رئیس: دادگاه آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر را دادرسی نمی‌کند. دادگاه آقای دکتر محمد مصدق را طبق رسید خودشان از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد که فرمان اعلیحضرت همابونی را دریافت داشته و اصل ۴۶ قانون اساسی را ندیده گرفته، به اقداماتی مبادرت کرده...

دکتر مصدق: چه بوده؟

رئیس: ... تلگراف به سفر کرده که با شاه تماس نگیرند، اجازه داده مینینگ داده‌اند و برخلاف سلطنت مشروطه سخنرانی کرده‌اند. عناصر مخالف با تاج و تخت و سلطنت را وادار به تظاهر کرده. دادگاه بنا به ادعای دادستان تحقیق می‌کند ببیند این همان آقای دکتر محمد مصدق است یا کسی دیگر. پس بنا بر این از این موضوع هم بگذریم. چون نه دادگاه، نه آقا هیچ کدام صلاحیت تفسیر قانون اساسی را طبق نظر خودمان نداریم.

دکتر مصدق: پس دیگر به بنده اجازه نمی‌دهید صحبت کنم؟

رئیس: اگر مطلبی در حدود موضوع باشد چرا.  
 دکتر مصدق: آقا حضرت عالی یک دادگاهی تشکیل داده‌اید...  
 رئیس: قانون تشکیل داده.

دکتر مصدق: خوب، بله. بنده چه کار دارم که قانون تشکیل داده یا نداده؟ چه بفرمایید چه نفرمایید، بنده منتظر حکم شما هستم. شما مرا اعدام کنید. آن اعدام شما برای من بزرگترین افتخار است.  
 رئیس: معلوم نیست که ما حکم محکومیت بدهیم.  
 دکتر مصدق: نخیر، نخیر. من مطیع دادگاهم.  
 رئیس: دادگاه هم مطیع قانون است.  
 دکتر مصدق: خدا انشاءالله سلامتتان بدارد که این قدر حمایت از قانون می‌کنید. [خنده حضار]  
 رئیس: ده دقیقه تنفس داده می‌شود.

ساعت ۲/۲۵ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

\*\*\*

مقارن ساعت ۵ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد و پس از اعلام رسمیت جلسه دادستان اجازه صحبت خواست.

رئیس: بفرمایید.

سر تپ از صده: با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم می‌رساند: شاید هفته گذشته بود که جناب آقای دکتر مصدق در این دادگاه فرمودند: «اعتصاب غذا می‌کنم.» صبح روز بعد اینجناب خدمتشان شرفیاب شدم. پس از التماسهایی که کردم، حتی روی مبارکشان را بوسیدم و قصدم این بود که حتی المقدور کمتر پاسخ بیانات ایشان را بدهم، ولی ملاحظه می‌شود که آقای دکتر مصدق اساساً ناراحت هستند. مباحثی را پیش می‌کشند که وظیفه دادستان دادگاه است به منظور اینکه کوچکترین نکته ابهامی باقی نماند، در پاسخ فرمایشات ایشان نظر خود را به دادگاه عرضه می‌دارم. اینجناب قصد ندارم که به عیب رجعت کنم و آنچه را که گفته‌ام تکرار کنم. در موقع بیان کیفرخواست، آقای دکتر مصدق به اینجناب تحمیل نمودند که ساعات زیادی وقت دادگاه را بگیرم و روی اصول قانون اساسی عریضی به عرض برسانم.

بیانات امروز آقای دکتر مصدق از یک جهت مرا متأثر می‌کند که چگونه یک فرد ایرانی که مدت‌ها زمام امور این کشور را در دست داشته چنین بیاناتی می‌کند. از طرف دیگر خوشوقت می‌شوم که آقای دکتر مصدق به زبان فارسی صریح خود با دل خود در دادگاه می‌گویند: «یاغی هستم.» و می‌گویند: «بنا به فکر من، حکومت ایران باید حکومت استبدادی باشد.» این آقا در همین دادگاه در چند دقیقه قبل چنین فرمودند که در هیچ مملکت مشروطه‌ای پادشاه حق ندارد نخست‌وزیر را معزول کند. فرمودند: «دولت اینجناب، یعنی هیئت وزیران من، جسارت این را نباید داشته باشند که در امورات نخست‌وزیر از جمله فرمان عزل اظهار نظر کنند.» فرمودند اگر دادگاه اجازه دهد، از ممالک مشروطه سند بیاورند که پادشاهان ممالک مشروطه حق عزل و نصب وزراء ندارند. و بالاخره اصول قانون اساسی مشروطیت ایران را تفسیر فرمودند.

اینجناب به عرض می‌رساند، خودمان را در وضع روز می‌گذاریم. مصدق نخست‌وزیر است. وزرای او، خود

می گوید: «باید عبود عبید من باشند.» مصدق نخست وزیر مجلس را کوبیده است. یعنی روز ۲۵ مرداد خود اعلامیه انحلال مجلس را صادر کرده است. پادشاه هم حق چون و چرا ندارد. آیا چنین روبه ای روبه صدر اعظم حکومت استبدادی هست یا خیر؟

ایشان متحیرم که این مرد چه می گوید. همان کلامی که یک روز گفتم باید تکرار کنم: زده است به سیم آخر. از این آقا بنده سوال می کنم که اساساً در ممالک دیگر چه می کنند به کشور ایران چه مربوط است؟ در کشور امریکاهر ایالتش قانون خاص دارد. کشور بلژیک قانون اساسی خاص دارد. کشور انگلستان که خودش معترف است قانون اساسی مدون ندارد. آنچه که ثابت و مسلم است، این است که کشور ایران دارای قانون اساسی است. آنچه که ثابت است، این است که اصل ۴۶ متمم قانون اساسی ایران صریح است که عزل و نصب وزیران به فرمان همایون پادشاه است. آنچه بدون تردید است این است که آقای مصدق با دفاع و طرز فکری که دارند، دفاع و فکر ایشان دفاع و فکر استبدادی است. باز عرض می کنم نمی خواهم وارد سابقه شوم. در همان اوضاع سی ام تیر که این آقای دکتر مصدق زیاد تکیه به آن روز می کند. دکتر شایگان و چند نفر همفکران او که آقای دکتر مصدق به آنان ایمان دارد، حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در همان روز سی ام تیر شرفیاب شدند و استدعا کردند اعلیحضرت همایونی به استناد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی فرمان عزل قوام السلطنه را صادر فرمایند. شاید ایشان زیاد دور رفتیم.

مهندس رضوی تحت تعقیب دادستانی ارتش است. او در تحقیقات می گوید: روز ۲۸ مردادماه فرمان عزل مصدق را دیدم. می گوید اگر این مرد زودتر این فرمان را بمن نشان داده بود به او می گفتم که «چاره منحصر به فرد نو این است که دیگر نخست وزیر نباشی.»

وزرای مصدق را در این دادگاه احضار فرمودید. ملاحظه می فرمایید که آنها چه می گویند. فرد فرد آنها می گویند، در تحقیقات گفته اند که «اگر فرمان عزل را ارائه داده بود، ما می دانستیم دیگر وزیر نیستیم.» ولی مصدق در این دادگاه صریحاً می گوید: «روز ۲۵ مردادماه فرمان عزل را نافذ نمی دانستیم. حال هم نمی دانم. هر کاری هم که می خواهید بکنید.» در همین دادگاه گفت: «فرمانده کل قوا من بودم.» یعنی گفت فرمانده کل قوا وزیر دفاع ملی است. بناچار باید بگویم که اگر این آقای مصدق به هدف خود رسیده بود، از این کشور اثری باقی نمانده بود. دادرسان محترم توجه فرمایند همین موضوع فرماندهی کل قوا چگونه در زمانی این کشور را نجات داد. این زمان، زمان غائله پیشه‌وری بود. اگر به خاطر بیاورید، عده ای از افسران ارتش فراری شده به آذربایجان رفتند. پیشه‌وری زمانی که به نهران آمد به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پیشنهاد کرد که آن افسران فراری را با یک درجه بالاتر...

رئیس: به هیئت دولت پیشنهاد کرد نه به اعلیحضرت.

سرتیپ از موده... به امتیازات نظامیشان رسمیت دهند. این پیشنهاد در آن روز مورد مذاکره هیئت وزیران قرار گرفت. شاید بنا بر اوضاع و احوال روز نه از روی طرز فکر آقای مصدق قوه مجریه نمکین می کرد تنها مقامی که نه تنها به این موضوع روی موافق نشان نداد بلکه صریحاً اظهار داشت که «بهمیچ وجه حاضر به شنیدن این پیشنهاد نیستیم ولو اینکه از تمام حقوق سلطنت و فرماندهی صرف نظر کنم.» مقام سلطنت و فرماندهی کل قوا بود. گناه غیر قابل عفو دکتر محمد مصدق از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه به بعد این است که صریحاً می گوید مقام سلطنت حق عزل نخست وزیر را ندارد. و صریحاً می گوید فرماندهی کل قوا به عهده وزیر دفاع ملی است.

آقای دکتر مصدق با این دفاع و با این طرز فکر باغی شد. چند دقیقه پیش خود را یک مجتهد امور جزایی دانست و گفت در قوانین جزایی عمل منتهی مجازات ندارد. تعجب کرد که چه عملی انجام داده است که عملش منطبق با ماده

۴۱۷ قانون دادرسی می‌شود. این مرد مستبد اعمال چهارروزه را بسیار نادیده می‌گیرد. عملی انجام نداده جز اینکه تمام مقدمات اینکه یا خود شاه شود یا رئیس‌جمهور فراهم کرده بود. اوضاعی به‌راه انداخته بود که اساساً حاجت پندبرگ ندارد. فرمان عزل را نادیده گرفت. می‌گوید هر کس روی اصول قانون اساسی بحث کند، نمی‌فهمد. و تنها فردی که فهم این عمل و صلاحیت دارد شخص اوست که اصلی از اصول قانون اساسی را زیر پا گذاشته، مجلس را منحل کرد، مجسمه‌ها را فرو ریخت، میتینگ راه انداخت، روزنامه‌ها را وادار کرد اعلام جمهوریّت کنند، دستور داد استانداران برای فرزندوم ثانوی حاضر باشند، افراد بیشماری را در چهارروز به بند انداخت و حتی به رسم عهد استبداد برای دستگیری تیمسار سپهبد زاهدی جایزه تعیین کرد. اعلان کرد هر کس ایشان را دستگیر کند، ده هزار تومان پاداش می‌گیرد. نمایندگان از مجلس را زندانی نمود. به بشیر فرمند دستور داد سرود شاهنشاهی را از برنامه رادیویی حذف کند. دستور داد تلگراف کنند که سفرای ایران حضور شاهنشاه نروند و بالاخره بسا وجود همه این کارها، همه این کارها را به یک کلمه برگذار می‌نماید که تازه داشته مطالعه می‌کرده که چگونه با اعلیحضرت تماس بگیرد و از اعلیحضرت سؤال نماید که «آبا تشریف می‌آورید یا خیر؟»

به‌خدا قسم اینجانب منحیرم که این مرد چه می‌گوید. هر اندازه که فکر می‌کنم به‌نحیر و تعجبم افزوده می‌شود. یک مردی که حتی دستور می‌دهد نام شاهنشاه را در سر بازخانه‌ها از دعای صبحگاه و شامگاه حذف کنند و صریحاً دستور می‌دهد که در ارتش اعلام شود شاه فراری است، با کمال بی‌پروایی در این دادگاه از یک طرف خود را چاکر و ارادتمند نسبت به مقام سلطنت و انمود می‌سازد و از طرف دیگر یکباره روح طقیاتش به جوش می‌آید و می‌گوید: «اگر مرا به‌دار بزنید، قانون اساسی را قبول ندارم.» این مرد در همین فروردین ۳۲ بود که برخلاف تمام سنن باستانی ایران حتی دریغ کرد که در روز نوروز از لحاظ نزاکت و ادب هم که شده حضور شاهنشاه شرفیاب شود.

عرض کردم اینجانب قصد ندارم سابقه بیان کنم. ولی خدا را گواه می‌گیرم که هر چه فکر می‌کنم می‌بینم که این مرد مستحق اعدام است و با ایمان راسخ تقاضا می‌کنم رأی اعدام او صادر گردد. زیرا تصور می‌کنم در تاریخ جنایات سابقه ندارد که متهمی با این سرسختی بیاناتی نماید. تاریخ جنایات متهمین گوناگونی را نشان می‌دهد. ولی تصور می‌کنم چنین متهمی نظیر نداشته باشد.

این مرد چون روانشناس است با وجود اینکه در این دادگاه روح طقیان او گاهی اوقات سرکشی می‌کند. در اکثر موارد بیاناتی می‌کند که از عطفوت و مهر شاهنشاه بهره‌مند گردد. خدا را شاهد می‌گیرم وقتی این بیانات را می‌نماید نورامیدی در قلب من روشن می‌شود و تصور می‌کنم در آن لحظه به‌سبب اعمالش پی برده است. ولی متأسفانه چند ساعت و دقیقه‌ای نمی‌گذرد که ملاحظه می‌کنم باز هم سرسختی می‌کند.

به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که تمام این اشخاصی را که احضار فرمودید قلباً دل پرخونی از این شخص دارند. موظف هستم که در مقام دادستانی به عرض برسانم که گناه تمام این اشخاص به‌عهده این محمد مصدق است. صریحاً به عرض می‌رسانم تیمسار سرتیپ ریاحی را این شخص وادار کرد که چنان تلگرافاتی بنماید. این وزرای پیر و جوان را این شخص به‌بدبختی انداخته است.

بندۀ آنچه که دفت کرده‌ام این شخص با چند نفری در اطافی را بر روی خود بسته نقشه می‌کشید و طرح می‌ریخته که در آن چهارروز هر چه زودتر اساس سلطنت را واژگون کند، حکومت مشروطه ایران را بهم‌ریزد. همین امروز صبح عرض کردم که این مرد برای عوامفریبی، برای ظاهر سازی، چند نفر پیرو جوان، معمم و غیر معمم را در روز ۲۷ مردادماه در خانه خود جمع کرد. عنوان مطالعه تشکیل شورای سلطنتی بود. صبح عرض کردم شورای سلطنتی مفهوم

معینی دارد. تردید ندارم که این مرد با دو سه نفر دیگر طرح جمهوریت می‌ریختند. ولی لغت فریبنده «شورای سلطنت» را به‌دانه‌ها انداختند. حتی کسانی که در آنجا مطالعه شورای سلطنتی می‌کردند، اشخاصی هستند که آنها هم فریب خورده بودند و اغفال شده بودند.

همین فرمان عزل را تردید ندارم به‌چه اشخاصی نشان نداده است. تردید ندارم که دکتر فاطمی را می‌داند کجا فرستاده است. تردید ندارم همین دکتر فاطمی از آن اشخاصی بوده است که آن‌ها فرمان عزل را دیده و یکی دوسه نفر دیگر هم دیده‌اند. ولی این مرد مثلاً دکتر ملکی وزیر بهداری را، برای آن وزیر ارزش یک پیشخدمت هم قائل نمی‌شد. او را می‌آورد که هیئت وزیران است. ولی ملاحظه فرمودید که او و امثال او چه می‌کنند. این بیچاره‌ها و عجزه‌ها در اطاعت بودند و به اصطلاح تصویب‌نامه صادر می‌کردند. در روز ۲۷ مرداد امور شیلات را بررسی می‌کردند. چسای می‌خوردند و سیگار می‌کشیدند. این مرد در اطاق مجاور با دو سه تن از اعوان و انصارش طرح جمهوریت می‌ریخت. عرض کردم در یکی از جلسات که اگر در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد امان داد برای این بود که دو دل بود که شاه شود یا رئیس‌جمهور. به یک دل می‌گفت: «اگر شاه شوم حسنش این است که آقازادگانم بعداً شاه می‌شوند. ولی عیش اینکه نسل معاصر می‌داند که بارها گفته‌ام شاه تشریفاتی است.» به یک دل می‌گفت: «اگر رئیس‌جمهور شوم، آخر عمری عنوانی پیدا می‌کنم. ولی عیش این است که از بس گفته‌ام نخست‌وزیر همه‌کاره است دیگر نمی‌توانم باز هم بگویم همه‌کاره‌ام.» این دو دلی‌ها بود که چند روزی مجال داد. والا همان ساعت ۱ صبح ۲۵ مردادماه کار این مملکت را یکسره کرده بود. مگر صاف و صریح نمی‌گوید که «مجسمه را فرو ریختم»؛ منتهی این است که از بس ما این حرف‌ها را شنیده‌ایم، اهمیتش از بین رفته است. برداشتن مجسمه‌ها یعنی اعلام انقراض سلطنت. هیچ مفهوم دیگری ندارد. برپا کردن آن میتینگ کذایی هیچ معنایی نداشت جز اعلام جمهوریت. گذاردن آن فیلم در برنامه رادیو و قرائت سه شماره روزنامه باختر امروز با آن عباراتی که هر سه شماره ضبط پرونده است هیچ مفهومی ندارد جز اینکه مصدق اعلام صریح کرد که دیگر اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی در کار نیست.

بهر جهت اینجانب موظف هستم که به عرض دادگاه برسانم دیگر به‌نظر اینجانب بحث در اینکه فرمان را اصیل می‌دانست یا خیر کوچکترین اثری ندارد. زیرا این مرد می‌گوید: «اساساً فرمان را مأخذ نمی‌دانستم؛ یعنی قبول ندارم و نداشتم.» اینجانب تصور می‌کنم با تحقیقاتی که از وزیرانی چند و اشخاص دیگر به‌عمل آمد، توضیحاتی که آقای دکتر مصدق در همین دادگاه دادند، دادگاه محترم می‌تواند کم‌کم حقایق را روشن شده بدانند. عرض می‌کنم این وضعیت موجب تأخیر تکلیف متهم دیگر شده است. آقای مصدق در این دادگاه قسم خورد که «دیگر حرفی نمی‌زنم. تجدیدنظر هم نمی‌خواهم. فرجام هم نمی‌خواهم...»

دکتر مصدق: قسم نخوردم.

سرتیپ آز موده: ... ولی بعداً در این دادگاه گفت: «ای آقا، من بیکارم. عوض اینکه در آن اطاق بنشینم، اینجا می‌نشینم باهم صحبت می‌کنیم.» بنده توجه دادگاه محترم را جلب می‌کنم که به‌استثنای دکتر محمد مصدق که به‌سیم آخر زده است، بدترین وضعیت برای یک متهم وضعیت بلا تکلیفی است. منم ردیف ۲ کیفرخواست بلا تکلیف است. متهمین دیگر نیز جریان ۲۵ الی ۲۸ مرداد دارد که آنان نیز در بلا تکلیفی بسر می‌برند. منظورم از این عرض این است که اولاً دادگاه محترم به‌نحو صلاح می‌دانند تصمیمی اتخاذ فرمایند که هر چه زودتر دادرسی خانمه یابد. ثانیاً از آقای دکتر مصدق خواهش می‌کنم لا اقل این انصاف را داشته باشند که موجب نشوند یک عده بیگناه با با گناه در حالت بلا تکلیفی بسر ببرند. واقعاً انصاف داشته باشند. از تکرار مکررات خودداری فرمایند. از گفتارهایی که

به هیچ وجه به درد این دادگاه نمی خورد، خودداری فرمایند. هر فرمایشی از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد به بعد دارند بیلان فرمایند. علت این خواهش هم معلوم است. زیرا فایده ندارد که مثلاً بنده هزار روز بگویم عزل و نصب وزیران بسا پادشاه است و آقا بگویند «نو بیسوادی» و علاوه کنند من بیسواد که هیچ، هر کس هم می گوید نمی فهمد بنده دیگر عرضی ندارم.

رئیس: ده دقیقه تنفس داده می شود.

ساعت ۵/۴۵ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

\*\*\*

ساعت ۶ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه دستور داد که آقای مهندس رجبی وزیر مشاور دکتر مصدق را به جلسه احضار نمایند. ولی در همین هنگام سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع دکتر مصدق اظهار داشت:

طبق ماده ۱۹۲ اجازه می خواهم در جواب فرمایشات آقای دادستان عریضی عرض کنم.  
رئیس: اجازه بفرمایید پس از سؤال از آقای مهندس رجبی ممکن است شما صحبت بفرمایید.

در همین موقع آقای مهندس رجبی وارد دادگاه شد و به طرف صندلی گواهان هدایت گردید.  
رئیس: آقای مهندس رجبی، به طوری که استحضار دارید در مورد وقایع از ۲۵ الی ۲۸ مرداد دادستان ارتش بر علیه آقای دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده. اینک از شما هم راجع به وقایع سه روزه بسالا استطلاع می شود که لازم است از روی دقت و بیطرفی و وجدان مانند یک نفر مطلع اطلاعات خود را در اختیار دادگاه بگذارید. ممکن است بفرمایید در روزهای ۲۵ الی ۲۸ هیئت دولت تشکیل گردیده با خیر و شما شرکت داشتید یا خیر؟  
مهندس رجبی: عرض کنم که در بین تاریخ ۲۵ الی ۲۸ فقط در یک جلسه که روز دوشنبه شب بود بنده شرکت کردم. در هیئت دولت و در جلسات دیگری بنده شرکت نکردم.  
رئیس: آبا غیر از آن جلسه جلسات دیگری تشکیل شده بود و شما شرکت نکردید؟  
مهندس رجبی: به طوری که گفته شد، جلسه فوق العاده ای در صبح ۲۵ مرداد تشکیل شده بود که بنده در آن جلسه شرکت نکردم.

رئیس: اطلاع از جلسه روز ۲۵ هیئت دولت پیدا کردید یا نه؟

مهندس رجبی: بنده سؤالی نکردم راجع به این جلسه و اطلاعی هم راجع به جریان جلسه حاصل نکردم.  
رئیس: اعلامیه ای که به نام اعلامیه دولت در ساعت هفت و سه دقیقه صبح ۲۵ مرداد از رادیو تهران منتشر شده و در جراید روز نیز درج گردیده با اطلاع شما و هیئت دولت بوده است یا خیر؟  
مهندس رجبی: نخیر؛ بنده از آن اطلاعی ندارم.

رئیس: جلسه روز دوشنبه که با حضور شما تشکیل شد چه موضوعاتی و در حضور چه اشخاصی مطرح گردید؟  
مهندس رجبی: تقریباً باید عرض کنم کلیه اعضای هیئت دولت بودند در آن جلسه. گرچه خود بنده دیرتر از موعد مقرر در آن جلسه حاضر شدم. چون بنده با اجازه جناب آقای دکتر مصدق معمولاً دیرتر شرکت می کردم و بسا اصولاً شرکت نمی کردم. چون بنده مشغول انجام دادن امور خرید دستگاههای دولتی در مقابل نفت از ایتالیا بودم. آنچه

اطلاع دارم. آنچه در هیئت دولت مطرح شد، البته پس از آنکه بنده آمدم موضوع خرید ریل برای خط بین شاهرود و مشهد بود، البته کارهای مربوط به سایر وزارتخانه‌ها را نیز سایر آقایان انجام دادند و جلسه آن شب تمام شد.

رئیس: ممکن است بفرمایید جلسه از چه ساعت و تا چه ساعت طول کشید؟

مهندس رجبی: به طوری که بنده خاطر دارم گویا از ساعت ۷ شروع شده بود. ولی در حدود ده یا ده و نیم درست نمی‌دانم جلسه خانمه پیدا کرد. خود بنده تقریباً در ساعت هشت و نیم حاضر شدم و مطالب خودم را مطرح کردم.

رئیس: آیا خود آقای دکتر محمد مصدق در جلسه هیئت دولت حضور داشتند یا خیر؟

مهندس رجبی: نخیر.

رئیس: ریاست جلسه هیئت دولت در آن شب به عهده کی بود؟ و اگر نظر تان هست اسامی وزیرانی که حضور

داشتند بیان فرمایید.

مهندس رجبی: ریاست جلسه طبق معمول با نایب آقای نخست‌وزیر، یعنی آقای دکتر صدیقی بود. و همان‌طور که

عرض کردم، گمان می‌کنم کلیه آقایان وزرا بودند و کسی غایب نبود.

رئیس: از اعلامیه دولت که روز ۲۵ صادر شده بود اطلاع حاصل کردید یا خیر؟

مهندس رجبی: بله. بعداً البته در رادیو گفته شد و بنده شنیدم. به طوری که اطلاع دارید، صحبت از یک کودتایی

بود که مرتفع شده و تمام شد و رفت.

رئیس: آیا هیچ توجه نکردید و متذکر نشدید که بدون اطلاع شما که یکی از اعضای دولت بوده اید این اعلامیه

صادر شده و به امضای شما نرسیده بود؟

مهندس رجبی: چون بنده در آن جلسه فوق‌العاده شرکت نکرده بودم، بهمین علت به امضای بنده هم نرسیده بود.

رئیس: از جریان میتینگ روز ۲۵ مرداد چه اطلاعی حاصل کردید و چگونه تلقی کردید؟

مهندس رجبی: بنده شخصاً جریان میتینگ را نشنیدم. ولی به طوری که در افواه شایع بود میتینگ داده شده بود:

اشخاصی نطق کرده بودند. بنده چون کارهای فنی داشتم و مهندس مکانیک بودم، کسانی که مرا می‌شناختند می‌دانستند

فقط در قید کار و حرفه خودم بودم و توجه به سایر امور نداشتم. این است که بنده علاقه زیادی به نطقها، میتینگها و این

قبیل کارها ندارم. ولی البته جریان پایین آوردن مجسمه‌ها بسیار باعث تأسف بنده شد. بخصوص مجسمه اعلیحضرت

فقید که شخصی بود که بنده و امثال بنده را به خارج کشور فرستاده بود و ما تحصیل کرده بودیم. خود بنده البته با

داشتن فرصت مسلماً اعتراض می‌کردم. ولی وقایع با سرعت عجیبی تمام شد. به اصطلاح کلک به قدری زود کنده شد

که فرصتی برای اعتراض باقی نماند. و تنها جلسه یعنی آخرین جلسه، همان جلسه روز دوشنبه بود.

رئیس: با احساسات شایان تقدیر که ابراز داشتید آیا به عنوان وزارت در هیئت دولت هم راجع به این جریانات

اعتراضاتی نمودید و تذکراتی دادید یا خیر؟

مهندس رجبی: البته این موضوع می‌بایستی به طرز دقیق توسط فرماندار نظامی تحقیق می‌شد و از وظایف آنها

بود که به این کار رسیدگی می‌کردند. شغل اینجانب به طوری که اطلاع دارید، سرپرستی سازمان صنایع کشور بود. ولی

عقبه داشتم که به اشخاصی که این جرم را مرتکب شده‌اند در هیئت دولت سخت و شدید اعتراض کنم. ولی

خوشبختانه خیلی زود جریان تمام شد. بنده به اعلیحضرت فقید علاقه شدیدی داشتم و دارم. برای خوش آید این

مجلس عرض نمی‌کنم. بنده از این واقعه بسیار متأثر بودم.

رئیس: در عین حال در جلسه روز دوشنبه که وزیر بودید میتینگ دهنده هم که وزیر خارجه زمان آقای مصدق در



آنجا حضور داشت، آیا این موضوع را بمیان آوردید و اعتراضی کردید یا خیر؟  
 مهندس رجیبی: بنده به‌طور کلی باید به‌عرض ریاست محترم برسانم که دلخوشی زیاد به‌کار کردن در آن دستگاه نداشتم. دوبار هم استعفا کردم. علت هم این بود که برای بنده کار کردن در آن دستگاه امر نحمیلی و برخلاف میل باطنی بود و به‌هیچ‌وجه تمایل به‌کار کردن برای این دولت را نداشتم. ولی با علاقه‌زیادی که جناب آقای دکتر مصدق به‌کار کردن فنی اینجانب در آن دستگاه داشتند، نگذاشتند که من بروم. ولی روزی که فهمیدم دیگر وزیر نیستم، وجداناً خیلی خوشحال و آسوده شدم و چندان شائق به‌شرکت در جلساتی که روح من در آن در عذاب بود نبودم.  
 رئیس: ممکن است روشنتر دادگاه را مطلع فرمایید جلساتی که برخلاف احساسات و موجب تأثر شما می‌شده چه صحبت‌هایی در آنجا مطرح می‌گردیده؟

مهندس رجیبی: بنده باید به‌عرضتان برسانم که به‌طور کلی مذاکرات هیئت دولت مذاکرات ساده‌ای بود. بیشتر جنبه کارهای اداری مربوطه و زارتخانه‌ها انجام می‌شد و امور سیاسی مورد طرح نبود. خود بنده هم چون علاقه‌ای به‌سیاست نداشتم به‌هیچ‌وجه دخالتی نمی‌کردم و سؤالی هم در این موضوع نمی‌کردم. بنده شخصاً نظرم این است که در یک دستگاه دولتی باید کار مثبت و کار حقیقی انجام داد. بنده اصولاً اهل صحبت نیستم و از صحبت خوشم نمی‌آید. این است که در عذاب بودم، به‌علت اینکه متأسفانه کمتر به‌عقبه بنده کار مثبت صورت می‌گرفت.  
 رئیس: بنده دیگر عرض ندارم. آقای دادستان، اگر توضیحی دارید بفرمایید.

مرتیب آزموده: بیانات جناب آقای مهندس رجیبی اینجانب را و ادار می‌نماید که به‌عرض دادگاه محترم برسانم برای اینجانب نهایت تأثر است که یکی از افراد تحصیلکرده در دستگاهی بوده که به‌طور خلاصه نه تنها عاطل و باطل بوده بلکه بناچار باید به‌عرض برسانم که آقای مهندس رجیبی در تحقیقات دادستانی ارتش صریحاً بیان داشتند که دوبار وزیر شده‌اند. در حکومت آقای دکتر مصدق، بار اول که به‌اصطلاح خودشان شناس داشته و از وزارت منزل می‌شوند. برای بار دیگر دعوت می‌گردند و بار دوم چون طعم نطخ وزارت را در هیئت دولت مصدق چشیده بودند مقاومت می‌نمایند که قبول وزارت نکنند. بالاخره به‌طور خلاصه از بیم پرونده‌سازی و پلیس به‌اصطلاح خودشان قبول وزارت می‌نمایند.

به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که در روزهای ۲۵ الی ۲۷ مردادماه وضع وزیران مصدق کم‌وبیش وضع آقای مهندس رجیبی بوده.

اینجانب وظیفه خود می‌دانم که در این دادگاه به‌عرض آقای مهندس رجیبی برسانم که اگر چند روزی ناراحت شده‌اند گناه آن به‌عهده آقای مصدق است. ثانیاً با تشکر از دادگاه محترم که در دادگاه تحقیقات می‌فرمایند، چون بر اینجانب ثابت و مسلم شده بالاخص با توضیحات آقای مهندس رجیبی که ایشان بیگناه هستند، فردا طبق موازین قانونی اقدام به‌عمل می‌آورم که قرار منع بیکردشان صادر گردد. اخذ این تصمیم، همان‌طوری که به‌عرض رسانیدم، اثری است که بیانات ایشان در این جلسه در اینجانب نموده. از موقع استفاده کرده باز به‌عرض می‌رسانم که آقای مهندس رجیبی باید ناراحتی خود را از برکت وجود آقای دکتر مصدق بدانند. دیگر عرضی ندارم.  
 رئیس [خطاب به مهندس رجیبی]: بفرمایید آقا، خیلی متشکرم. دیگر عرضی ندارم.

مهندس رجیبی پس از امضای صورت‌جلسه دادگاه نالار آئینه را ترک نمود.  
 رئیس: سرکار سرهنگ بزرگمهر، فرمایشی دارید بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: محترماً به عرض دادگاه می‌رسانم: مختصری از جریان دادگاه و بیلان آن را به عرض می‌رسانم تا ثابت نمایم موکل بنده باعث اطاله دادگاه نشده و منتظران را بیطاعت ننموده است.

پس از صدور قرار صلاحیت دادگاه، دادستان محترم متعدد جلساتی را برای دفاع از کیفرخواست صرف فرمودند. هنگامی که دفاع موکل شروع شد، آنچنان دفاعی که طبق ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفراتش که ذکر نموده: «آنچه را برای مدافعه مفید می‌دانند بیان نمایند»، موکل بنده را دادستان ارتش در جلسات متعدد از روز تولد و ضمنشان را آنچنان که خود می‌خواستند بیان داشتند. وقتی که موکل خواست به آنها جواب دهد، اینچنین اظهار شد که از کادر سه روزه یعنی روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ تجاوز نشود. نسبت به موکل خیلی نسبتها داده شد که بایستی طبق همین ماده ۱۹۴ قسمتهایی که مربوط به خودشان است خودشان دفاع نمایند. با حسن ظنی که اعضای دادگاه بخصوص نیمسار سرلشکر مقبلی دارند، اطمینان دارم امورات خصوصی را که گفتی، آن از زبان موکل کسر شأن است بنده بتوانم ادا نمایم.

جلسات دادگاه پس از آن منحصر شد به احضار گواهان که نسبت به آن نیز اعتراض بسوده هست؛ و سرکار سرهنگ شاهلی نیز در شب گذشته قسمتی را بیان داشتند که ترجمان قسمتی از عرایض بنده بود. در هر موردی که گواهان اظهاراتی نمودند، نیمسار دادستان نیز فرمایشاتی فرمودند و باز طبیعی است که گریز به مسوولیت مسی رسید. قسمت مربوط به ماده ۱۹۴ راجع به آنچه برای مدافعه مفید می‌داند ذکر شده. موضوع صرفه جویی در وقت نیست و متهمین احتمالی دیگر نباید احساساتشان برانگیخته شود که موکل من باعث زندانی بودن آنهاست. اگر این مطلب معلوم شود موکل بنده با کمال جوانمردی صدها بار در همین دادگاه فرمودند: «مسئولیت آنها را من عهده دارم و با آنها کاری نداشته باشید».

نیمسار دادستان یک بار فرمودند که زبان متهم غیر از زبان دیگران است. به اصطلاح اگر گفتند «سفید»، باید «سیاه» پنداشت. این همه گواهان در جلسات متعددی آمدند و سوالاتی شد، سوالاتی بسیار دقیق و عالمانه، و بخوبی روشن گردید که اختلافی در گفتار نیست مگر اختلافات جزئی که قبول بفرمایید برای انسان فراموش کار و با این گرفتاریها و جنگ اعصاب قابل قبول هست. بخوبی معلوم گردید که توطئه و تباخی به هیچ وجه در کار نبوده و نقشه کشور بر بادده وجود نداشته است که نسبت به همین طرها در دفاع ماسهوی عرایضی عرض خواهم کرد. ولی می‌خواهم در این نکته نکیه کنم که هیچ کس عالم بالسر و الخفیات نیست که گفته شود مسبتینگ آن روز و یا دیگر اعمالی که همه به موکل نسبت داده می‌شود، حتی مینوت بعضی از تلگرافات را که خدا شاهد است روح موکل از آنها خبردار نیست به حساب موکل می‌گذارند و «لا تَرَوْا وَزِرَةً وَزِرَةً وَزُرْ أُخْرَى» را در نظر نمی‌گیرند. موکل من چه می‌دانسته که در مسبتینگ هر فرد چه می‌خواسته بگوید؟ شمارهها را بازدید نکرده بود.

در هر صورت می‌خواهم این را عرض کنم که در یک دادگاه روی اعمال واقع شده و انطباق آن اعمال با قانون بحث می‌شود و روی آن دادگاه اظهار نظر می‌نماید. حتماً باید عرض نماید که در گفتار سرکار سرهنگ شاهلی که دیشب بحث نمودند، برای این بود که نگرانی طولانی کردن مدت دادگاه از بین برود و هرچه زودتر رسیدگی شود. راجع به گفتار دکتر فاطمی و اظهارات آن و تلگرافات، آن مطالبی است که باید از خود او پرسش شود. آنچه که مربوط به موکل می‌باشد، ایشان تلگراف صادره به بغداد را بی‌اطلاعند. اگر به مصاحبه روز ۲۵ همان شخص مراجعه شود، در مورد کودتا پرسیده شده که آیا اغلب حضرت همایون شاهنشاهی دخالتی داشته‌اند یا خیر؟ جواب می‌دهد: «نظر دولت را نمی‌دانم. نظر شخصی من در سرمقاله باختر امروز خوانده شود.» پس معلوم شد که دکتر فاطمی دو شخص

پوهه: یکی از نظر روزنامه‌نگاری که سالهای دراز با آن سرگرم بوده. حالا راجع به روزنامه‌نگاری و طرز فکر آنها صحبت نمی‌کنم و بعد در دفاع ماهوی عرض خواهم کرد که چه سان است.

در اینجا مطلبی تیمسار دادستان فرمودند که می‌خواهم آن را ناگفته و بلاجواب نگذارم. آن این بیان است که در روز نوروز موکلم شرفیابی حاصل نکرده. اظهار این مطلب تا حدی اولاً تحریک‌آمیز ثانیاً عنوان تقابل می‌دهد که این قسمت اخیر به هیچ وجه جایز نیست. یکی از افسران گارد شاهنشاهی اظهار داشت که روزی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی موکلم را احضار فرموده بودند و بخصوص امر فرموده بودند که مائین نخست‌وزیر تا پای عمارت بیاید. جناب آقای دکتر مصدق دم در پیاده می‌شوند. افسر اظهار می‌کند که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی امر فرموده‌اند که تا پای عمارت در داخل مائین بایستید. ایشان می‌فرمایند که «عظمت سلطنت و احترام آستانه آن ایجاب می‌کند که من پیاده بروم.» بعداً اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از آن افسر بازخواست می‌فرمایند. این جواب داده می‌شود. حال همین مطلب که با حضور ذهن و خلوص نیت گفته شده، ممکن است قلب ماهیت داده شود و گفته شود این همان مردباغی است که آنجا هم امر را اطاعت نکرده است. [خنده تند به حضار] بنده در این باره عرض دیگری نمی‌کنم و می‌پردازم به اظهارات آقای مهندس رجبی...

رئیس: وکیل مدافع مهندس رجبی که نیستید [خنده حضار]

سرهنگ بزرگمهر: ایشان گفتند: «من معذب بودم.» می‌خواهم عرض کنم که پای ایشان را مگر غل گرفته بودند که وزیر باشند؟

رئیس: شما راجع به موکل خودتان صحبت کنید.

سرهنگ بزرگمهر: آخر ایشان را که زنجیر نکرده بودند که وزیر باشد. می‌خواست برود منزلش بخواهد.

رئیس: بسیار خوب. شما مطلب خودتان را بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: آقا، اینها هزار نشبث می‌کنند برای وزارت و حالا می‌آیند و می‌گویند: «معذب بودیم.»

رئیس: حالا مطلب خودتان را بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: یک گرفتاری دیگر هم موکلم با یک وزیر داشته. <sup>۲</sup> یک روز...

رئیس: گرفتاری ایشان به ما مربوط نیست.

سرهنگ بزرگمهر: پس در خانه می‌خواهم تقاضا نمایم که برای کونه کردن مدت دادرسی دو ماده را هم عرض

نمایم که کم کردن مدت با فرصت لازم برای منهم و وکیل مدافع نباید اشتباه شود. قانون نسبت به دفاع خیلی مبدان داده، به طوری که در ماده ۱۹۲ می‌گوید: «آنچه را که برای مدافعه مفید می‌دانند» و در ماده ۲۲۰ و ۳۳۰ و ۳۳۱ اصول محاکمات جزایی که عیناً قرائت می‌شود: [مواد مزبور قرائت شد.]

از این دو تقاضا می‌شود که اگر تیمسار دادستان محترم که می‌فرمایند دیگران گرفتار کار موکلم می‌باشند ممکن است مقرر فرمایند برای آنها دادگاه دیگری تشکیل شود و موکل زندانی مرا مجدداً مسئول زندانی آنها ننمایند. ایشان تحمل این کار را ندارند.

رئیس: با امتنان از حسن ظن سرکار سرهنگ بزرگمهر، امیدوارم به خواست خداوند خود و هم‌مطاران دادرسانم حقاً مشمول این حسن ظن شده و پای از حدود عدالت و وجدان کنار نگذاریم. اما پاسخ اظهارات اولیه ایشان: توضیحات دادستان در اطراف هویت موکل شما اثری در دادگاه راجع به موضوع ما نحن فیه نداشته و نخواهد داشت و محققاً دادگاه تحت تأثیر کبفرخواست و اظهارات دادستان بکطرفه قرار نخواهد گرفت.

پاسخ راجع به اظهارات شب گذشته سرهنگ ۲ شاهقلی دینیب چه از طرف دادگاه و چه از طرف دادستان مشروحاً داده شد و تکرار آن باز موجب اطالة وقت خواهد شد.

پاسخ دیگر: اگر دادستان ارتش بعد از تحقیق از گواهان یا در ضمن آن بیاناتی مینمایند، بیشتر به تفاضی دادگاه و برای روشن شدن ذهن دادگاه بوده است.

راجع بماده ۱۹۴، اینکه تذکر داده شد مربوط به صرفه جویی از وقت نبوده؛ بلکه منظور جلوگیری از خروج از موضوع بوده است که همین طور نیز باید مرعی شود.

راجع به قبول مسؤلیت از طرف آقای دکتر محمد مصدق نسبت به منتهم ردیف ۲، البته گواهی خواهید کرد که قبول مسؤلیت یک شخص غیر نظامی درباره یک افسر عالی رتبه نظامی که تمام اعمال و افعال و وظایف آن بالمرحله در آییننامه و دستورات روشن است، سلب مسؤلیت نخواهد کرد؛ و دادگاه ناچار است عملیات ایشان را آنچه مربوط به امور نظامی است درباره خودشان و همچنین آنچه در این مورد یعنی از ۲۵ تا ۲۸ با وضعیت آقای دکتر محمد مصدق پیش آمد کرده تحقیق نموده و قضاوت نماید و نمی تواند فقط به صرف اینکه «من مسؤلیت ایشان را قبول می کنم» ایشان را مبرا داند.

پاسخ موضوع نوطه و تبانی به هیچ وجه وارد نیست، زیرا دادگاه نسبت نوطه و تبانی نداده است. و چنین موضوعی هم مطرح نشده است.

در پاسخ راجع به جریان مبینگ روز ۲۵ و تلگرافات، چنانچه ملاحظه می نماید فعلاً دادگاه ضمن دادرسی در مرحله تحقیق است تا چه محقق و روشن شود. مطمئن باشید قضاوت قبل از تحقیق هم نخواهد نمود. سرهنگ بزرگمهر: خیلی متشکرم.

رئیس: پاسخ دیگر همان طور که گفتید روی اعمال واقع شده و انطباق آن با قانون قضاوت خواهد شد نه نه روی ادعا.

سرهنگ بزرگمهر: بسیار خوب.

رئیس: البته از اطلاع و عدم اطلاع موکل شما راجع به گفته های حسین فاطمی چنانچه اشاره شد دادگاه تحت تأثیر نسبت هایی که بموکل شما داده می شود قبل از تحقیق و تحقق قرار نخواهد گرفت، چنانچه تحت تأثیر حرف های شما هم قرار نمی گیرد تا ناچار تحقیق کند.

موضوع روز نوروز و تمام آن موضوعانی که بیان نمودید، مطلقاً به دادگاه مربوط نیست. چون مربوط به اعمال گذشته جناب آقای دکتر محمد مصدق است نه جریان از صبح ۲۵ مرداد الی ۲۸ مرداد. در خانمه مطمئن باشید هیچ حقی از حقوق قانونی متهمین و وکلای مدافع سلب نشده و نخواهد شد.

سرتیپ آزموده: جمله ای فرمودند بنده نفهمیدم. اجازه بفرمایید توضیح دهم.

رئیس: توضیح دهید.

سرتیپ آزموده: این را می خواستم مقدماً عرض کنم که یک گرفتاری هست که آقای دکتر مصدق آیا اظهارات ایشان را قبول دارند یا خیر؟

دکتر مصدق: نخیر. [خنده شدید حضار]

سرتیپ آزموده: پس عرض ندارم.

رئیس: جلسه را ختم می کنیم و جلسه آینده ساعت ۳ بعد از ظهر فردا خواهد بود. ضمناً متذکر می شود که چون

فردا صبح نيمساران دادرسان دادگاه در امر رژه تمريني اشتغال دارند. جلسات دادگاه موقفاً قسماً عصرها تشكيل خواهد شد.

مقارن ساعت ۷ بعد از ظهر جلسه دادگاه ختم شد.

## حواشی

۱ گفتمهای مهندس رجبي در بازرسى به مذاق بستگاه به اصطلاح قضائى مربوط به محاکمه دکتر مصدق خوش آمده بود و وعده داده بودند که در صورتى که گفتمهای خود را در دادگاه هم تکرار کند، آزادش خواهند کرد. مرتباً آزموه در دادگاه از مهندس رجبي در لفافه عنبرخواهى کرد و نزوم وفای به عهد را راجع به صدور قرار منع تعقيب اعلام نمود. بين همه شهرد و به اصطلاح مطمئن مهندس رجبي تنها کسی بود که چنان گفت. بقیه هنگام ادای شهادت به آقای دکتر مصدق سلام و تحنيم کردند و در اظهارات خود از دکتر محمد مصدق نهایت تعجب را نمودند.

آقای دکتر سيدعلی شایگان هنگام نخستين برخورد با دکتر مصدق در دادگاه این بیت شعر را قرائت کردند:

چنان برشد فضای سبزه از دوست

که باد خویش گم شد از ضمير

مرحوم مهندس احمد رضوی، نایب رئیس مجلس شورای ملی رهبری و پیشوایی دکتر مصدق را با عباراتی صریح و فصیح اظهار و اعلام نمود و اعتراف کرد که با آگاهی در این راه قدم برداشته و از خطرات بی حساب مبارزه برای منی کردن نفت واقف بوده است.

۲ منظور از وزیر گرفتاری ساز برای آقای دکتر مصدق نامردگان زیر بودند:

الف - دکتر علی امینی وزیر اقتصاد با انعقاد قراردادهای تهديدي مالا بطلاق و مضر به حال مملکت ایجاد می کرد.

ب - دکتر حسايی ریاضدان وزیر فرهنگ دکتر مصدق که در هیئت دولت حاضر نمی شد و اشکالاتی های فرادان ایجاد می کرد. دکتر

مصدق با تغییر کابینه از سر دکتر علی امینی و دکتر حسايی و بوشهری بکجا خلاص و راحت شد. غرض من در این گفته دکتر حسايی بود.

## جلسه بیست و پنجم

بیست و پنجمین جلسه دادرسی دکتر محمد مصدق و سرنیپ ریاحی در ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر دوشنبه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تشکیل گردید. پس از قرائت صورت جلسه و اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه دستور احضار سرهنگ نادری رئیس اداره آگاهی شهربانی در زمان حکومت دکتر مصدق را داد.

دو نفر از افسران مأمور انتظامات دادگاه از جلسه خارج شدند و لحظه ای بعد سرهنگ نادری در معیت دو افسر مزبور وارد جلسه شد و سمت راست دادگاه، کنار منشیها ایستاد.

رئیس: لازم است اطلاعاتی که از شما به عنوان مطلع خواسته می شود با کمال بی طرفی و از روی وجدان فقط برای روشن شدن ذهن دادگاه بدون اینکه فکر کنید بازپرسی یا محاکمه شما است بیان کنید. شما که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد سرپرست اداره اطلاعات شهربانی کل کشور بودید رویه کارتان از چه فرار بوده و در روزهای مزبور با کدام مقامات تماس مستقیم داشتید و اطلاعات مکسبه را مستقیماً در اختیار چه مقامی می گذاشید؟

سرهنگ نادری: اداره اطلاعات شهربانی فقط با شهربانی کل کشور یا فرماندار نظامی یا ستاد فرمانداری نظامی مربوط بوده و اطلاعاتی که کسب می شد مستقیماً به عرض ریاست شهربانی و فرماندار نظامی گذاشته می شد. بنده نمی دانم تیمسار ریاست محترم دادگاه چه اطلاع خاصی را مورد نظر دارند تا توضیح بیشتری عرض کنم. ولی روش کسب اطلاعات و توزیع اطلاع به مقامات ذینفع به نحوی بود که به عرض رسید.

رئیس: غیر از مقاماتی که اظهار داشتید رسماً گزارشاتتان را به آنها می دادید، با مقامات دیگر هیچ تماس مستقیمی داشته اید یا خیر؟

سرهنگ نادری: برای مبادله اطلاعات بین رکن دوم ستاد ارتش و اداره اطلاعات شهربانی کل کشور نیز ارتباط وجود داشته. این ارتباط منحصر به ایامی که تیمسار ریاست محترم دادگاه فرمودید نبوده. بلکه در تمام مدتی که اینجانب عهده دار ریاست اداره اطلاعات شهربانی بوده ام، این مبادله اطلاعات وجود داشته؛ و حتی قبل از بنده متصدیان مربوطه به همین نحو عمل می نمودند.

رئیس: دیگر با چه مقاماتی تماس داشتید؟

سرهنگ نادری: با هیچ مقام دیگری بنده و یا اداره اطلاعات شهربانی تماس نداشته مگر برای کسب اطلاعات، آن هم توسط مأمورین ویژه.

رئیس: آیا مستقیماً با آقای دکتر محمد مصدق هیچ تماسی داشته اید از لحاظ ریاست اداره اطلاعات؟

سرهنگ نادری: برای توضیح این مطلب ناگزیرم مقدماً به عرض دادگاه محترم برسانم...

رئیس: جواب سوالات را بنهید بعد بمقدمه پردازید.

سرهنگ نادری: این تماس که فرمودید مقدمه‌ای دارد که اگر اجازه می‌فرمایید علت آن را عرض کنم.  
رئیس: بگوئید تماس داشته‌اید یا نه؟

سرهنگ نادری: بله تماس داشتیم. توضیح عرض می‌کنم در شروع کار اینجانب در رأس کار اداره اطلاعات شهربانی، قضیه قتل نیمسار افشار طوس اتفاق افتاد. یعنی فردای روز مفقود شدن ایشان اینجانب مستصدی اداره اطلاعات شدم. چون موضوع از نظر دولت حایز اهمیت فوق‌العاده بود، در تمام مدت بیست و چهار ساعت اینجانب و همکارانم مشغول کار بودیم. چون دولت هر ساعت مایل بود در جریان پیشرفت تحقیقات باشد، برای آنکه سلسله مراتب زمان بیشتری را اشغال ننماید، چند بار اینجانب در معیت جناب آقای دکتر صدیقی وزیر کشور وقت و با نیمسار سرتیپ مدیر رئیس شهربانی وقت و با شاید تنها خدمت جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم و گزارش پیشرفت تحقیقات و نتایج حاصله را به عرضشان رسانیدم. یکی دوبار هم توسط جناب آقای لطفی برای ادای پاره‌ای توضیحات در منزل جناب آقای دکتر مصدق احضار شدم. این جریانی که به عرض رسید در ماه اول تصدی اینجانب در اداره اطلاعات شهربانی بود. پس از آن وقت دیگری حضور جناب آقای دکتر مصدق شرفیاب شدم.

رئیس: در اداره اطلاعات شهربانی که تحت سرپرستی شما بوده، برای اجتماعات و مسپینگها و نظاهرات دستجات مقررانی بوده است یا خیر؟

سرهنگ نادری: چنانچه قطعاً ریاست محترم دادگاه استحضار دارند، دستگاههای اطلاعاتی اعم از رکن دوم ستاد ارتش با ژاندارمری و با شهربانی وظیفه‌ای جز کسب اطلاع و توزیع آن بمقامات ذبنتع نداشته و در مواردی که مسپینگها و با نظاهراتی در شهر واقع می‌شد توسط تعداد فلبلی مأمورین ویژه که در اختیار اداره اطلاعات بود به حد امکان، از حقایق جریانات اطلاعاتی کسب می‌شد و همان طوری که به عرض رسید در اختیار مقامات ذبنتع قرار می‌گرفته.

رئیس: راجع به مسپینگ روز ۲۵ مرداد و میتینگهای روزهای بعد و همچنین پایین آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شمارها و نظاهراتی که در آن ایام می‌شد چه اطلاعاتی کسب کردید و به چه مقاماتی تسلیم نمودید؟

سرهنگ نادری: در حدود ظهر روز ۲۵ مرداد به طوری که به خاطر می‌آورم اطلاع حاصل نمودم که توسط دستجات طرفدار دولت میتینگی انجام خواهد شد. پس از شروع میتینگ با شاید ساعتی پس از شروع میتینگ اطلاع پیدا کردم که از طرف اداره تبلیغات کلیه جریان میتینگ و سخنرانیها توسط دستگاه مخصوص ضبط می‌شود. پس از خاتمه جریان میتینگ کلیه گزارشاتی که به اینجانب توسط کلانتری مربوطه و یا مأمورین رسیده بود به ریاست شهربانی وقت گزارش کردم. در این قبیل مواقع اصولاً بین ریاست شهربانی و فرماندار نظامی مستقیماً و حضوراً مبادله اطلاعات می‌شد.

در آن روز هم پس از آنکه اینجانب گزارش خود را به ریاست شهربانی تقدیم کردم، به خاطر ندارم که آیا شخصاً به فرماندار نظامی جریان را گزارش کردم و یا توسط ریاست شهربانی ایشان در جریان گذاشته شدند. ولی لازم است به عرض دادگاه محترم برسانم که در میتینگ ۲۵ مرداد چون واقعه زد و خوردی روی نداد، اینجانب طبق معمول فقط به گزارش کلی اکتفا کردم. بخصوص چون از طرف فرمانداری نظامی افسران مأمور منطقه و تیبی که عهده‌دار امنیت منطقه بود در محل حضور داشتند، بعلاوه کلانتری مربوطه مستقیماً با فرمانداری نظامی ارتباط داشت، اینجانب اصولاً ارسال گزارش خاصی را لازم نمی‌دانستم. ولی بعکس در روزهایی که زد و خوردی در شهر صورت گرفته،

شبکه اطلاعاتی اداره اطلاعات در ساعات منوالی اطلاعات لازم را کسب و فرماندار نظامی را در جریان گذاشته است.

رئیس: توضیح دهید اینکه اظهار داشتید از طرف طرفداران دولت منظور چه بوده و میتینگ برضد کی بود؟ همچنین آیا در طی این میتینگ از دستجات افراطی چپ هم شرکت داشته‌اند یا نه؟  
سرهنگ نادری: به طوری که به عرض رسید، از طرف دستجات طرفدار دولت میتینگ داده شد. اطلاعی بود که قبل از شروع میتینگ به اینجانب رسیده بود. بعلاوه در جریان میتینگ هم چون از نمایندگان عضو نهضت سخنرانی‌هایی کردند، اطلاع واصله تأیید شد. و اما راجع به شرکت دستجات چپ که نیمسار ریاست محترم دادگاه تأکید فرمودند، قطعاً استحضار دارند که در این قبیل مواقع دستجات چپ با لباس مخصوص با علائم مشخصه دیگری تشخیص داده نمی‌شوند. ولی قطعاً در بین میتینگ دهندگان دستجات چپ هم بوده‌اند. فقط در روزهایی تعیین دقیق این امر ممکن بود که دستجات چپ منفرداً میتینگ‌هایی بدهند.

رئیس: ممکن است اجمالاً از موضوع میتینگ و سخنرانی‌هایی که در روز ۲۵ مرداد جلوی بهارستان به عمل آمد دادگاه را مستحضر سازید؟

سرهنگ نادری: بنده متأسفم که جریان دقیق میتینگ را فعلاً که چند ماه از آن گذشته قادر نیستم به عرض دادگاه محترم برسانم. بعلاوه همان طوری که به عرض رسید جریان مشروح توسط اداره تبلیغات ضبط و در همان شب از رادیو پخش شد که ممکن است دادگاه محترم نسخه کامل آن را از اداره تبلیغات بخواهند.

رئیس: البته دادگاه و همه افراد ملت ایران خاصه اهالی تهران از جریان میتینگ اطلاع دارند و متأسفانه فقط در نظر شما نیست. فقط آیا می‌توانید اجمالاً بیان کنید آنچه در آن میتینگ گفته شد، شعارهایی که داده شد، به نظر سرپرست اداره اطلاعات شهربانی موافق مصالح کشور بوده است یا خیر؟

سرهنگ نادری: اینکه به عرض نیمسار ریاست محترم دادگاه رسانیدم که جریان میتینگ را به خاطر ندارم، نه این بود که اصولاً اطلاعی از آن نداشته باشم. بلکه خواستم عرض کنم که جریان دقیق آن توسط اداره تبلیغات ضبط شده بود. بنده هم آن قدر گرفتاری در اداره اطلاعات داشتم که شاید اکثر تیمساران محترم و افسران محترمی که در محضر دادگاه حضور دارند از میزان گرفتاری اینجانب استحضار دارند. ولی راجع به قسمت دوم فرمایش نیمسار ریاست محترم دادگاه، از نظر عقیده سرپرست اداره اطلاعات به هیچ وجه سخنرانی‌هایی که انجام شد با مصالح کشور وفق نمی‌داد.

رئیس: شما الساعه در سؤال قبلی خود اظهار داشتید: «چون این میتینگ جنبه عادی داشت مستلزم گزارش مخصوصی نبود که من راجع به آن گزارش بدهم.» و اکنون طرز دیگری اظهار عقیده می‌کنید. چون روشن شدن این موضوع برای ذهن دادوسان دادگاه بسیار مهم است، تأکیداً از شما خواسته می‌شود که لااقل جریان میتینگ و فهرست سخنرانی‌ها و شعارهایی را که داده شده به استحضار دادگاه برسانید.

سرهنگ نادری: اینکه به عرض رسید چون میتینگ عادی بود احتیاج به گزارشی نداشت، ناگزیرم برای روشن شدن ذهن دادگاه به عرض برسانم در مواقعی که در نقاط مختلف شهر نظارانی انجام می‌گرفت و مستقیماً به زد و خورد می‌شد، اینجانب کلیه کارمندان اداره اطلاعات به استثنای عده معدودی و کارمندان ادارات دیگر شهربانی را طبق شبکه‌ای که توسط خود اینجانب تنظیم شده بود و قطعاً در اداره اطلاعات بایگانی است به نقاط مختلف شهر اعزام می‌کردم.



رئیس: تصور می‌کنم بهتر است به جای طرز سازمان، طرز تجسس و کسب اطلاع و سلیقه خودتان توضیحانی که دادگاه لازم دارد بیان کنید.

سرهنگ نادری: چون تیمسار ریاست محترم دادگاه در شروع سؤال نکته‌ای فرمودند، برای توضیح مطلب آن جریان به عرض رسید که اکنون از ادامه آن خودداری می‌کنم. و اما راجع به جریان میتینگ، همان طور که عرض کردم چون کلیه میتینگها و همان میتینگ آن روز با اجازه و تحت نظر فرمانداری نظامی انجام می‌گرفت، اینجانب توجه خاصی به جریان میتینگ نداشتم. فقط همان طور که عرض کردم اطلاع پیدا کردم که در ضمن میتینگ سخنرانیهایی شده است که به هیچ وجه با مصالح کشور تطبیق نمی‌کند. از جمله به خاطر دارم آقای دکتر فاطمی یکی از سخنرانان بودند. شاید آقای دکتر شاپگان هم جزو سخنرانان بودند. به غیر از آنها، الساعه به خاطر ندارم و هیچ دلیلی وجود ندارد که از عرض حقیقت خودداری کنم.

رئیس: موضوعاتی که شنیده‌اید و اکنون اظهار می‌دارید به هیچ وجه موافق مصالح کشور نبوده، توضیح دهید چه مطالبی بوده و مربوط به چه مقام؟

سرهنگ نادری: بنده به طور مجمل اطلاع حاصل کردم که سخنرانان در ضمن میتینگ بیاناتی اظهار داشته‌اند که نمی‌بایستی اظهار نموده باشند و اظهارات آنها برای مقام سلطنت اهانت‌آمیز بوده است.

رئیس: عوامل اطلاعات فرماندار نظامی کی‌ها بودند؟

سرهنگ نادری: عوامل اطلاعاتی فرمانداری نظامی عبارت بودند از نیپ مأمور هر منطقه، کلانتری منطقه‌ای که وقایع در آن روی داده، با کلیه افسران و مأمورین محل مربوطه، رکن دوم ستاد فرمانداری نظامی که از ستاد فرمانداری نظامی به محل برای حفظ انتظامات اعزام می‌شدند و افسران و کادر دستجات نقوبتی نیروی امدادی شهربانی که در اختیار فرماندار نظامی گذاشته می‌شد.

رئیس: اداره اطلاعات شهربانی موظف نبوده است از این جریان و وقایع، از این گفته‌ها، این شعارها، این اظهارات کسب اطلاع نموده و به فرماندار نظامی و مقامات دیگر بدهد؟ یا تذکرانی که در بسالا اشاره کردید اداره تبلیغات قلم برمی‌داشت، دیگر اداره اطلاعات خود را ملزم به کسب و ضبط جریان و عرض گزارش آن نمی‌دانست، معقول نیست. دادگاه را روشن سازید که در این خصوص یعنی راجع به میتینگ روز ۲۵ اداره اطلاعات شهربانی مدارک و اطلاعاتی کسب نموده و به مقامات مربوطه داده است یا خیر؟ بدون حشو و زرابد بیان فرمایید.

سرهنگ نادری: همان طور که عرض کردم، کسب اطلاعات از طرف اداره اطلاعات برای مواردی بود که کسب آن اطلاع برای مقامات دیگری مفید نباشد...

رئیس: از موضوع خارج نشوید. استنتاج نیست اینجا. بازرسی نیست. جواب را بفرمایید.

سرهنگ نادری: خارج از موضوع نیست. توضیح عرض می‌کنم.

رئیس: اصل موضوع را بگویید. توضیح لازم نیست.

سرهنگ نادری: میتینگ روز ۲۵ با اجازه فرمانداری نظامی انجام شد.

رئیس: گفتید، آقا.

سرهنگ نادری: برنامه میتینگ را قبلاً فرمانداری می‌گرفت. همان طور که عرض کردم اینجانب گزارش خود را به رئیس شهربانی عرض کردم و رئیس شهربانی و فرماندار نظامی تماس مستقیم داشتند. همیشه اطلاعاتی که کسب می‌شد همان نسخه‌ای که برای رئیس شهربانی حاضر می‌شد در اختیار فرماندار نظامی قرار می‌گرفت. بنده به خاطر

ندارم که آیا شخصاً به فرماندار نظامی مراجعه کردم و گزارش دادم یا خیر.  
رئیس: اولاً اظهار داشتید که «گزارش کلی دادم.» حتی تأیید نمودید صحبت‌هایی مخالف مصالح کشور به عمل آمد. پس چه چیز باعث است که الساعه دو کلمه جواب صریح به دادگاه نمی‌دهید که گزارش داده‌اید یا نه و به چه مقاماتی داده‌اید؟

سرهنگ نادری: با نهایت صراحت به عرض تیمسار ریاست محترم دادگاه می‌رسانم که سرباز هشتم و مطیع. هیچ دلیلی برای خودداری از عرض جریانی به این دادگاه محترم وجود ندارد. این بنده همان طور که عرض کردم، گزارش کلی به تیمسار سرتیپ مدبر رئیس شهربانی وقت تقدیم و احتمالاً به فرماندار نظامی هم گزارش کرده‌ام. چون دقیقاً این قسمت اخیر را به خاطر ندارم، نمی‌توانم به صراحت عرض کنم. مقام دیگری هم وجود نداشت که اینجانب موظف به تقدیم گزارش به آن مقام باشم.

رئیس: ممکن است توضیح دهید در گزارش کلی تمام واقعات آن روز را گزارش نمودید یا خیر؟ به این معنی که کی چه گفت و چه نظاهراتی به عمل آمد؟

سرهنگ نادری: استدعا می‌کنم تیمسار ریاست محترم دادگاه توجه فرمایید که چهار ماه از آن تاریخ گذشته. بعلاوه اینجانب بین اداره اطلاعات و حوزه ریاست شهربانی برای ادای گزارشات روزانه در هر روز ده‌ها بار رفت و آمد می‌کردم و هر لحظه هر گزارش قابل عرضی که حاصل می‌شد تقدیم می‌کردم. در آن روز هم آنچه توسط کلانتری مربوطه و یا مأمورین به اینجانب گزارش شد، بلافاصله یا حضوراً می‌رفتم و یا با تلفن به رئیس شهربانی گزارش می‌کردم. ولی همان طور که عرض کردم، اکنون چهار ماه از آن تاریخ می‌گذرد و در خاطر جزئیات مطلب را ندارم.

رئیس: یعنی خاطرات مبینگ روز ۲۵ مرداد اساساً از نظر شما فراموش شده؟

سرهنگ نادری: در شروع فرمایشات، تیمسار تذکر فرمودند که به عنوان گواه احضار شده‌ام و سربازم و آنچه سؤال شود موظفم به عرض دادگاه برسانم. ریاست محترم دادگاه اطمینان داشته باشند که آنچه عرض می‌کنم نره‌ای با حقیقت تفاوت ندارد. آن روز هم نه این است که بکلی از خاطرم رفته باشد. آنهایی که عرض کردم و اسم سردم از گزارشاتی که به رئیس شهربانی وقت دادم، اینها را عرض کردم و اسامی بقیه سخنرانان را نیز به خاطر ندارم که عرض کنم. ولی در آن روز هم اطلاعی که رسید به رئیس شهربانی وقت گزارش کردم. در خاتمه هم به خاطر دارم که یک گزارش کلی تقدیم کردم.

رئیس: ممکن است بفرمایید اطلاع دارید راجع به پایین آوردن مجسمه‌ها، شما یعنی اداره اطلاعات شهربانی، چه اطلاعاتی کسب کردید؟ چه اقداماتی نمودید؟ و به چه مقاماتی گزارش دادید؟

سرهنگ نادری: در این مورد بخوبی به خاطر دارم که ریاست شهربانی و فرماندار نظامی را دقیقاً در جریان اطلاعات تلفنی واصله که از مأمورین می‌رسید بلافاصله می‌گذاشتم و جزئیات هجوم دستجاتی را به مجسمه‌ها برای تخریب آن و اقدامات اولیه‌ای که سربازان کردند، گزارش کردم تا اینکه افراد فرماندار نظامی جمع‌آوری شدند. رئیس: ممکن است اطلاع دهید دستجاتی که اشاره کردید چه دستجاتی بودند و بستگی به چه اجزایی داشتند؟

سرهنگ نادری: سوابق گزارشاتی که در اداره شهربانی موجود...

رئیس: جواب دادگاه را بدهید.

سرهنگ نادری: جواب تیمسار را عرض می‌کنم. اجازه بدهید.

رئیس: بگویید کی‌ها بودند؟ ما به گزارشات کاری نداریم.

سرهنگ نادری: از نقاط مختلف شهر جمع‌بتهایی آمدند. بنده الآن به‌طور دقیق به‌خاطر ندارم که مثلاً در میدان بهارستان چه کسانی بودند. چون از هر نقطه شهر دسته‌ای حرکت کرده بود و به‌طرف میدانها می‌رفت. دستجات چپ بود. افراد دیگری هم بودند. الآن به‌خاطر ندارم. الآن نمی‌توانم به‌طور دقیق و قاطع عرض کنم که چه دستجاتی در چه محل‌هایی حضور داشته‌اند.

رئیس: بمقامات مربوطه گزارش داده‌اید که این دستجات از چه احزابی هستند؟  
سرهنگ نادری: همان طوری که عرض کردم، هر گزارشی که رسید تقدیم کردم و مسلماً این گزارش هم تقدیم شده است.

رئیس: اظهار داشتید تا آنجایی که از اقدامات سربازان جلوگیری به‌عمل آمد، ممکن است اطلاع دهید جلوگیری از اقدامات سربازان به‌دستور چه مقامی است؟  
سرهنگ نادری: به‌دستور فرماندار نظامی.  
رئیس: دستور کتبی بود یا شفاهی؟

سرهنگ نادری: چون بنده فرماندهی عده‌ای را عهده‌دار نبودم، اطلاع ندارم.  
رئیس: در روزهای ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ برای گزارش جریانات روز آبا چند مرتبه نزد آقای دکتر محمد مصدق رفته‌اید؟

سرهنگ نادری: اصلاً خدمت ایشان نرفتم.  
رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر سازید تلگرافات صادره از اداره اطلاعات شهربانی در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ برای تحت نظر گرفتن نمایندگان اقلیت و بعضی اشخاص دیگر به‌دستور چه مقامی بوده است، و آیا مدرکی برای انجام این دستور به‌شما داده شده است یا خیر؟

سرهنگ نادری: کلیه این دستورات به‌دستور ریاست شهربانی اقدام شد. راجع به‌مدرک که فرمودند، نیم‌سار ریاست محترم دادگاه استحضار دارند بین ادارات تابعه شهربانی و رئیس شهربانی این مدرک فقط به‌صورت دستوراتی که در حاشیه نامه‌ها نوشته می‌شد ممکن است باشد. برای مزید استحضار عرض می‌کنم بالغ بر سی هزار شماره در اواخر مرداد اندیکاتور اداره اطلاعات نشان می‌دهد به‌واسطه کثرت کار حتی دستور حاشیه‌نویسی هم همیشگی نبود. غالباً به‌توسط معاون اداره اطلاعات سرگرد احمدی، توسط ریاست شهربانی دستوراتی می‌رسید و اجرا می‌شد. با اینکه در هر روز چندین ده بار خود بنده را احضار می‌کردند و دستور می‌دادند. بنده روی یک یادداشت که در دست داشتم یادداشت می‌کردم و بلافاصله اقدام می‌کردم. جز آنچه که عرض کردم، مدرکی تصور نمی‌کنم وجود داشته باشد.

رئیس: آبا به‌نظر شما برای چنین دستورات مهمی دستور شفاهی و یادداشت شما کافی بوده، مثلاً یک نماینده‌ای را بازداشت کنید و یا اشخاص دیگری را متعرض شوید، همچنان که اکنون رئیس شهربانی وقت اظهار می‌دارد: «بکلی از عملیات رئیس اطلاعات شهربانی بی‌اطلاع هستیم»؟

سرهنگ نادری: گرچه به‌نظر این بنده چنین اظهاری از طرف ریاست شهربانی که دال بر بی‌اطلاعی ایشان از امور یک اداره تابعه ایشان است نهایت درجه تعجب‌آور است، با نهایت صراحت و درستی عرض می‌کنم دستورات انجام شده جز آنچه که فرمول عادی اداره اطلاعات بوده و احتیاجی به‌اخذ دستور خاص نداشته از قبیل موافقت با صدور گذرنامه یا اعلان سوابق اشخاص یا صدور دفترچه اقامت مهاجرین و یا سایر امور عادی اداره اطلاعات کلیه

با دستور شخص رئیس شهربانی انجام شده بود. حتی معاونین شهربانی هم با این اداره خاص که اینجانب در رأس آن انجام وظیفه می‌کردم تماس نداشتند. مگر در بعضی موارد استثنائی.

رئیس: آیا تلگرافات صادره به شهربانیهای آذربایجان برای تحت نظر گرفتن شاهپورها را در نظر دارید و می‌توانید دادگاه را سریعاً مستحضر دارید که به دستور چه مقامی بوده است و آن دستور کتبی بوده یا شفاهی؟  
 سرهنگ نادری: اینجانب صحیحاً چنین تلگرافاتی را به خاطر ندارم. ولی همان طور که عرض کردم، اصولاً جز ریاست شهربانی بنده از مقام دیگری کسب دستور نمی‌کردم؛ و اگر این دستور کتبی بوده، در پرونده‌های موجود در اداره اطلاعات و سوابق امر قطعاً منعکس است. استدعا دارم اگر این تلگرافات در دسترس دادگاه هست، در صورت تصویب امر فرمایید به اینجانب ارائه و یا فرانت نمایند تا چنانچه مطلب بیشتری به خاطر داشته باشم به عرض دادگاه محترم برسانم.

در این موقع منشی دادگاه عین تلگراف مربوطه را که دادستان ارتش برای ضبط در پرونده امر تقدیم داشته بود، به دست سرهنگ نادری داد و رئیس دادگاه خطاب به وی اظهار داشت: «بلندتر بخوانید تا در ذهن شما بماند.» سپس سرهنگ نادری تلگراف مزبور را که به امضای خود او مخایره شده بود فرانت کرد.

رئیس: همین یکی کانی است. راجع به این تلگراف چه می‌فرمایید؟

سرهنگ نادری: قطعاً به دستور ریاست شهربانی تلگراف تنظیم شده است.

رئیس: بسیار خوب. تیمسار دادستان شما سؤالی ندارید؟

سرتیپ آزموده: اگر اجازه بفرمایید، توضیحانی دارم.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آزموده: محترماً به عرض می‌رسانم: دو موضوع را از این افسرانی که احضار می‌فرمایید و آقایانی که به عنوان مطلع آمده‌اند، اینجانب زیاد می‌شنوم: یکی موضوع گرفتاری است که هر چه دقت می‌کنم نفهمیدم گرفتاری چهار روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد جز همان اوضاعی که می‌دانم و می‌دانند چه بود. دیگر نزاکت و حجب بی‌اندازه است که این آقایان دارند. مثلاً سرکار سرهنگ نادری می‌فرمایند میبستگی دادند و حرفهای نساوایی زدند. یا خیلی که می‌خواهند بی‌برده صحبت کنند، می‌فرمایند اهانتهایی کرده‌اند.

باید توضیح دهم که سرکار سرهنگ نادری تحت تعقیب دادستانی ارتش هستند. ولی با وجود این، حق این بود که وقتی در دادگاه حاضر می‌شوند تذکر ریاست محترم دادگاه را رعایت نمایند و مثل یک مطلع بالاخص که رئیس اداره اطلاعات شهربانی بوده‌اند دادگاه را نسبت به سؤالاتی که می‌نماید در جریان بگذارند. متأسفانه آنچه اینجانب استنباط کردم، جز گرفتاری و صحبت بی‌اندازه ایشان و زبان دیپلماسی بنده که از توضیحات ایشان چیزی درک نکردم.

به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: در زمان فرمانداری نظامی سازمانهای انتظامی کشور فلج نمی‌شوند. هر یک باید وظایف خود را انجام دهند، مانند زمانی که حکومت عادی بوده. با این تفاوت که در زمان حکومت نظامی سازمانهای انتظامی مثلاً دایره اطلاعات شهربانی یک عامل برای فرمانداری نظامی می‌شود. یعنی مسوظف است اطلاعات را جمع‌آوری کرده در اختیار فرمانداری بگذارد. ولی آن طور که بنده استنباط کردم، مبنای توضیحات این سرهنگ این بود که هر سؤالی فرمودید یا به عهده فرمانداری نظامی محول کرد یا به عهده رئیس شهربانی.

بدیهی است بنده در این مقام نیستم که در محضر دادگاه از آقای سرهنگ بازجویی کنم یا از کسی دفاع کنم. ولی نکانی را باید به عرض برسانم تا مبدا روی توضیحات ایشان نکانی برای دادگاه مبهم بماند. قصد نداشتم که از پرونده‌ای صحبت کنم که در اطراف آن بسیار حرف زده شده. ولی چون یکی دوبار آقای دکتر مصدق نام آن پرونده را بردند، امروز نیز سرهنگ نادری ضمن دادن اطلاعات نام آن پرونده را برد، همان پرونده را شاهد مثال قرار می‌دهم تا ملاحظه فرمایند اطلاعاتی که سرهنگ نادری داد مبنایش از چه قرار است. به طور کلی سرپرست وقت اداره اطلاعات شهربانی گفتند: «یک رئیس داشتم، رئیس شهربانی بود.» حال خوب است ریاست محترم دادگاه توجه فرمایند در زمانی که سرنیپ افشار طوس مقول شد، مگر سازمان شهربانی و وظایف دایره اطلاعات شهربانی با ۲۵ مرداد فرق داشت؟ چگونه در آن زمان سرکار سرهنگ نادری تماس مستقیم یا نخست‌وزیر وقت داشتند و حتی به طوری که همه مردم می‌دانند خود پرونده را مستقیماً تشکیل دادند. بالاتر از آن در زمان تحقیق پرونده جزایی را به صورت ریسورتاژ درآورده و فیلم آن را در پشت بلندگوها به اطلاع جهانیان رسانیدند و همه این کارها را به دستور نخست‌وزیر وقت و نظارت مستقیم خودشان نمودند. آیا در آن روز شهربانی رئیس نداشت و وظایف اداره اطلاعات معلوم نبود؟ تکلیف هر سازمانی را سازمان معین نکرده بود؟ پس چگونه وقتی یک دادگاهی یک افسری را به عنوان مطلع احضار می‌کند این افسر به خود حق می‌دهد که علاوه بر اینکه به کشف حقیقت کمک نکند، دادگاه را منحرف سازد؟

وظیفه اداره اطلاعات شهربانی این بود که لحظه به لحظه کلیه وقایعی که در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد در پایتخت روی می‌دهد از آن مستحضر باشد. کما اینکه هر وقت قصد نمایند حتی از صندوقخانه‌های منازل مستحضرند. ولی موقع حساب با خاطرشان باری نمی‌کند و یا به جای توضیح دادن و اطلاع دادن افسانه سرایی می‌کنند. تلگرافی را هم اکنون امر فرمودید این سرهنگ فرانت کرد، هیچ اثری موجود نیست که به دستور رئیس شهربانی این تلگراف را صادر کرده باشد. این افسر مطلع در ردیف گواه، این افسری که اولین وظیفه‌اش باید شاه دوستی باشد، تلگراف کرده که «هر گاه شاهپور عبدالرضا به تبریز وارد شد، او را زیر نظر بگیرد.» به دست خود کرده و ناچارم صریح عرض کنم مستقیماً به دستور دکتر محمد مصدق کرده.

از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم این اشخاص را که احضار می‌فرمایید، توجه بفرمایید که تحت تعقیب جزایی هستند. منتهی بعضی از آنها با رعایت وجدان چنانچه ملاحظه شد در محضر دادگاه خود را متهم نمی‌دانند و به سوالات جواب می‌دهند. بعضی دیگر سرسختی نشان می‌دهند و هر چه سؤال صریحتر بفرمایید مبهم‌تر و پیچیده‌تر جواب می‌دهند و در بعضی سوالات دادگاه را حواله می‌دهند به سوابق و خاطرات. به هر جهت به نظر دادستان ارتش، با این وضعی که بنده ملاحظه نمودم سؤال و جواب از سرهنگ نادری نه تنها دادگاه را کمک در کشف حقیقت نمی‌کند بلکه چه بسا دادگاه را از حقیقت منحرف سازد. همان طور که عرض کردم، اعماز او در مرحله تحقیق جزایی است. اگر اجازه فرمایید، این موضوعاتی که به عمل آمد در مرحله بازرسی صحت و سقمش معلوم می‌شود. در آنجا بخوبی معلوم می‌شود که این تلگراف به دستور رئیس شهربانی بوده یا مقام دیگر. ا. انتکار خود سرکار سرهنگ نادری بوده است. بنده دیگر عرضی ندارم.

ساعت ۵/۱۰ یک ربع تنفس اعلام شد.

\*\*\*

ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد. پس از اعلام رسمیت آن، رئیس دادگاه دستور احضار

آقای مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف کابینه دکتر مصدق را داد. چند دقیقه بعد مشارالیه به اتفاق یک انسر محافظ وارد جلسه شد و به طرف صندلی گواهان کنار میز منشیها رفت.

رئیس: آقای مهندس معظمی، به طوری که استحضار دارید در مورد وقایع از ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه بر علیه آقای دکتر مصدق دادستان ارتش کیفرخواست صادر نموده. اینک از شما نیز راجع به وقایع سه روزه بالا سوالاتی می شود. لازم است از روی دقت و بی طرفی و وجدان مانند یک نفر مطلع اطلاعات خود را در اختیار دادگاه بگذارید. مهندس معظمی: بفرمایید.

رئیس: در ایام ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ آیا هیئت وزیران در منزل آقای دکتر محمد مصدق تشکیل جلسه دادند یا خیر؟ و اگر تشکیل داده شد، شما هم در آن جلسات شرکت داشته اید یا خیر؟

مهندس معظمی: عرض کنم در روز بیست و پنجم ساعت هفت و بیست دقیقه به شرکت تلفن حسب معمول آمده بودم. در آنجا شنیدم که در شب آن روز حوادثی اتفاق افتاده. فوراً برای اطلاع از موضوع به منزل جناب آقای نخست وزیر رفتم. در حدود ساعت ۸ صبح یک عده دیگر از همکاران محترم هم بتدریج تشریف آوردند و جلسه هیئت دولت تشکیل شد. آقای دکتر صدیقی جلسه را اداره می فرمودند. آنچه که به خاطر دارم از طرف جناب آقای نخست وزیر شرح موقوف را به اطلاع هیئت رسانیدند. سپس آقای مهندس حق شناس نیز آنچه بر ایشان گذشته بود بیان فرمودند. قرار شد هر کدام از آقایان وزرا هر اتفاقی در وزارتخانه شان افتاد کتباً تا ساعت ۱۱ به جناب آقای نخست وزیر گزارش دهند. جلسه ختم شد و هر یک به وزارتخانه های خود رفتیم. روز دوشنبه ۲۷ نیز جلسه معمولی هیئت تشکیل شد.

رئیس: جلسه روز ۲۵ مرداد چه ساعتی تشکیل و چه ساعت خاتمه یافت؟ خواهشمندم توضیح فرمایید که خود آقای دکتر مصدق در آن جلسه حضور داشتند یا خیر؟

مهندس معظمی: جلسه روز یکشنبه تصور می کنم ساعت ۸ تشکیل شد و در حدود بیست دقیقه طول کشید. جناب آقای دکتر مصدق هم آنچه به خاطر دارم در حدود هفت تا هشت دقیقه حضور داشتند.

رئیس: از اعلامیه ای که در روز ۲۵ به نام اعلامیه دولت صادر شد، هیئت دولت استحضار داشت یا خیر؟ مهندس معظمی: عرض کردم ساعت هفت و بیست دقیقه بدون اطلاع از جریان به شرکت تلفن رفتم. بعد مطلع شدم که جریانانی در شهر اتفاق افتاده است. از آنجا هم بمنزل جناب آقای نخست وزیر رفتم. آنجا هم از اعلامیه دولت چیزی مطرح نشد. بنابراین از اعلامیه اطلاعی ندارم.

رئیس: راجع به حوادث روز ۲۶، پایین آوردن مجسمه ها و جریان میتینگ روز ۲۵ در جلسه روز ۲۷ هیچ مورد بررسی فرار گرفت یا خیر و صحبتی در اطراف آن به میان آمد یا خیر؟

مهندس معظمی: راجع به جریان مجسمه ها، اینجانب در همان هیئت دولت اطلاعاتی پیدا کردم در موقعی که هیئت دولت تشکیل شد. بعد از آنکه، اگر اشتباه نکنم، قضیه شبلات مطرح بود و یکی دو ساعت وقت هیئت را گرفت، یک تصویرنامه ای به دست اینجانب رسید که امضا کنیم. اجازه خواستم از جناب آقای دکتر صدیقی و عرض کردم امشب بهتر است به جای صدور این تصویرنامه وقایع مهمتری که اتفاق افتاده است مطرح مذاکره شود و درباره آنها تصمیم اتخاذ گردد. چند نفر دیگر از رفقا عرایض بنده را تأیید کردند، چون دیر وقت بود، قرار شد مراتب به عرض جناب آقای نخست وزیر برسد و با حضور ایشان جلسه هیئت تشکیل و در اطراف این جریانات بحث و تصمیم اتخاذ گردد. لکن سیر حوادث بعدی به قدری سریع بود که تشکیل جلسه مذکور میسر نگردید.

رئیس: ممکن است توضیحاً دادگاه را از چگونگی وقایعی که در این روزها اتفاق افتاده و موجب توجه جناب عالی و قابل طرح در هیئت دولت بود مستحضر سازید؟

مهندس معظمی: وقایع مزبور، به طوری که قبلاً عرض کردم، یکی قضیه مجسمه‌ها و یکی هم تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایونی بدون صدور اعلامیه از طرف وزارت دربار بود و ما هیچ گونه اطلاعی نداشتیم. برای روشن شدن مطلب من این طور صلاح دیدم که در هیئت دولت مطرح شود و علت آن را بفهمیم و اقدامی که لازم است بکنیم.

رئیس: ممکن است بفرمایید در جلسه صبح روز ۲۵ مرداد هیئت دولت که آقای دکتر مصدق نیز چند دقیقه‌ای حضور پیدا کردند، آقایان را از فرمان عزل خودشان مستحضر ساختند یا خیر؟

مهندس معظمی: در خصوص فرمان اعلیحضرت همایونی چیزی نفرمودند.

رئیس: نظر خود جناب عالی و همچنین سایر اعضای دولت نسبت به جریان مبینگ روز ۲۵ مرداد در مسیدان بهارستان چه بوده است؟

مهندس معظمی: من به طور کلی از جریان مبینگ اطلاع صحیحی در دست ندارم و موضوع آن هم در هیئت دولت مورد بحث نبود که از نظر سایر همکارانم مطلع شوم.

رئیس: آیا از روزنامه‌ها، رادیوها و سایر مردم نیز راجع به مبینگ روز ۲۵ اطلاعی حاصل نکردید؟

مهندس معظمی: عرض کردم جریان صحیح مبینگ را نه از روزنامه و نه از رادیو اطلاع حاصل نکردم. چون من پس از ملی شدن تلفن به قدری کارم زیاد شده بود که برایم مجال مطالعه روزنامه و رادیو نبود.

رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر سازید که در جریان روز ۲۸ مرداد چه ساعتی منزل آقای دکتر محمد مصدق رفتید؟ تا کی در آنجا با ایشان بودید؟ در این مدت در منزل ایشان چه می‌گذشت؟ بالاخره تا کجا با ایشان همراه بودید؟ همچنین توضیح دهید آیا در روز ۲۸ هم از جریان فرمان عزل ایشان استحضار حاصل کردید یا خیر؟

مهندس معظمی: ساعت ۱۰ روز ۲۸ به اینجانب اطلاع رسید که یک عده به دستگاه مرکزی سخبات تلگراف هجوم آورده‌اند، چون دستگاه بیسیم و دستگاه تلفن کاربرد در آن محوطه هست بیم آن می‌رفت که اگر حمله‌ای بشود ارتباط کشور قطع شود. چون مراقب و محافظ آنجا تعدادشان کم بود، به فرمانداری تلفن کردم که تعداد مراقبین را

زیادتر کنید. ایشان تشریف نداشتند. به تبسار ریاست محترم سناد تلفن کردم و این موضوع را به معظم له تذکر دادم. تا ساعت نیم بعد از ظهر منتظر شدم. ولی متأسفانه هیچ گونه کمکی نرسید. چون از این قسمت همان طور که عرض شد بیم داشتم، بعلاوه اوضاع روز نیز عادی نبود، برای کسب اطلاع بیشتر از جریان روز و برای اینکه شاید فرماندار

نظامی یا رئیس محترم سناد را در آنجا پیدا کنم، به منزل جناب آقای نخست‌وزیر رفتم. چون تمام کوجه‌ها را مأمورین انتظامی مراقبت می‌کردند، با زحمات زیادی موفق شدم به منزل ایشان بروم. خیال می‌کنم در حدود ساعت یک و بیست دقیقه یا یک و نیم بعد از ظهر بود که به منزل ایشان وارد شدم. مدتی در اطاق آقای ملک اسماعیلی بسوادم. عده‌ای

می‌آمدند و می‌رفتند و از جریان خارج و آتش‌سوزی روزنامه‌ها و خراب کردن احزاب و غیره خبر می‌دادند.

در حدود ساعت ۲ خدمت جناب آقای نخست‌وزیر رسیدم. چند نفر آنجا بودند از جمله تبسار دفتری که گویا در آن روز رئیس شهربانی و حاکم نظامی شدند. جناب آقای نخست‌وزیر هم مشغول تلفن کردن گویا به سناد یا شهربانی بودند. چون مجال صحبت نبود، از اطاق خارج شدم و در اطاقی که معمولاً هیئت دولت تشکیل می‌شود با چند نفر از آقایان دیگر آنجا بودم. دابماً اشخاصی می‌آمدند و می‌رفتند. در ساعت دو و نیم یا سه که درست نظرم نیست از رادیویی

که در اطاق آقای دکتر ملک اسماعیلی بود، از آنجا اشغال دستگاه رادیو را شنیدم و نطق تبسار زاهدی که خودشان

را نخست‌وزیر معرفی کردند در آن ساعت به گوش من خورد.

پس از آن صدای تیر از اطراف بلند شد. ما به داخل اطاق جناب آقای نخست‌وزیر رفتیم. در حدود ده دوازده نفر آقایان آنجا بودند که در این موقع تیمسار ریاحی تلفن فرمودند که آقای سرتیپ فولادوند به عنوان مشاوره آنجا تشریف می‌آورند. ایشان تشریف آوردند و فرمودند: «اوضاع ایجاب می‌کند که جناب عالی استعفا بدهید یا به کنار بروید.» یک چنین لغتی که خاطر من نیست جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند: «من رئیس‌الوزرای قانونی هستم و هرگز استعفا نمی‌دهم.» تیمسار فولادوند فرمودند که خونریزی خواهد شد و این خونریزی صورت خوشی نخواهد داشت. جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند: «ما با کسی جنگ نداریم و الآن دستور خواهم داد که اگر از طرف ارتش به این خانه حمله می‌شود، بهیچ وجه مقاومت نکنند. ولی از هجوم رجاله به خانه من جلوگیری کنید.»

برای اجرای این منظور نیز چهار نفر از نمایندگان که در آنجا تشریف داشتند اعلامیه‌ای نوشتند و منزل جناب آقای نخست‌وزیر را بلاذفاع اعلام کردند و بدست آقای سرتیپ فولادوند دادند. بعلاوه دو ملاقه هم داده شد که در بالای پشت‌بام و جای مناسبی نصب بشود. ولی پس از این آقای سرتیپ فولادوند تشریف بردند و شدت بمباران رو به فزونی گذاشت. به نحوی که در ساعت سه و نیم با چهار ما که در اطاق جناب آقای نخست‌وزیر بودیم از چهار طرف گلوله باران شدید. به ایشان عرض شد که «خوب نیست ایشان تشریف داشته باشند. ممکن است از اینجا خسارچ بشویم؟» ایشان فرمودند: «خیر، من همین جا می‌مانم تا کشته شوم. ولی آقایان بهتر است بروند.» بالاخره با اصرار یک عده ایشان قانع شدند و از آنجا خارج شدند. بعد به وسیله نزدیکان به اتفاق هشت نفر از آقایان آنچه به خاطر دارم اسامیشان به این قرار است: آقایان مهندس رضوی، شایگان، مهندس زیرک‌زاده، نریمان، حسینی، سلکوتی، دکتر صدیقی و خود بنده در معیت ایشان به خانه مجاور و از آنجا پس از بالا رفتن از دیوار باز به منزل دیگر و بالاخره در منزل سومی که متعلق به یک تاجر تبریزی بود رفتیم. صدای شلیک تیر تا ساعت هشت و نیم تا ۹ شب ادامه داشت. در زیر زمین آن منزل شب را طی کردیم.

ساعت چهار و نیم صبح دور هم جمع شدیم. جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند: «من بایستی خودم را در اسرع وقت به فرماندار نظامی یا شهربانی معرفی کنم. بنابراین من می‌روم شهربانی.» سایر آقایان اظهار داشتند: «ما را که هنوز شهربانی احضار نکرده. چه لزومی دارد که خودمان را قبلاً معرفی کنیم؟ البته اگر بعداً احضار شدیم، هر کدام خود را به شهربانی معرفی خواهیم کرد.» منزل مادر من در وسط همان کوچه هست. بعد از آنکه خدا حافظی کردیم، هر کسی به طرف مقصد خود رفت. من هم به منزل مادرم رفتم. هیچ کس در آنجا جز یک نفر نوکر نبود. در را زدم. وارد خانه شدم. در را بستم. پنج دقیقه بعد دیدم در را می‌زنند. در را که باز کردم، جناب آقای دکتر مصدق به اتفاق آقای دکتر شایگان و آقای دکتر صدیقی تشریف آوردند. به اتفاق به سالن رفتیم. وسایل پذیرایی هم هیچ نبود. چون خسته بودند، استراحت کردند. من در صدد تهیه ناهار برآمدم. در ضمن ایشان می‌فرمودند که «اگر وسایلی فراهم بشود که من خودم را به شهربانی معرفی کنم بدون اینکه مصادف با رجاله بشوم. خیلی خوب است.» من خدمتشان عرض کردم: «الساعة به منزل شوهر همسیره خودم آقای مهندس شریف امامی تلفن کردم و چون مادر و خانم در آنجا هستند از سلامتی خودم به آنها اطلاع دادم.» ایشان فرمودند اگر مبسر باشد به وسیله ایشان به تیمسار زاهدی اطلاع بدهید که ساعت ۸ بعد از ظهر که حکومت نظامی است به شهربانی خودمان را معرفی کنیم. نظر ایشان را به اطلاع آقای شریف امامی رساندم و ایشان هم قول دادند که این امر را به اطلاع تیمسار زاهدی برسانند و در ساعت هفت و نیم بعد از ظهر به ما اطلاع دهند.



بعد از آن ناهاری صرف شد و آقایان بعد استراحت کردند. ساعت چهارونیم بعد از ظهر بود که در منزل را زدند. نوکر آمد و گفت: «چهار نفر از شهربانی آمده‌اند و می‌گویند کارآگاه هستند و می‌خواهند خانه را تفتیش کنند.» بنده جریبان را به آقای دکتر مصدق عرض کردم. ایشان گفتند: «بسیار خوب، تشریف بیاورند.» آنها یک جیب بیشتر نداشتند. ما گفتیم: «شما که وسایل کافی برای بردن ما ندارید. از طرفی خود ما قرار است ساعت ۸ به شهر بانی بیاییم. حالا شما می‌خواهید اینجا بمانید تا ساعت ۸ با هم برویم. می‌خواهید بروید و ساعت ۸ بیایید تا به اتفاق به شهربانی برویم.» ولی آنها تلفن کردند. ساعت ۵ یا پنج و نیم درست نظرم نیست یک انومبیل سواری دیگری هم آمد و گفتند: «بلند شوید برویم فرماندار نظامی.» جناب آقای نخست‌وزیر و آقایان دکتر صدیقی و دکتر شایگان و خود بنده به فرمانداری نظامی رفتیم. از آنجا به باشگاه افسران منتقل شدیم و ۶ شب بنده در باشگاه افسران در خدمت ایشان [اشاره به دکتر مصدق] بودم.

رنیس: اینکه اشاره به «رجاله» می‌فرمایید، ممکن است توضیح دهید اینها کی‌ها بودند و چه اشخاصی بودند و منظورشان چه بوده؟

مهندس معظمی: بنده عین جمله‌ای را که جناب نخست‌وزیر فرمودند عرض کردم، غرضشان این بود که مبادا افرادی جمع شوند که قبل از اینکه خودشان را به شهربانی معرفی کنند مورد سوء قصد یا بی‌احترامی قرار بگیرند. رئیس: اظهار داشتید جماعتی در صبح به بیسم هجوم آورده بودند. آیا در اطلاعیه‌ای که به شما رسید، تحقیقاتی که به شما رسید، معلوم شد آن جماعت کی بودند و مقصودشان چیست؟

مهندس معظمی: مرکز بیسیم را عرض نکردم، دستگاه تلگرافخانه مرکزی که در میدان سپه است. چون ما دستگاههایی داریم در همان محل که تلگرافات خارج را منتقل می‌کند. بعلاوه دستگاه کاربر ما آنجا است. من از جزئیات امر اطلاع نداشتم. اشخاصی بوده‌اند که می‌خواستند وارد تلگرافخانه شوند و چون با این جریان مواجه بود اسباب نگرانی بود.

رنیس: بعد از آنکه ابلاغیه تیسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر وقت از رادیو اعلام شد که اظهار داشتید در حوالی ساعت یک‌ونیم شنیدید...

مهندس معظمی: سه عرض کردم.

رنیس: ... در حوالی ساعت سه شنیدید و همچنین سرنیب فولادوند آن پیام را آورد، ممکن است دادگاه را روشن فرمایید خود جناب عالی و وزرای دیگر که در آن ساعت منزل آقای دکتر محمد مصدق بودید از لحاظ قانونی خود را در چه موقعیتی تشخیص می‌دادید؟ همچنین در آنجا آقای دکتر محمد مصدق از فرمان عزل خودشان اظهاراتی نمودند یا خیر؟

مهندس معظمی: شدت گلوله به قدری بود که تصور نمی‌کنم برای هیچ فردی مجالتی بود که برای قانونی بودن موضوع فکر کند. بعلاوه جناب آقای نخست‌وزیر در آن موقع از فرمان عزل چیزی نفرمودند. برای اینکه همه حکایت هم‌باران گلوله بود؛ و تمام فکر ما این بود که جناب آقای نخست‌وزیر را از آنجا بیرون ببریم تا صدمه‌ای به ایشان نرسد. رئیس: نظر دادگاه از این سؤال این بود که آقایان اظهار نظری راجع به وضعیت دولت با وجود انتشار فرمان اعلیحضرت همایونی که از رادیو اعلام شده بود و آن روز در شهر نیز انتشار می‌یافت هیچ تصمیمی و تدبیری اتخاذ کرده یا به آقای دکتر محمد مصدق پیشنهادی نمودید یا خیر؟

مهندس معظمی: عرض کردم ما فقط از رادیو سه بعد از ظهر این موضوع را شنیدیم و وضعیت منزل جناب آقای

نخست‌وزیر طوری نبود که بشود هیچ گونه اظهار نظری در این باب کرد.  
رئیس: توضیح دهید دکتر حسین فاطمی تا چه ساعتی با شما در منزل آقای دکتر محمد مصدق بوده و چه ساعتی از آنجا عزیمت نمودند و به چه عنوان رفتند؟

مهندس معظمی: آنچه به نظر می‌آید، دکتر حسین فاطمی ساعت دو و نیم یا سه آمد در اطاق جناب آقای نخست‌وزیر اظهار کرد که تلفن کرده‌اند خانم ایشان از شنیدن خبری که در رادیو راجع به قتل ایشان داده شده، غش کرده. از این جهت اجازه گرفتند به منزل بروند. همان ساعت تشریف بردند.

رئیس: با آن وصفی که قبلاً نسبت به منزل آقای دکتر محمد مصدق شرح دادید، حتی در موقع ورود اشاره نمودید به اشکال وارد آن خانه شدید، به نظر آقا چگونه دکتر حسین فاطمی آزادانه از آن خانه بیرون آمد و به سمت منزل خود رفت و هیچ متوجه نشد که راه عبورش مشکل است و به این سادگی خداحافظی کرده برود؟

مهندس معظمی: عرض کنم بنده از جریان خارج اطلاعی ندارم که ایشان چطور تشریف بردند. این جریانی است که در داخل اطاق گذشت. چطور تشریف بردند و چگونه به منزل رسیدند، بنده اطلاعی ندارم.

رئیس: در سر ناهار منزل آقای دکتر محمد مصدق چند نفر بودند؟ و اگر ممکن است اسامی آنها را بفرمایید.

مهندس معظمی: اولاً دسته‌جمعی کسی سر ناهار نرفت. ناهاری در منزل آقای مهندس احمد مصدق سوی زیرزمین چیده شده بود. هر کس میل به غذا پیدا می‌کرد می‌رفت نوبت زیرزمین یک قدری غذا ور می‌داشت و می‌آمد یک کناری و در پناهی می‌خورد. اشخاصی که من دیدم ناهار خوردند آقایان دکتر شایگان، دکتر صدیقی و ملکوتی بودند و من کس دیگری را ندیدم.

رئیس: آیا نظر آن است که دکتر حسین فاطمی آن روز آنجا ناهار خورد و رفت یا ناهار نخورده رفت؟  
مهندس معظمی: ایشان وقتی که من به منزل آقای نخست‌وزیر رفتم آنجا بودند و من نفهمیدم که ناهار خورد یا نخورد. ولی وقتی رفت فکر می‌کنم، ناهار خورده بود. درست نمی‌دانم.

رئیس: بنده دیگر عرضی ندارم. رئی آقای دادستان، شما مطلبی ندارید؟

سرتیپ آزموه: تصور می‌گردد ضروری نداشته باشد که اینجانب استنباط خود و اطلاعاتم را به عرض دادگاه محترم برسانم. اولاً اطلاعات اینجانب این است که ساعت ۱۰ صبح روز ۲۸ مرداد ماه این آقای مهندس معظمی به اصطلاح خود از ترس رجاله بعد از ۱۰۹ پناه برده‌اند. کما اینکه خود در توضیحاتی که دادند فرمودند در ساعت ۱۰ صبح ۲۸ مرداد ماه که به ایشان اطلاع می‌دهند عده‌ای قصد تصرف تلگرافخانه را دارند، عیناً این جمله را فرمودند که «تلفن کردم به فرمانداری و ستاد ارتش. متأسفانه کمکی نرسید.» واقعاً هم جای تأسف بوده است. کما اینکه توضیح فرمودند که از شدت تأسف حتی روز ۲۸ مرداد ماه ناهار از گلوبشان بایین نرفته است.

دیگر اینکه دو سه بار در توضیحات خود از شدت بمباران توصیف فرمودند. به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که بمبارانی در کار نبوده. کما اینکه این دارو دسته‌ای که دور آقای مصدق جمع شده بسودند در آن روز متأسفانه یا خوشبختانه کوچکترین آسیبی به آنها نرسید. پس بنا بر این معلوم نیست این بمباران و این شدت چه بوده و چگونه در یک اطاق ۳ در ۲ که نختی در وسط آن بوده و یک مشت حواریون آقای مصدق دور او جمع بوده‌اند این بمباران کوچکترین آسیبی به آنها نرساند.

دکتر مصدق: همین الآن هم ... [زنگ رئیس]

رئیس: خواهش می‌کنم بین صحبت ایشان چیزی نفرمایید.

سرتیپ آز موده: در حالیکه نقشه آنها عده‌ای هموطنان ما را به خاک و خون کشید که اکنون یکی آنها را «چاقو کش» می‌خوانند؛ دیگری که به عنوان مطلع آمده آنها را «رجاله» می‌خوانند. در عین حال با خون سردی هر چه بیامیز تو صیف می‌کند که چگونه از بامهای مردم و دیوارها پرش کرده به زیر زمینها رفته‌اند که در همان حال یک عده از مردم شاه‌دوست در زیر آتش مسلسل این اشخاص جان می‌داده‌اند که پاداش آنها اطلاق «چاقو کش» و «رجاله» است. واقعا حق دارند که مناسفند چگونه در همان ساعت ۱۰ صبح اشخاص شاه‌دوست را در همان تلگرافخانه به خاک و خون نکشیده‌اند. اگر دادستان ارتش مجبور می‌شود این توضیحات را بدهد علت این است که هنوز هم که هنوز است کوچکترین نأسفی ندارند و ایا و امتناع ندارند که لا اقل یک عده‌ای را که قدر مسلم این است که الان در این روزگار نیستند «رجاله» نگویند.

این آقای وزیر پست و تلگراف بوده. با اجازه ریاست محترم دادگاه از او سؤال می‌شود یعنی اگر ریاست محترم دادگاه صلاح بدانند سؤال کنند که در ایام ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه اولاً از سبیل تلگرافاتی که استانداران و فرمانداران مخایره می‌کردند و موفقیت پیشوا را مسئلت می‌نمودند. این آقای وزیر پست و تلگراف چه اطلاعاتی می‌توانند به این دادگاه بدهند به عنوان مطلع یا گواه یا هر چه بر آن نام می‌گذارند؟ ثانیاً تلگرافاتی که حسین فاطمی به وسیله دستگاههای کشور شاهنشاهی به بغداد و رم مخابره نمود دایر به اینکه سفرای دولت شاهنشاهی ابران بسا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تماس نگیرند. به چه وسیله مخابره شد و این وزیر پست و تلگراف چه اطلاعاتی می‌دهد؟ ثالثاً این آقا اطلاع دهند که با تلفنهای کاربر چه مخابراتی در آن روزها در داخل کشور و خارج کشور به عمل آمده است.

بمعر جهت بطور کلی به عرض دادگاه محترم می‌رسانم که در آن روزها که کشور ایران طرح جمهوریش ریخته شده بود یکی از وسایل بسیار مهم و مرتبه اول وسایل مخابراتی و تبلیغاتی بود که این آقای مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف و تلفن بوده‌اند. حال دیگر من نمی‌دانم در پاسخ سؤال من خواهند گفت: «چون تلفن ملی شده بود از این حرفها اطلاعی ندارم.» یا اینکه این دادگاه را روی سوالات کلی که به عمل آوردم روشن می‌فرمایند. توجه داشته باشند ضمن توضیحات خود به افراد ایرانی واژه‌هایی از قبیل «رجاله» نگویند. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای مهندس معظمی، ممکن است در جواب اظهارات تبسار دادستان توضیحاتی بفرمایید؟  
مهندس معظمی: خاطر دادستان محترم ارتش را متذکر می‌کنم که اولاً ساعت ۱۰ من در وزارتخانه بودم و ساعت یک ربع به یک از وزارتخانه خارج شدم. تحقیق این مطلب هم هیچ اشکالی ندارد. وزارت پست و تلگراف معاون دارد، مدیر کل دارد، کارمند دارد. بفرمایید تحقیق کنند. بنده نیم ساعت بعد از ظهر در اطاق معاون بودم. اگر غیر از این بود، هر چه می‌فرمایید صحیح است.

اما راجع به «رجالها» که فرمودند، بنده عین عبارتی را که جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند عرض کردم. بنابراین من هیچ توهینی به مردم نکردم. قصد توهین هم نداشتم و نباید جای نگرانی باشد.

اما راجع به تلگرافات. هفده ماه تمام من وزیر پست و تلگراف بودم. خوشوقتیم و افتخار می‌کنم که در این محضر دادگاه اعتراف کنم و قول بدهم که من یک تلگراف مردم را نخوانده‌ام. اجازه هم ندادم که در تمام این مدت یک مأمور سانسور بیاید و تلگرافات مردم را سانسور کند. من اهل سانسور نبودم. [با صدای بلند] وظیفه پست و تلگراف، آقای دادستان، این نیست که تلگرافات مردم را کنترل کند یا نامه‌های مردم را بخواند و مخابرات ادارات را سانسور کند. وزارت پست و تلگراف، آقای دادستان، کارش خواندن تلگرافات و اسرار مردم نیست. من، آقا، از تلگراف رمز آقای دکتر فاطمی چگونه می‌توانم اطلاع داشته باشم یا وزارت پست و تلگراف چه اطلاعی می‌تواند داشته باشد؟ مگر

مأمورین و تلگرافچیها موظف بودند که تلگرافات را بیاورند پیش من.

بهر حال همان طوری که عرض کردم، دستگاه وزارت پست و تلگراف در این هفده ماه نه مأمور سانسور برای تفتیش نامهها و تلگرافات مردم داشت و نه نامه و تلگرافی از مردم را خوانده است و نه اصلاً گورد سانسور بسازی می‌گشت. از طرف دکتر فاطمی اگر تلگرافی شده اولاً رمز بوده؛ ثانیاً بنده از آن هیچ گونه اطلاعی ندارم و وظیفه هم نداشته‌ام که اطلاع داشته باشم. من به هیچ وجه در زمان وزارت من اجازه نمی‌دادم که کسی اسرار مردم را سانسور کند. [پس از فدری تأمل، خطاب به رئیس دادگاه] موضوع دیگر در اظهارات آقای دادستان چه بود که جواب عرض کنم؟ رئیس: اظهار تأسف کردید که مأمور نیامد.

مهندس معظمی: آقا، بله، یکی اینکه فرمودند بنده اظهار تأسف کردم که مأمورین نیامدند و نتیجه گرفتند که بنده از نرس جانم به‌خانه ۱۰۹ پناه بردم. عرض کردم آقا دستگاههای تلگراف و دستگاه بیسیم و دستگاه تلفنهای کاربر در آنجا بود. عده‌ای ریخته بودند آنجا و بیم آن می‌رفت که دستگاهها را از کار بیندازند و خراب کنند. بنده برای حفاظت این دستگاهها ده پانزده نفر مأمور خواستم و الا قصد آدم کشی که در آنجا نداشتم. آقای دادستان، اگر آمده بودند و آن دستگاهها را خراب کرده بودند، حالا که ما رفته‌ایم و شما آمدید که دیگر دستگاههای مخابراتی وجود نداشت که شما از آن استفاده کنید. من که توپ و تانک نخواسته بودم و قصد خونریزی نداشتم، من به فکر محافظت دستگاههای مخابراتی مملکت بودم.

دیگر اینکه فرمودند در منزل دکتر مصدق گلوله و بمباران در بین نبوده است. بنده قصدم از ادای این کلمه همان گلوله‌های تفنگ و گلوله‌های توپ و تانک بود و قصدم از بمباران البته بمباران هوایی نبود. [خنده شدید حضار] بنده دیگر چیزی به‌خاطر ندارم. اگر مطلبی هست بفرمایید تا جواب عرض کنم. رئیس: خیر، بفرمایید.

مفازن ساعت ۷ جلسه ختم و جلسه آینده به ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر سه‌شنبه موکول شد. مهندس معظمی پس از امضای اوراق صورت جلسه و سلام و احوال پرسی با دکتر مصدق تالار آئینه سلطنت آباد را با مأمورین محافظ ترک نمود.

## جلسه بیست و ششم

بیست و ششمین جلسه دادرسی در ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر سه شنبه ۱۷ آذر ۱۳۳۲ در سالار آئینه سلطنت آباد تشکیل گردید. پس از قرائت صورت جلسه و اعلام رسمیت دادگاه، سر لشکر مقبلی رئیس دادگاه اظهار داشت که سوالانی از آقای دکتر محمد مصدق می شود.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، طبق اظهارات خودتان و تحقیقاتی که در دادگاه به عمل آمده، ثابت است که در مورد تشکیل شورای سلطنتی با اشخاصی مشورت نموده و موضوع را مورد بررسی قرار داده اید. توضیح دهید با چه اشخاصی این مشورت به عمل آمده.

دکتر مصدق: از بیانات تیمسار ریاست محترم دادگاه مسلم شد که در باب تغییر رژیم صحبتی نشده. چونکه این مرد (شماره به دادستان) غالباً این طور می گفت که من می خواستم تغییر رژیم بدهم. الآن با این بیانات شما معلوم شد که داورسان محترم به آنچه که خلاف حقیقت تا به حال گفته می شد ترتیب اثر نداده اید؛ و حالا می خواهید بدانید که راجع به تشکیل شورای سلطنتی با چه اشخاصی مشورت کرده ام. اکنون اگر استنباط بنده در این باب صحیح است، آن وقت اجازه بفرمایید بنده در این باب صحبت کنم.

رئیس: فعلاً دادگاه موضوع مشورت در اطراف تشکیل شورای سلطنت را توضیح می خواهد. پاسخ آن را بدهید.  
دکتر مصدق: همان روز سه شنبه که فرار بود عصر آن روز بنده هیئت وزیران را به طور فوق العاده دعوت بکنم که راجع به وضعیتی که پیش آمده تصمیمی که صلاح بدانند به شرحی که چند مرتبه در دادگاه عرض شده اتخاذ کنند، شاید مقارن ظهر بود، یعنی همان وقتی که از سفارت امریکا تلفن کردند و وقت خواستند برای سفری که عصر آن روز با بنده ملاقاتی بکنند. چند نفری در منزل بنده بودند. آنجا صحبت از این پیش آمد که اگر هیچ راه حلی از طریق نسلگراف وزیران با شرفیابی آنها به پیشگاه ملوکانه یا هر راه دیگری که هیئت وزیران صلاح بدانند پیدا نشد و این کار تمام نشود، آن وقت باید یک فکری کرد که وضعیت مملکت اختلال پیدا نکند. در آن جلسه عرض کردم چند نفری بودند که الآن درست نمی توانم بگویم کی ها بودند. این صحبت پیش آمد و گفته شد اگر راه حلی پیدا نشد، این مسئله در هیئت وزیران مطرح شود. اگر هیئت وزیران تصویبنامه ای مثل تصویبنامه اول رفراندوم صادر کردند، با رفراندوم قضیه سلطنتی حل شود.  
رئیس: البته استحضار داشتید که تشکیل شورای سلطنت فقط اختصاص به مقام سلطنت دارد. یعنی، به شاهنشاه.

در این صورت ممکن است توضیح دهید این تصمیم شما مبتنی به چه قانونی بوده؟

دکتر مصدق: البته بنده خوب می دانستم که تشکیل شورای سلطنتی از حقوق شخص پادشاه است. در همان روز نهم اسفند هم که اعلیحضرت می خواستند شریف بیرند، در همین باب مذاکراتی با آقای حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی به عمل آمد. بدیهی است که بنده هیچ تردید نداشتم که تشکیل شورای سلطنتی از حقوق مسلم سلطنت

است. اما اگر اعلیحضرت هیچ جوابی نمی‌دادند و هیچ تصمیمی اتخاذ نمی‌فرمودند، آن وقت چه می‌بایست کرد؟ این مسئله اول بود. و اما مسئله دوم این بود که تصمیمی اتخاذ نشده بود. زیرا تصمیم را بایستی هیئت وزیران اتخاذ کند. در این باره حرفی زده شده بود. ولی از حرف تا عمل مسافت بسیاری است. تصمیم نمی‌توان گفت کی گرفته بود. چون هر جور فکری ممکن است شخص بکند و حرفی بزند، ولی به این حرفها که ترتیب اثر نمی‌نوان داد. ترتیب اثر به آن حرفی می‌دهند که آن حرف جامه عمل بپوشد. اگر صحبتی کرده‌ایم، غیر از حرف چیز دیگری نبوده و به هیچ وجه حرفی که بر خلاف شخص پادشاه باشد گفته نشده است.

رئیس: ممکن است اسامی چند نفر از اشخاص سرشناسی که در آن کمیسیون بودند ذکر نمایید؟  
 دکتر مصدق: خیر؛ بنده نمی‌توانم حالا اینجا چیزی عرض بکنم و آن اشخاص منکر بشوند و بگویند چنین حرفی زده نشده است و چنین مطلبی مذاکره نشده است. اگر بنده می‌دانستم که عرضی که می‌کنم در این محاکمه مؤثر است، هیچ وقت مضایقه نمی‌کردم که چیزی عرض کنم. ولی صحبت اشخاص در هر موضوعی که باشد وقتی که عملی نشده باشد، این حرف اثری در دادگاه نباید بکند.

رئیس: ممکن است به نظر بیاورید که آقای دهخدا در آن جلسه بودند یا خیر؟

دکتر مصدق: به خدا قسم خیر. بدانید هیچ نبودند؛ هیچ.

رئیس: پس چنانکه در نظر دارید، آقای زربان بالصر احوه اظهار داشتند و تأیید نمودند که آقای دهخدا حضور داشتند. آیا به نظر شما ایشان صحیح گفتند یا خیر؟

دکتر مصدق: بنده حافظه درستی ندارم. ولی از گفته‌های آقای زربان این طور استنباط کردم که ایشان فرموده بودند آقای دهخدا در اطافی که معمولاً هیئت وزیران در آنجا تشکیل می‌شد بوده‌اند.

رئیس: آقای دکتر صدیقی را بیاورند.

چند نفر از افسران محافظ آقای دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر پیشین کشور را به تالار جلسه هدایت کردند.

در همین ورود ایشان دکتر مصدق خطاب به رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:

بنده توضیحی دارم. اگر اجازه بفرمایید، عرض کنم.

رئیس: اگر مختصر است بفرمایید.

دکتر مصدق: ممکن است آقای دهخدا یک مرتبه با من ملاقات کرده باشد. منکر ملاقات ایشان با خودم نیستم.

ولی در آن جمعیت ایشان را ندیدم.

رئیس: آقای دکتر صدیقی، چون دادستان ارتش به اتهام جریانات از ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ بر عنبه آقای

دکتر محمد مصدق کیفرخواست صادر نموده و پرونده امر در مرحله رسیدگی این دادگاه می‌باشد، آقای دکتر مصدق

ضمن اظهارات خودشان درباره مسئولین وقایع روزهای نامبرده بالا گفته‌اند که مسئولیت جریانات با وزرای مسئول

بوده. به عنوان مطلع خواهشمندم توضیح فرمایند در جریانات و وقایع روزهای مزبور که به موجب کیفرخواست

دادستان ارتش دولت آقای دکتر محمد مصدق معزول بوده و علناً در میتینگها مطالبی بر ضد اساس حکومت گفته شده

و گویندگان آن از وزرا و نمایندگان مجلس سابق بوده و در آن ایام شمارهای جمه‌سوربت داده شد و مسجسه‌های

شاهنشاه شکسته و پایین ریخته شد و وزیر امور خارجه سابق دکتر حسین فاطمی به سفیر کبیر ایران در بغداد دستور

داده که با شاهنشاه تماس نگیرند، مطالب گفته شده در میتینگ و سرمقاله روزنامه‌هایی که علناً بر ضد اساس حکومت

بوده در رادیو انتشار یافته و همچنین نسبت به تشکیل شورای سلطنتی اقدام گردیده و برای مراجعه به‌آرای عمومی دستور صادر گردیده است، به نظر شما مسئول وقایع مزبور چه کسانی می‌باشند؟ در این مورد دادگاه را روشن فرمایید که مسئولیت وزرا در چه حدودی است.

دکتر صدیقی: امور و مسائلی که ریاست محترم دادگاه مطرح فرموده‌اند و از بنده سؤال می‌فرمایید چنانکه بر خاطر عالی روشن است اموری است متنوع و گوناگون. در قسمتی از این مسائل و موارد به‌مناسبتی با نحوی از انحاء پنده دخیل بودم و مطلع هستم و به‌عنوان یک شخص مطلع می‌توانم به‌سوالات ریاست دادگاه پاسخ دهم. اما از بعضی آنها باید عرض کنم که اطلاعی پیدا نکردم و به‌هیچ وجه در آنها دخیل نبوده‌ام. حتی پس از آنکه اطلاع برای من حاصل شد، یعنی در بازجویی‌هایی که نیمی‌سار دادستان محترم ارتش به‌عمل آوردند، با کمال تعجب دیدم مطالبی اظهار می‌شود و مطالبی اظهار می‌کنند که هم موجب شگفتی و تعجب من شد و هم اسباب تأثر. اکنون از مقام ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم که مطالب و اموری که مورد توجه دادگاه است یک یک مطرح فرمایند تا بنده در باره هر یک از آنها اطلاعات خود را به‌عرض برسانم. چون ممکن است که در پاسخ سؤالی که فرموده‌اید رعایت سرتیب نشود و در ضمن رعایت اهمیت موضوع هم ملحوظ نماند.

رئیس: البته دادگاه از صراحت بیان جناب عالی امتنان دارد و قطعاً موضوعی را که شما اطلاع نداشته‌اید شما را ملزم به پاسخ نخواهد کرد. طبق تقاضای خودتان اینک سوالات یکی یکی به‌عمل می‌آید:  
آیا از اعلامیه‌ای که صبح روز ۲۵ ساعت هفت و سه دقیقه به‌نام اعلامیه دولت صادر شد اطلاع دارید یا خیر؟  
دکتر صدیقی: پاسخ این سؤال محتاج یک مقدمه‌ای است و آن مقدمه با اجازه ریاست محترم دادگاه عرض می‌شود...

رئیس: توجه فرمایید چون جلسه محاکمه و بازجویی نیست، از جناب عالی خواهش شده است که به‌عنوان مطلع در این دادگاه حاضر شوید و اطلاعاتی بدهید. بنابراین تصور نمی‌کنم احتیاج...  
دکتر صدیقی: فرمایش نیمی‌سار صحیح است، ولی نباید عرض کنم که چگونه در منزل جناب آقای نخست‌وزیر بودم و اطلاع حاصل کردم، چون قبل از آن در منزل جناب آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر بودم و این اعلامیه صادر شد؛ حالا اگر آن لازم نیست جواب می‌فرمایید تا بنده پاسخ سؤال جناب عالی را بدهم.  
رئیس: البته دادگاه سابقه دارد که جلسات هیئت دولت در منزل آقای دکتر محمد مصدق تشکیل می‌شد. بنابراین تصور نمی‌کنم احتیاج به مقدمه داشته باشد.

دکتر صدیقی: در هیئت دولت باید عرض کنم که اعلامیه دولت مطرح نشد.

رئیس: اطلاع حاصل فرمودید که این اعلامیه به‌نام اعلامیه دولت صادر شده بود؟

دکتر صدیقی: بله، اطلاع حاصل کردم که به‌نام دولت این اعلامیه صادر شده است.

رئیس: آیا از تنظیم آن اعلامیه در منزل آقای دکتر محمد مصدق اطلاع پیدا کردید یا خیر؟

دکتر صدیقی: از جریان وقایع چون اطلاع نداشتم طبیعی است نمی‌توانستم در نهی و تنظیم آن شرکت کنم. ولی پس از آنکه آن را نهی کردند، اطلاع حاصل کردم.

رئیس: خواهش می‌کنم فرمایید از موضوع دستخط همایونی دایر به‌عزل آقای دکتر محمد مصدق از نخست‌وزیری چه اطلاعی داشتید. آیا در هیئت وزیران مطرح شده یا خیر؟

دکتر صدیقی: از دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌هیچ وجه اطلاعی نداشتم و در هیئت دولت هم

دستخط اعلیحضرت همایونی مطرح نشد.

رئیس: از موضوع تشریف‌فرمایی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به بغداد در هیئت دولت آن روز صحبتی به میان آمد یا خیر و به نظر جناب عالی شایسته بوده مطرح شود یا خیر؟  
 دکتر صدیقی: عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به بغداد چنانچه بعداً اطلاع حاصل کردم روز یکشنبه ۲۵ مرداد ماه بود؛ و حال آنکه هیئت دولت جلسه بعد از عزیمت اعلیحضرت همایونی را روز دوشنبه ۲۶ مرداد تشکیل داد.  
 رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر فرمایید که در جلسه ۲۶ مرداد چه موضوعی در هیئت دولت مطرح گردید؟

دکتر صدیقی: جلسه هیئت وزیران در ساعت شش و نیم روز دوشنبه ۲۶ مرداد ماه در منزل جناب آقای دکتر مصدق تشکیل شد. اداره آن جلسه به حکم سنتی که در هیئت وزیران جاری و معمول است با بنده بود. در ابتدای جلسه دو سه فقره تصویب‌نامه صادر شد. بعداً جناب آقای نخست‌وزیر به وسیله منشی هیئت به آقای دکتر عالمی پیام فرستادند که رئیس هیئت مدیره شیلات برای ترتیب امر مالیات شیلات در اطاق مجاور حضور یافته‌اند و چون ترتیب این کار فوریت دارد مقتضی است ایشان را به هیئت دولت دعوت کنید و به مطالب ایشان رسیدگی بشود.

آقای رئیس هیئت مدیره به جلسه هیئت وزیران دعوت شد و مذاکرات مربوط به مالیات شیلات در حدود دو ساعت به طول انجامید. پس از آن آقای وزیر راه، عذر می‌خواهم آقای وزیر مشاور، آقای مهندس رجبی راجع به نهیة ریل برای راه شاهرود به مشهد مطالبی اظهار کردند و به آن کار هم رسیدگی شد. پس از آن آقای وزیر فرهنگ دکتر آذر درباره لایحه قانونی اصلاح لایحه تأسیس دانشکده شهرستانها طرحی نهیة کرده بودند در هیئت دولت قرائت کرد و آن هم به تصویب رسید. البته به عنوان مشورت پس از آن آقای مهندس حفشناس وزیر راه در ضمنی که خواستیم به یکی دو مطلب دیگر که از طرف منشی هیئت مطرح شده بود رسیدگی کنیم، اظهار داشتند که «مقتضی است راجع به جریان وقایع و امور کشور مذاکره شود؛ چون بحث این موضوع به تشخیص بنده لازمتر بود.» بنده بلافاصله از ایشان خواهش کردم مطالب خود را اظهار کنند. بعد از ایشان آقای دکتر عالمی صحبت کرد. پس از آقای دکتر عالمی، آقای دکتر ملکی و پس از آقای دکتر ملکی، آقای مبشر و پس از آقای مبشر، آقای لطفی و پس از آقای لطفی تبسار سرلشکر مهنا. بعداً بنده نیز مانند دیگران نظر و عقیده خود را درباره یکی دو موضوع که به نظر بنده اهمیت داشت به عرض هیئت محترم دولت رسانیدم و در حدود ساعت ده و ربع جلسه هیئت دولت پایان یافت.

رئیس: آیا خود آقای دکتر محمد مصدق در آن جلسه حضور یافتند یا خیر؟  
 دکتر صدیقی: ایشان، جناب آقای دکتر مصدق در هیئت تشریف نیاوردند. البته در این جلسه...  
 رئیس: ممکن است دادگاه را روشن فرمایید مطالبی که راجع به جریان روز و وقایع مطرح گردید از چه قرار بوده؟

دکتر صدیقی: مذاکراتی که در این باب در هیئت دولت به عمل آمد در پیرامون سه امر بود: اول اقداماتی که از طرف عده‌ای از مردم درباره فرود آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت ففید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صورت گرفته بود. بعداً مذاکراتی درباره فرود آوردن عکسها در وزارتخانه‌ها به عمل آمد. سوم مذاکراتی درباره تشکیل اجتماعات و نظائرانی که شده بود در خیابانهای تهران و ممکن بود باز هم تجدید شود. در هر قسمت توضیحی می‌خواهید، بفرمایید تا عرض کنم.

رئیس: از جریان میتینگ روز ۲۵ در میدان بهارستان نیز صحبتی به میان آمد یا خیر؟



دکتر صدیقی: از جریان میتینگ روز بیست و پنجم چون امری بود که وقوع یافته بود مذاکراتی نشد. اما چون به عیوب و مفاسد این نوع تظاهرات عموم آقایان توجه پیدا کرده بودند، هنگامی که صحبت از تشکیل اجتماعات و تظاهرات می شد چند تن از آقایان از جمله خود اینجانب صریحاً نظر خود را در هیئت دولت اظهار کردیم. رئیس: جریانی که توضیح فرمودید از پایین آوردن مجسمه ها و تظاهرات و تجمعات مراتب را به استحضار آقای دکتر محمد مصدق رساندید با خیر؟ همچنین از نظری که هیئت دولت به اصطلاح آن روز اتخاذ نمود دادگاه را مستحضر فرمایید.

دکتر صدیقی: خاطر ریاست محترم دادگاه استحضار دارند که بنده در دولت جناب آقای دکتر مصدق سمت وزارت کشور داشتم. ولی چون در تهران فرماندار نظامی بود و هنگام سلطه فرمانداری نظامی دایره عمل و فکر و اقدام وزارت کشور و شهربانی کل و زاندارمری محدود می شود، طبیعی است بنده نه از تشکیل میتینگ و نه از برنامه ای که در میتینگ منظور شده بود و نه از اشخاصی که قرار بود در میتینگ سخنرانی کنند - چنانکه قبلاً هم رسم نبود و این امور به وسیله فرمانداری نظامی صورت می گرفت - اطلاع حاصل نکردم. ولی نظر به آنکه مایل به استطلاع از جریان میتینگ بودم، از نیمیستار رئیس شهربانی کل خواستم که درباره میتینگ بمن اطلاعاتی بدهد. چند دقیقه به ساعت ۸ بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد مانده بود که ایشان به وسیله تلفن بمن خبر دادند که در میتینگ مطالب و سخنانی تاهنجار و نامطبوع گفته شده است. و نیز اطلاع دادند که در همین ساعت جماعت، عنبر می خواهم جمعی از میتینگ دهندگان، بمیدان سپه رفته اند و شعارهایی می دهند که بسیار زننده است.

بنده در ساعت ۸ به خدمت جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر رسیدم و از نظر رعایت سیاست انتظامی کشور در حدودی که مسئولیت آن بمن تعلق می گرفت به جناب معظم له عرض کردم که تشکیل این اجتماعات و اظهار این مطالب و دادن این شعارها برای اخلاکگران که همیشه مترصد استفاده از احوال و اجراء و پیش بردن نقشه و مقاصد خود هستند از جهت حفظ انتظامات در شهرها بسیار خطرناک و نایبجاست. با وجود فرمانداری نظامی بهتر آن است که تظاهر و اجتماعی نشود. یا لااقل اگر قرار است که فرمانداری نظامی و رئیس دولت اجازه تشکیل اجتماعاتی بدهند، واجب است که قبلاً از برنامه میتینگ دهندگان استحضار کامل حاصل کنند؛ و به هر صورت اجتماعات بی آنکه منظم و مضبوط باشد به صلاح آرامش و انتظامات کشور نیست. جناب آقای دکتر مصدق عریض بنده را تصدیق و تأیید فرمودند. در پاسخ به بنده اظهار داشتند که «من به فرماندار نظامی دستور داده ام و بسار دیگر دستور طواهم داد که رعایت امری را که شما اظهار کرده اید بکنند.»

بنده از خدمت ایشان مرخص شدم. فردا، یعنی در حدود ساعت ۱۰ روز دوشنبه ۲۶ مرداد، نیمیستار رئیس شهربانی بمن تلفن کردند و البته این برای اطلاع من بود نه برای کسب دستور که من در این باب وظیفه ای به عهده نداشتم. در تلفن بمن گفتند که دسته هایی در بعضی از میدانها تشکیل شده است و جمعی از مردم اخلاکگر مشغول پایین آوردن مجسمه ها هستند. بنده به ایشان گفتم: «البته مسئولیت جلوگیری از این کار به عهده فرمانداری نظامی است.» ولی از آنجا که در کارهای مختلف، شهربانی در زمان حکومت نظامی ولی ندارد، بنده به نیمیستار رئیس شهربانی گفتم: «در چند مسئولیت این کار با وجود حکومت نظامی چندان به عهده شما نیست، ولی لازم است که شما با وسایلی که به اختیار دارید کمال مساعدت را با فرماندار نظامی به عمل بیاورید تا از این کار که بسیار ناشایسته است جلوگیری به عمل بیاید.»

اجازه می خواهم از ریاست محترم دادگاه. بنده علاوه بر سمت وزارت کشور که داشته ام، به دلایل مختلف با این

کار مخالف بودم. زیرا اولاً شغل دائمی و رشته تدریس من حیانت آثار ملی را ایجاب می‌کند. ثانیاً بنده عضو هیئت مؤسسان آثار ملی هستم. ثالثاً عضو هیئت‌مدیره انجمن آثار ملی هستم. رابعاً عضو کمیسیون ملی یونسکو هستم. یکی از کارهای مهم کمیسیون ملی یونسکو حفظ آثار ملی است و نگاهداری و نگاهبانی مفاخر و مسأله ملی. به این ملاحظات من به رئیس شهربانی گفتم که از این عمل جلوگیری کند و نتیجه اقدام خود را به من اطلاع دهد.

در ساعت یازده و نیم تقریباً بار دیگر ایشان به من تلفن کردند که جمعی از مردم آشوبگر قصد تخریب مقبره اعلیحضرت فقید را دارند. حقیقت مطلب این است که من از این خبر چنانکه رئیس شهربانی وقت گواه و شاهد این مدعاست بسیار متعجب و متالم شدم. برای اینکه بهر حال بی‌احترامی به مقبره اشخاص هر که بوده باشد از نظر اخلاقی و دینی و اجتماعی منموم و مردود است. ثانیاً مقبره اعلیحضرت فقید در جوار حرم حضرت عبدالعظیم است. این بود که من به نیکسار رئیس شهربانی گفتم: «این عمل بسیار ناسزا و ناپیوسته و بر شما واجب است که با تمام قوت از اهانت به مقبره با مساعدت فرمانداری نظامی جلوگیری کنید و با عوامل و وسایلی که دارید به اطلاع مردم متنفذ بازار و حرم برسائید.» مقصود این است که در حرم مطهر حضرت عبدالعظیم بسیار کسان مدفونند و اسم بردم از جمله ناصرالدین شاه. و به ایشان گفتم که «در زمان حکومت مشروطه هیچ دیده نشده که کمترین بی‌احترامی به مقبره ناصرالدین شاه بشود. مقبره اعلیحضرت فقید در حریم حرم حضرت عبدالعظیم است. به مردم بگویید که گذشته از این که عمل شما از جهت ملی و اخلاقی ناپسندیده است، از جهت دینی هم بی‌احترامی به مقبره اعلیحضرت فقید، بی‌احترامی به حرم حضرت عبدالعظیم است و بهر صورت از این کار ناشایسته جلوگیری کنید.»

رئیس: با امتنان از توضیحات جناب عالی با اینکه بسیار قابل استفاده بود ولی پاسخ سوال بنده نبود. اکنون استدعا می‌کنم چند دقیقه استراحت بفرمایید تا چند توضیح از آقای دکتر مصدق بخواهم.

دکتر صدیقی: بسیار خوب. [دکتر صدیقی روی صندلی کنار میز منشیها نشست.]

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق.

دکتر مصدق: [در حالی که از جای خود برمی‌خاست:] بله آقا. بنده امروز نمی‌خواهم سوءاستفاده از مراسم نیکسار بکنم. چون امروز حال خوب است و می‌توانم ایستاده جواب بدهم، اجازه بفرمایید ایستاده در خدمتان صحبت کنم.

رئیس: مطالب آقای دکتر صدیقی را استماع فرمودید؟ اکنون اگر نسبت به اظهارات ایشان توضیحی دارید بفرمایید. و اگر تأیید می‌کنید که هیچ.

دکتر مصدق: بنده از آقای دکتر صدیقی چیزی نشنیدم که بتوانم رد بکنم. یک عرایضی به دادگاه محترم عرض کردند که راجع به وظایف خودشان بود که به هیچ وجه تردید در این بیاناتی که فرموده‌اند نیست. یک عرایضی هم عرض کردند مبنی بر عقاید خودشان. البته هر کس در اظهار عقیده شخص خود آزاد است. بنده نه می‌توانم تصدیق بکنم عقاید ایشان را، نه می‌توانم رد بکنم. زیرا آنچه که مربوط به شخص ایشان است، همچنانکه بنده خودم هم عرایض کرده‌ام و باز هم عرض می‌کنم عقیده شخص من است...

رئیس: شما در بیانات خودتان اظهار داشتید که «به هیچ وجه از جریبان مینینگ اطلاع پیدا نکردم.» البته در درجه اول روز ۲۵ و بعد هم روزهای بعد، چنانچه آقای دکتر صدیقی اظهار داشتند، در این خصوص مطالبی خدمت جناب عالی عرض کرده‌اند. آیا تأیید می‌فرمایید یا خیر؟

دکتر مصدق: مطالبی که ایشان به عرض دادگاه رساندند، مطالبی نیست که بنده رد بکنم. به جهت اینکه اگر ایشان

فرمودند مطالبی در این مینینگ گفته شده که سزاوار نبوده، بنده آن را رد نمی‌کنم. بنده عرض کردم حافظه درستی ندارم که آنچه به بنده گفته شده حفظ کرده باشم که اینجا به عرض دادگاه برسانم.

رئیس: راجع به مجسمه‌ها شرح مبسوطی آقای دکتر صدیقی بیان فرمودند از لحاظ اجتماعی، اخلاقی و دینی، مخصوصاً بیان کردند که موضوع را به استحضار شما هم رسانیده‌اند. آیا تأیید می‌فرمایید یا خیر؟  
دکتر مصدق: هیچ نظرم نیست که ایشان در این باب با بنده صحبتی کرده باشند. حالا اگر تیمسار محترم بفرمایند که از این سؤال چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیری، آن وقت بنده توضیح عرض می‌کنم.

رئیس: عرض کردم ایشان شرح مبسوطی راجع به مجسمه‌ها گفتند که منظور بنده اینکه...  
دکتر مصدق: ایشان معلم تاریخ هستند [خنده شدید حضار] و باید در تاریخ اظهار نظر بکنند که فرمودند بنده هم دکتر حقوق، حالا هر چه می‌خواهید حساب کنید. [خنده حضار] و بالاخره یک دکتري هستم. بهر حال راجع به مجسمه‌ها در بازرسی در این دادگاه مطالبی عرض کرده‌ام. خود آقا که از نظریات بنده در مرحله بازرسی اطلاع دارید که چه عرض کرده‌ام، دیگر تصور نمی‌کنم نکرارش ضروری باشد، چون خودتان که به سابقه مسبق هستید. [خنده حضار]  
دکتر صدیقی: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بفرمایید.

دکتر صدیقی: شاید بیان بنده وافی به مقصود نبوده است. به عنوان توضیح به مقام ریاست دادگاه عرض می‌کنم که درباره فرود آوردن مجسمه‌ها به جناب آقای دکتر مصدق بنده عرض نکردم. اطلاعاتی که در باب میتینگ به من رسید ساعت ۸ روز ۲۵ خدمتشان رسیدم و مطالبی عرض کردم. راجع به مجسمه‌ها در هیئت دولت مذاکراتی شد که البته اگر امر فرمودید توضیح عرض خواهم کرد.

رئیس: اینکه در سؤال قبلی اظهار داشته‌ام یا اینکه بیانات جناب عالی پاسخ سؤال بنده نبود منظورم همین بود که اینجانب سؤال کردم در هیئت دولت در اطراف این مسائل چه مذاکراتی شد و چه تصمیمی اتخاذ گردید و این مطالب به عرض آقای دکتر محمد مصدق رسید یا خیر؟

دکتر صدیقی: در هیئت وزیران صادقانه عرض می‌کنم که عموم آقایان وزیران که بیان مطلبی کردند کمال تأسف و انزجار خاطر خود را از عملی که درباره فرود آوردن مجسمه‌ها شده است اظهار کردند. و اما آنچه ریاست محترم دادگاه در اخذ تصمیم فرموده‌اند، باید با کمال تأسف عرض کنم که عمل فرود آوردن مجسمه‌ها امری بود وقوع یافته و انجام شده. تصمیم هر چه بود درباره حفظ انتظامات و جلوگیری از تظاهرات بعدی بود که مبادا دامنه این نوع اعمال ناهنجار وسعت پیدا کند. بنده بخصوص بیم آن داشتم که این امر دستاویزی برای عناصر اخلاک‌گر در شهرستانها ایجاد کند و نظیر آنچه در تهران واقع شد در آنجاها هم وقوع یابد.

این بود که مخصوصاً در آخر جلسه به عرض آقایان وزیران رسانیدم که شب قبل درباره میتینگ نظر خود را به خدمت جناب آقای نخست‌وزیر عرض کرده‌ام. حالا هم به آقایان محترم عرض می‌کنم که عناصر اخلاک‌گر نظر به مقام و شخص ندارند. آنها نقشه‌ای دارند که در هر فرصت با کمال بیباکی و بی‌روایی به اجرای آن می‌کوشند. من صریحاً در هیئت دولت گفتم که نظر من جلوگیری از تظاهرات و اجتماعات است به سبب آنکه اولاً در زمان فرمانداری نظامی حتی المقدور باید از تشکیل اجتماعات جلوگیری شود. ثانیاً باید همواره آثار و عواقب این نوع اجتماعات را در مرکز کشور در نظر گرفت و متوجه بود که آنچه در شهر تهران می‌کنند ممکن است در شهرستانها نتایج نامترقب داشته باشد. درباره عدم تشکیل اجتماعات و جلوگیری از تظاهرات، صبح روز سه‌شنبه ۲۷ که طبق معمول کمیسیون امنیت

تشکیل می‌شد بنده به منزل جناب آقای نخست‌وزیر رفتم. تیمسار ریاست سناد و تیمسار امینی (عذر می‌خواهم تیمسار امینی آن روز حضور نداشت)، تیمسار رئیس شهربانی و سرکار سرهنگ اشرفی حاضر بودند. ولی چون تیمسار ریاحی رئیس سناد ارتش اظهار کردند که «من باید در کمیونی شرکت کنم» آن روز کمیسیون امنیت تشکیل نشد. ولی مذاکرانی از طرف اینجانب با آقایان به عمل آمد که مفادش این بود که نباید به اخلاک‌گران فرصت داد که از اوضاع و احوال کنونی سوء استفاده کنند. به سرکار سرهنگ اشرفی گفتم که عمل فرود آوردن مجسمه‌ها در روز قبل واقعه غیرمنتظره و ناهنجار بوده است. ایشان در عین حال که نشان می‌دادند در بیانات خود که از این پیش آمد متأسف هستند، در پاسخ من گفتند: «اقداماتی به عمل آوردیم؛ ولی اشخاص غیر مسئول در این کار مداخله کردند و اقدام به نتیجه نرسید» و شد آنچه نباید بشود. مجلس ما یعنی جلسه کمیسیون امنیت با همین مذاکرات مقدماتی که شده تیمسار ریاست شهربانی و تیمسار ریاحی با من هماواز و همداستان بودند. ولی جلسه ما خاتمه یافت و تیمسار رئیس سناد برای شرکت در کمیونی که گفته بودند رفتند.

مقارن ساعت ۵/۲۰ از طرف ریاست دادگاه ده دقیقه تنفس اعلام شد.

\*\*\*

ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و دکتر صدیقی نیز به جلسه دادگاه احضار گردید. پس از حضور ایشان، رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:

خواهش می‌کنم دادگاه را مستحضر سازید بالاخره نتیجه مذاکرات جلسه هیئت دولت راجع به فرود آوردن مجسمه‌ها و جلوگیری از وقوع نظایر آن را در خانه جلسه به استحضار آقای دکتر محمد مصدق رسانیدید یا خیر؟  
دکتر صدیقی: پایان مذاکرات آقایان وزیران در جلسه هیئت وزیران در ساعت ده و ربع بعد از ظهر بود. در آن وقت چون تصمیم منجز و قاطعی غیر از آنچه که بنده شخصاً به عرض جناب آقای نخست‌وزیر راجع به عدم تشکیل اجتماعات و جلوگیری از نظاهرات رساندم نبود، بنده خدمت ایشان رفتم و چیزی به حضورشان عرض نکردم.  
رئیس [خطاب به دکتر مصدق]: به طوری که آقای دکتر صدیقی بیان فرمودند، آیا راجع به جلوگیری از اجتماعات و نظاهرات اخلاک‌گران مطالبی به اطلاع شما رسانیدند یا خیر؟

دکتر مصدق: هر وقت که آقای دکتر صدیقی وزیر کشور دولت اینجانب با بنده مذاکرانی فرمودند بیشتر روی مسائل انتظامی بوده است؛ و شخص من به کسانی که مسئول انتظامات بودند نه در این روزهای آخر مرداد بلکه همیشه تأکید در جلوگیری از اخلاک‌گران کرده‌ام. این یک چیزی نیست که برای یک دفعه در دولت اینجانب مذاکره شده باشد، به طوری که رؤسای فسمتهای انتظامی هم خودشان به عرض رسانیدند که همیشه دستور بنده راجع به جلوگیری از هر گونه اجتماعی که موجب اختلال بشود بوده است.

رئیس: پس چگونه در مقابل گزارش و کسب تکلیف بعضی از فرمانداران نظامی و فرماندهان خارج چنانکه تأیید و تصدیق نموده‌اید به دستور شما از سناد ارتش صادر شده است. صریحاً امر داده‌اید که «در تهران نیز موفق به جلوگیری از احساسات مردم نشدید، مردم را به احساسات خودشان باز گذارید» و درست آنچه که در نظر هست این دستور در پاسخ گزارشی بود که فرماندهان وقت راجع به تظاهر دستجات چپ و اخلاک‌گران این گزارش را داده‌اند؟

دکتر مصدق: حالا بنده نمی‌دانم که این راجع به کدام دستور بود. یک دستوری بود مربوط به مجسمه‌ها، آقا، البته شنیده‌اید و به عرضتان رسیده است که شخص بنده به هیچ وجه عقیده به مجسمه نداشت‌ام و مجسمه در قانون شرع ما

حرام است. مجسمه البته اگر بعد از اشخاص مردم خودشان بروند درست بکنند، خوب در ازای خدماتی است که صاحب مجسمه بمملکت نموده است. ولی اگر مجسمه سازی برای سوء استفاده بشود، یعنی یک اشخاصی بفراهند به عنوان ساختن مجسمه بر اشخاص دیگری غلبه بکنند و این قضیه هر روز به صورتی موجب اختلال بشود من شخصاً عقیده به ساختن مجسمه نداشتم. صاف و صریح عرض می کنم که من با مجسمه نه فقط از این نظر که خلاف مذهب است و من فرد مسلمانی هستم که باید تبعیت از مذهب خود بکنم بلکه شخص خودم به هیچ وجه من الوجوه بمجسمه عقیده نداشتم. حالا اگر کسی برخلاف مجسمه صحبت بکند، از دو حال خارج نیست: یا این است که چنین صحبتی برخلاف قانون است که من حاضرم طبق آن قانون مجازات شوم. و اگر مجسمه در قانون پیش بینی نشده است، بنده شخصاً در اظهار عقیده آزاد بوده ام.

اینکه فرماندار نظامی به عرض رساند که تفکیکی در مجسمه اعلیحضرت شاه نسفید و اعلیحضرت همایون شاهنشاه محمدرضا شاه شده است، این صحیح نیست. زیرا همان روزی که به بنده خبر رسید که مجسمه را می خواهند بردارند، این خبر از میدان بهارستان و راجع به مجسمه اعلیحضرت شاه نسفید بود. اصلاً چه شد که این قضیه مجسمه ها پیش آمد، عرض کردم این مسئله بدین جهت پیش آمد که صبح دوشنبه به بنده گفتند که افراد دست چپ می خواهند مجسمه شاه نسفید را بردارند. ظهر بنده آقای دکتر سنجایی را خواستم و گفتم: «چنین خبری صحیح به من رسیده. اگر احزاب دست چپ بروند و چنین کاری بکنند برای ما یک فدری مشکل است که یک کار دیگری بکنیم.» بدین جهت این قضیه اتفاق افتاده. حالا عرض کردم چون خودم عقیده بمجسمه سازی ندارم، این دستور را دادم. حالا اگر در قانون جزا یک همچنین عملی باشد که راجع به مجسمه برداری، راجع به مجسمه شاه نسفید یک مجازاتی هست، یعنی ماده ای برای مجازات این کار باشد، بنده آن مجازات را از جان و دل قبول می کنم تا دیگران به فکر من نآسی نکنند. خدا را به شهادت می گیرم که من بمجسمه نه عقیده دارم و نه آن را موافق شرع می دانم. حالا شما هر قدر می خواهید در این باب بحث کنید بفرمایید و هر مجازاتی را که مایلید درباره بنده مرعی دارید چون با جان و دل قبول می کنم.

رئیس: به نظر آقا، نظری که وزیر کشور وقت شما ساعت ۸ روز بیست و ششم راجع به جلوگیری از نظاهرات دست چپها و اختلالگران به هر عنوان داده بودند صحیح بوده است یا خیر؟

دکتر مصدق: ساعت ۸ چه روزی؟

رئیس: ساعت ۸ روز بیست و ششم.

دکتر مصدق: بله همین طور است.

رئیس: صحیح است؟

دکتر مصدق: بله، بله! کاملاً صحیح است.

رئیس: پس چگونه استدلال می فرمایید به دکتر سنجایی دستور دادید رسیدگی کنند و این طور تصمیم اتخاذ فرمودید که این مجسمه ها را اگر دولت به جای خود بگذارد یعنی در مقابل عمل حزب توده و اختلالگران نظاهر بکند موجب زحمت دولت خواهد بود و آنها را به حال و اقدام خود باقی گذارید.

دکتر مصدق: آقا، این دعوی مجسمه مربوط به آن روز نیست. این مجسمه سابقه دارد. یعنی اختلالگران در کار مجسمه ها کارشان سابقه دار بود. یک مدتی من عرض مجسمه اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی که در میدان سنگلیج بود می شدند. من دستور کامل در آن وقت دادم که یک عده نظامی چند روز آن مجسمه را حفظ کنند تا آنها

نتوانند بمقصود برسند. مجسمه یک موضوعی شده که هر روز باعث اختلال می‌شد. اگر آفاسمی خواستید این مجسمه‌ها را در همه جا حفظ بکنید، می‌بایست یک عده زیادی در همه جا مأمور مراقبت از این مجسمه‌ها بفرمایند. موضوع عرض بنده این بود که کاری نشود که یک اختلال دیگری پیش بیاید. فقط همین بود و بس. رئیس: اگر در نظر نان باشد، دیروز رئیس اداره اطلاعات شهربانی و روزهای قبل فرماندار نظامی و رئیس شهربانی اظهار داشتند که «بنا بر وظیفه از تظاهر اختلالگران در فرود آوردن مجسمه‌ها جلوگیری می‌شد. به دستور آقای نخست‌وزیر سابق، یعنی آقای دکتر محمد مصدق، عده را جمع‌آوری نمودیم و اختلالگران در اقدامات خود آزاد شدند.»

دکتر مصدق: بنده عرض کردم آقا اینجا اختلالگران نبودند. بنده حقیقت را هر چه بوده است عرض کردم. اختلالگران نمی‌توانستند این کار را بکنند. ولی بنده به آقای دکتر سنجایی گفتم که «نظر اختلالگران این است که مجسمه اعلیحضرت شاه فقید را هم بردارند. شما با اصناف، با احزاب ملی مذاکره کنید. اگر آنها صلاح می‌دانند که خودشان این کار را بکنند قبل از اینکه اختلالگران بیایند و عملی بکنند بسیار خوب است.» این یک کلام پس و پیش نیست و همین است که عرض می‌کنم. من اگر حرفی زده باشم و مجازاتی داشته باشد، آن مجازات را بنده از جان و دل می‌پذیرم و دیگر گمان نمی‌کنم برای این کار واجب باشد چیزی عرض کنم.

رئیس: ممکن است توضیحاً بفرمایید چرا این دستور را لامعاله به وزیر کشور وقت که مسئولیت انتظامات را داشتند و مأمورین نظامی داخل شهرها و خارج از شهرها در حیطه مسئولیت قانونی ایشان بوده ندادید و بعد کتر سنجایی مراجعه فرمودید؟

دکتر مصدق: برای اینکه اگر دولت این کار را می‌کرد، وظیفه دولت نبود. زیرا که دولت حق ندارد برود یک مجسمه‌ای را بردارد مگر اینکه بر طبق یک مقرراتی باشد. این کار به هیچ وجه جنبه رسمی نداشت و نمی‌توانست هم داشته باشد. ما فقط می‌خواستیم کاری بکنیم که رفع اختلال بشود. دولت اینجانب دولت قانونی بود؛ دولت زورگویی به هیچ وجه نبوده است. عرض کردم این موضوع مجسمه اسباب یک اختلالی شده بود. حالا خودتان انصاف بدهید اگر در یک مملکتی موضوعی بود که موجب اختلال بود، باید مرتفع شود. من صاف و پوست‌کنده در این دادگاه عرض می‌کنم به مجسمه ابداً عقیده نداشتیم. حالا دادگاه با کسی که دارای این عقیده بوده هر معامله‌ای که بر طبق قانون باید بکند، بفرماید.

رئیس: آقای دکتر صدیقی خواهش می‌کنم بعدادگاه روشن فرمایید که راجع به تشکیل شورای سلطنتی اطلاعانی دارید یا خیر؟

دکتر صدیقی: بنده عصر روز سه‌شنبه ۲۷ مرداد در روزنامه‌ها موضوع تشکیل شورای سلطنتی را خواندم. صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد در حدود ساعت شش و نیم از منزل جناب آقای نخست‌وزیر به بنده تلفن شد که حضورشان شرفیاب شوم. در ساعت ۷ به خدمت ایشان رسیدم. به بنده درباره مشورنی که با چند تن از اصحاب اطلاع فرموده‌اند سخن به میان آورده فرمودند که «چون اعلیحضرت همایونی از نهران (بیخسید از کشور) عزیمت به خارج فرموده‌اند، با مشورنی که به عمل آمده است برای آنکه در غیاب اعلیحضرت همایونی وظایف مقام سلطنت در آنچه که مربوط به کار دولت می‌شود ترتیبی پیدا کند، در نظر داریم که به وسیله مراجعه به آرای عمومی شورای سلطنت تشکیل بدهیم.» این بود اطلاعات بنده راجع به تشکیل شورای سلطنت و دنباله آن مربوط است به مراجعه به آرای عمومی و فرمایشانی که به بنده فرمودند که اگر مایل باشید عرض خواهم کرد.

رئیس: ممکن است برای روشن شدن ذهن دادگاه نظریه خودتان را راجع به تشکیل شورای سلطنتی که این از حقوق مسلم پادشاه است یا از تصمیم دولت یا اشخاص دیگر توضیح بفرمایید؟

دکتر صدیقی: بنده نمی‌دانم که ریاست محترم دادگاه اطلاع دارند که شغل شاغل بنده تا ۳ ماه و ۱۴ روز پیش درس جامعه‌شناسی بوده و در دانشگاه تهران و در این کشور تنها معلمی هستم که جامعه‌شناسی را در دانشگاه تهران درس می‌دهم. در جامعه‌شناسی که می‌توان گفت آرا و افکار سیاسی را از جهت نظری تعلیم می‌کنند مسیحی است به‌عنوان جامعه‌شناسی سیاسی که آنجا به‌نحو اخص در مسائل سیاسی خاصه حقوق اساسی بحث می‌شود.

حقوق اساسی کشورها تنها بر مبنا و مصدر قانون اساسی نیست. بلکه حقوق اساسی منابع و مبادی مختلف دارد تقریباً در جمیع قوانین کشورها. یکی از آنها قانون یا قوانین اساسی است و دیگری قوانین عادی، دیگر رسوم و عادات، دیگر فرمانهای رئیس دولت، دیگر آییننامه‌ها و مقررات داخلی مجالس سفینه و در بعضی از جاها سوجه و استفاده از آرا و افکار علمای علم حقوق. اجمال این است منابع و مبانی حقوق اساسی در کشور ما، در قوانین اساسی ما و قوانین عادی ما پیش‌بینی نشده است تشکیل شورای سلطنت، لکن بنا بر رسم و عادت یعنی دو سابقه‌ای که در این کشور پیش آمده است، یک بار زمانی که اعلیحضرت همایونی به لندن تشریف می‌بردند و بار دیگر هنگامی که به کشورهای متحد امریکا سفر فرمودند شورای سلطنت را تشکیل دادند. پس اساس تشکیل شورای سلطنت به حکم این رسم و سابقه در حقوق اساسی کشور ایران نهاده شد. آنچه در موردی که مبتلا بدولت بود، یعنی ریاست محترم دادگاه با اصابت نظر و وسعت اطلاعی که از جریان کارهای این چند روز کسب فرموده‌اند و دقت شایانی که در کشف حقایق مبذول می‌دارند، اعلیحضرت که از تهران به بغداد تشریف بردند شورای سلطنت تشکیل نفرمودند. در کشور ما هر آن بیم مخاطرات برای مبانی و اساس حکومت مشروطه می‌رفت، وقتی بنده عرض می‌کنم حکومت مشروطه برای این است که اعتقاد من و اعتقاد رئیس دولتی که من افتخار عضویت آن دولت را داشتم این بود که این کشور قانون اساسیش نباید تغییر کند...

دکتر مصدق: صحیح است.

دکتر صدیقی: ... در شرایط فعلی، از آینده کسی خبر نمی‌تواند بدهد. چون هیچ قانونی از نظر جامعه‌شناسی جامع و کامل که شامل عموم ادوار و اعصار باشد نیست. وقتی که اصول ادیان در تطور است قوانین عادی و موضوعه ما جای خود دارد. ولی در هر حال بایستی عرض شود اساس کار دولت که من مکرر در طول بیست ماه خدمت در این دولت متوجه آن بودم، این بود که قوانین اساسی ما فعلاً نباید تغییر کند. به این نظر عرض می‌کردم باید در نظر گرفتن اوضاع و احوال آن چند روز و فرصت نابجایی که برای عناصر اخلاک‌پر پیش آمده بود، مخاطراتی برای کشور مشروطه ما پیش آمده بود. چون اعلیحضرت تشکیل شورای سلطنت را امر نفرمودند، ناچار می‌بایستی فکری در این باره بشود. این فکر بوسیله جناب آقای دکتر مصدق در صبح روز چهارشنبه ۲۸ به‌بنده القا و تعبیر شد و بنده مطالبی به حضورشان در این باب عرض کردم که مربوط است به‌مراجعه به‌آرای عمومی و سوآلی که شاید مقدر باشد و بفرمایید تا جواب عرض کنم. ولی چه شورای سلطنتی تشکیل می‌شد یا نمی‌شد همیشه یک امر برای ما محرز است و یقین که مقام سلطنت به حکم قانون اساسی به وظایف خاصی می‌پردازند. و چون از کشور تشریف برده بودند و دولت مواجه بود با این وظایف خاص که ارتباط با وظایف سلطنت پیدا می‌کرد، در نظر گرفتند شورای سلطنت تشکیل بدهند. ولی این مسئله در مرحله مذاکره بود و از همین مرحله مذاکره خارج نشد، یعنی به مرحله عمل نرسید. چون قرار بود در عصر روز ۲۸ مرداد جلسه هیئت دولت مطرح شود ولی به اینجا نرسید و موضوع به‌همین ترتیب معوق و

معمل ماند.

رئیس: آیا به نظر جناب عالی با استادی که در اجتماع شناسی دارید و آگاهی که در آن زمان به امور کشور داشتید و اعتقاد به ابقای رژیم مشروطیت ایران دارید، به نظر جناب عالی به جای این نظر که باید به آرای عمومی مراجعه شود بهتر نبود راهنمایی فرمایید که به شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هر آن با وسایل ارتباطی و نمایندگان سیاسی چه در بغداد و چه در رم مراجعه فرموده و تکلیف را روشن فرمایید تا اینکه بدعتی در کشور گذارده نشود؛ البته نظر دادگاه فقط برای اطلاع و روشن شدن است نه استنتاج.

دکتر صدیقی: بنده، مقام ریاست دادگاه، در عرایض خود اگر نه به تصریح افلاً تلویحاً عرض کردم که این موضوع به بحث و تحقیق و اظهار نظر نرسید. جناب آقای دکتر مصدق در صبح روز چهارشنبه به بنده مطلبی فرمودند و بنده در مقام پاسخ عرایضی عرض کردم و باز عرض کردم که اخذ تصمیم در اینکه آیا مراجعه به آرای عمومی بشود یا نشود و اگر بشود، در مورد تشکیل شورای سلطنت باشد یا خیر به عمل نرسید. بنده به عنوان استعلامی که می فرمایند نمی توانم عرض کنم که تشکیل شورای سلطنتی عقیده منجز من و همکاران من و حتی جناب آقای نخست وزیر بود. زیرا ایشان مطلبی در موضوع مراجعه به آرای عمومی فرمودند که اگر اجازه بدهید درباره آن نکته ای به عرض برسانم. زیرا آن موضوع روشنگر این مطلب خواهد بود که آنچه ما گفتیم از مقام قوه به فعل نرسید تا بنده بتوانم در پاسخ تیمسار ریاست محترم دادگاه عرض کنم که شورای سلطنت واجب و عقیده من بود و آنوقت من بدان معتقد بودم و یا هستم.

رئیس: ممکن است توضیح بفرمایید پس ابلاغ به وزارت کشور برای آماده بودن استانداران و فرمانداران و بخشداران برای دستور جدید که شاید همان مراجعه به آرای عمومی باشد برای چه منظوری بوده است؟

دکتر صدیقی: چنانکه به عرض ریاست محترم دادگاه رساندم، در ساعت ۷ صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد به حضور جناب آقای دکتر مصدق رسیدم. ایشان چنانکه قبلاً معروض افتاد اشاره ای راجع به تشکیل شورای سلطنت و مشورت با صاحبان اطلاع نکردند. بعد به بنده فرمودند: «چون در نظر است با مذاکره ای که شده است مراجعه به آرای عمومی برای تشکیل شورای سلطنت شود، شما به فرمانداران البته به حکم سنت و عادت با ارسال رونوشت برای استانداران تلگراف کنید که در محل مأموریت خود حاضر باشند و اگر به شخصی رفته اند فوراً به محل مأموریت خود حرکت کنند و اگر در بعضی جاها فعلاً بخشدار نیست فرمانداران شخصی را که منقضی می دانند برای بخشداری و ابقای وظایف بخشدار بفرستند که در محل حاضر باشند.»

بنده به حضورشان عرض کردم: «اگر در نظر است مراجعه به آرای عمومی بشود برای شورای سلطنت و تلگرافی به فرمانداران بشود، چنانکه خاطر جناب عالی مسبق است و در مراجعه به آرای عمومی قبل عمل شده است، باید این امر با اطلاع و تصویب و دستور هیئت وزیران باشد.»

در پاسخ به بنده فرمودند که «نظر شما صحیح است. ولی چنانکه اوضاع و احوال کشور بخصوص شهر تهران را می بینید در این چندروزه، لازم است هر چه زودتر در مدت غیاب اعلیحضرت تریبی داده شود که میدان به دست عناصر اخلاص نیفتد و اذهان و افکار عمومی آرامش پیدا کند. بنابر این دستور بدهید که هر چه زودتر مأمورین وزارت کشور یعنی بخشداران و فرمانداران در محل مأموریت خود حاضر شوند.» بنده به حضورشان عرض کردم: «اگر این طور که می فرمایید و صحیح هم می فرمایید این کار فوریت دارد، اجازه بفرمایید که هیئت دولت امروز پیش از ظهر تشکیل شود تا تصمیم بگیرند و بنده با ابلاغ جناب عالی آن دستور را اجرا کنم.» فرمودند که «مشورت من و مشاوره با آقایانی که مشغول مشاوره هستند هنوز انجام نیافته است. آقایان مطالعات خود را می کنند. نظر آنها معلوم



می‌شود و تصمیم دیگری اتخاذ می‌کنند و یا مورد قبول واقع می‌شود و همین نظر را اجرا خواهیم کرد. این دستور را هم که شما می‌دهید دستور نقل و انتقال و امری است اداری.»

بنده نحوه استدلال جناب آقای دکتر مصدق را پذیرفتم و از مفاد تلگرافی که کرده‌ام و این تلگراف با اصلاح شخص من در وزارت کشور فعلاً موجود است، در سطر اول نوشته‌ام: «چون در نظر است که بزودی مراجعه به آرای عمومی صورت گیرد که دستور آن بعداً داده خواهد شد... بنده مخصوصاً توجه مقام ریاست محترم دادگاه را به این جمله جلب می‌کنم و استدعا می‌کنم که به این جمله که در سطر اول تلگراف بنده است توجه فرمایند» که دستور اجرای آن بعداً داده خواهد شد. این جمله می‌رساند که این تلگراف، تلگراف مراجعه به آرای عمومی نیست، سه قرینه دیگر هست که این موضوع را روشن می‌کند: مراجعه به آرای عمومی باید اولاً موضوع معلوم باشد و در این تلگراف موضوع مراجعه به آرای عمومی معلوم نیست. ثانیاً مراجعه به آرای عمومی باید طبق مقرراتی انجام گیرد، چنانچه در دفعه قبل گرفته بود. مقررات مراجعه به آرای عمومی در این تلگراف به هیچ وجه معلوم نیست. ثالثاً مراجعه به آرای عمومی مستلزم تعیین وقت اجرای آن است. در این تلگراف به هیچ وجه به زمان اجرای مراجعه به آرای عمومی اشاره‌ای نیست.

در این صورت در این دادگاه محترم که باید ناچار یادآور دو دادگاه عظیم دیگر باشد: یعنی یکی عظیم و یکی اعظم، آن دادگاه عظیم دادگاه وجدان است و دادگاه اعظم محکمه عدل الهی، چون خداوند احکم الحاکمین است. بنده انصاف می‌خواهم آیا به حذبدهات واضح و آشکار نیست که دستور به فرمانداران دستور اجرای مراجعه به آرای عمومی نیست؟ با این حال بدون آنکه بخواهم در این دادگاه محترم این درد را بگویم ناچار باید این درد را اظهار کنم که شخصی که بیست و هفت سال محصل بوده است، بیست و هفت سال عرض می‌کنم نیمسار محترم، بیست و هفت سال محصل بوده‌ام و شانزده سال دانشیار و استاد دانشگاه تهران بوده‌ام و نشس بار نماینده دولت شاهنشاهی به عنوان عضویت هیئتها یا ریاست هیئتهای فرهنگی به مجامع بین المللی رفته‌ام. در زندگانی من یک قدم بر خلاف مصالح کشور پر افتخار ایران بر داشته نشده است. تمام کسانی که مرا می‌شناسند می‌دانند که من زندگانیم، سلامت بدنم، در راه مطالعه افتخارات و مآثر و آثار این کشور که هرسال صرف شده است، در این صورت آیا سزاوار است که به حکم دادن یک دستور اداری هزار بد و ناسزا به شخصی بگویند که گوشت و پوست و رگ و استخوان او به عشق و علاقه نسبت به این کشور سرشته شده است؟

خارج از این مطلب اگر مطلبی عرض کنم خارج از کار و وظیفه این دادگاه است. اما همین اندازه عرض می‌کنم که این دستور مراجعه به آرای عمومی را من با علم به اینکه دستوری است اداری و به آن دلیل که آن را رمز نکردم و مکتوب مغایره کردم و فراین دیگری که به عرض دادگاه رساندم، امری خارج از وظیفه اداری خود تلقی نمی‌کنم. جناب آقای دکتر مصدق چنانکه به بنده فرمودند فرار بود این موضوع را عصر همان روز چهارشنبه در هیئت دولت مطرح کنند.

رئیس: بعد از استماع بیانات مهیج و شیوای جناب عالی که جنبه دفاع و سخنرانی داشت، چون اشاره به دادگاه عظیم وجدان فرمودید، اینجانب به همان دادگاه وجدان مراجعه کرده و جداناً از جناب عالی گواهی می‌طلبم آیا باید قبل از استمراج از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صدور تلگرافات در روز ۲۵ به سفرای کبار ایران در خارجه که «با شاه تماس نگیرید» احترام پادشاه مملکت را در انظار خارج محو و نابود ساخت؟ در کشور، در خیابانها که قطعاً در مسیر عبور خود شما بوده است و بارها مشاهده نمودید، می‌توان قبول کرد جز منظوری که شاید برای دادگاه روشن

نشده اما در هر صورت اسم پادشاه در آن نبوده زیرا اگر هیئت دولت، رئیس دولت و جناب عالی وزیر کشور و مشاور این امر نظری به نفع رژیم شاهنشاه بوده ممکن نبود به نحو دیگری اجرا شود؟ یعنی قبلاً از شاهنشاه که مسافرتش به خارج با به عتبات مقدسه شاید بکلی عادی بوده و اگر صلاح دانسته بودند ممکن بود دستور شورای سلطنت را هم بدهند، استمزاج حاصل شده و بعد از صدور تلگرافات تنگ آزر وزیر خارجه رفت دکتر حسین فاطمی تصمیمات مقتضی که موافق و مطابق با منویانی که خود جناب عالی اکنون نسبت به حفظ شئون مقدسات مملکت و رژیم آن ابراز داشتید به عمل می آمد شایسته تر نبود؟ چون دادگاه فقط از لحاظ گواه از جناب عالی سوالاتی می کند خواهشمندم فقط پاسخ سوالات را بفرمایید.

دکتر صدیقی: بنده هر چه در پاسخ ریاست محترم دادگاه به عرض برسانم چون آنچه منظور نظر ما در تشکیل هیئت دولت و بحث درباره شورای سلطنت بود بمرحله عمل نرسید یعنی این مسئله مطلقاً در هیئت دولت مطرح نشد تا معلوم شود که باید از پیشگاه اعلیحضرت همایونی در این باب استدعایی بشود یا آنکه راه دیگری برای تشکیل شورای سلطنت اختیار کنند، هر چه بگویم جنبه و صورت احتمالی خواهد داشت. ممکن است این نظر را پذیرفت که استعلا از پیشگاه اعلیحضرت همایونی قرین ارجح بود. لکن همین مطلب خود می بایستی در هیئت دولت مطرح شود. اما آنچه ریاست محترم دادگاه راجع به مخابره تلگراف در روز بیست و پنجم فرموده اند، بدون پیرایه با کماز صداقت عرض می کنم که من از آن به هیچ وجه اطلاع نیافتم جز روز بیست و هفتم، یعنی دو روز بعد. و اما متن تلگراف را صریحاً عرض می کنم که نخواندم و از مفاد آن به وسیله تيمسار دادستان محترم ارتش اطلاع حاصل کردم هنگامی که از من بازجویی می فرمودند. بسیار متأسف هستم که چنین تلگرافی مخابره شده است. زیرا برای من کلمه «شاه» آغاز کننده تاریخ کشور من است. یعنی تاریخ کشور من با نام شاهان شروع می شود و کارنامه ملت ایران که سند پر افتخار این ملت است به نام نامی شاهان و شاهنشاه خوانده می شود. یعنی در عصر اساطیری و داستانی هم حماسه ملی ما نام شاهان را که مظهر و ممثل کردار و سیرت این ملت پرافتخار است معلوم و معین می کند. بنده شخصاً چنانچه عرض کردم معتقد به حکومت مشروطیت هستم و حفظ فواین اساسی در اوضاع و احوال ملی و آنچه بر من معلوم شده، رئیس دولتی که مرا به همکاری خود دعوت کرد، عقیده به حکومت مشروطه یعنی وجود شاه داشته است. اکنون من هر چه بگویم شاید صورت مدح و ستایش پیدا کند. لکن شأن و شخصیت و حیثیت من به من حکم می کند که بدون بیم و امید و طمع که من از هر سه دور هستم. یعنی نه بیم از کسی دارم و نه امید به کسی دارم و نه طمع به کسی و به مقامی دارم، بدون بیم و امید و طمع عرض می کنم که عقیده من روی مطالعاتی که کرده ام و درسی که خوانده ام و نوشته های من که قبل از این مانده از من چه در درس و چه در مجامع بین المللی موجود است گواهی می دهد که من به آنچه گفته ام اعتقاد کامل دارم. و امیدوارم این عرایض من را که تا حدی شاید خارج از سؤال ریاست محترم دادگاه شده باشد جز به عنوان عقیده یک نفر ایرانی به صورت دیگر تلقی نفرمایید. بسیار متأسف هستم که برخلاف عادت معمول که همواره سعی می کنند شکاک را مؤمن کنند در این مدت بعضی اشخاص خواسته اند که مردی مؤمن را شکاک قلمداد کنند. حکومت بین من و آن اشخاص با احکم الحاکمین است.

رئیس: آیا از تلگرافاتی که اداره اطلاعات شهربانی راجع به تحت نظر گرفتن شاپورها صادر نموده جناب عالی

نیز اطلاعی دارید یا خیر؟ اگر اطلاع دارید، مجوز صدور آن تلگرافات چه بوده است؟

دکتر صدیقی: بنده به هیچ وجه از صدور این تلگراف خبری نداشتم و اکنون از زبان ریاست محترم دادگاه این

مطلب را می شنوم.

و رئیس: ممکن است دادگاه را مستحضر فرماید تلگرافاتی که از شهرستانها راجع به پایین آوردن مجسمه‌های اهلحضرت فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که قطعاً بهوزارت کشور رسیده در هیئت دولت مطرح شده یا خیر و از طرف وزارت کشور چه عکس‌العمل و اقدامی به عمل آمده است؟

دکتر صدیقی: به عرض ریاست محترم دادگاه می‌رسانم که حتی یکی از تلگرافاتی را که اشاره می‌فرمایند من ندیده‌ام و بنا بر این در هیئت محترم دولت هم نمی‌توانستم چیزی نادانسته را مطرح کنم. این تلگرافات ممکن است که روز بیست و هفتم مخابره شده باشد و ناچار روز بیست و هشتم بهوزارت کشور می‌رسد. وزارت کشور ناچار باشد عرض کنم که کارش طرف مقایسه با سایر وزارتخانه‌ها از جهت کمیت نیست. خاصه در روز ۲۸ عادت بنده چنانکه اولیای وزارت کشور و حتی راننده وزارت کشور می‌داند این بود که روزها تا ساعت سه و نیم و چهار چهارو نیم، پنج و نیم و گاه بدون خوردن ناهار با آنکه معده مرا عمل کرده‌اند به هیئت دولت می‌رفتم و روز ۲۸ اوضاع و احوال اجازه نمی‌داد به کارهای جاری رسیدگی شود. عادت من بر این بود که به کارهای فوری رسیدگی می‌کردم و دسته پرونده‌ها را شب به منزل خود می‌بردم و در منزل مطالعه می‌کردم. در همان روز هم بسته پرونده را در اتومبیل گذاشتم. منتها بدون اینکه من دیگر آنها را ببینم آن بسته را به وزارت کشور اعاده کرده‌اند. محتمل است این تلگرافات جزو آن بسته باشد که در وزارت کشور است. ولی بهر صورت قول مردی که عادت به دروغ ندارد و او را به این صفت می‌شناسند با وجود هزاران عیب دیگر این است که من چنانکه گفتم حتی یک تلگراف هم در این باب ندیده‌ام.

رئیس: تیمسار دادستان، اظهاراتی دارید؟

سرتهپ آزموه: محترماً به عرض می‌رسانم: بیانات آقای دکتر محمد مصدق و آقای دکتر صدیقی بنده را وادار می‌کند مختصر توضیحی به عرض برسانم. قبل از ادای این توضیحات با اجازه ریاست محترم دادگاه یک تذکر به آقای دکتر صدیقی می‌دهم و یک سؤال می‌نمایم. تذکر این است که زبان اینجانب در این دادگاه به آن صراحت است و گوش اینجانب گوشی است که جز گفتار صریح گفتاری ادراک نمی‌کند. از جناب آقای دکتر صدیقی خواهشمند است با زبان غیر ملمع و ادبی، زبان فارسی که بنده بفهمم منظورشان از این که شخص مؤمنی را شکاک می‌کند و شکاک را مؤمن جلوه می‌دهد چیست. جریان این جمله را بنده نفهمیدم. ضمناً این توضیح را هم بدهند که هزار بند ناسزایی که ایشان می‌گویند، این بد و ناسزاهارا چه کسی گفته است. اگر کسی گفته است، در این محضر خجالت نکشند. چون در این محضر اگر کسی زیاد خجالت بخرج بدهد، ممکن است به ضررش تمام شود. صاف و صریح بگویند بد و ناسزا چه بوده. و لطفاً بگویند جریان بازرسی از ایشان چگونه بوده. چون در تمام مدتی که برای تحقیقات اعضاء می‌شدند، روی مبلی جلوس می‌فرمودند و بازرسی و دادستان ارتش و کمک بازرسی مانند یک خدمتگذار در خدمتشان بودند. به هر جهت این توضیحات را صریحاً بفرمایند تا بنده با اجازه ریاست محترم دادگاه مستحضر توضیحات خود را عرض کنم.

دکتر صدیقی: بنده خوب می‌دانم که هر مجلسی ادبی دارد. البته این دادگاه محترم هم ادبی خاص دادگاه دارد. آداب مخصوص به دادگاه طریقی است که تیمسار دادستان ارتش بدان اشاره فرمودند و افتخار می‌کنم که من هم، بله‌ها هم از مستان این می‌بوده‌ایم. بنده هم افتخارم این است که صداقت و صراحت را دارم. صریحاً عرض می‌کنم که عرض من به هیچ وجه از هزاران بد و ناسزا مطلقاً در تخیل و تصورم عطف توجهی به تیمسار نبوده است. ایشان به بنده ناسزایی نگفته‌اند و من از ایشان بدی ننشیده‌ام. در بازرسی هم ایشان با کمال ملاحظت و حفظ ادب با من رفتار کردند و من از ایشان کمال تشکر را دارم. این را ناچار باید به عرض برسانم که در سؤالاتی که در مقام بازرسی و

بازجویی از من کرده‌اند، مقام دادستانی انتضامی کرده که سوالات را طوری عنوان کنند که مناسبت با وضعیت من نداشته است، به لحاظ مقام و موقعیت و تناسب شغل و وضعیت دادستانی ایشان بوده است. و من از ایشان کمال امتنان و تشکر را دارم.

اما راجع به مسئله مؤمن و شکاک، اگر خاطر مبارک بایند عرض کردم در مقام بازجویی که من معتقد به حکومت مشروطه و وجود شاه هستم و [ناطنی در این موقع با صدای بلند فریاد زد] برای اینکه من به این کشور علاقه مندم. معمولاً می‌گویند: «خدا، شاه، میهن». من اگر گناه است و باید اعدام شوم عرض می‌کنم: «خدا، میهن، شاه». به حکم علاقه‌ای که به میهن دارم، عرض می‌کنم به عقیده شخص من برای حفظ میهن وجود شاه لازم است و شک ندارم. مؤمن هستم برای اینکه به حکومت مشروطه و شاه ایمان دارم و شکاک نیستم که رژیم دیگری غیر از این رژیم برای ما ایجاد شود. ولی چه باید کرد که در تمام مدتی که در باشگاه افسران بودیم و در وادبو تهران شانزده شب متوالی سخنرانی می‌کردند و هزار فحش و ناسزا به من گفته شد و نمی‌دانستند که اگر ما برکنار هستیم در مرحله اتهام می‌باشیم. چون بازپرسی و دادرسی و کیفر جزایی سه مرحله دارد و مرحله اتهام است و مقصر و محکوم. این سه مرحله است، آقا. سه مرحله. ولی چه کنم و چه می‌شود کرد که در این کشور بین منم و مقصر و محکوم فرقی نیست. من چه بگویم که در مرحله اتهام بودم و هزار فحش و ناسزا شنیدم بدون اینکه بدانند و متوجه شوند که این شایسته و ستوده نیست و مفنضی و مجاز نمی‌باشد که بگویند یگانه استاد جامعه‌شناسی یک کشوری معتقد به حکومت مشروطه و شاه نیست. این بود که عرض کردم این چه اصراری است و چه پافشاری است که یک مؤمنی را شکاک جلوه دهند؟ منظور بنده این بود. والا قصد اسائه ادب به این محضر نداشتم. تصور می‌کنم که از جمیع جهات رعایت شئون و احترام این مجلس را کرده باشم و آقای دادستان نیابینی اندیشه نمایند که منظور و مقصود من خدای نخواستہ ایشان بوده‌اند.

رئیس: نیمسار دادستان، فرمایشی دارید بفرمایید.

سرتیپ از موده: ضمن تشکر از بیان جناب آقای دکتر صدیقی، به عرض می‌رساند: عادت بنده بر این است که برای هر امری پرونده جداگانه‌ای در قلب و مغز خود باز می‌کنم. بیاناتی که آقای دکتر صدیقی فرمودند، خسار از وظیفه دادستانی چون توأم با عدل و انصاف بود، موجب امتنان و تشکر است. ولی در مقام دادستانی ارتش و آنچه که در پاسخ سوالات ریاست محترم دادگاه بیان فرمودند، نه به عنوان اینکه در این دادگاه منم یا مقصر هستم بلکه با توجه به اینکه آمده‌اند برای راهنمایی دادگاه، پاسخ بیانات ایشان را باید ادا کنم. این مقصود و بیان پاسخ برای این است که مبادا دادگاه محترم در اثر صحبت‌هایی تحت تأثیر واقع شوند و از مجرای حقیقت منحرف گردند.

اینجانب ناچارم اشخاصی که در این دادگاه حضور پیدا می‌کنند و از آنها سوالات می‌شود مثل یک قاضی که حق صحبت دارد اظهار عقیده درباره آنها کنم. آقای دکتر صدیقی در بحبوحه اظهارات توأم با اظهارات شاه‌دوستی و وطن‌پرستی شان یک جمله‌ای گفتند که اینجانب تنفر خود را از این جمله اظهار می‌دارم. آن جمله این بود که فرمودند: «اصول ادیان نیز در نظور است چه رسد به اصول قانون اساسی ایران». در جلسه‌ای عرض کردم آقای دکتر محمد مصدق احتیاج به مردانی داشته است که دو خاصیت اصلی داشته باشند: یکی اینکه بر خلاف مذهب اسلام باشند و دیگر اینکه بر خلاف اصول سلطنت. آقای دکتر صدیقی استاد جامعه‌شناسی و ادیب و دانشمند که هزار خصلت دیگر برای خود فرض کردند...

دکتر صدیقی: بنده کی چنین ادعایی کردم؟

سرتیپ از موده: رسماً در این دادگاه گفت که اصول ادیان هم در نظور است. و درست گفت و عقیده‌اش این

است و این کلام را از روی عقیده گفته است. کما اینکه دکتر محمد مصدق نیز به کرات در این دادگاه گفت و عیناً خطاب به ریاست دادگاه چنین گفت که «اگر می‌خواهید به‌شما ثابت شود پادشاه حق عزل و نصب وزرا را ندارد، بمن اجازه دهید استناد به قوانین اساسی کشورهای دیگر بکنم و از دانشمندان حقوق و علمای خارجی سند بیاورم.» این بیان دکتر محمد مصدق هیچ نیست جز اینکه قانون اساسی ایران را با قوانین اساسی کشورهای دیگر در یک ردیف می‌گذارد. می‌خواهد بگوید هر اصلی در اصول قوانین اساسی کشورهای دیگر نیست، در کشور ایران نیز لازم‌الرعایه نیست.

#### دکتر مصدق: لا والله!

سرتیپ آز موده: یعنی اصل اول منعم قانون اساسی ایران که مقرر می‌دارد مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است، نباید مثلاً در کشور مسلمان ایران لازم‌الرعایه باشد. چون چنین اصلی مثلاً در کشور سوئیس وجود ندارد. آن نخست‌وزیر یاغی چنین می‌گوید و وزیر کشورش هم صریحاً در دادگاه می‌گوید اصول ادیان در تطور است چه برسد به قانون اساسی.

ریاست محترم دادگاه و دادرسان محترم این دادگاه باید توجه فرمایند که با چه اشخاصی سروکار دارند. بنده در مقام این نیستم که به‌جزه جزء گفتار آقای دکتر صدیقی جواب دهم. زیرا ایشان باید این اظهارات را در دادستانی ارتش بنمایند و پاسخ بشنوند. هر گاه بی‌گناهی‌شان ثابت شد، مرخص می‌شوند. هر گاه گناهکار تشخیص داده شوند، تسلیم دادگاه خواهند گردید. شاید جزء اعظم اظهارات ایشان تمرین دفاع در دادگاه بود. ولی به‌طور کلی به‌عرض می‌رسانم که اساساً وجود دولت برای این است که حوادث سوء روی ندهد؛ و هر گاه روی داد آنجا جلوی حادثه گرفته شود که توسعه پیدا نکند.

این سرّ را دادگاه محترم باید کشف فرمایند که چگونه در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد همه گونه حادثه‌ای در این کشور روی داده. از هر کس هم که سؤال می‌فرمایند می‌گوید سرعت برق روی داد. بعداً بنده یکی از اشخاص بودم که بسیار متأسف شدم. این آقای دکتر صدیقی آفتاب زده روز ۲۵ مردادماه در محضر آقای دکتر مصدق بود. آخر روز ۲۸ مردادماه از نردبان با ایشان بالا رفته. یکی دوشب و روز در زیر مینها گذرانیده تا بالاخره تسلیم دستگاه عدالت شده است. این آقا آییننامه و قانون در این دادگاه می‌خوانند و می‌گویند در زمان سلطه حکومت نظامی دایره عمل شهربانی سنگینتر می‌شود که بنده از این عبارات عارفانه و شاعرانه چیزی درک نمی‌کنم. می‌خواهد بفرماید که وزیر کشور بوده و «اگر میتینگ دادند و گفتند ما شاه نمی‌خواهیم، به اینجانب مربوط نبوده است.» می‌خواهند بفرمایند که در چهار روز شوم این کشور که روزنامه‌ها و بیوطنان می‌نوشتند و فریاد می‌زدند که «ما جمهوری می‌خواهیم» چون حکومت نظامی بوده است آقای وزیر کشور نباید روحشان مطلع باشد. به نظر اینجانب گفتار آقای دکتر صدیقی گفتارهایی است که مورد توجه بازپرس مربوطه باید واقع شود. و اما درباره یک توضیحی که آقای دکتر مصدق دادند، توجه دادگاه محترم را به آن توضیح جلب می‌کنم که به نظر اینجانب بسیار حساس بود. آقای دکتر مصدق در جلسه امروز صریحاً گفتند: «می‌دانستم تشکیل شورای سلطنت از حقوق پادشاه است.» و گفتند: «ما نصمیم نگر فتم، حرف زدیم.» به‌عرض دادگاه محترم می‌رسانم که توجه فرمایند. ماده استنادی دادستان که به‌موجب آن نفاذی مجازات برای دکتر مصدق کرده عمل منطبق با آن ماده را در دو مورد صریحاً جرم شناخته به‌نحوی که در مجازات تأییر ندارد. ماده ۳۱۸ قانون دادرسی و کبفر ارتش عیناً چنین است: [دادستان ارتش عین ماده ۳۱۸ قانون دادرسی و کبفر ارتش را قرائت کرد.]

چنانچه ملاحظه می فرمایید، آقای دکتر مصدق گاهگاهی می گویند: «اگر مجسمه را دستور دادم بردارند، خوب بینم مجازات این عمل چیست. آن را در باره ام عمل کنید.» با یک وقت می گویند: «آقا مگر عمل منفی هم جرم است و مجازات دارد؟»

دادگاه محترم توجه فرمابند. این آقا این جملات را با هوشیاری کامل می گویند، چون دکتر در حقوق است. دادگاه محترم توجه فرمابند عدم اجرای فرمان عزله، دستگیری ابلاغ کننده، برپا ساختن میتینگ برای جمهوری، تسهیل مقدمات فبلی، غزود آوردن مجسمه ها، دادن شعارهای اعلام جمهوری، مخابره تلگراف رسمی به خارج و اعلام فراری بودن شاه و تمام مدارک و دلایلی که در کیفرخواست نوشته ام، مزید این مطلب است که آقای دکتر مصدق به دستگیری یک چند نفری دیگر مرتکب سوء قصدی شده اند که منظورشان بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت بود که مجازات آن قانوناً اعدام است. حال این آقای دکتر مصدق مجتهد جامع الشرایط هم شده و می گویند: «مجسمه چون برخلاف مذهب اسلام بود، دستور دادم آن را بردارند.» بسیار خوب مجسمه را دستور دادی بردارند. میتینگ راه انداختنت چه بود؟ خلاصه اینجانب کدام یک را بگویم؟

یک نکته ای امشب در بیاناتش گفت که بسیار جالب توجه بود. گفت این مجسمه ها همواره موجب زحمت بودند. مثال زد و گفت: «در میدان سنگلج اغلب باید مأمور بگماریم تا مجسمه ها را حراست کنند.» بسیار صحیح گفت و می گوید. زیرا اعمال چهارروزه دکتر مصدق بخوبی ثابت می نماید که اصولاً اساس سلطنت و حکومت مشروطه برای مصدق ناراحتی و موجب زحمت بوده است. او باغی شد که بکباره آن اساس را بر هم زد تا فسارغ البال گردد و خیالش آسوده شود. بهر حال بنده دیگر عرضی ندارم جز استدعای اینکه میا دادگاه محترم تحت تأثیر پاسنهای آقای دکتر صدیقی واقع شوند.

رئیس: البته روی تذکر بنده به متهمین، گواهان، وکلای مدافع و همچنین دادستان ارتش است. به طوری که تذکر داده شده، منظور از احضار آن عده از آقایان فقط برای استطلاع و روشن نمودن جریان واقعات روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد بوده که متأسفانه اغلب آنان بنا بر عادت اسنادی و تدریس و اگر بهتر بگویم طفیان فضل و ادب، به جای آنکه هر چه موجزتر و صریحتر دادگاه و دادرسان را به حقایق واقف سازند، از لحاظ شخصی یعنی برای ماها موجب استفاضه است. ولی از لحاظ دادگاه عدم رعایت موضوع و تزیین وقت است. مع هذا بنده از طرف دادگاه بالصراحه اعتراف می کنم دادگاه به تشخیصی که از فرمایشات آقایان باید برسد، در خلال تمام این سخنرانیها و خارج از موضوع نایل می شود. دادستان ارتش نیز باید مطمئن و متین باشد این دادگاه به وظایف و موضوعی که مأموریت تحقیق بررسی و فضاوت آن را دارند با هیچ گونه اظهار فضل ها، هنر نمایی ها، حماسه سرایی ها و صحبت های خارج از موضوع تحت تأثیر قرار نخواهد گرفت و وقت دادگاه را نیز به مناظره و مباحثه مصرف نخواهد نمود. اکنون نیز اگر آقایان مطالبی دارند که می خواهند بیان کنند، خواهش می کنم از موضوع خارج نشده و مناظره و مباحثه را که برای دادگاه هیچ ارزش و ارجی ندارد پیش نکشید و وقت دادگاه را ضایع نفرمایید.

دکتر صدیقی: اجازه می خواهد دو کلمه عرض کنم.

رئیس: مختصر باشد.

دکتر صدیقی: بله مختصر است؛ خیلی مختصر.

رئیس: بسیار خوب فرمابند.

دکتر صدیقی: بنده بسیار معذرت می خواهم که عریض بنده موجب شد که تیمسار دادستان محترم ارتش از

جهت دین و دیانت ناراحت شوند.

رئیس: خواهش می‌کنم پاسخ این را به‌طور خلاصه بفرمایید.

دکتر صدیقی: خلاصه است. بنده فقط روی جمله «اصول ادیان در نظور است» که آقای دادستان تکیه فرموده و استنباطی از آن کرده‌اند دو کلمه عرض می‌کنم.  
رئیس: بفرمایید.

دکتر صدیقی: آقای دادستان، ما همه به پیغمبری موسی معتقدیم و همه می‌دانیم که موسی پیغمبر بود. این شرطی از شروط دیانت ما است. معذک اگر اصول ادیان در نظور نبود، دین موسی تبدیل به دین عیسی نمی‌شد و پیغمبر اسلام که خود می‌گوید برای اکمال و اتمام دین آمده مبعوث نمی‌شد و اصول و فروعی نمی‌آورد. پس اصول ادیان باید در نظور باشد. و خداوند کریم با عنایتی که به احوال بشر دارد، پیغمبران را در زمانهای مختلفه بفرستد تا اصولی موافق و مساعد زمان بیاورد. پس پیغمبر اسلام که آمده است اصولی آورد. ولی اگر اصول ادیان در نظور نباشد، این مطلبی نیست که من بگویم. این مطلبی است که در صحفا کتاب و رساللات و مقالات نوشته‌اند و علمای علوم در آن بحث کرده‌اند که اگر اجازه فرمایند بنده در دادستانی ارتش خدمتشان می‌رسم و تمام مطالب را عرض می‌کنم و صورت کتابها را هم می‌دهم.

رئیس: بهترین موقع هم همان جاست. [خنده حضار]

دکتر صدیقی: ولی این را عرض می‌کنم به تیمسار ریاست دادگاه و به وسیله ایشان به استحضار دادستان محترم می‌رسانم که مثلاً در همین دین اسلام فرقه‌های مختلف هست. ما همه افتخار می‌کنیم که شیعه هستیم و مؤمن به ۱۲ امام. تنها مذهب شیعه صدورشصت و چند فرقه دارد و مسئله توحید اصلی است که باید خدا را یگانه دانستند...  
رئیس: خواهش می‌کنم این موضوع را دیگر به‌میان نکشید.

دکتر صدیقی: اطاعت می‌کنم.

رئیس: آقای دکتر مصدق، جناب عالی فرمایشی داشتید؟

دکتر مصدق: بنده یک مختصر عرض داشتم.

رئیس: انشالله خارج از موضوع نمی‌شوید.

دکتر مصدق: نخیر. ابدأ.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: خواستم به عرض دادگاه محترم برسانم که آقای محترم بنده [اشاره به دادستان] به کرات از وظیفه دادستانی خودشان خارج شدند. اگر...

رئیس: این وظیفه دادگاه است که اگر خارج شدند به ایشان تذکر دهد.

دکتر مصدق: بسیار خوب. پس خواهش می‌کنم به ایشان تذکر دهید. [خنده شدید حضار]

مصدق کیف خود را باز کرد و مجله‌ای از آن خارج نمود که گویا مجله خواندنیها بود. صفحه‌ای از آن را مقابل خود گشود و چنین گفت:

عرض کنم که این روزنامه ایران است که روزنامه سوئسی را ترجمه کرده، یعنی روزنامه اندپاندان. این روزنامه می‌نویسد: «دادستان ارتش و دستگاه تبلیغات دولتی با شدت هر چه تمامتر اقدامات گذشته او را (یعنی دکتر مصدق را)

مورد حمله و انتقاد قرار داده. دکتر مصدق را متهم به خیانت و قانون کشی و سوء استفاده از اموال عمومی می‌کنند. خواستم عرض کنم که ایشان آنچه را که خواسته‌اند به من نسبت داده‌اند. یعنی خواسته‌اند برسانند که این نخست‌وزیر این مملکت آنچنان مردی است که سوابقش این است و مرتکب این قبیل جنایات شده است. البته در این باب پیش از این عرض نمی‌کنم. در موقعی که باید به بیانات ایشان جواب عرض کنم عین بیانات ایشان را بدون کلمه‌ای تحریف می‌خوانم و جواب عرض می‌کنم تا اگر به من که نخست‌وزیر یک مملکتی بوده‌ام توهین می‌شود لا اقل به ملت ایران که من منتخب آن ملت بوده‌ام توهین نشود. [دکتر مصدق از جای خود برخاست.] زیرا این شایسته یک ملتی نیست که یک نفری مثل من را نخست‌وزیر خودش بکند و بعد این مرد [اشاره به دادستان] به او توهینی کند. این توهینی است که این مرد به ملت ایران می‌کند. امیدوارم بنده بموقع عرایض خودم را عرض بکنم.

رئیس: البته در جریان این مدت دادگاه توجه داشته‌اید در کلیه سوالات و ایرادات جز آنچه مربوط به روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد بود به هیچ وجه دادگاه نه به گذشته و نه بدین و نه به اعمال و افعال شما نپرداخته است. و هر چه نیز در این دادگاه گفته شده، خارج از جریان و واقعات این چند روزه برای دادگاه هیچ گونه ملاک و مدرکی قرار نگرفته و نخواهد گرفت. از همین لحاظ بود که از شما هم خواهش شد که جز به موضوع این چهار روزه به چیز دیگر نپردازید. دکتر مصدق: بنده حضورتان عرض کنم ممکن نیست تا این مطالبی را که این مرد در این دادگاه گفت تکذیب نکنم و جواب ندهم. محال است این دادگاه را دادگاه عادلانه‌ای بدانم. اگر جواب این مرد را ندهم، دنیا مرا محکوم می‌کند. شما هر چه می‌خواهید بکنید. دنیا من را محکوم خواهد شناخت. حالا اگر شما اجازه نمی‌دهید، مگر اینکه مرا به زور به این دادگاه بیاورید. بنده عرض کنم که آن روزی که گفتم اعتصاب غذا می‌کنم، سی ساعت غذا نخوردم. خود آقا [اشاره به دادستان] آمدند و به من گفتند «شما غذا بخورید. البته ریاست محترم دادگاه به شما اجازه خواهند فرمود که مطالب خودتان را در دادگاه به عرض برسانید.» آقا، من شصت سال است در این مملکت به مدرستی زندگی کرده‌ام. شما در نظر بگیرید که دنیا مرا محکوم خواهد کرد. شما اجازه بدهید من عین عبارات ایشان را می‌خوانم و جوابش را هم چهار کلمه عرض می‌کنم. اگر غیر از این می‌خواهید بکنید یک ظلم و ستمی به یک زندانی که در اختیار شما است کرده‌اید. اگر اجازه ندهید من به دادگاه نمی‌آیم مگر اینکه شما مرا بازنجیر به این دادگاه بیاورید. من امروز در تحت اختیار شما هستم. هیچ کاری بدون اجازه شما نمی‌کنم. من به هیچ چیز علاقه ندارم. شما هر امری بکنید برای من واجب الاجراء است. ولی تصدیق بفرمایید که یک کسی حق ندارد به یک نفر متهمی که در زیر دست اوست نسبتهایی بدهد و یک چیزهایی بگوید و در دنیا منتشر شود.

رئیس: مطمئن باشید که از حق قانونی جناب عالی وجداناً جلوگیری نخواهد شد.

دکتر مصدق: حق قانونی من، آقا جان، دفاع است.

رئیس: و در این باره قصور نخواهد شد. اکنون جلسه را ختم می‌کنیم و جلسه آینده فردا...

سرتیپ آزموده: اجازه بفرمایید بنده چند کلمه عرض دارم.

رئیس: بسیار خوب. بفرمایید.

سرتیپ آزموده: در مورد اعتصاب غذایی که ایشان کرده بودند، سوء تفاهمی در موضوع بیانات ایشان پیش آمده که اینجانب پیش ایشان رفتم و اظهاراتی به آن نحوی که گفتند نمودم. ایشان هم از این عمل ساده هم سوء استفاده می‌کنند.

دکتر مصدق: بله.



سرتیپ آزموده: ایشان اعتصاب غذا کردند. صبح به اطاقشان رفتم. سرهنگ دکتر رحیمی و سرهنگ آزموده آنجا بودند و سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافعشان نیز بود. صریحاً عرض کردم خدمتشان...  
دکتر مصدق: فرمودید.

سرتیپ آزموده: ... که «اعتصاب غذا بر ازنده شما نیست.» حتی به دکتر مربوطه گفتم اگر ادامه داد با وسایل دیگر غذا به بدنش رسانده شود. پس از این صحبت مخصوصاً به ایشان گفتم که «اکتون که در اطاق شما هستم، دیگر سرتیپ آزموده دادستان ارتش نیستم. از شما مثل یک فرد عادی، مثل یک نفر ایرانی استدعای کنم که در دفاعیات خود به اعلیحضرت رضاشاه کبیر و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی توهین نفرمایید...»  
دکتر مصدق: چنین صحبتی نشد.

سرتیپ آزموده: ... «و دفاعی نکند که برخلاف مصالح کشور باشد.» حتی گفتم: «شما وقتی که به آن نحو دفاع می کنید، من همواره بیم دارم که مبادا کسانی نعت تأثیر احساسات به شما صدعه بزنند.»  
دکتر مصدق: بهتر.

سرتیپ آزموده: در دنباله این صحبت به ایشان عرض کردم: «اجازه فرمایید دستان را بیوسم و سرخصی شوم.» در این موقع ایشان روی مرا یوسیدند و بدیهی است بنده هم جمال مبارکشان را بوسیدم. اکتون ملاحظه می کنیم از این جریان هم سوءاستفاده فرمودند. مطلب را طوری عنوان فرمودند مثل اینکه از اعتصاب غذای ایشان بنده را هراسی فرا گرفت و یا به ایشان وعده ای کردم که به آن وعده خود عمل نکردم. این بود مختصر توضیح اینجانب. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: جلسه را ختم می کنیم. جلسه فردا ساعت ۳ بعدازظهر.

ساعت ۸ بعدازظهر جلسه دادگاه ختم شد.

## جلسه بیست و هفتم

بیست و هفتمین جلسه داد، سی در ساعت ۳/۴۰ بعد از ظهر چهارشنبه ۱۸ آذر ۱۳۳۲ در تالار آئینه سلطنت آباد تشکیل گردید. پس از اعلام رسمیت جلسه، سرتیب‌آزموده اجازه صحبت خواست.

رئیس: ولی خواهش می‌کنم زیاد از موضوع خارج نباشد.

سرتیب‌آزموده: با نهایت احترام به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: غرض از گرفتن وقت دادگاه در این موقع تقدیم نامم‌هایی است که حاصل شده. همان طور که به کرات به عرض رسانده‌ام، موظف نامه‌های واصله را تقدیم کنم تا در این پرونده ضبط گردد. قبل از تقدیم این نامه‌ها، به عنوان مقدمه توضیح مختصری را به عرض می‌رسانم. در جلسه گذشته آقای دکتر مصدق مستند به نوشته یک مجله یا روزنامه‌ای چنین عنوان فرمودند که اظهارات دادستان ارتش در این دادگاه خیانت به ملت ایران است. اینجانب باید به عرض ایشان برسانم که هر اندازه ایشان سرسختی به خرج دهند، تصور می‌کنم بیشتر موجبات این موضوع فراهم می‌شود که به ملت ایران بهتر معرفی شوند. زیرا به کرات عرض کرده‌ام که وظیفه سنگینی به عهده من است و کوچکترین اظهاراتی را در این دادگاه بلا جواب نخواهم گذاشت. دادگاه محترم باید توجه فرماید که در مورد صلاحیت این آقای دکتر مصدق اظهاراتی کردند که ابداً مربوط به موضوع نبود. چون اظهاراتی کردند، بناچار اینجانب نیز در مورد بیان کبفرخواست پاسخهای ایشان را دادم. حالا هم اختیار دست خودشان است. هر رویه‌ای که ایشان پیش گیرند اینجانب با بهیابا بعدنبال ایشان خواهم رفت؛ و بدیهی است قضاوت نهایی را ملت ایران و دادگاه محترم خواهند فرمود.

به مناسبت موضوع به عرض می‌رسانم که این ملت ایران از دو طبقه اصلی خارج نیستند: یک طبقه که در اقلیت هستند، آن طبقه‌ای است که در این دادگاه عنوان اخلاک‌گر به آنها داده شد و آقای دکتر مصدق چه تلویحاً و چه تصریحاً بیان داشتند که از این طبقه هیچ گاه بیمی نداشتند. بنده را با چنین ملتی سروکاری نیست. طبقه دیگر ملت نجیب و شاه‌دوست و وطن‌پرست ایران هستند که این ملت افکارشان را در زمان حاضر به وسیله نامه‌هایی منعکس می‌کنند و از اینجانب خواستارند که به عرض دادگاه برسانم و با افکارشان در روزنامه‌ها درج می‌گردد. به مناسبت سردن نام روزنامه‌ها این توضیح را نیز باید به عرض برسانم که روزنامه‌ها هم چند طبقه‌اند: یک مشت روزنامه‌های فکاهی هستند که اینجانب را با مندرجات آنها سروکاری نیست. بعضی از روزنامه‌ها بیطرف هستند. یعنی مثلاً جریان این دادرسی را بدون کوچکترین اظهار عقیده‌ای درج می‌کنند. دسته‌ای از روزنامه‌ها جریان این دادرسی را تحریف می‌کنند. دسته دیگر اندرزاها و راهنماییهایی می‌دهند و می‌کنند. بعضی از روزنامه‌ها نیز با کتایه و اشارات جریانانی را توصیف می‌کنند.

در این جلسه به مناسبت این موضوع اولاً اینجانب روزنامه کیهان را به شماره ۲۱۵۲ تاریخ ۱۷ آذر ماه تقدیم

دادگاه محترم می‌کنم. این روزنامه سرمقاله‌اش اختصاص به این دارد که با نهایت تعجب می‌نویسند شاه چگونه حق عزل نخست‌وزیر ندارد ولی نخست‌وزیر حق بستن مجلس دارد. پس از توضیحاتی نویسنده نتیجه می‌گیرند که آقای دکتر مصدق حتی آیه‌ای از کلام‌الله مجید را تحریف کرده و نیز در این دادگاه گفته‌اند که آیه‌ای از کلام‌الله را پیغمبر فرموده و چنین نتیجه گرفته‌اند که اساساً این طرز فکر دکتر مصدق و این طرز گفتاری نشانه‌ی این است که مسلمان نیست. زیرا اشخاص مرتد و بیدین هستند که قائل به وحی نمی‌باشند. یعنی آنها قائل به این نیستند که کتاب آسمانی‌ها یعنی قرآن مجید کلام خدا است. بلکه آنها مثل آقای مصدق می‌گویند این کلام، کلام بشر است و کلام پیغمبر است. پھر حال این یک فکر عمومی است که دادستان ارتش نیز این موضوع را صددرصد تأیید می‌نماید و صریحاً می‌گوید که دکتر محمد مصدق در این دادگاه گفت که پیغمبر در قرآن چنان فرموده که این نشانه‌ی این است که...

دکتر مصدق: بفرمایید قرائت کنند.

سر‌تیب آزموده: ... افکار این شخص افکار آن چنان کسانی است که به وحی اعتقاد ندارند. این شماره‌ی روزنامه را تقدیم می‌کنم.

[دادستان روزنامه را به منشی دادگاه داد.]

روزنامه‌ی شریفه اتحاد ملی در شماره‌ی ۲۹۲ به تاریخ ۱۸ آذر تحت عنوان «حقایق هیجان‌انگیزه از آیات کلام‌الله و فرمایشات حضرت علی علیه‌السلام و ائمه اطهار شواهدی درج کرده و دادستان محترم دادگاه را بر حذر داشته از اینکه مبادا دور از حق و عدالت عملی انجام دهند. اینجانب به احترام آن فرمایشات و آن هدایت‌های حکیمانه این شماره را نیز تقدیم دادگاه می‌کنم تا مورد استفاده قرار گیرد.

جریده محترم شاهد به تاریخ ۱۸ آذرماه تحت عنوان اینکه «جناب آقای دادستان ارتش، جدی می‌فرمایید!»<sup>۱</sup> گفتاری از عرایض اینجانب را درج کرده و چنین نتیجه گرفته‌اند که متن کیفرخواست اینجانب را کسانی اطلاع داشته‌اند. اینجانب باید صریحاً در این دادگاه به عرض برسانم که مبنای انجام وظیفه‌ام در وقایع ۲۵ الی ۲۸ مرداد دو مرحله متمایز را طی کرده: یکی زمانی که پرونده در مرحله تحقیق بوده و منجر به صدور کیفرخواست شده. در آن زمان به استثنای اینجانب و بازپرس احدی یک کلمه از محتویات پرونده اطلاع نداشته است، مگر اظهارات رسمی که خود اینجانب به مخبرین جرایم می‌گفتم یا به وسیله سخنگوی دولت اعلام می‌شده است.

مرحله دوم انجام وظیفه در این دادگاه بوده است. اینجانب به کرات عرض کرده‌ام که در این مرحله بازپرسی شخصاً لیاقت انجام وظیفه سنگین را نداشته و ندارم. تمام گفتارهایی که به عرض می‌رسانم، منبع آن اطلاعات و مدارک و اسنادی است که به طرق مختلف هموطنان من بمن می‌دهند و مرا هدایت می‌کنند. این نامه‌هایی که واصل می‌شود نکات بسیار جالب توجهی دارد که با نهایت دقت می‌خوانم و مورد استفاده قرار می‌دهم. به‌طور خلاصه هر چه که در این دادگاه می‌گویم، روی هدایت و رهبری ملت ایران است؛ و بدیهی است هر چه می‌گویم، روی ایمان و اعتقاد قطعی خودم است.

[سر‌تیب آزموده نامه‌ها و تلگراف‌هایی را که از طرف آقایان مجید مهبیار، علی‌اکبر وزیرسی، و کسبیل رسمی دادگستری، حسینعلی باستانی، هادی ایلخانی و لطف‌الله وافقی و عده دیگر درباره آقای دکتر مصدق به او رسیده بود به دادگاه تقدیم کرد.]

رئیس: آقای دکتر صدیقی را به جلسه بیاورید.

سرهنگ بزرگمهر: جواب تیمسار دادستان را می‌خواهم بدهم. اجازه بفرمایند دو دقیقه صحبت کنم.

رئیس، حرفهای شما را که آقای دکتر قبول ندارند.  
 سرهنگ بزرگمهر: بالاخره دادگاه که قبول دارد. [دکتر صدیقی وارد جلسه شد].  
 رئیس: خوب، بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: از بیانات مشروحی که تیسار در کیفرخواست، بیان کیفرخواست و هر فرصتی که پیش آمده نسبت به موکلم بارها بی دینی، بی ایمانی، تبهکاری و خیانت به کشور و ملت ایران را بیان داشته اند اراجیف لسان سپهرها، تحقیر احتشامی ها، یوسفزاده ها را در اینجا بیان فرموده اند که اگر فرصت باقی باشد پس از مطالعه جزء جزء آن نامه ها گوا اینکه عده ای را مردم می شناسند، مع هذا سعی خواهم نمود همان طوری که شهود را در دادگاه جرح می کنند اعمال آنها را بر محارم. این یک کار هم شرعی و هم قانونی است. به موکلم منکمات بی حدی را نسبت دادند. حتی در یکی از جلسات دادستان محترم فرمودند: «یکی از این مجرمین را در روی نیمکت جانان نشانیده ام». تیسار دادستان فرموده بودند که دادستانی در وضع حاضر پناهگاه متهمین است. از این عبارت بوی انتقام و انتقامجویی برمی آید که با فرمایش خودشان تطبیق نمی نماید. به نظر بنده این نیمکت جای مقدسی است، به شرطی که حق از باطل جدا شود. اینجا این نیمکت را نیمکت عدالت می دانم نه نیمکت جانان. زیرا چه بسا بیگناهایی روی این نیمکت بیجهت بنشینند و سپس با قضاوت صریح دادگاه و با اعتماد به شرافتمندی داورسان محترم با سربلندی و افتخار از این دادگاه بیرون روند. نسبت بی دینی و بی ایمانی مکرر داده شده است نه یک بار بلکه صد بار. این حربه تکفیر، حربه تازه ای نیست که نسبت به موکلم من به کار رفته باشند.

این حربه تاریخچه ای دارد و آن این است که در حدود سالهای ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۵ وزیر مالیه و رئیس الوزرای وقت اداره تحدید تریاک را به نومانیانس نام در سال هشتصد هزار تومان اجاره دادند. چون معین نکرده بودند که چه مقدار باندرول باید به مستأجر داده شود، غوغا و جنجال بین مردم در گرفت و می گفتند که مستأجر از این معامله ممکن است چند برابر مال الاجاره استفاده نماید. روی اعتراضات مردم ماده الحاقیه ای به قسرا داد اضافه شد و آن این بود باندرولی که به او داده می شود اولاً هشتصد هزار تومان معادل مال الاجاره که می باید پرداخت و دوست هزار تومان برای مخارج اداری و چهارصد هزار تومان برای نفع احتمالی که اگر مستأجر نفع برد از چهارصد هزار تومان تجاوز نکند. و چنانچه بیش از یک میلیون و چهارصد هزار تومان باندرول برای سه قلم که شرح داده شد بخواهد، قسرا داد دیگری راجع به تقسیم منافع بین دولت و او تنظیم شود.

چند ماهی از این قسرا داد گذشت. چون دولت قوی نبود، معنادین تریاک را بی باندرول به او داد می کردند. گیرنده امتیاز نفی برای خود تصور نمی کرد. اجاره را فسخ نمود و دولت فسخ او را قبول کرد. پس از آن کمبسیون دیگری با وزیر مالیه دیگری که آن وقت در سر کار بود مرکب از چهار نفر از اعضای وزارت مالیه در آن وقت تشکیل شد که به حساب مستأجر رسیدگی کنند. چون تا آن وقت مستأجر بیش از ششصد هزار تومان باندرول نگرفته بود، گفتند که اداره تحدید تریاک به طور امانی دست خود مستأجر باشد. هر مدتی که نوانست هشتصد هزار تومان باندرول به کار برد آن وقت اداره را به دولت واگذار نماید که در حقیقت مثل این بود که دولت متعهد شده باشد که برای مخارج اداری و نفع احتمالی مستأجر هشتصد هزار تومان دیگر باندرول به او بدهد؛ و اداره هم بدون تعیین یک مدنی تا هر وقت که مستأجر نوانست هشتصد هزار تومان تریاک باندرول کند در دست او باشد. به این طریق ممکن بود که چند سالی اداره در دست او باشد و دولت از عایداتی که قبل از اجاره دادن به او می رسید محروم شود.

تمام این کارها در خفا و بدون اطلاع موکلم که آن وقت معاون وزارت دارایی بود انجام می گیرد و موکلم مثل

همیشه برای حفظ حقوق مردم قذبلند می‌کند و آن قدر مبارزه می‌نماید که آن چهار نفر رؤسای ادارات را محکوم می‌نماید و دست نومانیانس را از اداره تحدید تریاک کونا می‌کند. در همین اوان است که حربۀ تکفیر بی‌دینی بر علیه موکلم به‌کار می‌رود. تحت چه عنوان؟

جناب آقای دکتر مصدق در ماه مه ۱۹۱۴ رسالۀ دکترای حقوق خود را به‌زبان فرانسه تحت عنوان وصیت در حقوق اسلامی مذهب شیعه چیست؟ به‌ضمیمه یک مقدمه در باب مدارک حقوق اسلامی تهیه می‌فرمایند و در شهر نوشاتل به‌اونیورسینه تقدیم می‌شود که در همان سال هم در پاریس طبع و در اروپا منتشر شده است. این رسالۀ برای خارجیان حاوی اطلاعات جامع و سودمندی راجع به‌دین حنیف اسلام و مذهب جعفریۀ اثنی عشریه می‌باشند که متأسفانه در اینجا می‌خواهند نخطئه نمایند. این رسالۀ به‌وسیله سه نفر از شاگردان خود جناب آقای دکتر محمد مصدق در عقرب ۱۳۰۲ ترجمه می‌گردد و این هدیه‌ای بود که به‌پاس زحمات استادی موکلم تقدیم جامعه نموده‌اند. این آقایان عبارتند از دکتر مثنی دفتری، علی معتمدی و نصرالله انتظام.

موکلم در صفحه اول رسالۀ دکترای خود عبارتی به‌شرح زیر دارد: [ناطق این عبارت را به‌زبان فرانسه خوانند] که از طرف آقایان مترجمین چنین ترجمه شده است: «حضرت محمد (ص) در سن ۴۱ سالگی خود را پیغمبر یعنی مبعوث خداوند اعلان و معرفی فرمود.» عین رسالۀ ترجمه‌شده را به‌ریاست دادگاه تقدیم می‌کنم تا در پروندۀ خود ضبط شود. [سرهنک بزرگمهر به‌طرف میز رئیس رفت و یک جلد رسالۀ آقای دکتر مصدق را تقدیم رئیس دادگاه نمود.]

برای شاگرد کلاس دوم دبیرستان هم جز این معنی مفهوم دیگری نیست. ولی بدخواهان و استفاده‌کنندگان از معامله تریاک در آن وقت روزنامه درخشان که فقط یک شماره از آن برای همین کار اختصاصاً منتشر شد، در ترجمه آن را تعریف کرده و چنین نوشته که «محمد (ص) در سن ۴۱ سالگی خود را نماینده خدا پنداشت.» و حربۀ تکفیر و تیر افترا و اتهام به‌روی موکلم باز می‌شود و او را «مهدورالدم» می‌خوانند. بی‌ظن آن می‌دانستند که این تکفیر مربوط به‌این است که در نتیجه خلعبید از مستأجر تحدید تریاک نان او به‌آجر مبدل شده است.

دکتر مصدق: حالا هم مثل خلعبید دو سال پیش است که این‌طور می‌کنند.

سرهنک بزرگمهر: حالا باید گفته شود که مذهب امری است باطنی که باخدا سروکار دارد. زیرا درگاه خداوندی جایی نیست که افترا و اتهام در آن راه داشته باشد. خدای قادر و متعال حاضر و ناظر نیکو بود اعمال ما است. جایی که حاکم ازلی و فاضی مطلق خداست، به‌نویسندگان این نامه‌ها اجازه داده نمی‌شود که در این کار خطیر دخالت کنند سهل است، امر باطنی را حربۀ ای هم فرار بدهند. وفنی که در آغاز کیفرخواست خوانده می‌شود: «چون رویه و نحوه انجام وظیفۀ شخص غیر نظامی ردیف یک بر اساس متزلزل ساختن قانون اساسی و سست کردن ایمان و اعتقاد مردم از مذهب رسمی کشور یعنی مذهب اسلام و طریقه حقه جعفریۀ اثنی عشریه» ... الی آخر، بخوبی معلوم می‌گردد که اینجا نیز مثل گذشته حربۀ تکفیر به‌کار رفته است. به‌طور کلی رویه و نحوه عملی است که حالت مستمر داشته باشد. یعنی یک عملی در ظرف مدت طولانی تکرار شود و ادامه پیدا کند تا بتواند مستند و مدرک اعمال بعد شود. اثبات یک رویه و نحوه محتاج به‌مقدمۀ طولانی است. برای اینکه ثابت نمایم که موکلم نسبت به‌دین حنیف اسلام مؤمن می‌باشد، یک لایحه قانونی را به شماره ۲۵۱۰-۳۲/۲/۸ تحت عنوان «لایحه قانونی منعم لایحه قانونی مطبوعات راجع به‌حمایت از دین و مراجع تقلید» تحت شماره اکنون ارائه می‌دهم:

ماده ۱- هرگاه در روزنامه یا مجله و با هر گونه تشریح دیگر مقالات یا مطالب توهین آمیز و افترا

و با برخلاف واقع و حقیقت خواه به‌نحو اتشاء یا به‌طرز نقل نسبت به‌شخص اول روحانیت درج شود،

مدیر روزنامه و نویسنده هر دو مسئول و هر یک بسمه ماه تا یک سال حبس تأدیبی محکوم خواهند شد و رسیدگی به اتهام تابع شکایت مدعی خصوصی نیست.

ماده ۲ - دادستان شهرستان بمحض مشاهده روزنامه با مجله با هر نشریه دیگر فوراً آن را توقیف و از انتشار آن تا صدور حکم قطعی جلوگیری خواهد نمود. سایر مقررات مطبوعات در این مورد جاری است.

ماده ۳ - وزارت کشور، دادگستری، فرهنگ مأمور اجرای این لایحه قانونی می‌باشند.

در این لایحه قانونی تعقیب متهم با شکایت خصوصی شروع نمی‌شود. بلکه دادستان شهرستان موظف به تعقیب جزایی می‌باشد. اگر این سند قانونی قابل قبول نیست، بحثی ندارم. مثل معروفی است که «ای قانون به نام تو چه جنایتهایی که نمی‌کنند» در این مورد باید عرض کنم: ای مذهب جعفریه اتنی عشریه، به نام تو چه اتهاماتی که نمی‌زنند.»

شهر شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا را به یاد می‌آورم که گفت:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود  
 محکمت از ایمان من ایمان نبود  
 در دهر چو من یکی و آن هم کافر  
 پس در همه دهر یک مسلمان نبود

منقول است که به شیخ مرتضی انصاری رحمه الله علیه گفته بودند: «آن قدر که تو عبادت می‌کنی کسی می‌گوید عوام فریبی می‌کنی.» گفت: «مردم هم برای خدا عبادت می‌کنند. بگذار بگویند عوام فریبی است.»

اینک در محضر دادگاه از قرآن مجید آیه‌ای می‌آورم و تلاوت می‌نمایم و عین معنی آن را می‌خوانم تا دانسته شود فقط ادعای به اسلام کافی است و به هیچ کس اجازه داده نشده است جز آن گوید و جز آن کند. آیه شریفه به شماره ۹۳ از سوره النساء: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَيَّبُوا لَوْلَا لِمَنْ أَلْفَيْكُمْ السَّلَامُ لَسْتُمْ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ أَلْفَيْكُمْ فَيَتَّبِعُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

یعنی: «ای اهل ایمان چون در راه خدا برای جهاد کفار بیرون روید در کار دشمن و دوست تحقیق و جستجو کنید و به آن کس که به اظهار اسلام به شما سر تسلیم فرود آورد نسبت کفر ندهید. برای اینکه از متاع ناسمجیز دنیا چیزی غنیمت برید که نزد خداست غنایم بسیار از او هر نعمت بخواهید. اسلام شما نیز اول امر همچنین اظهار و تسلیم پیش نبود تا وقتی که خدا به عطای نور ایمان بر شما منت گذاشت. پس اکنون شما باید تحقیق کنید و به حرص و طمع بر جان و مال او، کسی را به کفر نسبت مدهید که خدا به هر چه کنید کاملاً آگاه است.»

خداوند متعال در قرآن کریم از اینکه اگر کسی گفت: «من مسلمانم» فقط به صرف اظهار مسلمانی او قبول می‌شود و نهی می‌کند که نسبت کفر و بی‌دینی نباید داد. این نسبت چون از طرف خداوند متعال نهی شده، نسبت‌دهندگان خود کفر می‌نمایند. جایی که خداوند فقط اظهار را امر می‌فرماید که باید قبول شود، دیگر جای حرف و بحثی باقی نمی‌ماند. اینها احکام خدا است. نه قانون است که بشود تغییر داد و نه نصیبتنامه و نه بخشنامه و نه آییننامه. چقدر عظمت دارد آخرین آیه که می‌فرماید: «به حرص و طمع بر جان و مال او کسی را به کفر نسبت مدهید که

خدا بهر چه کتید کاملاً آگاه است. به نظر بنده خیال می‌کنم با آن دلایل و شواهد و نص صریح آیه شریفه دیگر جایز نیست که حربه زنگزده تکفیر به روی موکلم روا شود و مطمئن هستم به‌ملمبه گرفتن دین و مذهب و ایمان خاتمه داده خواهد شد. دیگر عرضی ندارم.

سرتیپ‌آز موده: اجازه بفرمایید بنده جواب ایشان را بدهم.

رئیس: قدری تأمل بفرمایید. بنده چند کلمه عرض دارم.

سرتیپ‌آز موده: ایشان مطالبی فرمودند که باید جواب بدهم.

رئیس: بسیار خوب. اجازه بدهید بنده چند کلمه عرض دارم. بعد شما صحبت بفرمایید.

سرتیپ‌آز موده: بسیار خوب.

رئیس: در پاسخ سرکار سرهنگ بزرگمهر، اولاً اینکه اظهار داشتید دادستان موکل شما را مجرم خطاب نموده، البته خود بهتر می‌دانید که دادستان روی اسناد و مدارک و تحقیقاتی که برای ایشان ایجاد ایمان و عقیده و اشیات نموده، کیفرخواست صادر کرده و موکل شما را مجرم تشخیص داده است و مجرم خطاب می‌نماید حال اگر به‌عنوان دیگری موکل شما را خطاب کند نباید گفت نقض عقیده، ایمان و کیفرخواست خود را نموده است. ولی این دادگاه تشکیل یافته که به‌مدارک، اسناد، فراین و اظهارات دادستان و دفاعیات متهمین و وکلای مدافع رسیدگی نموده حق را از باطل مفروز و قضاوت نماید که امیدوارم در این راه خداوند بزرگ دادرسان را هدایت و از انحراف از عدالت مصون دارد.

اما در پاسخ توضیحات مشروح راجع به امور دباتی و عقیدتی موکل شما، چنانکه مکرر تذکر داده شده و متأسفانه معلوم می‌شود مثل اینکه یا آقایان نشنیده یا متوجه نگردیده‌اند، این مورد در موردانحن فیه یعنی جریانی که از ۲۵ الی ۲۸ واقع شده و موجب تشکیل این دادگاه گردیده نه تنها دخالت ندارد بلکه بکلی خارج از موضوع است.

امروز نیز برای اینکه باز توهم نشود از ابراز حقایق و بیانات متهمین و وکلای مدافع آنها جلوگیری می‌شود به تمام بیانات تاریخی، سخنرانی‌های عرفانی و روحانی شما گوش داده شد. ولی باز متذکر می‌شوم که خارج از موضوع دادگاه و موجب تضییع وقت دادگاه و تأخیر دادرسی و روشن نمودن تکلیف متهم یا متهمین خواهد بود که امیدوارم این تذکر برای بعدها باز مورد توجه و نظر متهمین و وکلای محترم مدافع آنها قرار گرفته و دادگاه را به تکرار مجدد مجبور نمایند.

سرتیپ‌آز موده: بنده موظفم از ریاست محترم دادگاه بی‌نهایت تشکر کنم که لحظه به لحظه ایستادم به‌مسقام ارجمندشان بیشتر می‌شود. ولی یک نکته را به عرض مبارکشان می‌رسانم و آن این است که این متهم مسووف و منظور یعنی آقای دکتر محمد مصدق رضع خاص و بی‌نظیری دارد. اگر ملاحظه می‌فرمایند جسارناً اینجانب مزاحم می‌شوم و وقت دادگاه را تضییع می‌کنم، به کرات عرض کردم بمن تعمیل می‌کنند. چون تعمیل می‌کنند و چون واقفم که اگر جوابگویی نکنم چه بسا اذنهانی مشوب شوند و حقایقی مکروم بماند، این است که به حکم اضطرار اجازه می‌گیرم ولی سعی می‌کنم که بسیار کوتاه و مختصر یکی دو موضوع را به عرض دادگاه محترم برسانم.

در چند روز قبل از سرکار سرهنگ بزرگمهر، به مناسبتی استدعا کردم که «مبادا در دفاعیاتی که می‌فرمایند هیچ‌گونه ملاحظه‌ای از لحاظ شخص من بکنید.»

سرهنگ بزرگمهر: صحیح است.

سرتیپ‌آز موده: و حتی به ایشان عرض کردم: «اگر شما چندین روز متوالی به شخص من ناسزاگویی بکنید یقیناً

داشته باشید نه تنها کوچکترین گله‌ای نخواهم داشت بلکه خوشوقت هم می‌شوم که با نهایت آزادی دفاع می‌فرمایید.»  
**سرهنگ بزرگمهر: صحیح است.**

**سرتیپ‌آز موده:** ولی بیانات امروز ایشان منتهای تأثر را در من ایجاد نمود. زیرا به‌نحوی ایشان فرمایشاتشان را اظهار فرمودند که چون باز هم زبان من صریح است، چون ایشان حجب و نزاکت دارند و بنده ندارم، بنده فارسی گفتار ایشان را به عرض می‌رسانم: ایشان فرمودند که بنده هم عامل امپریالیسم انگلیس و آمریکا یا روسیه هستم و حربۀ زنگزده استعمار را در این دادگاه براق‌ونیز نموده‌ام. حال من از ایشان می‌پرسم: «شما که به‌آن منهدب عالی اعتقاد دارید که می‌گوید ولو اینکه کسی ادعای مسلمانی کرد او را نامسلمان نخوانید، چگونه شما به‌خود اجسازه می‌دهید که یک افسری را که هیچ مقصود و غرضی جز انجام وظیفه ندارد و شاید خودتان بهتر از هر کس به‌روبه و روش او آشنا باشید او را عامل امپریالیسم می‌خوانید؟ درست است که شما وکیل تسخیری دکتر مصدق هستید ولی وظیفۀ سربازی شما حکم می‌کند که پیروی از تز مصدق ننمایید. این بیان شما هیچ نیست جز حربۀ مصدق. در یکی از جلسات گفتم و مجبورم تکرار کنم که مصدق هیچ حربه‌ای نداشت و ندارد جز اینکه بگوید در کشور ایران یک فرد وطن‌پرست هست آن هم مصدق است. و هر کس نفسش درآید، این مرد عوام‌فریب حبله‌گر می‌گوید عامل امپریالیسم است. این گناه برای مصدق نابخشودنی است چون این دادگاه به‌این گناه رسیدگی نمی‌کند، اینجانب به‌همین اندازه اکتفا می‌کنم. این مرد و وکیل مدافعتش هنوز که هنوز است می‌خواهند تشنّج ایجاد کنند. این افسر صریح می‌گوید من دست نشاندۀ خارجی هستم....»

**سرهنگ بزرگمهر: هرگز تیمسارا**

**سرتیپ‌آز موده:**... در عین حال خود را مسلمان می‌خواند. این افسر وکیل تسخیری چون علاقه به‌شعر دارد بنده هم باید به‌ناچار بگویم چیزی که عیان است، چه حاجت به‌بیان است. مصدق خود می‌گوید قرآن را پیغمبر گفته...  
**دکتر مصدق: کی گفتم؟ کجا گفتم؟ چرا دروغ می‌گوی؟ [خندۀ حضار]**

**سرتیپ‌آز موده:** ... بنابراین من می‌گویم مسلمان نیست. مصدق در این دادگاه گفت اصولی از قانون اساسی را قبول ندارد.

**دکتر مصدق: بله.**

**سرتیپ‌آز موده:** و گفت: «از کشورهای خارجی سند می‌آورم.»

**دکتر مصدق: حالا هم می‌گویم.**

**سرتیپ‌آز موده:** او اصل اول قانون اساسی را قبول ندارد و چون از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه برای به‌سهم زدن اساس حکومت و سلطنت مملکتی همکاری نکرد به دشمنان اسلام...

**دکتر مصدق: بله.**

**سرتیپ‌آز موده:**... بیوست. از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم این جزوه‌ای که تقدیمتان کردند ایداً نگاه نکنید. [خندۀ حضار] سه چهار هزار از این نسخه، همین نسخه، در این اواخر طبع و توزیع کرده‌اند. کاغذش پیدا است، حروف چاپش پیدا است. «تزه مصدق بر خلاف مذهب اسلام است. عمل مصدق از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد بر خلاف مذهب اسلام است. بیخود سرکار سرهنگ بزرگمهر به‌خود زحمت ندهند. کیفرخواست صحیح است. و چون نویسنده آن به‌آن اعتقاد دارد، دکتر مصدق را در نیمکت‌جانینان نشاندۀ است. روز اول دادستان این دادگاه گفت: «طوری انجام وظیفه خواهم کرد که مصدق صریحاً تمام مندرجات کیفرخواست را اقرار کند» کما اینکه جزء به‌جزء اقرار



نمونه و در این شکونتردید نیست. اگر روزی گفتارهایی در این دادگاه مورد بررسی علرفیو عامی قرار گیرد همه کس بخوبی درک خواهد کرد که چگونه کلمه به کلمه کيفرخواست را تأیید نموده. پس استدعا می‌کنم سرکار سرهنگ بزرگمهر توجه فرمایند که من منتم نیستم. من داستانی هستم که انجام وظیفه می‌کنم. ایشان نباید مرا عامل خارجی بخوانند.

سرهنگ بزرگمهر: هیچ وقت.

سرتیپ از موده: ایشان باید توجه داشته باشند آن نحوه گفتار من نسبت به موکلشان نباید سرمشق گفتار ایشان نسبت به من قرار گیرد. زیرا همان طوری که ریاست محترم دادگاه بیان فرمودند، داستان اگر ایمان به گفتار من نداشته باشد اساساً داستان نیست.

دکتر مصدق: همین طور هم هست.

سرتیپ از موده: من آقای دکتر مصدق را تا آن لحظه ای که رأی دادگاه مبنی بر برائت درباره اش صادر نگردد، جانی می‌شناسم و جنایتکار می‌دانم و اصرار می‌کنم که محکوم به اعدام گردد.

دکتر مصدق: انشاء الله! [خنده حضار]

سرتیپ از موده: ولی وکیل مدافع او نمی‌تواند بمن بگوید: «تو هم جانی هستی و تو هم باید محکوم به سمرگ شوی.» اینها از الفبای قضایی است و استدعا دارم آقای سرکار سرهنگ بزرگمهر به این موضوع توجه فرمایند. دیگر عرضی ندارم.

سرهنگ بزرگمهر: نیمسار ریاست محترم دادگاه، راجع به امپریالیسم و عامل خارجی و این قبیل چیزها اصلاً اینجانب چیزی نمی‌فهمم. خواهش می‌کنم فرمایید توضیح بدهند و روشن کنند. چون بسته تکذیب می‌کنم. رئیس: بکلی برای دادگاه بی‌تأثیر است و بی‌موضوع است. نه توضیح سرکار و نه بیانات ایشان در موضوع دادگاه تأثیری ندارد. فعلاً ده دقیقه تنفس می‌دهیم.

ساعت ۵/۳۵ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

\*\*\*

مقارن ساعت ۲ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد و رئیس دادگاه خطاب به مأمورین محافظ گفت:

آقای دکتر صدیقی را بیاورید.

بلافاصله دکتر صدیقی در جلسه حضور یافت و رئیس دادگاه خطاب به او اظهار داشت:

خواهشمندم توضیحاً دادگاه را روشن فرمایید روز ۲۸ مرداد منزل آقای دکتر مصدق رفته اید یا خیر. و نا چه

ساعتی آنجا بودید؟

دکتر صدیقی: خاطر ریاست محترم دادگاه استحضار دارد که من در دولت جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر،

وزیر کشور بودم. به طور معمول بنده، چنانکه اشارتاً دبروز به عرض ریاست محترم دادگاه رسانیدم، روزها تا ساعت ۲

و گاه تا ساعت پنج و نیم در وزارت کشور می‌ماندم. در روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ در ساعت ۱ بعد از ظهر

ساعت اداری چنانکه معمول است منقضی شد. ولی من تا ساعت سه و ربع کم در وزارت کشور ماندم. پس از آنکه در

ساعت مذکور بمن اطلاع رسید که بعضی از ادارات و مواضع دولتی را اشغال کرده‌اند، من به خانه جناب آقای دکتر

مصدق نخست‌وزیر رفتم. در ساعت ۲ بعد از ظهر به خانه جناب معظم له رسیدم. علت رفتن من به آنجا این بود که من

وزیر کشور دولت ایشان بودم. به‌خانه ایشان رفتم ببینم چه می‌فرمایند و من تعهد چه وظیفه‌ای را می‌توانم چنانکه در آن ساعت وظیفه من بود اجرا کنم.

در ساعت مذکور که به آن خانه رفتم، اوضاع و احوال شهر تهران، چنانکه لابد به عرض ریاست محترم دادگاه رسیده است، خوب نبود. در ساعت مذکور من به‌جای آنکه به‌خانه خود بروم و ناهار بخورم، به‌خانه جناب آقای دکتر مصدق رفتم بدر ملاحظه: یکی ملاحظه اداری و رعایت وظیفه همکاری؛ دیگر به‌علت آنکه در آن وقت اوضاع مشوش و مضطرب بود و از حیث اخلاقی نیز موظف بودم با رئیس دولتی که منجاوز از بیست مساه و هشت روز همکاری می‌کردم برای انجام دادن وظیفه اخلاقی خود و اینکه نگویند بین آن بی‌حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیک‌بختی که چون روز سخنی رسید از مرکه گریخت.

هنگامی که من از وزارت کشور حرکت می‌کردم، ساعت دو و چند دقیقه کم بود و دروضع خیابانهای مسجاری وزارت کشور آشفنگی آشکار بود. باوجود این من بواقع از میان تیرتنگ و توپ گذشتم و برای تعهد اخلاقی و اداری که داشتم به‌خانه مذکور رفتم. ساعت پنج و نیم بعدازظهر این روز بود که پس از وقوع چند امر که هنگام مقتضی به‌عرض ریاست محترم دادگاه در صورت امر ایشان خواهد رسید، به‌اتفاق چندین تن دیگر که قبل از من در آن خانه جمع بودند از خانه جناب آقای دکتر مصدق خارج شدیم و به‌محل دیگر رفتیم و شب در آن محل ماندیم. جناب آقای دکتر مصدق اظهار فرمودند که «من حقاً رئیس دولت هستم. ولی عملاً ریاست من فعلیت ندارد.» و می‌خواستند همان‌شب خود را به‌حکومت نظامی معرفی نمایند و در آن خانه نمانند.

پس از تفکر فسخ عزیمت فرمودند و صبح روز پنجشنبه ۲۹ در ساعت ۵ صبح به‌خانه جناب آقای مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف و تلفن رفتند. من و آقای دکتر شایگان به‌همراه ایشان به آن خانه وارد شدیم و آنجا ماندیم. جناب آقای دکتر مصدق مصمم بودند که بر اثر خبری که در رادیو منتشر شده بود خود را به‌حکومت نظامی معرفی کنند. به‌وسیله آقای مهندس معظمی به آقای مهندس شریف امامی تلفن فرمودند. ایشان به آن‌خانه آمدند. جناب آقای دکتر مصدق با آقای مهندس شریف امامی مذاکره کردند و گفتند: «من مایلم خود را به‌حکومت نظامی معرفی کنم.» قرار شد که آقای مهندس شریف امامی با تیمسار زاهدی ملاقات کنند و مطلب را با معظمله در میان گذارند؛ و پس از آنکه حکومت نظامی یعنی ساعت مقرر حکومت نظامی آغاز شد به‌فرمانداری نظامی بروند. قرار بود که ساعت پنج و نیم بعد از ظهر آن روز به آقای مهندس شریف امامی تلفن شود و ایشان مذاکره منظور را به‌عمل آورند و اقدام مقتضی برای رفتن جناب آقای دکتر مصدق معمول دارند. لکن یک‌ربع به‌ساعت پنج و نیم بعدازظهر مانده بود، یعنی ساعت پنج و ربع که مأمورین کارآگاهی به‌خانه مادر جناب آقای مهندس معظمی وارد شدند و معلوم شد که قصد بازداشت ایشان و کسانی را که در خدمت ایشان بودند دارند. ما همگی پس از وسیله‌ای که مأمورین کارآگاهی فراهم کردند به‌فرمانداری نظامی یعنی عمارت شهربانی کل رفتیم.

رنیس: ممکن است آنچه در خانه آقای دکتر محمد مصدق تا ساعتی که از آنجا خارج شدید به‌وفوع بیوست برای استحضار دادگاه بیان فرماید؟

دکتر صدیقی: در ساعت ۲ بعدازظهر که من به‌خانه جناب آقای دکتر مصدق وارد شدم، جمعی از آقایان نمایندگان درجه هفدهم مجلس شورای ملی و جناب آقای مهندس معظمی در آنجا حضور داشتند و به‌اطاقهای مختلف آمد و شد می‌کردند و از وقایع خارج از خانه استخبار و استطلاع می‌نمودند. در حدود ساعت سه و نیم بعدازظهر بود که... عنبر می‌خواهم که فراموش کردم که آقای دکتر فاطمی هم از جمع وزراء در آن ساعت در آن خانه بودند. در حدود

ساعت سونیم بعد از ظهر بود که در اتاق معاون جناب آقای نخست‌وزیر یعنی اطانی که معمولاً معاون خودش می‌نشست - چون خود معاون در آن موقع نبود - صدای رادیو بلند شد و معلوم شد که اداره بیسیم و رادیو را افعال کرده‌اند. از همین ساعت صدای تیر و تفنگ و نوپ از اطراف شنیده می‌شد و همواره رو به شدت می‌رفت. در حدود ساعت چهار و ربع بود که جناب آقای دکتر مصدق با ریاست ستاد تیمسار سرنیپ ریاحی به وسیله تلفن صحبت کردند. این تیمسار محترم در تلفن به جناب آقای دکتر مصدق گفتند که «تیمسار سرنیپ فولادوند پیش شما می‌آیند و مطالبی اظهار می‌کنند.» نزدیک ساعت ۵ بعد از ظهر بود، شاید ده دقیقه کمتر از ۵، تیمسار سرنیپ فولادوند به خانه جناب آقای دکتر مصدق وارد شد و اظهار کردند که «من برای این مطلب به خدمت شما آمده‌ام که دستور دهید تیراندازی را موقوف کنند و اعلامیه‌ای منتشر کنید که ترک تیراندازی و مقاومت بشود.» جناب آقای دکتر مصدق فرمودند: «ترک تیراندازی را چند دقیقه قبل از آمدن شما دستور داده‌ام. حالا هم مجدداً به مأمورین داخل خانه اطلاع می‌دهم که از تیراندازی خودداری کنند.» تفسیر اقدام قبلی جناب آقای دکتر مصدق این بود که آقای مهندس رضوی پارچه سفیدی را که بر روی تخت خواب جناب آقای دکتر بود برداشته و گفتند در وضع و حال فعلی تیراندازی بی‌ثمر و موجب اتلاف نفوس است. حضار مجلس این مطلب را تصدیق و تأیید کردند پارچه سفیدی بیرون برده به سربازان دادند تا آنرا بالای بام برافرازند.

پس از مذاکره‌ای که با تیمسار سرنیپ فولادوند به عمل آمد و امتناع جناب آقای دکتر مصدق که «من اعلامیه‌ای در این باب ندارم که بدهم و اعلامیه موضوعی ندارم» بالاخره رأی ایشان با مشورت چهار نفر از آقایان نمایندگان دوره هفدهم که در منزل معظم له بودند قرار بر این گرفت که شرحی بنویسند و در مقابل اصرار و تأکید تیمسار سرنیپ فولادوند به ایشان بدهند. آقایان مهندس رضوی و دکتر شایگان و نریمان و مهندس زیرک‌زاده چند سطری روی کاغذ نوشتند و برای جناب آقای دکتر مصدق و حضار خواندند. آن را امضا کردند و به تیمسار سرنیپ فولادوند دادند. در ساعت ۴ بعد از ظهر بود که بعد از شدت تیرباران به اطراف خانه یعنی به جانب شمالی و غربی و جنوبی و از بام خانه به پایین، آقای دکتر فاطمی وارد اطاق شدند و اظهار کردند که «به خانه من خیر داده‌اند که دکتر فاطمی را کشته‌اند و اهل خانه من بشدت مضطرب و مشوش و ناراحت هستند. من برای آرام کردن آنها به خانه خود می‌روم.» پس از این بیان خداحافظی کردند و از خانه بیرون رفتند.

تیراندازی از طرف سربازان و مأمورین داخل خانه متوقف شد. ولی با وجود آنکه دو پارچه سفید سربازان برافراشته بودند، تیراندازی همچنان رو به شدت می‌رفت و به اطراف اطاق مسکن جناب آقای دکتر مصدق و حضار مجلس می‌خورد.

تیمسار سرنیپ فولادوند در بیانات خود که بسیار آسبخته با وحشت واضطراب بود، گفتند: «جناب آقای دکتر مصدق، شما اگر به خود رحم نمی‌کنید به ساکنان خانه و کسانی که در این اطاق هستند رحم کنید.» جناب معظم له در پاسخ گفتند که «من مانع خروج آقایان نیستم و به آقایان گفته‌ام که از اینجا خارج شوند. من در اینجا می‌مانم و مایلیم که در همین جا کشته شوم.» تیمسار سرنیپ فولادوند پس از آنکه کاغذ را گرفتند به خارج رفتند. تیراندازی دایماً تزیاید می‌یافت. بالاخره در ساعت پنج و نیم بعد از ظهر بود که حضار همگی برخاستند و جناب آقای دکتر مصدق را از روی تخت خواب بلند کردند و با خود از اطاق بیرون بردند. دیگر عرضی نیست.

رتیس: آقای دکتر محمد مصدق، اظهارات آقای دکتر صدیقی را تأیید می‌فرمایید یا خیر؟  
دکتر مصدق: اگر عرض کنم بنده آن روز هیچ نفهمیدم چه گذشته، خلاف عرض نکرده‌ام. ولی هر چه ایشان

گفتند صحیح است.

رئیس: آقای دکتر صدیقی، خواهشمندم بفرمایید هنگام شنیدن پیام رادیو و همچنین ابلاغیه نیمسار فولادوند از جریان انتصاب نیمسار سپهد زاهدی به نخستوزیری و فرمان عزل آقای دکتر محمد مصدق استحضار حاصل فرمودید یا خیر؟

دکتر صدیقی: موضوع انتصاب نیمسار زاهدی به مقام نخستوزیری را صبح روز پنجشنبه ۲۹ در خانه مادر جناب آقای مهندس مظمی شنیدم. لکن درباره فرمان عزل به هیچ وجه نه فرمانی دیدم و نه از صدور آن استحضار پیدا کردم. جز آنچه که باید به صداقت عرض کنم که افواها در عصر روز ۲۷ مرداد در تهران شایع شده بود، من به هیچ وجه اطلاع دیگری از صدور فرمان حاصل نکردم.

رئیس: ممکن است توضیحاً دادگاه را روشن فرمایید با وجود اطلاع افواهی در روز ۲۷ از انتصاب نیمسار سپهد زاهدی یعنی سرلشکر زاهدی وقت و سپس اعلامیه رادیویی که در حوالی ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز بیست و هشتم در منزل آقای دکتر محمد مصدق و همچنین ساعت چهار و ربع بعد از ظهر به وسیله تلفن رئیس ستاد ارتش به آقای دکتر محمد مصدق و سپس آمدن سرتیپ فولادوند و اظهاراتشان استنباط فرمودید که رئیس دولت جدیدی در کار است و مفتضی ندانستید در این خصوص استزاجی از آقای دکتر محمد مصدق که طبق اظهار خودتان گفته بودند که «قانوناً من نخستوزیرم و عملاً دولت من ساقط شده» بکنید؟

دکتر صدیقی: در ساعت پنج و نیم صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد من به خدمت جناب آقای نخست وزیر رسیدم. چون در ساعت چهار و بیست دقیقه صبح همان روز به وسیله رئیس شهربانی از وقوع حوادثی اطلاع حاصل کرده بودم، برای اطلاع بیشتر با انومیل رئیس شهربانی که برای آمدن خود به خانه جناب آقای مظمی خواسته بودم به خدمتشان رسیدم. در حیاط خانه جناب آقای دکتر مصدق از چند تن که در آنجا جمع بودند سؤال کردم چه اتفاقی افتاده است. بمن گفتند می خواستند کودتایی بکنند و آوردن نامه ای را بهانه کرده بودند به عنوان فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی. من چون به خدمت جناب آقای دکتر مصدق رسیدم، سؤال کردم که جریان واقعه ساعت ۱ صبح چه بوده است؟ ایشان در حضور آقای دکتر فاطمی که قبل از من به خدمتشان رسیده بودند فرمودند کودتایی در شرف وقوع بود و از آن جلوگیری به عمل آمد. از جناب مظمی پرسیدم که موضوع نامه و یا فرمان چه بود؟ فرمودند چیزی نبود. اطلاع من بنابر این از اینکه فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صادر شده بود یا نشده بود، همین بود که به عرض ریاست محترم دادگاه رسانیدم. بنابر این آنچه را افواها شنیده بودم از مقوله همان شایعات دانستم که مدنی بود به صورت و انحای مختلف می شنیدیم و در بعضی از روزنامه ها می خواندیم. لکن سؤال ریاست محترم دادگاه درباره فرانت فرمان نخست وزیر نیمسار زاهدی در ساعت سه و نیم بعد از ظهر به هیچ وجه در خانه جناب آقای دکتر مصدق نه به اطلاع بنده رسید و نه هیچ کس از آن خبردار شد. زیرا وقتی ما رادیو را صدایش را شنیدیم، جز صدای هیاهو و گشیمکش و بعداً صدای صفحه سرود شاهنشاهی چیزی به گوش ما نرسید. طبیعی است که اصغای مطالب رادیو برای ما استمرار نداشت که بتوانیم از آنچه در رادیو می گویند استحضار حاصل کنیم. در تلفنی که نیمسار ریاحی به جناب آقای دکتر مصدق کردند، آن قدر که من اطلاع حاصل کردم به هیچ وجه اشارتی به انتصاب نیمسار زاهدی به مقام نخستوزیری نبود.

رئیس: ممکن است موضوع و مفاد اعلامیه ای که از طرف چند نفر اعضای نهضت ملی در منزل آقای دکتر محمد مصدق به وسیله سرتیپ فولادوند به عنوان دولت وقت فرستادند دادگاه را مستحضر فرمایند؟

دکتر صدیقی: با ذکر یک مقدمه کوچک. چون همه حضار در اطاق جناب آقای نخست‌وزیر ساکن نبودیم و دائماً در اطافهای مختلف و حتی به حیاط خانه آمد و شد می‌کردیم و پس از آنکه اعلامیه نوشته شد به وسیله آقای مهندس رضوی قرائت شد، طبیعی است بنده مفاد آن اعلامیه را به نحو کامل به خاطر ندارم. اما آنچه به یاد من مانده است این است که عرض می‌کنم: چون جناب آقای دکتر محمد مصدق خود را نخست‌وزیر قانونی می‌دانسته‌اند، دستور حفظ انتظامات داده‌اند. اکنون که قوای انتظامی از اختیار ایشان با اطاعت امر ایشان (چون درست به خاطر من نیست) خارج شده است، معظمه این خانه را بلاذفاع اعلام می‌کنند.

باز هم تکرار می‌کنم به مقام ریاست دادگاه که این یک کرده ناقصی است از آنچه در آن اعلامیه بوده است و بسی طبیعی است که بعد از چندین ماه و با عدم توجه در آن موقع به تعبیر عبارات آن اعلامیه نمی‌توان طابق العمل بالمثل آنچه بوده است را اینجا به عرض ریاست دادگاه برسانم. اما آنچه درباره اعلامیه دولت فرمودید، این شرح که نوشته شد به هیچ وجه عنوان اعلامیه دولت نداشت و امضاکنندگان آن هم چهارتن از نمایندگان دوره هفدهم مجلس شورای ملی بودند که سمتی در دولت جناب آقای نخست‌وزیر نداشتند. و صدور این اعلامیه با موافقت و رضا و قبول جناب آقای دکتر مصدق بود نه به عنوان اعلامیه دولت.

رئیس: ممکن است توضیحاً تصریح فرمایید که از مفاد پیام و صحبت سر تیب فولادوند و اینکه از طرف چه مقامی حامل آن پیام نزد آقای دکتر محمد مصدق بوده چیزی استنباط فرمودید؟

دکتر صدیقی: نیمسار سر تیب فولادوند به هیچ وجه ذکر از شخصی یا مقامی در مذاکره خود با جناب آقای نخست‌وزیر دکتر مصدق نکردند. صحبت از مقابله دو دسته در برابر یکدیگر بود و متوقف ساختن تیراندازی. عنوان مطلب از طرف ایشان اول بار در خانه جناب آقای مصدق فقط ترک تیراندازی بود نه چیز دیگر.

رئیس: آیا به نظر جناب عالی مفهوم اعلامیه آن چهار نفر و کلای مستغنی دوره هفدهم (چون آقای دکتر محمد مصدق خود را نخست‌وزیر قانونی می‌دانستند) در جناب عالی و سایر حضار ایجاد این فکر را نکرد که لامحاله در مقابل ادعای یک نخست‌وزیر با فرمانی، ایشان خود را نخست‌وزیر قانونی می‌دانسته‌اند ولی زمام امور دست دیگری است؟

دکتر مصدق: قانونی می‌داند. [خطاب به سرهنگ بزرگمهر] اعلامیه می‌دانید هست؟

دکتر صدیقی: البته استماع فعل «می‌دانستند» مقتضی معنایی است که نیمسار ریاست محترم دادگاه به آن اشاره می‌فرمایند. لکن چنانکه به عرض رساندم، این پیام با اعلامیه در ساعت ۵ بعد از ظهر تسلیم نیمسار سر تیب فولادوند شد. پس از آن، نازمان خروج ما از خانه جناب آقای دکتر مصدق، اوضاع و احوال نه آنچنان بود که مقام فحص و بحث و گفتگو درباره نخست‌وزیری ایشان یا شخص دیگر بشود. و چنانکه عرض کردم آنچه به نظر ما می‌رسید و من خود قسمتی از آن را در شهر تهران در بالای عمارت وزارت کشور شاهد و ناظر بودم، حرکت جماعتی بود با وسایل ارتشی و دادن شمارهایی عبارت از نکریم و نمجید نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و به هیچ وجه صحبت از نخست‌وزیر دیگری در میان نبود. واقعاً باید عرض کنم که صحبت انتصاب نیمسار زاهدی را به مقام نخست‌وزیری، همان‌طور که قبلاً به عرض ریاست محترم دادگاه رسانیدم، در خانه مادر جناب آقای مهندس معظمی در صبح روز پنجشنبه ۲۹ مرداد شنیدم.

رئیس: ممکن است توضیحاً فرمایید از مصاحبه‌ای که نیمسار زاهدی قبل از روز بیست و هفتم با نمایندگان مطبوعات خارجی کرده بودند و حتی عکس فرمان شاهانه در بعضی از روزنامه‌های داخلی نیز انتشار یافته بود (گویا

روزنامه داد) و همچنین عکس فرمان اعلامیه نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی که در روز ۲۸ قبل از ظهر در تمام شهر انتشار یافته و محققاً شهربانی، فرمانداری نظامی، استانداری تهران و سایر مقامات اطلاعاتی وزارت کشور، و غیره از آن استحضار داشته‌اند به استحضار وزیر کشور وقت و نخست‌وزیری و سایر اشخاصی که آن روز در منزل آقای دکتر محمد مصدق بودند نرسیده بود.

دکتر صدیقی: بنده فرمان انتصاب نیکسار زاهدی را به نخست‌وزیری در روزنامه‌ها یا روزنامه‌ای که اشاره فرمودید رؤیت نکردم. از دایره اطلاعات شهربانی که یگانه مرجعی است که گزارشهای لازم به وزارت کشور می‌فرستد در این باب هیچ گزارشی دریافت نکردم. همان‌طور که به عرض ریاست دادگاه رسانیدم، اطلاعات من در حدود آن شایعاتی بود که قبلاً مذکور افتاد.

رئیس: جلسه ختم می‌شود. جلسه فردا ساعت ۹ صبح خواهد بود.

ساعت ۷ بعد از ظهر جلسه دادگاه ختم گردید.

## حواشی

(۱) سرمقاله شماره ۲۱۵۲ روزنامه کیهان مورخ ۱۷ آذرماه ۱۳۳۲ به قلم نوشاد (نام مستعار محمدحسین استخر مدیر روزنامه استخر فارس). استخر در روزنامه کیهان مقالات تندى علیه دکتر مصدق می‌نوشت که مایه نفرت عموم و روگردانی ملت از روزنامه کیهان شد. با وجودی که در جریان محاکمه دکتر مصدق نیز از روزنامه کیهان بسیار بالا بود. به علت همین مقالات سرعت نزول کرد کارکنان روزنامه کیهان به سبب سقوط تیراز روزنامه پشت عکس‌العمل نشان دادند. آقای استخر نیز نام عرض کرد و به اسم «نوشاده مقاله می‌نوشت» در روزنامه کیهان مورد استناد سرنیپ آمده، سرمقاله‌ای تحت عنوان شاه حق عزل نخست‌وزیر ندارد ولی نخست‌وزیر حق بستن مجلس دارد که درج گردیده بود که در آن نسبت به دکتر محمد مصدق هتاکى شده بود.

(۲) شماره ۱۱۰۶ روزنامه شاهد مورخ ۱۸ آذرماه ۱۳۳۲ در مقاله‌ای تحت عنوان «جناب آقای دادستان ارتش، جدی می‌فرمایید!» چنین نوشت:

این مرد [دکتر مصدق] خیال می‌کرد که با برداشتن چند مجسمه می‌تواند یک دنیا آوار تاریخی را نادیده انگارد... آنها غفلت داشتند که در این مملکت هرچه هست مانند مجسمه‌ها خاطره‌ای از دوران خدمت با افتخار بیست‌ساله است که آقای منتم مبارز با استعمار در دو سال و چند ماه قدرت و اختیار خود یک هزارم آن را محض نمونه به وجود نیارود... منتم چه قبل از اینکه از نخست‌وزیری عزل شود و چه در چهار روزی که پاهای شده بود و چه در محضر این دلوگاه اظهار دانش و تصریح نمود که دستور داد مجسمه‌های شاهنشاه فقید را فرود ریزند...

شاهنشاه لقب رهبر نهضت آزادیخواهی و استقلال‌طلبی مردم ایران بود... (از اظهارات دادستان ارتش)

«بدیهی است برای ما که قبل از حوادث شهریور فریاد می‌زدیم مجسمه‌های رضاشاه را باید از میدانهای عمومی تهران و شهرستانها برچیده به جاییش از قهرمانان ملی و آزادی‌گذاشته بسیار مسرت‌انگیز بود که پس از چهار سال مبارزه در این راه و متوجه ساختن خشم و غضب بعضی از مقامات به خود روزی وارد تبریز می‌شویم که قبلاً مجسمه رضاشاه را از باغ گلستان برداشته‌اند و به جاییش مجسمه یکی از بزرگترین قهرمانان آزادی و مشروطیت و نصب می‌نمایند. من با ملکی [مدیر روزنامه ستاره] هم در این خصوص صحبت می‌کردیم امروز تمام آن تلخ‌گامیها با عملی شدن یکی از پیشنهادات آنروزی ما از بین رفته. در برابر چشم خود ناظر برداشتن مجسمه رضاشاه و نصب مجسمه ستارخان به جای آن شده‌ایم.»

(به قلم عبدی نوری از کتاب آذربایجان موکرات)

---

راسنی جناب آقای دادستان جدی می فرمایید؟ مثلاً می فرمایید جناب آقای همیدی نوری معروف حضورتان نیستند؟  
ما که تصور نمی کنیم جناب ایشان به نظر شما مجهول المکان باشند. از این مطلب گذشته، راسنی جناب ایشان از متن  
کیفرخواست جناب عالی هیچ اطلاعی ندارند؟

## جلسه بیست و هشتم

بیست و هشتمین جلسه محاکمه دکتر مصدق و سر نسیب رساحی ساعت ۹/۳۵ با مداد پنجشنبه ۱۹ آذر ۱۳۳۲ به ریاست آقای سر لشکر مقبل در تالار آئینه سلطنت آباد تشکیل گردید. پس از قرائت صورت جلسه و اعلام رسمیت دادگاه، رئیس دادگاه دستور احضار مهندس رضوی را داد.

چند دقیقه بعد مهندس رضوی به راهنمایی یکی از افسران محافظ وارد جلسه شد و به طرف صندلی گواهان رفت. رئیس دادگاه گفت:

چون دادستان ارتش به استناد واقعات چهار روزه یعنی از صبح ۲۵ الی ۲۸ مرداد علیه آقای دکتر محمد مصدق کفرخواست صادر نموده و مدعی است در روزهای مزبور وقایعی در کشور روی داده است که از آن جمله وقایع تشکیل میتینگ عصر ۲۵ مرداد که علناً مطالبی بر ضد سلطنت گفته شده و انداختن و شکستن مجسمه‌های شاهنشاه و موضوع تشکیل شورای سلطنتی و اقدامات مشابه آنها که مجموعاً عنوان سوء قصد به منظور بهم زدن اساس حکومت مشروطه سلطنتی را دارد که این دادگاه مشغول رسیدگی بدان می‌باشد. از جناب عالی که عضو فراکسیون نهضت ملی و از مشاورین آقای دکتر محمد مصدق بوده‌اید به عنوان مطلع سؤال می‌شود که اطلاعات خود را برای روشن شدن ذهن دادگاه بیان فرمایید. سؤال اول این است که ممکن است دادگاه را روشن فرمایید آیا وکلای مجلس پس از استعفا مسئولیتی در برابر مردم از لحاظ مقام نمایندگی دارند و آیا این قبیل اشخاص مجاز به مداخله در وظایف قوه اجرائیه هستند یا خیر؟

مهندس رضوی: در قسمت اول این سؤال باید عرض کنم که استعفای وکیل مجلس یک جریان و تشریفاتی بنا بر نص صریح قانون دارد که بنده نمی‌خواهم عرض کنم که وکیل مجلس برای استعفای خود دلایلی بسایند داشته باشد. ولی چون منظور دادگاه یقین دارم روشن شدن امور است. باید عرض کنم که علت استعفای چندین نفر از نمایندگان مجلس وضع خاصی بود که در صحنه پارلمان جاری شده بود و صحنه مجلس شورای ملی از صورت عادی خود که حل و بحث عقاید و اتخاذ تصمیمات قانونی است خارج شده و به صورت یک گود زورخانه درآمده بود. در چنین شرایط عده‌ای از ما احساس کردیم وظایف خود را نمی‌توانیم انجام دهیم و در نتیجه راههای مختلفی تذکر دادیم که یکی از آنها همین موضوع استعفا بود. آن هم به این شکل که جمع نمایندگان در دوره هفدهم از تعداد اصلی نمایندگان کمتر بود. یعنی از ۱۳۶ نفر وکیل در دوره هفدهم فقط هفتاد و چند نفر بودند و چندین نفر هم به دلایلی نبودند. در نتیجه اگر عده‌ای استعفا می‌دادند، تشکیل مجلس غیر ممکن می‌شد. ما از این اختیار خود استفاده کرده نامه‌ای به مجلس نوشتیم که ما استعفا کردیم. ضمناً متوجه بودیم که بنا بر نص صریح آییننامه مادام که استعفای مادر جلسه علنی قرائت نشود و پانزده روز از تاریخ قرائت نگذرد، نه تنها اثر قانونی ندارد بلکه هیچ اثری به آن مترتب



نیست، مگر عدم امکان تشکیل جلسات.

اینکه سؤال فرمودید پس از استعفا در برابر مردم مسئولیتی هست یا نه، باید بگویم اگر استعفا به مرحله قطعی رسید، البته دیگر مسئولیتی نیست، مگر مسئولیتی که یک فرد در برابر امور اجتماعی دارد. ولی مادام که این استعفا قطعی نشده، نماینده‌ای که این نامه را نوشته با نماینده‌ای که نوشته هیچ تفاوت ندارد. بنابراین البته هر وظیفه یا مسئولیتی که قبل از ارسال نامه بر خود شناخته بودیم، بعد از ارسال استعفسانامه هم خود را از آن مسئولیت معاف نمی‌شناختیم. چون سؤال فرمودید، بنده همان طور که خدمت دادستان و بازپرسان محترم ایشان عرض کرده‌ام خودم را واجد شرایط مصونیت پارلمانی می‌دانم. ولی از نظر اینکه مملکت و ملت در امور روشن شوند، داوطلبانه با نهایت میل هر سؤالی که کردند جواب دادم که اینجا هم که به عنوان مطلع دعوت فرموده‌اید، آنچه بنده در خاطر داشته باشم بدون هیچ گونه انحرافی از حقایق به اطلاع دادستان محترم خواهم رسانید.

اما قسمت دوم سؤال نیمسار ریاست محترم خود به خود منتفی است. زیرا مداخله در وظایف قوه اجرائیه نه در حین و کالت و نه در مرحله بعد از نمایندگی مجاز نیست. نماینده مجلس و خود مجلس مجاز به مداخله در قوه اجرائیه نیستند، ولی حق نظارت و رسیدگی و تحقیق و اظهار نظر را دارند که البته این اظهار نظر اگر در شرایط خاص صورت گیرد، جنبه قانونی به خود می‌گیرد. در غیر این صورت تأثیر اظهار نظر نماینده مجلس مربوط به تحقیقی است که مقام صلاحیت‌دار قوه اجرائیه نسبت به آن نظر خواهد داشت.

رنیس: با اینکه این موضوع از بحث این دادگاه خارج است، ولی برای روشن شدن ذهن دادگاه خواهشمندم بفرمایید نظر جناب عالی نسبت به اعلامیه آقای دکتر محمد مصدق دایر به انحلال مجلس بر طبق رفراندوم چه بوده است و چه می‌باشد.

مهندس رهسوی: عرض کنم انحلال مجلس در قانون اساسی شرایطی دارد. و بعد هم که در سال ۱۳۲۷ با شاید ۲۸ مجلس مؤسسانی تشکیل دادند، شرایط انحلال مجلس را تغییر دادند. سبب به آنچه مجلس مؤسسان سال ۱۳۲۸ انجام داد. آنچه بنده به عنوان یک نفر نماینده مردم و همچنین به عنوان نایب رئیس مجلس شورای ملی می‌نوانم عرض کنم این است که آن تغییر مجلس مؤسسان در نظر مجلس دوره هفدهم و همچنین خیابان می‌کنم در نظر مجلس شانزدهم هم قوت قانونی پیدا نکرد. بنابراین این در نص صریح قانون اساسی ایران همان است که در صدر مشروطیت تعیین شده بود و در دوره هفدهم بنابر آن شرایط هیچ عملی انجام نشده است.

اما یک عمل دیگری انجام شد و آن مراجعه به آرای عمومی شهرنشین مملکت بسود و در اصطلاح رفراندوم خوانده شد. راجع به رفراندوم و آثار قانونی رفراندوم اختلاف نظر هست. یعنی اینکه آیا رفراندوم را می‌شود وسیله‌ای برای تغییر قانون اساسی یا انحلال مجلس شناخت و آیا رفراندوم را می‌توان دارای آثار قانونی شناخت؟ در کشور ایران چون سابقه نداشته، خیلی روی آن بحث نشده. ولی در پاره‌ای از کشورهای دنیا این مطلب جاری است و در موارد مهم دولتها و غالباً با تصویب خود مجلس البته اگر موضوع مربوط به خود مجلس نباشد به مردم مراجعه می‌کنند. جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر وقت این طور استدلال کردند که مجلس از طرف مردم انتخاب شده است. بنابراین اگر خود مردم اختیاری را که به مجلس داده‌اند از مجلس پس بگیرند، دیگر کار مجلس در آن دوره خاتمه یافته تلقی می‌شود. با این استدلال ایشان یک رفراندومی را ترتیب دادند که البته باید بنده اینجا به صراحت عرض کنم به نسبت آنچه که در این مملکت مبسر است به آزادترین وضع بود. ولی به هر حال نواقصی داشت. اولاً شامل همه مردم نمی‌شد. عیب بزرگ‌ترش این بود که علنی بود. یعنی مخالف و موافق در جاهای علنی بودند و در واقع قبل از اعلام

رای نتیجه معلوم بود. این البته خیلی شاید برای اظهار نظر مردم شرایط صحیحی در دنیا تلقی نشود. اما چون وضع کشور ما آشفته بود و تحریکات اجانب در مملکت زیاد بود و احتمال زد و خورد دستجات هم می‌رفت، ایشان این طریقه را برای تفکیک موافق و مخالف اختیار کردند. به همین تدبیر هم موفق شدند با شرایط صحیحی از مردمان شهرهای ایران کسب نظر بکنند. این کسب نظر چنانچه آقایان محترم می‌دانند به اکثریت زیادی رأی به انحلال مجلس می‌داد. آنچه بنده اطلاع دارم، از طرف دولت نتیجه رفتار اندوم و تقاضای فرمان انتخابات دوره هجدهم به عرض اعلیحضرت رسیده بود. در واقع دولت نظر داشت که بنا بر اظهار نظر مردم اعلیحضرت همایونی انحلال مجلس هفدهم را بشناسند و اجازه صدور فرمان انتخابات هجدهم را هم بدهند. تصور می‌کنم جواب نامه دولت از طرف دربار نرسید و در این فاصله اعلیحضرت پادشاه هم از مملکت خارج شدند.

اگر اشتباه نکم، در حدود ظهر بیست و پنجم اعلامیه از طرف جناب آقای دکتر مصدق در خصوص انحلال مجلس صادر شد. نظر خود بنده این است که چون بهر حال اعلام انحلال مجلس به‌انکای نتیجه رفتار اندوم شده است، این اعلامیه می‌تواند تأثیر قانونی داشته باشد. ولی نکته قابل توجه این است که نمی‌شود هم قسمتی از مجلس را در دوره هفدهم باقی شناخت و هم عده‌ای را که قبل از رفتار اندوم نامه‌ای به مجلس نوشته‌اند برای آنها وضع دیگری فائل شد. بهر حال چنانچه عرض کردم، چون نمایندگی مردم در نتیجه رأی است که مردم می‌دهند، بنده هم عقیده دارم که اگر در شرایط صحیح از مردم کسب نظر شود می‌توانند نسبت به مجلس منعقدشده‌ای اظهار نظر بکنند.

رئیس: چون منظور دادگاه فقط استطلاع و روشن شدن در قضیه است، اینک مجدداً سؤال می‌شود. جناب عالی در قسمت اول بیانات خودتان شرایط رفتار اندوم را در حقیقت دنیابستند ندانستید، یعنی شرایط رفتار اندوم را جمع به انحلال مجلس را. و بلافاصله در دنباله آن اظهار فرمودید با بهترین شرایط اجرا شده است. همچنین توضیح دادید که راجع به تجدید انتخابات از اعلیحضرت همایون شاهنشاهی استدعای صدور فرمان انتخابات شد. ولی صادر نفرموده و عزیمت فرمودند. در آخر این‌طور نتیجه گرفتید که اعلامیه دولت را راجع به رفتار اندوم می‌توان قانونی دانست. پس در این صورت پاسخ سؤال اولیه دادگاه را راجع به مداخله نمایندگان مستعفی نقض گفته‌های خودتان قرار دادید و بالاخره مطلبی برای دادگاه روشن نشد. خواهشمندم صریحتر دادگاه را روشن فرمایید.

مهندس رضوی: مطالبی که بنده عرض کردم، همه به یکدیگر مرتبط است و یکدیگر را تأیید می‌کنند. راجع به رفتار اندوم عرض کردم نحوه دستور این عیب و نقص را داشت. بعد عرض کردم اما اجرای دستور رفتار اندوم در شرایطی به عمل آمد که جای ایراد نبود. این کاملاً روشن است و لازم به عرض نیست که در همین کشور ما دیده‌ایم که در خصوص پاره‌ای از مجالس و پاره‌ای از مؤسسانها چگونه صندوقها را از رأی پر کردند. بنده عرض کردم در این رفتار اندوم مردم شهر نشین به پای خودشان و با اطلاع از موضوع شرکت کردند. بنا بر این، این می‌شود حسن جریان دستور رفتار اندوم.

اما اینکه عرض کردم می‌توان اعلامیه دولت را مؤثر دانست، برای این است که نه رئیس‌الوزرا و نه پادشاه هیچ کدام نمی‌توانند مجلس را منحل کنند مگر طبق شرایط قانون اساسی. اما نکته کردن به رفتار اندوم یک مطلب جدیدی است که نباید آن را مطلقاً رد کرد. به این دلیل عرض کردم چون اعلامیه جناب آقای دکتر مصدق به‌انکار به‌استناد نتیجه رفتار اندوم بود، می‌شود آن را مؤثر دانست؛ و در واقع مؤثر دانستن آن تسلیم به نظریه اکثریت مردم شهر نشین ایران است.

و اما اینکه لطفاً تذکر فرمودید که با این شرایط چرا صحبت از مصونیت کردم، این یک نکته کاملاً روشنی است

و آن نتیجه عمل و رفتار دولت فعلی است، یعنی دولت جناب آقای سپهبد زاهدی. مثلاً بنده عضو شورای عالی نفت بودم. به عنوان یک نماینده مجلس البته این یک وظیفه افتخاری است. ولی بعداً که در محبس بودم و هشتم شنبتم دپگری را به جای بنده انتخاب کردند. دلیل انتخابشان این بوده است که این یکی وکیل غیر مستعفی است. بنده از این کار این طور استنباط کردم که دولت فعلی دوره هفدهم را خاتمه یافته تلقی نمی کند. اگر این طور باشد و تمام فراین و آثار هم همین طور دلالت دارد، یعنی اگر دوره هفدهم را خاتمه یافته تلقی نکنید و تسلیم به نظر رفراندوم نشوید آن وقت به این مطلب می رسیم که دیگر تفاوتی بین نماینده مستعفی و غیر مستعفی باقی نمی ماند، برای اینکه شرایط استعفا به عمل نیامده است. باز برای روشن شدن ذهن فضات محترم عرض می کنم به فرض اگر جلسه علنی مجلس شورای ملی در دوره هفدهم تشکیل بشود و آقا سید کمال معروف زنگ بزند، هیچ قوه ای نمی تواند این و کسلی مستعفی را از شرکت در آن جلسه جلوگیری کند. مگر البته به قوه سر نیزه و توقیف. در مجلس قانوناً نمی توانند بگویند که شما حق شرکت ندارید زیرا هم می توانند در جلسه شرکت کنند و هم استعفای خود را پس بگیرند. بهر حال با رویه ای که عجلتاً در کشور احساس می شود، تمام کسانی که از طرف مردم انتخاب شده اند و به نام نماینده دوره هفدهم خوانده شده اند، از این نظر حقوق مساوی دارند، چه نامه ای به مجلس فرستاده باشند چه نفرستاده باشند. رئیس: اگر به سوال دادگاه توجه می فرمودید، روشن بود که دادگاه راجع به وضعیت نمایندگان در روز ۲۵ مرداد توضیحاتی خواست که هنوز در آن روز تشکیل شورای نفت و عملیات دولت لاحق انجام نشده بود. اگر جناب عالی پیش بینی این شورا و این جریان را در آن روز فرموده اید، البته دادگاه نمی تواند تأیید یا تردید نماید. ولی خواهشمند است وضع خودتان را در روز ۲۵ مرداد بر طبق سوألی که در بالا به عمل آمد برای دادگاه روشن فرمایید که آیا خود را نماینده می دانستید یا خیر؟

مهندس رضوی: بنده عرض کردم که اعلام انحلال مجلس را بنا بر اظهار نظر مردم قبول داشتم. معنای این عرض بنده این است که در تاریخ ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ وضع بنده درست مثل وضع تمام نمایندگان دیگر دوره هفدهم بود.

رئیس: ممکن است بفرمایید اجمالاً با بیانی که فرمودید در روز ۲۵ مرداد مثل یک نماینده ای که بر طبق رفراندوم و اعلامیه دولت و قبولی خود شما مداخله در قوه اجرائیه جایز بوده یا خیر؟

مهندس رضوی: عرض کردم مداخله در قوه اجرائیه بهر حال برای نماینده مجلس مسجّاز نیست. بنده هم هیچ گونه مداخله در قوه مجریه در آن تاریخ و یا قبل و یا بعد از آن نداشتم.

رئیس: سوال دادگاه که احتیاج به روشن شدن آن دارد این بود: آیا نمایندگان مستعفی حق مداخله در وظائف قوه اجرائیه کشور دارند یا خیر؟

مهندس رضوی: عرض کردم نماینده مجلس در هیچ حالی حق مداخله در قوه اجرائیه ندارد و فقط حق نظارت و تحقیق و اظهار نظر دارد.

رئیس: آیا مفهوم مخالف اظهارات جناب عالی این را تأیید می کند که نماینده حق ندارد و مثلاً نماینده مستعفی حق دارد؟

مهندس رضوی: عرض بنده مفهوم مخالف این است که حق مداخله در امور اجرائیه را فقط کسانی دارند که بنا بر قانون مسئولیت آن کار را بر عهده دارند و نماینده مجلس، نه مستعفی نه غیر مستعفی، هیچ مداخله ای در قوه اجرائیه ندارد. فقط عرض کردم ممکن است اظهار نظر او مؤثر واقع شود و آن هم البته به تشخیص مقامات

صلاحیندار قوه اجرائیه است.

رئیس: ممکن است توضیحاً بفرمایید مطالبی که در میتینگ روز ۲۵ از طرف بعضی از نمایندگان سابق مجلس بیان شده با مقررات و قوانین کشور و اساس حکومت مشروطه سلطنتی مناسب و موافق بوده است یا خیر؟  
 مهندس رضوی: میتینگ روز ۲۵ مرداد وقتی تصمیم گرفته شد که هنوز از مسافرت پادشاه هیچ کس و بهر حال بنده و رفقای دیگر فراکسیون اطلاعی از آن نداشتیم. میتینگ به منظور اعتراض بر عملیاتی که شب گذشته واقع شده بود تشکیل می شد که آن عملیات ضمناً شامل نوبت نمایندگان مجلس و بعضی وزیران بود. البته عصر که میتینگ واقع شد، خبر مسافرت غیر مترقب اعلیحضرت پادشاه منتشر شد و بنده از آنچه دیگر گویندگان اظهار داشته اند حقیقتاً اطلاعی ندارم. ولی آنچه خود بنده با مردم صحبت کردم به هیچ وجه با مقررات و قوانین کشور و اساس حکومت مشروطه منافات نداشت. بلکه به عکس، موجب تحکیم مشروطه و مطمئن ساختن مردم به این نکته اساسی بود که سعی کامل در حفظ قانون اساسی و موازین مشروطه مملکت باید بشود.

رئیس: به نظر جناب عالی آیا اهانت به مقام سلطنت برخلاف مقررات نیست و آیا در میتینگ صریحاً به ساحت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و حتی به اصول مشروطیت اهانت و تعرض به عمل آمد یا خبر که یقیناً اگر خود در آنجا نشنیده باشید از رادیو و فیلم آن آگاهی حاصل فرموده اید؟

مهندس رضوی: نه تنها طرفدار اهانت به مقام سلطنت نیستیم بلکه حفظ احترام پادشاه مشروطه مملکت را لازم و ضرور می دانم. آنچه راجع به میتینگ عصر ۲۵ از فحواهی سؤال جناب عالی استنباط می شود اگر سروصدایی در بین شنوندگان میتینگ آن هم در بین معدودی از آنها شنیده شده باشد، البته اینها از اختیار کسی که صحبت می کند خارج است. بنده چون خودم خسته بودم و مختصری صحبت کردم و رفتم، دیگر حوصله اینکه صفحه رادیو گوش بدهم نداشتیم. اما شنیدم که بعضی از آقایان بخصوص یکی از آقایان صحبت کنندگان حرفهایی زده بودند که زننده بود. حقیقتاً نه تنها بنده تأیید نکردم و نمی کنم این قبیل انتشارات و حرفهای زننده را، بلکه از اطلاع این مطالب هم متناسف شدم. ولی آنچه می توانم عرض بکنم این است که به عقیده و تشخیص خود من میتینگ به منظور تحکیم اساس حکومت مشروطه تشکیل شده بود. بخصوص توجه دادن مردم نگران و بی تکلیف مملکت از همان ابتدای اطلاع از مسافرت پادشاه به اینکه باید یک شورای سلطنتی تشکیل بشود بهترین و قاطعترین طریق است که بهترین نظر این بود که اساس حکومت مملکت محفوظ و مصون بماند.

رئیس: ممکن است بفرمایید سنت یا مقررات شورای سلطنت چیست و از صلاحیت چه مقامی است؟  
 مهندس رضوی: عرض کنم آن قدر که حافظه بنده اجازه می دهد و در مدت زندگی خودم دیده ام، اولین شورای سلطنت در غیاب مرحوم احمدشاه تشکیل شد و گمان می کنم مرحوم شجاع السلطنه را ایشان به ریاست شورا تعیین کردند. بعدها هم در موقع عزیمت پادشاهان از کشور در اغلب موارد یک شورای سلطنتی تشکیل شده بود. من جمله در مسافرتی که اعلیحضرت محمدرضاشاه به انگلستان کردند، تصور می کنم یک شورای از طرف خود ایشان تشکیل شد. بهر حال سنت شورای سلطنتی نتیجه طبیعی مشروطه سلطنتی است. چون اگر پادشاه مملکت هم مانند هر فرد دیگری ضرورتاً یا به منظور استراحت میل به مسافرت پیدا کنند و البته اگر این مسافرت هم طولانی بشود نمی شود مملکت را بدون شورایی که وظایف همان سلطنت را انجام بدهد گذاشت. عقیده بنده این است که تعیین شورای سلطنتی در مرحله اول حق خود پادشاه است که در غیاب خود یک نفر یا چند نفر را برای این کار تعیین کنند. اما اگر پادشاه این کار را نکردند، این دیگر از وظایف ملت می شود. چون بدیهی است دولت نمی تواند شورای سلطنتی را

نماین کند. هر گاه مجلس باشد، عقیده دارم که مجلس بخوبی می‌تواند این شورا را معلوم کند. ولی اگر نباشد و حاضر به تشکیل نباشد، شاید راهی غیر از مراجعه به مردم باقی نماند. البته همه اینها موکول به این است که از شخص پادشاه هم استمزاج بشود و در صورتی به مردم مراجعه بشود که بتدلیلی از دلایل شخص پادشاه از تشکیل شورا یعنی اظهار نظر خودداری بکند. مقررات دیگری برای شورا نیست مگر آنچه در قانون اساسی برای اختیارات پادشاه پیش‌بینی شده که البته مهمترین آنها به نظر بنده توشیح قوانین است که البته از طرف شورای سلطنتی در غیاب پادشاه به عمل خواهد آمد.

رئیس: چنانچه جناب عالی اشاره فرمودید، آیا بهترین وجه که استمزاج از شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود، مورد توجه و بررسی فرار گرفت یا خیر؟ یعنی از طرف مقاماتی که خود را در این خصوص صالح دانسته و اظهار عقیده نموده بودند.

مهندس رضوی: نا آنجایی که بنده اطلاع دارم، تصور می‌کنم که آقای دکتر مصدق نظرشان بر این بود که مطالعه‌ای راجع به وضع مملکت و شورای سلطنتی شود. بعد مطلب را در هیئت وزیران طرح بکنند و ابتدا از خود اعلیحضرت در این خصوص کسب نظر بشود. اما وقایع و حوادث آن دو سه روز به اندازه‌ای سریع و خشن و غیر عادی بود که همه این فکرها را با هم مخلوط کرد و نتیجه وضع این شد که شاید برای کسانی که دور بودند صورتی که با حقیقت وفق نمی‌دهد پیدا شد.

رئیس: جناب عالی قدری استراحت فرمایید. نیمسار دادستان ممکن است نظر خودتان را در خصوص سوالات و جوابهایی که ردوبدل شد اظهار دارید؟

سرتیپ از موده: عرض می‌کنم بنده در سمت دادستانی در محظور عجیب و غریبی هستم. به خاطر دارم آقای لطفی را که احضار فرمودید، پاسخی که به ایشان دادم موجب شد که آن آقای محترم بیاناتی فرمودند. مثل اینکه یک چیزی هم طلبکار هستند. بنده هم که ملاحظه فرمودید تحمل کردم. فقط به عرض رسانیدم که این آقایان محترمی را که احضار می‌فرمایید گواه و مطلع قانونی نمی‌توانند باشند. اینها خود نعت تعقیب جزایی هستند. اینجانب بنا بر اهمیت امر و وظیفه خطیری که به عهده دارم، موظف هستم نظریه خود را همان طور که ریاست محترم دادگاه فرمودید به عرض برسانم تا مبادا خدای نخواستہ اظهارات این آقایان کوچکترین اثری در جلوگیری از کشف حقیقت بنماید.

بنده نمی‌دانم این آقای دکتر محمد مصدق چه خاصیتی داشته است که عده‌ای را دور خود جمع نموده بوده که به طور خلاصه امروز ملت ایران واقفاً باید گریه کند که زمام امورش در دست چه کسانی بوده است. بنده تصور می‌کنم در اینجا سابقه ندارد که یک دادگاهی ریاست آن تا این اندازه صبر و حوصله به خرج دهد که هر کس هر چه می‌خواهد بگوید و همان طوری که عرض کردم، آخر سر هم یک چیزی طلبکار شود. به هر حال این آقای مهندس رضوی به خاطر دارم روزی در دانشکده افسری داد سخن دادند و مبنای فرمایشاتشان این بود که لازمه حکومت مشروطه است که افسران ارتش در سیاست مملکت دخالت نمایند. همان روز اینجانب به یکی دو تن از همقطارانم گفتم که این آقا زمینه می‌چیند که ارتش را با افکار خودشان موافق کرده...

رئیس: خواهش می‌کنم فقط راجع به جریان بیستونینجم فرمایید.

سرتیپ از موده: بله؛ بسیار خوب. حالا به روز بیستونینجم می‌رسیم. و نقشه‌های شومی که دارند به موقع اجرا گذارند. بهر جهت جریان حوادث می‌گذشت تا روز ۲۵ مرداد فرا رسید. در روز ۲۵ مرداد آقای مهندس رضوی با فراکسیون منحلۀ نهضت ملی مجلس شورای ملی در خانه خود واقع در خیابان شاهرضا با کسب اجازه از پیشوا و

ریاست جمهوری آینده ایران، یعنی آقای دکتر محمد مصدق، طرح میتینگ عصر ۲۵ مرداد را پی‌ریزی می‌نمایند. سخنرانان تعیین می‌شوند و بدیهی است موضوع گفتار معین می‌گردد. ریاست جمهوری آینده کلیه وسایل مخابراتی را که برای انعکاس جریان یک میتینگ لازم است در اختیار آقای مهندس رضوی و همفکر ایشان دکتر حسین فاطمی می‌گذارد. یکی به اصطلاح نماینده ملت بوده است، دیگری نماینده دولت. هم آن نماینده ملت قلابی بوده، چون صبح روز ۲۵ مرداد رئیس جمهور آینده مجلس شورای ملی را منحل نموده بود؛ و هم آن نماینده دولت بی‌باغی بوده، زیرا دکتر مصدق ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد فرمان عزل خود را دریافت کرده بوده و به جای تمکین بی‌باغی شده بوده است.

بهر حال میتینگ بر پا می‌شود. سخنران اصلی این آقای مهندس رضوی بوده است و آن آقای دکتر فاطمی و یکی دو تن دیگر و آتش بیار معرکه، کریم پورهای شیرازی، بوده‌اند. دوروبر آقایان آن کسانی بوده‌اند که مثل خودشان به اساس سلطنت اعتقاد نداشته‌اند و جمهوریت ایران را در همان میتینگ اعلام نمودند. به اندازه‌ای وسایلشان مجهز بود که جریان میتینگ در همان لحظه به سراسر دنیا پخش می‌شد به انضمام اینکه فیلم آن میتینگ در ساعت ۹ شب نیز پخش شد. اینکه عرض می‌کنم ریاست محترم دادگاه صبر و حوصله زایدالوصفی به خرج می‌دهند، از این رو است که اکنون که پای حساب به میان آمده، آقای مهندس رضوی می‌فرمایند آن میتینگ برای تحکیم اساس مشروطیت بود. بنده تصور می‌کنم این آقا حالشان خوش نیست و این گفتارشان را به چیز دیگری نمی‌نوانم تعبیر کنم. در نقطه مقابل می‌فرمایند: «از گفتارهای آن روز اطلاع نداشتم.»

ریاست محترم دادگاه توجه فرمایند مرد ضعیف در روز ۲۵ آنچنان است که همه دیده‌ابد و امروز چنین است که ملاحظه می‌فرمایید که چه می‌گویند. توجه فرمایید که خطرناکترین افراد برای یک کشوری همین سردان ضعیف هستند، امثال دکتر مصدق و مهندس رضوی و همکاران ایشان. نظر به اینکه در کیفرخواست استناد به اعلامیه انحلال مجلس شورای ملی نموده‌ام، و نظر به اینکه آقای مهندس رضوی عمل دولت فعلی را در مورد نمایندگان غیر مستعفی نقطه کردند، و بالاخره نظر به اینکه آقای مهندس رضوی هنوز خود را نماینده مردم می‌شناسند، درباره توضیحات ایشان در برابر سوالات ریاست محترم دادگاه باید مختصر توضیحی به عرض برسانم. آقای مهندس رضوی از موضوع رفتارندوم سخن راندند که این موضوع مورد توجه اینجانب نیست. آنچه مسلم است این است که ایشان خود جریان رفتارندوم را صحیح ندانستند. آنچه مسلم است و یکی از موارد مضحک کار بوده است، این بوده که مثلاً شهرستانهایی گفتند که دوره هفدهم مجلس شورای ملی منحل شود که اصولاً آقای مصدق انتخابات آن شهرستانها را انجام نداده بود. یعنی شیرازی گفت نماینده‌ای که نهرانی معین کرده در مجلس نباشد. این کار هم مثل خیلی کارهای پیشوا مسخره و خنده‌اش همه‌جا را فرا گرفته بود.

بهر حال چون از موضوع خارج است، بنده در این قسمت عرضی ندارم. مراجعه به آرای عمومی خانه می‌پذیرد و همان طوری که صحبت شد از پیشگاه ملوکانه استدعا می‌کنند فرمان انتخابات دوره هجدهم صادر گردد. اغلب حضرت همایون شاهنشاهی در اجرای سوگند وفاداری که به قانون اساسی یاد کرده بودند چنین فرمانی را صادر نفرمودند و به استناد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی فرمان عزل نخست‌وزیری را که به اصول قانون اساسی پای‌بند نبوده صادر فرمودند. نخست‌وزیر وقت فرمان عزل را به‌دور انداخت. اولین عملش اعلامیه انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی بود. این اعلامیه را به سراسر دنیا پخش نمود. عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی از ماهها قبل پی به افکار پلید دکتر مصدق برده بودند و با او مخالفت می‌کردند؛ و عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای

ملی صدرصد با دکتر مصدق همکاری می کردند. این آقای مهندس رضوی خود امروز در این دادگاه اعتراف نمود که «آن استعفایی که دادیم، برای تعطیل شدن عملی مجلس شورای ملی نبود.»

بهر حال وقتی مجلس شورای ملی را تعطیل کرده بودند و اگر در این کشور حساب و کتابی بود باید در همان روز به مدار مجازات او پخته شوند، در روز ۲۵ مردادماه که مصدق اعلامیه انحلال مجلس را داد، ایشان خود مشیر و مشاور مصدق در صدور این اعلامیه بودند. باید این واژه را استعمال کنم که بسیار شرم آور است که در بین آنها اشخاصی پیدا می شوند که می گویند: «امروز ما نماینده هستیم. مجلس با اعلامیه منحل شد.» یکی از نمایندگان مجلس یادو نفر غروب روز بیست و پنجم مرداد دستگیر شدند و به زندان رفتند. این آقای که امروز می گوید: «مصونیت دارم، در آن روز معلوم نیست چه اعتراضی بمصونیت آن همقطارش کرد. غیر از این بود که آن روز خودش و همقطارانش فریاد می زدند که «شاه نمی خواهیم»...

مهندس رضوی: تکذیب می کنم.

سرتیب از موده: ... و جمهوریت ایران را اعلام می کردند؟ بهتر حال ریاست محترم دادگاه، وضع این آقایانی که می گویند: «امروز نماینده مجلس هستیم» و استعفا داده بودند و عملاً انحلال را استقبال کرده بودند و عملاً نظر به انحلال داده بودند، عیناً مثل اینکه بنده با عده ای از افسران استعفا دهیم. مثلاً رئیس ستاد ارتش بگویند تصویب استعفا جریانی دارد. بنده گوش نکنم؛ بزنم به کوه و بیابان؛ هزار گونه نمرد بکنم. بعد از مدتی بیایم و بگویم: «چون استعفای بنده تشریفاتی انجام نشده، یک درجه بالاتر هم بمن بدهید.»

این آقایان استعفا از نمایندگی دادند. هر چه رئیس وقت مجلس اعلام کرد: «مطابق آییننامه در جلسه حاضر شوید.» حاضر نشدند. خودشان نظریه دادند که دکتر مصدق اعلامیه انحلال مجلس را بدهند. امروز می گویند: «چرا عده ای نماینده شناخته می شوند و ما نمی شویم؟» بهمین دلیل که در آن روز شما طالب جمهوری بوده اید و آنها نبودند. این کوتاهترین جوابش است. اینجانب به عرض می رسانم که سراسر گفتار آقای مهندس رضوی به غیر از یکی دو جمله از قبیل اینکه رفرا اندوم را غیر قانونی دانستند، بقیه جز منحرف کردن دادگاه چیز دیگری نبوده. بدیهی است دادستان ارتش این آقایانی که اینجا حضور پیدا می کنند، آنها را گواه قانونی نمی دانند؛ مسلط قانونی هم نمی شناسد. همان طور که به کرات عرض کرده است، آنها نعت تعقیب جزایی هستند. بنده دیگر عرضی ندارم. رئیس: جلسه را ختم می کنیم و روز شنبه نیز جلسه تعطیل خواهد بود.

ساعت ۱۱/۳۰ جلسه دادگاه ختم شد و جلسه آینده به روز یکشنبه ۲۲ آذر موقوف گردید.

## جلسه بیست و نهم

در فاصله بیست و هشتمین و بیست و نهمین جلسه دادرسی، محل زندان دکتر مصدق و نیز محل تشکیل جلسات دادگاه از عمارت سلطنت آباد به باشگاه یادگان نصر (باشگاه افسران لشکر دوم) انتقال داده شده بود و بیست و نهمین جلسه دادرسی در ساعت ۴ بعد از ظهر یکشنبه ۲۲ آذر ۱۳۳۲ در محل جدید به ریاست سرلشکر مقبلنی تشکیل گردید. پس از قرائت صورت جلسه و اعلام رسمیت دادگاه، رئیس چنین گفت:

آقای دادستان، توضیحاتی راجع به نامه آقای دکتر مصدق دارید؟

سرتیپ از موده: بله، اگر اجازه بفرمایید.

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ از موده: محترماً به عرض ریاست محترم دادگاه می‌رسانم: در تاریخ ۱۶ آذرماه ۳۲ آقای دکتر محمد مصدق نامه‌ای به عنوان مقام ریاست دادگاه تنظیم و تقدیم نمود به خلاصه اینکه در یکی از جلسات که اینجناب اظهار داشته‌ام به حسین فاطمی مبلغ ۱۰۰،۰۰۰ ریال پاداش داده شده است. آقای دکتر مصدق از این جریان اطلاع نداشته و از مقام ریاست دادگاه نفاضا نموده‌اند پرونده امر در اختیار ایشان گذاشته شود تا بعد از مطالعه نظریات خود را در دادگاه به عرض برسانند.

پس از تقدیم این نامه از طرف ایشان، ریاست محترم دادگاه به اینجناب امر و مقرر فرمودید نامه ایشان را بررسی کنم و نتیجه را به عرض برسانم. نظر به اینکه موضوع در دادگاه مطرح شده بود، با اجازه عالی توضیحاتی در دادگاه به عرض می‌رسانم. قبل از عرض توضیح ناچاراً برای چندمین بار به عرض می‌رسد که وظیفه اینجناب در این دادگاه اثبات اتهاماتی است که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مردادماه به موجب کیفرخواست به آقای دکتر مصدق نسبت داده‌ام و بر علیه ایشان کیفرخواست تنظیم و تقدیم دادگاه کرده‌ام. خارج از موضوع کیفرخواست هر توضیحی که به عرض می‌رسانم، تحمیلی است که از طرف آقای دکتر مصدق به اینجناب می‌شود. کما اینکه اگر ایشان در دادگاه نمی‌گفتند که مخارج سفر امریکا را از جیب خودشان داده‌اند، بنده هم به هیچ وجه در دادگاه تصویب‌نامه‌های این کار را قرائت نمی‌کردم که منجر به این شود که این آقا علاوه بر این که آن گفتار را دروغ گفتند، به حسین فاطمی هم از خزانه فقیر این مردم پاداش دادند. بعداً نیز اگر این منتهم نامه به ریاست دادگاه تقدیم نمی‌کرد و نجاهل نمی‌نمود، در این ساعت نیز اینجناب وقت دادگاه را تضییع نمی‌کردم. ولی ناچارم هر گفتاری که به عمل آورند جوابگوی کنم تا مبادا به عادت همیشگی‌شان افکار مردم را فریب دهند.

اینک به اصل مطلب می‌پردازم. در آن جلسه دادگاه که این موضوع به میان آمد، شماره تصویب‌نامه را به عرض دادگاه محترم رسانیدم. اینک عین تصویب‌نامه قرائت می‌شود و عین دستور خزانه‌داری کل به بانک ملی ایران نیز



قرائت می‌گردد و توضیح می‌دهم و ملاحظه خواهند فرمود که این آقای دلسوز برای مردم ایران چگونه با بیت‌المال مسلمین معامله می‌نموده است. [سرنیب آزموده متن تصویب‌نامه هیئت وزیران را قرائت کرد.]

ملاحظه می‌فرمایید این تصویب‌نامه سه نکته قابل توجه دارد: یکی این که ظاهراً مبلغ ۱۰۰،۰۰۰ ریال به آقای دکتر حسین فاطمی پاداش داده شود. ولی اگر به همین مطلب اکتفا می‌شد، شاید چندان جالب توجه نبود. نکته اصلی این است که تصویب‌نامه مقرر می‌دارد پس از وضع بلیط هواپیما که به شرحی که بعداً به عرض خواهد رسید و بهای آن ۴۳،۶۵۰ ریال بوده، بقیه ۱۰۰،۰۰۰ ریال به جناب آقای دکتر فاطمی دلار به نرخ دولتی فروخته شود. دادگاه محترم و مردم ایران باید توجه نمایند که در خرداد ۳۲ بسیاری از مرضای ایرانی تلف شدند و نخست‌وزیر وقت به عنوان مبارزه ملت ایران با خارجی‌نصریها و نلویها می‌گفت: «ارزش دارد که ملت ایران سختی ببیند و دوا نداشته باشد و محصلین ایرانی به کشور مراجعت کنند، چون در مبارزه هستیم و ارز نداریم.» بسیار اشک نسیاح ریخت که هر یک دلار برای ایرانی ارزش گرانیهایی دارد. به هر حال تصویب‌نامه مقرر می‌دارد بقیه وجه ۱۰۰،۰۰۰ تومان پس از وضع بلیط هواپیما دلار به نرخ دولتی به آقای دکتر فاطمی فروخته شود.

نکته دیگر در این تصویب‌نامه این است که مبلغ ۷۵۰ دلار بابت مخارج عمل به آقای دکتر فاطمی داده شده، روزی هم ۳۰ دلار علی‌الحساب برای معالجه وجود شریف و مبارک ایشان که به سلامتی معالجه شوند و در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد به آقای دکتر مصدق نغمه جمهوری ساز کنند و اکنون هم در این دادگاه آقای دکتر مصدق وکیل مدافع جناب آقای دکتر حسین فاطمی شوند. به هر جهت پس از صدور این تصویب‌نامه، خزانه‌داری کل به بانک ملی ایران چنین دستور می‌دهد:

#### بانک ملی ایران - دایره ارز

خواهشمند است از حساب شماره ۳۳۹۳ مبلغ ۵۶،۴۴۰ ریال به دلار (۱،۷۳۶ دلار) بابت پاداش به اختیار جناب آقای دکتر حسین فاطمی گذارده رسید دربارتی را به حسابداری وزارت امور خارجه ارسال دارند.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، ۱،۷۳۶ دلار به نرخ دولتی که تقریباً ۳۲/۵ ریال بوده است در اختیار آقای فاطمی گذاشته می‌شود در حالی که در آن تاریخ نرخ دلار در بازار آزاد شاید در حدود ۱۲۰ ریال بوده است.

همان طوری که به عرض رسید، منظور از این توضیح و توضیحات مشابه آن پاسخگویی به ادعای آقای مصدق است؛ وگرنه اینجانب معتقد است اگر روزی بخواهند به حساب این شخص رسیدگی کنند، کمتر ماده‌ای در قانون مجازات عمومی هست که مشمول این آدم نشود. همان طوری که به کرات به عرض رسیده است، وظیفه اینجانب بیان و اظهار کیفرخواست تقدیمی است. اکنون نیز در این موضوع اختیار با آقای مصدق است. هرگاه مایل باشند موضوع را به سکوت برگذار کنند و عقیده اینجانب هم همین است که هر چه ساکت‌تر باشند به صلاح خودشان است. ولی هرگاه باز عنایینی در این دادگاه برای رد توضیحات فائل شوند، بناچار اینجانب جواب ایشان را خواهم داد و بناچار بر علیه ایشان مدرک جمع‌آوری خواهم کرد. این بسته است به روش ریاست محترم دادگاه و روشی که آقای مصدق اتخاذ کنند. بنده دیگر عرضی ندارم و این دو برگ را تقدیم ریاست محترم دادگاه می‌نمایم. [ادستان ارزش مستن تصویب‌نامه‌ها را تقدیم کرد.]

رئیس: با اینکه موضوع از بحث دادگاه خارج است و ارتباطی به کار ما ندارد، مع الوصف اگر آقای دکتر مصدق

توضیح دارید بفرمایید.

دکتر مصدق: خیلی خلاصه و مختصر عرض می‌کنم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: به عرض دادگاه می‌رسانم که علت اینکه به مقام ریاست شرفی عرض کرده بودم، این بود که در روزنامه اطلاعات این وجه را مربوط به سال ۱۳۳۰ نوشته بودند. این بود که من تعجب کردم. ولی معلوم شد روزنامه اشتباه کرده است و اما چرا ادادم؟ در آن موقع جشن تاجگذاری پادشاه عراق بود و دکتر فاطمی به نمایندگی دولت می‌بایستی در این جشن شرکت کند. ولی چون او بر اثر اصابت گلوله حالش خوش نبود من گفتم: «نرو» ولی او از نظر مأموریت خود رفت. ولی وقتی برگشت، حالش خیلی بد شد. آقا، یک وزیر خارجه مملکت اگر در راه خدمت به دولت مبتلا به کسالت و مرض شد نبایستی معالجه بشود؟ اینکه چیز مهمی نیست که اینجا عنوان شود. بنده خودم که وزیر دفاع ملی بودم برای عده‌ای از افسران بیمار و مریض تا ۳۰,۰۰۰ تومان هم خرج معالجه تصویب کردم. حالا برای یک وزیر خارجه‌ای که در راه انجام وظیفه گلوله خورده و مریض بوده نبایستی اقدام به معالجه او بشود؟ بنده، آقای رئیس، جواب تیمسار دادستان را عرض خواهم کرد. از مقام ریاست دادگاه هم تقاضا می‌کنم به ایشان بفرمایید که از هم‌اکنون مدارک خودشان را جمع‌آوری بکنند.

رئیس: بنده تصور می‌کنم و جوهی که بابت معالجه افسران پرداخت شده گویا مربوط به اندوخته ارتش از جوهی که بابت همین کار جمع‌آوری شده بوده، بوده است. به هر حال چون این بحث مربوط به دادگاه نیست از آن می‌گذریم.

دکتر مصدق: هیئت وزیران آقا تصویب می‌کرد.

رئیس: آقای مهندس رضوی را بیاورید.

پس از چند لحظه مهندس احمد رضوی در جلسه دادگاه حضور یافت و به محل مخصوص گواهان هدایت شد.  
رئیس: آقای مهندس رضوی، در آخر جلسه روز پنجشنبه گویا توضیحاتی در پاسخ تیمسار دادستان داشتید؟  
مهندس رضوی: بله، عرابضی دارم.  
رئیس: بفرمایید.

مهندس رضوی: خیلی متشکرم. باید عرض کنم که فرمایشات تیمسار محترم دادستان ارتش البته از لحاظ وظیفه‌ای که به عهده دارند موجب تعجب نیست. ولی بنده اجازه می‌خواهم از تیمسار محترم دادگاه نکاتی که فرمودند برای روشن شدن موضوع توضیحاتی به عرض برسانم.

اول موضوعی که فرمودند بنده نباید توضیحی عرض کنم. چون فرمودند: «نمی‌دانم چه خاصیتی آقای دکتر محمد مصدق داشته‌اند که ایشان و عده‌ای از رفقا و همکاران ایشان دور او جمع شده بودند.» بنده همین قدر عرض می‌کنم که آقای دکتر محمد مصدق یک پیشوای سیاسی و بیک پدر روحانی بود و بنده به اتفاق چند نفر از رفقا در اطراف ایشان جمع شده بودیم. این اجتماع هم به هیچ وجه شرم‌آور نیست، بلکه موجب افتخار است و من برای این اجتماع و خدمت به وطن عزیز افتخار و مباهات می‌کنم.

راجع به دانشکده افسری که فرمودید، بنده خیال می‌کنم مثل این است که تیمسار دادستان از همان وقت نظر دادستانی ما را داشته‌اند. به هر حال بنده به هیچ وجه نگفتم افسران در کار سیاست دخالت کنند. ولی گفتم ارتش باید

جهت کار خودش را بداند و امروز هم همین عقیده را دارم. زیرا در غیر این صورت، اصولاً معنای ارتش صحیح مرتفع می‌شود.

راجع به فراکسیون نهضت ملی اظهاری فرمودند مثل اینکه عضویت یا ریاست این فراکسیون برای بنده تنگی بوده است؛ و حال آنکه فراکسیون نهضت ملی از بهترین دستجات ملی پارلمانی ایران در جهل سال مشروطیت ایران بود و در عمر مجلس چنین فراکسیونی با این اتحاد و حقیقت و صمیمیت دور هم جمع نشده بودند. نزدیک به اتفاق این فراکسیون تصور می‌کنم جز خدمت به میهن خودشان و حفظ قانون اساسی نظری نداشتند. نسبت به بنده مطالبی فرمودند و بنده را نماینده‌قلایی شناختند. تصور می‌کنم تأیید یا تکذیب این موضوع با موکلین بنده است و جزو وظایف دادستانی ایشان نیست.

از اظهارات آقای دادستان این طور استنباط می‌گردد که اشخاصی مغرض به آقای دادستان مثلاً نامه‌ای نشان داده‌اند و یا گفته‌اند که در آن روزها توطئه‌ای در منزل دکتر مصدق وجود داشته و جمعی در اطساق ایشان جمع شده بودند و نظرشان تشکیل جمهوری بوده و علیه مقام سلطنت اقدامی کرده‌اند. بنده صراحتاً عرض می‌کنم اگر موضوع طرفداری جمهوری در میان بود، در بنده که چنین فکری نبوده و نیست. همان طوری که در مرحله‌ی بازرسی خدمت خودشان عرض کردم، هیچ کس از کسانی که آن روز یا روز بعد در حضور بنده راجع به وقایع روز صحبت کردند، ابداً و اصلاً صحبتی در جمهوری با تشکیل حکومت جمهوری در میان نبود. بنده یقین دارم برای ایشان توهمی شده است.

اگر دادستان ارتش فدری از جنبه‌ی وظیفه‌ی مشککشان با نظر وسیع نگاه کنند، متوجه خواهند شد که اقدام ما نه تنها برای تشکیل جمهوری نبود بلکه بصراحت و با کمال متانت و ایران دوستی ما برای جلوگیری از حوادث در آن چند روز اقداماتی به نظرمان رسید. بنده یک دفعه هم در سی‌ام تیر معروف به اتفاق همین فراکسیون نهضت ملی که جناب دادستان با نظر کم‌لطفی به آن نگاه می‌کنند چند ساعت تمام وضع این مملکت را در دست داشنیم و اعلیحضرت پادشاه تضمین خود بنده را گرفتند تا دستور جمع‌آوری قواری از نهران دادند. بنده خود ایشان را که در اینجا حضور ندارند شاهد می‌گیرم که ما تضمین کردیم عملی برخلاف قانون اساسی ایران صورت نگردد. خوشبختانه ملاحظه فرمودید در فاصله‌ی چندین ساعت بین حکومت آقای قوام السلطنه که برای ما غیر قانونی بود و حکومت آقای دکتر محمد مصدق چندین ساعت نهران در دست ما بود و هیچ عمل خلاف قانون اساسی واقع نشد. در واقع عمل نهضت ملی جمع کردن اصلاح‌طلبان ایران است که می‌خواهند مملکت اصلاح شود. ولی مقید هستند قومیت ایرانی و استقلال کشور محفوظ بماند. گمان نمی‌کنم هیچ ایده‌آلی برای ایرانی از آنچه منظور نهضت ملی بوده است بالاتر باشد. به هر حال چنانچه عرض کردم و باز هم با نهایت صراحت تأیید می‌کنم، ابداً و اصلاً در تمام آنچه که واقع شد صحبتی از تغییر رژیم ایران و با تسلیم مملکت به حوادث نبود.

راجع به رفراندوم فرمودند که بطور شهرستانهایی که وکیل در مجلس نداشتند در رفراندوم شرکت کردند و اظهار نظر نسبت به وکیل انتخاب نشده خود نمودند. این صحبت‌های آقای دادستان ناشی از عدم اطلاع جناب دادستان است. زیرا طبق قانون اساسی همینکه نماینده مجلس اعتبارنامه‌اش تصویب شد نماینده عموم مردم است. ولی یک نکته نسبتاً منطقی در فرمایش ایشان بود که بنده یک طرف عرض کرده بودم رفراندوم را معتبر می‌توان شناخت و از طرف دیگر عرض کرده بودم مصونیت دارم. این نکته را مجدداً عرض و تأیید می‌کنم و تکرار می‌نمایم که این اظهارات بنده نتیجه عمل دولت فعلی است. آنچه مسلم است در امر وجود یا عدم وجود مصونیت نسبت به یک

شخص بدون تشریفات معین نمی‌توان نظر داد. این تشریفات نیز مربوط به مؤسسه مقدسی است که به نام مجلس شورای ملی خوانده می‌شود. به هر حال فضاوت مصونیت و یا عدم مصونیت من در شأن مجلس شورای ملی است. ولی برای توضیح عرض می‌کنم که اگر دوره هفدهم براساس رفراندوم تمام شده فرض شود، بدیهی است هیچ‌یک از نمایندگان آن مصونیت ندارند. و اگر چنانچه دوره هفدهم خواه جلسات آن تشکیل بشود و خواه نشود همین قدر به عنوان دوره شناخته شود و تمام شده اعلام نشود، همه بدون استثنا از مصونیت برخوردار هستند و نوشتن یک نامه به مجلس که اختیار سیاسی و شخصی و کیل است بدون تشریفات قانونی تأثیری در کار او ندارد. فرمودند که باید هر کس که استعفا داد به دار مجازات آویزان شود. این هم البته در این قسمت مسلماً از وظایف دادستانی ارتش نیست، موکلین ما البته می‌توانند به معنای سیاسی ما را به دار بزنند. یعنی دفعه دیگر به ما رأی ندهند، البته اگر آزاد باشند که رأی بدهند یا ندهند.

از این مطالب گذشته بنده دو نکته به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: اول اینکه در میتینگ معروف که به این صورت سیاه درآورده‌اند، این بنده ابداً مطلبی که مخالف قانون باشد اظهار نکردم. از این مرحله هم بالاتر، حتی مطلب زننده‌ای هم نگفتم. تنها نقاضای شورای سلطنتی به عمل آمد که آن هم چنانچه به عرض دادگاه رساندم کاملاً قانونی و طبیعی بود. نکته دوم که با اجازه ریاست محترم دادگاه عرض می‌کنم، این است که آن دو سه روز و خارج شدن اعلیحضرت به یک صورت خیلی غیر طبیعی پیش آمد. اولاً وقایع شب یکشنبه و بعد تشریف بردن پادشاه بدون هیچ اعلامیه همه ما را نگران و متحیر کرده بود. بنده عقیده دارم که اگر نظری غیر از حفظ مملکت و استقلال کشور و احترام قانون اساسی در بین بود و هیچ یک از این اقداماتی که امروز تشریح کردم به عمل نمی‌آمد و بلکه هر کس کوچکترین اطلاعی از امور اجتماعی و سیاسی داشته باشد، تصدیق می‌کند که توطئه لازم‌هائش نهیه قوا است. من می‌خواهم از ریاست محترم دادگاه نقاضاً کنم بپرسند آیا از هیچ یک از صاحبان فسوه و بسه هیچ یک از لشکرهای مختلفه مملکت یا زاندارمری یا پلیس، هیچ یک از کسانی که در آن چند روز وارد اوضاع بوده‌اند و فعلاً متهم و محبوس هستند، هیچ‌گونه درخواستی کرده‌اند.

در روز ۲۸ مرداد که منزل آقای دکتر مصدق مثل یک ستاد دشمن از اطراف بیماران شد و به‌طور معجزه‌آسایی چندین نفر از آن کانون آتش خارج شدیم که شنیدم حتی جناب آقای دادستان فرمودند که مثل دزدها و بسنده خیال می‌کنم درست مثل خدمتگزاران حقیقی مملکت، در آنجا، جناب آقای رئیس محکمه، بنده ملاقه روی این مرد محترم و پیشوای سیاسی ایران را که قبل از نیراندازی شدید، قبل از اینکه آقای فولادوند به نمایندگی هجوم کنندگان بیابند در بالاخانه افراشته شد و بعد از تشریف آوردن و تشریف بردن آقای سرتیپ فولادوند که متأسفانه نیراندازی نه تنها قطع نشد بلکه خیلی شدیدتر شد، دو ملاقه سفید دیگر یکی از روی تختخواب ایشان و یکی از اطاق اندرون منزل ایشان باز اطراف خانه نصب شد. هیچ‌یک از آنها اثر نکرد. خود بنده به خاطر دارم که آقای دکتر مصدق به آقای سرهنگ ممتاز فرمانده گارد منزل خودشان گفتند: «در مقابل ارتش هیچ مقاومتی نکنید. ما قیام بر علیه ارتش نداریم.» بعد گفتند: «آقای سرهنگ، فقط ما را از رجاله حفظ کنید.» و روی او را بوسیدند.

در آخرین لحظات اقامت در آن آتش‌خانه یک کاری خود بنده کردم که یک نفر از صاحب‌منصبان آن خانه هم شریک بود. آن این بود که سربازان مهاجم و تانکها درون خانه بودند. تمام سربازهای گارد منزل در دالان پایین و دالان بالا و اطافهای بالا جمع بودند و وضع طوری بود که هیچ شکی نداشتم که تمام این افراد کشته می‌شوند. شایبند آنها هم در ضمن نیراندازی عده‌ای از سربازان دیگر را بکشند و من به کمک آن افسر گمان می‌کنم خود آقای دکتر

مصنق هم نمی‌دانند آمدم، در دالان، یعنی بیرون از در آهنی، یک سرباز در خون خود می‌غلطید. در دالان پایین به تمام این سربازان به وسیله آن افسر که مرانب منزل بود گفتم و نظر دادم که اینها دلیل ندارد کشته شوند. به آن افسر دستور دادم که همه این سربازها که در داخل اطاقها هستند اسلحه خود را زمین بگذارند. این کار را هم کردند و همه آنها اسلحه‌های خود را از در و پنجره اطاق بیرون ریختند. بدین وسیله تمام مهاجمین فهمیدند که در این اطاقها و دالانها قوایی برای مواجهه وجود ندارد و زدو خوردی در آنجا نخواهند داشت. بدین ترتیب از کشته شدن عده‌ای سرباز جلوگیری شد. این آخرین عمل ما در آن خانه بود. بعد هم که از آن خانه خارج شدیم.

شما جناب آقای سرلشکر مقبلی و شما آقای دادستان، همین قدر بدانید که ما در زندگانی سیاسی خودمان فقط یک جنابت کرده‌ایم و آن جنابت و خیانت این بود که با شرکت غاصب نفت جنوب مرد و سر داده مبارزه کردیم. شما آقایان بدانید که سیاست نفت در تمام دنیا با خون مخلوط بوده است. آن فرزندان ایرانی که در روز ۲۸ مرداد به زمین افتادند، از هر دسته و طرف برای من فرق نمی‌کند. فدای این سیاست شدند. آنها هم که در روز ۳۰ تیر هدف گلوله فرار گرفته و از بین رفتند، آنها هم فدای منافع صاحبان سهام شرکت سابق نفت شدند. شما بدانید که سیاست صاحبان سهام نفت به اندازه‌ای ماهرانه عمل می‌کند که امروز با وجود اینکه من بفین دارم که...

سرتیپ آزموده: [تند و خشمگین]: نیمسار، مجلس نطق و خطابه نیست، ایشان یک حرفهایی می‌زنند. رئیس: اجازه بفرمایید.

سرتیپ آزموده: بنده موظفم تذکر بدهم. بنده تقاضای جلسه سرّی می‌کنم.

رئیس: جناب عالی خواهش می‌کنم بفرمایید.

سرتیپ آزموده: بنده تذکر می‌دهم. من تقاضای جلسه سرّی می‌کنم، آقا، یعنی چه؟

مهندس رضوی: بفین دارم که احساسات شما و تمام ایرانیان نسبت به موضوعی که مورد مبارزه ما بود به هیچ وجه کمتر از ما نیست. ولی وضعی پیش آوردند و طرزی عمل کردند و طوری دست بیگانه مابین فرد فرد ملت ایران تفرقه انداخت که در نتیجه امروز جمعی از خدمتگزاران مملکت به عنوان منم با به عنوان مطلع که در هر حال اطلاق متهم به آنها می‌شود، در حضور شما حاضر باشند. به هر حال بنده دیگر عرضی ندارم و بفین دارم که وجدان ایرانی شما بیدار است.

رئیس: با اینکه در آغاز احضار جناب عالی این تذکر داده شد که کیفر خواستی برای آقای دکتر محمد مصدق راجع به جریان واقعات روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد دادستان ارتش صادر نموده و چون شما هم در آن جریان بوده‌اید و اطلاع دارید به عنوان روشن شدن ذهن دادگاه برای پاره‌ای توضیحات به دادگاه احضار شده‌اید، ولی مثل این است که موضوع احضار نزد شما مشتبه شده و به جای مطلع خود را در این دادگاه متهم یا وکیل مدافع شناخته‌اید؛ و متأسفانه از موضوعاتی صحبت فرمودید از قبیل مرام نهضت ملی، رویه شما، خدمات با اعمال نخستوزیر وقت و بالاخره ایده‌آلها و غیره بیاناتی فرمودید که مطلقاً مربوط به دادگاه یعنی مربوط به دادگاه رسیدگی به واقعات از ۲۵ تا ۲۸ مردادماه نیست. جز اینکه جناب عالی به عنوان مطلع پاسخ توضیحات دادگاه را بدهید و اینکه دادگاه علی‌رغم تذکرات دادستان اجازه این سخنرانی را داده، باز برای این بود که توهم نشود که دادگاه حق صحبت را ندهتتها از متهمین بلکه از گواهان هم سلب نموده است.

مهندس رضوی: تشکر می‌کنم.

رئیس: جز یک گله از تمام صحبت‌های جناب عالی در اینجا بحثی نمی‌کنم که آن هم تقصیر خود من است که با

وجود رئیس دادگاهی نتوانستم خودداری کنم. شما آقای مهندس رضوی، به کجا می‌گویید: «سازموردادیم با سربازانی که بمطرف خانه آقای دکتر محمد مصدق می‌آیند مقاومت نشود.» باز توضیح دادید که در مقابل رجاله‌ها مقاومت نشود. بنده تصور می‌کنم هیچ ایرانی، بخصوص کسی که مثل جناب عالی داعیه این را داشته باشد که به نفع ایران، رژیم سلطنت و مشروطیت و اعتلای نام ایران حزبی داشته نباید به سرباز نسبت اجامر بدهد.

مهندس رضوی: به سرباز نسبت ندادم. توضیح می‌دهم. بنده هیچ چنین نسبتی به سرباز ندادم. رئیس: بنابراین در همین جا به سخن خانم می‌دهم و خواهشمند هستم این توضیح را بفرمایید که جناب عالی که در میتینگ روز ۲۵ جزو سازمان دهندگان آن بوده‌اید قطعنامه میتینگ ۲۵ مردادماه را چه کسی تهیه کرده و مطالب آن چه بوده است؟ و آیا تشکیل این میتینگ با وجود مقررات حکومت نظامی با چه اجازه‌ای بوده است؟ مهندس رضوی: بنده از مقام ریاست دادگاه تشکر می‌کنم. با اجازه خودتان پنج کلمه عرض می‌کنم که به هیچ وجه در خاطر بنده خطور نمی‌کند سرباز ایرانی که خود من هم افتخار این سربازی را داشته‌ام. رجاله باشد. بنده متأسفم که چنین سوء تفاهمی پیش آمده. عرض کردم رجاله‌هایی که به دنبال آن سربازها معروف بود که می‌آیند و بعد هم شنیده شد که در بین مردم بوده‌اند.

اما راجع به سؤال حضرت عالی، باید عرض بکنم که سازمان دهند میتینگ احزاب و اصناف بودند. یعنی احزابی که با نهضت ملی همکاری می‌کردند و اصناف که مردمان آزادی بودند از نظر حزبی، ولی عده‌ای از آنها با همین احزاب تماس داشتند. تصور می‌کنم اگر اجازه‌ای از فرمانداری نظامی نگرفته بودند، فرماندار نظامی قوای انتظامی برای حفظ انتظامات نمی‌فرستاد و حتی جلوگیری هم می‌کرد. حال آنکه مأمورین فرمانداری نظامی و شهربانی هر دو را در میدان و بالای جایگاه سخنرانی دیدم. نسبت به میتینگ یک نکته عرض می‌کنم که قبلاً از اطلاع از تشریف بردن اعلیحضرت ترتیب میتینگ داده شده بود و به تفصیل حضور آقای دادستان کتیباً جواب داده‌ام. اما نسبت به قطعنامه. میتینگ مکرر داده شده بود: بنده شخصاً با قطعنامه میتینگ‌هایی که فراقسیون نهضت ملی در آنها شرکت می‌کرد مخالف بودم. علت آن بود که فراقسیون یک حزب نبود، بلکه برای یک منظورهای معینی با دولت همکاری می‌کرد. البته لازمه کار فراقسیون هم این نبود که همفکری حزبی داشته باشند. اما بعضی از احزاب و بخصوص اصناف نهران اصرار داشتند که بعد از میتینگ همیشه قطعنامه صادر شود. آن هم دلیل داشت. دلیل آن هم این بود که احزاب افراطی چپ از سالها پیش در نهران و سایر شهرستانها میتینگ می‌دادند و قطعنامه داشتند. اصناف نهران می‌گفتند: «اگر قطعنامه‌ای ندهیم و مردم مثلاً بدون قطعنامه متفرق بشوند، احزاب افراطی چپ خواهند گفت: اصلاً میتینگ شما موضوع نداشته است؛ و در جراید و میتینگ‌های خودشان نقطه می‌کردند.» در واقع این را اسلحه‌ای در مقابل پروپاگاندا آنها می‌دانستند. این بود که غالباً به این استدلال همه تسلیم می‌شدند.

آن روز وقتی که بالای آن عمارت محل میتینگ رفتیم، هیچ قطعنامه‌ای قبلاً قرائت نشده بود. کسی هم در فکر قطعنامه نبود مگر دو نفر: یکی از اصناف بود که داوطلب قرائتش بود؛ و دیگری که هم از اصناف است و هم روزنامه‌نویس. خودشان قطعنامه‌ای تهیه کردند و بین آن اختلافی داشتند. شاید قطعنامه خواندن را در میتینگ یک تعارفی می‌دانستند که دیگری خود را مستحقتر می‌دانست.

در نتیجه ممبرترین اصناف حاضر که پیرمردی بود آمد نزد بنده و خواهش کرد که برای رفع این اختلاف و خانم دادن به دعوی دوستانه این آقایان که ممکن بود صورت ناخوشی داشته باشد، این قطعنامه را بخوانید. بنده هم برای اینکه هماهنگی این عده که در حسن نیت آنها تردیدی نداشتم بهم نفوردم، قبول کردم. آن قدر که خاطر من هست قطعنامه

شامل چند ماده بود: یکی راجع به بالا بردن سطح زندگانی عمومی؛ یک ماده دیگر راجع به تعقیب و مجازات قانونین مرحوم سرلشکر افشار طوس؛ یکی راجع به ادامه مبارزات بر علیه بیگانگان؛ و بالاخره یک ماده هم تفضای تشکیل شورای سلطنتی از دولت. و در مقدمه این قطعنامه خلاصه بیانات خود اینجانب هم دعوت مردم به آرامش و انتظام بود. رئیس: چون لازم است ذهن دادگاه بیشتر روشن شود، خواهش می‌کنم توضیح دهید. به نظرم می‌آید که جلسه قبل ضمن پاسخ دادگاه راجع به اظهارات مینینگ‌دهندگان و شعارهایی که در آنجا داده شد، اظهار داشتید: «من بعد از صحبت خودم از آنجا رفته و دیگر اطلاع ندارم.» اکنون می‌فرمایید: «قطعنامه را هم من خواندم.» همچنین اینکه اظهار داشتید: «مینینگ از طرف اصناف داده شد.» ممکن است بفرمایید کسی هم از طرف اصناف در مینینگ سخنرانی کرد یا نه، و همچنین اسم آن دو نفر را و طلب را که برای فرانت قطعنامه نزاع می‌کردند به استحضار دادگاه برسانید؟

مهندس رضوی: عرض کنم عرض بنده راجع به اینکه بعد از صحبت سرخص شدم، درست بود. زیرا صحبت بنده وقتی خانمه پیدا کرد که بنده قطعنامه را قرائت کردم و گفتم: «بنا بر خواهش آقایان قطعنامه را می‌خوانم.» اما از اصناف بنده نمی‌دانم کسی صحبت کرد یا نه. ولی باید یک توضیحی عرض کنم و آن این است که وقتی ما به مینینگ می‌رسیدیم همیشه قبل از مادر فاصله جمع شدن مردم و شروع برنامه مینینگ چند نفری که در ایوان حافظ دستگاه بلندگو بودند و خودشان بر فرار کرده بودند و زحمت کشیده بودند گاهی ممکن است صحبت‌هایی کرده باشند. به هر حال جزو صحبت کنندگان اصلی آن روز گمان می‌کنم از اصناف کسی نبود. اگر قبیل از رسیدن صاحب‌نهای مختصری اشخاص کرده باشند، جزو متن کار مینینگ قرار نمی‌گیرد.

صحبت کنندگان که خود بنده به خاطر دارم از نمایندگان مجلس آقای دکتر شایگان و آقای مهندس زبیرک زاده به خاطر می‌آید، و خود بنده. یکی از آقایان وزیران هم آنجا صحبت کرد که در واقع بدون اجازه بنده بود تا آن اندازه که اجازه بنده تأثیر داشت. چون که توجه نکرد و صحبت کرد. بنده تذکر داده بودم که هنوز رشد مردم مشرق زمین به آنجا نرسیده که یک وزیر بتواند هم در دولت انجام وظیفه کند و هم اعتقادات خودش را در بیرون اظهار کند. به همین جهت بنده منع کردم صحبت ایشان را. ولی متأسفانه صحبت کرد. اما آن دو نفر از اصناف باید عرض کنم که یکی از آنها آقای حاج محمود مانیان بود. و یکی هم آقای کریم‌آبادی که گمان می‌کنم روزنامه‌ای هم به نام اصناف دارد. این مطلب را در بازپرسی هم بنده عرض کرده‌ام. آن تاجر محترم معمری که از بنده خواهش کرد قطعنامه را بخوانم، آقای حاج راسخ افشار بود. ولی البته بنده به هیچ وجه این اطلاعات را از این نظر که مسئولیتی از خودم کم کنم اگر چنین مسئولیتی باشد و بر دیگری تحمیل نمایم ندارم. این آقایان هم ناموقی که ما به آن عمارت رفتیم از رفتن اعلیحضرت هیچ گونه اطلاعی نداشتند. بنا بر این موضوع تشکیل شورای سلطنتی شاید بنا به پیشنهاد یکی از اعضای فراکسیون نهضت ملی بود. حتی شاید خود من گفته باشم، چون امتناعی در این مورد ندارم.

رئیس: در آغاز بیانات خود که راجع به منوبات و مرام خود بیان فرمودید و خود را از مدافعین استقلال مملکت و محترم‌نماری قانون اساسی و بالاخره مبارز با بیگانگان ابراز داشتید، ممکن است دادگاه را روشن فرمایید که جریان مینینگ روز ۲۵ و شعارهایی که در آن روز داده شد و سخنرانی‌هایی که صفحات آن در اداره تبلیغات موجود است، با مرام و منوبات جناب عالی با مصالح کشور موافق بود یا خیر؟

مهندس رضوی: عرض کنم به نظر بنده تشکیل مینینگ و منظور از مینینگ تا آنجایی که بنده استنباط کرده بودم و در آن روز تشخیص می‌دادم، برای خیر و صلاح مملکت بود. ولی نمی‌توانم از عرض این مطلب خودداری کنم که به واسطه پاره‌ای اظهارات معدودی از شنوندگان در میدان و همچنین به واسطه پاره‌ای تندروهای بعضی از سخنرانان

مجموعاً وقتی که مینینگ تمام شد بنده متأسف بودم و میل داشتم همان طور که در نیت ما بود و منظوری غیر از خیر و صلاح مملکت و ملت نداشتیم، موضوع مینینگ و جریان آن آرامتر و شایسته‌تر انجام شود.

رئیس: ممکن است بفرمایید نظریاتی که در آن مینینگ پیدا کردید به عرض آقای دکتر محمد مصدق رسانیدید و برای جلوگیری از تکرار و تجدید آن اقدامی نمودید یا خیر؟

مهندس رضوی: عرض کنم، البته این بنده در بازپرسی هم عرض کرده‌ام، قبل از مینینگ در حدود ساعت ۴ دو سه نفر از ما رفتیم خدمت آقای دکتر مصدق که در خصوص تشریف بردن اعلیحضرت از ایشان اطلاعاتی کسب کنیم و نظریه خواستیم. ایشان اطلاع زیادی نداشتند. فقط گمان می‌کنم یک خیر تلفنی از بغداد علاوه بر آنچه در جراید منتشر شده بود داشتند. در آن ساعت ایشان اطلاعات بیشتری نداشتند. بنده باید عرض کنم که نظر آقای دکتر مصدق این بود که راجع به مسافرت اعلیحضرت هیچ سخنی در آن مینینگ گفته نشود و من باید این را وجداناً عرض یکم، ولی اصرار کردیم. یعنی ما گفتیم که خبر گزارها حرکت پادشاه را اعلام کرده‌اند. حتماً احزاب چپ افراطی موضوع را به صورت خاصی در خواهند آورد و ممکن است همان نظری را که جناب آقای دادستان اظهار می‌کنند و ماهه از آن احتراز می‌کردیم واقع شود. خبر تشریف بردن اعلیحضرت به مردم داده شود که اگر ما این خبر را نمی‌دادیم با انتشار جراید همه می‌دانستند این بود که در آنجا که شاید مجموعاً ده یا پانزده دقیقه بیشتر صحبت نشد به نظر رسید برای اینکه مردم بدانند دولت نظریش حفظ قانون اساسی و شئون سلطنت مشروطه است و بدانند که ما نمایندگان فراکسیون نهضت ملی قصدی جز حفظ قانون اساسی نداریم، این‌طور صحبت شد. البته اگر اشتباه نکنم - که راجع به شورای سلطنتی به طور اجمال اشاره بشود و همین کار هم در مینینگ شد. یعنی در همان ساعتی که تقاضای شورای سلطنتی شد، ما نمی‌دانستیم که این شورا بطور و چگونه و کی تشکیل خواهد شد. ولی منظور ما این بود که حفظ رژیم مشروطیت و مملکت شده باشد. اما بعد از مینینگ فردای آن روز البته آنچه در خصوص مینینگ گذشته بود بنده هیچ‌گونه مذاکره با آقای نخست‌وزیر نداشتیم. از دو شنبه تا صبح چهارشنبه بنده و چند نفر از آقایان نمایندگان به خواهش آقای نخست‌وزیر مشغول مطالعه در خصوص امکان تشکیل شورای سلطنت و چگونگی و شرایط آن بودیم که البته روز چهارشنبه صبح برای اینکه ایشان نظر قطعی بتوانند اتخاذ کنند و عصر به هیئت ببرند، منزل ایشان رفتیم و جریانات و وقایع شهر و شهرستانها از همان اوایل صبح همه را مشغول داشت. یعنی دولت مشغول کار خودش بود و ما هم فرصتی برای یک چنین صحبتی نداشتیم.

رئیس: سؤال از آقای دکتر مصدق: به طوری که به خاطر دارم در بیانات خود راجع به مینینگ روز ۲۵ این‌طور اظهار فرمودید که «بعد از آنکه صبح آمدند در این خصوص با من صحبت کردند و اجازه خواستند، بعد دیگر هیچ‌گونه اطلاعی از جریان مینینگ پیدا نکردیم، حتی باز یک جایی نظرم هست فرمودند که «چون من غیر از اخبار خارجه در رادیو به انتشارات و تبلیغات هم گوش نمی‌دادم، آنجا هم اطلاعی پیدا نکردم.» اکنون آقای مهندس رضوی در حضور شما اظهار می‌کنند که بعد از جریان مینینگ ساعت ۴ بعد از ظهر...

مهندس رضوی: قبل از جریان مینینگ.

رئیس: ... راجع به شورای سلطنتی که آباء مینینگ مطرح شود یا نه مذاکرانی فرمودید و بالاخره تصمیم اتخاذ فرمودید که گفته شود.

دکتر مصدق: بنده هیچ نظرم نیست. ولی هرچه ایشان بفرمایند صحیح است. به جهت اینکه اینها اثری نداشت، نه قبل و نه بعد، هیچ کدام اینها در شخص بنده مؤثر نبوده. نظر بنده این بود که در ظرف آن دو روز موضوع را درست



مطالعه بکنند و بعد از مطالعه کامل در هیئت وزیران مطرح شود. در آنجا اول... باز تکرار می‌کنم که شورای سلطنتی حق مسلم پادشاه است. نا اعلیحضرت حاضر نمی‌شدند که شورای سلطنت تشکیل شود. هر کس اقدامی در این باره می‌کرد بر خلاف حقیقت بود. عقیده ما این بود که اگر از طرف اعلیحضرت جواب داده نمی‌شد یا جواب رد داده می‌شد آن وقت در هیئت وزیران به این فرار مورد مذاکره فرار می‌گرفت. به هر حال چه بعد چه قبل بنده نمی‌توانستم کاری بکنم که مورد اعتراض واقع شوم. پادشاه وقتی از مملکت خارج می‌شود باید شورای سلطنتی را تشکیل می‌دادند. این حرفها از همین جهت پیش می‌آید که اعلیحضرت تشریف نیاروند یا جواب ندهند. آن وقت تکلیف چه بود؟ اگر درباره شورای سلطنتی مطالعه شده، کاری برخلاف قانون اساسی نبود. اعلیحضرت هر وقت که به مملکت تشریف می‌آوردند هر شورای سلطنتی اگر هم تشکیل شده بود منحل می‌شد.

رئیس: بفرمایید بنشینید.

دکتر مصدق [همان طور ایستاده]: نخیر، حالم خوب است.

رئیس: منظور تنها راجع به شورای سلطنتی نبود. منظور این بود که جناب عالی اظهار داشتید که به هیچ وجه بعد از صبح که اجازه مینینگ داده شد دیگر از جریان مینینگ هیچ گونه اطلاعی پیدا نکردید. در صورتی که طبق اظهارات آقای مهندس رضوی معلوم می‌شود که موضوع با شما هم در میان گذاشته شده.

مهندس رضوی: عرض کردم فقط در خصوص تشریف بردن اعلیحضرت از ایشان کسب اطلاع شد.

دکتر مصدق: این مطالبی که جناب آقای مهندس رضوی به عرض دادگاه رساندند، ایشان هیچ گونه مطالبی که برخلاف مصالح مملکت باشد نگفتند. ایشان عرض کردند که مینینگ تشکیل شود. همان مطلبی که عرض کردند و شنیدید، اینها چیزی نبوده که اگر بنده فراموش کرده باشم و در خاطر نداشته باشم، یک تأثیری در وضعیت مینینگ و آن ساعتی که بنده اجازه دادم داشته باشد. بنده مینینگ را همیشه به اصناف اجازه می‌دادم. در حقیقت اصناف می‌آمدند و اجازه مینینگ می‌خواستند. موضوع را هم به آقا عرض بکنم که چرا به اصناف اجازه مینینگ داده می‌شد به جهت اینکه به هر یک از احزاب ملی اگر اجازه داده می‌شد حزب دیگر گله‌مند می‌شد. ولی اصناف حزبی نبودند که اگر آنها تقاضا بکنند اجازه مینینگ داده نشود.

بدر حال، اجازه مینینگ داده شد. پیش از مینینگ هم اگر صحبتی شده، آنچه را به عرض دادگاه رساندند مطالب مهمی نبود. ولی بعد از مینینگ بنده هیچ اطلاعی ندارم. چون من به واسطه کثرت کارهای خودم ساعت ۱۰ شام می‌خوردم. در آن حال اگر گاهی رادیویی باز می‌شد من می‌شنیدم، مخصوصاً موفعی که برای مردم خارج صحبت می‌کردند. من وقتی که سه ساعت بنشینم و مینینگ آن روز را گوش بدهم، آن هم در آن روزها، نداشتم.

رئیس: آنچه که عملاً دیده شده و اکنون نیز پاسخهای آقای مهندس رضوی تأیید می‌نماید. بر خلاف آنچه از طرف جناب عالی و چه از طرف ایشان راجع به مینینگ اصناف داده می‌شد، این طور محقق می‌گردد کسی از اصناف صحبت نکرده. بلکه از اعضای نهضت ملی و دکتر حسین فاطمی که نماینده و سخنگوی رسمی دولت بوده، بیاناتی شده که خود آقای مهندس رضوی نیز با توجه به اظهاری که قبلاً فرمودند از حق ایران، از حیثیت ایران دفاع نمودند و این نهضت را در حقیقت مبارزه حیثیت و دفاع از مردم و مشروطیت معرفی کردند و دادگاه تمام سخنرانی و حماسه‌سرایی ایشان را گوش کرد. عملاً غیر از آنچه که اینجا صحبت شد در آنجا صحبت شده است. حتی با حساسیتی که شما و ایشان راجع به وضع کشور در آن روز قائل هستید، وضع را به اندازه‌ای بحرانی تلقی می‌نمایید که فرصت خواندن روزنامه و شنیدن رادیو و حتی بررسی این مطالب به این مهمی را نداشته‌اید. آیا با این فکر و عقیده چنین مینینگی و

اعلام عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از کشور با آن وضعیتی که آن روز تمام دنیا شاهد آن هستند، با مصالح مملکت و حیثیت کشور تطبیق می‌داد و لازم بود این میتینگ داده شود یا خیر؟

دکتر مصدق: بنده به آقا عرض کردم که از مذاکراتی که در میتینگ شد بنده اطلاع نداشتم. و بعد، قبل از میتینگ بنده چه می‌دانستم چه می‌خواهند بگویند. بنده چون اطلاع از مذاکرات نداشتم، نه می‌توانم عرض کنم که مطالبی در صلاح مملکت گفته‌اند یا مطالبی برخلاف مصالح مملکت گفته‌اند. فقط چیزی را که به کرات در این دادگاه عرض کرده‌ام آن حالت عصبانیتی بود که برای بعضی از میتینگ دهندگان رخ داده. چه خودم شاهد این قضیه هستم که اینها همه از جریان شب بیستونبجم عصبانی بودند. می‌خواهم عرض کنم که اگر بفرمایید باز من می‌خواهم از کسی دفاع کنم باید بگویم من از کسی دفاع نمی‌کنم، من از حق دفاع می‌کنم. یعنی عرض می‌کنم اگر کسی عصبانی باشد خودش را هم فنا می‌کند. وقتی عصبانیت در شخص این طور اثر می‌کند که شخص می‌خواهد خودش را هم از بین ببرد، دیگر نباید انتظار داشت که شخص عصبانی حرفی برخلاف نزاکت یا مصالح کشور نگوید.

بنده اینجا توجه ریاست محترم دادگاه و تیمساران دادرسان را به این مسئله جلب می‌کنم که این حال عصبانیت در هر دادگاهی مورد توجه است. اگر کسی از روی عصبانیت کسی را کشت، این را حق مجازات ندارند. شما یک نمونه بیاورید که کسی در حال عصبانیت کسی را کشته باشد و فوراً او را اعدام بکنند. بنده بسیار خوشوقتم که ریاست دادگاه درست کنجکاوی می‌فرمایند و می‌خواهند مطلب را بر عامه روشن نمایند. از همین نظر عرض می‌کنم درست توجه فرمایید به آن وضعیاتی که در آن سه چهار روز در این شهر وجود داشته نا حقیقت واقع را کشف کنید. اول به علت بی‌بیرید که علت چه بوده که آن وقایع در آن چند روز رخ داده بنده در مقابل این دادگاه عرض می‌کنم علت تشریف‌فرما شدن اعلیحضرت بوده. اگر اعلیحضرت تشریف نمی‌بردند و آن شب آن اتفاقات نمی‌افتاد آب از آب تکان نمی‌خورد. این جریان این چند روزه علتش این بوده. حالا شما زورتان به آنجا نمی‌رسد، من بدیخت را می‌آورید اینجا محاکمه می‌کنید. عرض می‌کنم ما خود افتادگان مسکینیم. [خنده حضار]

رئیس: البته دفاعیات جناب عائی در مورد دکتر حسین فاطمی امیدوارم در دادگاهش مؤثر واقع شود.  
دکتر مصدق: نشود یا بشود. نخیر، بنده دفاع نمی‌کنم. خدا را به شهادت می‌گیرم که بنده به هیچ وجه از کسی دفاع نمی‌کنم.

رئیس: اما جواب دادگاه را فرمودید که آیا چنین میتینگی به صلاح کشور و مشروطیت و بر طبق مقررات قانون اساسی بوده است یا خیر. همچنین شما که در آن روز علی‌رغم فرمان عزل شاهانه خود را نخست‌وزیر وقت و رئیس دولت کشور ایران می‌دانستید و وضع را بحرانی تشخیص می‌دادید و از این میتینگ اطلاع حاصل کردید لامحاله در همان حدود اطلاعی که آقای مهندس رضوی دادند، آیا هیچ به فکر افتادید برای اسکات اذعان مردم و رفع تأثیرات سونی که این میتینگ در انظار و افکار عمومی ایجاد کرده بود و به وسیله اداره تبلیغات آقای دکتر محمد مصدق مکرر انتشار می‌یافت به وسایلی درصدد جبران آن برآید یا خیر؟

دکتر مصدق: بنده قبل از هر چیز عرض می‌کنم هر کس آنجا نمره کشیده به قول آقای دادستان پنجشنبه، به قول آن مرد [خنده حضار] که ما جمهوری... [در این موقع دکتر مصدق با ژست مخصوصی از سرهنگ بزرگمهر پرسید: «جمهوری چی چی؟» و سرهنگ بزرگمهر در پاسخ گفت: «جمهوری دمکراسیک.»] بسله، جمهوری دمکراسیک می‌خواهیم، بسیار بیجا کرده؛ بسیار غلط کرده هیچ کس با این نمره کش‌ها موافق نبود. بنده در تمام تصدی خدمت خود در عمل معلوم شد که با این عناصر چه معامله‌ای کرده‌ام. نه تشریک مساعی داشتم و همیشه مخالف بودم. این

اصل مسئله که باید روشن شود.

اما در مسئله دوم که یک جمعی اخلاک‌گرفته باشند آنجا نمره کشیده باشند، اینها را ریاست محترم دادگاه آبا وظیفه کی می‌داند؟ چه کسی تعقیب کند و محاکمه بکند و مجازات نماید؟ اینها وظیفه نخست‌وزیر نیست. نخست‌وزیر مملکت در مسائل کلی باید نظریه بدهد. اگر قوای انتظامی به‌بنده یک گزارش دادند، از وضع میتینگ بنده را مطلع کرده‌اند و دستور خواسته‌اند، بنده در دادن دستور و امر به‌تعقیب آن خودداری کرده‌ام. اگر هست، ایراد بر بنده وارد است؛ ولی اگر آنها نداده باشند خود بنده هم شخصاً مطلع می‌شدم و می‌خواستم اقدام بکنم. در ظرف دو روز، سه روز، پنج روز، ده روز این کار عملی نمی‌شد. باید بنده دستور بدهم بروند تحقیق بکنند آنها را بگیرند بازجویی کنند، گزارش بدهند تا دستور لازم داده شود. هم‌اکنون سه روز وقت داشتیم. حالا ریاست محترم دادگاه می‌گویند که من باید معجزه کرده باشم. در عرض آن روز تمام نمره‌کش‌ها را آورده باشم، محاکمه کرده باشم و مجازات کرده باشم. این معجزه را دیگر بنده نمی‌توانم بکنم. استدعای معاف کردن خود را دارم. [خنده حضار].

رئیس: بنده از طرز فکر آقا خیلی خوشوقتیم. فقط دو سؤال کوچک دارم: یکی اینکه آن کسی که بیش از همه نمره کشیده وزیر خارجه شما بود: آقای دکتر حسین فاطمی سخنگوی رسمی دولت. همچنین اشخاصی که اگر بعضی هم بگویند نمره می‌کشیده‌اند، مانند آقای مهندس رضوی، همیشه مشاور و همکار شما بودند. بسیار خوب؛ برای اینها قائلید که افلا سه روز، چهار روز جهت تعقیب آن باید تحقیق و بررسی نمود. ممکن است بفرمایید چرا این طور فکر و این اصل مسلم جناب عالی درباره سرنیب نصیری که حتی چند تابه پس از تسلیم دستخط اعلیحضرت همایونی بدون اینکه کوچکترین تحقیقی شود امر دستگیری صادر شد و این فکر درباره ایشان به‌عمل نیامد که اقل تحقیق شود حامل فرمان اعلیحضرت همایونی آبا فرمان اصلی را آورده یا سرخود و می‌خواسته کودتا بکند؟

مصدق: به عرض دادگاه می‌رساند که آمدن سرهنگ نصیری...

رئیس: غیر از آنهایی که تا به حال تکرار فرموده‌اید بفرمایید بهتر است.

دکتر مصدق: چیزی که واقع شده است باید عرض کنم. سرهنگ نصیری به‌منزل نخست‌وزیر با شانک و افراد مسلح و شصت‌نیر آمد. بنده رئیس مافوق او بوده‌ام. او سرهنگ بوده، بنده وزیر دفاع ملی. من هیچ وقت نمی‌توانستم قبول بکنم که سرهنگ نصیری دستوری داشته که به‌این صورت یک بعداز نصف شب به‌منزل بنده بیاید یا اینکه قبلاً برود دو وزیر و یک وکیل را توقیف بکند. اگر اعلیحضرت چنین دستوری داده بودند، باید به‌خود بنده می‌دادند. من یقین داشتم که سرهنگ نصیری خودسرانه یک چنین عملی کرده، کسی که خودسرانه برخلاف اصل ۱۳ متمم قانون اساسی شب به‌منزل مردم، هر کس باشد، بخصوص نخست‌وزیر مملکت یا وزرا یا نمایندگان برود، جزایی به‌طور مقدماتی غیر از توقیف نداشته و بایست توقیف بشود، بازجویی شود و بعد هم محکوم بشود. متأسفانه قضایای روز ۲۸ رسید که ایشان برای روز ۲۸ درجه گرفتند، خلعت گرفتند. حالا یک خلعت و درجه هم به‌من: دادگاه محترم چرا سرهنگ نصیری را نمی‌خواهد و از او نمی‌پرسد که چرا به‌این طریق فرمان آورده است؟

رئیس: ایشان دستور عزل شما را داشته‌اند.

دکتر مصدق: در اصلش نردید داشتم.

رئیس: او تقصیر ندارد.

دکتر مصدق: عرض کردم دستخط نخست‌وزیر را هم خدمتتان نشان دادم که این دستخط اصالت ندارد.

رئیس: حالا که اصلش برای جناب عالی ثابت شده، باز هم قبول ندارید؟ [خنده حضار]

دکتر مصدق: آخر حالا آقا که می فرمایید: «ما به حکم اعلیحضرت دادگاه تشکیل داده ایم»، یعنی تصدیق ضمنی آن دستخط است؟

رئیس: مقصود این است که چرا تحقیق فرمودید که آیا سرخود آمده اند یا خیر؟

دکتر مصدق: البته سرخود آمده آقا، نانک آورده خانه بنده چطور سرخود نیامده؟

رئیس: پس چرا آن شخص را که به قول شما سرخود نمره کشید تعقیب نکردید؟

دکتر مصدق: نمی دانستم چه گفته. الان هم که فهمیدم، عرض می کنم به قدری آن مرد عصبانی بود که خودش را هم ممکن بود بکشد.

ساعت ۵/۲۵ ده دقیقه تنفس اعلام شد

\* \* \*

ساعت ۶/۰۵ بعد از ظهر مجدداً جلسه دادگاه تشکیل شد و پس از اعلام رسمیت جلسه دادستان اجازه صحبت خواست و چنین گفت:

با اجازه ریاست محترم دادگاه به عرض می رسانم: بنده احساس می کنم که باید حقیقتی را صریح به عرض دادگاه محترم برسانم تا نزد وجدان خود در برابر انجام وظیفه کوچکترین نگرانی نداشته باشم. به عرض می رسانم که اصل در دادگاه نظامی این است که رسیدگی به یک پرونده باید در اسرع وقت انجام شود. به طوری که در یکی از جلسات به عرض رساندم، معتقدم این دادگاه لا اقل باید روزی هجده ساعت تشکیل گردد و به این بحث خانم داده شود. در مقابل تردید ندارم که دکتر محمد مصدق و اعوان و انصار او از دو عامل منتهای استفاده را می کنند: عامل اول از روش ریاست محترم دادگاه که تصور می کنم این همه بزرگواری و نزاکت در هیچ دادگاهی در هیچ کجای دنیا سابقه نداشته. عامل دوم که استفاده می کنند، از مرور زمان است با استفاده از خصلت و احساسات پاک نژاد نجیب ایران. یعنی ایرانی به اندازه ای بزرگوار و بزرگمنش است که عظیمترین حادثه را با مرور زمان از یاد می برد و حاضر به گذشت می شود.

ریاست محترم دادگاه توجه فرمایند و تکلیف دادستان ارتش را در این دادگاه معلوم فرمایند. کیفرخواستی نوشته ام. مبنای آن این است که دکتر محمد مصدق از ساعت ۱ صبح ۲۵ مرداد یاغی شده. دکتر محمد مصدق و اعوان و انصار او مباحثی را پیش می آورند که اینجانب تکلیف خود نمی دانم. مثلاً مهندس رضوی در این دادگاه می گوید: «به آن وزیر دکتر مصدق گفتم رشد ملی مشرق زمین هنوز به آن اندازه نرسیده که وزیری در مینینگ روز ۲۵ شرکت نماید.» این نوهین به ملت ایران است. با همان مهندس رضوی داد سخن می دهد و باز از مبارزه خود و به اصطلاح خود پیشو

روحانیش در مبارزه با خارجیان سخنرانی می کند. اگر ریاست محترم دادگاه اجازه این سخن پراکنی ها را می دهد به دادستان ارتش اعلام فرمایند. شاید دادستان ارتش مدرک جمع آوری کند که این آقایان خود عامل خارجی بوده اند. عرض کردم وظیفه دادستان ارتش در این دادگاه اثبات کیفرخواست است. در این مقام حاضر نیستم که مهندس رضوی ها به ملت ایران نوهین کنند. یکی بگوید ملل مشرق زمین رشد ندارند؛ وزیر دیگری بگوید اصول ادیان در نظور است؛ دکتر مصدق هم که لا طائلش معلوم است. اگر بخواهند داخل این معفولات شوند و اگر ریاست دادگاه اجازه می دهند که کلمه ای از این سخنرانیها بکنند، بنده هم به دنبال این خواهم رفت که ثابت کنم که شخص دکتر مصدق دیر زمانی سیاست خارجی را بازی می کرده و در این دادگاه خود را به مسخرگی زده است. ملاحظه فرمودید مهندس

رضوی چه جملات قابل توجهی گفت. او اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را «ایشان» خطاب می‌کند، ولی در عوض دکتر مصدق باغی را «مولا» و «پیشوای» خود می‌خواند. او گفت مینینگ روز ۲۵ مرداد را رنگ سیاه داده‌اند. او در جلسه گذشته گفت: «سخنرانیم که تمام شد، بلافاصله رفتیم.» دروغش امروز کشف شد که «قطنامه مینینگ را خواندم.»

مهندس رضوی: بنده آقا آخرین سخنران بودم.

سر تپ از موده: حرف زن، آقا! بنده به یک جمله جواب او را در جلسه گذشته دادم. مجبورم آن جمله را تکرار کنم که مهندس رضوی بخصوص حالتش خوش نیست. اقوی دلیل گفتارهای او در همین دادگاه است. می‌گوید: «در دانشکده افسری آمدیم و از ارتش ملی سخن راندم.» صحیح می‌گوید. ولی معلوم نیست به چه صلاحیتی مهندس رضوی در دانشکده افسری راجع به ارتش سخن گفته است. به هر جهت مهندس رضوی‌ها، دکتر مصدق‌ها باید بدانند که اگر بخواهند در این دادگاه روش فدیمی خود را تعقیب کنند، دادستان ارتش سند پیدا خواهد کرد که خود آنها عامل مستقیم خار جیان بودند. هنوز که هنوز است نعل و ارונה می‌زنند و عوام‌فریبی می‌کنند. اگر دکتر شایگان را احضار فرمایید، ملاحظه خواهید فرمود او هم یک مشت لاطانات خواهد گفت. ولی قبلاً می‌گویم که دکتر شایگان همان کسی است که دوش بدوش مهندس رضوی در مینینگ ۲۵ مرداد گفت: «آن تحفه‌ای که باید به تهران بیاید به بغداد رفت.» و منظور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود. این مرد کتیب هم خواهد آمد در این دادگاه و خواهد گفت: «گفتارهای ما برای حفظ استقلال ایران بود.» اگر نگفت، دادستان ارتش حاضر است کیفرخواست خود را مسترد دارد. اینها همه نوجه و شاگردان مکتب دکتر مصدق هستند که هنوز این پیرمرد در این آخر عمر از گوشه این دادگاه تحریک می‌کند و می‌گوید: «اگر کسی کسی را روی عصبانیت کشت، مجازات ندارد.» این تز دکتر مصدق برخلاف مذهب اسلام، برخلاف کلیه قوانین دنیاست. لاطانات می‌گویند. مردان ضعیف و زبونی هستند و دشمن ملت ایران زیرا در آن روزی که به اصطلاح قدرت داشتند، اعمالی انجام دادند که روی پیشه‌وری و غلام‌یحمی را سفید کردند. امروز هم از تحریک دست بر نمی‌دارند. به هر جهت در مقام جوابگویی مهندس رضوی نیستیم، زیرا تسحت تعقیب جزایی است. باید در دادستانی ارتش به سوالات من پاسخ دهد. در برابر دکتر مصدق صریحاً می‌گویم با باید روی دلایل کیفرخواست از خود دفاع نماید یا بلایی به روزگارش خواهد آمد که ثابت شود مادر دهر چنین نابکاری نزیایده است. هر گاه جسارت کنند و مانند یک جلسه‌ای که گفت: «اظهارات دادستان ارتش خیانت به ملت ایران است.» چنان جواب او را خواهیم گفت که ملت ایران بخوبی بداند پنجاه سال یک مردی چگونه با شیبادی و عوام‌فریبی برای اجرای سیاست استعماری گوش خوابانده بود و به موقع مناسب چگونه می‌خواست دفتر استقلال این کشور را بهم پیچد که بارها گفته‌ام خواست قادر متعال و غیرت و مردانگی ایرانیان وطن پرست بود که این مرد به آرزو و هدف خود نرسید و ناپل نشد.

بالاخره از ریاست محترم دادگاه استدعای مخصوص دارم که با اجازه نفرمایند کلمه‌ای خارج از کیفرخواست بر زبان رانند. یا اجازه نامحدود دهند که در برابر هر کلمه‌ای که صحبت می‌کنند اینجانب نیز جوابشان را به طوری که شایسته است بدهم و بدانند اینجانب از این لحظه به بعد تراکت را کنار خواهم گذاشت و آن طور که مایل هستند با آنها رفتار خواهم نمود. دیگر عرضی ندارم.

رئیس: برای آخرین مرتبه جهت خاتمه دادن به این مباحثات و مناظرات به منتهمین و دادستان متذکر می‌شوم چون این بیانات و این مطالب بکلی از موضوع دادگاه خارج است، مورد توجه دادرسان نبوده و نخواهد بود. بنابراین به هیچ

وجه از این ساعت ادامه و اطالۀ این قبیل صحبتها را که موجب تأخیر عمل دادرسی است به طرفین اجازه نخواهم داد. با جناب عالی، آقای مهندس رضوی، عرضی نیست.

مهندس رضوی: اجازه می‌فرمایید؟ بنده مختصراً در جواب ایشان عریضی دارم.

رئیس: بما مربوط نیست این اظهارات.

مهندس رضوی عازم خروج از جلسه شد. ولی قبل از آنکه دادگاه را ترک گوید، گفت:

تاریخ ابران جواب ایشان را خواهد داد.

رئیس: آقای دکتر شایگان را بیاورید.

چند دقیقه بعد دکتر شایگان نماینده مستعفی مجلس در جلسه دادگاه حاضر شد و در محل گواهان فرار گرفت.

رئیس: آقای دکتر شایگان، چون دادستان ارتش به اتهام جریانات از ۲۵ الی ۲۸ مرداد بر علیه آقای دکتر محمد مصدق و سرتیپ ریاحی کیفرخواست صادر نموده و موضوع کیفرخواست این است که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ جریاناتی در کشور روی داده که از جمله موضوع تشکیل شورای سلطنتی بدون نظر اعلیحضرت همایون شاهنشاه و تشکیل میتینگ عصر ۲۵ مرداد که علناً بر ضد اساس حکومت مطالبی گفته شده و شعارهایی بر ضد اساس حکومت مشروطه سلطنتی و خواستن جمهوری دموکراتیک و غیره داده شده که مجموع این اعمال سوء فصد به اساس حکومت شناخته و نقضای صدور حکم از این دادگاه نموده‌اند، اینک از شما که از مشاورین آقای دکتر محمد مصدق بوده‌اید با تذکر اینکه از موضوع سؤال و وقایع از ۲۵ تا ۲۸ مرداد تجاوز نشود، به عنوان مطلع جهت روشن شدن ذهن دادگاه سوالاتی می‌نمایم که خواهشمندم با در نظر گرفتن بی‌طرفی و وجدان پاسخ بدهید. اول: میتینگ عصر ۲۵ مردادماه با اجازه چه مقامی بود، و آیا این میتینگ با مقررات حکومت نظامی وفق می‌داد یا خیر؟

دکتر شایگان: با کمال احترام عرض می‌کنم که میتینگ عصر ۲۵ مرداد ترنیش در صبح ۲۵ مرداد داده شد. به این وضع مثل سایر میتینگها که از طرف فراکسیون نهضت ملی داده می‌شد، چند نفری به منزل آقای مهندس رضوی رفتیم. به واسطه حوادثی که در آن روز اتفاق افتاد بود، در آنجا قرار شد که برای اطلاع مردم در عصر بیست و پنجم میتینگ برقرار شود. ولی این میتینگ مثل غالب میتینگهای دیگری که داده می‌شد روی مطالعات کلی و بحث و بعد از آن تحقیق انجام نگرفت. بلکه به طور اجمال گفته شد که بایستی امروز مردم را از حادثه دیشب آگاه کرد. در آن جلسه دو سه نفر از اعضای فراکسیون و عده‌ای از اهالی بازار و اصناف و چند نفر از مخبرین جرابد حاضر بودند. گفته شد که در این میتینگ بایستی زعمای فراکسیون حرف بزنند و حرف آنها هم جز همان ذکر وقایع و هوشیار کردن مردم چیزی نبود.

بنده هیچ وقت فرصت و حوصله اینکه دنبال تشریفات میتینگ بروم نداشته‌ام. بدین دلیل کسب اجازه و تهیه مقدمات میتینگ را به دیگران واگذار کردم. چون در این قبیل مجالس پیوسته عجله دارم که وظیفه‌ای را که از من می‌خواهند معلوم کنند و هر چه زودتر خارج شوم و به منزل خود با محل دیگری که کارهای لازمتری دارم بروم، خیلی زود از منزل آقای مهندس به امامزاده قاسم رفتم و مطلب را این قدر هم مهم نمی‌دانستم که بیش از این برای آن صرف وقت بکنم. فقط گفتم که «من ساعت ۵ حاضر خواهم بود و صحبت خواهم کرد.» بنابراین از کیفیت کسب اجازه جریانات مقدمانی آن اطلاعی ندارم.

رئیس: ممکن است اسامی مخبرین جرابد و همچنین نمایندگان اصناف را که در آنجا بودند برای اطلاع دادگاه

بیان کنید؟

دکتر شایگان: بنده در اوقات عادی و با حضور اشخاص اگر مورد سؤال قرار گیرم که این اشخاص کی هستند یا وجود اینکه این اشخاص را به قیافه می‌شناسم، برای بنده متعذر است که اسامی آنها را بگویم، چه رسد به اینکه امسری چهار ماه قبل واقع شده است و الان سؤال می‌فرمایید که این اشخاص که بوده‌اند. مع‌ذلک آنچه در نظر دارم در آن اطاق ۳ در ۳ یعنی اطاق بسیار کوچک که بنده و مهندس رضوی نشسته بودیم، در آن اطاق اعضای فراکسیون آنچه به خاطر هست آقای موسوی و شاید آقای زیرک‌زاده هم تشریف داشتند. ولی از اصناف و مخبرین جرابد کسی در آن اطاق نبودند و در اطاق مجاور نشسته بودند. الآن بنده هیچ یک از آنها را حتی به قیافه هم در نظر ندارم

رئیس: احیاناً در نظر تان هست که در حدود چه ساعتی در منزل آقای مهندس رضوی بودید؟

دکتر شایگان: بله، تصور می‌کنم در حدود ساعت هشتونیم یا نه به آنجا رفتم و تا حدود یک به ظهر بنده آنجا بودم، ولی حقیقت امر این است که بنده بدقت نمی‌توانم ساعت ورود را عرض کنم. ولی ساعت خروج قطعاً مدتی قبل از ظهر بوده، زیرا معمولاً بنده عادت دارم که برای غذای ظهر بواسطه کسالتی که دارم و هم بواسطه علاقه‌ای که دارم که خانواده و بچه‌هایم در انتظار نباشند ظهر به منزل برسم.

رئیس: آیا برای این جلسه دعوت شده بودید یا برحسب اتفاق به منزل آقای مهندس رضوی رفتید؟

دکتر شایگان: صبح به منزل جناب آقای دکتر محمد مصدق شرفیاب شدیم. با دوستانمان که در آنجا بودند پس از اطلاع از سوانح آن روز فرار گذاشتیم که برویم در جایی و ترتیب میبینگ عصر را بدهیم. از همان جا به منزل جناب آقای مهندس رضوی رفتم.

رئیس: باز ممکن است بفرمایید چه ساعت به منزل آقای دکتر محمد مصدق رفتید؟

دکتر شایگان: منزل بنده همان طور که عرض کردم در امانزاده قاسم شمیران بود. مطابق معمول که شاید غالب اشخاصی که با بنده مرادده دارند این مطلب را می‌دانند، در موقع شب و همچنین روز وقتی که می‌خواهم استراحت کنم تلفن را قطع می‌کنم. بنده در حدود ساعت ۷ صبح بود که تلفن را وصل کردم. اطلاع حاصل کردم، یعنی بمن تلفن شد که کودتایی در شرف وقوع بوده است. با عجله به شهر آمدم و تصور می‌کنم ساعت هفت و نیم هشت به منزل جناب آقای دکتر مصدق وارد شدم.

رئیس: ممکن است بفرمایید کی به شما تلفن کرد؟

دکتر شایگان: از منزل جناب آقای دکتر مصدق تلفنچی به من اطلاع داد.

رئیس: غیر از جناب عالی اشخاص دیگری در آن ساعت منزل آقای دکتر محمد مصدق بودند یا خیر؟ اگر بودند لطفاً اسامی آنها را بفرمایید.

دکتر شایگان: عده زیادی در آن ساعت در منزل جناب آقای دکتر مصدق بودند. بنده به اطاق آقای دکتر ملک‌اسماعیلی رفتم. چون در آن ساعت ظاهرأ در اطاق جناب آقای دکتر کسائی بودند که می‌بایستی حاضر بشوند. در اطاق آقای دکتر ملک‌اسماعیلی آقایان نریمان، دکتر سنجابی، ظاهرأ خود آقای دکتر ملک‌اسماعیلی، آقای خازنی و شاید اشخاص دیگری هم بوده‌اند که آنها را در نظر ندارم. ولی بعد که از آنجا خارج شدیم آقایان دکتر فاطمی و دکتر صدیقی را هم بنده ملاقات کردم.

رئیس: پس تصمیم تشکیل میبینگ صبح در منزل آقای دکتر محمد مصدق گرفته شد؟

دکتر شایگان: تصمیم میبینگ پس از اینکه از وقایع اطلاع پیدا کردیم و از خدمت جناب آقای دکتر بیرون آمدیم

و بدون اینکه در این باب ایشان مطلبی را بهما تلفین کنند گرفته شد.  
رئیس: بعد از آنکه در منزل آقای مهندس رضوی تصمیم به تشکیل میتینگ اتخاذ شد، آیا مطالب میتینگ و سخنرانیها هم تعیین شد یا خیر؟

دکتر شایگان: مطالب میتینگ مطالب پیش یا افتاده مبتدلی بود. یعنی جز اینکه صحبت کودتای آنروز را با مردم بکنیم و جلوگیری از تشتت و هرج و مرج بشود و به مردم بگوییم که دولت بیدار و مواظب کار هست، چیز دیگری در آن بحث نبود. در باب اشخاص هم مذاکره شد. ولی تعیین قطعی آن نگردید. آنچه در خاطر است، قرار بود آقای موسوی میتینگ را افتتاح کنند و آقایان مهندس رضوی و دکتر سنجایی و بنده صحبت بکنیم. این قرار صبح بود. عصر بنده کسب اطلاع نکردم که آیا سخنرانیها همان اشخاص صبح هستند یا تغییری هم حاصل شده است. ولی در همان اوان آقای دکتر فاطمی هم به آنجا آمدند و گفتند: «من هم صحبت می‌نمایم.» بنده به ایشان گفتم: «هیچ مصلحت نیست که شما که عضو دولت هستید در این میتینگ که عنوان میتینگ خود مردم را دارد شرکت کنید.» حتی برخلاف معمول اصرار در این باب هم کردم که «شما صحیح نیست در این باب صحبت کنید.» از عجایب آنکه قبول کرد و حق را بمن داد که «بله، بنده صحبت نخواهم کرد.» ولی بعد صحبت کرد.

رئیس: به طوری که از بیانات شما درک کردم، در ابتدا اظهار داشتید: «در منزل آقای دکتر مصدق قرار گذاشتیم به جایی رفته در اطراف تشکیل میتینگ صحبت کنیم.» ضمناً ضمن حاضرین منزل آقای دکتر محمد مصدق اسمی از مهندس رضوی نبردید. پس با چه قرار قبلی و سابقه‌ای برای تشکیل این جلسه بمنزل ایشان رفتید؟

دکتر شایگان: بنده الان به خاطر ندارم که آیا ایشان یعنی آقای مهندس رضوی در آنجا بودند و با خود ایشان بمنزل رفتیم یا اینکه دوستان خدمت ایشان تلفن کردند ما به منزل ایشان رفته‌ایم. بیشتر احتمال می‌دهم که ایشان هم در همان اطاق آقای دکتر ملک اسماعیلی حضور داشتند. ولی اطمینان ندارم. اما رفتن بمنزل آقای مهندس رضوی که عادی و معمول بود از چند جهت: یکی اینکه ایشان سمت ریاست فراکسیون نهضت ملی را داشتند و نایب رئیس مجلس هم بودند؛ بعلاوه، اشخاص دیگر یا محل پذیرایی نداشتند با اینکه اگر محل هم داشتند وسایل پذیرایی را نداشتند. بدین جهت مکرر اتفاق افتاد که جلسات فراکسیون در منزل ایشان تشکیل می‌شد.

رئیس: ممکن است دادگاه را روشن فرمایید که در جلسه تشکیل میتینگ تعیین شد که چه اشخاصی چه موضوعی را صحبت کنند و ترتیب آن یعنی اول و دوم و سوم الی آخر معین شده بود یا خیر؟

دکتر شایگان: جز کار آقای موسوی که روشن بود فقط بایستی میتینگ را افتتاح کنند بقیه مطلب منجز مفلوعی نداشتند و بیانات هر کس به اختیار خود او واگذار شده بود. و اما در باب تقدم و تاخر هم تصمیمی اتخاذ نگردید. ولی عصر آنروز چون من بسیار خسته و فرسوده بودم و بعد از اخباری که بمن رسیده بود هیجان فوق العاده داشتم و حقیقتاً احساس می‌کردم خطر عظیمی منوجه مملکت است، خواهش کردم که پس از افتتاح میتینگ من همین قدر حرفی بزنم و بمنزل بروم. از این جهت در عصر آنروز دوستان اجازه دادند که برخلاف معمول که من بنده همیشه از همه اشخاص دیرتر صحبت می‌کنم، بلافاصله پس از آقای موسوی صحبت کنم. ولی راجع به دیگران تصمیمی اتخاذ نشده بود.

ساعت ۷/۰۵ تنفس اعلام شد.

\*\*\*



ساعت ۷/۳۵ مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و رئیس دادگاه خطاب به دکتر شایگان اظهار داشت:  
 آقای دکتر شایگان، ممکن است راجع به خطر عظیمی که اشاره فرمودید بیشتر دادگاه را روشن فرمایید، و از چه  
 دقیقه‌ای این خطر را درک فرمودید؟

دکتر شایگان: خطر عظیم عبارت از این بود که در حدود ساعت ۳ بعد از ظهر به بنده اطلاع رسید که اعلیحضرت  
 همایونی از مملکت خارج شدند.

رئیس: پس موضوع مینینگ را که اظهار داشتید صبح در منزل آقای دکتر محمد مصدق فرار تشکیل آن را دادید  
 و بعد در منزل آقای مهندس رضوی برنامه آنرا مرتب فرمودید، قبل از اطلاع از عزیمت اعلیحضرت همایون  
 شاهنشاهی بود و موضوع مینینگ چه بود؟

دکتر شایگان: همان‌طور که عرض کردم، بنده قریب ساعت ۳ بعد از ظهر از خروج اعلیحضرت همایونی از  
 مملکت مطلع شدم. در صبح هیچ اطلاعی در این باب نداشتیم و هیچ‌یک از اعضای فراکسیون یا اشخاص دیگری که  
 صبح در آنجا بودند در این باب اطلاعی نداشتند. موضوع مینینگ هم کودتای صبح آن روز بود. جلب توجه مردم  
 به اینکه چنین واقعه‌ای اتفاق افتاده است و مطلب دیگری بالطبع موضوع نداشت.

رئیس: به طوری که اشاره کردید، عزیمت اعلیحضرت همایونی را خطر تشخیص داده بودید. آیا به خاطر دارید که  
 در ضمن گفته‌های خود در مینینگ روز ۲۵ اشاره‌ای تقریباً فرین به این گفتار «تحفه‌ای که بنا بود به تهران بیاید به بغداد  
 رفت» و آیا به نظر شما این گفته مناسب و به صلاح کشور بوده است یا خیر؟

دکتر شایگان: معذرت می‌خواهم از اینکه حضور مبارک عرض کنم این سؤال عنوان دیگری دارد و سؤالی که  
 به عنوان مطلع از کسی می‌شود نیست. با همه این احوال اگر محکمه محترمه مصلحت می‌بیند که امر کسب اطلاع با  
 محاکمه بدون تشریفات مقدماتی محاکمه نوأم باشد، بنده در این باب جواب عرض می‌کنم. ضمناً عرض می‌شود که  
 جواب چنین سؤالی ملازمه دارد که محکمه لا اقل به بنده فرصت یک ساعت صحبت کردن بدهد. ضمناً عرض کنم که  
 این عبارت گفته من نیست. اگر در مقام محاکمه باشد، گفته خود را با دلایل آن به عرض فضا محترم خواهم رسانید.

رئیس: چنانکه قبلاً تذکر داده شد، احضار شما به این دادگاه فقط به عنوان اطلاع و روشن شدن ذهن دادگاه  
 است. اگر برای تأیید، تکذیب و استدلال گفته خود مطالبی دارید، همان‌طور که اشاره نمودید، جاو رفت آن در دادگاهی  
 خواهد بود که به کار شما رسیدگی می‌نماید. اکنون فقط می‌توانید در دو کلمه دادگاه را روشن فرمایید که «این گفته من  
 هست یا نیست».

دکتر شایگان: همان‌طور که عرض کردم، این بیان با گفته من تفاوت کلی دارد. از مقام ریاست محترم محکمه  
 تقاضا دارم که چنین سؤالی را اگر می‌خواهند جواب صحیح به آن داده شود، اجازه فرمایند جواب را با مقدمات و  
 موجبات و معنایی که ممکن است از آن جواب مفهوم شده باشد بتفصیل عرض کنم. والا جواب لا ونسم در چنین  
 موردی منصفانه نیست. چنان می‌ماند که شخصی وارد سینما شود و ببیند کسی به دیگری درشتی می‌کند و بدون اینکه  
 از ابتدای فیلم اطلاع حاصل کند فوراً حکم کند که حق با کیست و شخصی که درشتی می‌کند سزاوار ملامت است.

خلاصه اینکه از بنده‌ای که یک عمر صرف خدمت مملکت کرده‌ام و تا ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد علناً و  
 قداماً و لساناً جز احترام به مقام شامخ سلطنت عملی نکرده‌ام، نباید جوابی بگویم که مردم این مملکت حتی یک آن  
 تصور کنند که بلی، من خواسته‌ام به مقام سلطنت اهانت روا بدارم. در صورتی که اگر جواب بنده با ذکر مقدمات و  
 اطراف و جوانب کار باشد، معلوم خواهد شد که من چه تصور می‌کردم و در چه حال بوده‌ام؛ و بیانی که شده است،

به چه منظور و از چه جهت صورت گرفته. این است که از مقام محترم ریاست محکمه تقاضا دارم اگر اصرار دارند که جوابی من بدهم و به عرضشان برسد، اجازه فرمایند مطلب را درست از ابتدا تا انتها بشکافم.

رئیس: چون این دادگاه شما را ادرسی نمی کند، بنابراین نیازی به توضیحات و مقدمات این صحبت که به گفته خودتان جنبه دفاع دارد ندارد. بفرمایید آیا از استنباطاتی که در آن میتینگ حاصل نمودید با سمت مشاوره که با آقای دکتر محمد مصدق داشتید، نظریات خود را به اسنحضر ایشان رساندید یا خیر؟ منظور این است که چه شخصیتی از جریان آن میتینگ دادید؟

دکتر شایگان: اینکه فرمودید بنده مشاور جناب آقای دکتر مصدق بوده ام، بساید عرض کنم که اولاً مشاور خصوصی جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر بودن هیچ گونه سمت رسمی و قانونی نیست و بنابراین قانوناً هم چنین مشاوره هیچ نوع مسئولیت ندارد. ثانیاً بنده مفتخرم که طرف شور جناب آقای دکتر مصدق بانی و پیشوای نهضت ملی ایران بوده ام؛ و در بسیاری از مسائل مملکتی بخصوص موضوع نفت از ابتدای ملی شدن نفت و تمام اموری که مربوط به این کار بوده از قبیل شرکت در میسیونهای مختلف جاکسن، هاریسمن، استوکس، فریزر و همچنین در مبارزات شرافتمندانه لاهه و شورای امنیت مشاور ایشان بوده ام. با وجود اینکه عرض کردم که این سمت، سمت رسمی نیست و چنین مشاوره قانوناً مسئولیتی ندارد، در پیشگاه محکمه عرض می کنم که هر گاه از مشورت من نتیجه سویی عاید مملکت شده باشد، حاضریم آن مسئولیت را به گردن بگیریم. مطلب از دست در رفت.

چنان پرسند فضای سپنه از دوست که فکر خویش گم‌شده از ضمیرم

استدعا دارم با عرض معذرت یکبار دیگر سؤال را لطفاً ادا فرمایید تا جواب عرض کنم.

رئیس: متأسفانه چون به جای پاسخ سؤال دادگاه رشته سخن را به احساسات شخصی و خارج از موضوع کشانیدید، به آنچه که دادگاه برای روشن شدن ذهن دادرسان سؤال نموده بود پاسخی ندادید. تصور نمودید که دادگاه می خواهد از این باب مسئولیتی به شما تحمیل نماید. در صورتی که دادگاه به عنوان مطلع از شما خواست که توضیح فرمایید آیا جریان میتینگ را چگونه تشخیص دادید، یعنی به نفع کشور بوده یا خیر. و آیا تشخیص خود را به اطلاع آقای دکتر محمد مصدق رساندید یا خیر؟

دکتر شایگان: با عرض مجدد معذرت که همان طوری که مقام ریاست محترم فرمودند احساسات مانع از این شد که فوراً جواب عرض کنم. در باب آن میتینگ به طور کلی بنده نمی توانم اظهار نظری بکنم. زیرا غیر از چند تائیه یا چند دقیقه ای که من مشغول صحبت بودم و آقای دکتر فاطمی کلام مرا قطع کرد و چند جمله در حضور من ادا نمود. بنده نه سخنان آقای موسوی را شنیدم و نه سخنان سایر میتینگ دهندگان، یعنی تا آن وقتی که آمدند و مرا دعوت به سخنرانی کردند در اطاق کوچکی که با ایوان محل سخنرانی سه اطاقی فاصله داشت نشسته بودم. بعد هم بلافاصله به همان جا رفتم و در آن اطاق بیانات سخنرانان شنیده نمی شد. تا الان هم که در پیشگاه محکمه حضور دارم سخنرانیهای آنروز را ندیده ام. فقط اجمالاً در روز سه شنبه ۲۷ مرداد و چهارشنبه ۲۸ مرداد و بعد در اوآنی که در باشگاه افسران بودیم از مباحث آن روز اطلاع حاصل کردم. اگر گواه یعنی اشخاصی که حکایت این سخنرانیها را برای ما کرده اند صادق باشند، تدریهای زیادی در آن روز شده است. اما اینکه در باب سخنرانی آن روز با جناب آقای دکتر مصدق مشورتی شده باشد، چنین مشورتی نشده است.

رئیس: ممکن است نظریه خودتان را درباره تشکیل شورای سلطنتی بدون مراجعه به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، مشورت و سخنرانی در باره آن را جهت روشن شدن ذهن دادگاه بیان فرمایید؟

دکتر شایگان: تشکیل شورای سلطنت در نبودن اعلیحضرت همایونی در ایران البته از امور لازمه است. بسیار طبیعی است که هر کس از غیاب مقام شامخ سلطنت اطلاع حاصل کند، به فکر تشکیل شورای سلطنت می‌افتد. ما هم مثل غالب مردم همینکه از خارج شدن اعلیحضرت همایونی اطلاع حاصل کردیم، به فکر تشکیل شورای سلطنت برای مدت غیبت مقام سلطنت افتادیم. طبیعی بود که بنابر سابقه شورای سلطنت را اعلیحضرت همایونی قبل از خروج از مملکت با بلافاصله بعد از آن امر تشکیل فرمایند. ولی این کار نشده بود. همین یک امر باعث هزار گونه پیچیدگی و اشکال در کار گشت که از آن جمله این مسئله پیش آمد که نیت اعلیحضرت همایونی که معمولاً قبل از تشریف بردن از مملکت شورای سلطنتی را تشکیل می‌فرمودند، عقاید مختلفه پیش آمد. گمان می‌کنم جواب را عرض کردم. البته اگر توضیح بیشتری لازم باشد نیز به عرض می‌رسانم.

رئیس: از بیان و توضیحات شما این طور فهمیده شد که به عقیده و نظر شما تشکیل شورای سلطنت از حقوق حقّه شخص شاهنشاه است. همچنین توضیح دادید تا قبل از عزیمت یا بعد از عزیمت ممکن است پادشاه تشکیل شورای سلطنت را امر فرمایند. باز اشاره کردید در این خصوص استعراجمی از منویات شاهانه به عمل می‌آید. ممکن است توضیح دهید با این عقیده و فکر چگونه قبل از اینکه با وسایل مختلفه از قبیل تلفن و تلگراف و اعزام نماینده چنین نظری اتخاذ شد که در مینینگ مطرح شود و شورای سلطنت به افکار عمومی مراجعه شود؟

دکتر شایگان: عرض من این بود که چون تعیین نفرموده بودند، منویات ایشان بر ما پوشیده بود. رئیس: منظور ما هم همین بود. منظور این است که به نظر شما بهتر نبود قبل از اینکه تکلیف شورای سلطنت به وسیله تلگراف یا تلفن و یا سفرای کبار روشن شود، این موضوع در مینینگ مطرح نشده و تصمیم مراجعه به آرای عمومی گرفته نشود؟

دکتر شایگان: در مینینگ، یعنی در بیانات خود بنده، ابدأ در باب چگونگی تشکیل شورای سلطنتی بیانی نشده بود. فقط بنده عرض کردم شورای سلطنت باید تشکیل شود. اصلاً و ابدأ در باب اینکه به چه نحو این شور باید تشکیل شود چیزی نگفتم. اینکه مقام ریاست محترم محکمه می‌فرمایند آیا بهتر نبود که از خود اعلیحضرت همایونی کسب اجازه شود، بنده عرض می‌کنم نه فقط بهتر بود، بلکه راه حل قانونی همین بود. ولی همان طور که عرض کردم وضع مسافرت اعلیحضرت همایونی به صورتی بود که اکثر و اغلب مردم این مملکت در باب نیت اعلیحضرت همایونی از این مسافرت در تردید بودند. در تمام دو روز مشورتی که در باب تشکیل شورای سلطنتی می‌شد، ابدأ تصمیمی در باب ترتیب تشکیل شورا گرفته نشد و همه در مقام بحث و تهیه مقدمات و پیش بینی احتمالات بودیم. یعنی برای دولت و برای پاره‌ای از ما این مسئله مفروق‌عنه بود که اگر از اعلیحضرت همایونی کسب اجازه بشود و ایشان هم شورای سلطنت را تشکیل فرمایند، مشکلات خود به خود رفع شده است.

ولی احتمال دیگری هم می‌رفت. بدین معنی که اگر نخواستند و جواب نفرمودند، بایستی این احتمال را هم ولو یکدر هزار باشد در نظر گرفت و گفت در چنین صورتی شورای سلطنت به چه نحو ممکن است تشکیل شود. زیرا خصم عظیمی مثل ازدهادین باز کرده است برای خاطر اینکه یک روز این مملکت خدای نخواسته خدای نخواسته بی‌سرپرست و بی‌معامی که از طرف آن سرپرست عهده‌دار وظایف خطیر سلطنت باشد بماند و با آبادی خبیثه‌ای که در تمام ممالک هست مملکت را به مرج و سقوط سوق دهد. بنابراین دولت ناچار وقتی اقدامی می‌کند، می‌خواهد اقدام او جامع یعنی تمام احتمالات را در نظر بگیرد و بدان عمل کند.

رئیس: اینطور به خاطر دارم که اظهار داشتید روز بیست و پنجم در حوالی ساعت ۸ منزل آقای دکتر محمد مصدق

آمدید و سپس تا حوالی ساعت ۱۱ آنروز منزل آقای مهندس رضوی بودید...

دکتر شایگان: تا ساعت ۱۱.

رنیس: ... و در آنجا صحبت از تشکیل مینینگ برای در جریان گذاشتن مردم از کودتای انجام نشده صبح ۲۵ مرداد بود و نیز ضمن بیانات جامع شرح انتشار خبر عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و عکس العملی که این امر ممکن بود موجب شود و خطر عظیمی را ایجاد نماید. چگونه می فرماید تا ساعت ۳ بعد از ظهر خودتان اطلاع نداشتید؟ مردم از کجا مطلع بودند؟ و باز بنا به اظهار خودتان آیا طرح این موضوع در مینینگ موجب ایجاد مخاطره عظیم نمی شد؟

دکتر شایگان: اضطراب و نگرانی مردم دو مرحله داشت: مرحله اول عبارت از این بود که کودتایی در شرف وقوع بوده و انجام نگردیده. آنچه بنده در باب مینینگ در صبح آنروز گفته ام، در باب این اضطراب بوده است. والا مسافرت واقع شده با واقع شده و به اطلاع امثال بنده نرسیده، نمی تواند در این مدت تأخیری در اضطراب مردم یا بنده داشته باشد.

و اما پس از استحضار از تشریف بردن اعلیحضرت همایونی آشفتنگی و نگرانی و اضطراب فوق العاده ای فراهم شد که هیچ قابل مقایسه با آنچه صبح بود نیست و نبود. در مینینگ هم فقط گفته شد که در غیاب اعلیحضرت همایونی باید فوراً تشکیل شورای سلطنت بشود. این مطلب جواب اشخاصی بود که می خواستند از این تشریف فرمایی به نتایج دیگری برسند و ما می خواستیم به آنها بگوییم که حداکثر خدای نخواسته هر نبیتی هم اعلیحضرت همایونی داشته بوده اند، شورای سلطنت فوراً تشکیل خواهد شد و فرصتی برای خیالات خام دیگران نخواهد بود.

رنیس: یا این عقیده که دارید، آیا به نظر شما عنوان کردن کودتا در مینینگ و نسبت دادن آن به مقامات عالی و صحبت از عزیمت اعلیحضرت همایونی در همان جلسه در اذهان مردم چه افکاری ایجاد می کرده؟ و آیا این موضوع یعنی این مینینگ که عبارت از تشریح این کودتا و عزیمت اعلیحضرت با آن نحوی که به عمل آمده، به نفع مصالح کشور بوده است یا خیر؟

دکتر شایگان: مجدداً بایستی با عرض معذرت معروض بدارم که این استفتا عنوان کسب نظر از مطلع ندارد. برای جواب این موضوع نیز باید به مقدمات مینینگ و تشریح محیط آندروز و افکار و نوهامانی که برای همه ما پیدا شده بود - و بحمدالله این نوهامانی بی اساس بود - بپردازم. این مطالب عنوان کسب اطلاع ندارد و عین محاکمه است با همه این توضیحات به شرط اینکه فرصت ادای مطلب باشد، یعنی اجازه بدهند در این باب بسط کلام بدهم. جواب این سؤال را هم عرض خواهم کرد.

رنیس: این سؤال تکرار عقیده و نظر شما از یک طرف و تطبیق آن با اعمالی که انجام شده از طرف دیگر بود نه استطلاع. اکنون نیز توضیحات شما برای روشن شدن ذهن دادگاه و دادرسان کافی است. دادگاه دیگر سؤالی ندارد. اگر دادستان توضیحی دارد، ممکن است بیان کنند.

سرتیپ از موده: بنده توضیح مفصلی ندارم جز اینکه بنا بر وظیفه و برای اینکه بیانات آقای دکتر شایگان خدای نخواسته دادگاه را منحرف سازد، چند کلمه ای به عرض دادگاه محترم برسانم. آقای دکتر محمد مصدق معجونهای عجیب و غریبی دور و بر خود داشتند. یکی از آنها این آقای دکتر شایگان است. دادگاه محترم لابد این سابقه ذهنی را دارند که در زمان غائله پیشه وری که آن روز پیشه وری می گفت: «نخست وزیر قانونی آذربایجان هستم» و می گفت: «قیام مقدس ملی کرده ام» این آقای دکتر شایگان به سلامتی پیشه وری جامه های نوشیده اند.

رئیس: خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید.

دکتر شایگان: کذب محض است.

سرتیپ از موده: بهر حال روز ۲۵ مرداد که فرامی‌رسد میتینگ عصر آن روز به‌راه می‌افتد. توضیحات ایشان در این دادگاه بسیار جالب توجه بود از این لحاظ که در مورد اینکه سؤال فرمودید آن گفتار شاعرانه یعنی این جمله که «متاعی که باید به تهران بیاید به بغداد رفت» از گفتارهای آقا است یا خیر، به نحوی پاسخ دادند که آخر هم معلوم نشد که می‌گویند: «گفتار من است یا خیر». و شرط کردند که یک ساعت صحبت کنند که تا ما بفهمیم گفته ایشان است یا نه. در مورد سؤال دیگری نجویز فرمودند که جواب بدهند و فرمودند که استغنا است و ایشان مطلع هستند. خلاصه آییننامه و مقررات وضع کردند. ولی بنده نفهمیدم که چگونه ایشان یکباره سر از شورای امنیت در آوردند و در این دادگاه در صورتی که صحبت از نفت نبود یکباره صحبت از نفت و مستر جاکسن و مستر استوکس به میان آوردند و یک غزل هم خواندند...

دکتر شایگان: یک بیت.

سرتیپ از موده: ... که مفهومی این بود که فیل پاد هندوستان کرده و به یاد دولت افتاده‌اند و در ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد تابع احساسات شده‌اند به طوری که خود فرمودند «اصل سؤال پادم رفت». بنده هم تصدیق می‌کنم این مصیبت عظیمی که بر سر مصدق و شایگان آمده واقعاً جا دارد که حواسشان پرت باشد. به هر جهت آقا فرمودند: «از جریان میتینگ اطلاعی ندارم» جز همان دو سه کلمه‌ای که خودشان فرمودند. در این مورد به عرض می‌رسانم که حاجت به توضیح ندارد اگر اشخاص عامی و بیسواد هم بخواهند چند نفری دور هم جمع شوند و یکی از آنها با چند نفرشان سخن گویند، پیش خود فرار مداری می‌گذارند که چه کسانی سخن بگویند و موضوع سخن از چه قرار باشد. سخنور در روز ۲۵ مرداد دکتر شایگان استاد دانشگاه بوده؛ مهندس رضوی اروپا رفته بوده؛ دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه بوده که البته به‌یاد می‌بودنش کاری ندارم. حال از یکایک اینها که سؤالی می‌فرمایید. آقای دکتر شایگان می‌فرمایند دو سه کلمه‌ای فرمودند و تشریف بردند امامزاده قاسم. بنده عقیده داشتم ریاست دادگاه به جای این سؤالات و حرفها یک سؤال از این آقا می‌فرمودند و آن این بود که اساساً آقا در روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد در این مملکت چه سمنی داشتند که تکیه کلامشان لفظ «ما» باشد و دائماً بگویند: «ما عقیده پیدا کردیم که فوری شورای سلطنت تشکیل شود.» یا «ما خواستیم مردم را از نگرانی در بیاوریم.»

از ریاست محترم دادگاه نفاضا می‌کنم توجه فرمایند که در روز ۲۵ مرداد از ساعت ۶ صبح دکتر مصدق یاغی و اعوان و انصارش موجب نگرانی مردم شدند و لاغیر. مگر دکتر شایگان نمی‌گوید: «کودتایی در شرف تکوین بود و به مرحله عمل در نیامد؟» در کجای دنیا چیزی که در شرف تکوین بوده و به مرحله عمل در نیامده تا این اندازه در باره آن سر و صدا راه می‌اندازند؟ حالا کار ندارم که خود آقایان کودتا کردند. فرض می‌کنم که سرتیپ نصیری می‌خواست کودتا کند. دولت قلبی که صبح اعلامیه‌گذاری را داد، اعلام هم نمود که در شرف تکوین بسوده. دیگر آقای دکتر شایگان با آن حال کسالت و نفاقت و علاقه به گوشه‌گیری و کنج امامزاده قاسم بودن چه داعی داشت که ساعت ۵ بعد از ظهر به شهر بیایند و آن میتینگ‌گذاری را برپا سازند؟ یک جمله اظهار داشت و آن این بود که ساعت ۵ بعد از ظهر ۲۵ مرداد خدمتگزار و شاه دوست بوده. بنده نفهمیدم که مقصود این است که تصدیق می‌فرمایند از ساعت ۵ بعد از ظهر ۲۵ مرداد بود که اعلام جمهوریت فرمودند...

دکتر شایگان: افسانه جمهوریت.

سرتیپ آزموده... یا از همان ساعت ۶ صبح که هراسان و وحشتناک از امامزاده فاسم به خانه ۱۰۹ آمدند تصمیم به اعلام جمهوریت گرفته؟ در یکی از جلسات شاید جلسه‌ای بود که دکتر صدیقی توضیح می‌داد و در آن جلسه صحبت از شورای سلطنت و آرای عمومی به عمل آمد. شاید در آن جلسه توضیح دادم و اگر به اظهارات دکتر شایگان در این جلسه دقت فرمایید صدر صد آن توضیح قبلی اینجانب را تأیید می‌کنند. منتهی اینجانب با زبانی دیگر گفتم و این آقا به نحوی دیگر بیان می‌نماید. توضیح اینجانب این بود که اساساً عنوان شورای سلطنت عنوان دروغی و عوامفریبی بوده. کما اینکه دکتر مصدق ناچار شد در دادگاه اعتراف نماید که تشکیل شورای سلطنت حق مسلم پادشاه است. یعنی این پادشاه است که تعیین می‌کند در غیاب او چه کسانی وظایف سلطنت را انجام دهند. این اعتراف صریح را دکتر مصدق خواهی نخواهی مجبور شد بنماید. اعوان و انصار او هم این اعتراف را کم و بیش نمودند. یک نکته‌ای عنوان می‌کنند و آن این است که «چون اعلیحضرت همایونی بدون اطلاع تشریف برده بودند، به ناچار فصد کردیم شورای سلطنت تشکیل دهیم.»

دادگاه محترم باید توجه فرمایند که بمحض اینکه حکومت یاغی از عزیمت اعلیحضرت همایونی اطلاع پیدا کرد، آنجا تصمیم گرفت دو عمل حاد و شدید انجام دهد: یکی برپا ساختن میتینگ، به شرحی که در کیفرخواست نوشته‌ام، شکستن مجسمه‌ها، برافراشتن پرچم ضد استقلال، دادن شعارهای جمهوریت و حتی برداشتن کاشیهای خیابانها و از این قبیل. دیگر تشکیل یک شورای موقت نه شورای سلطنت. اینها دروغ می‌گویند. اینها مسنوجه قبح‌مطلب نیستند که چگونه یک لفتی را استعمال می‌کنند که همه کس چه در آنروز و چه امروز به آنها می‌خندند. شورای سلطنت لغت دروغی بود برای فریب دادن افکار عمومی. شایگان‌ها در خانه ۱۰۹ تصمیم گرفتند یک شورای موقت چند روزه تشکیل دهند تا با مراجعه به آرای عمومی که این فکر طبقة شایگان‌ها بود و بسا با تشکیل مجلس مؤسسان که این فکر احزاب دست‌چپ بود، جمهوریت ایران را اعلام کنند. در یکی از جلسات به عرض رسانیدم که آن احزاب چپ و آن دارودسته به اصطلاح راست با مصدقی یا هر چه اسمش را بگذارید، در یک موضوع کوچکترین اختلافی نداشتند و آن موضوع اعلام جمهوریت بود. اختلافشان سر این بود که مصدقیون می‌گفتند با مراجعه به آرای عمومی که یک بار ورزیده هم شده بودند جمهوریت اعلام شود. احزاب افراطی چپ گفتند با تشکیل مجلس مؤسسان. این خلاصه و چکیده فکر شایگان‌ها، مصدق‌ها، رضوی‌ها بود.

هر چه دوروبر این کلمات را شاخ و برگ بدهند، هر اندازه آقای دکتر شایگان بگویند: «ما چنان می‌خواستیم بکنیم و نظر ما فلان نبود»، باید بدانند جرمشان مشهود بوده و جرم مشهود با زبان بازی و حقه‌بازی ممکن نیست از بین برود. کما اینکه جلسات اولیه این دادگاه را ملاحظه فرمودید که پهلوان این داستان چه اطواری از خود بروز می‌داد و اینک ملاحظه می‌فرمایید تا چه اندازه سر به راه شده‌اند. علت این است که به خواست خداوند کلمه به کلمه کیفرخواست دادستان را چه آقای دکتر مصدق و چه اعوان و انصار او در این دادگاه تأیید کردند.

دکتر شایگان: بنده عرضی دارم: عرضی دارم. الحمدلله مواد کافی برای خوراک من تهیه شد.  
رئیس: جلسه را ختم می‌کنیم. جلسه فردا ساعت هشت و نیم صبح خواهد بود.

ساعت ۹:۳۰ بعد از ظهر جلسه ختم شد.

## جلسه سی‌ام

سی‌امین جلسه دادرسی در ساعت ۹/۳۰ صبح دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۳۲ در سالن باشگاه افسران لشکر ۲ زرهی در یادگان قصر تشکیل گردید.

رئیس دادگاه، سرلشکر مقبلی، دستور احضار دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ [=آموزش و پرورش] کابینه دکتر مصدق را داد. لحظه‌ای بعد دکتر آذر به راهنمایی افسران محافظ به جلسه دادگاه وارد و به طرف جایگاه گواهان هدایت شد. رئیس دادگاه به منبویه معمول خود از دکتر آذر، به عنوان مطلع، پرسشهایی در باره رویدادهای چهار روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد کرد، که دکتر آذر به این پرسشها پاسخ گفت. متأسفانه به علت دیر رسیدن خبر نگاران مطبوعات به جلسه دادگاه، که علت آن را در حاشیه توضیح داده‌ام، متن اظهارات دکتر آذر تندنویسی نشد و بایستی فعلاً از ذکر جزئیات آن بگذریم.<sup>۱</sup> در پایان شهادت دکتر آذر، رئیس دادگاه از دکتر مصدق چنین سؤال کرد:

چگونه مفاد اعلامیه دولت را به اطلاع اعضای دولت و همکاران خود رسانده بودید؟

دکتر مصدق: باید به عرض ریاست محترم دادگاه برسانم که این اعلامیه دولت موضوعی چیز مهمی نبود. در این اعلامیه خبر یک کودتای ناتمام نوشته شده بود که به اطلاع مردم می‌رسد. اگر در آن اعلامیه چیزی نوشته شده بود که برای تغییر رژیم ایران و اساس حکومت و ترتیب وراثت نخت و تاج اثری داشت، البته این تحقیقات را لازم داشت و این تحقیقات از آقایان وزرا لازم بود. ولی در این اعلامیه چیزی که نوشته شده فقط خبر واقعه شب ۲۵ مرداد بوده که برای استحضار عامه بنده دستور دادم در رادیو خوانده شود. اما راجع به چگونگی تنظیم این اعلامیه در هیئت دولت و اطلاع یا عدم اطلاع از آن، مربوط به خود اعضای دولت است. یعنی اگر اعضای دولت اعتراضی نسبت به آن داشته باشند، بایستی آقایان وزرا به رئیس دولت اعتراض کنند. در صورتی که این آقایان وزرا از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد هیچ‌گونه اعتراضی به این اعلامیه ننمودند. همچنین عموم آقایانی که در این مدت در جلسه دادگاه تشریف حاصل کردند، اعتراضی به این امر ننمودند.

این خود یک مسئله حقوقی است که اگر اعلامیه صادر بشود و به اشخاصی نسبتی داده شده باشد و این نسبت بدون اطلاع آنها باشد، باید کسانی که اعلامیه به نام آنها است اعتراض کنند؛ حال اینکه این اعلامیه به نام اعلامیه دولت صادر شد و آقایان هم از روز ۲۵ تا ۲۸ از مفاد آن اطلاع حاصل کرده بودند. هیچ‌یک از آقایان وزیران اعتراضی نکردند و همچنین در این دادگاه هم اعتراضی به عرض دادگاه رسانده نشد. ولی این طریق که از علت عدم اطلاع آنها از صدور اعلامیه سؤال می‌شود، البته عده‌ای از این آقایان اطلاع حقوقی ندارند. نا رئیس دادگاه سؤال می‌فرماید که «از صدور این اعلامیه اطلاع داشتید یا نداشتید؟» برای آنها این نوبت حاصل می‌شود که عدم اطلاع آنها از صدور اعلامیه جرم محسوب می‌شود، آن هم جرمی که مجازاتش اعدام است؛ و البته هر کسی از اعدام می‌ترسد.

آنروز که بنده هیئت دولت را برای ۶ صبح دعوت کردم، اولین وزیری که وارد منزل من شد و به اطاق من آمد و علت دعوت را پرسید، گفتم: «دعوت کردم که آقایان تشریف بیاورید اعلامیه‌ای در خصوص واقعه دیشب صادر نمایند.» آقایان رفتند به اطاق مجاور اطاق من و بعد از یکساعت دیگر اعلامیه‌ای را آوردند. بنده خواندم و گفتم در رادیو بگویند. در این اعلامیه آنچه هست هیچ تصور نمی‌کنم که نوشته شده باشد «اعلامیه دولت». فرضاً هم که نوشته شده باشد، بنده رئیس دولت بوده‌ام و آنرا تصویب کرده‌ام و وزرای بنده هم اعتراضی نکرده‌اند. بنابراین اعلامیه چیزی نیست که موضوع آن این قدر اهمیت داشته باشد که وقت دادگاه محترم را اشغال نماید.

رئیس: اولاً اینکه اظهار می‌دارید موضوع اعلامیه مهم و مربوط به دادگاه نیست، در حقیقت یک نسوع تعیین تکلیف است برای دادگاه. یقیناً دادگاه طبق قانون مختار است هر سؤالی را از منتم یا مطلع بنماید یا هر کس دیگر. ثانیاً موضوع این اعلامیه برای دادگاه از این نظر اهمیت دارد که دادگاه از طرز کار آقای دکتر محمد مصدق بعد از دریافت دستخط عزل مستحضر شود و همچنین مطلع شود چرا اشخاص غیر مسئول را از آن مطلع نموده‌اید ولی وزرای وقت را مطلع نساخته‌اید. تصور می‌کنم جواب این احتیاج به این همه صغری و کبری نداشته باشد. اکنون نیز اگر توضیحی دارید برای روشن شدن ذهن دادگاه بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده هیچ وقت نخواستم تکلیف دادگاه را معین کنم. اما اینکه فرمودید دادگاه می‌خواهد از کار کردن بنده با اعضای دولت در آن سه چهار روز استنباط کند طرز کار کردن بنده مثل قبل از آن سه چهار روز بوده است، اولاً در این سه چهار روز جلسه‌ای غیر از روز دوشنبه تشکیل نشد که ریاست محترم دادگاه از تمام اعضای دولت سؤال فرمودند و جریان آن جلسه را به عرض رسانیدند. بعد بنده شاید فراموشی نکرده باشم که عرض کردم در این جلسه اگر آقایان وزرای بنده عملی کرده باشند که مربوط به این کفرخواست تقدیمی به دادگاه باشد، در درجه اول مسئولیت را خودم به عهده می‌گیرم.

رئیس: جواب سؤال نبود.

دکتر مصدق: چرا؛ نکته جالبش همین است. ولی حالا ممکن است بفرمایند سؤال را بخوانند؟

رئیس: موضوعی را اشاره فرمودید به این عنوان که «وزرای من چون اطلاعات حقوقی ندارند...»

دکتر مصدق: بعضی را عرض کردم.

رئیس: ... «می‌ترسند که مبدا ایجاد مسئولیت برای آنها بشود»

دکتر مصدق: بله.

رئیس: یعنی در پاسخ سؤالات دادگاه از ترس این مسئولیت و عدم اطلاع حقوقی از حقیقت‌گویی خودداری

می‌کنند؟

دکتر مصدق: این بسته به اشخاص است. بنده به طور کلی عرض نکردم. عرض کردم راجع به این اعلامیه دولت اگر از اشخاصی که اطلاع حقوقی نداشته باشند سؤال کنید، شاید تصور کنند برای آنها مسئولیتی ایجاد شود. والا بنده از تمام همکاران خود جز صداقت و درستی ندیدم. آقای دکتر آذر وزیر فرهنگ دوست بنده بوده‌اند. ایشان غیر از کار دولت و غیر از کار اداری مطلقاً در جریان مشاوره سیاست با بنده نبودند. بنده در این دادگاه عرض می‌کنم که جناب آقای دکتر آذر فقط کار اداری خودشان را می‌کردند. در جلسات هیئت دولت می‌آمدند و اگر چیزی داشتند شور می‌کردند و می‌رفتند. با کمال صداقت عرض می‌کنم که ایشان حتی نباید مورد سؤال هم واقع شوند. ایشان شخصی بودند که فقط وقتشان صرف کار اداریشان می‌شد و بنده در هیچ جریان سیاسی با ایشان مشورت نمی‌کردم. حالاً



می‌خواهید قبول کنید، می‌خواهید قبول نکنید.

رئیس: بنده دیگر سؤالی ندارم. اگر آقای دادستان توضیحاتی دارید، بفرمایید.

سرتیپ‌آزموده: با نهایت احترام به عرض می‌رسانم؛ توضیحات آقای دکتر آذر و بیانات آقای دکتر محمد مصدق به نظر اینجانب بسیار مهم و قابل توجه مخصوص است که با اجازه ریاست محترم دادگاه نظریه خود را در برابر این توضیحات به عرض می‌رسانم. بعداً یکی دو نکته را نیز به استحضار خواهم رسانید که شاید آن نکات نیز مؤثر در کشف حقیقت و اخذ تصمیم نهایی دادگاه باشد. بیانات آقای دکتر آذر حاکی از بی‌خبری و بی‌اطلاعی از وقایع روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد بود. بیانات آقای دکتر محمد مصدق اعتراف گفته‌های دادستان ارتش و کیفرخواست صادره بود. آقای دکتر مصدق صریحاً بیان داشتند که اعلامیه دولت صادره به تاریخ ۲۵ مردادماه ۲۲ موضوع آن چیز مهمی نبود. به نظر دادستان ارتش اگر این گفتار را با اظهارات دیگر مصدق که به کرات گفت منشاء تمام حوادث ۲۵ الی ۲۸ مردادماه کودتای شب ۲۵ مرداد بود مقایسه فرمایید ملاحظه خواهید فرمود که همان طوری که به کرات گفته‌ام مجرمین بهر اندازه که زبردست باشند خواهی نخواهی و ادار به اعتراف بموقوف جرم می‌شوند. بنده هم عرض کرده‌ام که حادثه شب ۲۵ مرداد از لحاظ متن اعلامیه دولت بکلی بی‌اساس و دروغ بود. یعنی اعلامیه‌ای که صادر شد، هیچ نبود جز اینکه در آن با آب‌وتاب کامل نوشته بودند که شب گذشته کودتا می‌خواستند بکنند. اینک با نهایت خوشوفنی دکتر محمد مصدق با زبان خود اعتراف کرد که اساساً آن اعلامیه چیز مهمی نبود که صدرصد این گفتارش راست است. اما موضوع مهم این بود که ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد دکتر مصدق فرمان عزل خود را دریافت داشته بود و رسید داده بود که در آن اعلامیه نه‌تنها ذکری از این موضوع نکرد تا ملت ایران به حقیقت امر واقف شود، بلکه این خدعه و نیرنگ را نیز به کار برد که در آن اعلامیه نوشت به‌عنوان دادن نامه‌ای آمده بودند کودتا کنند.

اکنون در محضر دادگاه ثابت شده و می‌شود که اصلاً و اساساً دولتی در کار نبوده که اعلامیه دهد. حتی ملاحظه فرمودید همان طوری که ریاست محترم دادگاه سؤال فرمودید، وزیران مصدق روحشان از صدور این اعلامیه دولت خبر نداشته غیر دو سه تن از آنان که یکی دکتر حسین فاطمی کذابی است و یکی دو نفر از قماش مصدق. آن اعلامیه دولت سند غیر قابل انکاری است که چگونه مصدق نه تنها عده‌ای از وزیران خود را اغفال کرد بلکه چگونه ملت ایران را فریب داد و یک ملتی را به‌عراس و وحشت انداخت. حالا می‌گویند چیز مهمی نبود. بارها گفته‌ام آقای دکتر محمد مصدق به‌هیچ اصلی پای‌بند نیست. کما اینکه همین امروز در این دادگاه صریحاً می‌گوید: «این وزرای من که در دادگاه توضیح می‌دهند، می‌نرسند.» می‌گوید چون اطلاعات حقوقی ندارند حقیقت را بیان نمی‌کنند. به‌طور خلاصه و فارسی در برابر پاسخ آقای دکتر آذر می‌گوید آقای دکتر آذر دروغ می‌گوید.

دکتر مصدق: بنده چنین حرفی نزدم؛ به‌هیچ وجه.

سرتیپ‌آزموده: این معنایی است که از توضیح این آقا اینجانب درک کردم. ریاست محترم دادگاه باید توجه فرمایید که هیئت وزیرانی در کار نبوده است. هیئت وزیران مصدق دکتر فاطمی، یکی دو تن از وزیران و چند تن اشخاص مسئول و غیرمسئول و ماجراجو و آشوب‌طلب بوده‌اند.

عرض کرده‌ام جرم مشهود است. زیرا چه مصدق و چه به اصطلاح وزیران چندروزه او صریحاً به کرات گفته‌اند در تمام مدت روز ۲۵ الی ۲۸ مردادماه فقط یک‌بار ظاهراً هیئت وزیران تشکیل جلسه داد. آن یک‌بار هم که بخوبی تشریح شد و همگی آنها اعتراف کردند که وضع از چه فرار بوده است. به‌طور خلاصه آن یک‌بار هم وضع این بود که مصدق روی نخت‌خواب با دو سه تنی جمهوری‌طلب طرح جمهوریت می‌ریخته و چند تن عاجز و بیچاره و ضعیف در

اطلاق دیگر مثلاً مطالعه در پیشنهاد یک وزیری می‌کرده‌اند که تراورسهای راه‌آهن را چگونه عوض کنند و گزارش مأمور شیلات از چه قرار بوده است. علت این بوده که مصدق دماغ استبدادی اساساً داشته. بالاخص از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد لحظه به لحظه طغیان می‌کرده و روح سرکشش مانند همه باغیان در سرکشی و ارتکاب جنایت بوده است و بهرجهت از موقع استفاده نموده.

به عرض دادگاه محترم می‌رسانم: شب گذشته در روزنامه کیهان ملاحظه شد سر مقاله‌اش اختصاص به اعمال آقای دکتر مصدق داشت که اینجانب استفاده کامل نمودم. غفلت کردم که آن شماره روزنامه را امروز بیاورم و آنرا تقدیم کنم. یک نکته در آن سر مقاله درج شده بود و آن این بود که چرا دادستان این دادگاه نمی‌گوید و عنوان نکرده است که دکتر محمد مصدق قیام مسلحانه کرده است؟ و عنوان کرده‌اند که چرا دادستان این دادگاه این موضوع را مطرح نکرده است که در آن چند روزه عده‌ای کشته شده‌اند؟

اینجانب می‌مناسبت نمی‌دانم به عرض دادگاه محترم برسانم که به‌طور کلی شاید دیروز عرض کردم موادی در قانون مجازات وجود ندارد که شامل حال دکتر محمد مصدق نشود. ولی در این مورد دادستان ارتش توجه کامل به این مطلب داشته است که وظیفه قانونی او رسیدگی به جرم دکتر مصدق از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد است؛ و توجه داشته است که عمل مصدق آنچه حقیقت بوده با کدام یک از مواد قانون دادرسی و کیفر ارتش مطابقت دارد. در قانون دادرسی و کیفر ارتش یک ماده قانونی هست که ماده ۴۰۹ آن قانون می‌باشد. این ماده چنین مقرر می‌دارد: اشخاصی که سر دسته عده‌ای از اشرار مسلح یا داخل آن باشند، اعم از اینکه مقصود آن عده غارت اموال و تعرض به جان و ناموس مردم بوده و یا حمله به تنوای دولتی که مأمور جلوگیری از این‌گونه جنایت هستند باشند، بر حسب مورد محکوم به اعدام خواهند شد.

در موقع انطباق جرم آقای دکتر مصدق با موارد قانونی ماده ۴۰۹ قانون دادرسی مورد بررسی قرار گرفت. این همان ماده‌ای است که در غائله پیشموری عمل می‌شد و همکاران او منطبق با این ماده قانونی گردیدند و از بعضی جهات منطبق با عمل مصدق نیز می‌شود. لکن دادستان ارتش معتقد بوده و هست که دکتر محمد مصدق عمل چهار روزه‌اش عملی بوده که روی پیشموری را سفید کرده است.

در یکی از جلسات به عرض رسانیدم که پیشموری خود را به اصطلاح خود «باش وزیر» می‌دانست و در یک قطعه از خاک ایران طغیان نمود و گفت: «نخست‌وزیر قانونی آذربایجان من هستم». گفت: «منکنی بمخلوق آذربایجان می‌باشم». ولی دکتر محمد مصدق پس از دریافت فرمان عزل، از یک طرف آن فرمان را به‌زیر تشک گذاشت و جز به‌چند نفری به‌کسی بروز نداد و از طرف دیگر در آن چهار روز بالاخص گفت و در این دادگاه هم به‌کرات گفتند: «نخست‌وزیر قانونی کشور ایران هستم به‌اتکای مردم ایران». این عمل دکتر محمد مصدق منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌شود و به‌اندازه‌ای دادستان در این انطباق عمل اهتمام دارد که معتقد است قانونگذار پیش‌بینی می‌کرده است که روزی در این کشور یک یاغی پیدا شود که به‌ارتکاب سوء قصدی منظور و مقصودش بهم‌زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت نخبوتاج و تحریر مردم بمسلیح شدن برضد قدرت سلطنت باشد. دادگاه محترم اگر اعمال مصدق را در آن چهار روزه در یک طرف گذاشته اظهارات صریح او را در این دادگاه مورد توجه قرار دهند، ملاحظه خواهند کرد که دادستان ارتش این گفتار را یکی از دلایل مجرمیت این آقایان تلقی می‌نماید. زیرا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌استناد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی فرمان عزل دکتر مصدق را صادر

فرمود. دکتر مصدق دریافت داشته و رسید داده. از لحظه دادن رسید، دکتر مصدق حق ندارد چنین جسارت‌هایی را بنماید و در این دادگاه عنوان کند که ذات شاهانه چرا تشکیل شورای سلطنت ندادند؟ واقصاً عجیب است. هر گاه بدرستی دقت شود، تصور می‌رود حتی اطفال هم به این قبیل عناوین لبخند می‌زنند. بهر جهت منظور از این توضیح این بود که مبدا اشخاصی خدای نخواسته تصور نمایند که این آقای دکتر مصدق یک کلمه یا یک جمله روی منطق و عقل و قانون صحبت می‌کند. مدعی هستم که چرا فرمان عزل را وقتی دریافت کردی و رسید دادی، علنی نشودی و یاغی شدی؟ او می‌گوید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شورای سلطنت را معرفی نفرمودند. دادگاه محترم ادعا را با جواب منهنم مقایسه فرمایند. ملاحظه می‌فرمایند این آقا چه می‌گوید. بهر جهت بنده دیگر در باره بیانات آقای دکتر اندر عرضی ندارم.

دکتر مصدق: بنده چند کلمه عرض دارم.

رئیس: بفرمایید؛ بفرمایید.

دکتر مصدق: دو موضوع را چنانچه اجازه بفرمایید عرض کنم: یکی روابط وزرا با هم، و وزرا با رئیس دولت. ما یک هیئت دولتی بودیم که هر کدام به دیگری نهایت اطمینان را داشتیم. بدرستی و صداقت یکدیگر مطمئن بودیم. اگر یک وزیری در یک جلسه‌ای حاضر نبود و تصویبنامه از هیئت دولت صادر می‌شد، در جلسه بعد از نظر اعتماد کاملی که به همکاران خود داشت آن تصمیم را امضا و تأیید می‌کرد. بنده می‌خواهم عرض بکنم که کمتر هیئت دولتی بوده است که به این صمیمیت و اعتماد یکدیگر کار کرده باشند.

موضوع دیگر: چون این مرد به کرات مخصوصاً امروز باز روی دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بیاناتی نمود و مثل همیشه بنده را متهم و یاغی قلمداد کرد، اجازه می‌فرمایند نظریات خودم را در این باب عرض کنم؟  
رئیس: بفرمایید. فقط در موضوع دستخط باشد.

دکتر مصدق: بله، بله، مطمئن باشید فقط در موضوع دستخط است. در اصل ۴۶ متمم قانون اساسی که می‌گوید عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است، چند نکته مهم جلب توجه می‌کند:

(۱) چون وزرا به وسیله نخست‌وزیر انتخاب و به حضور شاه معرفی می‌شوند و مقام سلطنت دخالت در انتخاب وزرا ندارد، مسلم است که اصل ۴۶ جنبه تشریفاتی دارد و پادشاه فقط به صدور فرمان نصب وزرا بر طبق پیشنهاد نخست‌وزیر مبادرت می‌نماید. این تکلیف وزرا غیر از نخست‌وزیر معلوم شد.

رئیس: البته از نظر جناب عالی.

دکتر مصدق: (۲) قانونگذار با توجه به اینکه نخست‌وزیر با رعایت تمایل مجلس به روی کار بیاید و دوره فترت یعنی تعطیل مجلس و مشروطیت را هم اصلاً فرض ننموده و پیش‌بینی نکرده، لذا نگفته است که عزل و نصب رئیس‌الوزرا به فرمان پادشاه است.

(۳) مؤسسان قانون اساسی نگفته‌اند که عزل و نصب وزرا از حقوق و اختیارات پادشاه یا به اراده اوست و به جای آن کلمه «فرمان» را گذاشته است. زیرا در غیر این صورت مشروطیت مفهوم واقعی نداشت و شاه نمی‌توانست از مسئولیت مبرا باشد. بعلاوه روشن است وقتی که فرامین و دستخطهای پادشاه بدون امضا و تصویب وزیر مربوط دارای اثر نباشند، به طریق اولی فرمان عزل و نصب او در مورد یک نخست‌وزیر هم بدون جلب موافقت و اجازه قبلی مجلس نافذ نخواهد بود. در ایران هم مثل سایر کشورهای مشروطه سنت و عمل چنین بوده است که پادشاه برای صدور فرمان نخست‌وزیری به نام یک نفر قبلاً تمایل مجلس را نسبت به او خواستار می‌شده و برای عزل نخست‌وزیر

هم که صرفاً در صلاحیت مجلسین شورای ملی و سناسنت دخالت و اقدام نمی کرده. چون یک نخست‌وزیر در نتیجه استیضاح و یا عدم رأی اعتماد مجلسین از کار بر کنار می‌شود، لذا صدور فرمان عزل برای او سابقه نداشته است و حتی...

رئیس: این مطالب در مورد صلاحیت دادگاه گفته شد و تکرارش مورد ندارد.  
 دکتر مصدق: چرا آقا مورد ندارد؟ این مرد می‌گوید: «تو دستخط را گرفتی...»  
 رئیس: اصلاً در صلاحیت ما نیست که اصل ۲۶ متمم قانون اساسی را مورد بحث فرار دهیم.  
 دکتر مصدق: آقا این مرد می‌گوید: «نو فرمان را اجرا نکردی.» آخر بنده نباید بگویم که چرا اجرا نکردم؟  
 رئیس: شما می‌خواهید قانون اساسی را برای ما تفسیر کنید. ما هم که صلاحیت اظهار نظر در تفسیر قانون اساسی را نداریم.

دکتر مصدق: آقا جان، وقتی او می‌گوید من طغیان کردم و باغی شدم، نباید بگویم علت چه بوده؟ آخر من که...  
 رئیس: عرض کردم شما می‌خواهید اصل ۲۶ را تفسیر کنید. ما هم صلاحیت برای این کار نداریم. ما که قانون را نمی‌خواهیم تفسیر کنیم.  
 دکتر مصدق: پس شما نمی‌گذارید من حرفم را بزنم. این مرد الان یک ساعت حرف زده و شما نمی‌گذارید من چند کلمه جواب او را بدهم.  
 رئیس: بهر حال بحث در مورد صلاحیت ما نیست. فعلاً هم جلسه را ختم می‌کنم و جلسه بعد سه ساعت بعد از ظهر تشکیل خواهد شد.

ساعت ۱۱/۰۵ جلسه دادگاه به عنوان تنفس تعطیل گردید. ولی دکتر مصدق باز هم مطالبی به اعتراض اظهار می‌داشت و هنگامی که هیئت دادرسان جلسه دادگاه را ترک می‌کردند خطاب به آنها گفت: «اینکه وضع نمی‌شود. پس من دیگر به جلسه دادگاه نخواهم آمد، مگر اینکه مرا با زنجیر به اینجا بیاورید.»

\* \* \*

دنباله سی‌امین جلسه دادرسی ساعت ۲۱۰۵ بعد از ظهر تشکیل گردید.  
 رئیس: در این موقع که دادگاه از کسب اطلاع از متهمین فراغت حاضر نموده، اعلام می‌نماید که متهمین بدفاع بپردازند. بیرو تذکرات قبلی، اخطار می‌شود در دفاعی که به عمل می‌آورند توجه به این موضوع بنمایند که وظیفه این دادگاه تنها رسیدگی به حوادث روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد است و لا غیر. اکنون آقای دکتر مصدق، شخصاً دفاع می‌نمایید یا وکیل مدافع شما از شما دفاع خواهد کرد؟  
 دکتر مصدق: شخصاً. من وکیل ندارم. شخصاً دفاع خواهم کرد.  
 رئیس: آیا دفاعیات خود را ضمن فرائت لایحه به عمل خواهید آورد و عین لایحه را تسلیم دادگاه می‌نمایید، یا بیانات شما را منشی دادگاه باید ثبت نماید؟

دکتر مصدق: دومی.  
 رئیس: بهر حال توجه فرمایید که تکرار مکررات نشده و خارج از ادعا بیانی به عمل نیارید.  
 دکتر مصدق: اجازه می‌فرمایید بنده بنشینم؟ چون حال ندارم.  
 رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: دفاع دو قسم ممکن است باشد: یک دفاعی که مطابق نظر دادگاه بنده بکنم که در سه روز هر چه واقع شده یا نشده بنده دفاع بکنم. یک دفاع این است که من بتوانم حقایق را راجع به بی‌تقصیری خودم، راجع به اینکه این کیفرخواست به تمام معنی بی‌اصل، بی‌مدرک، برخلاف انصاف و برخلاف مروت است عرض کنم. یکی هم مسئله این اتهاماتی است که آن مرد در ده جلسه با کمتر نسبت به بنده داده گفته من مختلس هستم؛ گفته من سوءاستفاده از خزانه مملکت می‌کرده‌ام؛ و... که در هر جلسه‌ای هم با اینکه از مقام ریاست محترم دادگاه تقاضا و تمنی کردم اجازه بدهید که یک کسی، یک شخصی را که پنجاه سال بدترستی و صحت عمل و به‌خیر خواهی و خدمت به مملکت معرفی شده، در هر جلسه توهین و اهانت و ناسزا نگویند، ایشان مطالبی گفته‌اند. بنده از حدود مطالب ایشان کلمه‌ای خارج نمی‌شوم. آن مطالبی که مربوط به توهین است، مربوط به اهانت است، از روی روزنامه اطلاعات که خط کشیده‌ام چهار سطر، پنج سطر، ده سطر است. آن را بنده می‌خوانم و جوابش را عرض می‌کنم. آن وقت این مسئله مربوط به دادگاه نخواهد بود. یعنی به من توهین شده. من هم رد می‌کنم؛ تکذیب می‌کنم. هموطنان من، دنیای دیگری غیر از این مملکت بیانات ایشان را خوانده‌اند و دیده‌اند. عرایض مرا هم می‌خوانند و قضاوت می‌کنند. این مربوط به قضاوت دادگاه نیست. ولی چون دادگاه ممانعت نفرمودند و این مرد آن مطالب را گفته، بایستی اجازه بفرمایید بنده تکذیب بکنم.

رئیس: اجازه بفرمایید جواب این موضوع را عرض کنم تا بعد خودتان تأیید و تصدیق می‌نمایید که این موضوع مربوط به دادگاه نیست.

دکتر مصدق: بله.

رئیس: بنابراین دادگاه همان‌طور که به‌گفته آقای دادستان و پاسخهایی که خودتان یا وکیل مدافع شما داده ترتیب اثر نخواهد داد، از وارد شدن در این مبحث برای اینکه ممکن است چند جلسه وقت دادگاه را که حق متهمین دیگر است اشغال نماید، معذور است.

دکتر مصدق: جواب عرض نکنم؟

رئیس: این دیگر جواب ندارد.

دکتر مصدق: بنده رایس محکوم کنید. دادگاه هر طوری که مایل است رفتار کنند. امروز هم بنده در دادگاه حاضر نمی‌شدم. ولی سرکار سرگرد غفوری از طرف تیمسار سرنیب بختیار ابلاغ کرد: «شما بیایید و از خود دفاع کنید. بنده هم که الان نب دارم، امر دادگاه را اطاعت کردم و آمدم. ولی با این ترتیب و این معامله‌ای که دادگاه با من می‌کند، بنده را اجازه بفرمایید که از دادگاه بروم و خودتان هر طوری صلاح می‌دانید مرا محکوم کنید. به‌جهت اینکه بنده تکلیف دادگاه را نمی‌توانم تعیین کنم؛ اما تکلیف بنده با خودم است. من در اطاقم می‌نشستم. اگر لازم می‌دانید مرا بکشند و بیاورند، مرا زنجیر کنند، من در دادگاه حاضر نمی‌شوم. نمی‌توانم، پنجاه سال به این مملکت خدمت کرده‌ام، یکسردی اینجا این توهین را بمن بکنند. من تکلیف خودم را می‌دانم و شما هم تکلیف خودتان را می‌دانید. هر کاری که صلاح می‌دانید بکنید.

رئیس: اولاً قانون تکلیف شما و دادگاه هر دو را روشن نموده. نه بنده می‌توانم بگویم از دادگاه بروید و نه شما [می‌توانید] اعتراض کرده بروید...

دکتر مصدق: خیر، بنده دیگر در دادگاه حاضر نمی‌شوم.

رئیس: ... و همین‌طور که خودتان الساعه اظهار داشتید، بقیناً جایز نیست که شما تکلیف دادگاه را معین نمایید و

با اراده خودتان را به دادگاه تحمیل نمایید.

دکتر مصدق: به هیچ وجه، به هیچ وجه.

رئیس: همچنین دادگاه قادر نیست تکلیف غیر قانونی به شما تحمیل نماید.

دکتر مصدق: خدا کند که این طور باشد.

رئیس: شما می‌توانید در حدود کیفرخواست و بدون اینکه اشاره به عدم صلاحیت و تفسیر قانون اساسی و غیره بفرمایید، از خود دفاع کنید.

دکتر مصدق: جناب عالی آقا، توجه به قانون بفرمایید. بنده برخلاف قانون چیزی عرض نمی‌کنم. یکی از اتهامات بنده عدم اجرای دستخط است. این جزو چهار روز است. شما می‌فرمایید این در صلاحیت است. در صلاحیت نیست. آنجا صلاحیت نداشتند و ارد این بحث بشوید. وارد شدید. ولی حالا اینجا باید عراض بنده را بشنوید و قضاوت کنید. کدام قانون؟ قانون کجاست؟

رئیس: دادگاه پاسخ خود را به شما داده است. حال مختارید دفاع خود را بکنید: مختارید دفاع نکنید.

دکتر مصدق: نخیر، با این وضع دفاع نمی‌کنم. شما هم مختارید هر کاری می‌خواهید بکنید. من این طور که شما می‌خواهید دفاع نخواهم کرد. [در این وقت دکتر مصدق کیف خود را بسته و آماده خارج شدن از جلسه بود].  
رئیس: بفرمایید بنویسند. طوری بفرمایید که منشی دادگاه اظهارات شما را بنویسد.

دکتر مصدق: بسیار خوب، بنویسید. بنویسید یکی از مسائلی که مربوط به دفاع است، موضوع اجرا نشدن دستخط است که من باید دلایل خود را آنجایی که می‌توانم به عرض دادگاه برسانم و دادگاه پس از استحضار از تمام دلایل من آن وقت هر طور که وظیفه دارند عمل کنند. اگر من دلایل خود را نگفتم و شما مرا به عنوان مسترد محکوم کرده‌اید، این حکم دادگاه کوچکترین ارزش در دنیا ندارد، چون اجازه نمی‌دهید که من دلایل خود را عرض بکنم. بنابراین بودن من در دادگاه به هیچ وجه ضرورت ندارد. استدعا می‌کنم اجازه فرمایید بروم در سکنای خود راحت نمایم. چنانچه حالا اجازه ندهید، البته می‌مانم. ولی فردا حاضر نمی‌شوم، مگر اینکه به امر دادگاه مرا اجباراً در اینجا حاضر نمایند.

رئیس: به شما ابلاغ می‌شود که دفاعیات خود را بیان کنید و باز تذکر داده می‌شود بدون خارج شدن از موضوع و رجعت به موضوع صلاحیت، دادگاه بیانات شما را گوش خواهد کرد.

دکتر مصدق: نخیر آقا! بنده نه از جوابهای این مرد خارج می‌شوم نه از موضوع. به سر خودتان به هیچ وجه از جوابهای این مرد خارج نمی‌شوم.

رئیس: بسیار خوب، بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده چیزی نمی‌خواهم. بنده به چیزی علاقه ندارم. به هیچ چیز علاقه ندارم. یک کسی که از جان خودش گذشته، از تو می‌ترسد؟ تو چه می‌گویی؟ چه می‌گویی؟

رئیس: بنده به شما اخطار می‌کنم همان طور که من نسبت به شما ادب و احترام قائل می‌شوم، شما مساوی با اظهارات خودتان باشید. در حدود موضوع صحبت کنید و صحنه‌سازی نکنید.

دکتر مصدق: من از همه چیز خود در دنیا گذشته‌ام. [با حالت گریه شدید] تو چه می‌گویی؟ به به به امن از همه چیزم گذشته‌ام. با از جان گذشته طرف نشوید. شما بعد دنیا علاقه دارید. من که ندارم. به به به!

رئیس: باز تذکر عرض می‌کنم موضوع قانون اساسی و رجعت به موضوع صلاحیت دادگاه را به میان نکشید و

وارد این بحث نشوید.

دکتر مصدق: وارد این بحث نشوم پس چه بگویم قربان؟

رئیس: دفاع خودتان را بفرمایید.

دکتر مصدق: دفاع بنده همین است که عرض می‌کنم.

رئیس: آقای دکتر، بحث قانون اساسی و غیره را بگذارید کنار.

دکتر مصدق: آقا، حرف من روی این موضوع است. باید به این مرد به استناد این ماده جواب بدهم.

رئیس: بنده از خود آقا سؤال می‌کنم. آیا این دادگاه صلاحیت دارد که وارد تفسیر قانون اساسی بشود؟

دکتر مصدق: آقا جان، این مرد می‌گوید: «تو دستخط را اجرا نکردی.» بنده باید بگویم که چرا اجرا نکردم. شما

هم باید حرف من را بشنوید. اگر خلاف بود، بگویید: «تو غلط کردی.» بنده باید دلایل عدم اجرای دستخط را بگویم و شما...

رئیس: خواهش می‌کنم خارج از موضوع صحبت نفرمایید.

دکتر مصدق: پس خواهش می‌کنم تکلیف بنده را روشن فرمایید، چون من باید روی اصل ۴۶ صحبت کنم.

رئیس: آقا، شما اصل ۴۶ را نافذ می‌دانید یا خیر؟

دکتر مصدق: در این مملکت عرض می‌کنم که... [زنگ رئیس]

رئیس: عرض کردم اصل ۴۶ را صحیح می‌دانید یا خیر؟

دکتر مصدق: اصل ۴۶ را قبول دارم با اصول دیگر.

رئیس: پس دیگر تفسیر نداریم.

دکتر مصدق: آقا، بنده باید بگویم استنباط بنده از این ماده چیست و منظور مفنن چه بوده.

رئیس: آقای دکتر، عرض کردم این از وظایف ما نیست.

دکتر مصدق: آقا، اتهام به بنده روی این اصل است؛ باید از خود دفاع کنم.

رئیس: بنده نمی‌توانم اجازه بدهم.

دکتر مصدق: بنده هم عرض نکردم اجازه بدهید؛ تهنید هر کاری می‌خواهید بکنید.

رئیس: بسیار خوب. پس سرکار سرهنگ بزرگمهر وکیل نسخیری آقای دکتر محمد مصدق دفاعیات خودتان را

ایراد کنید.

مرتیب از موده: اجازه می‌فرمایید؟ توضیح مختصری دارم.

رئیس: بفرمایید.

مرتیب از موده: از دادگاه محترم استدعا می‌کنم اگر مقتضی می‌دانند بیانات مفصل و مشروحی را که آقای دکتر

مصدق در مورد اصل ۴۶ متمم قانون اساسی در موقع ایراد به صلاحیت بیان داشتند و چندین ساعت وقت دادگاه را

گرفتند فرانت نمایند. ریاست محترم دادگاه توجه دارند آن بیانات مفصل چندین ساعته که به عمل آوردند منجر

به صدور قرار صلاحیت دادگاه گردید؛ و با قرار مدلل و موجهی که صادر فرمودید، مجبای آن قرار اصولاً در رد

اظهارات دکتر محمد مصدق راجع به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی بود. از ذکر این نکته نیز ناگزیر است که به عرض

برساند شاید در جلسات اولیه به عرض رساندم و مجبور هستم تکرار کنم که دکتر محمد مصدق در برابر کیفر خواست

هیچ گونه دفاعی ندارد که به عمل آورد. چون دفاع ندارد، ملاحظه می‌فرمایید که چگونه با یک دادگاهی معامله می‌کنند

باز هم دم از قانون می‌زند. آیا قانون این است که منتهی بگوید: «یا دادگاه تابع میل من شود و یا در دادگاه حاضر نمی‌شوم؟» این قانون نیست. قانون این است که اگر دفاع موجهی دارد، در برابر ادعای دادستان به عمل آورد. اما اینکه می‌گویند دادستان ارتش گفتارهایی کرده و باید جوابگویی کند، این عنوانش هم جز سفسطه چیز دیگری نیست. به کرات عرض کرده‌ام در موقع ایراد به صلاحیت اظهاراتی نمود که خارج از موضوع بود. هر چه ریاست محترم دادگاه تذکر دادید خارج از موضوع است، اظهارات خود را نمود که کلیه خارج از موضوع بود. به مداخلات عرض کردم که اگر سکوت می‌کردم، از همان سکوت سوء استفاده می‌نمود و باز نقش دیگری را در دادگاه بسازی می‌کرد. عرابضی که خارج از کیفرخواست نمودم پاسخ آن بیانات خارج از موضوع منتهی بود. به نظر دادستان ارتش این عناوینی که در این جلسه این منتهی نمود مفهومی این است که دفاعی ندارد. منتهی بی‌سواد و عامی بسیار دیده می‌شوند که در دادگاه خود می‌گویند دفاعی نداریم. ولی آن بیسوادها و عامیان اقل این انصاف را دارند که صریحاً می‌گویند دفاعی نداریم. چون دادستان ارتش بیانات امروز دکتر مصدق را چنین تلفی می‌نماید که دفاعی ندارد، هرگاه استنباط دادگاه محترم هم چنین است، امر و مقرر فرمایند و کیل نسخیری او به دفاع بپردازد. اساساً انتخاب و کیل یکی از جهانش برای همین موارد است که منتهی به نحوی از آنها یا صریحاً می‌گویند دفاع ندارم یا تلویحاً مانند دکتر مصدق همان اظهار را می‌نماید. دیگر عرضی ندارم

رئیس: آقای سرهنگ بزرگمهر، دفاعیات خودتان را به عمل آورید.

سرهنگ بزرگمهر: در مورد و کالت اینجانب، به طوری که دادستان محترم از آن مسبوق هستند، بدین نحو بوده است که موکلم ابتدا نیمسار سپهبد نقدی را برای و کالت به دادگاه معرفی نمودند. چون نیمسار سپهبد نقدی از قبول و کالت به علل اینکه سابقه و کالت ندارند معذرت خواستند، بار دوم جناب آقای دکتر مصدق تقاضا کردند که نیمسار سپهبد نقدی ایشان را ملاقات نمایند تا با نظر ایشان یک نفر از افسران بدین سمت معرفی گردد. در خلال این احوال جناب آقای دکتر مصدق به دادگاه نوشتند که خود دادگاه و کیل تعیین نماید. این نامه مقارن بود با جوابی که نیمسار سپهبد نقدی برای بار دوم به دادگاه داده و ضمناً ایشان بنده را معرفی فرموده بودند، بی‌آنکه ملاقاتی با موکل فعلی بنده نموده باشد. مشکلی که در کار خود این بنده هست، اولاً حسن نیتی است که نیمسار سپهبد نقدی در اثر دو سال و نیم خدمت در نظام وظیفه تحت سرپرستی ایشان انجام داده‌ام و این خود مایه افتخار من است. دومین مشکلی که از اولی به مراتب سخت‌تر و قابل قیاس با آن نیست، این است که موضوع کیفرخواست و منتهی آن و نسبتهایی که داده شده تصور نمی‌رود در ایران که سهل است در دنیا هم با نظیر نداشته و یا کم نظیر است.

در کیفرخواست راجع به مطالبی بحث شده که همه آن (آنها) که موکلم شخصاً به عهده گرفته به دستور ایشان بوده) با آن مطالبی که به ایشان نسبت می‌دهند خود می‌داند که چه بوده و جواب آن را با تطبیق با قوانین و سوابق و گذشته‌ها و تخریباتی که در پنجاه سال دوره زندگی سیاسی خود طی نموده است می‌داند. یک تشبیهی در این دادگاه شد که ضمن اینکه ظاهر خنده‌آوری داشت ولی خیلی پر معنا بود. آن این بود که نیمسار سرنسیب ریاحی خود را تشبیه سطلی فرموده بودند که به پشت سر یک کامیون وایت اویخته شود و در این کشاکش تصور می‌رود چیزی از آن سطل باقی نمانده باشد. حال بنده نیز از این مثل مستثنی نیستم سهل است به وضع خیلی بدتر از آن گرفتار می‌باشم. باید فهمید موکل من آیا به قول نیمسار دادستان جواب ندارد بدهد یا دارد و نمی‌گوید و یا قدرت گفتار ندارد. موکل من این طور اظهار می‌کند که اگر دادستانی نسبتهای ناروایی که به این جانب داده‌اند اگر در یک مقام رسمی نمی‌گفتند مثلاً اعلامیه‌ای بود یا در روزنامه انتقاد می‌شد یا کتابی نوشته می‌شد در رد ایشان جواب دادن و با جواب ندادن به آن تکلیف



دیگری داشت. ولی چون مطالب زیادی بر علیه موکلم در این دادگاه گفته شده و در این مقام بیان گردیده و طبق قوانین منہم می‌تواند آنچه را که برای خود یعنی دفاع از خود مفید بداند بیان دارد. موکلم این طور سعی فرماید که عین اظهارات دادستانی را که در این مقام رسمی به نظر بنده گفته است برمی‌خوانند و جواب او را در برابرش می‌دهند و نمهد هم می‌نمایند که از حدود قانون و نزاکت که در جلسه اول ریاست دادگاه اخطار فرموده‌اند خارج نگردند.

چون اظهارات دادستان محترم که تصور می‌شد پایان‌ناپذیر است بعد از ده جلسه بالاخره پایان پذیرفت، حال طبق آنکه گفتار هر کس پایان‌پذیر است بالاخره موکلم اگر شب و روز هم جواب این مطالب را تهیه فرمایند بالاخره پایان‌پذیر هست. بنده خود می‌بینم که روزنامه‌هایی که بیانات طرفین دعوی در آن درج می‌شود در اختیار دارند. مطالعه می‌کنند، قسمتهایی که جواب‌گفتنی است آن را خط کشیده و می‌خواهند نسبت به آن توضیح بدهند. در محاکمات شرعی آنچه که در خاطر دارم مطلبی هست به نام جرح. یعنی طرف دعوی می‌تواند آنچه به او نسبت داده‌اند، اعم از طرف دعوی یا شهود، آنها را رد کند. موکل من جز این نمی‌خواهد. موضوع دیگری که البته اخیراً بحث آن شد و در کیفرخواست و بیانات دادستان محترم روی آن تکیه زیادی شده. این بود که موکلم به‌تنهایی اصل ۴۶ مستم قانون اساسی را اجرا ننموده و به‌هیچ یک از وزرا هم نشان نداده. در هیئت دولت هم روزی که بنا بوده مطرح شود واقعه ۲۸ پیش آمده. این یک مطلبی است که دایر مدار و اولین سنگ پایه اتهام موکلم می‌باشد.

همان طوری که کراراً نیمسار سرتیب آزموده در این محضر فرمودند، در ساعت ۱ بعد از نیمه‌شب ۲۵ مردادماه فرمان را گرفت، رسید داد، آورنده فرمان را بازداشت نمود و از نخست‌وزیری برکنار نرفته یاغی شد طاعنی شد، طغیان کرد و بقیه اتهامات روی این مبنا بنا شده است. اگر روی این ماده موکلم نتواند بحث کند که من آن اصل را چگونه تعبیر کردم و چگونه فهمیدم، آن گاه تصور نمی‌کنم که حق مطلب ادا شده باشد. موکلم بارها در این دادگاه قول داده‌اند که از حدود مقررات تجاوز نمایند و جز اتکا به مواد قانونی و رد اظهارات دادستانی و کیفرخواست بیانی ندارند بکنند. از این رو از ساحت مقدس دادگاه که بارها دادرسان را ستوده‌ام و به آن نیز مؤمن هستم، استدعا دارم ترتیبی فرمایند که موکلم بتواند آن چیزی را که برای دفاع خود مفید می‌داند اظهار بدارد. زیرا سرمایه علمی من، عدم تجربه بنده... بارر بفرمایید [اگر بگویم] تقریباً اولین دادگاهی است که بنده در آنجا یک مطلب نسبتاً جدی را که مطرح است وارد شده‌ام و به خود می‌بینم، گزاف نگفته‌ام. بیم آن دارم که این وظیفه و تکلیف نظامی را چنانکه هست نتوانم انجام دهم. بالاتر از همه چیز پیش خدای خود مسئول گردم و تا روز مرگ این مطلب که «نمی‌دانستی چرا وارد شدی؟» مرا همیشه در عذاب می‌دارد، آن هم برای مردی که در طول مدت خود یک شعار دارد و آن این آیه قرآن است که «أَمْتُ وَلِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ نَوْقِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ». یعنی: «خدا با توپی ولی من در این دنیا و در آن دنیا بپر مرا مسلم از دنیا و بیبوند مرا به پر هیز گاران.» با این وظیفه سنگین و این شعار همیشگی که ریا و تزویر در آن راه ندارد، تقاضا دارم این اجازه را بفرمایند. والا دفاعیاتی که بنده باید بکنم با عقل قاصر و کمی سواد و عدم اطلاع آن نظری که مطمئناً دادگاه برای روشن شدن موضوع و تمیز حق از باطل دارند، یقیناً مؤثر نخواهد شد.

رئیس: دستور داده خواهد شد سوابق اظهاراتی که راجع به عدم اجرای دستخط همایونی از طرف موکل شما بیان شده و در پرونده موجود است عیناً قرائت کنند. اگر تشخیص دادیم که مطلبی بود که در آنجا ذکر نشده و حلاجی نگردیده، باز صحبت شود. اما به شرط اینکه موضوع و قصد انلاف وقت و اعاده به اول دادگاه و مسئله صلاحیت نباشد. راجع به جواب اظهارات دادستان راجع به سوابق موکل شما نیز آنچه لازم بود خود شما در چند جلسه قبل بیان نمودید. چون خارج از بحث و موضوع دادگاه است مطلقاً اعاده به آن چون سبب تضییع وقت متهمین دیگر که در

انتظار نوبه خود برای تعیین تکلیف خود هستند می‌شود. دادگاه از تکرار آن معذور خواهد بود. اکنون ده دقیقه تنفس می‌دهیم.

ساعت ۵/۰۵ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد. پس از تعطیل دادگاه، سرگرد شکوهی مستثنی دادگسار به اداره دادرسی رفت و پرونده حاوی اوراق صورت‌جلسات محاکمه را همراه خود به جلسه دادگاه آورد تا اظهارات دکتر مصدق راجع به اصل ۴۶ مضم قانون اساسی در مورد صلاحیت دادگاه قرائت گردد و اگر مشارالیه مطلبی علاوه بر آن داشته باشد اظهار نماید.

\*\*\*

ساعت ۶ بعد از ظهر مجدداً رسمیت جلسه اعلام شد و رئیس دادگاه چنین اظهار داشت:  
از اظهارات آقای دکتر محمد مصدق و بیانات سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع ایشان چنین مستفاد می‌شود که منظور دادگاه برای آنان روشن و مشخص نشده است. اینک برای رفع هرگونه شبهه و تردید، مراتب زیر را متذکر می‌شوم:

اولاً در مورد اینکه فرمان ملوکانه دایر بر عزل آقای دکتر محمد مصدق از نخست‌وزیری منطبق با قانون اساسی هست یا خیر و ایشان حق عدم اجرای آن را داشته یا نداشته‌اند، چندین جلسه وقت دادگاه صرف استماع بیانات آقای دکتر محمد مصدق روی موضوع مزبور شد که در این مورد دستور داده می‌شود هم‌اکنون منشی دادگاه قسمی از اظهارات آقای دکتر محمد مصدق را قرائت نمایند. همچنین فرار صلاحیت دادگاه هم قرائت می‌شود تا معلوم گردد موضوع مزبور با صدور قرار دادگاه بکلی خاتمه یافته و کوچکترین بحثی در مورد آن قانوناً جایز نخواهد بود.  
ثانیاً آقای دکتر محمد مصدق و وکیل مدافع تسخیری ایشان باید متوجه باشند که دادستان ارتش مدعی است آقای دکتر محمد مصدق پس از دریافت فرمان عزل و دادن رسید دست به یک سلسله اعمالی زده است که آن را جرم تشخیص داده‌اند. بدیهی است که متهم می‌تواند هرگونه دفاعی که در رد تشخیص دادستان ارتش دارد بیان نماید.  
ثالثاً درباره بیاناتی که دادستان ارتش خارج از موضوع ادعا به عمل آورده‌اند، آنچه به نظر می‌رسد این است که اظهارات ایشان به طوری که به کرات تصریح نموده‌اند در نتیجه بیانات آقای دکتر محمد مصدق بود که الزاماً جوابگویی کرده‌اند. آنچه به نظر می‌رسد و صورت جلسات دادگاه حکایت می‌نماید، این است که در هر موقع هرگاه آقای دکتر محمد مصدق یا وکیل مدافع ایشان نفاضی پاسخ دادن به بیانات دادستان ارتش نموده‌اند، اجازه جوابگویی داده شده و جوابهای لازمه را نیز داده‌اند که در پرونده موجود است. با این حال هرگاه تشخیص می‌دهند نکته‌ای را دادستان ارتش بیان نموده که مایلند پاسخ دهند، با رعایت اینکه تکرار مطالب نشود، دادگاه اجازه خواهد داد اظهارات خود را بنمایند. اکنون منشی دادگاه بیانات آقای دکتر محمد مصدق راجع به عدم اجرای دستخط را قرائت می‌کند.

سرهنگ بزرگمهر: اجازه بفرمایید بنده چند کلمه عرض دارم.

رئیس: اگر مفصل است، بگذارید بعد از قرائت صورت‌جلسات.

سرهنگ بزرگمهر: نه، خیلی مختصر است و راجع به همین موضوع می‌باشد.

رئیس: بسیار خوب، بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: با کمال احترام به عرض دادگاه می‌رسانم که قبل از اینکه تنفس داده شود، ریاست محترم دادگاه فرمودند آنچه که راجع به اصل ۴۶ با مطالب دیگر ذکر نشده (در جلسات مربوط به صلاحیت) و حلایمی نشده،

باز صحبت شود اما به شرط اینکه موضوع تکرار نشده و فصد انلاف وقت و اعاده به اول دادگاه و صلاحیت نباشد. در این مورد نکاتی که نا حالا بنده عرض کرده‌ام دو بار راجع به این بوده که موکلم خود صحبت نماید و در بار سوم فقط راجع به اتهام بی‌دینی بود. یک مطلب بیش نبود که همان را آنچه که می‌توانستم بگویم به عرض رساندم. در این جلسه نیز موضوع بحث روی این بود که باز به موکلم اجازه و فرصت صحبت داده شود.

اما راجع به آنچه که در رد صلاحیت موکلم مثلاً با همکاری بنده تهیه فرموده بودند و خوانده شده و نوشته شده، جای خود دارد. به حقیقت سوگند یاد می‌کنم آنچه را که موکلم راجع به رد کیفرخواست با قلم خود تهیه فرموده‌اند، من ندیده‌ام و حالا در کیف خودشان است. فقط گاهی از گوشه می‌بینم که آن را و یا دفاعیات دیگر را که مسائین شده نیست و به خط خود ایشان است. در می‌آورند و شروع به دفاع می‌فرمایند. حال جایی که یک قسمت از مدافعات در اختیار خودشان است و بنده ندیده‌ام و قسمتی هم گفته‌اند و در پرونده ضبط است نمی‌شود منجزاً تعیین نمود که حلاجی شده‌ها، ذکر نشده‌ها، کدامند. این بیانات تیمسار ریاست دادگاه را که عیناً نوشته بودم برای موکلم خواندم. ایشان فرمودند: «امروز جلسه می‌ام دادگاه است. در جلسه پیش از ظهر و بعد از ظهر، سه جلسات کوتاه، عنایت فرمایند که بتوانم دفاعیات خود را به عرض دادگاه برسانم و عوض خواندن مطالب گذشته و صرف وقتی که برای آن در نظر دارند به عمل آورند به عرایض من گوش دهند و بزرگی فرمایند. این است که بر حسب وظیفه این مطلب را در میان گذاشتم و هیچ‌گاه از لطف و عنایت ریاست معظم دادگاه و دادستان محترم خود را محروم و مهجور نمی‌دانم.

رئیس: در هر لحظه و بیان استنباط می‌شود که جز تحمیل اراده و تعیین تکلیف برای دادگاه مطلب نازه‌ای نیست. دادگاه برای اثبات اینکه لایحه‌ای را که صبح آقای دکتر مصدق عنوان نموده و چند سطر آن را قرائت کردند و موضوعی را که اکنون ایشان و شما، وکیل مدافع نسخیری ایشان، استناد نمودید، مبنای دفاع خواهد بود و دادگاه اظهار داشت این مطالب مکرر در مکرر گفته شده و در صلاحیت تصمیم اتخاذ گردیده و دیگر اجازه رجوع به آن داده نخواهد شد. عیناً قرائت شود که ملاحظه نمایند که کلمه کلمه جز آنچه که در این مدت تکرار شده و امروز صبح نیز خوانده شده است با نیست که در صورت اثبات پاسخ این تقاضای وکیل مدافع داده شده است. اما راجع به دفاع از کیفرخواست همان‌طور که مکرر تصدیق شده و اکنون نیز تأیید می‌شود و قبل از تقاضای شما هم خود دادگاه بیان داشت، منم و وکیل مدافع آزاد هستند در حدود کیفرخواست هر طور مایلند به شرط آنکه از موضوع خارج نشوند دفاع نمایند. اما راجع به پاسخ بیانات بجارج از موضوع دادستان، باز اگر مطلبی باشد و گفته نشده باشد، چنانچه قبل از تقاضای شما بیان شد دادگاه مانی نمی‌بیند. اکنون گوش کنید به قرائت قسمتی از لایحه و بیانات آقای دکتر مصدق که مربوط به همان اصل ۴۶ است و عیناً جمله به جمله همان است که صبح می‌خواستند بخوانند.

در این موقع منشی دادگاه قسمتی از اظهارات دکتر مصدق را راجع به اصل ۴۶ متمم قانون اساسی که هنگام اعتراض به صلاحیت دادگاه ایراد شده بود قرائت کرد. سپس رئیس دادگاه خطاب به سرهنگ بزرگمهر اظهار داشت: «شرحی را که خوانده شد ممکن است با همان لایحه‌ای که در کیف آقای دکتر مصدق است تطبیق نمایید و اگر نکته‌ای تفاوت دارد مجدداً اظهار نمایند و اگر اظهاراتی دارند که در آنجا گفته نشده بیان کنند.»

سرهنگ بزرگمهر نیز عین این اظهارات را به دکتر مصدق که سر خود را روی میز گذارده و توجهی به جریان دادگاه نداشت اظهار داشت و پس از جلب توجه ایشان رئیس دادگاه گفت:

آقای دکتر محمد مصدق، ملاحظه فرمودید که عین فرمایشانی است که صبح قصد داشتید قرائت فرمایید. حالا می‌فرمایید دادگاه تحت نفوذ قرار گیرد و باز برگردد به صلاحیت؟

دکتر مصدق: هیچ وقت آقا بنده چنین جسارتی نمی‌کنم که دادگاه در تحت نفوذ یک زندانی قرار گیرد؛ هیچ وقت چنین جسارتی نمی‌کنم.

رئیس: خواهش می‌کنم فقط جواب بنده را بدهید.

دکتر مصدق: طرز استدلال همیشه بایستی منطبق با...

رئیس: بنده استدعا می‌کنم فقط جواب بدهید این بیانی است که صبح جناب عالی فرمودید و حالا می‌خواهید تکرار کنید؟

دکتر مصدق: ابدأ تکراری نیست.

رئیس: پس درآوردید آن را بخوانید تا با اظهارات قبلی شما تطبیق شود.

دکتر مصدق: اجازه بدهید آن را من امشب بینم و آن را تطبیق کنم و هر چه در آنجا گفته شده است آن را خارج

کنم و بقیه را بگویم. این مرد در باب رفتن به آمریکا و لاهه بمن نسبتهایی داد.

رئیس: اجازه بفرمایید یکی یکی. الان اعتراض شما این بود که ما اجازه نمی‌دهیم شما راجع به مصادره اول

کیفرخواست که مربوط به عدم اجرای دستخط همایونی بود صحبت کنید. الان ملاحظه می‌فرمایید که خواندند و دیدید

همانها است که قبلاً گفته‌اید. حالا که فهمیدید که همان سابقی است، می‌فرمایید: «وقت بدهید من آنها را تطبیق کنم.»

دکتر مصدق: پس این را می‌خوانم، اما به شرطی که جلویم را نگیرید.

رئیس: به شرط اینکه تکرار مکررات نباشد.

دکتر مصدق: خیر؛ بنده آنچه را گفته شده ابدأ تکرار نخواهم کرد.

رئیس: بنده هم ابدأ اجازه نمی‌دهم که به موضوع صلاحیت برگردید و به موضوعی که حل شده و دادگاه فرار

صادر کرده پردازید.

دکتر مصدق: پس اجازه بدهید بنده قسمت اول عرایضم...

رئیس: قسمت دوم را راجع به کیفرخواست می‌خواهید صحبت کنید؟

دکتر مصدق: جناب عالی اجازه بفرمایید.

رئیس: خواهش می‌کنم.

دکتر مصدق: عرض کنم اصلاً می‌گویند زمانه خودش حلال مشکلات است. به جهت اینکه امشب اگر شما

تشریف بردید به حال من قدری فکر کردید، فردا خودتان حل خواهید کرد. حالا، خوب، بنده که کاری نمی‌توانم بکنم.

سرتیپ آزموده: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بعد از صحبت ایشان بفرمایید.

سرتیپ آزموده: دو کلمه بیشتر نیست.

رئیس: باشد برای بعد.

سرتیپ آزموده: مربوط به همین جاست. دو کلمه بیشتر نیست. اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: پس خواهش می‌کنم مختصر بفرمایید و طوری هم بفرمایید که منجر به جواب مجدد ایشان نشود.

سرتیپ آزموده: بنده باید حقیقتی را اذعان کنم و آن این است که در چنین تنگنایی تاکنون گیر نکرده بودم. باید

تصدیق کنم که آقای دکتر مصدق الحق خوب به سرکار سرهنگ بزرگمهر تعلیمات داده‌اند. بنده باید صریحاً به عرض ریاست محترم دادگاه برسانم که هر اندازه گذشت فرمایید، هر چه قدر صبر و حوصله به خرج دهید و هر اندازه نزاکت بفرمایید، دکتر مصدق و وکیل مدافع او بیشتر سوءاستفاده می‌کنند.

دکتر مصدق: «حسن استفاده» بفرمایید تا راحت شوند.

سرتیپ از موده: در نیم ساعت قبل جریبان دادگاه به آنجا رسید که آقای دکتر مصدق دفاعی ندارند به عمل بیاورند...

دکتر مصدق: این را شما فرمودید.

سرتیپ از موده: ... نشستند و صریحاً گفتند: «از فردا صبح هم حاضر نمی‌شوم.»

دکتر مصدق: اگر اجازه ندهند.

سرتیپ از موده: به وکیل تسخیری او اعلام فرمودید به دفاع بپردازد. او بلند شد. آنچه نتیجه گرفتیم این بود که خود سرکار سرهنگ بزرگمهر فرمودند ناقص عقلمند. چه از لحاظ عقلی و چه از لحاظ سواد و چه از لحاظ تجربیات خود را شایسته انجام وظیفه در این دادگاه نمی‌دانند. ریاست محترم دادگاه باید توجه بفرمایند یا اینجا بساط شوخی و مسخره است و یا یک محفل رسمی است که باید هر کس که هر سخنی می‌گوید روی هر کلمه‌اش تفکر نماید که چه می‌گوید. دادستان این دادگاه از بیانات سرکار سرهنگ بزرگمهر چنین استنباط نمود که این وکیل مدافع مانند موکل در برابر کیفرخواست دفاعی ندارد. چنین انتظار داشت که بلافاصله به وکلای محترم مدافع نیمسار سرتیپ نقی ریاحی که باید در اینجا بگویم در واقع اینجانب از آنان شرمندم اعلام فرمایید به دفاع بپردازند. اعلام تنفس فرمودید. پس از تنفس باز هم با نهایت بزرگواری اعلام فرمودید منم روی کیفرخواست دفاع نماید. حتی اجازه فرمودید روی بیاناتی که دادستان این دادگاه خارج از کیفرخواست نموده و به ناچار و اضطراب این بیانات را نموده هر حرفی دارند بزنند و اعلام فرمودید حتی به سی جلسه قبل برگردیم قرار صلاحیت دادگاه را بشنویم. ولی ملاحظه شد باز هم سرکار سرهنگ بزرگمهر بر پا خاست و باز هم جملاتی را سرهم یافت که مجبورم صریحاً بگویم این منم و این وکیل مدافع جز تضییع وقت دادگاه، جز مسخرگی، جز اظهار جملاتی که در دکان هیچ عطاری پیدا نمی‌شود کار دیگری ندارند.

مصرأ از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم به این وضع نامطلوب خاتمه دهند. همان طوری که فرمودید، منم و وکیل مدافع حق ندارند برای دادستان یا دادگاه تکلیف معلوم کنند. تا چه موقع من می‌توانم اینجا بنشینم به مسخرگی آقای مصدق گوش کنم و حتی بگویم بیانات دادستان ارتش خیانت به ملت ایران است؟ اینجانب جداً به این جریان اعتراض دارم. اینجانب بیانات امشب دکتر مصدق و وکیل تسخیری او را کافی می‌دانم. برای اینکه قانوناً بمنم دیگر حق دفاع بدهید و او را از این بلا تکلیفی نجات دهید، دیگر عرضی ندارم.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، اینکه اظهار داشتید که «یقین ندارم آنهايي که در پرونده بایگانی است و اکنون منشی دادگاه قرائت نمود با اصل تطبیق نماید»، لازم است متذکر شوم عین نسخه ماشینی شده‌ای است که شما پس از قرائت در دادگاه امضا نموده و به دادگاه داده‌اید. اکنون نزدیک آن نزد دادرسان جز به اتلاف وقت تعبیر دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

دکتر مصدق: عرض کردم آن یادداشت خودم را که دارم. الآن می‌بینم چیزهایی که خواندند اینجا تکرار نبود اگر

چیزی بود که در آنجا گفته نشده بود عرض بکنم.

رئیس: اکنون بیانی که می‌خواستید قبل از اظهارات دادستان بفرمایید؛ بیان کنید.

دکتر مصدق: می‌خواستم به‌نسبت‌هایی که به‌بنده داده بود در باب مسافرت لاهه و امریکا، سوءاستفاده‌ای که بنده کردم، در این باب توضیح دهم.

رئیس: بفرمایید توضیح دهید. البته در نظر بگیرید که گفته‌اید یا نگفته‌اید.

دکتر مصدق: هیچ نگفتم، هیچ. اگر آنا کلمه‌ای شنیده باشید که بنده گفته باشم، عرض نمی‌کنم. رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق یک دسته روزنامه‌اطلاعات که بعضی مطالب مربوط به جریان مشروح دادگاه نظامی آن با خط قرمز مشخص شده بود از کیف خود بیرون آورد و پس از تنظیم پاره‌ای اوراق دیگر که با خط خودروی آن یادداشت‌هایی کرده بود چنین اظهار داشت:

این عین اظهارات آن مرد است که نسبت‌هایی به‌من داده بود. من از روی این روزنامه‌اطلاعات تمام آن اظهارات را می‌خوانم و دو کلمه جواب می‌دهم. این یک قسمت اولش مربوط به آن فرمان مجعولی است که در مذاکره ایشان فرمودند که گفتند بنده جعل فرمان کردم. بعد می‌خواستند دست مرا ببرند و بنده را در کشیکخانه چوب‌زدند و تنبیه کردند و نا حال هم هیچ عرض نکرده‌ام.

راجع به‌پہانات جلسه ۳۰ آبان ماه ۱۳۳۲:

گرچه مردم ایران به‌احوال و اخلاق آشنا هستند و من روی همین اصل چهار مرتبه به نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای ملی مفتخر بوده‌ام، ولی لازم است مطالبی که آن مرد در حقم گفته است از روی متن نطق او قرائت کنم و جوابی که مقتضی است عرض کنم تا مردم بدانند من چه کاره بوده‌ام.

[دکتر مصدق شماره‌ای از روزنامه‌اطلاعات را از کیف خود خارج نمود.] این بیان این مرد است که از روی روزنامه‌اطلاعات می‌خوانم و جواب عرض می‌کنم. این مرد گفت، یعنی بیان ایشان است:

این مرد که همه‌کس را جاسوس و اجنبی پرست می‌خواند، منابع موثق درباره‌اش می‌گویند به‌سابقه خدمت در دربار سلاطین قاجاریه منصبی مقام دیوان استیفاء گردید و به‌علت جعل فرمان از طرف شاه وقت مورد غضب قرار گرفت و قرار شد دست او را به‌کیفر عمل قطع کنند، ولی به‌وساطت مرحوم حاجی سیدعلی اکبر نفرشی که از اجله علمای وقت بود به‌این اکتفا شد که در کشیکخانه چند ضربه شلاق به او بزنند تا دیگر به‌ولینعمت خود خیانت نکند.

حالا جواب عرض می‌کنم فرمان مجعول در چه موضوعی بوده و حاج سیدعلی اکبر نفرشی به‌چه مناسبت و ساطت کرد، باید توضیح داده شود تا حقیقت بر مردم که آن را از دهان یک دادستانی می‌شنوند معلوم و روشن گردد.

بیان: داستان سه‌هزار اشرفی که برای اخذ فرمان طبق معمول وقت زمان می‌بایستی به‌شاه وقت پیشکش شود و سه‌هزار شاهی سفید را مطلقاً ساخته و در کیسه‌ای ریخته به‌خزانه تقدیم نموده که بعد حقیقت کشف شد، هنوز در خاطرات معمرین باقی است. تفصیل آن اخیراً در کتابچه‌ای منتشر گردید.

جواب: آیا بهتر نبود که از آن معمرین تحقیقات می‌نمود و موضوع را با ذکر نام و نشان آنها در

دادگاه می‌گفت و مردم را حواله به کتابچهٔ معمول نمی‌کرد؟ آیا این سه هزار اشرافی را من خود می‌بایست تقدیم کرده باشم؟ در این صورت برای چه کار؟ و اگر اشخاص دیگری پیشکش نموده‌اند من چه ستمی برای گرفتن آن و تحویل به خزانه داشتم؟ و آن خزانه‌دار که بود تا در موقع تحویل فرقی بین شاهی سفید مطلا از حیث وزن و ساخت و ضرب با اشرافی طلا نگذاشت؟ و بعد این مطالب چگونه کشف گردید؟

این مطالب و امثال آن تمام نسبت‌های بی‌اساس و ناروایی است که من هر وقت خواستم بموطن خود خدمتی بکنم مخالفینم آنها را جعل کرده و منتشر نموده‌اند. زاید است عرض کنم که قسمت مهمی از این مطالب بی‌اصل در دورهٔ شانزدهم تقبیه بعضی از نمایندگان آن دوره جعل و در جلسهٔ علنی مجلس گفته شد. اینجانب از انتشار آنها در رادیو جلوگیری نمودم تا مردم بدانند حال و حکایت از چه قرار است و چگونه حاضر می‌شوند برای انجام مقصود از هر وسیله ولو جعل این قبیل مطالب که به افسانه شبیه‌تر است استفاده نمایند.

چیزی که این معمولات را به یک مبدا منتهی می‌کند این است که وقتی با هیئت نمایندگی ایران وارد لاهه شدیم، خبری از ایران در آنجا منتشر شد که ضارب آقای امام جمعهٔ تهران در دادسرا اقرار نموده که دکتر مصدق مبلغی برای ارتکاب جرم به او داده. حال باید دید که دستگاه شهربانی و دادستان وقتی که خود اینجانب متصدی کار بوده‌ام چقدر برخلاف مصالح مملکت کار کرده‌اند که ضارب مقارن ورود هیئت نمایندگی ایران چنین اقراری بکنند و از انتشار آن به اعضای دیوان بین‌المللی دیوان دادگستری بفهمانند که آن کس که در رأس نمایندگی ایران به لاهه رفته کسی است که مجرم است و دفاع او از حقوق ملت ایران ارج و ارزشی ندارد. اکنون تکرار مطالب گذشته در این دادگاه شاید روی همین نظریات باشد که به دنیا ثابت شود در ایران مردمی نیستند که عارف به حق خود باشند. مردم ایران را با سیاست چه کار؟

یک مردی دارای سوابق بد و سوء اعمال مدنی یک عده چاقوکش را دور خود جمع نمود و حرفهایی زد و اختیاراتی به زور از مجلس گرفت و لویحی تصویب نمود که هیچ یک از آنها مورد قبول ملت ایران نیست. همین حرکات بد و سیئات اعمال او بود که روز ۲۸ مرداد مردان وطن پرست خواستند او را به جزای خود برسانند که به قول آن مرد برخلاف وجدان از خانه فرار کرد و آن رادمردان نه تنها خانه او و کسانش بلکه چند خانهٔ دیگر را هم در آن حدود غارت کردند. اکنون هم در دادگاه نظامی به واسطه سوابق سوئش تحت محاکمه می‌باشد.

او گفت: پس از چندی متهم به هندوستان عزیمت نمود. سپس برای تصدی وزارت عدلیه به تهران احضار گردید. او از طریق جنوب به سمت تهران عزیمت نمود. در شیراز از عزیمت به تهران منصرف شد. این موقعی بود که فرمانفرما به علت حمایت از جمعی محبوسین عشایر جنوب مطرود واقع شده و به تهران رفته بود و دیگر نمی‌توانست در آنجا بماند. وجود یک فرمانفرمای جوانتری برای فارس مورد احتیاج بود که در این موقع مصدق السلطنه خواهرزادهٔ فرمانفرما بدین سمت انتخاب شد و والی همان منطقه شد که طبق اظهار متهم در آن موقع و در آن زمان هر چه نمایندگان خارجی می‌خواستند بمأمورین فارس دیکته می‌کردند و آنها اجرا می‌کردند.

مصدق السلطنه نیز تمام آزادبخواهان تنگستانی و فارسی را به نفع سیاست خارجی از پسا درآورد. به همین جهت نماینده یکی از دول خارجی در شیراز نامه ای به وزیر مختار آن دولت در تهران نوشته و توصیه می نماید در ابقای او به الیگیری فارس نزد رئیس الوزرای وقت با فشاری نماید.

اکنون جواب: اینجانب هندوستان نبوده ام. بعد از تشکیل دولت و توفیق الدوله از ایران به اروپا رفتم. پس از هجده ماه اقامت خود در سویس تلگرافی از مرحوم مشیر الدوله رئیس الوزرای وقت رسید که برای تصدی وزارت عدلیه به ایران مراجعت کنم. من آن را رد نکردم. برای اینکه سه ماه قبل از آن می خواستم از طریق قفقاز به ایران آمده پس از تصفیه امور خود برای همیشه از وطن عزیزم دور شوم. تا تغلیس هم رفتم. ولی بستگی راه قفقاز سبب شد که مجدداً به سویس مراجعت کنم. از قبول خدمت می خواستم این استفاده را بکنم که از راه هندوستان به ایران آمده مقصودی که داشتم انجام دهم.

به ورود شیراز چون والی وقت مرحوم فرمانفرما استعفا داده بود. از طبقات مختلفه عده ای به تلگرافخانه رفته انتصاب اینجانب را به ایالت فارس از دولت خواستار شدند. در آن وقت هر کس را که می خواستند برای آن ایالت نامزد کنند، تقاضاهای بسیار داشت از قبیل قوه و پول. دولت از من پرسید: «چه می خواهی؟ پیشنهادات خود را بگو تا تصمیمی که لازم است اتخاذ کنند.» گفتم: «هیچ. اگر مردم از من حرف بشنوند قوه لازم نیست. و اگر تشنوند، دخالت من در کارهای مردم نیز بی اثر است و باید دیگری به این سمت تعیین شود قوه و پول را هم به او داد.» بعد از آن عده زیادی آمدند و چنین تصور می کردند اگر منافع ایالت را به من صورت بدهند تردیدی در قبول مأموریت نکند. گفتمند که هر ماه ۲۰,۰۰۰ تومان آقای قوام و ۲,۰۰۰ تومان مرحوم سردار عشایر و ۲۰,۰۰۰ تومان در سال مرحوم نصیر الملک از کارهای جاری ایالت که مجموعاً ۶۸,۰۰۰ تومان در سال می شد به من خواهند داد. ماهی ۶,۰۰۰ تومان هم که در سال ۷۲,۰۰۰ تومان می شد حقوق ایالتی بود که جمعاً حقوق دولت و رسومات ایالتی بر ۱۲۰,۰۰۰ تومان در سال بالغ می گردید. در صورتی که حقوق وزارت عدلیه در ماه ۷۵۰ تومان و در سال ۹,۰۰۰ تومان بیشتر نبود.

نتیجه مذاکرات این شد که نه من چیزی از این اشخاص بگیرم و نه آنها از مردم چیزی بخواهند. به دولت هم پیشنهاد کردم ۴,۰۰۰ تومان از حقوق ایالتی را کسر کنید و فقط ماهی دوهزار تومان بدهند که آن هم مصرف پذیرایی مردم و ناهار و شامی بود که در آن وقت ایالت می پرداخت. من تمام وجوهی که رؤسای عشایر آنجا به عنوان وجه الضمان زور به فتنه گیری انگلیس داده بودند گرفتم و به آنها مسترد کردم. وقتی مرحوم مشیر الدوله از کار کناره جویی نمود و مرحوم سیه دار سردار منصور دولت خود را تشکیل داد. من می خواستم که از کار کناره جویی کنم و تصمیمی که برای مهاجرت از ایران داشتمم اجرا کنم. رئیس الوزرای وقت یعنی سیه دار از من خواست نمود که از خدمت هم وطنان عزیز، در فارس خودداری نکنم. من هم قبول کردم و ماندم. در دوره چهاردهم تقنینیه که من راجع به اعتبارنامه یکی از نمایندگان مخالفت کردم، آن نماینده نامه ای از سفارت انگلیس در مجلس ارائه نمود که برای رفع هرگونه سوء تفاهم عین نامه را می خوانم.



به‌خوان مرحوم سپهدار سردار منصور، رئیس‌الوزرا

فدایت شوم. پس از استعلام از صحت مزاج و تقدیم ارادت، زحمت می‌دهد که از فرار تلگرافی که قنصل انگلیس مقیم شیراز مخایره کرده‌اند، آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه فبلی و تشکیل کابینه جدید قدری مضطربند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفا دارند. از فرار راپورت‌هایی که از قنصل انگلیس شیراز می‌رسد، حکومت معظم‌له در شیراز خیلی رضایت‌بخش بود. اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بد نیست که تلگرافی بدمیزی‌آلبه مخایره فرموده خواهش کنند که به‌حکومت خود باقی بوده و از این خیال منصرف شوند. ایام شوکت مستدام باد.

مستر نرمان

من نه از تلگراف قنصل خیر داشتم نه از این نامه. با شرح مفصلی که از بودجه ایالتی فارس داده شد، برای من غیر از ضرر فایده‌ای متصور نبود که بخواهم به‌کار خود ادامه دهم.

به‌آن: او می‌گوید که از حقوق نخست‌وزیری استفاده نکرده است. فرض می‌کنم این ادعا صحیح باشد: او از استفاده ماهی ۳۰۰۰ تومان حقوق صرف‌نظر کرد. ولی ماهی بیش از چند میلیون ریال به‌مشاورین مخصوص و کلیه وابستگان آنها پرداخته است. اگر این منتهم مالیات واقعی املاک و دارایی خود را پرداخته بود و اگر مرد خیری بود، چگونه آن اندازه استطاعت مالی بهم‌زده است که قادر باشد به‌گفته خود مخارج یک اردویی را در دیوان لاهه بپردازد؟ صرف‌نظر از اینکه این راهم دروغ می‌گوید، هزینه رفتن و برگشتن این آقا به‌مخارج از کشور تا آنجایی که اطلاع حاصل شده است به‌شرح زیر است:

الف — هزینه‌های مسافرت به‌امریکا و شورای امنیت:

طبق تصویب‌نامه شماره ۱۹۲۲ مورخ ۳۰/۷/۲۳، هیئت وزیران تصویب نمودند مبلغ ۵۰۰۰ دلار بابت هزینه سفر هیئت اعزامی ایران به‌نیویورک در اختیار دکتر سنجابی و اللهیار صالح قرار گیرد. به‌موجب تصویب‌نامه شماره ۲۱۵۴ هیئت وزیران مبلغ ۵۰۰۰ دلار برای شرافت‌بان پیشکار آقای دکتر مصدق پرداخت شده است.

به‌موجب تصویب‌نامه شماره ۲۱۵۴ مبلغ ۵۰۰۰ دلار دیگر هم در اختیار هیئت نمایندگی گذاشته شده است.

به‌موجب تصویب‌نامه شماره ۲۴۸۰ بهای بلیط هواپیما جهت همراهان آقای دکتر مصدق به‌امریکا به‌شركت هواپیمایی پرداخت می‌گردد.

به‌موجب تصویب‌نامه شماره ۴۰۱۸ مبلغ ۱۲۸۲۵۰ ریال هم‌ارز ۳۹۲۶ دلار بقیه مصارف هزینه شورای امنیت از محل اعتبار دولت پرداخت شده است.

اکنون جواب عرض می‌کنم.

جواب: بر طبق تصویب‌نامه مورخه ۲۳ مهرماه ۱۳۳۰ برای مخارج مسافرت امریکا ۵۰۰۰ دلار و همچنین شماره ۲۱۵۴ برای مخارج مزبور ۵۰۰۰ دلار و شماره ۴۰۱۸ از بابت بقیه مخارج مسافرت

۳۹۵۴ دلار که بنا به گفته آن مرد مجموعاً ۱۳۹۵۴ دلار می‌شود و عده مسافری غیر از اینجانب و همراهانم چهارده نفر و مدت مسافرت من ۲۶ روز بوده که با تمام مخارج و انعاماتی که داده شده بهر یک از مسافری ۲۲ دلار در روز و بهر مسافر برای تمام مدت مسافرت ۱۰۰۰ دلار رسیده است که بر طبق نصیبنامه شماره ۱۹۲۲ متصدی حساب آقایان اللهیار صالح و دکتر سنجایی بوده‌اند و بعد از آقایان مزبور تصدی حساب به عهده آقای عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات واگذار شد که ایشان در تهران صورت کلیه حساب و اسناد خرج آن را منظم و مرتب تسلیم حسابداری نخست‌وزیری نمودند. اسامی اعضای هیئت به شرح ذیل است: آقایان اللهیار صالح، دکتر شایگان، دکتر سنجایی، دکتر متین دفتری، جواد پوشهری، دکتر مصباح‌زاده، عباس مسعودی، دکتر فاطمی، اسدی، بیات، مهندس حبیبی، شفا، دکتر سپهبدی.

از آنچه گذشت معلوم شد که برای مخارج هیئت نمایندگی ایران مأمور شورای امنیت به موجب سه نصیبنامه مبلغ ۱۳۹۵۴ دلار پرداخته شده که اگر آن را به لیره تبدیل کنیم و هر لیره را مساوی با ۲ دلار و ۸ سنت حساب نماییم، کلیه مخارج هیئت نمایندگی از ۵۰۰۰ لیره بیشتر نمی‌شود. بنده اینجا یک توضیح می‌دهم که این ارقام طبق اظهارات خود آنها متصدی حساب هم من نبودم، بلکه آقای مسعودی بودند. من هم که در آن موقع با گرفتاری نمی‌توانستم با آقای مسعودی تماس بگیرم و حساب را خود ایشان کاملاً رسیدگی می‌نمودند.

اکنون توجه فرمایند به ماده ۱۰ بودجه سال ۱۳۱۲ که در مجلس شورای ملی بدین قرار تصویب شده است:

الف — مبلغ ۲۵۰۰۰ لیره از محل ذخیره مملکتی به وزارت مالیه اعتبار داده می‌شود تا مصارفی را که مربوط به موضوع تأمین حقوق ایران در نفت جنوب به عمل آید، از قبیل اعزام هیئتی به زور برای مدافعت حقوق مذکور و استنثاره با متخصصین و کلیه مخارج دیگر از هر قبیل، پرداخته و به خرج منظور دارد.

هیئت نمایندگی ایران مأمور شورای امنیت در سال ۱۳۳۰ غیر از خود اینجانب مرکب از چهارده نفر بودیم. هیئت نمایندگی ایران مأمور جامعه ملل در سال ۱۳۱۲ من فقط دو نفر را می‌شناسم که یکی آقای حسین علاه وزیر فعلی دربار شاهنشاهی بود و دیگری مرحوم داور. مخارج هیئت نمایندگی اینجانب ۵۰۰۰ لیره شد. و مخارج هیئت نمایندگی سال ۱۳۱۲ مبلغ ۲۵۰۰۰ لیره که درست هفت مقابل مخارج هیئت نمایندگی ایران در سال ۱۳۳۰ بوده است. نتیجه مأموریت آن هیئت این شد که در مراجعت به تهران امتیاز شرکت نفت جنوب برای سی و دو سال تمدید شود و نتیجه مأموریت هیئت نمایندگی سال ۱۳۳۰ این بود که دولت انگلیس در شورای امنیت مغلوب شد و به دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه هم که مراجعه نمود در آنجا محکوم گردید. حال ببینیم که مدافعین حقوق ملت ایران را چطور زندانی کرده...

و نهی: از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: بسیار خوب؛ خارج نمی‌شوم. فقط عرض می‌کنم بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا، و اما راجع

به تصویرنامه شماره ۲۱۵۲ که مبلغ ۵۰۰۰ دلار به نرخ رسمی به نمایندگی اینجانب آقای محمد شرافتیان فروخته شد؛ شرح واقعه این است که هیچ کس تصور نمی کرد هبث نمایندگی ایران بتواند در شورای امنیت غالب شود. با این حال اگر نمی رفتیم...

رئیس: کافی است آقا؛ باز هم از موضوع خارج شدید.

دکتر مصدق: حساب خودم را دارم می گویم.

رئیس: حساب شما چه کار دارد یا سیاست؟

دکتر مصدق: آخر این مرد اتهام زده که من ۵۰۰۰ دلار گرفته ام. بایستی جواب بدهم.

رئیس: ولی خواهش می کنم داخل سیاست نشوید.

دکتر مصدق: آقا، این که سیاست نیست؛ این حساب خودم است.

رئیس: بسیار خوب؛ ما قبول داریم. حالا از این موضوع بگذرید.

دکتر مصدق: چطور بگذرم؟ این مرد گفته به نمایندگی من ۵۰۰۰ دلار پرداخته اند.

رئیس: آقا بما چه مربوط است؟

دکتر مصدق: به خودم که مربوط است.

سرتیپ آز موده: اجازه می فرمایید بنده دو کلمه عرض کنم؟

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ آز موده: ایشان ضمن اظهاراتشان گفتند که «من هزینه مسافرت شورای امنیت را از جیب خود

پرداختم.» بدین جهت بنده آن تصویرنامه را...

دکتر مصدق: من کی گفتم آقا هزینه مسافرت شورای امنیت را من پرداخته ام؟ عرض کردم هزینه خودم و

فرزنداتم را دادم. ایشان گفتند من ۵۰۰۰ دلار گرفته ام و حالا باید توضیح بدهم.

رئیس: قبول آقا، بفرمایید ولی ما را به شورای امنیت نکشید.

دکتر مصدق: خیر، قربان. چه کار دارم به شورای امنیت، خدا لعنتش کند.

رئیس: خلاصه بفرمایید.

دکتر مصدق: اما راجع به تصویرنامه شماره...

رئیس: فرمودید آن را.

دکتر مصدق: نگفتم.

رئیس: فرمودید که ۵۰۰۰ لیره...

دکتر مصدق: به نرخ رسمی به نمایندگی اینجانب فروخته شده. شرح واقع این است که...

رئیس: باز بما مربوط نیست.

دکتر مصدق: بسیار خوب، بسیار خوب. دیگر عرضی نمی کنم. حالا می پردازم به مطلب دیگر.

لذا قبل از رفتن اعلام کردم که من با پسر و دخترم که طیب و پرستار من بودند با خرج خود آن

مسافرت را می کنم. در نیویورک با آنکه چندان مورد احتیاج نبود، به مریضخانه رفتم و اطافی که

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در سفر امریکا در آن تشریف داشتند بمن دادند. چون در مریضخانه

بودم و نمی توانستم به منزل اشخاص بروم و کارت بگذارم، هر کس اظهار لطفی نمود و به مریضخانه

تشریف آورد من هم رفتم برای اظهار تشکر و امتنان. چون دیدم مخارج ما خیلی بالا می‌زند...

اینجا را حذف کردم. اینها هم کنار. [خنده حضار]

فوراً به آقای کاظمی نایب نخست‌وزیر تلگرافی کردم که مبلغی که بموجب تصویبنامه به نمایندگی اینجانب داده شده از او بگیرند و هم ارز ریالی آن را که داده بود به او مسترد و تصویبنامه را لغو نمایند. این کار هم شد. من دیناری از بابت مخارج خود و دو نفر همراهانم از دولت نگر فتم. متجاوز از ۵۰۰۰۰ تومان خرج کردم و حتی یک دست لباس هم از این مبلغ برای خود نخریدم. زاید نیست که اضافه کنم آقای زرژ مگی یک رادیو بمن هدیه کرد و من هم به ایشان یک پارچه فرش که در امریکا خریداری شد برای ایشان فرستادم. آن رادیو را به قیمت تهران ۶۰۰ تومان قیمت کردند که این وجه هم در حساب مخارج مسافرت نوشته شده. همچنین از مصر به نهران که باطیاره دولت مصر آمدیم قیمت بلیط خود و پسر را به آقای مسعودی پرداختام که ایشان در حساب برده‌اند.

نا روزی که متصدی کار بودم اگر چیزی بمن اهدا نمودند که ناگزیر از قبول آن بودم، مثلاً هدیه دولت مصر، آنها را بموزه باستانی فرستادم. آنچه هم که کتاب بود به کتابخانه‌های ملی اهدا نمودام. من دیناری به مشاورین خود و بستگان آنها نپرداختام و گفته‌های آن مرد را قویاً تکذیب می‌کنم. آنچه در نظر دارم این است که قبل از رفتن به امریکا تصویبنامه‌ای صادر شد که مبلغ ۲۰۰،۰۰۰ ریال از اعتبار دولت توسط آقای امیر علائی وزیر دادگستری صرف مخارج سرّی شود که ایشان ۷۰،۰۰۰ ریال از آن را به کسی دادند و بقیه را نپرداختند که موجب گله‌مندی آن شخص از من شد. چون تصمیم گرفتم که از اعتبار دولت دیناری صرف مخارج سرّی نشود، موقعی که می‌خواستم به لاهه بروم مبلغ ۷۰،۰۰۰ ریال از مال خود به حسابداری نخست‌وزیری دادم و هیئت وزیران آن تصویبنامه را باطل نمود و از حسابداری نخست‌وزیری سند گرفتم که در مدت تصدی من دیناری از اعتبار دولت صرف مخارج سرّی نشده که آن سند جزو نوشنجام بود و برده‌اند.

اما راجع به مالیات املاک خود که آن مرد گفته است نپرداختام، عرض می‌کنم که من دیناری از بابت مالیات به دولت به‌کار نیستم. در نظر دارم که در سال ۱۳۲۵ به واسطه خوش‌حسابی ۳۰۰۰ تومان هم اضافه از مالیات پرداخته بودم که آن را از بابت سالهای بعد حساب نکردند. اکنون در این دادگاه اعلام می‌کنم اگر آن مرد گفته‌های مرا روی تحقیقات و مدارک تکذیب نمود، معادل بسدی دولت به آن مرد به‌عنوان جریمه پردازم. و اگر تکذیب نکرد، بر خلاف انصاف و برخلاف سروت بمن نسبت دروغ‌گویی داده است.

رئیس: اکنون جلسه را ختم می‌کنیم. آقای دکتر مصدق البته برای دفاعیات فردای خودتان امیدواریم مطالعه بفرمایید که مطالب تکرار نشود.  
دکتر مصدق: خیر، قربان، تکرار نمی‌شود. ولی من هم باید حرف خودم را بزنم.

مقارن ساعت ۸ بعد از ظهر جلسه ختم گردید و جلسه آینده به‌صبح سه‌شنبه ۲۴ آذر موقوف شد.

## هواشنی:

۱) از جندی فول که کارتهای دایمی خبرنگاران جراید توسط مأمورین محافظ دادگاه جمع آوری گردید، دیگر بمخبرین روزنامهها کسارت دایمی ورود به دادگاه داده نشد بلکه همه روزه از طرف دفتر نخستوزیری کسارت روزانه بمخبر نگاران داده می شد. صبح آن روز (۲۳ آذر)، کارتهای مخبرین جراید داخلی مقارن ساعت ۱۰ صبح توزیع گردید در حالی که جلسه دادگاه از ساعت ۹:۳۰ تشکیل شده بود لذا وقتی خبرنگاران جراید وارد تالار جلسه شدند که دادگاه شروع به کار کرده بود. بهمین جهت هیچ یک از آنان موفق نشدند از جریانات ابتدای جلسه که طی آن سؤالاتی از دکتر مهدی آذر به عمل آمده بود اطلاع یابند.

در این جلسه دکتر آذر در نهایت خون سردی به صورت نیمه طنز به سؤالات دادگاه در مورد اعلامیه دولت اطلاع از صدور فرمان عزل میتینگ و نیز وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد پاسخ داد و خاطر نشان کرد که به علت گرفتاری زیاد در وزارت فرهنگ و کفرانس منعقد در باغ فردوس از جریانات میتینگ و پایین آوردن مجسمه های اطلاع بود از حوادث مهم خارج از دادگاه در آن ایام مسافرت نیکسون، معاون وقت رئیس جمهور آمریکا، به ایران بود سفر نیکسون با نظارتهای مردم در نقاط مختلف تهران و مخصوصاً در دانشگاه تهران مقارن گردید که طی آن در روز ۱۶ آذر سه دانشجو به نامهای شریعت رضوی، قندچی و بزرگنیا در داخل دانشگاه کشته شدند.

شاه در این روز نه تنها با شقاوت دستور کشتار دانشجویان را صادر کرد بلکه قائلین آنها را نیز مشمول عقابته شاهانه قرار داد در روز ۲۰ آذر بمشنامه ای به شماره ۲۱۲۲ از طریق لشکر ۲ زدهی صادر گردید که ضمن آن ستوان یکم ستار سلیمانی به اتفاق پانزده درجه دار و سرباز از افراد دسته جانپناه که پیش از دیگرا دست بمخون دانشجویان آفشته بودند مورد تشویق واقع گردیدند و بدریافت مدال و پهلانی نقدی نایل شدند.

۲) دکتر مهدی آذر در نامه ای بمؤلف به تاریخ ۵۸/۱۱/۲۷ خاطره حضور خود را در دادگاه نظامی مرور کرده است. قسمتهایی از این نامه را

نقل می کنیم:

زودیک ساعت ۱۱ صبح بود که گروهیانی اسریرست زندان مرا با عجله بمسلطنت آباد برد و من بدون معطلی زیاده بتالار دادگاه احضار شدم و در آنجا زودیک قو ورودی تالار پشت میز کم عرض درازی که از قرار معلوم جسی شاهدان و مطلقان بود قرار گرفتم. در آن طرف تالار، مقابل قو ورودی سرنسب حسین آزموده بسا عده ای از اعضای دولتستانی ارتش نشسته بودند و ترهون هیئت دادرسان در ضلع شرقی تالار بود مرحوم دکتر مصدق با وکیل مدافعتش در مقابل هیئت و قضات بمفاصله سمجهار متر از آنها نشسته و سرش را بسوی میز خم کرده بود و توجهی به کسی و جایی نداشت.

پس از قرار گرفتن من در جاتی که افسر مراقب نشان داد آزموده مرا به اجمال به عنوان شاهد بمهیئت دادرسان معرفی کرد و بعد از من پرسیدند که آیا صبح روز ۲۵ مرداد در جلسه هیئت دولت حاضر بوده ام و در صدور اعلامیه ای که آنروز صبح از طرف نخستوزیری منتشر شده بود شرکت داشته ام یا نه. من گفتم که آن روز صبح در اول وقت در هیئت دولت نبودم و اعلامیه قبل از رسیدن من بمهیئت دولت صادر شده بود. (واقعاً هم همینطور بود زیرا در آن ایام من در شاه آباد شمیران منزل داشتم و در آنجا برقی و تلفن نبود تا در صورت لزوم از تشکیل جلسه فوق العاده هیئت دولت، آنهم صبح خیلی زود باخبرم کنند به این جهت من از اتفاقات شب پیش و تشکیل جلسه فوق العاده هیئت دولت بکلی بی اطلاع بودم. صبح روز ۲۵ هنگامی که بموزارت فرهنگ رسیدم یکی از اعضای دفتر وزارتی خیر داد که از منزل نخستوزیر تلفن کرده اند که من هرچه زودتر بمجلسه فوق العاده هیئت دولت بروم. من مجدداً بیگونگی را از منزل نخستوزیر پرسیدم موضوع تشکیل جلسه فوق العاده نایب شد و فوراً عازم شدم. در آنجا در اطمانی که معمولاً جلسات هیئت دولت تشکیل می یافت چند نفر از آقایان وزرا حضور داشتند و معلوم شد که قبل از این جلسه، جلسه ای از چند نفر از آقایان وزرا که زودتر خیر شده بودند تشکیل یافته و اعلامیه مورد بحث صادر شده بود.)

در هر حال من چنانکه گفتم واقعاً از قضیه کودتا و جریان جلسه فوق العاده اول صبحگاه، روز ۲۵ مرداد و صدور اعلامیه بی خبر بودم و در دادگاه درست گفتم و هیچ فکر و اندیشه دیگری نداشتم. از طرف دیگر آزموده ضمن بلزیرسیهای مکرری که از آقایان وزرا و من کرده بود بی برده بود که چند نفری از آنان در جلسه فوق العاده هیئت دولت حضور نداشته اند و اعلامیه دولت بعداً به اطلاع آنان رسیده است و قصد داشت از این امر اتخاذ سند کند و نخستوزیر را متهم به اقدام بدون جلب نظر و همکاری وزرا بسازد و سؤالی او از متهم برای تأیید این نظر بود چنانکه بعد از شنیدن پاسخ من رو به دادگاه کرد و گفت: «اینهم یک وزیر دیگر که در جلسه هیئت دولت نبوده و از اعلامیه خبر نداشته است.»

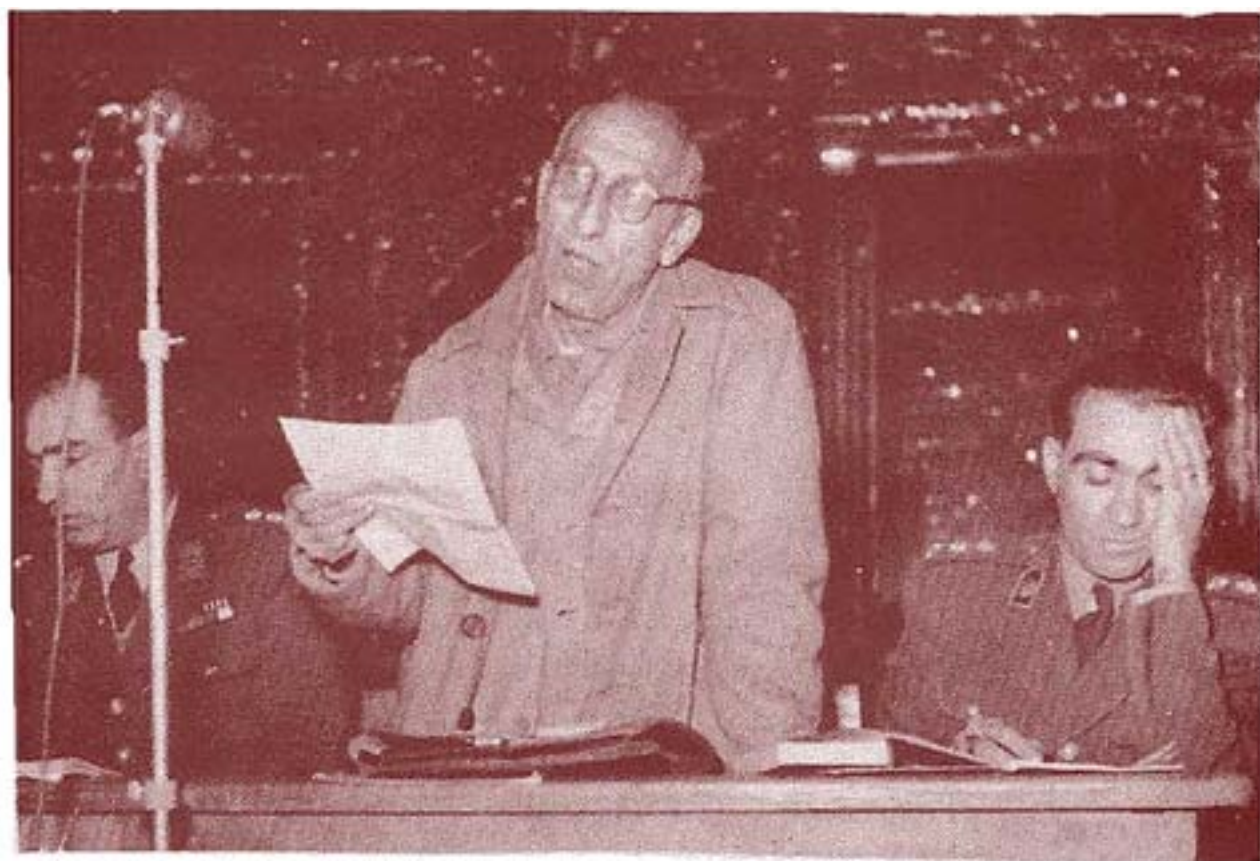
مرحوم دکتر مصدق به تصور اینکه شاید من از بیم قبول مسئولیت در امر صدور اعلامیه خود را ملایم قلمداد کرده ام

سر بلند کرد و خطاب به آزموده گفت که آقای دکتر آذر وزیر فرهنگ بود و حقوق نخوانده است و از جزئیات قوانین لوتی اطلاعی ندارد و نمی‌داند که ماده ۳۱۷ قانون دلبرسی ارتش که شما همه را با آن تهدید می‌کند به فرض اینکه در صدور اعلامیه ۲۵ مرداد هم شرکت داشته شامل او نمی‌شود. من از این سخن مرحوم مصدق سخت ناراحت و شرمسار شدم زیرا معنی فرمایش او این بود که من از ترس ماده ۳۱۷ حضور خود را در جلسه هیئت دولت و شرکت را در صدور اعلامیه کتمان می‌کنم اما شکر که لطف خدا پدیدار شد. باین ترتیب که آزموده بلافاصله یا یعنی آمیخته به استهزاء، به من گفت که «آقا، پس شما که نبوده‌اید و از اعلامیه خبر نداشته‌اید چرا اعتراض نکردید؟» من گفتم: اتفاق می‌افتاد که من در مسأورهی بودم یا به علت دیگری در هیئت دولت شرکت نمی‌کردم ولی بواسطه اعتماد کامل به همه آقایان وزرا و خود آقای نخست‌وزیر و قبول مسئولیت مشترک تمام مصوبات آنان را خواه با حضور من و خواه در غیاب من بود می‌پذیرفتم و بهیچوجه اعتراضی نداشتم. با این جواب من مرحوم دکتر مصدق دست بلند کرد و فرمود: «آقایان ببینید شما دولتی نمی‌باید که اعضای آن تا این اندازه به هم اعتماد داشته باشند و نسبت به هم صمیمی باشند.» با این سخن مرحوم دکتر مصدق آزموده نگاهی بمن کرد و گفت: حسن دیگر سوائی از شما ندارم. معنی حرف او این بود که من از فدکگاه بروم. در این ضمن افسری که مرافق من بود صورت جلسه را از روی میز پیش کشید و با عجله گفت که آقا امضا کنید و جای امضا را نشان داد. من می‌خواستم ببینم چه چیز را باید امضا کنید او تکرار کرد که آقا اسم و سمت خود را بنویسید و امضا کنید. در این ضمن تعطیل دادگاه هم اعلام شد و حاضران در صدد بیرون رفتن از تالار برآمدند. دیگر چون وقت تأمل و وقت در وضع دفتر نبود و نوشته‌ای هم در آن به نظر نمی‌رسید امضا کردم و با عجله به سمت مرحوم دکتر مصدق که هنوز در جای خود ایستاده بود رفتم. سرهنگ الهیاری یکی از دادیاران جلوم را گرفت که کجا میرود؛ گفتم می‌خوانم سلامی خدمت جناب دکتر عرض کنید. او بازوان خود را باز کرد و مسافحت نمود. من ناچار از همان فاصله سلام بلندی عرض کردم و در عالم هیجان بی‌مناسبت اجازه مرخصی خواستم. مرحوم دکتر مصدق نظر لطفی بمن انداخت و جواب داد و من با قلبی پر از دو احساس متناقض شادی و غم بیکران از تالار بیرون رفتم و بهسول پاسدارخانه برگردانده شدم...

بخش هفتم

# محکومیت





۴۸- دایرگاه بدوی سلطنت آلمان.



## جلسه سی و یکم

سی و یکمین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰ صبح سه شنبه ۲۴ آذر ۱۳۳۲ در تالار باشگاه افسران پادگان قصر تشکیل شد. پس از قرائت صورت جلسه، رئیس دادگاه خطاب به سرهنگ پورآذر، دادیار پرونده گفت: چنانچه مطالبی دارید بیان کنید.

سرهنگ پورآذر: محترماً به عرض می‌رساند: در جلسه روز گذشته تیمسار دادستان ارتش راجع به سرمقاله روزنامه کیهان مورخه یکشنبه ۲۲ آذرماه بحثی به میان آوردند و ابراز تأسف نمودند از اینکه روزنامه مزبور در دسترس نبوده که تقدیم محضر دادگاه محترم بنمایند. اینک فعلاً که روزنامه مزبور حاضر است و بررسی سرمقاله آن و بایگانی آن در پرونده خالی از فایده نخواهد بود، تقدیم دادگاه محترم نموده و فعلاً عرضی ندارد.

رئیس: آقای دکتر محمد مصدق، دفاعیات خود را بنمایید.

دکتر مصدق: حالم مقتضی نیست. اگر اجازه فرمایید، نشسته به بیانات خود ادامه دهم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق در جای خود قرار گرفت و پس از مرتب نمودن نوشته‌های خود این‌طور بهمدافعات خود ادامه داد:

بیانات آن مرد در جلسه بعد از ظهر ۳۰ آبان دادگاه نظامی،

لازم است عرض کنم بنده یک اشتباهی کردم در نطق سابق. این قسمت را که امروز از روی اطلاعات می‌خوانم مربوط به مذاکرات امروز است.

در اینجا دکتر مصدق بیانات دادستان را در جلسه بعد از ظهر ۳۰ آبان به شرح زیر قرائت نمود:

یک نگاه به ارقام فوق که جمعاً مساوی ۲،۸۰۰ لیره و ۲،۶۰۰ دلار و ۵۸،۵۲۳ ریال که بیش از ۴ میلیون ریال می‌شود و آنچه مسلم است دکتر مصدق بیش از ۴ میلیون ریال از خزانه ملت... الی آخر.

اما جواب من:

برای دفاع از حقوق ملت ایران به سه وکیل مشهور بین‌المللی برای تنظیم جواب عرض‌حال دولت انگلیس و دفاع شفاهی در دیوان بین‌المللی دادگستری رجوع شد که چون دو نفر حاضر نشدند در دیوان از حقوق ملت ایران شفاهاً دفاع کنند. فقط و برای تنظیم مقدمه یک لایحه جوابیه به هر یک

از آنها ۵۰۰ لیره داده شد و از لوابیح آنها هم استفاده نگردید. ولی آقای پرفسور رولن عضو سنای بلژیک حاضر شده بود که هم لایحه را تنظیم کند و هم در دیوان از آن دفاع نماید.

هیئت نمایندگی ایران فریب ده روز زودتر از روزی که برای حضور در دیوان تعیین شده بود، وارد لاهه شد. علت این بود که چند روز قبل از شروع به محاکمه با آقای پرفسور رولن تماس بگیرند، ایشان نظر خود را نسبت به لایحه جوابیه اظهار کنند و همچنین مشخصین حقوقی و فنی ایران هم معلومات و اطلاعات خود را نسلیم ایشان نمایند که یک لایحه جامع الاطراف تنظیم گردد.

ولی در اولین ساعتی که پرفسور رولن به لاهه آمد و با من صحبت کرد، مثل این بود که مایل نیست برای دفاع شفاهی با ما کمک کند. حرفی که زد این بود که «انگلیسها می گویند ایرانیان و مصریان «آندپژن» هستند، یعنی از مللی هستند که عارف به حقوق خود نیستند و بساید در تسخت سرپرستی یک دولت متمدنی اداره شوند تا اینکه بعدها خود بتوانند یک ملت آزاد و مستقلی باشند. بنابراین من چگونه می توانم از ملت ایران دفاع کنم؟» من در جواب گفتم: «اگر چنین نسبتی به مللی امثال ما ندهند، آیا می توانند در امور داخلی این ملل دخالت کنند؟ آنها باید برای دخالت در امور ملل کوچک و سوءاستفاده از کشورشان دلیل داشته باشند. این است که این ملل را به نداشتن تمدن و سوءاداره و هر نسبی که دخالت آنان را مجاز کند توصیف می کنند.» گفتم: «این را هم تصدیق می کنم. اکنون من در این چند روز که با هیئت نمایندگی ایران تماس می گیرم. از نظریات هیئت مسوق می شوم. اگر دیدم که حق با شماست، مطمئن باشید که کاملاً انجام وظیفه می نمایم.» من هم چون تردید در حقانیت خودمان نداشتیم گفتم: «ما هم غیر از این نظری نداریم.» خلاصه، در روزهای قبل از روز محاکمه سه نفر متخصصین ما آقایان دکتر شایگان، دکتر سنجابی که بعد ایشان در دیوان بین المللی دادگستری لاهه فاضی ایران شدند...

رئیس: آقای دکتر مصدق، اینها که به دفاعیات شما مربوط نیست. وقت را خواهش می کنم ترضیع نفرمایید. دکتر مصدق: اینکه چیزی نیست؛ الآن تمام می شود. دو کلمه دیگر مانده. آقا می گوید پول داده اینها بی جهت خوردند. باید جواب بدهم.

رئیس: اینها به ما مربوط نیست. ما که قصه نباید بشنویم. اگر بخواهید همین طور ادامه دهید، بنده نمی توانم بشنوم. دکتر مصدق: فقط راجع به پول خرج شده صحبت کنم؟ بسیار خوب، راجع به پول صحبت می کنم.

قریب بیست روز پرفسور رولن در لاهه با ما کار کرد و مبلغ ۱,۸۰۰ لیره که یکی از وکلای دادگستری خودمان برای محاکمه عادی هم به چنین مبلغی قناعت نمی کند پرداخته شد. ۱,۰۰۰ لیره بقیه هم مربوط به مخارج فوق العاده و مسافرنهای آقای حسین نواب وزیر مختار ایران در لاهه بوده. همچنین مخارج فوق العاده سفارت در ایام محاکمه مبلغ ۵۶۸,۵۲۳ ریال هم قیمت بلیط هواپیمایی ایاب وذهاب اعضای هیئت نمایندگی است. ۲,۶۰۰ دلار هم برای مخارج ایام توقف پسانزده نفر اعضای هیئت نمایندگی برای مدت بیست و نه روز (۷ خرداد تا ۳ تیرماه ۱۳۳۱) پرداخته شده است. متصدی این حساب آقای مهندس حسینی بوده اند و حساب آنرا با استاد خرج به حسابداری نخست وزیر داده اند. تصور می کنم بهر یک از آقایان بدون تسبیض برای مدت اقامت

مبلغی پرداخت شده است. خرج مسافرت اینجانب و پسر در حساب دولت نوشته نشده و تمام آن از هوایما و مخارج ایام توقف هرچه بوده، از خود پرداخته‌ام. اسامی اعضای هیئت...

رئیس [با نواختن زنگ ممتد]: آقای دکتر محمد مصدق، اینها مربوط به دادگاه نیست.

دکتر مصدق: نمی‌خواهید اسامی آنها را؟ بسیار خوب.

رئیس: شاید کیفرخواست دادستان را توجه نفرموده‌اید. جناب عالی باید تمام مدافعان در رد کیفرخواست باشد.

دکتر مصدق: آقا، آن مرد گفت این پولها را که از بیوه‌زنها گرفته شده است، در لایه چه کار کرده‌اند؟ حالا باید بگویم ما اینها را چه کردیم.

رئیس: در دادگاه این حرفها تأثیری ندارد.

دکتر مصدق: این مسلم است.

رئیس: در کیفرخواست نوشته شده بعد از دریافت فرمان عزل نخست‌وزیری نمرد نموده‌اید و آن را اجرا نکرده‌اید.

دکتر مصدق: معزوف است که می‌گویند نظامی اگر سرش برود قولش نمی‌رود. اگر دروغ است...

رئیس: ملاحظه فرمایید در صورت جلسه ثبت است و خود شما هم آن را امضا کرده‌اید و گفتید که «دیگر تمام شد و تا آن مرد جواب مرا ندهد» و ما هم گفتیم «ما به او اجازه حرف زدن در این موضوع نخواهیم داد» ولی مقصود شما این است که وقت دادگاه به حرفهای خارج از موضوع تلف شود.

دکتر مصدق: من به حرف خود باقیم و امر شما را اطاعت می‌کنم.

رئیس: بسیار خوب، فرمایید. ولی از موضوع خارج نشوید.

دکتر مصدق: دادگاه وقت آن تلف نمی‌شود. زیرا به‌بنده هزار جور نسبت دادند. نسبتی که در یک دادگاه رسمی

می‌دهند غیر از اتهام جرم است. اما چون دزدی در این دادگاه بدان رسیدگی نمی‌شود، آن وقت مردم مرا دزد می‌دانند.

رئیس: این کار مربوط به دادگاه دیگر است.

دکتر مصدق: یک جلسه تمام به‌من وقت دهید.

رئیس: یک جلسه کافی خواهد بود؟

دکتر مصدق: بیخشید، دیر تشریف آوردید. برف بود و هوا هم سرد بود.

رئیس: تا ظهر کافی است؟

دکتر مصدق: اگر نیم ساعت هم اضافه شد باید بزرگواری فرمایید.

رئیس: تا نیم بعدازظهر.

دکتر مصدق: بالاخره امروز تمام می‌کنم.

گفته است: این ارقام خیره‌کننده که بیش از ۱،۵۵۶،۰۰۰ ریال است، فعلاً در سال ۱۳۳۱ به‌اسم

خرید قالی و قالیچه به‌دست دکتر مصدق از خزانه ملت ایران برداشت شده.

جواب: از این بیانات چنین معلوم می‌شود که بر طبق ده فقره تصویب‌نامه که تاریخ و شماره هریک در

بیانات آن مرد معلوم شده، مبلغ ۱،۵۵۶،۰۰۰ ریال در سال ۱۳۳۱ و مبلغ ۷۰۰،۰۰۰ ریال که شماره

تصویبنامه و تاریخ آن تعیین شده، در سال ۳۲ به عنوان هدیه قالی و فالیچه از اعتبار دولت مصرف شده است. با اینکه مدارک ۷۰۰,۰۰۰ ریال معلوم نیست، عرض نمی‌کنم. فقط انتظار دارم آن مرد یک نفر نماینده از طرف خود به حسابداری نخست‌وزیری اعزام کند و از روی تصویبنامه‌ها و اسناد خرج مثبت که به امضای فروشندگان قالیها رسیده، اسامی گیرندگان را معلوم کند. اشخاصی که با خرج خود به این مملکت آمده و خدمتی به مردم این مملکت کرده‌اند و من خلاف نزاکت می‌دانم اسامی آنها را در دادگاه عرض کنم، همچنان که آن مرد این کار را کرد، بهر یک از آنها در موقع حرکت به رسم یادگار یک پارچه فرش ایرانی داده شده است. برای هر یک از آنها هم یک حکمی به اداره گمرک نوشته شده که دارنده فرش از سپردن تعهد ارزی معاف است. چنانچه آن مرد صورت اسامی گیرندگان را در جلسه خصوصی دادگاه به استحضار نایب‌ساران داوران محترم رسانید و تصدیق کنند که یکی از آن هدایا بيمورد داده شد، اینجانب از عهده و جبهی که از خزانه دولت خارج شده است برمی‌آیم.

پیان: در همان مواقع به اعوان و انصار خود ارز دولتی می‌داد و حتی گاهی از دریافت بسهای ریالی ارز هم صرف نظر می‌فرمودند که من باب نمونه پروانه شماره ۱۶۹۷ مورخ ۳۰/۳/۱۷ و دستور شماره ۶۵۱۴ مورخ ۳۰/۳/۱۶ و یادداشت ۳۰/۳/۱۷ وزارت دارایی به مبلغ ۱,۷۳۶ دلار و ۶۱ سنت در وجه حسین فاطمی پرداخت شده که به عنوان پاداش داده شده است.

جواب: فقط ارزی که به دکتر حسین فاطمی داده شده همین است و مکرر نبوده. دکتر حسین فاطمی با اینکه کسالت داشت، برای انجام وظیفه در موقع ناجگذاری اعلیحضرت پادشاه عراق به عراق رفت و خستگی او را وادار به عمل جراحی کرد. و این عمل در هنگام انجام وظیفه پیش آمده بود، ۱۷۳۶ دلار برای خرج مریضخانه با بلیط طیاره به او داده شده است.

پیان: قسمتی از اظهارات دادستان درباره وقایع دوره چهاردهم و ماجرای نخست‌وزیری آقای حکیم‌الملک خوانده شد.

جواب: لازم است عرض کنم که من حتی با یک نفر از دوستان آقای قوام السلطنه هم تماس نگرفتم و با خود ایشان هم سالهاست تماس نداشتم. اختلاف بین ایشان و دربار و سیاست آقای قوام السلطنه چنین اقتضا کرده بود کسی را به دوستان خود توصیه کنند که زمینه برای کار داشته باشند. ایرانی که به آقای سردار فاخر گرفته شد این بود که برخلاف آییننامه مجلس عمل کرده بود. به گفته آن مرد آقای سردار فاخر چون رئیس مجلس بود موقع رأی در مجلس شرکت نکرده بود و هر یک از کاندیداها ۵۴ رأی داشتند که باید همان‌طور سه پیشگاه اعلیحضرت گزارش دهند و اعلیحضرت با هر یک از کاندیداها موافقت فرمودند فرمان شاهانه درباره او صادر شود. آقای سردار فاخر برای اینکه اعلیحضرت هم‌یون شاهنشاهی در محظور واقع نشوند رأی خود را در کاخ سلطنتی دادند. در صورتی که جای دادن رأی مجلس شورای ملی و با آن تشریفاتی است که آییننامه تعیین کرده است. فرمان بلافاصله پس از اخذ رأی صادر شد و نمایندگان که به من رأی داده بودند

به آقای سردار فاخر اعتراض نمودند. ایشان هم جواب داده بودند: «حق با شماست و رأی که من داده‌ام بی‌ارزش است. ولی اکنون چه کنم که فرمان صادر شده است.» این خود دلیل روشن و مسلمی است که نصب نخست‌وزیر با پادشاه نیست. اختلاف من با آقای سردار فاخر...

رئیس: هنوز من نمی‌دانم اینها مربوط به دادگاه است؟

دکتر مصدق: بسیار خوب، آقا. پس می‌گیرم. نمی‌گویم. اختلاف من با سردار فاخر...

رئیس: آقا اینها مربوط نیست.

دکتر مصدق: بسیار خوب، اینها را نمی‌خوانم.

پیمان: مطالبی که دادستان ارتش درباره‌ی نشر اسکناس اظهار داشته بود از روی روزنامه‌ی اطلاعات قرائت شد.

جواب: بعد از اینکه دکتر شاخه به تهران آمد و با ایشان مشورت شد و نمایندگان اقتصادی سازمان ملل هم تحت ریاست آقای گوت آمدند و منجاوز از یک ماه از اوضاع اقتصادی ایران تحقیقات لازمه نمودند و برای امور تولیدی افزایش اسکناس را تصدیق کردند. چنانچه اثنیاه نکم در دو نوبت اجازه‌ی ۲۲۰ میلیون تومان داده شد که مجموع اسکناس در جریان به ۱ میلیارد تومان بالغ شود. استتار این انتشار از این نظر بود که مخالفین دولت تبلیغاتی برخلاف واقع نکند تا در نتیجه پول مملکت تنزل کند و بر بودجه خرج افزوده شود. چنانچه اینجانب هم از کار برکنار می‌شدم، هر کس متصدی کار می‌شد، دچار مشکلات می‌شد. این مبلغ به مصرف امور تولیدی رسیده است از قبیل دادن مساعده برای ازدیاد کشت توتون - البته به عرضتان رسید که ۷۰۰۰ تن محصولات توتون امسال از پارسال بیشتر بوده - و ساختن انبارهای لازم و کمک به بودجه‌ی شرکت نفت و انجام کارهای فلاحتی خوزستان و کمک به بعضی از شرکتها که نمی‌توانستند بدون آن کمک به کار ادامه دهند و امثال اینها. در این سال کار به جایی رسید که هیچ جای یک کارگر بیکار دیده نمی‌شد و سازمان برنامه که همیشه از عواید نفت به آن کمک می‌شد توانست بدون هیچ کمکی روی پای خود بایستد و خود را بخوبی اداره کند.

و اما در مورد دادرسی ارتش که آن هم اشاره شده برای از بین بردن ارتش است دو موضوع قابل توجه است: اول این که اصلاحاتی که در دادرسی ارتش شد اصلاحاتی است که به منظور آزمایش در اصلاح قوانین به عمل آمد و هیچ کدام از مأموریتی که مأمور این اصلاح شدند سوء نیتی نداشتند، زیرا ریاست این هیئت با یکی از رجال قضائی که در پاکدامنی و درسنگاری و شاهدوستی مشهورند یعنی آقای دکتر سجادی وزیر مشاور فعلی بود. اعضای دادگاه عالی انتظامی از افسران طراز اول ارتش هستند مانند تیمسار سرلشکر علوی مقدم که در شاهدوستی ایشان هیچگونه تردیدی نمی‌توان داشت و یا تیمسار وفا و تیمسار صارم. بنابراین نمی‌توان فکر کرد که چنین سازمانی برای اضمحلال ارتش تشکیل شده است ولی از نظر اینکه در هر قانونی ممکن است نواقصی موجود باشد، ریاست ستاد ارتش وقت در همان ایام موصوف که معروف است قصد برهم زدن اساس ارتش را داشته‌اند چنین گزارشی می‌دهند:

جناب آقای نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی

محترماً معروض می‌دارد لایحه قانون متمم قانون دادرسی و کیفر ارتش که بدون مشورت با ستاد

ارتش تهیه و به تصویب رسیده است با روح و اصول سازمانی ارتش که مبتنی بر اساس انضباط و

سلسله مراتب است تباین کلی دارد و بدین ترتیب اداره دستگاه ارتش که تابع سازمان و مقررات خاصی بود و با هیچ یک از سازمانهای دیگر کشور قابل مقایسه نیست مسختم می گردد از نظر مسئولیت محوله مراتب را به عرض مبارک رساننده و استدعا دارد امر و مقرر فرمایید لایحه مزبور در کمیسیونی بررسی شده نسبت به مواد این لایحه قانونی تجدید نظر گردیده منتم آن برای تصویب تقدیم گردد.

در اینجا دکتر مصدق فسمتی از بیانات آزموده را که مربوط به توقیف افراد در زمان دولت وی بود قرائت کرد و خواست به آن جواب گوید ولی رئیس دادگاه اظهار داشت:

گویا هنوز تشخیص نداده اید که دادستان چه کیفرخواستی علیه شما تنظیم نموده و سوء تفاهمی ایجاد گردیده. دکتر مصدق: صرف نظر می کنم. بسیار خوب، نمی خوانم. اما اینکه آن مرد گفت که من دستور توقیف روزنامهها را داده ام و روزنامهها را توقیف کرده ام، در حالی که این طور نیست. من روزنامه ای را توقیف ننموده ام. روزنامه داد از مخالفین جدی من بوده همیشه منتشر می شد. روزنامه ای اگر توقیف شده برای مطالب دیگری بسوده است. [باخنده] سرش را هم می آورم.

اینجا هم بنده می خواهم یک قسمت دیگر از نطق دادستان را بخوانم.

دکتر مصدق اظهارات دادستان را در مورد بی اعتنائی خودش به اصل ۶۵ منتم قانون اساسی خواند. سپس به سخنان ادامه داد و گفت:

این اصل چه می گوید؟ نه مجلس از من سؤالی کرده و نه در جوابگویی نقض قانون کرده ام و نه عزل مرا مجلس از پیشگاه همایونی مستدعی شده است. تمام شد و رفت.

در این هنگام دکتر مصدق می خواست آن قسمت از بیانات دادستان را در مورد اختیارات پادشاه قرائت کند و به آن جواب دهد، ولی رئیس دادگاه چنین تذکر داد:

این مسائل حل شده است. در این موارد صحبت نفرمایید. در حضور خودتان دیشب دادستان تذکر داد که چون آقای دکتر مصدق برای دفاع مطلبی ندارد، می خواهد وقت دادگاه را بگیرد.

دکتر مصدق: چرا آقا. بطور دفاع ندارم؟ الآن صحبت می کنم و اکنون حاضریم برای عرایض خودم. اختیار دارید آقا! من دفاع ندارم بکنم؟ الآن دفاع می کنم تا بدانید که این حرف دادستان هم مثل حرفهای دیگرش بود.

در این موقع ده دقیقه تنفس اعلام شد. دکتر مصدق اعتراض کنان گفت: «هنوز یک ساعت به ظهر مانده است، آقا.»

\*\*\*

ساعت ۱۱/۱۰ مجدداً جلسه تشکیل گردید.

دکتر مصدق: عرایضی که عرض می کنم راجع به عزل نخست وزیر است که موضوع ماست؛ یعنی جزء آن شب ۲۵ است که هیچ عرض نکردم.

رئیس: موضوع نفوذ دستخط در صلاحیت بوده و خاتمه یافته.

دکتر مصدق: من باید بگویم حق داشتم که دادگاه می خواهد مرا محکوم کند که «چرا دستخط را اجرا نکردی؟»

رئیس: اگر برای دادگاه این حق مسلم نشده بود، وارد در صلاحیت نمی‌شد.  
 دکتر مصدق: امروز دادگاه وارد ماهیت شده.  
 رئیس: شما باید دفاع را در مورد بعداز صدور فرمان بفرمایید و دفاع در رد کیفرخواست دادستان بفرمایید.  
 دکتر مصدق: دادستان نوشتند من دستخط را اجرا نکردم و باید محاکمه شوم.  
 رئیس: موضوع دستخط و نافذ بودن آن منقضی شده، چون صلاحیت صادر شده، بنابراین رجعت نخواهد شد.  
 دکتر مصدق: می‌فرمایید من دفاع کنم از چه؟  
 رئیس: از عملیاتی که بعداز صدور فرمان شده است.  
 دکتر مصدق: من باید بگویم به این دلیل اجرا نکردم.  
 رئیس: گفتید و دیشب هم خوانده شد.  
 دکتر مصدق: اینها خوانده نشده. تا محاکمه تمام نشده و منم دلایلی داشته باشند، دادگاه نمی‌تواند بگوید: «من قبول نمی‌کنم.» و الادفاع مورد ندارد.  
 رئیس: دادگاه تحت اراده شما نخواهد بود که کتس بدهید. منتهین دیگر هر روز اعتراض می‌کنند که دادگاه تحت اراده دکتر مصدق است.  
 دکتر مصدق: بنده اراده‌ای ندارم و فقط باید دفاع کنم؟  
 رئیس: دادستان کیفرخواست صادر کرده که بعد از دانن رسید [فرمان] حوادثی پیش آمده که جرم شناخته شده است، شما باید از این حوادث دفاع کنید، یعنی بعد از آنکه فرمان را اطاعت نکردید.  
 دکتر مصدق: عدم اطاعت دلیل جرم شده، یعنی اطاعت نکرده‌ام، جرم کرده‌ام.  
 رئیس: دفاعیات خود را بفرمایید. ولی اگر برگشت به صلاحیت کنید، از آن جلوگیری خواهد شد.  
 دکتر مصدق: صلاحیت برای این بود که وارد ماهیت شوید یا خیر؟  
 رئیس: ما که نخست‌وزیر محاکمه نمی‌کنیم، آنچه که باید در صلاحیت برای ما روشن شود، شد بعد از آن به‌قول دادستان باید ثابت نمایم که اعمال آن چند روزه که انجام شده جرم نبوده است. زیرا نفوذ دستخط برای ما محرز شد و دیگر دادگاه وارد این بحث نخواهد شد.  
 دکتر مصدق: نفوذ دستخط محرز شد، و حالا باید دفاع خود را بنمایم؟ این طور نیست؟  
 رئیس: باید حالا توضیح دهید که اعمال آن چهار روز جرم بوده یا خیر؟ دادگاه وظیفه دارد فقط به این کار رسیدگی کند.  
 دکتر مصدق: صاف و پوست کنده می‌گویم باغی بودم و متهمم. حالا باید دادگاه را روشن سازم که چرا من دستخط را اجرا نکردم.  
 رئیس: در مورد صلاحیت تمام این مطلب را گفتید، و صورت جلسه هم برای شما قرائت شد.  
 دکتر مصدق: اگر تکرار بود، جلوی آن را بگیرید. شما که می‌گویید دفاع کنم، آخر باید چطور دفاع کنم؟  
 رئیس: به شرط آنکه از موضوع دادگاه خارج نشوید.  
 دکتر مصدق: راجع به عزل نخست‌وزیر دو سابقه در این مملکت...  
 رئیس: خارج از موضوع است.  
 دکتر مصدق: یعنی چه؟  
 رئیس: جرمهایی را که واقع شده باید ثابت کنید که جرم نبوده.

دکتر مصدق: اجازه نمی‌دهید؟ بسیار خوب عرضی ندارم. این را اجازه نمی‌دهید؛ به این هم نوبت می‌رسد.

دکتر مصدق: از کیف خود چند ورق نوشته دیگر بیرون آورد و پس از مرتب کردن آن اظهار داشت: کلیه وقایعی که از روز ۲۵ مرداد ۳۲ روی داده، فاعل هر کسی و نیت او هر چه بوده، تمام را آن مرد به حساب من گذارده است. چنین تصور نموده که آن قدر توانایی دارم که بتوانم از عهده این همه دینی که برآیم درست کرده است برآیم. بعد چنین نتیجه گرفته که از وقوع آن حوادث منظور اینجانب انجام سهمطلبی بوده که در ماده ۳۱۷ تعیین شده است؛ یعنی هم می‌خواستم اساس حکومت و ترتیب وراثت تخت و تاج را بر هم زتم و هم می‌خواستم مردم را تحریص کنم که برضد قدرت سلطنت اقدام کنم. این است که لازم می‌دانم مطالبی عرض کنم که قضیه بردادگاه کاملاً روشن گردد. بعد از وقایع ۳۰ تیر برای اینکه...

رئیس: باز تذکر می‌دهم دادگاه را به عقب نکشید و فقط در روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد صحبت کنید.

دکتر مصدق: اجازه نمی‌دهید؟ بسیار خوب، آقا. هر کاری مقدمه لازم دارد. من هم حرفی نخواهم زد. رئیس: بنابراین دفاع ندارید.

دکتر مصدق: آقا، دارم. چرا ندارم؟ دفاع دارم. ولی هر چیزی آقا یک مقدمه دارد. آقا. همین طور که نمی‌شود.

دکتر مصدق اورا قی را که می‌خواست قرائت کند، در کیف خود گذاشت و در آن را بست.

رئیس [خطاب به منشی دادگاه]: صورت مجلس بکنید. پس شما دیگر دفاع ندارید؟

دکتر مصدق: دفاع خیلی دارم. آقا؛ صدها صفحه. شما، آقا، که نمی‌گذارید صحبت کنم. من می‌خواهم بگویم

خبرخواه شاه بودم. قرآن برای شاه روز ۳۰ تیر فرستادم. شما می‌گویید نبودم. صورت جلسه کنید.

رئیس: بهما مربوط نیست.

دکتر مصدق: چطور آقا به شما مربوط نیست؟ من باید حسن نیت خود را ثابت کنم.

رئیس: بهما مربوط نیست که شما خدمت کرده‌اید. اگر دفاع دارید بکنید.

دکتر مصدق: خیلی دفاع دارم، آقا.

رئیس: اگر در این مورد دفاع دارید، بکنید. و الا صورت مجلس کنید.

رئیس [خطاب به منشی دادگاه]: صورت مجلس کنید تا وکیل مدافعشان اگر مطلبی دارند بگویند. [خطاب

به سرهنگ بزرگمهر] آقای سرهنگ بزرگمهر، با در نظر گرفتن اینکه مربوط به ۲۵ تا ۲۸ مرداد باشد و تاریخ سازمان

ملل نباشد دفاع بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: محترماً به عرض می‌رسانم؛ چنانکه چندین بار به عرض رسانده‌ام و از قانون دادرسی و کیفر

ارتش نیز موادی به عرض رسانده‌ام، فرار این بنده با موکلم که جز قرار قانونی نبوده این بوده است که ایشان باید

دفاع نمایند و نکاتی که بنده تهیه نموده‌ام قسمتهایی است که موکلم خود بشخصه با احاطه‌ای که به جریانات و نیز

قوانین داشته است دفاع خود را بنمایند و بنده نیز در اطراف چند نکته بحث نمایم. با این ترتیب که در این جلسه پیش

آمد، یعنی موکلم لازم دانست در دفاع ماهوی مطالبی را به عنوان سابقه درباره عزل خود و عدم اجرای فرمان (به گفته

دادستانی) و همچنین راجع به دفاعیات خود اظهار نمایند و برای این منظور به سابقه قبلی نیز مراجعه نمایند، گفته شد

که از موضوع خارج است. و دفاعیات اینجانب نیز با نظر ایشان بوده و جز این نمی‌توانست باشد زیرا بنده وقتی



می‌توانم وظیفه و کالت تسخیری را بخوبی انجام دهم که جایی از موکلم بیرسم و در جلد ایشان بخواهم دفاع نمایم و از دیده ایشان بینم و چون در تشبیه اشکالی نیست به اصطلاح مثل ایشان فکر کنم، هر چند از عهده این بنده خارج است و از آن مطالب نکاتی هست که احساس می‌شود که آن هم مثل دفاعیات موکلم از این حدود خارج می‌شود و بی آنکه اخطار بشود از بیان آنها خودداری می‌نمایم و اگر دادگاه اجازه فرمایند در آخرین دفاعیات موکلم و بنده عرابضی عرض بکنیم و اینکه گفتم نکته‌ای که خارج از حدود این سه یا چهار روزه است مربوط است به طرز فکر و عمل در مورد رفراندوم و سابقه تاریخی آن حتی در این کشور. از این رو به گفتار خود خاتمه داده و به انتظار آن هستم که در آخرین دفاعیات مطالبی به عرض برسانم.

رئیس: چنانچه بارها تذکر داده شده و شما هم همیشه یک رشته بیانات را تکرار کرده‌اید، این دادگاه در حدود از ۲۵ الی ۲۸ مرداد بنا بر ادعای دادستان دادستانی ارتش داخل در بررسی است و به هیچ وجه صلاحیت اینست که به صلاحیت رجعت کند و یا داخل امور سیاسی شود ندارد. باز برای آخرین مرتبه تذکر داده شود که اگر موکل شما و یا خود شما قصد دفاع دارید، آزادانه به شرط عدم خروج از موضوع و داخل شدن در سیاست عالی کشور بنمایید. دکتر مصدق: آقا، بنده یک کلمه ۳۰ تیره گفتم. این حرف خود را پس می‌گیرم و دیگر از ۳۰ نسیر صحبت نمی‌کنم. چشم، اطاعت می‌کنم. دیگر از سی‌ام تیر حرف نمی‌زنم.

رئیس: همان‌طور که دفاع خود را از زمان ناصرالدین شاه شروع کردید، نباشد. هر چه در موضوع کبفرخواست صحبت بنمایید، دادگاه با کمال دقت و مبل گوش می‌دهد. باید فقط دفاع و خارج نشدن از موضوع باشد. دکتر مصدق: چشم، اطاعت می‌کنم. بنده می‌خواهم کاملاً دفاع کنم. کی می‌خواهم دفاع نکنم؟ من می‌خواهم دفاع کنم.

دکتر مصدق نوشته‌های قبلی خود را به کناری گذاشت و نوشته‌های دیگری را از کیف بیرون آورد و این‌طور به صحبت خود ادامه داد:

بله، اینجا در این مسئله ۳۱۷ سه موضوع مندرج است: دو موضوعی که یکی راجع به بهم زدن اساس حکومت و با ترتیب و ررات نخت و ناچ باشد، این دو موضوع بکلی مستثنی است، از نظر شخص خودم و از نظر وجدانم. زیرا من پشت فرآنی نوشتم و برای اعلیحضرت فرستادم که برخلاف قانون اساسی عمل نکنم و اگر رژیم مملکت به غیر اراده من تغییر کند من رئیس جمهوری شوم. به موجب شرحی که پشت قرآن نوشتم، این موضوع مستثنی است. از نظر عقیده خودم و وجدانم مستثنی است و از نظر اجرا هم غیر عملی است. بکی بر هم زدن و ررات نخت و ناچ باشد که در این خاندان هیچ کس شایسته‌تر از اعلیحضرت نیست و از خاندان دیگر هم کسی نیست از مملکت که قابل باشد چنین ادعایی بکند و مردم هم او را قبول کنند. دیگری تغییر رژیم که آن نه صلاح است و نه عملی. بر فرض که رژیم تغییر می‌کرد من هیچ وقت نخواسته‌ام که آلت محطه باشم و همیشه خواهان این بوده‌ام که کاری را متصدی شوم که خدمتی به کشور و جامعه ایرانی بکنم. من هیچ وقت نه نظر به کاخ نشینی داشته‌ام و نه خواسته‌ام از حقوق یک چنین مقامی استفاده کنم. چون که در تمام دوره مشروطیت از بیت‌العمال استفاده‌ای نکرده‌ام. اگر حقوقی برای خدمت انجام شده گرفته‌ام، آن را به یک عنوان صرف خود مردم کرده‌ام. درست می‌خواهم اینجا خاطر داوران محترم را مستحضر

کنم که من هیچ وقت یک عملی که معلوم نباشد برای چیست نکرده‌ام. به این دو دلیل که عرض کردم یکی اینکه متعهد بودم به شاهنشاه در قانون اساسی تغییری ندهم و اگر رژیم تغییر کند من رئیس جمهور نشوم، این تعهد من بود. اما از نظر عملی هم بر فرض که من یک آدمی بودم که به تعهد خود وفادار نبودم، جنبهٔ عملی این مسئله منتفی بود. زیرا ترتیب بر هم زدن وراثت تخت و تاج اگر در این خاندان باشد به خدا قسم هیچ کس بهتر از اعلیحضرت نیست. اگر دیگری باشد، بگویم که ما برای کی خواسته‌ایم چنین کاری بکنیم؟ ما که طالب مجهول مطلق نبوده‌ایم، البته اگر نظر ما این بود که وراثت تخت و تاج تغییر کند، باید یک کسی را ما در نظر گرفته باشیم و این عمل را بینیم آن کس در این مملکت کیست. کیست که امروز ادعا بکند که می‌تواند سلسله‌ای در این مملکت تشکیل دهد؟ آن مردمی که یک چنین کسی را قبول کنند من در این مملکت نمی‌بینم. پس این دو موضوع (درست توجه کنید، به وجدانتان مراجعه کنید) بکلی منتفی است. زیرا یک کسی که بخواهد یک عملی کند برای نتیجه‌ای است. بنده می‌خواستم مملکت را به هرج و مرج بیندازم و هیچ کسی برای این کار حاضر نشده باشد؟ محال است.

اما راجع به موضوع سوم که مردم را تحریص به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت نموده‌ام که نتیجه آن چه شود؟ هرج و مرج که من با آن مخالفم. اگر در مدت زندگی سیاسی کسی توانست بگوید که کوچکترین عملی به منظور ایجاد هرج و مرج و آشوب از من سر زده بیان ادعای آن مرد را از جان و دل قبول می‌کنم.

از این توضیحاتی که داده شد مطلب بر دادرسان محترم مسلم شد که شخص من، این دکتر محمد مصدق، در آن سه چهار روز نخواسته است اعمالی به منظور یکی از این سه موضوع مندرج در مادهٔ ۲۱۷ مرتکب شود. من یقین دارم که شما دادرسان اگر به وجدانتان رجوع کنید، غیر از آنچه را که عرض می‌کنم قبول نخواهید فرمود که من بیایم در آن سه یا چهار روز راضی بشوم (ونه خود مرتکب شوم) که اشخاصی اعمالی کنند به منظور سه موضوع مادهٔ ۲۱۷. این سه موضوع دوتای آن از نظر نهی که داشتم منتفی بود، و هر سه از نظر عمل منتفی است. هیچ کس نمی‌خواهد عملیاتی کند که بدون نتیجه باشد. من بیایم مملکت را به هرج و مرج بیندازم برای چه کار؟ مگر من نمی‌دانستم اگر مملکت به هرج و مرج بیفتد، من که نخست‌وزیر بودم نمی‌توانستم مملکت را به صورت منظمی درآورم؟ اگر من قصد خدمت داشتم و یا نداشتم، از بودنم بر سر کار که کناره‌جویی نکردم. قصد خدمت داشتم. چرا؟ برای اینکه هدنی ملت ایران داشت که دو سالونیم در این هدف...

رئیس: از موضوع خارج است.

دکتر مصدق: بسیار خوب.

من قصد خدمت داشتم. برای اینکه حقوق بگیرم؟ اینکه از موضوع خارج نیست؟ کسی که قصد خدمت دارد، بطور حاضر می‌شود مملکتی را که باید اداره کند به هرج و مرج بیندازد؟ این معقول نیست، مگر اینکه بفرمایید مشاعرم مختل بوده، آن هم حرف دیگری است. کسی که می‌خواهد به وطن خود خدمت کند هرگز حاضر نمی‌شود که مملکت را به هرج و مرج بیندازد. شما نیمساران دادرسان

محترم از تمام اشخاصی که با من ارتباط داشتند سوالهایی فرموده‌اید و آنها هم جوابهایی داده‌اند. آیا یکی از آنها به عرض شما رسانید که من راجع به یکی از سه مطلب مندرج در ماده ۳۱۷ با او حرفی و سخنی گفته‌ام؟ شما رؤسای انتظامی این مملکت را آوردید در اینجا سوال کردید. شما رئیس ستاد ارتش مرا بازجویی نمودید. من اگر می‌خواستم مرتکب چنین عملی بشوم باید با قسوی انتظامی مملکت سازش بکنم. من که دکتر مصدق بودم، من که در یک اطاق خواب استراحت می‌کردم، قادر نبودم که این عمل را شخصاً انجام دهم. من این عمل را می‌بایست به‌نوسط قسوی انتظامی، به‌وسیله ارتش، به‌دست رئیس ستاد ارتش انجام بدهم. آیا در این چند روز که شما تمام این اشخاص مربوط به من را آوردید سوالاتی فرمودید، آنها کلمه‌ای به عرض رساندند که من با آنها برای یکی از سه موضوع مندرج در ماده ۳۱۷ تشریک‌مساعی کرده‌ام؟

من بالصراحه عرض کردم تعیین شورای سلطنتی حق مسلم اعلیحضرت است و هر کس در این باب عملی می‌کرد ملاک قانونی نداشت. و نیز عرض کردم اگر اعلیحضرت تشریف نمی‌بردند و با در تعیین شورای سلطنتی اقدام نمی‌فرمودند تا اعلیحضرت در تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اند تجدید نظر کنند شورای سلطنتی را اگر هیئت وزیران تصویب می‌نمود، از طریق رفراندوم تعیین شود. مگر من علم غیب داشتم که اعلیحضرت بعد از سه روز یا چهار روز به‌ایران تشریف می‌آورند؟ اعلیحضرت تشریف بردند، به‌هیچ‌وجه نظری اظهار نفرمودند. ابلاغیه هم ندادند. این راه مردم این طور تصور کردند که از مملکت خواسته‌اند بکلی دور شوند. خیلی خوب. با این حال اعلیحضرت حق قانونی شخصی خودشان بود که شورای سلطنتی را تشکیل بدهند. اگر عرض می‌شد و با تشریف نمی‌آوردند و با شورای سلطنتی را تشکیل نمی‌دادند آن وقت ما نمی‌توانستیم مملکت را بدون شورای سلطنتی بگذاریم. شورای سلطنتی چیزی نیست که بر خلاف قانون اساسی باشد. اگر اعلیحضرت از این حق استفاده نمی‌فرمودند، شورای سلطنتی تشکیل می‌شد که با خودشان در آنجا شورای سلطنتی تعیین فرمایند و یا تشریف بیاورند، به‌محض تشریف آوردن اعلیحضرت شورای سلطنتی را که ما می‌خواستیم توسط رفراندوم تشکیل دهیم از بین می‌رفت. زیرا صاحب حق می‌آمد و می‌گفت: «مدنی نخواستم از حق خود استفاده کنم و حالا استفاده می‌نمایم.»

هیچ وسیله‌ای غیر از رفراندوم نبود. اگر دولت تعیین می‌کرد، می‌گفتند: «به‌شما چه؟» اگر مجلس شورای ملی بود، البته کار مجلس بود، ولی به‌عقیده من که نخست‌وزیر بودم مجلس شورای ملی با رأی ملت ایران از بین رفته بود، با رأی کسی که صاحب مجلس است. وقتی که خود رأی دهنده خواست اظهار عقیده کند، این عقیده هزار درجه بالاتر از عقیده‌ای است که یک و کسبلی نسبت به‌موکل خودش اظهار بکند. برای جلوگیری از هرگونه اعتراض گفتم...

حالا بگویم گفتیم، می‌گویید «با کی گفتید؟» و آن بیچاره را می‌آورد اینجا حبس می‌کنید. گفتم من به‌هیئت وزیران پیشنهاد می‌کنم تلگراف بکنند یا بروند و اگر قبول نشد، آنوقت کار مملکت را بلا تکلیف نگذاریم

آن مرد مرا متهم نموده بر اینکه دستخط شاه را اجرا نکردم. این عدم اجرا یک اختلاف نظر در مفهوم اصول قانون اساسی بوده است...

رئیس: این موضوع خارج است و در صلاحیت حل شده.

دکتر مصدق: خیلی خوب، شما هم چسبیده‌اید بهمان صلاحیتان. خیلی خوب.

این مرد مرا متهم نموده که اجازه میتینگ داده‌ام. اجازه دادن میتینگ چه ارتباطی با سه موضوع مندرج در ماده ۳۱۷ داشته است؟ من هر وقت که اصناف اجازه میتینگ خواسته‌اند، اجازه داده‌ام. اصناف، عرض می‌کنم. برای اینکه اگر بیدیک حزبی اجازه می‌دادم و به حزب دیگر نمی‌دادم یا یک حزبی می‌آمد و اجازه می‌خواست می‌دادم، احزاب دیگر شکایت می‌کردند. این بود که آنچه در نظر دارم همیشه اصناف اجازه میتینگ خواسته‌اند. من هم داده‌ام. و بعد اصناف با احزاب داخل مذاکره شده‌اند و میتینگ را اجرا کرده‌اند. هیچ وقت مرسوم نبوده است که نطق ناطقی در میتینگ سانسور بشود؛ یعنی بیاورند اصلاحاتی بکنند، پس از آن اجازه میتینگ داده شود. خواهان اجازه میتینگ اشخاص مورد اعتماد بوده‌اند. مخصوصاً هر وقت که من اجازه میتینگ داده‌ام و بروم‌سای ادارات انتظامی تأکید کرده‌ام از اشخاص اخلاک‌گر اگر بخواهند در میتینگ شرکت کنند جلوگیری کنند؛ و همچنین اگر شمارهایی بدهند نیز جلوگیری نمایند. از آنچه این مرد نوشته آیا استنباط می‌فرمایید که منظور... آخر میتینگ چرا جرم است؟ میتینگ را هر نخست‌وزیری، هر وزیر کشوری اجازه می‌دهد. قانون که منع نکرده است. میتینگ وقتی جرم شناخته می‌شود که اجازه دهند میتینگ به منظور حصول یکی از سه موضوعی که در ماده ۳۱۷ نوشته شده داده باشند. آیا در یک میتینگی اگر یک عده‌ای اخلاک‌گر آمدند و به قول آن مرد نعره کشیدند و حرفهایی زدند، آیا چنین عملی منتسب به اجازه‌دهنده میتینگ می‌شود؟

قانون اجازه می‌دهد که کسی بر طبق مقررات دکان اسلحه‌فروشی باز کند. این کار مجاز است. هم می‌تواند بکند و هم می‌تواند نکند. اما کسی آقا از او اسلحه خرید آیا شخص مکلف است تحقیق کند که «این اسلحه را برای چه می‌خری؟» و اگر تحقیقات نکرده بود و کسی را به قتل رسانید، آیا فروشنده اسلحه را برای اینکه خریدار کسی را به قتل رسانیده محاکمه و محکوم کنند؟ من اجازه‌ای برای میتینگ دادم. اجازه‌ای مثل همیشه بدون اختلاف و بدون تفاوت دادم. من اجازه نداده بودم که یک عده‌ای در آنجا نعره بکشند و یا اینکه در آن نطقها حرفهایی بزنند که من با آن حرفها مخالف بودم. آیا آقایان تصور می‌فرمایند که می‌توان عمل آنان را اگر جرم باشد منتسب بمن کرد؟ من اجازه ساده‌ای برای میتینگ دادم و به هیچ وجه به منظور رسیدن به یکی از سه موضوع ماده ۳۱۷ ندارم. در این صورت تصور می‌فرمایید من مشمول ۳۱۷ بشوم؟ گمان نمی‌کنم آقایان چنین نظری را اتخاذ فرمایند.

و اما اینکه موافقت نموده‌ام که سرباز به بقای ایران دعا کند و هر صبح و شام آزادی و استقلال وطن خود را از خدای بزرگ بخواهند، این هم ارتباطی با مطالب سه‌گانه ماده ۳۱۷ ندارد که آن را جرم تشخیص داده‌اند. برای اینکه عملی جرم تشخیص داده شود، باید قانونی قبلاً وضع شده باشد. این یکی از بزرگترین موضوعات حقوق شرع ما و حقوق دنیا و عرف ماست. در حقوق شرع عقاب بلا بیان یعنی تا یک عقابی بیان نشده باشد، هیچ کس را نمی‌توان مشمول قانون مجازات کرد. در حقوق روم قدیم و اروپای امروز می‌گفتند آنجایی که مجازات معین نشده، یعنی بدون قانون آن عمل

مباح است و هر کس می‌تواند آن عمل را بکند. این از نظر جنبه قانونی مسئله، که اگر من یک چیزی، اجازه‌ای دادم مشمول قانون باشم و بنده را طبق آن قانون مجازات کنند و همچنین از نظر سه موضوع ماده ۳۱۷ هم نبوده است. حالا دلبلس را عرض می‌کنم.

از این دستور، نظر این بود که سرباز به بقای آزادی و استقلال ایران دعا کند و شاهنشاه مادر یک چنین کشور مستقل و آزاد سلطنت کند. اگر همیشه سرباز به پادشاه دعا کرد همیشه معمول این باشد که سرباز به پادشاه دعا کند و بر حسب اتفاق یک پادشاه ظالمی به تخت سلطنت برسد، آن وقت وظیفه سرباز چیست؟ آیا سرباز قادر است بگوید: «من به این پادشاه ظالم دعا نمی‌کنم»؟ من تصور نمی‌کنم. پس از همه بهتر این بود، این را هم بگویم که این هم عقیده شاه است. مسلم می‌دانم که شاه هیچ وقت نخواهد فرمود که به شاه دعا کنند و به ایران دعا نکنند.

آنهایی که خواهان آزادی و استقلال ایرانند، خواه شاه باشد و خواه گدا، باید همه چیز خود را برای ایران بخواهند و با بودن یک ایران آزاد و مستقل یک زندگی شرافتمندانه‌ای را طی نمایند. چه افتخاری است برای پادشاه در مملکتی سلطنت کند که آن را بتوان گفت آزاد نیست؟ آیا اعلیحضرت همایونی حاضرند بقای نام خود را مقدم بر نام ایران بدانند؟ و آیا امکان دارد که اعلیحضرت همایونی گفته‌های آن مرد را تصدیق بفرمایند؟ من اطمینان دارم که تصدیق نخواهند فرمود. راجع به اینکه نام ایران را بردارند و نام شاهنشاه را به جای ایران بگذارند، من آنچه می‌دانم و به روایات شاهنشاه آشنا هستم، می‌دانم که افتخار و آرزوی شاهنشاه این است که ایران باقی بماند و شاهنشاه در یک مملکت آزاد و مستقلی سلطنت فرماید. در این صورت آیا سزاوار است آن مرد جدایی بسیندازد و بگوید سربازان و ارتش متعلق به شاه است نه به ایران؟ ارتش باید از بقای شاهنشاه دفاع کند نه از ایران؟ سربازان و افسران همه برای ایرانند. همه آنها خود را برای شاه می‌دانند چونکه شاهنشاه خود را فدایی ایران می‌داند. پس اگر مقرر شده که سربازان به بقای ایران دعا کنند، دلیل نیست که کسی قصد خیانت به شاهنشاه داشته باشد. اینجا باید توجه بفرمایید به این مسئله منطقی که عموم و خصوص مطلق است که اگر بمملکت دعا کردند، شاه جزء مملکت هست، ولی اگر به شاه دعا کردند، ممکن است که مملکت جزء آن نباشد. من باب مثل اگر یک پادشاه ظالمی آمد بمسلطنت رسید، اگر به او دعا کردند مملکت جزء آن دعاست؟

پس وقتی که دعای سرباز مربوط بمملکت شد، اگر شاه مملکت فداکار و خدمتگزار مملکت است، مشمول دعای سرباز هم هست و این شاه و مملکت تفکیک پذیر نیستند. شاه و مملکت یکی است؛ مملکت از شاه است و شاه از مملکت. ولی اگر آمدند یک پادشاه ظالمی را دعا کردند، دیگر آن وقت می‌توان گفت آن شاه عقایدش یا مردم مملکت یکی باشد؟ پس وقتی بمملکت دعا کردند، به شاه دعا کرده‌اند و در اینجا به هیچ وجه خیانتی به شاه نشده. اطمینان دارم اعلیحضرت همایونی از نظر خیرخواهی و مملکت‌دوستی، صددرصد با این عرایض من موافقت و با آن مرد مخالفند.

جناب رئیس، من خسته شدم، خوب است برای بعد از ظهر بقیه آن بماند.  
رئیس: شما بهما ایراد می‌گرفتید که چرا جلسه دیر تشکیل شده و نیم ساعت دیگر وقت داریم.

دکتر مصدق: آن یک ساعت را به من بدهکار هستید و از شما می‌گیرم. بسیار خوب، صحبت خود را می‌کنم. آمدیم روی مسئله مجسمه: چون یکی از این فقراتی که دادستان بنده را مجرم می‌داند این مسئله مجسمه است. راجع به مجسمه‌ها، همان‌طور که خود دادستان گفت، اگر بنده عرضی می‌کنم مثلاً راجع به مجسمه‌های اعلیحضرت شاه فقید عرضی می‌کنم، دادستان گفت: «شما را فوراً میکشند.» این قانون شرع است: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» خودتان را به خطر نیندازید. بنده هم هرگز خود را به خطر نمی‌اندازم. [به حال گریان] وقتی خود را به خطر می‌اندازم که بنده در حبس مجرد کاری نداشته باشم. آن وقت خود را به خطر می‌اندازم.

اینجا فقط می‌خواهم عرض کنم که در این دو سال و چند ماه که من منصوبی کار بودم، بسیاری از وقت بنده صرف این پیش‌آمدهایی که برای مجسمه‌ها شده، بسوده است. یعنی هر کس برای پیشرفت کار خود خیالی بافته است. زیرا هر کس می‌خواهد مقاصد خود را به یک وسیله‌ای انجام دهد. در خود تبریز مجسمه‌ای ساخته بودند. در بندر پهلوی و رشت هم تصور می‌کنم مجسمه‌ای ساخته بودند. اینجا آقای ناخدا [اشاره به دریادار نصیر زند] تشریف دارند و می‌دانند که آنجا هم اختلافی وجود داشته است. هر کس برای پیشرفت مقصود خود یک مجسمه‌ای می‌ساخت و بعد هم یک دعوتی و بعد یک تلگرافی هم می‌کرد که این شخص مجسمه‌ای ساخته است. برای چه این مرد مجسمه می‌ساخت؟ برای اینکه مخالفین خود را به عنوان بی‌احترامی به آن مجسمه گرفتار کند. معمولاً اخلاط‌گران این کار را می‌کردند. اما بعد قضیه برعکس شد. یعنی هم اخلاط‌گراها و هم آنها که می‌خواستند استفاده کنند این کار را می‌کردند.

این مسئله یک موضوع روز شده بود که چه کنیم که کسی بی‌احترامی نکند و مجسمه‌ها جای خودش باشد. فرمانده کل قوا تلگراف می‌کرد که مجسمه‌ها را می‌خواهند بردارند یا برداشته‌اند. فرمانده که صلاحیت نداشت. گاهی با بعضی از افسران سازش می‌کردند که تلگراف کند و بعد با اشخاصی که منافعی داشتند بروند و شروع به عمل کنند. اما این وظیفه ارتش نبود. وظیفه دادگاه و دادستان هر محلی است. غیر از مجسمه‌های تهران در ولایات تفصیلش این است که البته هر چیزی که زیاد شد احترامش کم می‌شود. اگر نیمسار محترم من در منزل بودم، اگر سالی یک مرتبه تشریف می‌آوردند، گاو جلوشان می‌کشتم. اگر دو مرتبه می‌آمدند، مرغ می‌کشتم. ولی اگر هر روز می‌آمدند، می‌شد هیچ. در هر چیزی همین‌طور است. هوا که این قدر زیاد است کسی غصه‌ها را نمی‌خورد. اما چون گوشت مرغ کم است همه دنبال آن می‌روند. سعی می‌کنند به دست بیاورند. لذا وقتی چیزی زیاد شد، اساساً احترامش کم می‌شود. ما خبرخواه شاه هستیم. چرا اگر ما چیزی به عقلمان برسند نباید بگوییم؟ اگر نگوییم خیانت است. حتی بنده الآن که شده عرض می‌کنم.

آقایان همگی به اروپا رفته‌اید. می‌دانید در سینه‌ها در ممالک اروپا سلام ملی نمی‌زنند. سینه‌ها یک جای آزادی است که مردم می‌خواهند شب آنجا رفت بگذرانند. حالا باید اول سلام ملی و شاهنشاهی بزنند. و اگر کسی برنخواست بروند او را دستگیر کنند؟ همین چند روز در روزنامه خواندم وقتی که سرود را زدند چون برنخاسته‌اند سه نفر را توفیق کرده‌اند. اینها مشکلاتی ایجاد می‌کند. یک نفر که تمام روز کار کرده، خسته شده، حالا به سینه‌ها می‌رود، اگر برنخواست او را تعقیب کنند...

رئیس: این بر خلاف شعائر ملی است. روی آن صحبت نکنید.

دکتر مصدق: چشم، بسیار خوب. صحبت نمی‌کنم. عرض کنم حالا اینجا بنده عرض می‌کنم عرایضم در باب مجسمه بکلی تمام شده و بنده الآن یا می‌شوم به این مجسمه تعظیم می‌کنم [دکتر مصدق از جای خود برخاست و در مقابل مجسمه رضاشاه که در گوشه تالار بود تعظیم کرد] نا بدانید بنده نظر نداشتم و اگر هم داشتم برای همان می‌دو سال تمدید نفت بود که آن بساط را انگلیسها بدون فید و شرط به این مملکت آوردند. حالا اگر اجازه بفرمایید مطالب اساسی را عرض کنم.

رئیس: اگر مربوط به موضوع است بفرمایید.

دکتر مصدق: پس بنده صحبت ندارم.

دریادار نصیرزند: آقای دکتر مصدق راجع به مجسمه شرحی دادند و راجع به مجسمه در بندر پهلوی و گیلان...

رئیس: آقا بلندتر بفرمایید تا متشی بنویسد.

دکتر مصدق: بله، آقا. بلندتر بفرمایید. ما اینجا دو نفر کر هستیم. [دکتر مصدق از جایش برخاست و دست در رگوشش گذاشت و به طرف دریادار نصیرزند گرفت تا صحبتهايش را بشنود. ولی چون او صدایش را بلند کرد،

دکتر مصدق در جای خود نشست.]

دریادار نصیرزند: برای اینکه مبهم نماند، خواستم عرض کنم موضوع مجسمه در بندر پهلوی چه بوده. در سال گذشته اهالی تصمیم گرفتند برای اعلیحضرت شاهنشاه فقید مجسمه‌ای برپا کنند. البته این عمل از طرف مردم می‌شد. و چون بنده یک سرباز بودم و یک افسر و معتقد به یک اصولی بودم و هستم، همیشه قائل بودم که شاهنشاه فقید نجات دهنده این کشور بود و حق به گردن ایرانی دارد. مخصوصاً معتقدم که هر کس باید از شاهنشاه فقید یک مجسمه‌ای در منزلش داشته باشد و تصویری در قلبش. بنا بر این در شهری که به نام پهلوی خوانده می‌شود و بنده خود قبل از شهریور در سال ۱۳۱۷ ناظر و شاهد بودم اعلیحضرت فقید وقتی که به بندر پهلوی وارد می‌شدند از اول آفتاب تا ظهر و بعد از ظهر تا غروب پیاده تمام قسمت‌های این بندر را گردش می‌کردند و برای عمران آن دستور می‌دادند — سال گذشته عده‌ای از ماهیگیرها و صیادها مبالغی جمع کردند و برای مسن بسوسیله یک نفر فرستادند که به مصرف ساختن یک مجسمه برای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برسد. بنده از کسی که مباشر این عمل بود تقاضا کردم صورت اشخاصی را که این وجوه را پرداخته‌اند بدهد و حقوق آنها را هم تعیین کند. ایشان آن صورت را تهیه کرد. وقتی بنده دیدم یک نفر ماهیگیر در ماه در حدود ۱۰۰ الی ۱۵۰ تومان حقوق دارد ۵ تومان داده است. بلافاصله تمام این وجوه را طی نامه‌ای به مباشر عمل پس دادم و نوشتم که اعلیحضرت همایونی علافه دارند که مردم نان داشته باشند...

دکتر مصدق: صحیح است.

دریادار نصیرزند: ... که مردم خانه داشته باشند. علافه ندارند یک نفری که ۱۰۰ تومان حقوق دارد با اینکه فقط به تحریک احساسات طبیعی است. بدون هیچ فشاری، مع‌هذا چون می‌دانستم اگر از این شخص پول بگیرم بر خلاف منویات شاهنشاه است، گفتم پول را به آنها پس بدهید و بگویید که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فقط علافه به احساسات پاک ملت ایران دارند نه مجسمه‌های دیگر. حتی در بندر پهلوی خواستند دو مجسمه بسازند. بنده در کمسیون گفتم اعلیحضرت شاهنشاهی میل ندارند در یک شهر دو مجسمه باشد. همان مجسمه‌ای را که برداشتم به جایش بگذارند. این است طرز فکر و عمل من آقای دکتر مصدق. بنده نمی‌خواستم مجسمه‌ای از اعلیحضرت فقید به پا کنم که در سبابه

آن دست به اعمال بیرویه بزنند. این موضوع را هم باید عرض کنم مجسمه موضوعی نیست که بدون اهمیت تلقی گردد. همان طوری که جناب عالی در خارج دیده‌اید، از تمام شخصیت‌های ملی مجسمه در هر کسوی و برزن هست و حتی مخصوصاً اگر به ایتالیا رفته باشید در تمام دهات مجسمه است و به این مجسمه‌ها احترام می‌کنند. کسانی که به این مجسمه‌ها احترام نمی‌کنند که معتقد به صاحب مجسمه نبوده‌اند.

دکتر مصدق: مجسمه را که بعد از خودش نمی‌سازند.

در یادار نصیر زند: شما به مجسمه‌ای که در سال گذشته اهالی بندر پهلوی ساخته و البته بعد از اعلیحضرت فقید بود عقبه ندارید ولی شما مطمئن باشید که مردم به این مسائل علاقه‌مندند و به جز یک عده ماجراجو کسی مخالف برپاساختن مجسمه از اشخاصی که مورد پرستش ملت ایران هستند نیست. روی این اصول جایگاه برقرار کردن مجسمه اعلیحضرت فقید را تهیه کردیم. پایه این مجسمه هم درست شد و در حدود یک سال و چند ماه در میان خانه ماند و مجسمه هم در نهران قالب‌ریزی شد ولی بهمان عللی که ایشان فرمودند یعنی روی همان معتقداتی که مجسمه تولید زحمت می‌کند این مجسمه را ما نمی‌توانستیم روی آن پایه استوار کنیم و البته برای من نهایت تأسف بود و من هم نمی‌توانستم در آن میان بند و فیدی که عوامل دولت در اطراف من به وجود آورده بودند به نسبت از عشق و علاقه خود و مردم میهن پرست آنجا برای به پا کردن این مجسمه اقدامی به عمل بیاورم و در نتیجه آن مجسمه برپا نشد.

برای همین است که امروز آقای دکتر مصدق مرا می‌خوانند «ناخدا» و به کتابه می‌گویند من می‌خواستم مجسمه را برپا سازم و پس از برقرار ساختن مجسمه آنها را بگیرم و توقیف کنم و زجر دهم. بنده خیلی صریح خدمت آقای دکتر مصدق عرض می‌کنم همان طوری که بعد از وقایع نهم اسفند به منزل ایشان احضار شدم و خدمت ایشان عرض کردم که «در ارتش بنده کسی نیستم که شناخته نشده باشم» ولی متأسفانه شاید به سوابق خدمات من اطلاع نداشته باشید. به شخصیت اخلاقی من هم شاید واقف نباشید و روی همین اصل است که می‌گویند من می‌خواستم مجسمه را برپا کنم و بعد نظر خود را برای توقیف و آزار مردم به کار برم و به عنوان آن مخالفین خود را بگیرم. اگر در این کشور چند نفر میهن پرست باشد اولی من هستم ولی من هم برای اینکه به شما ثابت کنم فکرم منطقی است، عرض می‌کنم روی این مطلب که گفتید. اگر همه جا مجسمه باشد ارزش مجسمه از بین می‌رود، این اعتقاد را داریم در چنین شهری حتماً بایستی مجسمه اعلیحضرت فقید برپا شود.

همان طوری که عرض کردم، البته اقدام از طرف مردم وطن پرست پهلوی بود. بنده و آقای دکتر افخم حکمت استاندار وقت گیلان در جلوی پل غازیان - پلی که آثار آن پدر بزرگ است، همان پلی که در عرض این دو سال در اثر عدم لارویی قسمتهایی از آن از بین رفت و نظیر آن یک بل چند متری که بین نهران و بندر پهلوی بود که چند سال خراب ماند و خراب شد - جایگاه مجسمه اعلیحضرت فقید را تهیه کردیم و پایه آن هم درست شد. در حدود یک سال و چند ماه این پایه ماند و مجسمه هم در نهران قالب‌ریزی شد. ولی بهمان عللی که ایشان فرمودند، یعنی روی همان معتقداتی که مجسمه تولید زحمت می‌کند، ما نتوانستیم آن مجسمه را روی آن پایه مستقر کنیم و البته برای من نهایت تأسف و اندوه بود.

سرلشکر میرجلالی: یک کلمه برای تکمیل بیانات نیمساز زند می‌خواهم به عرض دادگاه محترم برسانم. این عرضی را که می‌خواهم بکنم فقط برای این است که جوانهای کشور روشن باشند که چرا بندر انزلی به نام نامی شاهنشاه فقید «بندر پهلوی» گذارده شد...

بندر انزلی و تمام منطقه گیلان در موقع انقلابات روسیه مورد ناخن‌تاز قوای شوروی قرار گرفت و قوای



شوروی وارد این منطقه شدند. تمام منطقه گیلان و بندر انزلی را تصرف کردند، و پایگاه پیشرفتهای بعدی خود در ایران تصور کردند. در آن تاریخ با وجود اینکه تشکیلات ارتش ما قادر به جلوگیری نبود، ولی قسمتهای کوچک در سازمان موجود در آن تاریخ فداکاری و شهادت خودشان را در مقابل این فوای مهاجم به عرصه ظهور رسانیدند و افتخار این زدوخوردهای نامناسب را شخص اعلیحضرت فقید به نام سرتیپ رضاخان فرمانده آذرباد یا قسمت تهران حاصل نمود و مورد فدرانی تمام اهالی گیلان قرار گرفت. امروز شاید تمام محرمین گیلان در مقابل فداکاری رضاخان سر تعظیم فرود می آورند. بعداً در سال ۱۳۰۰ پس از وقایع کودتا که بزرگترین افتخار شاهنشاه فقید و مینا و میزاه تحولات عظیم این کشور باستانی می باشد، بر پیشرو فوای مسلح ایران با فداکاری و زحمات طاقت فرسا کلیه منطقه گیلان و بندر انزلی را از دست متجاسرین و مهاجمین دولت شوروی که خیالات باطلی در مغز خود می پروراندند خارج نموده و کلیه منطقه گیلان را به مادر ایران بازگشت داد. مردمان گیلان و مخصوصاً بندر انزلی برای اینکه تا ابد افتخار این فداکاری را در آن منطقه به یادگار داشته باشند، تقاضا نمودند که اعلیحضرت فقید نام خودشان را به عنوان افتخار به این بندر بگذارند.

این چند کلمه گفته شد برای اینکه جوانان کشور بدانند که این اسم بی مسامی نیست؛ و اگر هزاران مجسمه در آن منطقه به نام نامی اعلیحضرت فقید برپا شود، کار مهمی انجام نگردیده است.

در این موقع که ساعت ۱ بعد از ظهر بود جلسه پایان گرفت و ادامه آن به ساعت ۳ بعد از ظهر موکول گردید.

\* \* \*

ساعت ۴ بعد از ظهر دنباله جلسه صبح به شرح زیر ادامه یافت.

سرتیپ از موده: با اجازه ریاست محترم دادگاه به عرض می رسانم: دوز است که آقای دکتر محمد مصدق موجب تأخیر دادرسی می شوند. در جلسه رسمی دادگاه می گویند یا دادگاه تابع میل و اراده ایشان شود و می گویند اگر نشود ولو اینکه هر عملی انجام دهند، در دادگاه حاضر نمی شوم. «حاضر نمی شوم» مگر اینکه بازنجیر ایشان را بیاورند. به هر جهت دیروز بعد از ظهر تضمین و تأمین می خواستند. امروز بعد از ظهر مدنی ابا و امتناع داشتند که در دادگاه حاضر گردند. اینجانب به کرات عرض کرده ام که چون وظیفه سنگینی به عهده ام محول است، وظیفه خود را انجام خواهم داد، لازم می دانم در جلسه رسمی دادگاه صریحاً به آقای دکتر مصدق اخطار کنم که هر گاه به این وضعیت خاتمه ندهند، همان طوری که خود گفته اند ولو اینکه بازنجیر باشد دستور خواهم داد ایشان را در دادگاه حاضر کنند. هر گاه در دادگاه شرارت کنند دستور خواهم داد ایشان را با دستبند بیاورند. زیرا اهمیت امر بیش از آن است که این منتهم سرسخت تصور نموده.

در جلسه بعد از ظهر دیروز ابتدا قهر کرده دفاع نکردند. بعد وکیل مدافعشان عنوان کردند موکلشان باید دفاع کند. از طرف دیگر موکل می گوید: «وکیل مدافع را قبول ندارم.» به عرض دادگاه محترم می رسانم: طبق اصول محاکمات عمومی و طبق آیین دادرسی و کیفر ارتش [دفاع شخص منتهم] چندان اجباری نیست. مفرات قانون چنین است که منتهم یا وکیل مدافع او بدفاع بپردازد. باید اگر دفاعی دارند یا منتهم یا وکیل مدافع به عمل آورند. اگر هم ندارند از ریاست محترم دادگاه استدعا می کنم روبرو ای اتخاذ فرمایند که هر چه زودتر این دادرسی خاتمه یابد. زیرا به نظر اینجانب مذاکرات به اندازه کفایت به عمل آمده و آن زمان فرار سبیده که وکلای مدافع نیمسار سرتیپ رباحی با خود ایشان دفاع کنند. بدیهی است هر گاه منتهم ردیف ۱ کیفرخواست در حدود موازین قانونی دفاعی دارد می تواند به عمل

آورد.

پس از این موضوع به عرض می‌رساند یکی از هموطنان من که ارادتی حضوری با ایشان ندارم و مقیم رفسنجان هستند، نامه‌ای به عنوان اینجانب نوشته‌اند که چون نامه ایشان نمونه‌ای از احساسات شاه‌دوستی و وطن‌خواهی ایرانی است، از ریاست محترم دادگاه اجازه می‌خواهم عین نامه ایشان در دادگاه قرائت شود و این نکته را به عرض می‌رساند برعکس آنچه وکیل مدافع تسخیری دکتر مصدق گفته‌اند و با یکی از وکلای دیگر که درست به خاطر ندارم، منظور اینجانب از قرائت و یا تقدیم این نامه‌ها به هیچ وجه تحریک دادرسان محترم و یا برانگیختن احساسات ضد متهمین نیست. اینجانب بسیار مایل بودم که نامه‌هایی به نفع متهمین به عنوان اینجانب برسد که آن را نیز تقدیم دادگاه کنم. متأسفانه و با خوشبختانه تاکنون چنین نامه‌هایی نرسیده. بهر جهت اگر اجازه می‌فرمایند عین نامه را قرائت می‌کنم و تقدیم دادگاه می‌نمایم.

[دادستان ارتش نامه مزبور را که حاکی از احساسات شاه‌دوستی نویسنده و فشارها و تضییقاتی که برای او به‌گناه داشتن این احساسات در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق فراهم شده بود قرائت نمود.]  
نویسنده نامه که آقای عباس خاندانی مقیم رفسنجان است، در پایان نامه پیشنهادی نموده که تقاضا کرده است در رادیو اعلام شده و در روزنامه‌ها برای اطلاع مردم منتشر شود. من اکنون از خبرنگاران رادیو و جرابد تقاضا دارم که این پیشنهاد را برای اطلاع مردم بنویسند. متن پیشنهاد به این شرح است:

هر کس دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه سابق را تا غروب روز سی‌ام آذر دستگیر و یا محل اختفای او را به‌نعوی که بازداشت او برای مأمورین انتظامی میسر باشد به‌فرماندار نظامی و یا شهربانی اطلاع دهد، از طرف عباس خاندانی یک قصاب عکس نوشیح شده اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و یک عدد پرچم ایران یا شیر و خورشید طلا و مبلغ ۷۵،۰۰۰ ریال وجه نقد به شخص معرف اهدا و یکی از خیابانهای شهر رفسنجان و یا تنها شهری که مجسمه مبارک شاهنشاه در آن محل مصون از تعرض مانده است به نام او نام‌گذاری خواهد شد. نظر دادستان ارتش از اعلام نام معرف دریافت جایزه است.

اینجانب تردید ندارم که اگر عده قلیلی خائن و بی‌وطن قصد از بین بردن استقلال این کشور را به‌نظر دادستان ارتش و بنا به کيفر خواست بهر هبیری اشخاصی که زمام امور را ظاهرأ در دست داشتند دارا بودند، با وجود چنین افراد وطنخواه و شاه‌دوست و با این ابراز احساسات صادقانه و بی‌ریا کشور عزیز ما همان طوری که ناساریخ چندین هزار ساله‌اش نشان می‌دهد تا ابد با نهایت افتخار و سربلندی و استقلال پایدار خواهد ماند. هرگاه در لحظاتی این کشور روزهای سخت و تاریکی را بگذرانند، با وجود همین مردان است که بزودی آن سختیها مبدل به آسایش می‌شود و آن تاریکیها به روشنایی تبدیل می‌گردد.

چون نمی‌توانم این احساسات هموطنان خود را در این دادگاه منعکس نکنم، از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم بنده را مانند یک دادخواه تلفی فرموده هر چه زودتر به‌داد اینجانب که به‌صورت کيفر خواست درآمده برسد. زیرا هم‌روزه هموطنان من از من به‌وسایل مختلف می‌خواهند که نتیجه این دادرسی هر چه زودتر معلوم گردد. استدعا می‌کنم اگر بیانات متهمین به‌طول می‌انجامد، به‌ساعات دادرسی بیفزاید. استدعا می‌کنم اگر آقای دکتر مصدق نمی‌خواهند این دادرسی به‌انجام برسد و قصد می‌کنند هر لحظه با عناوینی جلسات را به‌تاخیر اندازند، تصمیم مقتضی

در مورد جلوگیری از قصد ایشان اتخاذ فرمایند.

رئیس: آقای دکتر مصدق، بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده هیچ وقت در فکر این هم نبودم که نظریات خود را تحمیل دادگاه کنم. واقعاً قادر برای این کار نیستم. دادگاه هم بر فرض که باشد، گوش شنوا برای این کار ندارد. پس آنچه اظهار شد در این باب قویاً نکذب می‌کنم. بله بنده تا امروز دو مرتبه برای حضور در دادگاه عذر آوردم. عذر بنده و عدم حضور بنده برای این بود که نمی‌توانستم با آزادی از خود دفاع کنم. اگر دادگاه تشکیل نمی‌شد و مرا یک سیاستی، یک موضوعی محکوم می‌کرد، امر می‌کردند بنده را تنبیه کنند. بنده نمی‌توانستم عرضی کنم. ولی وقتی دادگاه تشکیل شد، «دانه» بمعنی «عدل» است و عدل چنین می‌خواهد این طور امر می‌کند، که دادگاه به عرایض متهم رسیدگی کنند و بگذارند متهم با نهایت آزادی از خود دفاع کند. اگر دفاع او صحیح و مستدل بود، البته مورد قبول دادگاه خواهد شد. اگر نبود دادگاه الزامی ندارد که بدفاعیات متهم توجهی بنماید. این محاکمه یک محاکمه سیاسی است. از هر کس بپرسند که دکتر مصدق برای چه محاکمه می‌شود؟ علت این محاکمه چیست؟ غیر از اینکه بگویند این محاکمه سیاسی است، جواب دیگری نمی‌شنوند. پس وقتی که علت یک محاکمه سیاسی شد، باید به متهم اجازه داده شود که در سیاست یعنی در علل این تشکیل دادگاه نظریات خود را به عرض برساند. چون تیمسار ریاست محترم دادگاه فرمودند که در مسائل سیاسی به هیچ وجه وارد نشوم، و همچنین از آن چهار روز آخر مرداد هم تجاوز نکنم، و به هیچ وجه به سوابق جریانی که علت این پیش آمد شده مطالبی عرض نکنم. به این جهت آمدن خود را در دادگاه لازم نمی‌دانستم. ولی بعد از اینکه فرمودید، یعنی شما این طور نگفتید، ولی فرمودند حضور بنده در اینجا اجباری است و اگر نپایم همان طور که فرمودند بنده را بازنجیر و دستبند بیاورند. گفتیم چه لزومی دارد که من زحمت زنجیر و دستبند به کسی بدهم؟ وقتی که این قضیه حتمی است، خودم در دادگاه حضور می‌یابم و الآن هم آمده‌ام و حضور هم پیدا کرده‌ام. چون اجازه نمی‌دهند در آن مسائل از خود دفاع کنم، ناچار در اینجا شرف حضور پیدا کرده‌ام و با اجازه شما می‌نشینم. مخصوصاً صحبت‌های آن مرد برای من فرح بخش است. گوش می‌دهم و استماع می‌کنم.

رئیس: باز بار دیگر متذکر می‌شوم دادگاه برای دادرسی تشکیل شده و جز اعمال عدالت از روی وجدان و شرافت نظری ندارد. ضمناً موضوع مورد بحث این دادگاه هم روشن است...

دکتر مصدق: بسیار خوب.

رئیس: ... که شما از آن تهازل کرده و یاد درست توجه ننموده می‌خواهید به بحث‌های خارجه از موضوع کیفرخواست پرداخته موضوع را جنبه سیاسی دهید که این دادگاه برای آن تشکیل نشده. یقیناً خود بهتر می‌دانید که کیفرخواست دادستان درباره شما عبارت از این است که بعد از دریافت فرمان عزل به جای اطاعت از فرمان شاهنشاه بدون داشتن سمت رسمی مبادرت به اقداماتی نموده‌اید که مشمول ماده ۳۱۷ طبق ادعای دادستان شده است. اکنون می‌توانید به آزادی هر چه در دل دارید در موضوع رد کیفرخواست و اینکه اعمال واقع شده منطبق با آن ساده نیست و چنانکه امروز صبح هم تمام وقت جلسه را اختصاص به بیانات خود دادید، دفاعیات خود را ادامه دهید. اگر دیگر دفاعی علاوه بر بیانات و لواحق گفته شده ندارید، نیز بدون اینکه متعذر بموضوع سیاسی و غیره شوید بیان کنید.

دکتر مصدق: اگر فرمان صادر نمی‌شد، هیچ یک از این وقایع که سه روز یا چهار روز آخر مرداد روی داد پیش نمی‌آمد. علت تمام این وقایع صدور فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است. پس وقتی که من اجازه نداشته باشم و راجع به این فرمان و راجع به علنی که سبب صدور این فرمان شده است چیزی عرض بکنم، دیگر عرضی ندارم و

منتظر حکم دادگاه می‌شوم.

رئیس: چون موضوع فرمان که پایه تشکیل این دادگاه بوده در صلاحیت مطرح و خانمه بافته، موردی برای اعاده به آن نیست.

دکتر مصدق: خیلی خوب.

رئیس: و ضمناً در پاسخ شما هم اظهار می‌شود اگر به فرمان اطاعت نموده و قانون اساسی را محترم شمرده بودید، دادستان موضوعی برای کیفرخواست شما نداشت و دادگاهی هم قطعاً تشکیل نمی‌شد. اکنون برای آخرین مرتبه سؤال می‌شود آیا دفاعی دارید بکنید؟

دکتر مصدق: برای آخرین مرتبه عرض کنم؟ به فرموده خود ریاست دادگاه این دادگاه به امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تشکیل شده است. یعنی دادگاه باید پیروی از نظریات شاهنشاه که مؤسس این دادگاه است بسفر ما باند. موضوع دستخط یک مسئله اختلافی در قانون اساسی بین اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و نخست‌وزیر مملکت بوده. همیشه در هر مملکتی اختلاف نظر بین شاهنشاه و نخست‌وزیر مملکت پیدا شده و این مسئله با توافق نظر طرفین یا مجلس شورای ملی حل شده است. اگر نظر محترم آقایان باشد در انگلستان در ۱۹۳۶ اختلاف نظر بین پادشاه انگلیس و مستر بالدوین [نخست‌وزیر وقت] در گرفت و موضوع ازدواج مادام سیمپسن بود...  
رئیس: با صحبت این دادگاه مورد ندارد.

دکتر مصدق: بسیار خوب؛ من عرضی ندارم. [دکتر مصدق به جای خود نشست.]

رئیس [خطاب به منشی دادگاه]: بنویسید: «جواب ندادند»، هیچ تردیدی نیست در یک کشور قانون حکومت می‌کند نه نظر اشخاص.  
دکتر مصدق: بله.

رئیس: والسلام. اگر فرمایشی ندارید که دادگاه عرضی ندارد. ولی می‌توانید قانوناً هر چه در اطراف کار دادگاه و طبق قانون دارید بفرمایید. دادگاه استماع خواهد کرد.

دکتر مصدق: بنده وقتی که اجازه نمی‌دهید صحبت کنم دیگر چه عرضی دارم؟ شما که نمی‌گذارید.

رئیس: یعنی موضوع بالدوین و قانون اساسی انگلستان هم مربوط به این دادگاه است؟

دکتر مصدق: آقا، همه مسائل دنیا بهم مربوط هستند.

رئیس: بسیار خوب. همین صحبت‌های خود را ادامه دهید تا معلوم شود دادگاه هیچ گونه تضییقی در دفاع شما فراهم نساخته و نمی‌سازد.

دکتر مصدق: اختلاف نظر در قانون اساسی بین شاه مملکت و نخست‌وزیر چیز نساذه‌ای نیست. اگر نخست‌وزیری راجع به دستخط شاهنشاه نظری داد و گفت آن نظر صحیح نیست اعم از اینکه آن قانون باشد و یا سابقه باشد و یا سابقه و عادات ممالکی که مهد مشروطیت و قانون اساسی هستند... مشروطیت ما زاده فکر ایرانی نیست. مشروطیت ما اقتباس از قانون اساسی بلژیک و شاید بعضی از ممالک دیگر است. پس وقتی که ما می‌خواهیم در یک اصلی از اصول قانون اساسی خودمان تصمیم بگیریم، باید اول به سابقه مملکت خودمان مراجعه کنیم. اگر در مملکت ما سابقه‌ای نباشد چون مشروطیت طول زیادی نداشته، به سوابق ممالک دیگر رجوع کنیم. در آن سوابق آنچه را در صلاح مملکت است استناد نماییم. پس وقتی که می‌خواهم روی سوابق ایران صحبت کنم، می‌فرمایید: «نه نکند». وقتی که می‌خواهم روی عادات و سوابق ممالک دیگر عرض کنم، می‌فرمایید: «مال دیگران مال خودشان است؛ به ما

مربوط نیست. این دستخط عزل که برای بنده صادر شده است در این مملکت سابقه دارد. در همین مملکت عزل و نصب سابقه دارد.

رئیس: این دادگاه با نخست‌وزیر طرف نیست.

دکتر مصدق: من نخست‌وزیر نیستم؟

رئیس: کیفرخواست راجع به شخصی است که از طرف اعلیحضرت عزل شده. دستخط هم رسیده و رسید داده. در تمام این مباحثی که تکرار می‌فرمایید، داد سخن داده‌اید و این طور به نظر می‌آید که دیگر مطلبی ندارید. وانها وقت دیگر متهمین را تلف می‌کنید.

دکتر مصدق: به هیچ وجه بنده نمی‌خواهم وقت دادگاه را تضييع کنم.

رئیس: دادگاه نمی‌تواند مفسر قانون اساسی باشد. نمی‌تواند به قوانین سایر کشورها هم رسیدگی کند. آنچه از شما بعد از ساعت ۱ صبح ۲۵ می‌خواهد، این است که پاسخ کیفرخواست دادستان را بدهید و بگویید این جرم‌های متنبه اصلاً صحیح است و یا نه و عمل شما منطبق با ماده ۳۱۷ می‌باشد یا خیر؟

دکتر مصدق: روز ۲۸ مرداد خانه بنده را غارت کردند و مرا گرفتند و آوردند اینجا. همین.

رئیس: پس دیگر دفاعی ندارید بکنید؟

دکتر مصدق: دفاع من این است که توقیف بنده، حبس بنده، محاکمه بنده، جنبه سیاسی داشته و عللی داشته است.

رئیس: پس نمی‌خواهید دیگر دفاع کنید؟

دکتر مصدق: شما نمی‌خواهید، من چه کار کنم؟ بسیار خوب.

رئیس: بسیار خوب.

دکتر مصدق: بنده منتظر حکم دادگاه هستم.

سرتهپ از موده: به عرض می‌رسانم عدالت حکم می‌کند که ریاست محترم دادگاه موقع دفاع را به مستهم دیگر واگذار فرمابند. زیرا به نظر دادستان ارتش بیش از این جایز نیست که وقتی یک پیرمرد هفتاد و چند ساله اقرار صریح به جرم می‌کند، موجباتی فراهم شود که چندین مرتبه اقرار کند. به نظر دادستان ارتش این از عدالت دور است. از مخبرین جرایم استعدا دارم این چند جمله‌ای را که دکتر مصدق در آخرین بیاناتش اظهار داشت بسمع ملت ایران برسانند. دکتر مصدق صریح گفت اگر فرمان شاهنشاه نبود هیچ آن وقایع آن چهارروزه روی نمی‌داد. مسبنای کیفرخواست دادستان ارتش همین است که دکتر مصدق گفت. همین است که به کرات اینجانب در این دادگاه گفته‌ام دکتر مصدق می‌گوید: «باغی شدم چون شاهنشاه فرمان عزلم را صادر کرد.» اینکه با سفسطه و عوامفریبی دیگر می‌بیند در این دادگاه محکوم است استناد به قوانین انگلستان می‌کند. باید بداند دوران عوامفریبی دیگر با این جمله صریحی که گفت علت طغیان آن فرمان بود، گذشت. هر طفل دبستانی می‌داند که در این زمان امور سلطنت انگلستان به عهده طایفه نسوان است. اگر گفتار دکتر مصدق منشاء اثر بتواند فرار گیرد، در ایران هم ممکن است امور سلطنت را به عهده نسوان خاندان سلطنتی محول کرد. عوامفریبی می‌کند.

هیچ‌گاه در هیچ کشوری بین پادشاه و نخست‌وزیر اختلاف آن هم بر سر قانون اساسی در نمی‌گیرد. اساساً در همه کشورها و در کشور شاهنشاهی ایران سنت بر این جاری است و قانون اساسی این است که شاه مافوق قوای مملکت است. این مرد باغی، این مجرم خجالت نمی‌کشد می‌گوید: «من و شاه اختلافی داشتیم بر سر قانون اساسی کشور.»

واقفاً که و فبیح است. اینکه می گوید در زمانی نخست وزیر انگلستان با پادشاه آن مملکت اختلاف پیدا کرد، صرف نظر از اینکه موضوع به نحوی نیست که این مرد می خواهد آن را با فرمان عزل خود مقایسه نماید، به این دادگاه و به این کشور چه مربوط است؟ این عیناً همان موضوعی است که روزی گفتم این گفتار مصدق چنین است که چون در قانون اساسی بلژیک با کشور خارجی مثلاً مذهب رسمی آن کشور مصرح نیست، ما هم در کشور ایران بگوئیم اصل اول متمم قانون اساسی را قبول نداریم. جسارت و وقاحت را به حداکثر رسانده. اقرار صریح به جرم کرد. شاید از روز اول گفتم که دفاعی ندارد بکند. اینکه می گوید در مورد عزل وزیران یا نخست وزیر سابقه در ایران وجود دارد مگر شما داورسان محترم در فرار صلاحینی که صادر فرمودید که هیچ دادگاهی در مورد اعلام صلاحیت قرار بدان مشروحی و با ذکر دلیل صادر نمی کند. مگر در آن فرار چندین مورد سابقه را بیان نکرده اید؟

این مرد تصور می کند در کشور ایران هیچ کس هیچ نمی فهمد و هیچ نمی داند جز خود او. به هر حال باز هم از ریاست محترم دادگاه استدعا می کنم به متهم دیگر اجازه فرمایند دفاع کند. زیرا دکتر مصدق صریحاً چندین دفعه گفت دفاعی ندارد. این نکته را نیز توجه فرمایید که ضمن احضار اشخاص به دادگاه و ضمن جلسات اولیه دادگاه دکتر مصدق بسیار صحبت نموده و دفاع کرده که کلیه در پرونده ثبت و ضبط است. واقفاً دیگر چه می گوید بالاخص وقتی صریح می گوید: «دفاعی ندارم»!

یک نکته ای را باید به عرض برسانم که باز هم راه عوامفریبی این مرد بکلی مسدود شود. ضمن بیاناتش گفت ریاست محترم دادگاه که می گوید دادگاه به امر اغلب حضرت همایون شاهنشاهی تشکیل شده، تکلیف معلوم است. توضیحاً به عرض می رساند که طبق نص صریح قانون اساسی فرمانروایی کل ارتش به عهده شخص پادشاه است. در تمام کشورهای دنیا دادگاههای نظامی بنا به امر فرماندهی محل تشکیل می گردد. در قانون دادرسی و کیفر ارتش نیز این موضوع پیش بینی شده است که ماده ۲ و ماده ۲۱ این قانون عیناً قرائت می گردد:

[مواد مذکور قرائت شد.]

ملاحظه می فرمایید که این مرد چگونه سوء استفاده می کند. قصد مشوب کردن اذهان را دارد. آیا مفهوم اینکه طبق مقررات قانون دادگاه نظامی به امر بزرگ ارتشداران فرمانده تشکیل می شود این است که مقام بزرگ ارتشداران فرمانده دخالتی در جریان دادرسی می نمایند؟ اگر چنین است، پس هر مقامی در کشور که امر به تشکیل سازمانی می دهد و یا امر به رسیدگی به کاری را صادر می نماید، مفهومش این است که در شئون آن کار دخالت می کند؟ در این مورد هم سفسطه و مغالطه می نماید. اتفاقاً خوب به خاطر دارم که در روزی خود این مرد در منزلش برای همین ماده قانونی از من توضیح می خواست. وقتی توضیح خود را بیان داشتم، خود شرحی در تأیید این ماده قانونی بیان داشت...

دکتر مصدق: بعداً هم نسخش نمودم.

سرتیپ از موده: ... و بسیار سابقه موجود است که خودش روی همین قانون به عنوان وزیر دفاع ملی اقدام نموده است. اکنون که بین حرفم حرف زد استفاده می نمایم، نه سوء استفاده. بین حرف من جسارت می کند با بی نزاکتی حرف می زند و می گوید: «بعد هم نسخش کردم». دادستان ارتش این اظهارش را صددرصد تأیید می کند. در یکی از جلسات بحث کردم که این مرد در دادرسی ارتش سه کار قابل توجه کرد با سوء نیت برای متلاشی ساختن ارتش؛ برای اینکه در اواخر مرداد با رئیس جمهور شود و با پادشاه. اولین عملی که کرد این بود که هر چه در قانون دادرسی و کیفر ارتش مقام سر فرماندهی که روزی بحث کردم ارتش بدون سر فرمانده مانند پسیکر بی سر است هر چه مقام

بزرگ‌ارتشتاران فرمانده قانوناً اختیار داشتند نسخ کرد. عمل دومش که خیلی خوشمزه بود این بود در دادگستری یعنی عدلیه که طبق قانون اساسی قضات مصونیت و استقلال قضایی داشته حتی دیوان کشور را منحل کرد. ولی در دادرسی نظامی که در هیچ کجای دنیا افسر استقلال ندارد با خدعه و سالوس و ریاکاری گفت افسران قضایی نباید مستقل باشند. سومین کارش این بود که گفت آن افسران مستقل حتی اگر تفسیر انضباطی کنند هیچ مقامی در ارتش حق ندارد آنان را تنبیه انضباطی کند. این سه کار برجسته‌ای بود و اصلاح اساسی بود که این آقا در دستگاه قضایی ارتش نمود. بهر جهت این ترضیع اوقات نحیله است که دکتر مصدق می‌نماید. بنده دیگر عرضی ندارم مگر اینکه باز موجبات عرضی پیدا شود.

در این موقع ده دقیقه تنفس داده شد.

\*\*\*

پس از تشکیل مجدد جلسه دادرسی، رئیس خطاب به سرنیپ ریاحی گفت:

تیمسار ریاحی، خودتان دفاع خواهید کرد یا وکیل مدافع؟

تیمسار ریاحی: بدو وکلای مدافع اینجانب دفاع خواهند کرد و مطالبی را به عرض دادگاه خواهند رساند. بعداً

اینجانب نیز توضیحاتی عرض خواهم کرد.

سرلشکر مهرجلالی: قبل از اینکه شروع بهمدافعه نمایم، لازم می‌دانم به عرض برسانم که قبلاً چند کلمه‌ای در اطراف دو ایرادی که تیمسار دادستان محترم به بنده وارد ساخته‌اند یک مرتبه در جریان اولین اعتراض اینجانب به صلاحیت دادگاه و یکمرتبه دیگر باز در جواب دومین اعتراض بنده به صلاحیت دادگاه عرض می‌کنم و بعداً شروع بهمدافعه نمایم. مدافعه بنده دارای دو قسمت است. چون در کیفرخواست دادستان محترم تیمسار ریاحی را شریک آقای دکتر مصدق در نوطه و سوء قصد نمودند، بدو بایستی مطلب وجود نوطه‌ای را با توضیح در طرز عمل سرنیپ ریاحی در دوران تصدی ریاست ستاد از بین بردارم. قسمت دوم مربوط است به جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد. تیمسار دادستان محترم در جواب اولین اعتراضات بنده به صلاحیت دادگاه قدری راه افسراط و مسبالفه پیچیده مختصر اشتباهکاری نموده ایراد غیر وارد به بنده گرفتند و تعجب فرمودند که چرا سر بازی چون من عمداً و یا سهواً آقای دکتر مصدق را به نام نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی نام برده‌ام. و چنین نتیجه گرفتند شخصی که به اتهام جنایت به محکمه جلب شده نمی‌تواند نخست‌وزیر نامیده شود. پس اطلاق کلمه «نخست‌وزیر» به یک نفر جنایتکار در خور سر بازی چون من نمی‌باشد. از تذکر ایشان خوشوقت هستم. ولی چه چاره‌ای می‌توان اندیشید؟ نام آقای دکتر مصدق توأم با نخست‌وزیری است و نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بوده است و امروز در حضور دادگاه محترم در نتیجه تسرد و عصیان حضور پیدا کرده است.

از طرف دادستان محترم متهم به جنایت می‌باشد. چون تاکنون از طرف دادگاه محترم محکومینی پیدا نکرده و جریان امر مراحل اولیه را می‌پیماید. و چون بنده طبق موازین قانونی در این دادگاه نه مدعی خصوصی و نه مدعی عمومی ایشان می‌باشم، لذا حق ندارم کسی را که هنوز محکومیت ندارد جانی و جنایتکار نامیده و با او مثل یک نفر جنایتکار رفتار نمایم. مع هذا اگر گفته می‌شود نخست‌وزیری در نتیجه لغزش به محکمه دعوت شده است و یا کسی در نتیجه جنایت به محکمه دعوت شده است قطعاً نخست‌وزیر بوده است، نه برخلاف قواعد و اصول صحبت شده و نه برخلاف تربیت و نزاکت عملی انجام گرفته است.

نیمسار دادستان محترم ایشان را جنایتکار و مجرم می‌دانند. البته دادستان مختار است. ولی بنده مثل یک شخص بیطرف تا قبل از صدور رأی متین دادگاه محترم همیشه با ایشان مثل یک منم که به اتهام جنایت به محاکمه جلب گردیده است، می‌نگرم. دادستان محترم با تمام قوا میل ندارد که وکلای مدافع از حصار روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد پا بیرون بگذارند. بنده هم موافق و موکل اینجانب نیز که در همین حصار پای بند و گرفتار می‌باشم موافق است. ولی وقتی دیده می‌شود ایشان از خارج این حصار دلایل و براهینی بر علیه متهمین جمع‌آوری می‌نمایند که در این حصار مورد استفاده قرار داده کیفرخواست را مستدل و منطقی جلوه دهند، دلیل ندارد که منم حق نداشته باشد اقلأً یک از هزار از مطالبی که خارج از این حصار به نفع خود تشخیص می‌دهد در این چهار دیوار روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد مورد استفاده قرار ندهد. پس اگر با اجازه دادستان محترم بنده بخواهم در خارج این دیوارهای فولادین در پی مطالب و قضایا و حوادثی بگردم که بر له موکل در حضور هیئت محترم دادگاه عرضه نمایم، ناچارم سرتیپ ریاحی را رئیس ستاد ارتش و آقای دکتر مصدق را وزیر دفاع ملی بنامم. این نامگذاری مربوط به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد نیست که من پا در حریم و میدان عمل نیمسار دادستان محترم گذارده باشم که چوب تکفیرشان را در لفافه دوستی و اظهار تأسف به طسرف اینجانب حواله فرمایند. در بیانات شیوای دادستان محترم که قطعاً با کمال دقت توجه فرموده‌اند مشاهده می‌گردد که مطالب و کلماتی که به وسیله وکلای مدافع گفته می‌شود اغلب به طوری تعبیر و تفسیر می‌فرمایند که به نظر می‌رسد مقصودشان فقط مرعوب کردن وکلای مدافع می‌باشد تا از این راه آزادی در بیان حقیقت را از لحاظ مدافعه برخلاف اصول دادگاه محدود فرمایند. اگر منم و با وکیل مدافع مرعوب شد از ذکر دلایل و مطالبی که به نفع خود تشخیص می‌دهد در نتیجه تلقین و تبلیغ دادستان محترم خودداری نماید آزادی بیان خود را از دست می‌دهد. وکیل مدافع مفید هیچ وقت نمی‌تواند دادرسان محترم را در توفیق به کشف حقایق که باید به صدور رأی متین دادگاه منجر شود کمک نماید. شاید تعبیر گفتار منم و وکیل مدافع و استنتاج از آن به وسیله دادستان محترم برای اثبات کیفرخواست مفید و یا ضروری باشد. در این مورد بحثی نیست که دادستان محترم نقاط ضعف را جستجو کرده مثل یک نفر نظامی حمله اصلی را معطوف به این نقاط فرمابند تا پس از درهم شکستن مقاومت منم استفاده از موقعیت و محل آن کند. ولی تفسیر و تخریفی که این نتایج قانونی را دربر نداشته از لحاظ استدلال و اقامه دلیل در دادگاه مورد استفاده نباشد و صرفاً از نقطه نظر ایجاد رعب و تردید و جلوگیری از آزادی بیان وکلای مدافع به عمل آید، یقیناً در خور مقام ارجمنده دادستان محترم که دادرسی و اجرای عدالت مفهوم حقیقی نام ایشان است نمی‌باشد.

نیمسار دادستان محترم، هر عمل و خلافی محدود به یک زمان معین می‌باشد، و خارج از این حدود اشخاص صفات ممیزه و سوابق خود را حفظ می‌نمایند. شما آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی را به جرم اعمال روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد تحت تعقیب قرار داده‌اید. بنده هم واقف هستم و میل ندارم طبق استدلال و نظریات شما از این حدود خارج شوم. وظیفه‌ای هم ندارم. ولی اگر بخواهم دلایلی هم در گذشته جستجو کنم و استنادی به قبل از ۲۵ مرداد بنمایم، مجبورم اشخاصی که با نامی که معرف حقیقی آنهاست در حضور دادگاه محترم معرفی کرده و برای نجات موکل خود کوشش نمایم. در این راه از حدود نزاکت و بی طرفی خارج نمی‌شوم. برای اجرای حق و عدالت نه‌دید و تکفیر و ملامت را لازم نمی‌دانم. دادگاه محل احقاق حق است و حاکم کسی است که سخنانش مستدل و دلایلی قویتر و منطقیتر باشد. استدلال ادعا و بیان دلایل لازمه‌اش این نیست که بنده از حدود ادب خارج شده برخلاف وجدان و تربیت عملی انجام دهم.

رعایت اصول تربیت و نام بردن شغل متهمین قبل از ۲۵ مرداد که خارج از کیفرخواست دادستان محترم می‌باشد



گناه کبیره نبوده که تیمسار دادستان محترم از ادای این کلمات اظهار نأسف و دلسوزی فرمودند. شاید به نظر دادستان محترم بنده در رعایت شرایط ادب قدری نسبت به آقای دکتر مصدق افراط نموده‌ام. ولی لازم است به عرض برسانم که حفظ شرایط ادب از مختصات اینجانب بوده، و بعلاوه حالت و موسی سفید، کسر خمیده و پاهای لرزان و رنگ پریده ایشان هر بیننده را مجبور به رعایت ادب و حفظ نزاکت می‌نماید. حتی هیئت محترم دادگاه نیز همیشه اصول ادب و احترام را رعایت فرموده‌اند. بنده دادستان دادگاه نیستم که بخوام با گفتار و استدلال و طرز بیان که زیبنده و پسندیده مقام دادستانی است متهمین را تحت تأثیر نفوذ قرار داده مبانی کیفرخواست را محکم و مسلم و اجرای آن را تسریع نمایم. بلکه بنده وکیل مدافع هستم و در گفتار خود رعایت موازین قانونی را آزادانه می‌کنم و در جمع آوری مدارک و دست بردن به طرف عوامل و عللی که اعتراضات وارده را موجه ساخته و دفاع از موکل را تسهیل می‌نماید مختارم. لذا اگر در بیان مطلب راه حقیقت پیموده و شرایط ادب نگاه داشته‌ام شاید درخور تحسین و تمجید بسانم. رعایت ادب و نزاکت در مقابل شخصی که دارای هیچ گونه قدرتی نبوده و منشأ اثر نمی‌باشد و در پنجه عدالت گرفتار است، جوانمردی را به ثبوت رسانیده قابل تحسین است.

فاصله گرفتن از مردمان مقتدر و مقامات صاحب نفوذ در دوران قدرت و توانایی و چاپلوسی نمودن و بسرای گمراهی و فریب دادن او خوب را بد و بد را خوب مجسم نساختن و این مرکز قدرت را به خیانت نردبان ترقی و موفقیت قرار ندادن، عزت نفس و تکبر باطنی و عدم توقع را به ثبوت رسانیدن، قابل تمجید می‌باشد. اگر امروز شرط ادب بجای می‌آورم، دیروز در هنگام قدرت آقای دکتر مصدق هرگز به پایبوسی و دستبوسی ایشان نرفتم. سر تعظیم فرود نیاوردم، نمئی و تقاضایی نکرده و وسیله و واسطه‌ای برای انتقال پست و مقام نتراشیدم، حتی تفویض شغل و مقام را از طرف ایشان نپذیرفتم و برای خوش آیند ایشان گزارشات فریبنده ندادم. در هر موقع عیبی به نظرم رسید گفتم، در مأموریتها از دولت اگر معایبی دیدم صراحتاً به عرض رسانیده یا کمی نداشتنم و از نتایج بد احتمالی آن نهراسیدم. پرونده‌های گویای آبادان و اهواز و بهبهان و دزفول و کرمانشاه و کردستان شاهد این مدعا بوده و اثبات می‌نماید که همیشه با بی نظری انجام وظیفه نموده و برخلاف وجدان و برای استرضای خاطر اشخاص حرفی نکرده و قدسی بر نداشته‌ام. صلاح و سعادت کشور را همیشه در هر جا بر همه چیز ترجیح داده‌ام. امروز هم در این دادگاه با پشتیبانی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و با اتکای خدا و به نفس هیچ وقت برخلاف وجدان حرفی نخواهم زد و عملی انجام نخواهم داد. علیهذا اگر در بیانات من راجع به آقای دکتر مصدق تا آن جایی که مربوط به موکل من بوده است از راه نزاکت خارج نشده‌ام، برای خوش آیند ایشان نبوده بلکه معرف عادت و اخلاق من بوده.

اگر آقای دکتر مصدق را به نام نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی نامیده‌ام، تیمسار دادستان محترم را مطمئن می‌نمایم که منظورم قبل از تاریخ ۲۵ مرداد بوده است. در این حصار ۲۵ تا ۲۸ مرداد که قلمرو و میدان عمل شما می‌باشد با این القاب وارد نمی‌شوم و احترام حریم شما را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. شما چندین روز از این قلعه مستحکم خارج شده در فضای آزاد به ناخت و ناز مشغول و فرسنگها از قلعه‌ای که خود بنا نموده‌اید و همه را در آن محبوس می‌دانید دور افتادید. ولی اگر وکیل متهمی را به نام شغلی که در خارج از این قلعه عهده‌دار بوده است بنامد فوراً آیه تکفیر را نازل ساخته او را با حلقه‌های زنجیر پولادین کیفرخواست که محدود به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد است بسختی می‌بندید و اجازه نفس کشیدن نمی‌دهید.

تیمسار دادستان محترم در تشریح و تفصیل کیفرخواست به درجه دادن بنده به متهمین ایراد فرموده توجه فرمودند که بنده برخلاف عادت عملی انجام نداده‌ام. آنچه را که تا امروز در دوران خدمت نموده‌ام امروز هم در محضر دادگاه

و با اجازه دادرسان محترم افتخار آن را حاصل کرده و عادت دیرین خود را تجدید نموده به متهمین درجه دادم. خدا را شکر گزارم که همیشه مرا منشاء کار خیر فرار داده خدمت و محبت بهم بیهنان را در دسترس همت و توانایی من قرار داده است.

فدای همت مردان پاکبازانم که از محبت با غیر دشمن خوبشند

دادستان محترم یک ایراد منطقی دارند که چرا به متهم ردیف ۲ طبق نامگذاری ایشان، یک مرتبه بدون طی مدهای قانونی و در نظر گرفتن مراحل درجات عالیترین درجه داده شده است زیرا متهم درجه ۲ با متهم درجه ۱ قابل قیاس نیست.

ز احمد تا احمد یک مسیم فرق است جهان اندر همین یک مسیم فرق است

اگر آقای دکتر مصدق را متهم درجه ۱ بنامیم، معلوم نیست چه درجه ای به متهم دیگر داده شود تا عدالت و انصاف رعایت شده میزان سنجش و مقایسه بین دو متهم بعدست آید. متهم درجه ۱ که قدرت و توانایی فوق العاده برای خود فراهم نموده و تمام مراکز قدرت را تحت الشعاع قرار داده و بنا به گفته دادستان محترم دستگاه مخوفی ایجاد و به کار انداخته و اداره می نموده است با سرنیپ ریاحی یک نفر سربازی خبر از امور سیاست چه تناسب و چه وجه شبه ای داشته که درجه زیر آن سرنیپ ریاحی باشد. این ایراد دادستان محترم وارد و مورد گواهی اینجانب می باشد. وکیل مدافع لزومی ندارد که استدلال دادستان محترم را که کلمه «مدعی عمومی» درباره ایشان بهتر صادق است قبول نموده. سرنیپ ریاحی را در ردیف آقای دکتر مصدق قرار دهند. آقای دکتر مصدق در امور کشوری و لشکری هم ردیف نداشتند. به طوری که همه از وقایع این دوران اخیر اطلاع دارند عموم وزرا و کلا احزاب، ارتشها تحت الشعاع افکار ایشان قرار داشته و هیچ یک در ردیف ایشان نبوده اند.

خود دادستان محترم در بیاناتشان این ادعا را ثابت نمودند و آقای دکتر مصدق هم صراحتاً به عرض دادگاه رسانیدند که خود محور اصلی امور بوده و بقیه و همه مثل میلیونها سیارانی که در منظومه شمسی فرار دارند در حول محور به وسیله یک قوه جاذبه نامرئی بودند. بیانات آقای دکتر مصدق و اعمالشان با کمال روشنی واضح و مسبرهن می سازد که اصولاً نسبت به سرنیپ ریاحی آن اعتماد و اطمینانی که لازمه همکاری نزدیک می باشد نداشته است. بکرنگی و سروسری در میان نبوده و عدم رضایت از سرنیپ ریاحی از گفتار ایشان کاملاً مشهود می گردد. این وضعیت و موقعیت کوچکترین گمان را در همکاری بین دو متهم از بین برداشته و کمترین سوءظنی به جای نمی گذارد. ولی در نتیجه فرضیه ای که در فبال دادستان محترم به وجود آمده است، می خواهند به زور و فشار و دلایل غیر وارد سرنیپ ریاحی را در ردیف آقای دکتر مصدق قرار بدهند.

اما شما دادرسان محترم متوجه تمام نکات بوده به اصرار و ابرام دادستان محترم توجه نخواهید فرمود. می دانید و قیاس به نفس می کشید که افسران ارتش همه بی تقصیر و همه خدمتگزارند. بسنجید و بی جهت این سرباز فداکار را آلوده و گرفتار امور سیاسی نخواهید نمود و ارائه طریق خواهید کرد و اجازه خواهید داد که این مردمان خدمتگزار که یکی از آنها سرنیپ ریاحی است در راه خدمت به کشور جان خود را در رکاب شاهنشاه با سربلندی و افتخار فدا نمایند.

رئیس: قبل از وارد در موضوع شدن دادستان توضیحاتی دارد.

سرنیپ آز موده: دیروز با پریروز بود که ابتجانب در روزنامه با مجله ای می خواندم که در قدیم الابام عنوان و نام وکیل مدافع «شرخر» بود. یعنی نوشته بود در همین دادگستری تهران به وکیل مدافع می گفتند «شرخر» یعنی وکیل

مدافع کسی بود که شرّ به‌پای می‌کرد. البته آن روزنامه داستان مفصلی نوشته که عین حقیقت بود. در یکی از جلسات دادگاه اینجانب بحثی نمودم که در زمان قدیم دادستان و وکیل مدافع چگونه انجام وظیفه می‌کردند و اظهار امیدواری کردم که در این دادگاه محترم انشاءالله انجام وظیفه طبق اسلوب جدید باشد. بنده قصد داشتم که وکلای محترم نیمسار ریاحی و آن نیمسار که صحبت‌های خود را نمودند اگر لازم شود بنده هم توضیحی بدهم. ولی توضیحات سرلشکر میرجلالی بنده را وادار می‌کند توضیحاتی را به‌عرض برسانم.

اولاً بنده نفهمیدم ایشان متهمند، آن هم متهمی که از خود آخرین دفاع می‌کند، با وکیل مدافع دکتر مصدق‌اند. اساساً نفهمیدم چه می‌گویند. آنچه استنباط کردم تمام سخنان و فرمایشات ایشان روی دو موضوع بود: یکی اینکه بنده در یکی از جلسات گفته‌ام و ایراد گرفته‌ام که ایشان چرا به آقای مصدق نخست‌وزیر گفته‌اند. این خاطره را اصلاً به یاد ندارم و از ریاست محترم دادگاه استدعا می‌کنم به نیمسار سرلشکر میرجلالی امر بفرمایند از روی صورت جلسات دادگاه مورد ایراد را پیدا نمایند تا ببینم چیست و ببینم آیا نحوه بیان بنده طوری بوده که ایشان مثلاً با ادب شوند و بنده بی‌ادب و ایشان خدمتگزار باشند و بنده مثلاً غیر خدمتگزار.

موضوع دوم این بود که بنده ایراد کردم چرا فرمودند منم درجه ۱ و منم درجه ۲. آنچه به‌خاطر دارم در یکی از جلسات چنین اصطلاحی را ایشان بیان فرمودند و بنده ایراد و اعتراض، خیر، توضیحاً عرض کردم و مقصودم این بود که اصطلاح «درجه» معنای شخصی را به ذهن می‌آورد. به نظر اینجانب وقتی می‌گوییم منم درجه ۱ و منم درجه ۲ در ذهن چنین تبادر می‌شود که یکی تفسیرش بیشتر از یکی و دیگری جرمش مهمتر از دیگری است. چون اینجانب که مدعی هستم هر دو منم موضوع کيفرخواست را در یک ردیف می‌دانم جسارتاً در آن روز عرض کردم. درجه ۱ و ۲ منظور نظر دادستان نیست. آنچه به‌خاطر دارم نیمسار میرجلالی هم شاید توضیح فرمودند و موضوع منتفی شد. ولی با نهایت تأسف امشب بیاناتی فرمودند که اینجانب همان طوری که بارها عرض کرده‌ام در راه انجام وظیفه کلمه‌ای را بلاجواب نخواهم گذاشت، حال اگر روی اظهارات بنده کسی مرعوب می‌شود این از ضعف نفس خودش است. آدم قوی با گفتار مرعوب نخواهد شد. به فرض اینکه قصد من از اظهاراتم مرعوب نمودن و کلای مدافع باشد، وکیل مدافع شایسته نه تنها مرعوب نمی‌شود بلکه تشجیع می‌گردد. این سببم دفاعی سرلشکر میرجلالی مربوط به قرن هفدهم و هجدهم است. امروز خریدار ندارد.

پس جواب آن قسمت از فرمایشات ایشان را که اظهار داشتند دادستان ارتش گفتارهایش به‌نحوی است که می‌خواهد وکیل مدافع را مرعوب کند، دادم. اتفاقاً اگر در این دادگاه مثلاً یک نفر ستوان ۳ وکیل مدافع سرتیپ ریاحی بود، شاید باز هم ساده‌لوحانی می‌گفتند چون یک سرتیپ دادستان ارتش است و بیاناتش رعب‌آمیز به‌قول ایشان است، آن ستوان ۳ تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد. ولی من نمی‌دانم چقدر جبین و ضعف نفس می‌خواهد که یک سرلشکر در برابر اظهارات یک سرتیپ به‌قدری مرعوب گردد که نتواند خودداری کند. اینها راه دفاع نیست. اینها کوچکترین اثری در انجام وظیفه من ندارد. فرمودند خدمان‌شان در برابر مصدق از چه قرار بوده. تعظیم و تکریم نکرده‌اند. در آبادان و نهران چه کرده‌اند. این صحبت‌ها به‌بنده و دادگاه چه مربوط است؟

ولی چون عنوان می‌فرمایند، صریحاً می‌گویم که دکتر محمد مصدق نظامی نبود. هر عمل ناشایستی که در وزارت دفاع ملی و در دستگاه ارتش انجام داد، زیر سر چند سرلشکر و سرتیپ بود که او را هدایت می‌کردند و معاونت می‌نمودند. آن هم پاسخ این قسمت از اظهار شما.

در این دادگاه صریحاً بگویم هر کس باید تکلیف خود را بداند و جز از راه قانون راه دیگری نییاید. عوامفریبی،

ریا، سالوس، جملات شش پهلو بلاجواب نخواهد ماند. تردید ندارم تیمسار سرلشکر میرجلالی این اظهارانی که فرمودند بسیار تأثر آور بود. خودشان تشخیص خواهند داد اگر در گوشه خلوتی یک دور با دفت مرور فرمایند و ببینند چه می گویند و در مقابل چه شخصی می گویند و در برابر چه عملی. مدعی هستم که موکل ایشان نلگراف کرده: «شاه فراری است. جلوی توده ایها را نگیرید.» این ادعا با این حرفها با سبیدی موی دکتر مصدق، خمیدگی پشت او، اشک تمساح ریختن و ناله کردن رفع نمی شود. دکتر مصدق به نظر دادستان ارتش نه تنها قابل رحم نیست، بلکه باید وسط میدان سپه به دار آویخته شود و سر نیپ نقی ریاحی باید در سینه همین سر بازخانه قصر جلوی مسلسل گذاشته شود. زیرا هر دو [با صدای بلند] که یکی خود را وزیر دفاع ملی و نخست وزیر فلابی می دانست و دیگری رئیس ستاد ارتش بود، قصد داشتند زن و بچه و ناموس این کشور را از یک طرف، دستگاه سلطنت و اساس استقلال این کشور را از طرف دیگر به دست بیگانه بدهند و تاریخ چند هزار سائۀ این کشور را بکباره از بین ببرند تا شاید سینه های خود را فراخ نگاه دارند. یکی مثلاً رئیس جمهور باشد و دیگری فرمانده کل قوا.

اگر تیمسار سرلشکر میرجلالی ها انجام وظیفه مرا نمی پسندند، باید بدانند این کشور را همین سرلشکرها به این روز انداخته اند. این ارتش را که همه افسران و سربازان و درجه داران شریف و شاه دوست هستند به همین نحو بیانات و استدلالات روحیه آنها را ضعیف و به روزی انداخته بودند که سر نیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش بود و در لحظات آخر با بدستور دکتر محمد مصدق و با به اینکار خود که از لحاظ سربازی در وضع او اثری نداشته و ندارد به آن روزگاری انداختند که در کیفرخواست تشریح نموده ام.

به عرض ریاست دادگاه می رسانم که در این دادرسی موقعی که بیانات خارج از موضوع می کنند، لطفاً جلوی بیانات اظهار کنندگان را بگیرید و یا رویه و نحوه انجام وظیفه اینجانب همین است که ملاحظه می فرمایید و غیر این نخواهد بود. نه قصد ارباب دارم نه نهیدید. با کمال ادب و نزاکت مثل یک دادستان وظیفه خود را انجام می دهم منتها اشخاصی تحت لفافه با کناپه و اشاره بیانات خود را می گویند و اینجانب زبانی جز زبان صراحت نداشته و نخواهم داشت. به اندازه ای در سمت دادستانی عادل هستم که روزی شنیدم تیمسار سر نیپ ریاحی دونفر و کیل مدافع تعیین کردند. بهم مقطاران دادبار خود گفتم: «به نظر می رسد از بهترین افسران ارتش باشند شما باید تیمسار مزبور را کمک کنید و بجز آن دو نفر، وکیل مدافع دیگری هم تعیین کنید.» درست به خاطر ندارم. شاید در حضور خود تیمسار ریاحی بود. ولی ملاحظه می کنم که نحوه بیانات یکی از وکلای مدافع تیمسار را و ادار به جوابگویی می کند. به تیمسار سر نیپ ریاحی صریحاً می گویم هرگاه تشخیص دهم نحوه دفاع طوری است که راه ارفاق موجود است، بر پا می خیزم و از دادگاه تقاضای تبرئه متهم و یا ارفاق را می نمایم. ولی هرگاه قصد نمایند که با نهایت بی انصافی افسری را که هیچ قصدی ندارد جز انجام وظیفه او را دلسرد نمایند نه تنها دلسرد نمی شوم بلکه به کرات گفته ام سرسخت تر می شوم و صریحتر صحبت می کنم. دیگر عرضی ندارم. اخذ هر گونه روشی منوط به تصمیم و کلای محترم مدافع و ریاست محترم دادگاه خواهد بود.

سرلشکر میرجلالی: قبل از آنکه مطلب دوم را شروع کنم، لازم است که از حسن نیت تیمسار دادستان محترم تشکر کنم که حقیقتاً وظیفه دادستانی را به طوری که قبلاً به عرض رسانیدند بسیار خوب انجام می دهند. دادستان محترم جای ارفاق برای متهم نگذاشتند. اگر بالاتر از حکم تقاضای اعدام مجازات دیگری هم هست دادستان محترم به سر موکل من منت نگذارید. هیچ دلیلی ندارد که وکلای مدافع در مقابل گفتار دادستان محترم ساکت و جامد بمانند. دادستان محترم از طرز بیان خود کاملاً خوشوقت اند. تصور می نمایم در موقع بیان مطالب شخصاً به طوری

نحت تأثیر فرار می گیرند که رشنه صحبت از دستشان خارج می شود. بنده در عرایض امانتی و با کلمه نساوایی به دادستان محترم عرض نکردم که موجب این گفتار غرای ایشان بشوم.

ما خود افتادگان مسکینیم حاجت تیغ پر کشیدن نیست

موکل بنده به حد کفایت متأثر و وحشت زده هست. دیگر لزومی ندارد که دادستان محترم با فرمایشات گرم و پر از حرارت خود مجدداً موکل بنده را یادآور می شوند. آنچه که در محکمه گفته می شود بسرای هیئت محترم دادگاه و دادستان محترم به عرض می رسد که بایستی بعد از این تعادل گفتار نصمیم صحیح گرفته و رأی متین خود را ابلاغ فرمایند. وکیل مدافع آن هم در این دادگاه جز تقاضای احقاق حق تقاضای دیگری ندارد و احتیاجی به ارفاق ندارد. بنده وکیل مدافع اگر ایمان به بی گناهی موکلم نداشتم، قبول این خدمت سنگین را نمی کردم که مورد خسرده گیری غیر منطقی دادستان محترم بشوم.

در یادار نصیورزند؛ متأسفانه تیمسار دادستان ارتش خیلی سرعت نحت تأثیر اعصاب فرار می گیرند. این یک خصوصیتی است که وقتی اشخاص تحت تأثیر فرار می گیرند، منطلق را فراموش می کنند. فرمودند: «روزنامه ای خواندم. سابقاً وکیل مدافع شرخر بود.» یعنی کسی که ایجاد شر می کند. همان طوری که تکه کلام دادستان است و بنده هم آن را می گویم خیلی عجیب است. اولاً معنای این عبارت این نیست که تیمسار دادستان ارتش استنباط کردند. معنای آن این است که وکیل مدافع سابقاً می رفت شر می خرید. نه خودش ایجاد شر می کرد. مقصودم از توضیح این موضوع این است که تیمسار دادستان توجه فرمایند وکیل مدافع نمی تواند مورد تعرض دادستان ارتش قرار گیرد. ایشان معتقدند که منم به نظر ایشان مجرم است و هر چه می خواهند بایستی بتازند. ولی باید این نکته را مرکز ذهن قرار دهند که وکیل مدافع متهم نیست و بایستی به طوری با او صحبت کرد که نوهینی، آن هم یک نوهینی عمومی به وکلای مدافع باشد. مثل این است که هر کس در روی این نیمکت می نشیند مجرم است. چنین نیست. حتی متهم نیز تا زمانی که رأی دادگاه دال بر محکومیت او صادر نشده است، نباید مورد تعرض قرار گیرد و نوهین شود چه رسد به وکیل مدافع.

بنده باید به تیمسار دادستان ارتش عرض کنم که من یک نفر وکیل مدافع تیمسار ریاحی خود را نهران ۲۸ مرداد می دانم. همان کسی که آقای دکتر مصدق معتقدند به جای ایشان باید محبوس باشند. وقتی که چنین خصوصیتی وجود داشته باشد نباید وکلای مدافع را به این ترتیب مورد تعرض قرار داد. ما وکلای مدافع تیمسار سرنیپ ریاحی وکلای مدافع آقای دکتر مصدق نیستیم. ما به هیچ وجه عمل ایشان را نه کردار ایشان را تأیید نکرده و نمی کنیم. ما یک موکل داریم و آن هم تیمسار سرنیپ ریاحی است. چرا این وکالت را قبول کردیم؟ بنده در دفاع به عرض می رسانم و مفتضی نیست که تیمسار دادستان رسماً اظهار کنند همین سرلشکر یا همین افسران بودند که ارتش را در چنگال دکتر مصدق انداختند، کشور را به این روز انداختند. به فرض اینکه کسی هم باشد به نام موکل بنده، ولی ما بر سرلشکرها چنین نکردند و نمی کنند و نخواهند کرد. برای اینکه عنصر سرباز مقدس است. عنصر سرباز کسی است که خود را برای فداکاری در راه میهن و شاهنشاه آماده کرده است. اگر ما مبارزات اصولی کردیم ولی وارد بعضی جزئیات نمی شویم. متأسفانه در دادگاه بعضی مسائل صحبت شد و باید بگویم مناظره ای شد که نمی بایستی بشود. سیاست، مسائل نظامی، این قبیل صحبتها در این دادگاه مفتضی نبود. مسئله روشن بود. اتهام واضح بود. استدلال معین و مشخص بود. می بایستی سی و یکمین جلسه دادگاه فقط تکرار مکررات باشد. بنده شخصاً معتقدم این دادگاه در هفته اول باید کارش را تمام می کرد. عرض می کنم قسمت عمده وقت دادگاه را خود تیمسار دادستان ارتش گرفتند. پس از ایشان

## جلسه سی و سوم

سی و سومین جلسه دادرسی در ساعت ۹/۴۵ صبح پنجشنبه ۲۶ آذر ۱۳۳۲ در سالن باشگاه افسران پسادگان قصر تشکیل شد. پس از رسمیت جلسه، رئیس دادگاه خطاب به سرتیب آزموده اظهار داشت:

اگر مطالبی دارید، بیان فرمایید.

سرتیب آزموده: محترماً با اجازه ریاست محترم دادگاه یک توضیح لازم را باید به عرض برسانم و چند نامه وارده را نیز تقدیم دادگاه محترم می‌نمایم.

روزنامه اطلاعات مندرج چهارشنبه ۲۵ آذرماه تحت عنوان «مرا متهم می‌کنند» شرحی درج نموده به قلم جناب آقای مسعودی. موضوع آن راجع به هزینه سفر امریکای هیئت اعزامی تحت ریاست آقای دکتر مصدق است. گویا به توضیحانی که آقای دکتر مصدق در این دادگاه داده‌اند پیرایه‌هایی بسته شده که ایشان مجبور به ادای توضیح شدند. اینجانب برای بار سوم توضیح می‌دهم که طرح این موضوع در این دادگاه برای این اصل بود که در یکی از جلسات آقای دکتر مصدق عنوان نمودند برای سفر امریکا از خزانه دولت هزینه‌ای نشده است. روی این عنوان اینجانب به صورت حساب و عمل حسابداری عیناً چنین گفتند: «متصدی حساب آقایان صالح و دکتر سنجابی بودند. بعد حساب به عهده آقای مسعودی گذارده شد که ایشان در نهران حساب و اسناد خرج را تنظیم و آن را تسلیم حسابداری نخست‌وزیری نمودند.» بهر جهت منظور از این توضیح این بود که دادستان ارتش به هیچ وجه توجهی به حساب نداشته و اساساً از وظیفه او خارج است. همان طوری که عرض شد، اصل مطلب به قراری که شرح داده شد بوده است. اینک با اجازه ریاست محترم دادگاه چند نامه واصله را تقدیم می‌کنم.

[دادستان ارتش نامه‌هایی مربوط به دعای صبحگاه و شامگاه و سرود شاهنشاهی و ابراز انزجار از اظهارات دکتر مصدق که به او رسیده بود برای ضبط در پرونده امر به دادگاه تقدیم کرد. نامه اول را که مربوط به مادری بود که فرزند خود را در وقایع ۲۸ مرداد از دست داده بود قرائت کرد.]

دکتر مصدق از آه این مظلومین مصون نخواهد بود. به فرض محال اگر دامنگیر خودش نشود. اعفایش مصون از خشم و غضب الهی نخواهند بود. بهر جهت از موقع استفاده نموده و به این مادر داغ‌دیده تسلیت می‌گویم. نفاضا می‌کنم آقایان دادرسان هنگام شور و صدور رأی منظره این داغ‌دیدگان را در پیش چشم خود مجسم نمایند.

نکته دیگر اینکه یک نفر از اهالی نهران چندی قبل آسیابی از آقای دکتر مصدق اجاره می‌کند به سالیانه ۱۵۰۰ تومان. چندی بعد خانه‌ای که داشته به ۸۰۰۰ تومان می‌فروشد و آن آسیاب را تعمیر می‌کند. ولی بعد بيشوای معظم آسیاب را سالیانه ۴۰۰۰ تومان به مرد دیگری اجاره می‌دهد. آن مرد اکنون شب و روز دعاگوی این پیشوا است.

رئیس: این که مربوط به کار ما نیست.

سرتیپ از موده: از بنده مردم می‌خواهند و من بایگانی دیگری هم ندارم و باید این نامه‌ها را در همین جا تذکر بدهم تا در پرونده ضبط شود. منظورم این است که نویسنده این نامه اگر راست گفته باشد، آقای دکتر مصدق لااقل وسایل ترضیه خاطر او را فراهم بکنند. البته منظور بنده تذکار است و به وظیفه اصلی بنده مربوط نیست. تصور می‌کنم تذکر خیرخواهانه ابرادی نداشته باشد.

آقای سیدعبدالحسین مطهری شرح مفصلی نوشته‌اند و ضمن آن می‌نویسند در جایی که آقای دکتر مصدق در دادگاه باید اصطلاح کنند عملی که انجام شده به دست خاتین و بی‌وطنان و احزاب چپ بود. اصطلاح می‌کنند به دست احزاب ملی و نجار و کسبه بود. وبالعکس در جای دیگر وارونه اصطلاح می‌کنند. آن گاه دادستان شرحی را که نویسنده این نامه مبنی بر احساسات شاه‌دوستی نوشته بود توضیح داد.

آقای حمید نهاوندی ضمن نامه‌ای می‌نویسد افراد شاه‌دوست و میهن‌پرست نگران صدور رأی دادگاه هستند و از دادگاه محترم می‌خواهند حکم غلبه حق را بر باطل صریحاً اعلام دارند. اینکه این نامه‌ها را من در اینجا می‌خوانم برای اجرای امر هموطنان عزیزم می‌باشد.

رئیس: به طوری که بارها تذکر داده شده، چون موضوعات خارج از بحث این دادگاه ایجاد مباحثه می‌نماید، خواهش می‌کنم بعد از این عین نامه را به دادگاه بدهید تا تفصیل زیادی درباره آن نشود و وقت دادگاه را ضایع نکنند. چون این مباحث مربوط به ما نیست.

سرتیپ از موده: استدعا می‌کنم او امرنان را صریحاً بفرمایید تا در صورت جلسه فید شود. بنده هم بعداً این نامه‌ها که بمن رسید به استناد دستور جناب عالی برای صاحبان آن پس خواهم فرستاد.

رئیس: پس نفرستید. التماس کنید در پرونده ضبط خواهد شد. چون احتیاج به تفصیل و توضیح ندارد.

سرتیپ از موده: بنده هم فقط تذکر می‌دهم و توضیح مفصلی نسبت به آنها نداده‌ام.

رئیس: آقای دکتر مصدق، جناب عالی فرمایشی دارید، بفرمایید.

دکتر مصدق: بنده می‌خواستم عرض بکنم به بنده مربوط نیست که این نامه‌ها در اینجا خوانده می‌شود یا نمی‌شود. البته ریاست محترم دادگاه هر طور اجازه می‌فرمایند مختارند و خود دانند. ولی خواستم تذکر بدهم که ریاست دادگاه بعد از اینکه آقای دادستان تمام نامه‌ها را خواندند این تذکر را می‌دهند، و حال آنکه بنده هر وقت خواستم توضیحی به عرض دادگاه برسانم در اولین کلمه محروم از عرض می‌شوم. دیگر اینکه در چیزهایی که در اینجا گفته می‌شود، اگر نسبتی به کسی داده شود طرف باید جوابگویی کند. بنده فقط در جواب فعلاً عرض می‌کنم دستور بفرمایید این مرد اجازه نامه او را بخواهد و ارائه بدهد تا من توضیح بدهم.

رئیس: البته توجه فرمودید که بیش از یک نامه خارج از موضوع نبود و آن هم تذکر داده شد. رسیدگی به این موضوع هم مطلقاً چنانچه خود آقای دادستان اشاره کردند مربوط به این کار نبود و در وظیفه دادگاه نمی‌باشد.

سرتیپ از موده: اگر اجازه بفرمایید چون ایشان زندانی هستند این امرشان را اجرا کنیم؛ چون البته نمی‌توانند از اینجا خارج شوند. از طرفی همان طور که عرض کردم شاید اصلاً موضوع این نامه دروغ باشد.

رئیس: البته در خارج از محیط دادگاه مانعی ندارد. اکنون نیمسار سر لشکر میرجلالی به دفاع از نیمسار ریاهی

ادامه دهید.

سر لشکر میرجلالی: نیمسار سرتیپ ریاهی همیشه با ورود افراد ارتش در احزاب مبارزه می‌کرده است، با

فعالیت‌های سیاسی در ارتش مبارزه می‌نموده است و وارد شدن افسران را در احزاب خیانت به ارتش تشخیص داده بوده است. طرحی از طرف ستاد ارتش قبل از نصدی ایشان به وزارت جنگ برای تنبیه افسرانی که عضویت احزاب را قبول می‌نمایند تهیه و در حضور وزیر دفاع ملی وقت در کمیسیونی که سرنپ ریاحی عضویت آن را داشته است مطرح و مورد شور قرار می‌گیرد. در این طرح تنبیهات سخت تا اخراج از خدمت پیش‌بینی می‌شود. سرنپ ریاحی در این کمیسیون اظهار می‌دارد: «حتی ممالک خیلی متمدن که عضویت احزاب را برای ارتش قائل شده‌اند، امروز به‌اشتباه خود پی برده و ارتش‌های خود را با محظورات پیشماری مواجه ساخته و اکنون در پی رفع این نگرانی می‌باشند. در ارتش ما این قبیل اقدامات در حکم انحلال ارتش می‌باشد. با این فکر باید بسختی مبارزه شود و ارتش باید از هر گونه اعمال نفوذ سیاسی برکنار باشد.»

این طرز فکر می‌رساند که سرنپ ریاحی دشمن سرسخت مداخله احزاب در ارتش بوده و عملاً طبق پرونده‌های موجود در ستاد ارتش با این قبیل افکار جدال خستگی‌ناپذیر می‌نموده است. سرنپ ریاحی مجاز نبوده است که این مطالب را در دسترس مردم و افکار عمومی بگذارد. ولی به‌پیروی از نیت شاهنشاه برای حفظ سازمان ارتش کوشش می‌نموده و پس از معانعت از شرفیابی رئیس ستاد ارتش به حضور اعلیحضرت همایونی سرنپ ریاحی کسماً در بی‌اطلاعی بسر برده و بر اشکال کار ارتش بیش از پیش افزوده می‌گردد. در این دوران هم سعی و جدیت کافی به عمل آمده که تصمیمات غلطی راجع به فرماندهان گرفته نشود. ولی بدبختانه در این مرحله اطلاعات زیادی از مستابع و مجاری مختلفه به آقای دکتر مصدق می‌رسیده و ایشان هم بدون مشاوره و بسررسی و تشخیص نظریات خصوصی گزارش دهندگان تصمیمات شدیدی بر علیه فرماندهان می‌گرفته‌اند. ولی سرنپ ریاحی تا حد امکان از اجسرای تصمیمات غیر عادلانه و غلط آقای دکتر مصدق جلوگیری به عمل می‌آورده است. این موضوعها موارد بسیاری دارد که پرونده‌های ستاد ارتش حاکی از آن است و روشنترین دلیل عدم همکاری و موافقت نظر سرنپ ریاحی با آقای دکتر مصدق می‌باشد.

روز جمعه ۲۳ مرداد سرنپ ریاحی که بر حسب معمول باید برای دادن گزارشات به حضور آقای دکتر مصدق می‌رسید از خانه خارج نمی‌شود؛ و آقای دکتر مصدق نگرانی خود را از غیبت رئیس ستاد ارتش در آن روز به عرض دادگاه محترم رسانیده‌اند. سرنپ ریاحی تمام روز را در اطراف وضعیت عمومی یعنی اختلافات جدید آقای دکتر مصدق با دربار و فشار به‌کلای جبهه ملی برای دادن استعفا و عدم توجه به اعتراض و نظریات اشخاص ذینفوذ در کشور و وکلای جبهه ملی و موضع فرزندوم و نتیجه بعدی آن و هزار مسائل جاری روز اندیشید و بخصوص راجع به وضع و تکالیف ارتش در این گیرودارهای مبتلا به ارتش که به‌طور روشن نمی‌توانست واقف و با خبر از جریانات پشت پرده آن باشد فکر نمود. وضعیت ارتش را خطرناک تشخیص می‌دهد و چون از تمايلات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی کاملاً بی‌اطلاع بود و آقای دکتر مصدق را بازیکن تمام این صحنه‌ها و یگانه‌آمر دستگاه مستقیم ارتش می‌بیند، اگر خود را حاضر و آماده به خدمت در پست ستاد ارتش با آقای دکتر مصدق نسدانسته، مصمم به استعفا می‌گردد. چون در روز شنبه ۲۴ مرداد بعد از ظهر راجع به عدم احضار اربابها از سمدآباد مورد بازخواست دکتر مصدق قرار گرفته تهدید به برکناری از پست ستاد ارتش می‌شود و به دلیل تصمیم قبلی به خوشنونه از نظر ایشان حسن استقبال نموده و کار را خاتمه یافته تلقی می‌کند. به همین دلیل مستقیماً ابتکاری برای استعفاء از ریاست ستاد ارتش به خرج نمی‌دهد و بنا بر گفته آقای دکتر مصدق انتظار آن را می‌کشید که عوض ایشان تعیین گردیده و پست ریاست ستاد را ترک کند. اتفاق شب ۲۵ مرداد سرنپ ریاحی را در تصمیم خود راسختر می‌سازد. ولی آقای دکتر مصدق گویا



نمی‌تواند در چنین وضعیتی کسی را برای مسئولیت این مقام حاضر سازند و یا فرصت این عمل را پیدا نمی‌کنند. سرتیپ ریاحی در حال انتظار با اضطراب روحی و عدم رضایت در آن چند روز برخلاف میل و ارادهٔ بساطنی به نمایلات آقای دکتر مصدق آلوده می‌شود.

ساعت ۱۱ جلسه به عنوان تنفس تعطیل شد.

\*\*\*

مقارن ساعت ۱۱/۲۰ مجدداً جلسهٔ دادگاه تشکیل گردید و سرلشکر میرجلالی مدافعات خود را چنین ادامه داد: مرحلهٔ دوم زمان نصدی ریاست ستاد سرتیپ ریاحی از ۲۵ تا ۲۸ مرداد می‌باشد که دفاع اصولی آن توسط سرکار سرهنگ شاهقلی به عمل خواهد آمد و من به طور اجمال از آن می‌گذرم. در این چهار روز تیمسار دادستان ارتش در کپرفخواست خود موضوع توقیف نیمسار سرتیپ نصیری و موضوع به‌خشنامهٔ شامگاه و صبحگاه، دستور تلگرافی به خارج راجع به مجسمه‌ها و دستور تلگرافی راجع به عدم جلوگیری از احساسات و تظاهرات عناصر چپ را مورد ادعای خود فرار داد و کپرفخواست صادر فرموده‌اند.

در این موارد بنده به هیچ وجه دفاعی ندارم. اصولاً وارد این موضوعها نمی‌شوم. زیرا آقای دکتر مصدق که حاکم مطلق‌العنان ارتش بوده‌اند، مطابق اقرار صریح خود در حضور هیئت محترم دادگاه گناه این عملیات را از دوش سرتیپ ریاحی برداشته و به عهده گرفته و شانه از زیر بار سنگین مسئولیت آن خالی ننموده‌اند. خود آقای دکتر مصدق دربارهٔ صدور این دستورات از خود دفاع نموده و علل و جهاتی را که باعث اتخاذ این تصمیمات گردیده به عرض رسانیده‌اند. آقای دکتر مصدق مفاد گزارش هیئت هشت نفری نمایندگان محترم مجلس شورای ملی را که بنا به گفتار خود ایشان مورد موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز بوده است قبل از تصویب مجلس شورای ملی به‌مورد عمل گذاشت. ارتباط مستقیم رئیس ستاد ارتش را به اعلیحضرت هدایون شاهنشاهی قطع نموده و تمام جریانات عادی ارتش را تغییر داده و خود را عملاً جانشین فرماندهی کل قوا نموده از این قدرت استفاده می‌نموده‌اند.

در این قطع ارتباط چون کوچکترین دستور مخصوصی به رئیس ستاد ارتش از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی داده نمی‌شود، بدیهی است که سرتیپ ریاحی در حقیقت دست و پا بسته تحویل وزیر دفاع ملی که خود را مسئول واقعی ارتش می‌دانسته است گردیده جز اطاعت و اجرای دستورات وزیر دفاع ملی عملاً و قانوناً کاری نمی‌توانسته‌اند انجام دهند. مطلب خیلی روشن است که ریاحی در این موارد مفسر نیست و عملی جز اجرای امر مافوق از او سرزده، اگر اطاعت امر مافوق گناه است، باید تجدیدنظر در مقررات نظامی ما به عمل آید. فقط ممکن است دادستان ارتش که این مطلب را به زبان نیاورده است منظورشان این باشد که چرا سرتیپ ریاحی نمرود نکرده و بر خلاف دستورات وزیر دفاع ملی و فرمانده بلاواسطهٔ خود عکس‌العملی ظاهر نمود. در این باره باید عرض کنم که بدبختانه اگر ریاحی بر خلاف اصول عکس‌العملی از خود نشان می‌داد، ممکن بود قبیل از پیدا شدن راه نجات بسازد به عنوان نمرود و یاغی تسلیم پنجهٔ عدالت بشود. پس سرتیپ ریاحی از هر طرف گرفتار چنگال فشار روحی بوده است.

هیئت محترم دادرسان، انتظاری که نیمسار دادستان محترم از سرتیپ ریاحی دارند این است که خوب بود سرتیپ ریاحی دستورات وزیر دفاع ملی را اجرا نمی‌کرد و مانع اجرای دستورات آقای دکتر مصدق می‌شد. این انتظار نیمسار دادستان محترم معنی حقیقی آن این است که سرتیپ ریاحی می‌بایستی بر علیه دولتی که قانونی می‌دانست و

اطلاع از عزل آن نداشت خروج نماید و امورات کشور را که همه با هم ارتباط دارند در تحت کنترل و اختیار خود قرار بدهد. البته اگر این فکر غیر منطقی و غیر متعارف بر حسب اتفاق در فکر سرنیپ ریاهی ایجاد می‌گردید و نتیجه عمل ایشان میوه‌های شیرین و لذت بخش به بار می‌آورد، سرنیپ ریاهی در مقابل یک فکر و یک عمل غلط و غیر قانونی که مرتکب شده بود شاید امروز مورد احترام همه قرار می‌گرفت. شاید اگر سرنیپ ریاهی می‌توانست پیش‌بینی نماید و نتیجه مطلوب و مفید تمدد و عصیان خود را نسبت به دولت وقت در خاطر مجسم و در فکر خود حل کند، دست به چنین کار شگرفی می‌زد. ولی چون سرنیپ ریاهی اصولاً جز با وزیر دفاع ملی سروکار نداشته و فقط تقریباً از اردیبهشت‌ماه تکیه‌گاه خود را در ارتش به اجبار از دست داده بود و وارد هیچ نوع جریان‌های پشت پرده نبود. جز این چاره‌ای نداشته ایشان رعایت سلسله مراتب را کرده و کاری برخلاف قاعده و اصول انجام نداده است. آقای دکتر مصدق وزیر دفاع ملی وقت می‌گوید: «سرنیپ ریاهی مرتوس من بوده است و لازم بوده است که دستورات من را اجرا کند» و اعتراف می‌کند که «تمام دستورات را اعم از بازداشت تیمسار سرنیپ نصیری و صدور بخشنامه‌ها و جلوگیری از خواندن سرود شاهنشاهی در مجامع عمومی، تغییر دعای شامگاه و صبحگاه، فرود آوردن مجسمه‌ها و غیره، همه را من دستور داده‌ام.» در بازرسی نیز همین اعترافات را نموده است. چگونه دادستان محترم حاضر شده است آلت فعل را به محکمه جلب نموده و امروز با تمام قوا بخواهد این آلت فعل را محکوم و تسلیم‌دار مجازات نماید؟

افکار و رفتار و طرز عمل سرنیپ ریاهی که به عرض رسید کوچکترین تسرید را در سرنیپ ریاهی نسبت به مفاسد ارتش از فکر دادستان محترم بقیناً بیرون ساخته است و شما یقین حاصل کرده‌اید که او هم چون شما سربازی با وفا و افسری شرافتمند است. حوادث و تحولات بی‌جای دوران اخیر و حس خودخواهی و لجباجت آقای دکتر مصدق در امور ارتش ایشان را در این تنگنای گرفتاری بیرحمانه دچار نموده است. کلید استخلاص او به دست با شهامت شما سپرده شده است؛ و شما وجداناً موظف هستید لکه‌ای را که وزیر دفاع ملی به‌دامن شرافت سربازی یکی از هم‌قطاران شما وارد نموده است، با قطرات اشک دیدگانی که با نفرت به آن ایام هرج و مرج می‌نگرد شستشو نمایید.

جریان حوادث در سالهای اخیر بارها هم‌قطاران ما را در مقابل جریاناتی که روحشان از آن بی‌خبر بود قرار داد و آنان را بدون حق و دلیل متهم ساخت. وقایع ۳۰ تیر هنوز از خاطرها محو نگردیده است. در آن وقایع هیچ یک از افسران از کناره‌گیری آقای دکتر مصدق و علل و جهانی که موجب این تصمیم گردیده بود اطلاع نداشتند. از هدف و نقشه و طرز فکر ایشان اطلاع نداشتند و به همین ترتیب از قبول مسئولیت آقای فوام بکلی دور و بی‌اطلاع بودند. غافل از اینکه متولیان وقایع حوادث ۳۰ تیر را به مرحله تبیین خواهند رسانید و تمام نافرمانیها و عصیانها را لباس عدالت و قانون خواهند پوشانید و رفقای سرباز ما را از نظر انجام وظیفه و فرمانبرداری ظلم و قانون شکنی متهم، و تسلیم هوی و هوس خواهند ساخت.

آقای دکتر مصدق با علم به اینکه دولت آقای فوام دولتی بود قانونی و برای نخست‌وزیری ایشان تمام تشریفات متداول معمول گردیده بود، پس از روی کار آمدن مجدد خود، تمام اشخاصی را که برضد یک دولت قانونی که هنوز گناهی از او مشاهده نشده بود عصیان و انقلاب نموده بودند مورد تشویق و محبت فرار داده. مقتولین این وقایع را به نام شهدای راه آزادی تکریم و تمجید نموده و بالعکس مأمورین انتظامی را که گناهی جز اجرای دستورات یک دولت قانونی نداشته و وظایف خود را به حد کمال انجام داده بودند مورد تنبیه و توهین فرار داد. آقای دکتر مصدق

هم آقای دکتر مصدق. ما که موکلان سرتیپریاحی باشیم، مدام از جریان معذب بودیم. زیرا می‌خواستیم هر چه زودتر تکلیف موکلان روشن شود. باید ضمناً بنده از طرز تحقیقات دادگاه تشکر کنم که در نتیجه پرسش و سؤال و تعمق و بررسی از تمام وزرا و آنهایی که در آن دستگاه عامل عمل بودند به این نتیجه رسیدند که حقایق غیر از آن بود که روز اول تیمسار دادستان را به غلبان آورده بودند و ایشان را واداشته بود که چنین کیفرخواستی را در باب موکل مسن بنویسند.

زیرا معقول نیست که در یک کیفرخواست دو نفر اصیل‌زاده باشد بدین طور که در یک کیفرخواست هم مصدق می‌خواست شاه بشود و هم ریاحی می‌خواست ریاحی شاه شود. و من ایشان را به هیچ وجه مورد خردگی قرار نمی‌دهم، چون در آن روزها احساسات به حد غلبان رسیده بود. ولی امروز من مطمئنم در نیت تیمسار دادستان ارتش جز فکر برائت (البته منظورم این است که باید برائت از طرف دادگاه صادر شود) فکر دیگری نیست. من مطمئنم همان طوری که یک روز درباره آقای مصدق صحبت می‌کردند فریاد کشیدند: «به‌خدا قسم این سرتیپریاحی تقصیر ندارد، همه تقصیرها متوجه دکتر مصدق است»، همین اعتقاد را هم دارند. من فکر می‌کنم همین آقایان دادستان همه حاضرند وکیل مدافع سرتیپریاحی بشوند. من نمی‌گویم سرتیپریاحی خطا نکرده. برای اینکه خود او هم نمی‌گوید. ولی اطاعت سلسله‌مراتب را نباید در ارتش پایمال کرد. امرین را باید بشدت مجازات کرد تا دیگر این اتفاقات نیفتد. همان طوری که همه تیمساران اطلاع دارند، مجاز به تماس مستقیم با اعلیحضرت شاهنشاه نبوده‌اند. یعنی در حقیقت مرنوس مستقیم وزیر دفاع ملی وقت بوده‌اند و امر ایشان را لازم الاجرا می‌دانستند. عوامل زبردست ایشان هم امر ایشان را اجرا می‌کردند.

همان‌طور که تیمسار سرلشکر میرجلالی گفتند، باید ارتش را از جر و بحث معاف داشت. امروز هم عرض می‌کنم بایستی عوامل اصلی این جنجال و بدبختی کشور را، آنهایی که مملکت را به نیستی سوق دادند، آنهایی که می‌خواستند تاریخ ایران را از بین ببرند، بشدت مجازات کنند. ولی سرباز هیچ وقت به شاهنشاه خود خیانتکار نمی‌تواند باشد. این تیمسار سرلشکر میرجلالی پیر شده است. در ارتش ایران امروز کسی نیست که دیگر به او بگویند خیانت می‌کند. با این مقدمه به عریض خانم می‌دهم و توجه دادگاه محترم را به این نکته اساسی جلب می‌دهم که سرورنده آقای دکتر مصدق با تیمسار ریاحی کاملاً مجزا است و به قول خودتان باید جواب اعمالی را که انجام داده است خود بدهد و به‌مسأله مربوط نیست.

سرتیپ ریاحی: دادگاه محترم، بنده عریض مختصری دارم که لازم دانستم در این موقع به عرض دادگاه محترم برسانم. بنده از روز اول که تحت تعقیب قرار گرفتم، استدعای شرفیابی حضور تیمسار وزیر دفاع ملی کردم و عرض کردم بنده سرباز و فدایی شاهنشاه و خاطی با ارتش طرف نیستم و نبوده‌ام که برای رسیدگی به این امر در محکمه‌ای حاضر شوم. هر نوع محکومیتی را مثل یک سرباز که در حین خدمت هر بلایی ممکن است سرش بیاید بدون محاکمه می‌پذیرم. کارهای بنده همیشه فوق‌العاده روشن بوده است. تمام اشخاصی که با بنده تماس داشته‌اند دیده‌اند که هیچ‌وقت در خدمت اداری هیچ چیز را مخفی نداشتم. خدمات بنده معلوم است.

نیات بنده و اعمال قبل از ۲۵ مرداد و بعد از آن کاملاً روشن و قابل کنترل مقامات ارتشی است. سه ایرادی که به بنده گرفته شده و ایرادهای اصلی مذکوره در کیفرخواست است روشن است. در نتیجه وضعی که بنده بدان دچار شده بودم دستورات مقام مافوق و پگانه امر وقت خود را انجام دادم. هر نوع اشتباه که تصور می‌رود بنده در آن موقع کرده‌ام، همان‌طور که روز اول به عرض دادگاه محترم رسانیدم حاضریم با کمال افتخار و سربلندی تنبیه آنرا بپذیرم.

ولی به هیچ وجه برای خود آنقدر ارزش قائل نیستم که دادگاهی که مربوط به رسیدگی به کار بنده است تبدیل به دادگاه ارتشی شود. یعنی... (در اینجا باید عرض کنم شخصیت مضاعف تیمسار سرتیپ آزموده را مجبورم تفکیک کنم. با شخصیت ایشان از لحاظ دادستانی ارتش در این دادگاه بنده عرضی ندارم) ولی به ایشان به عنوان دادستان این دادگاه خطاب می‌کنم و عرض می‌کنم که اینجانب به هیچ وجه برای خود آن قابلیت را قائل نیستم که کار روشن کردن وضع خطاهای احتمالی بنده به اینجا برسد که دادستان این دادگاه به یکی از محترمترین و شایسته‌ترین افسران این ارتش تیمسار سرلشکر میرجلالی توهین کند. دفاع بنده منحصر به همین چند کلمه‌ای بود که عرضی کردم.

اگر تیمسار سرتیپ آزموده حاضر نشوند آنچه به شخص تیمسار سرلشکر میرجلالی نسبت داده‌اند پس بگیرند، بنده هر پنج نفر و کلای خود را از این ثانیه از سمت و کالت عزل می‌کنم که به هیچ وجه حق صحبت در این دادگاه نداشته باشند و در نتیجه به نظر بنده توهینی زیاده‌تر از آنچه وارد شده است به ارتش وارد نشود. علاقه بنده به ارتش خیلی زیاده‌تر از اینهاست که برای کم کردن تنبیه احتمالی خود حیثیت پنج نفر افسر فوق‌العاده سرجسته ارتش را دستخوش عصبانیت‌های تیمسار دادستان این دادگاه بنمایم. بنابراین از مقام دادگاه محترم استدعا دارم چند کلمه عریضی که کردم به عنوان آخرین دفاع منتهم ردیف ۲ بدانند.

رئیس: برای خانمه دادن به این صحبت در دادگاه اهانت از هیچ طرفی به هیچ طرف دیگر نمی‌شود. دادستان روی ایمان خود ادعای صادر کرده و نمی‌تواند بر خلاف ایمان خود حرفی بزند. و کلای مدافع برای دفاع از موکل خود می‌توانند به هر نوع بیانی و عملی متشبث شوند البته در حدود قانون. شاید سوء تفاهم امشب از اینجا ناشی شد. شاید توهم حاصل شد که تیمسار میرجلالی وکیل مدافع آقای دکتر مصدق هستند. در صورتی که بیان ایشان تمام نشده بود که نظرشان روشن شود. آن روز دادستان ارتش تذکر دادند که منتهم درجه ۱ و درجه ۲ ندارد. منتهم ردیف ۱ و ردیف ۲ است. تیمسار میرجلالی این طور اشتباه کردند که «چرا شما به آنها درجه دادید؟» به نظر من اهانتی نشده. دادستان شخصاً شدید حرف می‌زنند. وکیل مدافع از منتهم دفاع می‌کند. بنابراین، این صحبتها نباید موجب این گله‌ها بشود. به دادستان هم نمی‌شود تحمیل کرد که معذرت بخواهد. همه برادر ارتشی هستیم.

سرتیپ آزموده: نا حالا آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر قانونی بودند. حالا معلوم شد آقای سرتیپ رباهی هم هنوز خود را رئیس ستاد ارتش می‌دانند و به بنده نظریه می‌دهند که بنده اهانت کرده‌ام. چون ایشان را خیانتکار می‌شناسم و قابل اعدام، هر چه گفتند یک پول سپاه ارتش ندارد. اما در مورد عریض من نسبت به تیمسار سرلشکر میرجلالی، برعکس آنچه تیمسار نصیر زنده تصور فرمودند، بنده در این دادگاه نه تنها تابع احساسات نمی‌شوم، بلکه بی‌اندازه خونسرد هستم. کما اینکه اگر یک صبح تا غروب هر یک از وکلای مدافع بالاترین دشمنان را به من بدهند خواهند دید که وسط فرمایشاتشان کلمه‌ای عرض نمی‌کنم و گوش می‌دهم. موقعی هم که اجازه بگیرم و جواب دهم خیلی خوب می‌فهمم که چه می‌گویم. حتی هر کلمه‌ای می‌دانم چه بگویم و در کجا بگویم. اگر خواسته باشید حالا که از دادگاه خارج شدیم عین آن را تکرار می‌کنم و صریحاً عرض می‌کنم آنچه بیان نمودم صددرصد تأیید می‌کنم. توهین نکردم. دادستانی هستم، انجام وظیفه می‌کنم. به شخص کار ندارم. کوچکترین غرض شخصی با کسی ندارم. وکلای محترم مدافع نیز از لحاظ دادستان ارتش مجاز و مخیرند هر نحوی که مقتضی می‌دانند دفاع کنند. اینجانب هم به نظر خود مجازم با رعایت موازین قانونی ادعای خود را ثابت کنم.

در این موقع که ساعت مقارن ۸ بعد از ظهر بود جلسه ختم شد و جلسه آینده به بامداد چهارشنبه موکول گردید.

## حواشی

۱) در مورد این جلسه دادرسی باید به طور اختصار توضیحانی داده شود. سرنیب آزموده در جلسات گذشته دادرسی حقایق را تحریف کرد. مثلاً با قلب و تحریف حقایق راجع به تصویرنامه‌های دولت در مورد هزینه‌های هیئت اعزامی به شورای امنیت و دیوان بین‌المللی لاهه برای دفاع از حقانیت ایران و نیز هزینه‌های معالجه مرحوم دکتر حسین فاطمی می‌خواست اتهاماتی به دکتر مصدق وارد کند و با خلط مبعث و ایجاد جنگ اعصاب مانع دفاع اصولی دکتر مصدق شود. این کار می‌بایست به دست رئیس دادگاه صورت می‌گرفت. سرلشکر مقبلی، رئیس دادگاه، که ذاتاً مرد با حسن نیتی بود برای رهایی خود از این محاکمه و به قول خودش رفتن به مأموریت تحت فشار شدید سرنیب آزموده و مقامات بالا بسود که بالاخص می‌خواستند محاکمه هر چه زودتر خاتمه یابد. (توضیح اینکه سرلشکر مقبلی با نائیبگری در یکی از مصاحبه‌های خود گفته بود که چون فرماندهی سپاه شمال غرب به او داده شده است - حکومت ری - باید زودتر بمحل مأموریت خود برود و به کارش برسد. عنوان این مطلب حسرت‌آلود به دست دکتر مصدق داده بود.)

اما دکتر مصدق حریف و مرد این میدان بود و به قول خودش در دوره‌های چهارم و پنجم نئینیه با بندبازی تمرین کرده بود که چگونه وارد مکره شود و مطالب خود را بگوید. به طور مثال برای من واقعه تاریخی زیر را نقل کرد:

در کابینه فروغی که وتوق الدوله وزیر دارایی بود، رضاشاه میل داشت که در مجلس به وتوق الدوله حمله شود در جلسه علنی مجلس تدین، رئیس مجلس، از دکتر مصدق سؤال کرد که «شما فرمایشی دارید؟» که روز بعد دکتر مصدق حمله شدیدی به وتوق الدوله نمود که مایه شادی رضاشاه گردید. اما بلافاصله و به طور غیرمنتظره حمله شدیدی به فروغی نمود، زیرا مخارج نگهداری پلیس جنوب را که قبلاً دکتر مصدق رد نموده بود فروغی قبول کرده بود.

دکتر مصدق بارها عنوان کرده بود که قصد دارد مدافعات خود را نه برای دادگاه بلکه در پیشگاه ملت ایران عرضه کند. ولی در دادگاه با نهایت شدت و به عنوان اینکه مطالبی که دکتر مصدق بیان می‌کند مربوط به صلاحیت است که موضوع آن خانمه بانته، و با کیفرخواست فقط راجع است به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و از این چهار روز نباید خارج شد. مانع مدافعات دکتر مصدق می‌شدند. دکتر مصدق هم با قدرت ایستاد و داشتن حافظه سرشار مجبور بود از موضوعی به موضوعات دیگری بپردازد؛ و با بیانی صریح و گاه با طنز و تمسخر و به صورت سؤالات متعدد مطالب خود را می‌گفت. وقتی صحبت از حیثیت و شرف انسانی و ملی و آزادی و منافع ملت پیش می‌آمد، بی‌اختیار و بدون اراده اشکش جاری می‌شد. و اگر چه کلام او را قطع می‌کردند، به طرق مختلف مطالب خود را می‌گفت؛ و نا آنجا که مقدور بود چیزی ناگفته باقی نمی‌گذاشت.

در جلسه سی و یکم فشار به دکتر مصدق در دادگاه به حد اعلای رسید. وقاحت و فحاشی و تحریف مطالب از طرف سرنیب حسین آزموده نسبت به دکتر مصدق و تهدید علنی رئیس دادگاه در مورد بهزنجیر کشیدن و دستبند زدن به دکتر مصدق عنوان گردید. به طور خلاصه و بدون تحصّب باید بگویم که سرنیب آزموده مبدل به سنگ هاری شده بود که جز گزندگی هنری نشان نمی‌داد.

حضر جلسه سی و یکم، دکتر مصدق حاضر به حضور در دادگاه نبود. سرهنگ توپخانه لهنوری که با انومبیل خودش دکتر مصدق را چند بار از زندان به دادگاه آورده بود، تأکید و تهدید می‌کرد که با زور (و یا به قول آزموده با دستبند) ایشان را به دادگاه خواهد آورد. و وقتی که دکتر مصدق در جلسه حاضر گردید، در دادگاه نیز اظهار کرد که مایل به حضور در جلسه نیوده است.

## جلسه سی و دوم

سی و دومین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰:۳۰ چهارشنبه ۲۵ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل شد. رئیس دادگاه خطاب به سرتیپ ریاحی اظهار داشت:

چنانچه مطالبی دارید، بفرمایید.

سرتیپ ریاحی: محترماً به عرض دادگاه می‌رساند: چون با فرمایشاتی که تیمسار ریاست محترم دادگاه در آخر وقت جلسه دیروز فرمودند رفع سوء تفاهم به عمل آمد، اینجانب از وکلای خود خواهش کردم مجدداً به کار خود ادامه دهند و به دفاع پردازند.

رئیس: تیمسار میرجلالی، بفرمایید.

سرلشکر میرجلالی: هیئت محترم دادگاه، در پاسخ بی‌لطفیهای تیمسار دادستان محترم در روز گذشته با اجازه دادستان محترم این شعر را تقدیم حضور هیئت محترم دادگاه می‌نماید:

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند      ناکسم گر که شکایت بر بیگانه برم

دادستان محترم به‌طور خلاصه در کبفرخواست خود ادعا نموده‌اند که آقای دکتر مصدق سوء فصد بر علیه مقام سلطنت نموده، و چون موکل من در سند ارتش قرار داشته است نه فقط از توطئه خبر داشته بلکه عامل اصلی اجرای آن به‌شمار رفته.

در اینجا باید به عرض برسانم که توطئه تابع نقشه قبلی و داشتن شریک و همکار و بالاخره وسیله اجرای برنامه و غیره می‌باشد. در تمام پرونده‌ای که بر علیه موکل اینجانب تشکیل گردیده است، کوچکترین علایم و آثاری وجود ندارد که دادستان محترم بتواند به استناد آن بگوید که یک موافقت قبلی بین آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی موجود بوده است که در نتیجه بتواند موضوع توطئه را عملی سازند. بالمکس مدارک و دلایل مثبتی وجود دارد که نشان می‌دهد علاوه بر آنکه موافقتی در بین نبوده، اغلب عدم موافقت هم در کارها مشاهده می‌شده است. برای اثبات این ادعا که اصولاً بین آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی کوچکترین رابطه خصوصی نبوده است و سرتیپ ریاحی اصولاً مثل یک شخص اداری طبق اصول و مقررات نظامی وظیفه‌ای را که از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به او واگذار شده بود انجام می‌داده است، لازم می‌داند که دوران خدمت سرتیپ ریاحی را در سند ارتش به دو مرحله مجزا تقسیم نمایم: مرحله اول از بدو تصدی مقام ریاست ارتش و مرحله دوم از صبح ۲۵ مرداد تا عصر ۲۸ مرداد می‌باشد.

رئیس: خواهشمندم فقط در اطراف ۲۵ تا ۲۸ مرداد دفاع فرمایید.

سرلشکر میرجلالی: به‌طوری که روز گذشته به عرض دادگاه محترم رساندم، اگر دادستان محترم موضوع توطئه

و همدست بودن تیمسار ریاحی را با آقای دکتر مصدق پس بگیرند احتیاجی ندارد که وارد مراحل اولیه خدمت تیمسار ریاحی در ستاد ارتش بشوم. در صورتی که تیمسار دادستان ارتش در این مورد پافشاری داشته باشند، لازم می‌آید مطالبی از دوره تصدی ایشان به عرض دادگاه محترم برسانم که رفع این شبهه به عمل آید.

وارد شدن در مرحله اول فقط از این نظر است که اثبات شود که سر تیپ ریاحی وارد هیچ توطئه‌ای نبوده، و نسبت توطئه و شرکت در افکار و نمایلات آقای دکتر مصدق به سر تیپ ریاحی گناه غیر قابل بخشایش است. این مرحله مجموعه‌ای است از اجرای وظایف سربازی و توجه به مسئولیت سنگینی که سر تیپ ریاحی از طرف بزرگ ارتش‌ناران فرمانده به عهده داشته است. بررسی این مرحله و توجه به عملیات و طرز کار و فکر سر تیپ ریاحی و مراجعه به پرونده‌های مربوطه در ستاد ارتش جای کوچکترین شبهه و تردید را باقی نمی‌گذارد که هیچ نوع ارتباط سیاسی و با نظامی خارج از مقررات در بین سر تیپ ریاحی و آقای دکتر مصدق موجود نبوده است و هیچ نوع دسته‌بندی و توطئه وجود خارجی نداشته.

تمام عوامل ستاد ارتش و تمام ادارات و فرماندهان بدون هیچ ارتباط نامشروعی با یکدیگر یا مشکلاتی که در این دوران اخیر ارتش گرفتار آن بوده است جدال نموده جز انجام وظیفه سربازی فکر دیگری نداشته. توطئه لازم‌هائش دسته‌بندی است. رئیس ستاد ارتش که وارد توطئه با نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی می‌باشد، غیر ممکن است بدون همدست و شریک به چنین کار شگرفی دست دراز نماید. وقتی که هیچ اداره‌ای سر و سر نامشروعی با رئیس ستاد نداشته، آیا بی‌انصافی نیست چنین نسبت ناروا به یک افسر شریف و فداکاری داده شود که جز مهر شاه در قلبش نیست و جز حفظ حیثیت ارتش و مقدسات آن فکری در کله‌اش خطور نمی‌کند؟

تیمسار سر تیپ ریاحی برخلاف گفتار تیمسار دادستان محترم همیشه افسر صف بوده و تا سال آخر درجه سرتیپی مثل هر افسر نوپخانه که افتخار همه صنف نوپخانه می‌باشد به خدمات صفی اشتغال داشته. پس از طی یک دوره نوپخانه در فرانسه که طی آن کارآموزی نموده است، خدمت خود را در ایران شروع و همیشه در پرونده کارگزینی به نام افسر نوپخانه شناخته شده است. ولی یک افسر نوپخانه که دارای معلومات علمی و فنی هم بوده است اگر می‌دانست روزی از لحاظ داشتن معلومات علمی و فنی مورد ملامت قرار می‌گیرد و به گناه داشتن علم و دانش او را افسر غیر صفی می‌دانند، زحمت و مشقت آموختن این معلومات را به خود نمی‌داد و وقت خود را تلف نمی‌کرد. چون دیگران وارد میدان کار می‌گردید و شاید موفقیت‌های بیشتری حاصل می‌نمود. ولی او تقصیر نداشت. اعلیحضرت فقید علاقه کاملی داشت که افرادی نظیر نقی ریاحی معلومات بیشتری آموخته تا پس از مراجعت به ایران علم خود را مورد استفاده قرار دهند.

نقی ریاحی با استعداد ذاتی موفقیت‌هایی که در خور یک نفر ایرانی است حاصل نموده با سربلندی وارد خدمت گردیده‌اند. استعداد جلی او بزودی به عرصه ظهور رسید. ایشان در دوران جنگ به عنوان وابسته نظامی در مأموریت اروپا بود. در هنگام ریاست بالایشگاه بخوبی از عهده اداره این دستگاه برآمد و افتخاری برای ارتش حاصل نمود. [سر لشکر میرجلالی به تفصیل درباره افسران فنی و همچنین افسرانی که در صف خدمت می‌کنند صحبت کرد. سپس گفت:] ایتجاناب در تمام مدتی که سر تیپ ریاحی معاون دوم وزارت جنگ و رئیس ستاد ارتش بود، هیچ گونه تماس نزدیکی با ایشان نداشتیم. ولی با معاون وزارت دفاع ملی که دور از مر که انجام وظیفه می‌نمود تماس داشته و اغلب رؤسای ادارات تابعه وزارت دفاع ملی و رؤسای ارکان ستاد ارتش که به بی‌نظری بنده مؤمن بودند گاه به گاه اظهار محبت و ملاطفت می‌نمودند. برای همه در قدم اول اشتغال پست ریاست ستاد ارتش به وسیله سر تیپ ریاحی کاری

غیرمنتظر و غیر مناسب جلوه نمود و عدم رضایت ایجاد گردید ولی چیزی نگذشت که طرز رفتار و گفتار و طریقه عمل او در ستاد ارتش شدت و غلیان اعتراض افسران را تسکین نمود. بتدریج به ایشان خوشبین شدند و کارها در ستاد ارتش از ابتکار رئیس ستاد خارج گردیده معاونین ستاد و رؤسای ارکان و مصادر و وظایف مربوطه آزادی عمل را تحصیل نموده سببتم کار به بهترین وجهی در ستاد ارتش شروع شد.

این طرز کار سرتیپ ریاحی در عهده داری اداره ستاد ارتش، کارها با بررسی و مطالعه در مسجراتی طبیعی خود سیر می نمود. لذا فرمایشات نیمسار دادستان محترم که اشغال پست ریاست ستاد ارتش از طرف سرتیپ ریاحی مسأوی بوده است با انحلال ارتش از لحاظ نظم و ترتیب کار و تسلط به امور صحیح نیست، و باید گفت که حقیقتاً بی انصافی است. ولی اگر گفته شود انتخاب سرتیپ ریاحی به ریاست ستاد ارتش با بودن افسرانی مطلعتر به امورات نظامی به صلاح ارتش نبوده است، شاید صحیح بوده است. اگر تصور شود انتخاب ایشان به ریاست ستاد ارتش اعلام خطر به امرای قدیمی بوده که بایستی میدان را خالی کرده و از ارتش برای همیشه برکنار شوند، بنده با دادستان موافق هستم.

ولی در مورد این دو موضوع نباید سرتیپ ریاحی را مقصر دانست. زیرا اگر نقشه و فکر اصلاحی و یا تخریبی در کار بوده است، وزیر دفاع ملی مسئول واقعی می باشد که سرتیپ ریاحی را به این کار گمارده است. بنده کاملاً مطلع و مستحضر می باشم که پست ریاست ستاد ارتش را به ایشان تحمیل نموده اند. از همین لحاظ که در ارتش امرای ارشدتری وجود دارند، مایل به اشغال این مقام نبودند و با اصرار وزیر دفاع ملی این مسئولیت را با نصب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تا تعیین شخص دیگری برای این کار به شرط موقتی بودن قبول نمودند. اصرار و ابرام سرتیپ ریاحی در عدم قبول این پست نه از لحاظ ناتوانی در اداره امور ستاد ارتش بوده است؛ بلکه چون او سربازی است معتقد به ارتش، مایل نبود که حفظ ارشدیت در درجات که باعث ثبات و قوام یک ارتشی است زیر پا گذاشته شود و رشته انضباط از هم گسیخته شود.

سرتیپ ریاحی در تمام دوران ریاست ستاد ارتش با هر دسته بندی مبارزه کرده. انتخاب افسران را برای اشغال پستهای فرماندهی با نهایت دقت و مصلحت اندیشی انجام داده؛ به طوری که هنوز هم منتخبین ایشان در پستهای خود ایقا گردیده اند و یا ارتقا به درجه بالاتری یافته اند. و این دلیل مبرهنی است که نهایت بینظیری را در انتخاب اشخاص به کار برده است. سرتیپ ریاحی از بدو تصدی ریاست ستاد ارتش همواره نظری جز فراهم نمودن توافق کامل بین نیات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و دستورات و نظریات آقای دکتر مصدق وزیر دفاع ملی و نت نداشته است و توجه به این امر فقط ناشی از احساسات سربازی بوده است و همیشه سعی بوده که به این طریق منطقی مشکلات ارتش را با ایجاد محیطی آرام حل و عقد نماید.

این فکر و نظریه را با نیمسار مهنا، معاون وزارت دفاع ملی در میان می گذارد و هر دو معتقد می شوند چون آقای دکتر مصدق مریض و دیردیر شرفیابی حاصل می نماید و بالعکس برای رئیس ستاد ارتش و معاون وزارت دفاع ملی در هر هفته دوروز برنامه شرفیابی منظور است. بهتر و آسانتر می توانند زمینه حسن تفاهم را فراهم سازند. لذا مصمم می شوند که با کسب اجازه قبلی از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، رئیس ستاد ارتش و معاون وزارت دفاع ملی متفقاً در یک جلسه شرفیابی حاصل نمایند. رئیس ستاد ارتش اسناد عای شرفیابی از پیشگاه مبارک شاهانه نموده و مورد پذیرش قرار گرفته و هر دو به اتفاق شرفیابی حاصل می نمایند. حسن نیت و عطفست اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در این مورد کوچکترین تردید را از میان برداشته و امیدوار می گردند که اجرای این نقشه مفید که سعادت



ارتش و کشور را تأمین می‌نماید قطعاً از طرف آقای دکتر مصدق نیز با حسن نیت استقبال گردیده و بسدین شکل مشکلات یکی پس از دیگری از میان برداشته شود.

بدبختانه در مذاکرات تیمسار سرلشکر مهنا با آقای دکتر مصدق در این موضوع چنین استنباط می‌شود که آقای دکتر مصدق با یک عده از وکلای مجلس که دنباله‌و قایع نهم اسفند بود مشغول مشورت و مذاکره می‌باشند و چون سرلشکر مهنا احساس می‌کند که موضوع از جنبه نظامی خارج شده و به سیاست آلوده شده، دیگر خود را صالح برای دخالت نمی‌بیند.

سرتیپ ریاحی نیز پس از اطلاع از وضعیت آقای دکتر مصدق در این مورد صحبتی نکرده دخالتی نمی‌نماید. این دو افسر شرافتمند مطالب را مثل یک سرباز از دریچه چشم خود دیده و قضاوت کرده و بسرای از بین بردن مشکلات ارتش و کشور کمر همت را به میان بستند، غافل از آنکه نخست‌وزیر و وزیر دفاع وقت نقشه دیگری را در خاطر می‌پروراند. رئیس ستاد و معاون وزارت جنگ را هرگز در جریان مذاکرات و طرح‌های خود نمی‌گذارد نسا روزی بهمر دوی آنها ابلاغ می‌کند که «از این تاریخ حق شرفیابی و گزارش مستقیم ندارید و مطالب مربوط به ارتش مستقیماً به وسیله وزارت دفاع ملی به عرض خواهد رسید.» رئیس ستاد ارتش این موضوع را به وسیله وزیر دربار شاهنشاهی به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌رساند. تمام این طبقات علافه و بستگی سرتیپ ریاحی را به ارتش و حفظ سنن دیرینه آن و فداکاری و جان نثاری او را در مقابل بزرگ ارتشتاران فرمانده به ثبوت رسانیده معلوم می‌دارد که ایشان وارد هیچ نوع زد و بند سیاسی نبوده مثل یک سرباز فقط به اتکای به اعلیحضرت همایسون شاهنشاهی انجام وظیفه می‌نموده است.

در ۲۲ مرداد سرتیپ ریاحی گزارش مفصلی راجع به مخالفت ستاد ارتش نسبت به یک لایحه قانونی که در آن قدرت و نفوذ اعلیحضرت همایونی را در دستگاه فضایی ارتش محدود می‌نمود داده و برای جلوگیری از نصیب و اجرای آن جدال کامل می‌نماید. این واقعه که قبل از شب ۲۵ مرداد پیشامد نموده است، مثال زنده و بسیار روشنی است که هیچ وقت بین سرتیپ ریاحی و آقای دکتر مصدق موافقتی بر علیه مقام سلطنت نبوده: و سرتیپ ریاحی کوشا بوده که از هر عملی که مخالف مصالح ارتش و یا برای محدود نمودن قدرت فرماندهی کل قوا تشخیص می‌داده است بسختی جلوگیری نموده و مبارزه نموده است.

سرتیپ ریاحی پس از واقعه شب ۲۵ مرداد از تعجب این موضوع خودداری نمی‌کند. این هم دلیل واضحی است که واقعه شب ۲۵ مرداد نتوانسته بود در قلب یک سرباز فداکار و علاقمند به اعلیحضرت همایونی کوچکترین تزلزل وارد ساخته و خدای نخواستہ خیال خامی در مغزش به وجود آورد و با از پیشامد خواسته باشد بر علیه مقام سلطنت و له آقای دکتر مصدق روی موافقی نشان دهد. در روز ۲۶ مرداد موفق می‌شود که برای اصلاح این قانون در منزل آقای دکتر مصدق کمبیبونی مرکب از آقای لطفی و آقای دکتر سجادی تشکیل نموده این قانون را مورد مطالعه و تجدید نظر قرار دهند. در این مورد پافشاری به عمل می‌آورد.

سرتیپ ریاحی در شب ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۲ در یک جلسه دو ساعت و نیمه با فرماندهان تپیهای مرکز مشاوره و دستور می‌دهد که «باید از اخبار تحریک آمیزی که بین افسران و درجمداران به عنوان مخالفت و عدم هماهنگی بین دربار و دولت منتشر می‌سازند و ایجاد تشنج و ناراحتی می‌نمایند بسختی جلوگیری به عمل آورید. چون عناصری که این قبیل انتشارات را می‌دهند نظری جز ایجاد بی‌نظمی در ارتش ندارند.» چون شخصاً معتقد بود که کوچکترین عدم رضایتی موجود نمی‌باشد، تذکر می‌دهد که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و دولت و ملت و ارتش برای هدف واحدی

به پیش می‌روند. ولی عناصر نوده‌ای هستند که می‌خواهند آب را گل‌آلود نموده و ماهی بگیرند. مخصوصاً تذکر می‌دهد که دشمن شماره یک در کشور و ارتش نوده‌ایها هستند و از توسعه و نفوذ آنها باید جلوگیری به عمل آید. سرهنگ روحانی که این مطالب را با افسران در میان می‌گذارد، روزنامه‌های چپی به عنوان تنقید دستورات او را منتشر می‌کنند. پیشنهاد رکن ۲ دایر به اخراج دوازده نفر گروه‌های و پیشنهاد اخراج چند نفر گروه‌بانان نوده‌ای مورد اقدام فرار می‌گیرد. بر اثر گزارش لشکرهای ۳ و ۴ راجع به فعالیت نوده‌ایها و سوء اثر تبلیغات اختلاف بین دربار و دولت، هیئتی در روزهای ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ مرداد مرکب از رؤسای رکن ۱ و رکن ۴ و چند نفر افسر دیگر به آذربایجان اعزام می‌گردند. به وسیله آنها به لشکرهای ۳ و ۴ دستور صادر می‌شود که بر علیه عوامل افراطی چپ در نهایت شدت مبارزه گردد؛ همچنین با فعالیت از توسعه فکر وجود اختلاف بین دربار و دولت جلوگیری به عمل آید؛ و مخصوصاً توجه فوق‌العاده به روحیه افسران و درجه‌داران بشود و به آنها بفهمانند که این انتشارات مربوط به نوده‌ایها و عوامل آنها می‌باشند و این عناصر بر ضد مرکزیت و ایجاد قدرت در کشور بوده و نظری جز اختلال و اغتشاش و ناامنی در مملکت ندارند؛ و به این ترتیب باید با سختی و خشونت رفتار شود.

این چند نمونه که نشانه فعالیت و توجه سرنیپ ریاحی بر علیه عناصر افراطی چپ مخصوصاً نوده‌ایها بوده است به عرض رسانید. از این قبیل مطالب شاید خیلی بیش از آنها در ستاد ارتش و رکنهای مربوطه سابقه داشته باشد. لذا معلوم می‌شود علاوه بر اینکه هیچ‌گونه عواملی برای آزاد گذاردن این عناصر در دستگاه ستاد ارتش موجود نبوده، به عکس برای خنثی کردن و از بین بردن این دستجات فعالیت قابل‌تقدیری نیز می‌شده است. حال اگر دادستان ارتش معتقد است که در دستگاه دولت به ریاست آقای دکتر مصدق توطئه‌ای بر علیه مصالح کشور به اتکای عناصر افراطی چپ و نوده‌ایها وجود داشته است، مختار هستند. ولی آنچه به سرنیپ ریاحی ارتباط می‌دهند، خیال باطل و فکر بیهوده است. زیرا سرنیپ ریاحی با این طبقه و این فکر چه در داخل ارتش و چه در خارج ارتش مبارزه می‌نمود. یکی دو نمونه فوق‌بهترین شاهد و گواه این مدعا بود و مدلل می‌سازد که هیچ نوع ساخته و پرداخته‌ای بین آقای دکتر مصدق و سرنیپ ریاحی نبوده است. جز ارتباط اداری و نظامی رابطه دیگری موجود نبوده است.

ساعت ۱۲ جلسه تعطیل شد و جلسه آینده به‌یامداد پنجشنبه ۲۶ آذر موکول گردید.

در این دادگاه از هر کس بهتر مسبب حقیقی وقایع ۳۰ تیر و ۹ اسفند و روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد را می‌شناسند. حالا اگر وجدانی آرام و یا روحی معذب و ناراحت دارد، خود داند و من در آن بحثی ندارم. بحث من مربوط به مظلومیت افسران است که دیده شد در مورد اول، افسران شرافتمند و وظیفه‌شناس ارتش گرفتار بیعدالتی شدند و در مورد دوم، در نتیجه ابراز احساسات نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از پیر تا جوان هر کدام به طریقی گرفتار شکنجه و عذاب گردیدند.

در این مورد سوم که وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد است و آقای دکتر مصدق از اجرای حکم عزل سرسپچی نسوده و همکاران خود را بیخبر نگاه داشته است نیز مشاهده می‌کنیم که باز هم افسران ارتش در وظایف طبیعی و عادی خود گرفتار دست عدالت گردیده‌اند. سرتیپ ریاحی و شاید کلیه افسرانی که در این وقایع اخیر مسرور تعقیب قرار گرفته‌اند، کاری جز انجام وظیفه ننموده و راه غلطی نیموده‌اند.

اولین و آخرین وظیفه سرباز اطاعت اوامر مافوق است و سرتیپ ریاحی نیز جز این نکرده و حس عصبان و تمرد را برای ابد در خود گشته است. حال اگر عدم اطاعت و نافرمانی را باید در سرلوحه وظایف سربازی قرار داد و افسران مطیع و فرمانبردار را بر صندلی مجرمین نشانید و دواي تلخ در حلقوم آنها ریخت، بایستی جامعه افسران ارتش را واقف سازند نادیگر در حول و حوش کلمه «اطاعت» و «فرمانبرداری» نگردند و روح عصبان و نافرمانی را در خود تقویت نمایند و هر دستور و فرمانی را تعبیر و تفسیر کنند و هر کس به میل و اراده شخصی و به مقتضای زمان و مکان و درخور استعداد و اطلاع هر مقصودی از اوامر صادره درک می‌نماید بموقع اجرا بگذارد.

اگر امروز سرتیپ ریاحی را به مجرم اطاعت امر کیفر کنیم، حاصلی جز ندامت و پشیمانی برداشت نخواهیم کرد. الآن امر و مأمور هر دو در پیشگاه عدالت قرار گرفته‌اند و شخص امر به اعمال خود معترف و جای کوچکترین تردید را در حضور دادگاه محترم باز نگذاشته است. اگر گناهی شده است، گناهکار حاضر و اگر جنایتی بموقع پیوسته است جانی موجود که موکل مرا به عنوان رفیق و همدست معرفی نکرده است. جریان بازرسیها و احضار شهود و مطلعین و اقرار آنها دلایل مبرهنی است که آقای دکتر مصدق شریک و همدست به معنای واقعی برای اجرای یک نقشه نداشته و همه همکارانی بوده‌اند که طبق موازین قانونی و رعایت سلسله‌مراتب بدون اینکه از جریان پشت پرده واقف باشند با هم همکاری می‌کرده‌اند و در هیچ نقشه شرکت نداشته‌اند. بیانات آقای دکتر مصدق و گواهان و عرایض اینجانب راجع به کار سرتیپ ریاحی در زمان ریاست دادگاه قطعاً سوءظن وجود یک نوطه را بین سرتیپ ریاحی و وزیر دفاع ملی بکلی از میان برداشته است.

آقای دکتر مصدق حکومت مطلقه‌ای برای خود فراهم آورده و شخصاً تمام مراجع قانونی مملکت را که بنیان و اساس حکومت مشروطه است در دست داشت و افکار خود را چون قوانین آسمانی وحی منزل و واجبه‌الاطاعه می‌دانست. همکاران قانونی ایشان نیز حق مداخله و اعتراض به افکار آقای دکتر مصدق را جایز ندانسته و گفتار و رفتار ایشان را ملاک کارهای اجرایی قرار می‌دادند. دستگاه ارتش نیز از بدو تصدی آقای دکتر مصدق به سمت نخست‌وزیری در تمام دوران رویه موافقت و تأمین نظریات ایشان را تعقیب می‌کرد. این سازمان که مخصوصاً مورد سوءظن و بدگمانی ایشان بود، ایجاد حسن تفاهم را همیشه با قیمت زیاد و خسارتهای معنوی و حیثیتی افسران و فرماندهان برای ارتش تمام می‌نمود و ارتشها در نهایت فداکاری و بردباری تحمل هر بی‌عدالتی را از لحاظ پیروی از نیت و رفتار ملوکانه در مقابل تقاضا و انتظارات بی‌نهایت می‌مورد آقای دکتر مصدق بر خود هموار می‌کرد. با این کیفیت سرتیپ ریاحی نه حق و نه قدرت مخالفت داشته و جز رعایت مقررات کار دیگری نمی‌توانسته است بکند.

هیئت محترم دادگاه و دادرسان محترم معترف می‌باشند که ریاحی کوچکترین تفسیری نداشته و وظایف را مثل یک نفر سرپاز انجام نموده است. لذا انتظار و امید از هیئت محترم دادگاه دارد که با توجه به وجدان و شرافت سرپازی خود حکم برائت موکل اینجانب را صادر فرمایند و نام نیکی از خود به یادگار بگذارند. مطمئن باشم که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که همیشه نسبت به ارتش و افسران ارتش توجه مخصوصی داشته و همیشه آنها را در تحت حمایت خود نگاهداری فرموده‌اند به‌رأی متین دادگاه که متکی به قانون و وجدان است با دیده احترام نظر خواهند فرمود و شهادت و بی‌طرفی دادرسان محترم را مورد توجه قرار خواهند داد. فعلاً دیگر عرضی ندارم.

مرتبه از موده: بنده یک مختصر توضیحی دارم، اگر اجازه فرمایند.

رتبه: بفرمایید.

مرتبه از موده: محترماً به عرض می‌رسانم: بدو باید عرض کنم به‌منظور اینکه گرفتاری تولید نشود، اینجانب در بیاناتم قصد توهین و افترا و تهمت ندارم. همان طور که به عرض رسانده‌ام، در انجام وظیفه دادستانی معتقدم باید با صریحترین زبان توضیحات خود را بدهم؛ و معتقدم وکلای محترم مدافع و متهمین نیز با صریحترین بیان خواهند توانست توضیحات اینجانب را رد فرمایند تا حقایق کشف گردد و نکته‌ای مبهم نماند.

اولاً نمی‌دانم چگونه می‌شود که وکیل محترم مدافعی که پرروز گذشته از موی سپید و قد خمیده، رنگ پریده، پالی لرزان آقای دکتر محمد مصدق داد سخن دادند و دادستان ارتش را با بیانات شیوا و ادبی و ملمع‌بسی‌آندند، امروز بر علیه آقای دکتر مصدق به‌نحوی سخترانی می‌فرمایند که اینجانب باید در خدمت ایشان وظیفه دادستانی را تعلیم بگیرم. باید صریحاً عرض کنم که این جریان در این مورد بخصوص برای دادستان ارتش جای بسی تأسف است. آن ترفیها برای چه بود و این اشارات امروز برای چه؟ آیا در این باره از دادستان ارتش سرعوب گردیده‌اند؟ بهر حال جای تأسف است.

ثانیاً تیمسار سرلشکر میرجلالی ضمن بیاناتشان فرمودند اولین مرتبه است در تاریخ دنیا که برخلاف قانون کسی را تسلیم دادگاه نموده‌اند، منظورشان موکلشان بود. عیناً چنین اظهار داشتند: «دادستان ارتش دیوان بلخ تشکیل داده». بنده باید صریحاً عرض کنم که این گفتار تیمسار سرلشکر میرجلالی بساعت تنفر و انزجار است. زیرا دادگاههای نظامی را دادستان ارتش تشکیل نمی‌دهد. این موضوع در همین دادگاه بحث شد. هر گاه فرض کنیم این تیمسار محترم به‌فواتین آشنا نیستند، لااقل خوب بود در این دادگاه که جلوس فرموده‌اند به‌مباحثات گوش می‌دادند و چنین اظهار اسف‌آوری را نمی‌فرمودند. اینجا دیوان بلخ نیست. دادگاهی است که شاید تنها نقضش این است که تیمسار میرجلالی که به‌اصل فواتین آشنایی ندارند سمت و کالت مدافعی متهمی را قبول کرده‌اند که دادستان ارتش تقاضای مجازات اعدام برای او نموده است. معتقد است در این موارد هر گاه کسی آشنا به‌اصول قضایی نسبت، وجداناً نباید چنین وظیفه‌سنجی را بپذیرد. آرزو دارم داشته‌ام که روزی به‌ترین افسران قضایی وکیل مدافع این دو متهم باشند.

ثالثاً نمی‌دانم در آن قسمت از بیانات مکررشان که چندین مرتبه عنوان فرمودند باید روح نمرود و عصیان و عدم فرمانبرداری را از ارتش برانداختن، و صریحاً اظهار داشتند موکلشان مجاز بوده امر آقای دکتر مصدق را اجرا کند چه جواب دهم. اگر دادگاه محترم به‌این دفاعیات تیمسار سرلشکر میرجلالی توجه دقیق مبذول فرمایند، مفهوم صریح آن این است که تمام افسران، درجهداران، سرپازان شاه‌دوستی را که روز ۲۸ مرداد ماه وظیفه اصلی سرپازیشان را انجام دادند تحت تعقیب درآوریم تا به‌زعم این وکیل محترم مدافع ارتش نضج بگیرد. به‌عبارت دیگر این دفاع این تیمسار هیچ مفهومی جز این نداشت و ندارد که چرا اساس سلطنت ایران در اثر جانبازی سرپازان باقی ماند. دقت

فرمایید که چه گفتند و به عرایض اینجانب نیز توجه فرمایید که چه می‌گویم. در اینجا هم باید عرض کنم که خوب به خاطر دارم در یکی از جلسات این دادگاه روی همین موضوع بحث نمودم و هر سرباز وظیفه‌ای که چهار ماه خدمت اولیه کرده می‌داند اولین وظیفه سرباز حفظ تخت و تاج سلطنت است. حال یک سرلشکر در این دادگاه صریحاً نه یک بار بلکه چندین بار می‌گوید و تکیه می‌کند که موکلش امر اجرا کرده و می‌گوید سرهنگ ممتازها که دادستان ارتش به جرم کشتار مردم شاه‌دوست آنها را تسلیم دادگاه نسوده، این عمل برخلاف مصالح ارتش است. مصالح ارتش این بود که همان طوری که موکلش دستور صادر کرد، ارتش تمکین کند که شاه فراری است، جلوی توده ایها را نگیرد تا کشور ایران جمهوری شود. این سرلشکر این را می‌گوید. اگر نمی‌گوید، بر علیه من اعلام جرم کند تا من در دادگاهی ثابت کنم که جز این نمی‌گوید. نمی‌دانم تیمسار سرنیپ ریاحی و سایر وکلای مدافع ایشان این دفاعیات و کیل مدافع سخنگوی امروزی را خوانده‌اند و یا مفاد آن موافقت دارند یا خیر. ولی این را بخوبی می‌دانم که این راه دفاع نیست. به عرض دادگاه محترم می‌رسانم دفاعیات این وکیل مدافع جز آنچه که عرض کردم برای اینجانب دیگر ارزش جوابگویی ندارد. امیدوارم تیمسار سرلشکر میرجلالی خود نیز منتقل نشده باشد که چه دفاعی کرده‌اند؛ یعنی با علم و اطلاع از اینکه چه گفته‌اند این دفاع را به عمل نیاورده باشند.

به عرض می‌رساند که آقای دکتر محمد مصدق عرض کردم وضع خاصی دارند که در کیفرخواست تصریح کرده‌ام، تیمسار سرنیپ نقی ریاحی وضع خاص دیگری. عنوان نموده‌ام که این دو متهم در جرمی که به آنها نسبت داده‌ام هم اصیل در جرم هستند و هم یکی به‌انکای دیگری مرتکب جرم شده. من هم صحبتی از توطئه ننموده‌ام. یک مثال بارز می‌زنم: دعای صبحگاه و شامگاه را تیمسار سرنیپ نقی ریاحی معترفند که خود به‌دکتر مصدق پیشنهاد دادند که دکتر مصدق به ایشان امر کند. در کیفرخواست نوشته‌ام هیچ‌گونه اثری نیست که دکتر مصدق آن دستورات را داده باشد. به فرض محال دکتر مصدق چنان دستوراتی داده بود، وظیفه سربازی نه تنها حکم می‌کرد که آن دستورات به مرحله اجرا در نیاید، بلکه حکم می‌کرد که مفز دکتر مصدق را رئیس ستاد ارتش آنجا متلاشی کند. این وظیفه سربازی و قانون و مقررات ارتش است.

اینجانب صریحاً به عرض می‌رسانم که تیمسار سرنیپ نقی ریاحی آخرین دفاع خود را پریشب فرمودند. از مرحله بازجویی بخوبی می‌دانم که طرز فکر این تیمسار از چه قرار است. به‌طور مختصر و مفید تیمسار سرنیپ نقی ریاحی می‌گوید: «تقصیر کارم و مانند یک فرزندی که از دست پدر تنبیه می‌شود حاضریم هر نوع تنبیهی که ارتش مقرر می‌دارد درباره‌ام اعمال گردد.» بدیهی است نمی‌خواهم برای متهم تعیین تکلیف کنم و خدای نخواستگه برای وکلای محترم مدافع. ولی وجداناً به عرض می‌رسانم و آسند عا دارم اگر دفاعی می‌فرمایند، زیاد شاخ و برگ ندهند و شاید زودتر این دادگاه بتواند تعیین تکلیف نماید.

سرلشکر میرجلالی: بنده عرایضم را در جواب تیمسار بعداً عرض می‌کنم.

ساعت ۱ بعدازظهر جلسه ختم شد و جلسه آینده به‌مساعت ۸/۳۰ صبح شنبه ۲۸ آفر موکول گردید.

هواشنی:

۱۱ سرلشکر میرجلالی در جریان اطلاع‌دهی از شرکت سابق نفت با هیئت اطلاع‌دهی همکاری داشت و تقریباً سراسری کلی فضای محوزستان را

به عهده داشت و به علت پیش کسونی از احترام برخوردار بود. با نیکسار ریاحی هم نسبی سببی داشت. در جلسه گذشته با نجیب و ادیب و دلپوزی از دکتر مصدق یاد می‌کرد ولی در جلسه سی و سوم به دکتر مصدق حمله کرد تا آنجا که آزموده اظهار دانستند: مدرس دانشتانی را باید از او قسرا گرفتند این موضوع حقاً در خور تعقیب و مذهب است و ای بسا در اثر فشاری بوده که بهیوی وارد شده و او هم به مصدق آزموده پیوسته از او انتظاری بیش از این نمی‌رفت. هر چه انسانیت گاه بسیار تنگ می‌شود آزموده مزدش را جایجا به دستش داد.

## جلسه سی و چهارم

سی و چهارمین جلسه دادرسی در ساعت ۱۰ بامداد شنبه ۲۸ آذر ۱۳۳۲ به ریاست سرلشکر مقبلی تشکیل شد. پس از فراغت صورت جلسه و رسمیت دادگاه، رئیس خطاب به سرلشکر میرجلالی، وکیل مدافع سررتیب ریاحی اظهار داشت:

تیمسار مطالبی دارند؟

سرلشکر میرجلالی: بنده نوبت عرایض را محول می‌کنم به تیمسار ریاحی.

سررتیب ریاحی: محترماً معروض می‌دارد: ریاست معظم دادگاه ملاحظه می‌فرمایند که بیش از مدت یک‌ماه است که فقط درباره محتویات این پرونده بررسی فرموده‌اند. شهود و مطلعین هم اطلاعات خود را داده‌اند. بردادگاه معظم ثابت و محرز شده است که بنده به هیچ وجه نه از فرمان و صدور آن اطلاعاتی داشته و نه در مورد دستور صادره ابتدا به ساکن و مینکراً اقدامی نمودم. بلکه کسب دستوری را که از یک واحد به عمل آمده به اطلاع مقامی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نصیب فرموده‌اند رسانیده و جواب را به واحد مربوطه ابلاغ کرده‌ام. چون جریان دادگاه و مذاکرات وکلای مدافع جز تکرار همین مطالب به عناوین مختلفه نبوده و اضافه بر اطلاعات موجود در پرونده اطلاعات جدیدی نخواهند داد، برای اینکه تکلیف بنده زودتر معلوم شده و بیش از این جلسات دادگاه طولانی نشود استدعا دارم با توجه به مراتب معروضه در باب بنده که خود را فرزند صالح و فداکار ارتش دانسته و سرنکب تصویری عالماً و عامداً نمی‌داند هر تصمیمی که پدر تاجدار ما اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مقتضی بدانند اتخاذ فرمایند.

رئیس: تیمسار دادستان مطالبی دارید؟

سررتیب از موده: با نهایت احترام به عرض می‌رساند طبق موازین قانونی پس از آنکه دادستان بیان ادعای نماید متهم یا وکیل مدافع می‌توانند دفاع کنند. منتهم ردیف ۱ کیفرخواست، آقای دکتر محمد مصدق، دفاعیات خود را به عمل آوردند. وکیل تسخیری مدافع ایشان نیز گاه و بیگاه توضیحاتی دادند. تیمسار سرلشکر میرجلالی، وکیل محترم مدافع منتهم ردیف ۲ کیفرخواست، تمینی تیمسار سررتیب نقی ریاحی نیز دفاعاتی نمودند. اکنون در این جلسه از بیانات تیمسار سررتیب نقی ریاحی چنین استنباط می‌شود که ایشان آخرین نظرشان را به دادگاه بیان داشتند که این نظر تأیید آن جزء از عرض بنده در جلسه گذشته بود که به عرض رسانیدم از طرز فکر تیمسار سررتیب نقی ریاحی در مرحله بدوی بخوبی اطلاع دارم. اینجانب مختصر توضیحاتی به عرض می‌رسانم و از ریاست محترم دادگاه تقاضا می‌کنم پس از عرایض اینجانب به متهمین ابلاغ فرمایند هر گاه به عنوان آخرین دفاع مطلبی دارند، به عرض دادگاه برسانند. یا به عبارت دیگر اینجانب پس از عرایض مختصری که می‌نمایم، دیگر از نظر دادستانی در این پرونده عرضی نخواهم داشت.

دادگاه محترم مستحضرنده که کیفرخواست تقدیمی صریح، روشن و بدون کوچکترین ابهام است. مسبنای

کیفرخواست این است که در ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه فرمان عزل آفسای دکتر محمد مصدق از سمت نخست‌وزیری بدمت ایشان می‌رسد و رسید می‌دهند. در این دادگاه مباحثات مفصلی به عمل آمد روی این موضوع که آقای دکتر محمد مصدق اظهار می‌داشتند فرمان صادره نافذ نیست. دادستان ارتش این اظهار را رد کرد؛ کما اینکه دادگاه محترم با صدور قرار صلاحیت به‌نحو مدلل و موجهی اظهار آقای دکتر محمد مصدق را رد فرمودند. نتیجه اینکه به‌استناد توضیحات مفصلی که دادم و به‌استناد قرار صلاحیت دادگاه، فرمان عزل صادره نافذ بوده و آقای دکتر محمد مصدق به‌موجب قانون اساسی و به‌موجب فرمان دریافتی موظف و مکلف بودند بلافاصله پس از دریافت فرمان و دادن رسید — که رسید تسلیمی، خود مدرکی است دایر به‌اینکه در لحظه دریافت فرمان آقای دکتر محمد مصدق خود به‌نافذ بودن آن ایمان داشتند — از کار برکنار شوند.

پس چون ثابت است فرمان را اطاعت نکرده‌اند، بنابر این آنچه که برای دادگاه محترم هنگام شور و صدور رأی باید مورد توجه و بررسی قرار گیرد این است که آیا اعمالی را که از ۲۵ تا ۲۸ مرداد به‌آقای دکتر مصدق نسبت داده‌ام و عنوان نمودم ارتکاب آن اعمال برای برهم زدن اساس تاج و تخت سلطنت بوده با دلایل مندرجه در کیفرخواست و توضیحات مفصلی که داده‌ام، جرم هست یا نیست. اگر جرم هست، منطبق با کدام یک از مواد قانونی است. به‌نظر دادستان ارتش چون هیچ عملی بدون در نظر گرفتن هدفی انجام پذیر نمی‌شود و قنای فائل باشیبه آقای دکتر محمد مصدق به‌فرمان عزل صادره تمکین ننموده‌اند باید ملاحظه کنیم که هدف چه بوده است. یعنی بررسی کنیم که چرا از اطاعت فرمان سر باز زدند. این بررسی به‌طور دقیق در این دادگاه به‌عمل آمد و به‌نظر دادستان این دادگاه تسابیت و مسلم است که کلیه اعمال انجام شده از روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه با توجه به‌مسداری که تسلیم دادگاه نمودند، به‌دستیاری آن جماعتی بوده که پس از وقایع شهریور ۲۰ همواره از هر فرصت استفاده می‌کرده تا اساس سلطنت را بر هم زنند. به‌موازات فعالیت آن دستجات در روزهای ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه، دستجات دیگری نیز که وابسته به‌احزاب به‌اصطلاح چپ نبوده‌اند، از قبیل حزب ایران و نیروی سوم، نیز طبق مدارکی که تسلیم نموده‌ام هدفشان در آن چهار روزه به‌هم‌زدن اساس سلطنت بوده است. در یکی از جلسات به‌عرض رسانیدم که کلیه اشخاصی که در چهار روزه ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه خارج از عضویت در احزاب چپ به‌منظور بهم‌زدن اساس سلطنت فعال بوده‌اند یا عضویت حزب ایران را داشته و یا تمایل یا افکار آن حزب داشته‌اند. به‌هر جهت به‌نظر دادستان ارتش و با اقرار صریح آقای دکتر مصدق در این دادگاه بدفعات عدیده بالاخص یک جمله که در آخرین گفتارشان بیان داشتند که اگر فرمان عزل صادر نمی‌شد آن اعمال چهار روزه انجام نمی‌گردید، جرم منتسب به‌آقای دکتر محمد مصدق ثابت و مسلم بوده و شاید کمتر پرونده‌ای وجود داشته باشد که منتهی ضمن اظهارات خود به‌نحو بارز و غیر فاضل انکاری کیفرخواست دادستان را به‌آن نحوی که آقای دکتر مصدق تأیید نمودند تأیید کرده باشد.

یک نکته را که باید به‌عرض برسانم این است که در پرونده‌های جزایی بسیار اتفاق می‌افتد که وقتی متهمین چند نفر هستند، یکی از متهمین بنا به‌وضع خاصی جرم سایرین را به‌اصطلاح به‌گردن می‌گیرد و اظهار می‌دارد: «هر عملی که سایر متهمین انجام داده‌اند، به‌عهده من است.» به‌عرض دادگاه می‌رسانم که در امور جزایی چنین عناوین متهمین برای دادستان و دادرسان معتبر نیست. در مراحل تحقیق نیز بسیار اتفاق می‌افتد که وقتی چند نفر را دستگیر می‌کنند، یکی از دستگیر شدگان اقرار صریح می‌نماید که «مجرم من هستم.» امروزه این اقرار صریح برای مسأله تحقیق خود به‌خود قابل توجه نیست، زیرا چه‌بسا من‌باب مثال قتل اتفاقی اتفاق افتد مجرم اصلی طفلی چهارده ساله را تطمیع نماید یا تهدید کند بگوید: «توان کن فائل هستی.» بدیهی است اگر این طفل چنین اقراری کند، مجازات اعدام



درباره اش صادر نمی‌شود. یا قائل بنا به اوضاع و احوال خاص دیگر اشخاص بالا را وادار به اقرار می‌کند. بسمه جهت آنچه باید در ترازوی عدالت منجیده شود این است که دقیقاً باید ملاحظه نمود که حقیقت مطلب از چه قرار است و باید اوضاع و احوال هر منتهی را دقیقاً مورد بررسی قرار داد.

پیرمردی هفتاد و چند ساله به اسم آقای دکتر محمد مصدق از اطاعت فرمان شاهنشاه که صدور فرمان طبق قانون اساسی بوده سر باز می‌زند و به اصطلاح اینجانب یاغی می‌شود. این یاغی بالاخص شخص یاغی که در یک چهار دیوار محصور باشد و روی تخت خزیده باشد، همانطوری که خود ضمن اظهاراتش بیان داشته، بنفسه و تک و تنها بدون اتکا به قوای مسلح نمی‌توانسته اساس سلطنت را برهم زند و مرتکب جرم مندرج در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش شود. اول فرمان انحلال مجلس شورای ملی را صادر می‌کند. در روز ۲۵ مرداد ماه خبالتش صدر صد از وجود مجلس راحت می‌شود. بدیهی است عملاً مجلس را فلج کرده بود. فرمان انحلال بر این اصل بوده است که مخالفین او در مجلس از مصونیت پارلمانی استفاده نمایند. کما اینکه به محض صدور فرمان انحلال در غروب همان روز دو تن از وکلای مجلس را زندانی می‌نماید.

شاهنشاه از کشور عزیمت فرموده بودند. مجرم مورد نظر به موازات انحلال مجلس و زندانی کردن یکی دوتن از نمایندگان امر می‌دهد که به هر طریق ممکن است به سراسر جهان و به ملت ایران اعلام شود که دیگر پادشاهی وجود ندارد. دلایل این موضوع را چه در کیفرخواست نوشته‌ام و چه در این دادگاه به‌طور تفصیل بیان داشته‌ام. و فی‌الجمله همانطوری که به عرض رسانیدم تنها حربه تبلیغاتی و انحلال مجلس برای نیل به هدف کافی نبوده است. آقای دکتر محمد مصدق احتیاج مبرم داشته که از طریق ستاد ارتش، ارتش شاهنشاهی را نیز وادار به تمکین و اطاعت از رویه خود نماید. این موضوع همان موضوعی است که تیمسار سر لشکر میرجلالی به‌طور تفصیل در این دادگاه صحبت فرمودند و خلاصه دفاع ایشان این بود که موکلشان مأمور اجرای امر بوده، و استناد به دو موضوع کردند: یکی اینکه معنای انضباط و مقررات در ارتش اطاعت کورکورانه مرئوس از رئیس است؛ دیگر آنکه سلسله مراتب فرماندهی تا حد وزیر دفاع ملی بوده و بالاتر از آن حد دیگر مقامی روی سلسله مراتب برای رئیس وقت ستاد ارتش وجود نداشته است.

هر دو موضوع نه تنها برخلاف اصول و مقررات ارتش است بلکه همانطوری که در جلسه گذشته به عرض رسانیدم هرگاه مقرر شود این استدلال تیمسار سر لشکر میرجلالی را در ارتش ساری و جاری بدانیم، نتیجه جز این نخواهد بود که باید حکم برائت تیمسار سر نیپ نفی ریاحی صادر گسردد. نشان لباقت به ایشان داده شود و از ناراحتیهایی که در ظرف این چند ماه پس از وقایع ۲۸ مرداد ماه خواهی نخواهی در نتیجه بازداشت برای تیمسار نامبرده روی داده است پوزش خواسته شود. در مقابل دادستان ارتش افسرانی را که در روز ۲۸ مرداد ماه از اطاعت رئیس وقت ستاد ارتش سر باز زده‌اند، نحت تعقیب در آورد. به نظر دادستان ارتش تبرئه تیمسار سر نیپ نفی ریاحی یا قائل شدن مجازاتی برای ایشان جز مجازات اعدام مبانی احساسات شاه‌دوستی را در ارتش سست و متزلزل می‌کند.

صریحاً به عرض می‌رسانم دو راه بیشتر موجود نیست: یا اعدام سر نیپ نفی ریاحی و یا متزلزل کردن روحیه افسرانی که در روز ۲۸ مرداد ماه جان خود را به کف داشتند تا اساس سلطنت محفوظ بماند. بدیهی است اتخاذ این تصمیم برای طی یکی از این دو راه منوط به رأی دادگاه محترم است. دادستان ارتش چنین تشخیص داده که تقاضای مجازات اعدام را برای رئیس وقت ستاد ارتش بنماید تا این ارتش همواره به سوگندی که یاد کرده بدون کوچکترین تزلزل و فادار بماند. امر آمر مفهومش این نیست که هر امری نمود به‌مسورد اجسرا گذاشته شود. در ارتش

سلسله مراتب فرماندهی به وزیر دفاع ملی ختم نمی‌شود، اعم از اینکه رئیس ستاد ارتش نسماس مستقیم با بزرگان نشتاران فرمانده داشته باشد یا نداشته باشد. در ارتش تنها یک چیز و یک نکته مبنای خدمت است و آن این است که هر امری که کوچکترین لطمه‌ای با زبانی به مقام سلطنت می‌رساند به‌دور افکنده شود تا همه افسران و درجه‌داران و سربازان اساس خدمتشان با توجه به یک کانون باشد که آن کانون سلطنت است؛ به عبارت دیگر، کانون قانون اساسی ایران و حفظ اصول آن. رئیس وقت ستاد ارتش بلافاصله پس از دستگیری حامل فرمان عزل آقای دکتر محمد مصدق شروع به فعالیت می‌نماید. به موازات فعالیت آقای دکتر محمد مصدق، شاه را فراری اعلام می‌کند. دستور صریح می‌دهد: «عناصر توده‌ای را به حال خود باقی گذارید.» بالاخره وکیل محترم مدافع ایشان یعنی تیمسار سرلشکر میرجلالی در این دادگاه اقرار نمودند که روی این دلایل و مدارکی که در کیفرخواست نوشته‌ام صحبتهای ندارند بکنند. خود متهم اقرار صریح نمودند که مقصر هستند و در همین جلسه اظهار داشتند هر گونه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اراده‌شان نعلق بگیرد ایشان را به کیفر برسانند.

در اینجا باید این توضیح را به عرض برسانم که بزرگان نشتاران فرمانده جز اجرای قانون و عدالت هیچ نکته‌ای را مورد نظر ندارند. دادگاه محترم هرگاه جرم منتسب به تیمسار نامبرده را ثابت می‌دانند، وظیفه بس خطیری را دارند. این وظیفه، همان طوری که به عرض رساندم، این است که تشخیص فرمایند مبانی انضباط و خدمت در ارتش با چه طرفی استوار یا متزلزل می‌گردد. هرگاه تشخیص فرمودند ارفاق به تیمسار سرتیپ تقی ریاحی موجب استواری مبانی انضباط و خدمت و نفی روحیه افراد ارتش است، بدیهی است ارفاق می‌فرمایند. ولی باز مجدداً به عرض می‌رسانم که از لحاظ دادستان ارتش استواری مبانی خدمت در ارتش همان‌طور که در تمام دنیا رعایت می‌شود به کیفر رساندن مجرم است به‌اشد مجازات.

اینجانب در خانمه کیفرخواست جمله‌ای را نوشته‌ام که در اینجا تکرار می‌کنم. آن جمله این است: «متهمین از افراد مشخص و ممتاز کشور بوده که مردم به وجود آنان امیدواری زیادی داشته که در راه حفظ مصالح کشور سعی و کوشا باشند؛ و اولین وظیفه آنان وفاداری به‌سوگندی بوده که برای حفظ قانون اساسی ایران باد کرده و بدبختانه سرگند خود را نفی و به آن حقوق خیانت کرده‌اند.» تیمسار سرلشکر میرجلالی شرح مبسوطی از معلومات و سوابق تیمسار سرتیپ تقی ریاحی بیان داشتند. بیانات ایشان تشریح همین جمله کوناھی است که در کیفرخواست نوشته‌ام: متهمین از افراد ممتاز بوده‌اند. دادگاه محترم باید توجه فرمایند که هرگاه یک فرد غیر مشخص و عامی مرتکب جرمی شود، آیا آن فرد باید مجازات شدید ببیند یا یک فرد ممتاز؟ واقعاً اگر در ارتش شاهنشاهی یک استوار یا یک ستوان در موردی مرتکب عملی شده که تیمسار سرتیپ تقی ریاحی انجام داد، آیا باید آن استوار یا ستوان به‌شدیدترین وجه مجازات شود یا تیمسار سرتیپ تقی ریاحی؟

در یکی از جلسات به عرض رساندم که متأسفانه و بدبختانه عادت بر این جاری است که هرچه افراد تحت تعقیب شخصشان کمتر و در طبقات پایینتر واقع باشند، میزان کیفر درباره آنان شدیدتر از اشخاص ممتاز است که احیاناً تحت تعقیب در می‌آیند. این نوافس و بدبختیها را باید از بین برد. از بین بردن این بیچارگیها جز با صدور رأی چنین دادگاههایی امکان‌پذیر نیست. از دادگاه محترم استدعا می‌نمایم هنگام شور و صدور رأی توجه دقیق به این عرایض اینجانب مبذول فرمایید. زیرا رأی که صادر خواهید فرمود، مبنای انجام وظیفه اینجانب و همقطارانم در دادستانی ارتش نسبت به متهمین دیگر خواهد بود. در واقع اگر حکم برائت تیمسار سرتیپ تقی ریاحی را صادر فرمایید، اینجانب دیگر موجبی نمی‌بینم که درجات پایینتر از ایشان تحت تعقیب باشند. بدنبال این خواهم رفت که به‌استناد

رأی این دادگاه افسرانی را که روز ۲۸ مرداد به نظر خودم وظیفه سربازی خودشان را انجام دادند تحت تعقیب در آوریم. زیرا به اصطلاح بک بام با دو هوا نمی شود.

بهر جهت رأیی که صادر می فرمایید از هر لحاظ شایان اهمیت و درخور توجه مخصوص است. در کيفر خواست چند سطرى اشاره به شهدای روز ۲۸ مرداد ماه نموده ام. رأیی که صادر خواهید فرمود، نه تنها برای دادستان ارتش ملاک انجام وظیفه خواهد بود، بلکه رأی صادره برای مردم شاه دوست نیز آئینه ای خواهد بود که طبق آن عمل خواهند نمود. در اینجا ضعف روحیه با نفویت آن تنها با سخن پراکنی و حرف و گفتار امکان پذیر نیست؛ و خصایل عالیّه از قبیل وطن پرستی و شاه دوستی و انجام وظیفه در اثر تشویق وطن پرستان و شاه دوستان و مسجرات خائنین به کشور امکان پذیر خواهد بود. بهر جهت توجه فرمایید در روز ۲۸ مرداد ماه عده ای از هموطنان ما باعث حفظ قانون اساسی و ابراز احساسات شاه دوستی بودند و به شهادت رسیدند. آنان مقتدر و سرافراز شده اند. معتقد است باید رأیی صادر فرمایید که اولاد آنان و هموطنان ما همان راه را طی کنند؛ یعنی راهی که هرگاه خدای نخواست باز هم روزهای نیره و ناری برای این کشور پیش آمد نماید، هر کس از دیگری سبقت گیرد تا ناموس فردی و اجتماعی این کشور را حفظ کند. به کرات در این دادگاه به عرض رسانیده ام هرگاه آقای دکتر محمد مصدق و اعوان و انصار او بسمت خود می رسیدند، ناموس فردی و اجتماعی این کشور در معرض زوال واقع شده بود.

این جزئیات بنای طرز فکر دادستان این دادگاه است. تردید ندارم هرگاه در نظریه خود اشتباه می کنم، دادگاه محترم با رأیی که صادر خواهند فرمود اشتباه اینجانب را ترمیم می نماید؛ و تردید ندارم رأیی که صادر می فرمایید مدلل و موجه خواهد بود. بنده دیگر به هیچ وجه عرضی ندارم. همان طور که عرض کردم، اعلام خواهید فرمود مستهین آخرین دفاع خود را بیان نمایند.

در ساعت ۱۱/۲۰، ده دقیقه تنفس داده شد.

\*\*\*

مقارن ساعت ۱۲ جلسه دادرسی مجدداً تشکیل گردید.

رئیس (خطاب به دکتر مصدق و وکیل مدافع او): مطالبی راجع به اظهارات دادستان ندارید؟

دکتر مصدق: من دفاع می کنم.

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: از اینکه آن مرد امروز بیان ادعای خود را بسیار مؤدبانه نمودند بنده سپاسگزارم. ای کاش از اول تشکیل دادگاه همین رویه را تعقیب می نمودند و موجب تشنجات در جلسات دادگاه نمی شدند. ایشان مطالبی فرمودند که بنده نسبت به بعضی از آنها که مربوط به خودم است نظریات خود را عرض می کنم.

(۱) راجع به افسران، عملیاتی که در سی ام تیر ماه نموده بودند بنده با اظهاراتی که نیمسار سر لشکر میرجلالی نمودند و راجع به سلسله مراتب بود کاملاً موافقم و نسبت به افسران سی ام تیر خودم همین معامله را کرده ام. نسبت به آن افسران از طرف نمایندگان مجلس شورای ملی نقاضای شدت عمل می شد. گمان می کنم مکاتبات و مراسلاتی هم در این باب با در وزارت دفاع ملی یا در نخستوزیری موجود است. ولی شخص بنده عقیده داشتم که اگر در وزارت دفاع ملی سلسله مراتب رعایت نشود، ارتش نمی تواند عملیات مفیدی بکند. چنانچه وزیر دفاع ملی به یک فرمانده کل فوایدستوری داد، اگر بگویم که فرمانده می بایست خودش فکر و تأمل کند و تشخیص صلاح بدهد، این ارتش کاری

نمی‌تواند بکند. ارتش مأمور است اطاعت از دستور مافوق بکند.

سرتیپ ریاحی: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: بفرمایید.

سرتیپ ریاحی: این اشنیاه را یکی دو مرتبه آقای دکتر مصدق کردند که منظورشان البته فرمانده لشکر است.

رئیس: لازم است متذکر شوم فرماندهی کل قوا با اعلیحضرت همایون شاهنشاه است.

سرهنگ بزرگمهر [خطاب به دکتر مصدق]: شما فرمانده کل قوا را فرمودید؟

دکتر مصدق: صحیح است، بله حالا عرض می‌کنم. گمان می‌کنم شیخ اجل می‌فرماید:

فرشته‌ای که وکیل است بر خزانة باد چه غم خورد که بسپرد چسراغ سپر زنی  
یعنی آن فرمانده لشکر نمی‌تواند دستور را اجرا نکند و بگوید صلاح نیست؟ باید اجرای امر بکند و امر مسئول  
است. این راجع به افسران ۳۰ تیر ماه که خود من همین عقیده را دارم. اگر خود بنده دارای این عقیده نبودم، هر چه  
زودتر تکلیف این آقایان مطابق نظریه‌ای که نمایندگان مجلس داشتند معلوم شده بود. من جلوگیری کردم.  
من استعفا کردم رفتم. دولتی بعد از بنده آمد، مجلس شورای ملی رأی تمایل به آقای فوادم السلطنه داد. ایشان  
نخست‌وزیر شدند. ولی دولت خود را به مجلس معرفی نکردند. در این اثنا البته مسئول مملکت همان نخست‌وزیری بود  
که مجلس به او رأی تمایل داده و می‌بایستی دستور بدهد مطابق سیاست خودش. سیاست او خوب بود یا بد بوده، به قوه  
انتظامی مربوط نبوده که فکر یا تأمل بکند. آنها امر دولتی را اجرا کردند. اگر بنا شد آنها را برای اجرای امر آن دولت  
بیاورند مجازات کنند، دیگر چطور ممکن است افسران بتوانند از دولتهای وقت اطاعت بکنند؟ همیشه این فکر به آنها  
دست می‌دهد مبدا کاری بکنند که روزی دولتی بیاید آنها را تعقیب و مجازات کند.

(۲) راجع به فرماندهی کل قوا که اینجا مذاکرانی شد، خود بنده در دوره پنجم نقیبنیه رأی دادم و رأی دادند که  
فرماندهی کل قوا با حضرت اشرف آقای سردار سپه وزیر جنگ آن وقت باشد. از نظر اینکه فرماندهی کل قوای عملی  
وزیر جنگ است. فرماندهی کل قوای تشریفاتی اعلیحضرت همایونی آن وقت به پدر این شاه رأی دادیم. حالا اگر  
ایشان قبول نمی‌کنند، با خود ایشان است. حالا چرا چنین رأی را دادیم حضرت اشرف سردار سپه فرمودند — در  
منزل خود بنده که مرحوم مستوفی الممالک، آقایان نقی‌زاده، علاء مرحوم مشیرالدوله و مسخبر السلطنه هدایت بودند  
فرمودند — که من «اگر تکلیفم درباره این کار معلوم نشود و این فرماندهی کل قوا با شخص من که وزیر جنگ هستم  
نباشد، هیچ کاری نمی‌توانم بکنم.» جلسه بعد در منزل مرحوم مشیرالدوله تشکیل شد و در جلسه بعد مجلس. ما همه  
رأی دادیم — مرحوم مستوفی الممالک، مشیرالدوله، آقای نقی‌زاده و سایرین — بالاتفاق رأی دادیم که فرمانده کل  
قوا عملاً با وزیر دفاع ملی است. حالا شما هر چه می‌خواهید بفرمایید. من روی عقیده رأی دادم. بعد هم وزیر دفاع  
ملی شدم و آنچه را که آن روز رأی دادم بموقع اجرا گذاشتم.

(۳) اظهار فرمودند که بنده دو نفر از وکلای مجلس را توقیف کرده‌ام، یعنی دستور توقیف آنرا داده‌ام. به کرات  
عرض کردم من به هیچ وجه من‌الوجه چنین دستوری نداده‌ام. وقتی که خبر رسید که آقای دکتر بقائی و... [دکتر  
مصدق از سرهنگ بزرگمهر سؤال کرد: «یکی دیگر کی بود؟ سرهنگ بزرگمهر جواب داد: «علی زهری.»] بله آقای  
زهری را توقیف کرده‌اند دکتر بقائی تحت تعقیب بود. دادسرا حکم تعقیب داده بود. زهری هیچ موردی نداشت.  
بلافاصله بنده دستور آزادی ایشان را داده‌ام. در این باب چیزی عرض نمی‌کنم.

(۴) از بیانات آن مرد چنین مستفاد شد که بنده دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را از نظر انجام

سه موضوعی که در ماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش بوده است اجرا نکرده‌ام. یعنی اجرا نکرده‌ام که با اساس حکومت را بهم بزنم یا اساس وراثت تخت و تاج را بهم بزنم و یا مردم را تحریص کنم که مسلح بشوند برضد شاهنشاه. بنده عرض کردم که دو موضوع اولی بکلی منتفی است: یکی برهم زدن اساس حکومت و دیگری وراثت تخت و تاج. این دو را من پشت قرآن نوشتم و به‌اعلیحضرت هدیه کردم. عملاً هم منتفی است. هر کس بخواهد اساس سلطنت را بهم بزند، باید نظری داشته باشد: یا خودش بخواهد رئیس جمهور بشود و یا دیگری را برای همین کار در نظر بگیرد که آن هم قبلاً گفته شد چنین نظری نیست. پس این هم منتفی است.

به آن قسمت سوم هم من هیچ وقت سابقه هرج و مرج خواهی و آشوب طلبی نداشتم که مردم را تحریص به مسلح شدن برضد حکومت کنم مگر آنکه گفته باشند برای چه کسی می‌خواهم اساس حکومت را برهم بزنم و برای چه سلسله‌ای اساس وراثت تخت و تاج را برهم بزنم. پس وقتی چنین هدئی در کار نیست، ما کار به مجهول مطلق نداریم که برای سه موضوع مندرج در ماده ۳۱۷ یک عملیات لغو و بی‌فایده‌ای بنماییم. این تر ایشان است که ما می‌خواهیم این کار را بکنیم. اما تر خود من: البته من هم تر داشتم و بی‌فکر که نبودم و بیکار ننشسته بودم. دستخط را آوردند و رسید دادم. رسید دادن که دلیل موافقت نیست. رسید ندادم که اجرا کنم. رسید دادم که به بنده رسید. بعد فکر کردم که چطور می‌توانم این را اجرا کنم. اینجا یکی از دلایل عدم اجرا اصول قانون اساسی است که می‌دانم حضرت آقای رئیس دادگاه از بس این اصول را شنیده‌اند حاضر نیستند که بنده آنها را عرض کنم. فقط عرض می‌کنم که واضعین قانون اساسی در دنیا هیچ وقت به شرح و بسط قائل نمی‌شوند. اصول قانون اساسی ما که اقتباس از قوانین اروپا است خیلی خلاصه نوشته شده. مثلاً عزل و نصب وزرا به موجب فرمان پادشاه است. اگر غیر از این بود آن وقت لازم می‌آمد که هر وقت یکی از اصول قانون اساسی با مقتضیات موافقت نکند، فوراً مجلس مؤسسان تشکیل بدهند و قانون اساسی را عوض کنند. اینکه به ایجاد مؤسسين قناعت کرده‌اند، برای این است که این اصول در هر زمانی قابل اجرا باشد، یعنی به اصطلاح فرانسویها «رزیده نباشد»: «سوپس» داشته باشد. در این قانون اساسی ما هم که تفسیر قوانین، شرح و تفسیر قوانین از وظایف مجلس شورای ملی شناخته شده، این همین نظر است که اگر اختلافی در فهم یکی از اصول قانون اساسی یا قانون عادی و معمولی پیدا شود، توسل به مجلس پیدا کنند و از مجلس بخواهند که این فصلی را که به ایجاد و اختصار قناعت کرده تفسیر و شرح بدهند.

بنده اینجا لازم است عرض کنم که در همان دوره دوم تقنینیه که هنوز وزرا یا مردم این مملکت عادت به اجرای اصول قانون اساسی نکرده بودند، مرحوم نایب‌السلطنه ناصرالملک یک نطقی در مقابل هیئت وزیران و جماعتی از مدعوبین راجع به همین اصول کرده است. [دکتر مصدق از روی یک نسخه چاپی قدیمی چنین خواند:]

می‌گوید: تعیین رؤسای اجرائیه یعنی وزرا اگر چه صورتاً تعیین رئیس الوزرا فقط با پادشاه است ولی چون وزراء مسئول مجلس هستند و به عدم رضایت و اعتماد مجلس باید حقاً عزل شوند چنانکه در اغلب ممالک مشروطه رسم است، برای اینکه این مواقع مملکت دچار بحران وزرا نشود لابد پادشاه باید در تعیین رئیس الوزرا از اکثریت مجلس استمزاج نموده رأی اکثریت را منظور دارد.

این بیان را ناصرالملک در دوره دوم برای هیئت وزیران و عده‌ای از رجال که در مجلس دعوت شده بودند کرده است. این هم شرحی است که به مجلس نوشته شده است:

گرچه اینجانب را کمال امیدواری و حسن ظن به اطلاعات نمایندگان محترم حاصل است و آنچه

ذکر می‌کنم بر سبیل ذکر قواعد است ولی چون مشروطیت در مملکت ما جدیدالولاده است نگهداری و پرستاری آن تا موقع تکمیل قوای طبیعی خود شایان کمال دقت و احتیاط است و غالب ملت را به ترنیهات آن وقوف کامل حاصل نیست چنانکه مکرر به تحقیق رسیده حدود و تکالیف مسئولیت قوه مجریه و مقننه کراً غیر مرعی مانده حتی در تغییر معانی قانون اساسی نیز اختلاف به‌میان آمده. از آن جمله در مسئله مهمی مثل نیابت سلطنت با اینکه هیچ مسئولیت و اختیاری را دارا نیست و تمام اختیار و مسئولیت مابین پارلمان و وزرا است مملکت دیده شده که در چنین امر واضحی نیز اختلاف آرا مشهود گردید.

اصل ۴۶ می‌گوید عزل و نصب وزرا به موجب فرمان شاه است و هیچ از رئیس الوزرا صحبت نمی‌کنند. البته کسی که نخست‌وزیر می‌شود وزرای خود را خود تعیین می‌کند و پیشنهاد می‌کند. به موجب فرمان همایونی آنها وزیر می‌شوند. راجع به نصب خود نخست‌وزیر سوابق آنچه را که به عرض دادگاه رسید یکی رأی نمایان مجلس نسبت به آقای حکیمی. خود بنده وقتی که در مجلس خواستند رأی نمایان بگیرند من کاندیدا نبودم. تعارضی به‌من کردند. من هم فوراً «بلی» را از سر هوا گرفتم. کاندیدای نخست‌وزیری کسی بود که همان وقت در دربار بود و وقتی که رئیس مجلس می‌روند به عرض شاهنشاه برسانند که رأی نمایان به‌من داده شده آن شخص مأمور از دربار به‌خانه خود رفت.

پس این راجع به نصب نخست‌وزیری من، خود آقای قوام وقتی آمد با رأی نمایان به مجلس آمد. یعنی یک عده از نمایندگان موافقت کردند بدون انجام مراسم معموله رفتند نسبت به او رأی نمایان دادند. یک عده‌ای هم که مخالف بودند نرفتند. اختلاف از آنجا در گرفت. باز نسبت به خود من مجلس رأی نمایان داد. به عرض شاهنشاه رسید. فرمان انتصاب من صادر گردید. در تمام دوره مشروطیت راجع به عزل دو سابقه هست که همه را عرض می‌کنم که دادگاه روشن شود: یکی سابقه کابینه مرحوم مصمصام السلطنه، مرحوم مصمصام السلطنه نخست‌وزیر شد... [در این هنگام دکتر مصدق با تبسم به سرنویس بختیار عضو دادگاه گفتند: «آقا، ببخشید اگر من چیزی عرض می‌کنم»] زمینه طوری حاضر شده بود که مرحوم مصمصام السلطنه را تا افتتاح دوره چهارم رئیس الوزرا بمانند. یعنی مرحوم مستوفی الممالک به واسطه یک توهین بسیار شدیدی که یکی از روزنامه‌ها به ایشان کرده بود، می‌خواستند آن روزنامه را توقیف کنند. خود بنده بودم. مرحوم سردار اسعد به ایشان گفت: «شان شما نیست که یک روزنامه را توقیف کنید.» بالاخره همه روزنامه‌ها آن وقت بد می‌نوشتند. هیئت دولت همه روزنامه‌ها را توقیف کرد. عصر آن روز آقای حاج مخبر السلطنه وزیر کشور بودند من پیش ایشان نشسته بودم. پیشخدمت آمد در گوش او گفت: «صبا مدیر روزنامه سناره صبح می‌گوید من حروف روزنامه‌ام چیده شده. اجازه دهید فقط این شماره منتشر شود.» ولی اجازه نداد. مرحوم مصمصام السلطنه رئیس الوزرا شد. گفت چه بکنیم دولت ایشان بماند؟ ایشان تصمیم گرفتند حکومت نظامی برقرار کنند. دیگر صدا از کسی در نیاید. نه روزنامه نه دیگری. تا اینکه سیاست خارجی این طور اقتضا می‌کرد فشار به احمدشاه بیاررد که رونق الدوله رئیس الوزرا بشود. و از این پیشامد که دانسته یا ندانسته شده بود استفاده کامل بکنند. و شاه دستخط عزل مصمصام السلطنه را صادر کنند. مصمصام السلطنه هم تا دوره چهارم گفت: «من نخست‌وزیر قانونی هستم.» مثل بنده. حال به ایشان گوش ندادند. بماند.

این سابقه را مادر تمام دوره مشروطیت داشتیم. یک سابقه دیگر این بود که مرحوم احمدشاه به مجلس تلگراف

کرد: «سردار سپه را عزل کردم.» مجلس قبول نکرد و گفت شاه حق عزل نخست‌وزیر را ندارد. خود من یکی از آن کسانی بودم که رفتیم به بومهن اعلیحضرت را آوردیم به سعدآباد. به آن تلگراف هم ترتیب اثر داده نشد و اجرا نگردید. عزل نخست‌وزیر با مجلس شورای ملی است. برای اینکه اگر پادشاه مملکت نخست‌وزیری را محزول بکند و نخست‌وزیر دیگری را بیاورد، تمام اعمال و نیک و بد آن نخست‌وزیر را مردم به گردن پادشاه می‌گذارند. این مسئله برخلاف اصل مصونیت شاه و غیر مسئول بودن شاه است. چرا سلطنت مشروطه را موروثی کرده‌اند؟ برای چه؟ مگر ملل دیگر دیوانه بودند که بیایند سلطنت را موروثی کنند و آن وقت از آن شاه یک فرزند نااهل به وجود بیاید و روی سلطنت موروثی برود روی تخت جلوس کند و هر کاری می‌خواهد بکند؟ فلسفه اصل موروثی بودن از این نظر است که شاه مسئولیت ندارد. شاه در هیچ کاری دخالت نمی‌کند. برای اینکه همیشه باقی و پایدار بماند. والا می‌گفتند: «خوب هر کسی که خوب است می‌آیم برای سلطنت انتخاب می‌کنیم.» این نیست. دلیل موروثی بودن این است که شاه در کاری دخالت نمی‌کند. می‌گویند بسیار خوب اعقاب این پادشاه به فرض اینکه بد باشند و ناخلف باشند مسئولیتی ندارند، ملت می‌خواهد نباشد چون در کارها دخالت نمی‌کند قائم مقام پادشاه بشود. در تمام دوره مشروطیت وزرا هر وقت که نتوانستند با سیاست خارجی کار کنند و مشکلاتی داشته‌اند، خودشان استعفا داده‌اند. البته وقتی که نخست‌وزیری استعفا دهد، همه وزرا دیگر وزیر نیستند و شاه باید بر طبق رأی مجلس نخست‌وزیر آتی را معلوم نماید. سابقه دیگری هم هست که مضحک است که وقتی مرحوم رزم‌آرا باید حتماً نخست‌وزیر شود، منصور که نخست‌وزیر بود راضی نبود. روز جمعه‌ای منصور به سعدآباد رفت و نخست‌وزیری را با سفارت رم معامله کرد. البته او را راضی کردند. بنده را هم اگر راضی کرده بودند و یک چیزی بدمن می‌دادند این حرفها پیش نمی‌آمد. [دکتر مصدق جمله آخر را با زست و حالت خاصی ادا کرد و در حالی که می‌خندید متوجه رئیس دادگاه بود.]

راجع به دستخط شاه، یکی قانون اساسی است که اصول باید با هم اجرا بشود یعنی مجلسین باید وزیر را عزل بکنند؛ دیگر روی سابقه که به عرض رسید. یک سابقه فقط سابقه کابینه و توق الدوله که روی سیاست خارجی آمد. نخست‌وزیر شد به منظور بستن قرارداد و قرارداد را هم بست؛ اما یک سابقه غلطی که نمی‌تواند مدرک و مبنای کار مملکت باشد. خوب در زمان جنگ در تمام اروپا وضعیت قانون اساسی متزلزل است. یک مطالعه‌ای بنده کرده‌ام راجع به همین عزل و نصب وزرا در بلژیک. وقتی که پادشاه بلژیک می‌رود در لندن و می‌خواهد کابینه تشکیل بدهد آن کسی که نخست‌وزیر شده خودش ورقه خودش را امضا می‌کند.

دیگر اینکه صلاح مملکت، من نظرم این بود که یا دولت انگلیس قبلاً قضیه غرامت حل بشود؛ عهدنامه اصولی برای روابط دولتی تنظیم بشود که در آن به هیچ وجه اختلافی بین دولتی واقع نشود؛ آن وقت روابط ایران با آن دولت تجدید بشود. این عرض را امروز نمی‌کنم. در موقع صلاحیت هم همین عرض را کردم. این کار نشد. اگر من بودم، من غیر از آن نمی‌کردم و این کار که شده برخلاف مصالح مملکت شده است. در این باب بیش از این عرضی ندارم. حالا جوابهای آن مرد را عرض کردم. اگر حالا آقا فرمایشی دارید، بفرمایید تا عرض کنم.

ساعت ۱۲/۲۵ بعدازظهر جلسه تعطیل شد و دنباله آن به ساعت ۲ بعدازظهر موکول گردید.

\*\*\*

دنباله جلسه صبح در ساعت ۲ بعدازظهر ادامه یافت.

رئیس: تیمسار دادستانی، مطالبی دارید بیان فرمایید.

سرتیپ آزموده: اینجانب قبل از ظهر به عرض رسانیدم که دیگر به هیچ وجه عرضی ندارم. موجب بیان قبل از ظهر این بود که به عقیده اینجانب تیمسار سرتیپ ریاحی آخرین حرفی را که باید بزنند، اظهار داشتند. از روز اول می دانستم که آقای دکتر مصدق هیچ دفاع موجهی ندارند که روی کیفرخواست بنمایند، مگر اینکه به حاشیه بپردازند؛ و به نظر اینجانب تمام آن حواشی مؤید مجرمیت است. بهر حال همان طور که عرض کردم، در صورت تصویب ریاست دادگاه اعلام خواهم نمود که متهمین به عنوان آخرین دفاع هر بیانی دارند ایراد کنند تا به این دادرسی پایان داده شود. عرضی ندارم.

رئیس: به آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی اخطار می شود هر بیانی دارند به عنوان آخرین دفاع ایراد نمایند.  
دکتر مصدق: بر طبق ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش متهم می تواند آنچه را که برای مدافعه مفید می داند در هر موقع اظهار کند. اگر این ماده مربوط به قانون دادرسی ارتش هست، پس منوط کردن دفاع متهم فقط به وقایع روزهای آخر مرداد روی چه مدرک و از روی چه نظر است؟ چه شد که در موقع ایراد به عدم صلاحیت به من اجازه دادید که نسبت به روزهای غیر از آخر مرداد هم مطالبی عرض بکنم ولی در ماهیت هر وقت خواسته ام مطالبی برای تنویر ذهن دادگاه اظهار کنم اجازه داده نشده و مسجور شده ام یک عده از اوراق بآدا داشت خود را کنار بگذارم؟ در صورتی که دادگاه هر قدر بیشتر از متهم و از مطلعین تحقیقات کند بهتر مطلب روشن می شود.

در نظر دارند که وقتی جناب آقای مهندس رضوی نایب رئیس مجلس سابق شورای ملی در این دادگاه اظهار نمود که «مادر زندگانی سیاسی خودمان فقط یک جنایت کرده ایم و آن این بود که با شرکت غاصب سابق نفت جنوب مرد و مردانه مبارزه کرده ایم»، آن مرد بلافاصله گفت امروز هم از تحریک دست بر نمی داریم. من در مقام دفاع از مهندس رضوی نیستم، چون به عنوان مطلع نباید در دادگاه توقف کند و باید برود و در انتظار مکافات کارهای خود باشد. اکنون عرض می کنم به من که نخست وزیر این مملکت بودم و می خواهید تکلیفم را معلوم کنید، آیا اجازه می دهید آخرین دفاع خود را بکنم؟ دفاع من بیش از یک ساعت طول نخواهد کشید. برای دادگاهی که بیش از یکصد ساعت وقت صرف نموده، یک ساعت تضييع وقت چیزی نیست. چنانچه اجازه فرمایید، از خود دفاع می کنم و دفاع من مربوط به روزهای آخر مرداد نخواهد بود.

اعمال یک نخست وزیر اعمال سیاسی بوده و محاکمه او هم یک محاکمه سیاسی است که باید نظریات خود را به طور آزاد اظهار نمایم و از حقی که قانون داده محروم نشوم و دیگر بیگناهی به واسطه اینکه نتواند از خود دفاع کند گناهکار نشود. چنانچه ریاست محترم دادگاه اجازه فرمایند که آخرین دفاع خود را آزاد بکنم، برحکمی که از دادگاه صادر شود گذشته از اینکه دادگاه صلاحیت ندارد، آن حکم در دنیا بی ارزش است. اکنون لازم است عرض کنم که این محاکمه را هر کس تشکیل داده برخلاف مصالح شاهنشاه و برخلاف مصالح مملکت است. برخلاف مصالح شاهنشاه برای اینکه مطالبی در این دادگاه گفته شد که اگر گفته نمی شد بهتر بود. چنانچه مقصود خارج شدن من از کار و آمدن دولت فعلی روی کار بود، مقصود به عمل آمده بود و محاکمه ضرورت نداشت. برخلاف مصالح مملکت است برای اینکه در هر کجا افسران در راه آزادی و استقلال کشور خود جهاد می کنند و در این راه مقدس جان می سپارند، اکنون خادمین وطن در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم می شوند و از بین می روند. تنها کسی که از این محاکمه استفاده می کند دکتر محمد مصدق است و بس. این هم خواست خداست. چه از این خوبتر که من در راه ابران عزیز زجر بکنم، و چه از این بالاتر که من در دنیا مظلوم معرفی شوم و چه افتخاری [دکتر مصدق جملات خود را با گریه و تأثر



شدید بیان می‌کرد] از این بالاتر که بار آری این دادگاه از بین بروم؟ سیدالشهدا علیه‌السلام فرموده: «وقتی انسان برای مرگ آفریده شده، با شمشیر بهمرگ برسد ارزنده‌تر است.»

اکنون به‌مقام ریاست دادگاه [همچنان با گریه] عرض می‌کنم که اگر اجازه می‌دهید که من یک مطلب خود را عرض کنم — البته مربوط به آن زمان نیست — باید بگویم که چرا این وضع پیش آمده است. اجازه می‌دهید، عرض می‌کنم، یک ساعت هم بیشتر وقت دادگاه را تفضیح نمی‌کنم. اجازه هم نمی‌دهید، من از خود دفاعی نکرده‌ام. دادگاه هم هر رأیی می‌دهد صادر کند و تکلیف مرا معلوم کند. [دکتر مصدق تا آخرین کلمه سختش می‌گریست. در پایان، اشک خود را با دستمال خشک کرد و در برابر ریاست دادگاه ساکت نشست.]

رئیس: محدودینی دادگاه برای شما روانداشته است جز اینکه تذکر داده از تکرار مطالب و حکایات خارج از موضوع خودداری نمایید. یقیناً خوب توجه نموده‌اید که این دادگاه برای دادرسی عملیات نخست‌وزیر وقت تشکیل نشده است. دادگاه کاملاً رعایت مقررات و قانون را نموده و باز خواهد نمود. اینک می‌توانید به آزادی آخرین دفاع خود را آنچه مربوط بهرد کیفرخواست است تا هر زمان که وقت لازم داشته باشید به عمل بیاورید. به هیچ وجه ممانعی نشده و نخواهد شد. لازم است راجع به موضوعی که درباره آقای مهندس رضوی اظهار داشتید متذکر شوم دادگاه ایشان را به‌عنوان مطلع خواسته بود تا آن اندازه که جهت روشن شدن ذهن دادگاه لازم بوده شنیده و بیش از آن لازم نبوده. اکنون به آخرین دفاع خود پردازید.

دکتر مصدق: بنده آدم بیسوادی هستم. درست متوجه نیستم راجع به کیفرخواست چه باید عرض بکنم و چه بگویم که من دستخط اغلب حضرات همایون شاهنشاهی را به‌چه دلیل اجرا نکرده‌ام. البته این یک سابقه تاریخی دارد که آن تاریخ را باید عرض کنم. بنده چیزی نمی‌گویم که کسی نشنیده باشد. عرض کردم چیزی که دادرسان محترم نشنیده‌اند، نمی‌گویم و یک ساعت هم بیشتر وقت نمی‌خواهم. برای اینکه در وسط کار هم جلوگیری کنید و باز بعد اجازه بدهید صحبت کنم مانعی ندارد. [خنده حضار].

رئیس: چنانچه تذکر داده شد، به آخرین دفاع پردازید و یقین است آنچه خارج از موضوع باشد تأثیری در کار دادرسی شما نخواهد داشت. و نیز چنانچه مطالبی برخلاف مصالح کشور و قانون اساسی و دیانت اسلام گفته شود، جلوگیری خواهد شد.

دکتر مصدق: ملتزم هستم چنین کاری نکنم آقا من کی خلاف قانون اساسی و مذهب حرف زده‌ام؟ [در این وقت که دکتر مصدق قصد داشت لایحه آخرین دفاعش را بخواند، منشی دادگاه گفت: «ایسن را که می‌خوانید لایحه است؟» دکتر مصدق جواب داد: «نه لایحه نیست؛ شبه لایحه است و شما لطفاً یادداشت فرمایید.»]

در دوره دیکتاتوری احتیاج به توسعه اختیارات شاه نبود، چون در آن رژیم هیچ کس قادر نبود حرفی بزند و سخنی اظهار نماید؛ چنانچه احتیاج به وضع قانون بود در مجلس شورای ملی بدون تأخیر می‌گذشت. ولی بعد از سقوط دیکتاتوری، اقتداری که پادشاه داشت تدریجاً از بین می‌رفت. در دوره سیزدهم نغینیه چونکه تمام نمایندگان آن از انتخاب شدگان دوره دیکتاتوری [بودند] و متفقین هم نازه وارد این مملکت شده بودند، حس اطاعت در آنها بیشتر محسوس بود. ولی در دوره چهاردهم نغینیه که انتخابات طهران نسبتاً آزاد بود این حس اطاعت در مجلس کمتر دیده می‌شد و امور بر طبق نظریات بعضی اشخاص نمی‌گذشت و آنها که از قدرت پادشاه استقبالی می‌کردند راضی

نمی‌شدند که از قدرتش چیزی کاسته شود و برای تقویت پادشاه بعضی راه‌های در نظر گرفتند:  
 اول — اینکه مجلس سنا که از اعیان و اشراف مملکت تشکیل می‌شود و نصف نمایندگان آن را هم پادشاه معین می‌کند و از اول مشروطیت هیچ‌گاه تشکیل نشده بود به وجود آید تا هرگاه مجلس شورای ملی تصمیمی اتخاذ نمود که موافق با سیاست آن اشخاص نبود مجلس سنا بتواند آن را جبران کند.

دوم — چنین صلاح دانستند که یک مجلس مؤسسانی هم تشکیل شود و در اصل چهل و هشتم قانون اساسی تجدیدنظر کند و به پادشاه حق بدهد [که] هر وقت خواست یک یا هر دو مجلسین را منحل کند و دلیل انحلال هم در فرمان انتخابات مجلس بعد ذکر شود. و این یک نهیدی باشد که اگر پادشاه به انجام کاری اشاره نمود، نمایندگان تمرّد نکنند و بدانند که تمرّد آنها سبب خواهد شد که پادشاه مجلس را منحل کند و تمام زحماتی که برای استفاده از یک دوره نمایندگی متحمل شده‌اند از بین خواهد رفت.

سوم — مجلس مؤسسان فقط به تجدیدنظر در اصل چهل و هشتم قناعت ننمود و اجازه داد که بلافاصله بعد از افتتاح دوره شانزدهم تقنینیه مجلس شانزدهم با مجلس سنا یک مجلس مؤسسان سومی تشکیل دهند و در بعضی از اصول قانون اساسی تجدیدنظر کنند و یک اصل دیگری هم به قانون اساسی بیفزایند که برطبق آن پادشاه با هر قانونی که از مجلسین بگذرد و موافقت نکند از حق و تو استفاده نماید یعنی آن قانون را توشیح نکنند و نتیجه این بشود که آن قانون بلااثر شود. که چند روز قبل از افتتاح مجلس شانزدهم که من به نمایندگی در آن مجلس از طرف اهالی طهران مفتخر شده بودم به پیشگاه ملوکانه تشریف حاصل کرده و درخواست نمودم که در تشکیل مجلس مؤسسان سوم جندی تأخیر فرمایند و بمورد اجابت رسید و پس از چند روز که از افتتاح دوره شانزدهم گذشت خواستند مجلس مؤسسان را دعوت کنند، چون مدنی که در ظرف آن می‌بایست تشکیل شود منقضی شده بود مؤسسان تشکیل نشد. و یکی از روزها که شرفیاب شدم فرمودند تو می‌دانستی و این کار را کردی. در صورتی که من به هیچ وجه اصل چهل و هشتم جدید را مطالعه نکرده بودم. و هر چه بود این کار به نفع مملکت گذشت.

در اواسط دوره شانزدهم تقنینیه ماده واحده راجع به ملی شدن نفت از مجلس گذشت. پس از آن مجلس شورای ملی کمیسیون نفت را که مرکب از هجده نفر نمایندگان آن دوره بود مأمور کرد که مواد اجرائیه ماده واحده را نیز تهیه و تقدیم مجلس کنند. اشخاص مخالف با ملی شدن صنعت نفت می‌خواستند قبل از اینکه ماده اجرائیه به تصویب مجلس برسد، دولت آقای حسین علاه استعفا دهد و شخص معهودی را روی کار بیاورند که تمام کارهای راجع به ملی شدن نفت را از بین ببرد و خنثی کند. اینجانب به محض اطلاع از این تصمیم، ماده را از تصویب کمیسیون نفت گذرانیدم ولی قبل از اینکه در مجلس تصویب شود دولت علاه استعفا داد و نظر اعلیحضرت این بود که شخص معهود دولت را تشکیل دهد و مخصوصاً همان ساعتی که مجلس رأی نمایل می‌داد شخص معهود در پیشگاه همایونی بود برای اینکه و کلا در رأی نمایل تکلیف خود را بدانند. ولی مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر دو بهمن رأی دادند و آن کار نشد و من دولت را تشکیل ندادم تا ۹ ماده پیشنهادی کمیسیون

نفت از تصویب مجلس گذشت.

بعضی اشخاص می‌خواستند که دولت اینجانب هرچه زودتر سقوط کند و چنین تصور می‌کردند که بعد از جهت عمر دولت اینجانب زیاد نخواهد بود:

اول — اینکه بدون عواید نفت دولت نمی‌تواند مدت زیادی دوام کند.

دوم — دولت ایران مجبور خواهد شد که در مراجع بین‌المللی حاضر شود و جواب بدهد. بمحض اینکه در آن مراجع شکست خورد قهراً افکار عامه ایران با او مخالف می‌شوند و بالتبقیه از بین می‌رود. و این کار شد و نتیجهٔ معکوس داد. در شورای امنیت دولت ایران غالب شد و در دیوان بین‌المللی دادگستری هم طرف را محکوم نمود. و چون بعضی اشخاص دیدند اگر به دولت مجال داده شود تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد. همچنان که قرونی مملکت بدون عواید نفت خود را اداره می‌کرد.

اینجانب نمی‌خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بسا بردن سطح زندگی مردم نمی‌کند بلکه می‌خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود. یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم. معروف است که شخصی خواست غلام سیاهی را بخرد. به او گفت قیمت تو چند است؟ غلام گفت هزار دینار. خریدار داد و او را خرید. پس از آن گفت اَلْعَبْدُ وَمَا فِي بَدِيهِ كَانَتْ لِمَوْلَاهُ. برای ما چه فایده‌ای منصور است از اینکه از عواید نفت چیزی به ما برسد و آن را هم توانیم بمیل و ارادهٔ خود مصرف نماییم؟ من به کرات گفته‌ام که یک خانه خراب که مالک بتواند از حق مالکیت خود استفاده کند به از قصوری است که در آن سکنی کنند ولی نتوانند در خانه دخل و تصرفی بنمایند.

بعضی اشخاص چنین تصور می‌کرده‌اند که اگر ما خود را از عواید نفت مستغنی کنیم دول دیگر هم برای رسیدن به آزادی و استقلال به ما تاسی می‌کنند و در نتیجه آنها از عواید نفت و از دخالت در امور آن دول محروم می‌شوند. در مورد ایران سمجیز مد نظر بود:

(۱) از نظر اقتصادی — اگر دولت ایران می‌توانست به نهضت ملی خود ادامه دهد، سایر کشورهای نفت‌خیز هم تدریجاً از آن درس می‌گرفتند. و این کار برای دولی که از نفت آنها استفاده می‌کنند ضرر داشت و آنها مجبور بودند که قضیه را با ما حل کنند.

(۲) از طریق سوق الجیشی — عقیده من این بود که ما عملاً جزو بلوک غربی هستیم ولی رسماً نباشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بیطرفی خود را حفظ کند چونکه قبل از وقوع یک جنگ احتمالی بلوک غربی نمی‌تواند با ایران هیچگونه کمک افراد نظامی بکند. چنانچه جنگی روی داد و خواستند بیطرفی ایران را نقض کنند آن وقت به ما کمک کنند. در این صورت چه قبل از وقوع جنگ ما جزو بلوک غربی باشیم چه بعد از اعلان جنگ هر دو مساوی است. اگر حمله‌ای به ما نشد بیطرفی ایران هم در صلاح خود اوست و هم در صلاح بلوک شرق و غرب هر دو. و بعد از جنگ هم هر یک از دو بلوک که فایده شوند می‌خواهند دنیا را تحت تسلط خود قرار دهند و به آزادی و استقلال هیچ یک از ملل و قومی نمی‌نهند و برای آن احترامی قابل نمی‌شوند. بلوک شرق و غرب به منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند و تا در مالک ضعیف

افرادی برای ادامه جنگ یافت شود دست از جنگ بر نمی دارند تا بمقصود خود برسند یعنی یا فنانح شوند و یا قطعاً شکست بخورند. خلاصه اینکه اگر جنگی در گرفت هر یک از دو بلوک که فنانح شوند دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می دهند و فقط فایده ای که از بیطرفی عاید می شود حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب وخیمی است که در هر جا جنگ روی داده آنجا با خاک زیر و زیر شده است.

۳) تجدید روابط بعد از انعقاد قراردادی که بشود حقوق و وظایف دولتین را معلوم کند یعنی اصولی برای روابط آنیه دولتین ندوین شود که طرفین آن اصول را رعایت کنند و تمام اختلافات ناشیه از ملی شدن صنعت نفت و تأدیبه غرامت به کلی حل شود. نتیجه تجدید روابط بدون انعقاد قرارداد این است که دولت انگلیس تدریجاً همان وضعیت سابق را به وسیله دولتهایی که خود روی کار می آورد در ایران برقرار کند.

پس تمام اینها ایجاب می کرد که دولت اینجانب سقوط کند و چون از طریق مجلس این کار عملی نبود قضیه نهم اسفند پیش آمد ولی نتیجه نداد. در مجلس شورای ملی هم بین نمایندگان موافق دولت اختلاف افتاد و ممکن بود در آنیه نزدیکی بعضی از نمایندگان موافق نیز از موافقت با دولت عدول کنند. مجلس از بین رفت. پس یگانه علاج این بود که دستخطی صادر و به طوری که همه می دانند ابلاغ شود.

اکنون باز در مقام آخرین دفاع بر می آیم و عرض می کنم که بر طبق سوابق عذبده، هیچ نخست وزیری با حضور مجلس بدون استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار نشده و یک ساعت بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که دستخط شاهنشاه ابلاغ شد بنابر هر یک از دو قول یعنی موافقین و مخالفین با رفراندوم، مجلس شورای ملی وجود داشته است و اینجانب چه از نظر قانون، چه از نظر صلاح مملکت نخواستم که دست از کار بگشتم و می خواستم قضیه نفت را که بسیاری تشنه حل آن بودند شرافتمندانه حل کنم و به فرض اینکه نمی خواستند قرارداد شرافتمندانه ای با دولت اینجانب منعقد کنند و ضعیف اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت مملکت بتواند روی پای خود بایستد و آزادی و استقلال که برای هر فرد یا مملکت یک قضیه حیاتی است از بین نرود. راجع به اینکه موارد دیگر مذکوره در کیفرخواست منطبق با ماده ۳۱۷ نیست مشروحاً به عرض دادگاه رسیده است به این معنا که هیچ یک از عملیات اینجانب به منظور یکی از سه موضوع مندرج در ماده ۳۱۷ نبوده است.

آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم ترین امپراطوریهای جهان را از این مملکت برچیده ام و پنجه در پنجه مخوف ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین المللی در افکنده ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستنگاه وحشت انگیز را در نوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می دانم که سر نوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آنسبه در سراسر

خاورمیانه در صدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآید. روز نهم اسفند سال قبل طنابی را که برای انداختن به گردن من آورده بودند همه دیدند. آن روز هم اگر موفق می‌شدند می‌گفتند مردانِ مسلمانِ وطن پرست شاهدوست سزای یک مرد خائنی را کف دستش گذاشتند.

من می‌خواهم از افتخاری که نصیب آن مرد شده یعنی توانسته است متهم لجوج و عنود ردیف یک را که برای اولین بار از روی لجاج و خیره‌سری به جنگ با استعمار برخواسته روی کرسی جرم و جنایت نشانیده استفاده کنم و شاید برای آخرین بار در زندگی خود ملت رشید ایران را از حقایق این نبرد وحشت‌انگیز مطلع سازم و مزده بدم:

مصطفی را وعده داد الطاف حق      گر بمبری تو نمیرد این ورق

حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت کوچک‌ترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده‌اند هیچ نأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. من به‌حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته به‌ثمر رسیده است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کس چند صبح‌هی دبر و بسا زود به‌پسایان می‌رسد. ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است. آن مرد گفت که من و اقدامات دولتم سبب شد که آبروی ایران و ایرانیان در انظار خارجیان ریخته شود و لابد الآن که من و همفکران و همکاران مرا به‌نام مجرم و جانی و خائن می‌نامند و روی کرسی اتهام من نشانند آبروی ریخته شده باز می‌گردد. آن مرد باید بداند که اقداماتش برای بازگشت حیثیت از دست رفته در انظار جهانیان کافی نیست و باید صبر کند تا پس از افتتاح مجدد سفارت و کنسولگری‌هایی که بسته شده و پس از استقرار مجدد کمپانی سابق نفت جنوب به‌همان لباس یا به‌لباس یک کمپانی بین‌المللی آنوقت ادعا کند که لکه‌تنگ ملی شدن صنعت نفت و ملی شدن شیلات و ... از دامان او و حامیانش زودده شده است. چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به‌کار برده‌ام خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی‌توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم. از مردم رشید و عزیز ایران سرود و زن تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.

رئیس: تمام شد؟

دکتر مصدق: بله، بله؛ تمام شد.

رئیس: جلسه را ختم می‌کنم و جلسه‌ای فردا ساعت هشت‌ونیم خواهد بود.

## حواشی

(۱) منظور سیدضیاءالدین طباطبایی معروف است. وی دو بار شرفیاب بود تا بلافاصله پس از رأی نمایل مجلس فرمان بگیرد. این مسئله را خسرو قشقایی نماینده مجلس بوسیله دکتر عبدالله مظفری به‌گوش دکتر مصدق رسانده بود.

## جلسه سی و پنجم

سی و پنجمین جلسه دادرسی که به علت کسالت سرلشکر مقبلی در روز یکشنبه ۲۹ آذر ۱۳۳۲ تشکیل نشده بود، در ساعت ۱۰/۱۵ صبح دوشنبه ۳۰ آذر تشکیل یافت. پس از اعلام رسمیت جلسه، رئیس دادگاه اظهار داشت: تیمسار سرتیپ ریاحی، فرمایشی دارید یا خیر؟ یعنی برای آخرین دفاع، خودتان صحبت می‌کنید یا آقایان وکلای مدافع؟

سرتیپ ریاحی: با اجازه تیمسار ریاست محترم دادگاه، قسمتی از آخرین دفاع به وسیله وکلای مدافع به عرض خواهد رسید و قسمتی هم به وسیله خود اینجانب اگر اجازه می‌فرمایید بیان شود.  
نهی: بفرمایید.

سرلشکر میرجلالی: به نام خداوند بخشنده مهربان، حوادث و جریانات سیاسی بعد از جنگ دوم جهانی همیشه هدفش برهم زدن ارتش بوده تا کشور را دستخوش افکار پلید خود نماید. موقعیت و استقلال کشور متکی به سازمان ارتش است، و یک نظر: سازمان ارتش در زمان اعلیحضرت فقید این نکته را ثابت می‌کند. ارتش نوین ایران از ۱۳۰۰ با تجمع سازمانهای مختلفی تشکیل و با سرپرستی شاهنشاهی توانا و ایجاد دانشکده‌های نظامی و دانشگاه و صدها مراکز تعلیماتی پا به شاهره ترقی نهاده برای بی‌نیازی این ارتش و نهبه مهمات و سلاح همی مردانه گماشت. این پیشرفتها باعث اعجاب دوست و دشمن واقع شده و خارجیان با نظری تحسین‌آمیز به این سازمانها می‌نگریستند. هنگام عروسی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی محمدرضاشاه پهلوی ژنرال ویگان فرانسوی برای شرکت در جشن عروسی به ایران آمد. شنیدم که وی گفته بود: «دو چیز جلب نظر مرا نمود: یکی ارتش جوان ایران، و دیگری جوانان پرشور و پرغروری که ذخیره ارتش و موجب افتخار کشور شما خواهد شد. شما می‌توانید با این ارتش وحدت کشور را تأمین و مرزهای آن را نگهداری نمایید.»

اعلیحضرت رضاشاه فقید در تمام شئون این کشور اصلاحات عمیق و مؤثری نمود. امنیت و آرامش را در تمام فلات ایران بدون استثنا بگسترانید. فرهنگ و بهداشت را توسعه دادند. در قسمت‌های کشاورزی و راهسازی قدمهای سریع و بزرگ بلندی برداشته شد. همه چیز رو به تکامل می‌رفت. امروز آنچه در کشور دیده می‌شود همه یسارگاران دوران با عظمت او می‌شود. هیچ وقت کشور ما دارای چنین مرکزیتی نبوده است. در تمام این تحولات و در تمام دوران ۲۰ ساله ارتش ایران نقش برجسته‌ای را به عهده داشته است. مرکزیت و فداکاری در ارتش و ایجاد نظم و امنیت به وسیله این دستگاه ارتش محیطی برای کار و فرهنگ به وجود آورده است و دسته‌بندی و سیاست جرئت‌خودنمایی در ارتش را ندارد. سر موفقیت در این تحولات بزرگ جلوگیری از اعمال نفوذ بود.

سرتیپ ریاحی یکی از فرزندان ارتش است. سرنوشتش به دست شاهنشاه است و در این دادگاه با قلبی امیدوار

قرار گرفته است. بیائید به کوری چشم خائنین که ناپودی ارتش را در مغز خود می‌پرورانند، تحت تأثیر کیفرخواست دادستان قرار نگرفته سیاست روز را در نظر گرفته و بگذارید سرتیپ ریاحی به موازات دوستان خود جان خود را در راه اعلیحضرت و ارتش نثار کند. هیئت محترم دادگاه توجه کنید سربازی فداکار و بی‌گناه در جلوی شما قرار گرفته است. او پای‌بند به تعهدات اخلاقی خود می‌باشد و فدایی شاه و ارتش است. از کیفیت کاری خبر است و خود را همیشه برگزیده اعلیحضرت همایونی دانسته است. در این دقایق حساس با اتکاء به نوجوهای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از محضر دادگاه محترم تقاضا می‌نمایم که خدا، شاه و وجدان را در نظر آورده برائت تیمسار سرتیپ تقی ریاحی را اعلام و تمام افسران را مرهون خود بسازند.

سرهنگ شاهقلی: با کمال احترام به عرض دادرسان معظم می‌رساند: بعد از بیاناتی که تیمسار ریاحی موکل محترم اینجانب در جلسه قبل بیان فرمودند و در واقع سرنوشت خود را تسلیم دادگاه محترم نمودند، همان‌طور که دادستان محترم بیان داشتند قاعدتاً دادرسی پایان یافته بود. ولی از لحاظ اینکه نکته‌ای نگفته نمانده باشد: دادستان محترم بر حسب اشاره ریاست معظم دادگاه خلاصه‌ای از مطالب کیفرخواست را به‌طور فهرست به عرض رساندند. و کلای مدافع نیز برای آنکه آن مطالب کیفرخواست که قبل از آخرین دفاع به عرض دادرسان رسیده علل آن نیز به عرض رسیده باشد، به همان ترتیب خلاصه مواردی را که عدم تطابق اتهام انسابی را به موکل محترم استدلال می‌نماید به عرض دادرسان معظم می‌رساند.

در ماده ۲۰۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش نکته قابل توجهی است که قبل از صدور رأی دادرسان در عین حالی که آزاد در اظهار عقیده هستند و مستقل می‌باشند، ولی بایستی خدا و شاه و قانون و عدالت را در مد نظر داشته باشند. در همین ماده از همین بیان نکته قابل توجه این است که یک دادرس در حین قضاوت منراًدفاً چهار نکته را در نظر دارد: خدا را در نظر دارد، برای آنکه از حقیقت نباید منحرف شود و مرکز حق و حقیقت همان خداوند که مبنای فیض فیاض است می‌باشد. شاهنشاه و قانون را در نظر دارد، زیرا هیچ جامعه بدون قانون نمی‌تواند استقرار یابد و عظمت مقام شاهنشاه نیز در اثر حفظ همان قانون است. عدالت را در مد نظر دارد، زیرا به هر ذی‌حقی حقش باید داده شود. تشخیص حق و پیدا کردن آن به قدری مشکل است که حتی در همین قانون دادرسی از ابتدا الی انتها کلمه «مجرم» ذکر نشده است تا زمانی که بازپرس، دادستان ارتش، عناصر تحقیقی مشغول تحقیق هستند. متهم موقعی که به دادگاه وارد می‌شود متهم است. بعد از دادگاه بدوی هم متهم است. در دادگاه تجدید نظر هم متهم است (عین قانون است). موقعی که به فرجام می‌رود، «محکوم» نوشته شده نه «مجرم». و اگر در فرجام حکم شکسته شد، به دادگاه بعدی رفت، باز متهم است. بعد از آنکه مراحل قطعی را طی کرد و خاتمه یافت، باز محکوم است. چنانچه ماده ۳۷۹ درباره اعاده دادرسی هم می‌گوید: «تجدید نظر به نفع شخص محکوم در خواسته شود نه مجرم.» فرق بین محکوم و مجرم این است که مجرم کسی است که حقیقتاً جرمی را مرتکب شده. ولی محکوم کسی است که یک هیئت قضایی او را مرتکب آن جرم می‌دانند نه آنکه واقعاً او مجرم باشد. حتی در همین ماده ۳۷۹ نوشته شده است که ممکن است کسی محکوم به قتل کسی شود و بعد معلوم شود که مقتول زنده است. خود قانون‌نگذار پیش‌بینی نموده که تمام دستگاههای قضایی دنیا کافی برای اینکه ما مطمئن شویم که به حقیقت رسیده‌ایم نیست.

این عریضی برای این بود که عظمت مقام قضاوت تا به این حد است که متهم حتی آخرین مرحله هم به نام محکوم نامیده نمی‌شود. حقیقت تعریف بسیاری دارد و کتب بسیاری در تعریف او نوشته‌اند. آنچه مسلم است این است که انسان با تمام حوادث و اشیای بیرون از ذات خودش ارتباطی دارد که این ارتباط لازم زندگی اوست. از این ارتباط در

ذات انسان انعکاساتی به وجود می‌آید که به نام «نصورت» نامیده می‌شود. اگر این تصورات که در ذهن ما موجود است با حقایق که خارج از ذهن ماست کاملاً منطبق بود حقیقت است. ولی اگر یک مورد بود که انطباق نداشت، حقیقت از بین رفته است. در علوم حاضر کشف حقایق از نظر علمی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در علوم تحقیقی روشهایی موجود است که مطابق آن روشها مانند لابراتوارها می‌توانیم به حقیقت اشیاء پی ببریم. در امور اجتماعی هم علمای امروزه رابطه علت و معلولی را قائل شده‌اند و در اثر کشف همین روابط علوم اجتماعی به وجود می‌آید. در حقوق و فضاوت عین همین ترفیات حاصل شده است. وقتی ما عملی را مشاهده می‌کنیم، باید آن را تجزیه و تحلیل کنیم. سپس فضاوت نماییم که آیا جرم است یا خیر و بعد با کدام ماده انطباق دارد. هر عملی سه یکی از سه صورت ممکن است باشد: اول آن است که این عمل مربوط به ذات خود انسان باشد. اعمال ذاتی قسابل تفکیک نیستند، مثل اعمال جنون‌آمیز شخص مجنون در حال جنون که قابل تفکیک از شخص مجنون نیست و اگر تفکیک شد مجنون نمی‌شود. قانون این امور را جرم ندانسته است. دوم اعمال تصادفی است. تصادف موقعی است که اراده شخص مجری در آن دخالت ندارد و نظم هم ندارد. مثلاً اگر یک مرتبه انسان پولی پیدا کند، تصادف کرده. ولی اگر هر روز در محل و ساعت معین پولی مشاهده کند، آن را متوط به اراده دیگری می‌دانند. ما در حین عبور ممکن است تصادف کنیم و شیفته مغازه‌ای را در اثر زمین خوردن بشکنیم. زیان وارده را می‌دهیم. ولی اگر مستمداً بشکنیم، جرم است. نوع سوم اعمال ما این است که آن عمل از روی اراده واقع شده باشد و آن اراده آزاد باشد نه مجبور. اراده‌ای که تحت این امر قانونی است، اراده فاعل نیست، اراده امر است. اراده‌ای که در اثر لزوم اضطرار امنیت پیش آمده، اراده الزامی است. مثل اینکه افرادی که در جنگ شرکت می‌کنند و به عمل و اراده می‌جنگند و قتل و ضرب را به دیگری وارد می‌کنند این هم ارادی است، ولی یک الزام قانونی دارد. حال ما باید اول عمل را مشاهده کنیم، بعد ارادی بودن آن را اثبات نماییم. سپس اگر جرم بود، ماده قانونی پیدا کنیم. به همین جهت است که برای هر جرمی سه عنصر لازم است: عنصر مادی که عین عمل است؛ عنصر معنوی که اراده امر عمل است؛ عنصر قانونی که ماده قانون است. نه آنکه یک ماده قانون را در نظر بگیریم و بعد بگوییم که اگر فرضاً فلان فرضی را درباره امر نکنیم، ماده قانون ناقص می‌شود.

دادستان محترم در ضمن همین خلاصه بیانات که جلسه قبل فرمودند، اشاره فرمودند که اتهام بر هم زدن اساس مملکت بدون قوای مسلح قابل فرض نیست. این عنوان مثل آن است که چون ما چنین ماده‌ای را بخواهیم به منتهی انتساب دهیم، لازمه این انتساب وجود قوای مسلح است. در حالی که عکس عمل باید انجام شود. یعنی اعمال واقع شده با کدام ماده تطبیق می‌کند. اعمالی را که نسبت داده‌اند هفت ماده است:

اول اینکه ایشان تا آخرین لحظه در سر پست خود به شرح کیفرخواست بوده‌اند. البته ریاست ستاد ارتش انتصابشان به موجب فرمان، انفصالشان هم به موجب فرمان اعلیحضرت همایونی بوده. اوئش در اسفندماه و انتهابش در ۲۸ مرداد بوده. نه قبل از حکم انتصاب ایشان می‌توانند دخالت کنند نه قبل از انفصال می‌توانند پست خود را ترک کنند.

دوم، توفیق نيمسار نصیری نوشته شده. این موضوع توضیح مختصری دارد و آن این است که مبحثی در حقوق هست به نام تجدید صحنه جرم. برای همین موضوع در زمان اعلیحضرت فقید ضمن بنای همین دادگستری پیش‌بینی‌هایی شد که حتی در مورد قتل اجساد مقتولین از مدنها نگاهداری شود تا در موقع فضاوت عیناً مشاهده شود و صحنه جرم تکرار شود تا دادرسان بهتر فضاوت نمایند. ریاست ستاد ارتش مأمور حفظ انتظامات ارتش و مأمور



جلوگیری از منلاشی نشدن ارتش است. از مدنها قبل نوشته می شود و گفته می شود که واقعه ای در شرف وقوع است. این اطلاعات از طریق عوامل اطلاعاتی ستاد جمع آوری می شود. مقام وزارت دفاع ملی وقت این انتشارات را تأیید می کند و برای حفظ خود و خانواده اش دستور صریح صادر می کند. با داشتن چنین اطلاعات روزنامه ها هم در چهار پنج روز قبل انتشاراتی می دهند. تصادفی می نماید و آن این است که امر به ای را حامل امر به در ساعت غیر عادی ابلاغ می کند. این تصادف با تصادفات قبلی برای هر رئیس ستادی که باشد در ابلاغ دستور توقیف آیاتر دیدی باقی می گذارد؟ ناچار دستور توقیف را اجرا می کند تا تحقیق بعدی قضیه را روشن سازد. پس توقیف سرتیپ نصیری بنا به این جریان است و نه با جریانی که ایشان مبنکراً بنا بر مقصود دیگری انجام دهند.

سوم و چهارم و پنجم، دستوراتی به واحدها صادر شده. فابل توجه این نکته است که آیا ستاد ارتش مبنکراً این دستورات را صادر نموده و یا پاسخ سوالی است که از واحد به عمل آمده؛ و همچنین در موقعی که قرضاً به شیراز جواب داده می شد آیا سواد آن به تمام واحدها ابلاغ شده و یا فقط به شیراز جواب داده شده؟ راجع به سرود در سپنما چرا فرمانده یک واحدی سؤال می کند در حالی که این روش در کشور سابقه طولانی دارد و نحوه عمل روشن بوده؟ یا علت سؤال این بود که موقعیت آن منطقه حساس بوده. فرمانده واحد ملاحظه می کند که اگر شدت عمل به خرج دهد، ممکن است متشنجتر بشود؛ و اگر آزاد گذارد مخالف مقررات سابق است. ناچار سؤال می کنند. پس سؤال آن واحد روی سوء نیت و دستور ستاد ارتش هم نیست و بنا به سابقه موجود است. ریاست دادگاه و دادستان هر دو در مورد صلاحیت نکته ای درباره ستاد ارتش فرمودند و آن این بود که ستاد گزارش فرماندهان را به عرض مقام فرماندهی کل قوا می رساند و دستور را ابلاغ می کند. اعلیحضرت همایونی از اردیبهشت به بعد بنا به مصالح کشور نصویب فرمودند که کلیه گزارشات به عرض وزیر دفاع ملی وقت برسد. عیناً همین جریان واقع می شود. سؤال واحد به عرض می رسد و جواب ابلاغ می شود. ملاحظه می شود در هیچ مقام سوء نیتی وجود نداشته؛ زیرا اگر سوء نیتی بود، لازم بود از ستاد ارتش ابتدا به ساکن ابلاغ شود و یا آن دستور به تمام واحدها ابلاغ شود.

راجع به مجسمه ها یک امر روشنی وجود داشت که در اطاق ریاست ستاد ارتش دو مجسمه اعلیحضرت رضاشاه فقید و اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی وجود دارد که حالا هم باقی است و همیشه هم باقی خواهد بود. اگر ستاد ارتش چنین نظری را داشت، چه اشکالی داشت که آن دو مجسمه را هم بردارد؟ همچنین مجسمه باشگاه افسران که عیناً شاهد مثال قوی است که وقتی از خارج به قصد اهانت وارد شدند، با تیراندازی مواجه و متفرق شدند. استنادی که در کیفرخواست ذکر شده، اصولاً روی سوء نیت نیست؛ روی ابتکار شخص رئیس ستاد ارتش هم نیست. دلایلی وجود دارد که عکس آن را ثابت می کند، یعنی اگر رئیس ستاد قصد برهم زدن اساس حکومت را داشته باشد و قصد نفوق عناصر افراطی را داشته باشد، این امور نباید انجام شود؛ اول، اخراج همین عناصر از واحدهای ارتش چه در ایام گذشته و چه حال؛ دوم، کنفرانس فرماندهان واحدهای مرکز که مرتباً قبل از این ایام و در همین ایام برای مبارزه با عناصر افراطی تشکیل می شده و حتی مطالب این کنفرانسها در روزنامه های ارگان عناصر افراطی هم به منظور تهدید درج شده است. ابلاغ دستورات به واحدهای شمال که مدارک آن موجود است و چون دستورات محرمانه است آن را نمی خوانیم.

[سرفهنگ شاهقلى مدارك محرمانه را تفديم مقام رياست دادگاه كرد.]

طرحهایی که برای سازمان فعلی ارتش تهیه شده و فعلاً طرحهایی که در ستاد ارتش موجود است در همان طرحها به موقع اجرا گذارده می شود، بهترین دلیل است که قصد بهم پاشیدن و خراب کردن ارتش در میان نبوده، حتی

در مورد همان خلع سلاحی که ذکر شده از افراد وظیفه‌گارد سلطنتی به عمل آید، قابل توجه است که آن افراد و آن سلاح در اختیار چه شخصی بوده است. تیمسار دادستان که سمت فرماندهی آن پادگان را داشتند و قابل تصور نیست که ایشان نظری جز خدمتگزاری به اعلیحضرت همایونی داشته باشند.

اما موضوع دادرسی ارتش که اشاره شده برای از بین رفتن انضباط ارتش است، دو موضوع قابل توجه است: اول اینکه این دادرسی ارتش اصلاحاتی که شد به مفهوم آزمایش در اصلاح قوانین به عمل آمد. هیچ کدام از اشخاصی که مأمور اصلاح شدند نظر سوتی نداشتند، زیرا ریاست آن را کسی داشت که از خادمین این کشور بود که به شاه‌دوستی معروف بود. جناب آقای دکتر سجادی که به سمت وزیر مشاور هم فعلاً معلوم شدند، اعضای آن هم افراد خوب ارتش بودند، مثل تیمسار علوی مقدم، تیمسار وفا، تیمسار سالم. پس چنین سازمانی نمی‌تواند به منظور تخریب ارتش باشد. ولی از لحاظ اینکه هر قانونی ممکن است دارای نواقصی باشد، قانون اختیارات هم به همین منظور بود. ریاست ستاد ارتش وقت در همان ایام موصوف که معروف است قصد برهم زدن اساس ارتش را داشته، چنین گزارش می‌دهد:

[عین گزارش که مربوط به قانون دادرسی ارتش بود و از طرف ریاست ستاد ارتش به قسمتهایی از آن اعتراض شده بود و همچنین متذکر گردیده بود که اجرای این قانون امر فرماندهی و روح انضباط را در ارتش مختل خواهد کرد، فرانت گردید.]

این گزارش که تقدیم می‌گردد، از چند نظر قابل توجه است. اول از این نظر که موکل محترم در تاریخ همین گزارش خود را داده است. دادستان محترم از نظر دوم توجه فرمایند که ممکن است بین دو مقام نیانی برای از بین بردن ارتش باشد و چنین گزارشی هم داده شده. در همان ایام موصوف در ذیل این گزارش دستور داده شد که کمیسیون تشکیل شود و در روز ۲۶ با حضور جناب آقای دکتر سجادی که فعلاً وزیر مشاور دولت هستند تشکیل شده. ولی جلسات بعد تشکیل نشده. پس ملاحظه می‌شود که در هیچ‌یک از مراحل قصد سوتی و نیت سوتی در بین نبوده است. با این عرایض، ماده ۳۱۷ بخصوص قابل توجه است. این از آن جهت است که در ماده ۳۱۷ باید به هر منتهی دو عمل حتماً نسبت داده شود، زیرا چهار جرم در آن نوشته شده و باید حتماً هر کسی دو جرم آن را مرتکب شده باشد. [ماده ۳۱۷ فرانت شد.]

در منطق مباحثی است به نام «منطوق و مفهوم». ما از عبارات وقتی می‌گوییم منطوق یعنی عین عبارت؛ مفهوم موقعی است که مطلبی مفهوم بشود بدون اینکه گفته شود. تفاوت این ماده در این است که اگر منظور برهم زدن اساس حکومت بود در ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی عین آن نوشته شده بود. [ماده ۸۲ فرانت شد.]

برای اینکه مطلب روشنتر شود همین مواد در [قانون تشکیل] دادگاه فرمانداری نظامی تکرار شد یعنی اگر موقعی شهر در حال حکومت نظامی باشد مطابق بند یک از ماده ۲۰ طرز تشکیل دادگاههای نظامی ضدیت با سلطنت در صلاحیت آنها است؛ اقدام مسلحانه بر ضد سلطنت، تبلیغ برای این جرمها هم در صلاحیت آنهاست. پس ملاحظه می‌شود اولاً از لحاظ انطباق اعمال تیمسار سرنیپ ریاحی با ماده موصوف رابطه‌ای وجود نداشته؛ و ثانیاً خود ماده سوء قصد هم در این جا دخالتی ندارد. فقط یک نکته باقی است و آن این است که برای عزل و نصب نخست‌وزیر و همچنین مقام فرماندهی کل فوا هم وجود رئیس ستاد ارتش ایداً مؤثر نیست تا تصور رود که برای شرکت در طغیان به فرض محال هر دو نفر متهم مذکوره در کبفرخواست اصیل شناخته شوند. زیرا جناب آقای دکتر مصدق در ضمن

آخرین دفاع خود چه راجع به فرماندهی کل فوا و چه راجع به عزل و نصب با توجه به خلاصه مذاکرات مجلس شورای ملی استناد کردند که این نظریه را ایشان از سابق داشتند و مربوط به مردادماه نیست که در مرداد محتاج باشند رئیس ستاد ارتش را برای شرکت در این کار بیاورند.

ثانیاً از نظر قضایی قابل توجه این است که به چه دلیل می‌توانیم اثبات نسایم که تیسار ریاست ستاد ارتش از عزل نخست‌وزیر وقت مستحضر بودند. شخص جناب آقای دکتر مصدق می‌فرمایند: «من ابلاغ نکردم.» تمام شهودی که در محکمه حاضر شدند به ثبوت رسید که تیسار ریاست ستاد اطلاعاتی نداشتند. خود همین گزارشی که تقدیم شد دلیل بر این است که اطلاعاتی نبوده. اگر بود، مینی بر اینکه باید ارتش را متلاشی کرد و فرمانده کل فوا را لژیون برد، دیگر عرض این گزارش معنی نداشت.

مطلب دیگر این بود که آیا جناب آقای دکتر مصدق مطلب را انتشار نمی‌دادند در شغل خود ثابت‌تر بودند یا به همه کس انتشار می‌دادند؟ این موضوع از همه بیشتر قابل توجه است. بنا به شرح مروضه، چون تمام مواردی که مربوط به اتهام به موکل من بود به عرض رسیده و موکل محترم جرمی را منتسب به خود نمی‌دانست، سرنوشت خود را به دادگاه محترم محول فرمودند. قضاوت عادلانه مربوط به رأی صائب قضات محترم است.

در این موقع تنفس اعلام شد.

\*\*\*

بعد از تشکیل مجدد جلسه رئیس دادگاه خطاب به دریادار نصیر زند گفت: بفرمایید.

دریادار نصیر زند: محترماً به عرض می‌رساند. هر چند من همیشه احتراز داشتم که از موضوع خارج شوم و معتقد بودم که نمی‌بایستی هیچکس از موضوع خارج شود ولی چون گاه گاه بعضی مطالب خارج از موضوع گفته می‌شود، لازم می‌دانم فقط خیلی مختصر راجع به چند نکته‌ای که آقای دکتر مصدق در آخرین دفاع خود اظهار کرده‌اند اشاره‌ای بکنم. البته همانطور که عرض کردم مطالبی که ایشان فرمودند به موضوع مربوط نبود و آن بیطرفی ایران در دو بلوک بود. بدبختانه باید بگویم بیطرفی که اخیراً مد شده بود اثر بدی به وجود آورد. یعنی ملتی را که همیشه سلحشور بوده است دچار خمودگی کرد هر چند امروز در دنیا بیطرفی مفهوم خود را از دست داده مع‌هذا اگر توجه شود به آن مثل مشهور که می‌گویند: «دعوی سر لحاف ملا نصرالدین است»، بنابراین ملا نمی‌تواند بی‌طرف باشد مگر اینکه لحافش را یا تقسیم کند یا تقدیم.

پس ملت ایران بایستی بداند و عمل کند که زندگی فقط با افتخار و شرافت ارزش دارد و گرنه زندگی بی‌معنی است. پس ملت ایران می‌بایستی از زن و مرد تا فرق سر همیشه مسلح باشند. من ترجیح می‌دهم روزی در این کشور وجود نداشته باشد که ببینید یک نفر سر باز خارجی وارد ایران شود. یک چنین ملتی آنوقت افتخار و شرافت خود را حفظ کرده است. این یک جمله معترضه‌ای بود و من لازم می‌دانم اشاره به نطق آقای مهندس رضوی در دانشکده افسری که گفت: «ما گوشت و پوست خود را نباید در گلوله بگذاریم» نموده و بگویم این همان تئوریهای خانمانسوز است. ما باید گوشت و پوست و خون خود را در جلوی گلوله گذارده و افتخار تاریخی خود را حفظ نمایم.

[در این موقع دریادار نصیر زند چگونگی و علل قبول وکالت سرنیب تقی ریاحی را یادآوری نموده گفت:]

ملت ایران در مدت ۱۲ سال عمر متشنج و مشوش خود پس از آن دوره درخشان ۲۰ ساله خود برای نجات خود سه دفعه قیام کرد: بار اول قیام آذربادگان، بار دوم نهضت نفت، و بار سوم قیام ۲۸ مرداد. نهضت نفت از لحاظ

اقتصادی شروع شد و ملت ایران را چنان گیج ساخت که امروز هم عده‌ای معتقدند که گردانندگان نهضت هدفی مخالف آن نداشتند.

من امروز می‌خواهم از شرافت یک سرباز دفاع کنم نه از حیات او. بس آقایان قضات و دادرسان! به اوضاع و احوال روز توجه فرمایید تا در قضاوت خود دچار نشوید و مردی خادم و وطن پرست را خاین معرفی ننمایید. همانطوری که تمام وزرای آقای دکتر مصدق در این دادگاه گفتند، کادر رهبری دو نوع سیاست و دو جور همکار داشت: دسته‌ای از همکاران که به قول آقای لطفی سیاست‌های «چیک و بیک» را اداره می‌کردند و دسته دیگر فقط کارهای اداری را انجام می‌دادند و نمی‌توان عنوان «اداری» را به آنها نداد. نیمسار ریاحی در جریان وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد بزرگم هسته مرکزی کادر رهبری، حواسش پرت بود. جرئت او کم شده خایف بود. چون این آقایان می‌خواستند سرنیب نقی ریاحی قدرت را به آنها عرضه کند، بکوبد و بسوزاند و ویران کند.

آقای دکتر مصدق بقدری نسبت به سرنیب ریاحی بی‌اعتماد بود که شب ۲۵ از وی عهد و نوشته کتبی گرفت که مسئولیت هر اتفاقی به عهده وی باشد. نیمسار دادستان، آیا امروز که حقایق بر شما مکتوف شده باز هم او را گناهکار می‌دانید؟ سرنیب ریاحی اگر عامل چشم بسته آن هسته مرکزی بود و سرباز شاه نبود و اگر خیالانسی خسام در مغز می‌پروراند، اگر خدای نخواست ریاحی در آن موقع بحرانی تصمیم می‌گرفت بر علیه مصالح شاهنشاه و کشور خود وارد عمل شود، آنوقت معلوم نبود سر نوشت این کشور به کجا منتهی می‌شد؟ سرنیب ریاحی نشان داد که پشتیبان فرماندهان شاهدوست و وطن پرست است. او سر لشکر عزیزی را حفظ کرد و سایر افسران شاهدوست را در کارهای حساس گمارد.

من شخصاً مردود و محکوم این هسته مرکزی بودم. گناه من فشار بیرحمانه به حزب خاین و منحل شده و دفاع از حیثیت ارتش بود. نیمسار آزموده باید این قسمت را به عرض برسانم تا ملت ایران بداند که در این سه روز چه روزهای تاریکی گذشت. من شخصاً سه شبانه روز نخواهیدم. شما در آنروزهای متشنج کجا بودید تا ببینید شرایط برای یک رئیس ستاد ارتش چه بود؟ شما هیچوقت فرماندهی نداشتید تا مشکلات و مسئولیت آن را بدانید. شما در آن سه روز در اداره مهندسی بودید و سوانح جاری برای شما حکم یک پرده سینما را داشت. ارتش ایران قبول ندارد شما سرنیب ریاحی را خاین معرفی کنید.

من روح رضاشاه بزرگ را در این دادگاه ناظر فکر و رأی شما می‌دانم. اینک این شما و این دادگاه! سرنیب آزموده: اجازه می‌فرمایید؟

رئیس: اینها مربوط به دادگاه نبود که ایشان گفتند و اکنون مرحله آخرین دفاع است. سرنیب آزموده: من از لحاظ اسامی کسانی را که بردند توضیحاتی بهمم و جایز نمی‌دانم اسامی کسانی که در پرونده نیست برده شود.

رئیس: نیمسار سرنیب معین پور، بفرمایید.

سرنیب معین پور: خدا، شاه، میهن! این شعار سرباز ایرانی است. من در کسوت سربازی از سرباز بیگناهی دفاع می‌کنم. یقین دارم که اظهار حق و حقیقت در دادگاه در مغز و روح شنوندگان اثر خواهد گذاشت. به نظر من این کیفرخواست بر علیه نقی ریاحی صادر نشده بلکه بر علیه ارتش ایران صادر شده است. مدتی است که هر روز به عنوان مختلف علیه ارتش اقداماتی می‌شود. یک روز به عنوان در فشار گذاردن مالی و روز دیگر به عنوان اینکه ما ارتش می‌خواهیم چه کنیم، زاندار می‌را باید تقویت نمود. و چون تیر آنان در همه جا به سنگ می‌خورد بسا نشسته

دیگری وارد کار می‌شوند و امروز همان عامل مرموز نیمسار سرتیپ نفی ریاحی را به پشت میز محاکمه کشیده است. رئیس [با نواختن زنگ ممتد]: از حدود خود خارج نشوید. [با عصبانیت]. این دادگاه از افسران ایرانی تشکیل شده است نه از افسران بیگانه.

سرتیپ معین‌پور: بنده خلاف این عرضی نکردم.

رئیس: بگذارید بیچاره خودش دفاع کند. ایشان را که افسران بیگانه اینجا نباورده‌اند.

سرتیپ معین‌پور: چیزی برخلاف نگفتم. اجازه دهید عرایضم را بکنم.

رئیس: پس چیزی را که می‌خواهید بخوانید قبلاً مطالعه کنید.

سرتیپ معین‌پور: اینکه در کیفرخواست نوشته شده سرتیپ ریاحی یک افسر فنی بود و در صف خدمت نکرده است. من که رئیس کارگزینی ارتش هستم آن را تکذیب می‌کنم. روز ۲۸ فرامی‌رسد و می‌گویند سرتیپ ریاحی خاین است و می‌خواسته است نام شاه را از دعای صبحگاه و شامگاه حذف نماید و چنین و چنان کند و آن را هم در بوق و کرنا می‌اندازند و می‌گویند نفی ریاحی باید اعدام شود. قوام و ثبات هر کشور بسته به ارتش آن مملکت است و بهمین دلیل در تمام کشورهای دنیا برای حفظ و حراست ارتش مساعی زیادی مبذول می‌گردد و پایه ارتش به علوم و فنون جدید نظامی است.

سرتیپ ریاحی: دادگاه محترم و کلای محترم مدافع اینجانب هر یک اطلاعات خود را از اوضاع و احوال روز و با خدمات و فعالیتها یا اطلاعات قضائی خود از لحاظ قانونی و با اطلاعات اداری خود از لحاظ وضع خدمتی اینجانب به عرض رسانیدند. شاید در قسمتهایی راجع به شخص بنده مبالغاتی هم کردند ولی من موظف هستم آنچه عقیده خودم هست به عرض دادگاه محترم برسانم.

بنده یک فرد ارتش هستم که گوشت و پوست و استخوان خود را متعلق به ارتش می‌دانم. یک افسری که پیرونده مکتب رضاشاه کبیر و فدایی شاهنشاه است. سرنوشت خود را در دست دادرسان محترم و به نضاوت شخص شخص اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی واگذار می‌کنم.

رئیس: قبل از خانمه جلسه که به شور می‌رود لازم می‌دانم مرقومه‌ای که از وزارت دربار امروز رسیده است به عرض برسد:

[نامه وزارت دربار بشرح زیر قرائت گردید]

شماره: ۶۵۹۲

مورخه: ۲۹ آذر ماه ۱۳۳۲

ریاست دادگاه نظامی

به فرموده اعلیحضرت همایون شاهنشاه، به پاس خدمات آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست‌وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته عموم ملت ایران است و مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه بوده و می‌باشد، آنچه نسبت به معظم له گذشته است صرف نظر فرموده‌اند.

وزیر دربار - حسین علاء

رئیس دادگاه پس از قرائت مرقومه وزارت دربار گفت:

البته اعلیحضرت همایونی از حق خصوصی خود صرف نظر فرموده‌اند.

در این موقع دکتر مصدق در حالیکه از جای خود بلند شده بود خطاب به ریاست دادگاه اظهار داشت: من نه خیانتی به شاه کرده‌ام و نه خیانتی به مملکت. من نه احتیاج به صرف نظر نمودن شاهنشاه دارم و نه احتیاج به عفو. آنچه عدالت حکم می‌کند باید طبق آن با در نظر گرفتن خدا و وجدان خود رأی دهید.

ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر رئیس دادگاه ختم دادرسی را اعلام کرد و افزود: دادگاه وارد شور می‌شود و ممکن است ساعت نوزده و نیم رأی دادگاه صادر و برای اطلاع اعلام گردد.

### پایان دادرسی بدوی و اعلام رأی دادگاه

روز دوشنبه ۳۰ آذر ۱۳۳۲ از ساعت ۶ بعد از ظهر خبرنگاران داخلی و خارجی و عده‌ای نمایانچی در سالن باشگاه پادگان نصر، محل تشکیل جلسات دادگاه، حضور یافتند و در انتظار اعلام رأی دادگاه بودند. در تمام مدت، بحث نمایانچیان و خبرنگاران درباره رأی بود که قرار بود از طرف دادگاه صادر شود. عده‌ای در مورد رأی دادگاه شرط بندی می‌کردند و هریک به نحوی درباره رأی دادگاه اظهار نظر می‌کرد. در این میان فقط عده معدودی از نمایانچیان و همچنین چند تن از افسران بودند که می‌گفتند ممکن است دادگاه دکتر مصدق و سرنیب ریاحی را تبرئه کند.

خلاصه هر دسته و عده‌ای به نحوی که می‌نوانستند خود را مشغول کرده بودند تا اینکه ساعت ۹/۱۵ منشی‌های دادگاه که هر یک کارتن بزرگی زیر بغل داشتند وارد جلسه شدند. رأی صادره از طرف دادگاه نیز در دست یکی از منشی‌ها بود که آن را مطالعه می‌کرد تا در موقع قرائت دچار اشکال نشود. ولی مثل اینکه او در این مدت نتوانسته بود رأی مزبور را خوب مطالعه کند.

در همین هنگام ابتدا سرنیب ریاحی و وکلای مدافع او و بعد دکتر مصدق و سرهنگ بزرگمهر وارد جلسه شدند. نمایانچیان و مخبرین نیز در جاهای خود فرار گرفتند. عده‌ای از مخبرین عکاسی نیز که اجازه ورود به جلسه دادگاه و گرفتن عکس به آنها داده شده بود، شروع به گرفتن عکس از دکتر مصدق کردند. این وضع یکی دو دقیقه بیشتر دوام نداشت که منشی دادگاه ورود هیئت دادرسان را به جلسه اعلام داشت. حضار به احترام هیئت دادرسان از جای برخاستند. ابتدا سرلشکر قبلی و در پشت سرش دادرسان و دادستان و دادیاران او وارد جلسه شدند.

رئیس دادگاه بعد از یک دقیقه اجازه نشستن داد و گفت:

فرار دادگاه درباره آقای دکتر محمد مصدق و سرنیب نفی ریاحی به نام نامی اعلی حضرت همایونی قرائت می‌شود. همگی بیاخاستند.

### متن رأی دادگاه

دادگاه نظامی عادی وقایع ۲۸-۲۵ مرداد ۱۳۳۲ منعقد در باشگاه افسران لشکر ۲ زرهی بمباران سرلشکر نصرالله قبلی و کارمندی دادرسان نامبرده در پایین:

(۱) سرنیب حمید شیروانی

(۲) سرنیب محمود افشارپور

(۳) سرتیپ تیمور بختیار

(۴) سرتیپ محمدعلی خزاعی

(۵) سرتیپ علی‌اصغر مبشری

و دادستان سرتیپ حسین آزموده برای دو نفر متهمین نامبرده زیر:

(۱) غیرنظامی دکتر محمد، فرزند مرحوم هدایت، شهرت مصدق، دارای شناسنامه شماره ۲۰۹۷، صادره تهران، بدون شغل، سن در حدود هفتاد سال، ساکن تهران خیابان کاخ خانه شماره ۱۰۹، معیل، باسواد، مسلمان، نیبه ایران، بدون پیشینه کیفری، بازداشت از تاریخ ۲۹ مردادماه ۱۳۳۲:

(۲) سرتیپ تقی، فرزند صادق، شهرت ریاحی، دارای شناسنامه شماره ۳۰۹۹۸، شغل افسر ارتش، سن در حدود چهل و چهار سال، ساکن تهران خیابان فروردین، معیل، باسواد، مسلمان، نیبه ایران، بدون پیشینه کیفری، بازداشت از تاریخ ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲.

نامبردگان بالا پس از رستاخیز ملی ۲۲/۵/۲۸ به اتهام سوء قصدی که منظور از آن بهم زدن اساس حکومت سرتیپ وراثت نخت، و تاج و تخریب مردم به مسلح شدن بر ضد وراثت سلطنت تحت پیگرد درآمد و پس از صدور قرار بازداشت آنها از طرف بازپرس و رسیدگی به موضوع در دادگاه (از لحاظ اعتراض متهمین) و صدور رأی دادگاه دایر به تأیید قرار بازداشت آنها و پس از اجرای بازپرسی و صدور قرار مجرمیت هریک از آنها، دادستانی ارتش علیه نامبردگان به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش کیفرخواست تنظیم و تقاضای کیفر اعدام نموده و پرونده به شماره ۲۵۲-۳۲/۷/۱۱ به این دادگاه ارجاع گردید. پس از وصول و احضار متهمین و تعیین وکلای مدافع آنها قبلاً در چهار جلسه مقدماتی پرونده تحت بررسی واقع و سپس جلسه رسمی دادرسی روز یکشنبه ۱۷ آبان ماه ۱۳۳۲ اعلام و در همان تاریخ اولین جلسه دادرسی تشکیل گردید.

پس از اجرای تشریفات قانونی چون از طرف متهمین و وکلای مدافع آنان نسبت به صلاحیت دادگاه اعتراض شده بود، در تاریخ یکشنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۳۲ دادگاه به اعتراض آنها رسیدگی نموده و به شرح زیر قرار صادره که در کتاب اول پرونده مضبوط است دادگاه صلاحیت خود را در رسیدگی به موضوع اتهام صادر و اعلام نموده و بعداً طی جلسات دادرسی دفاعیات متهمین و وکلای مدافع آنان و بیانات و توضیحات دادرمان ارتش در رد دفاعیات مشارالیهم استماع و پس از اصغای آخرین دفاع خود متهمین در تاریخ ۳۲/۹/۲۸ و ۳۲/۹/۳۰ کفایت مذاکرات و ختم جلسات دادرسی در ساعت چهارده و نیم روز ۱۳۳۲/۹/۳۰ از طرف ریاست دادگاه اعلام و بلافاصله دادرمان به اطاق مشاوره رفته و پس از شور و بررسی مجدد پرونده و ملاحظه اسناد و مدارک مربوطه با اجرای مدلول ماده ۲۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش در ساعت بیست و یک و نیم از شور خارج و به شرح آتی اعلام رأی می‌نماید:

رأی دادگاه عالی و قایم ۲۸-۲۵ مردادماه ۱۳۳۲

الف - اعمال ارتكایی متهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق که بمنظور واژگون ساختن حکومت مشروطه سلطنتی

مورد دعوی دادستان ارتش قرار گرفته به شرح زیر می‌باشد:

(۱) دستور بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) فرمانده گارد شاهنشاهی که حامل فرمان عزل

بوده است:

(۲) توقیف غیر قانونی افرادی از مأورین رسمی و غیررسمی:

(۳) خلع سلاح گارد شاهنشاهی حافظ اعلیحضرت همایونی و کاخهای سلطنتی:

۴) مهر و موم کاخهای سلطنتی و خلع بد نمودن متصدیان و مباشرین و مستحفظین دربار شاهنشاهی از اموال و کاخهای سلطنتی؛

۵) صدور تلگرافات بمسفرای ایران در خارجه دایر به عدم ملاقات و نگر فتن نماس با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی؛

۶) صدور دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه سر بازخانها؛

۷) دستور تشکیل میتینگ با وسایل تبلیغاتی دولتی برای اهانت بمقام سلطنت و رژیم مشروطیت و پخش جریان میتینگ بموسسه رادیو؛

۸) دستور پایین آوردن و شکستن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی بم منظور بی‌وقر ساختن خاندان سلطنتی و بالتبجه تشویق عناصر اخلا لگر به قیام بر علیه سلطنت و رژیم سلطنتی مشروطه ایران؛

۹) دستور انحلال مجلس شورای ملی؛

۱۰) دستور نعت نظر قرار دادن افراد خاندان سلطنتی به استانهای آذربایجان؛

۱۱) دستور بازداشت غیرقانونی تیمسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر منصوب و تعیین جایزه برای دستگیری معظّم له؛

۱۲) حذف سرود شاهنشاهی از برنامه رادیو تهران؛

۱۳) اقدام برای تشکیل شورای سلطنتی از راه رفراندوم.

ب) اعمال ارتكایی متهم ردیف ۲ سرتیپ نفی ریاحی

این متهم نیز مرتکب اعمالی شده که موجب هتک حیثیت مقام سلطنت و رژیم مشروطیت و مؤثر در انجام مقاصد متهم ردیف ۱ و تغییر رژیم بوده که به قرار زیر است:

۱) بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) که حامل فرمان عزل دکتر محمد مصدق بوده و افسران دیگر بدون مجوز قانونی؛

۲) اجرای خلع سلاح گارد شاهنشاهی؛

۳) دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه سر بازان؛

۴) دستور عدم جلوگیری از تظاهرات حزب منحلّه توده و اخلا لگران بر علیه شاهنشاه و پایین آوردن مجسمه‌های شاهنشاه فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی.

خلاصه مدافعات متهمین و وکلای مدافع آنها

نظر به اینکه مدافعات متهمین غیر منظم و متفرق بوده و رعایت ترتیب کیفرخواست نشده و دفاع کلی کرده‌اند، لذا مدافعات آنها قبلاً به‌طور فهرست در برابر اتهامات منتسبه و سپس به‌طور کلی بیان می‌شود.

اولاً، مدافعات متهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق از لحاظ فهرست اعمال ارتكایی:

۱) راجع بدستور بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) چنین اظهار می‌دارد: «چون بیمورد و در ساعت ممنوعه با تانک و شصت‌نیر فرمان را به‌خانه من آورده بود، دستور توقیف او داده شد.»



۲) دربارهٔ توقیف غیرقانونی افرادی از مأمورین رسمی و غیررسمی اظهار می‌دارد: «چون هر یک از مقامات نظامی مستقلاً عمل خود را انجام می‌داده‌اند، اینجانب اطلاعی ندارم. ممکن است از طرف دادستان و یا فرمانداری نظامی بازداشت شده باشند.»

۳) راجع به مخلع سلاح گارد شاهنشاهی مدعی است که چون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در پایتخت تشریف نداشتند و این عده قصد کودتا داشتند، دستور خلع سلاح آنها داده شد.

۴) راجع به مهر و موم کاخهای سلطنتی و خلع ید نمودن متصدیان و مباشرین و مستحفظین دربار شاهنشاهی از اموال و کاخهای سلطنتی دفاعی ننموده و به سکوت گذرانده است.

۵) در خصوص تلگرافهای صادره به سفرای ایران در خارجه راجع به عدم تماس با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، اظهار می‌نماید: «اینجانب اطلاعی ندارم؛ و وزیر خارجه وقت دکتر حسین فاطمی بدون دستور و خودسرانه عمل نموده است.»

۶) راجع به صدور دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه سربازخانها، چنین استدلال و دفاع می‌نماید که نام شاه در نام ایران مستتر است، و همین قدر که نام ایران برده شود شامل نام شاه نیز خواهد بود.

۷) راجع به دستور پایین آوردن و شکستن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی اعتراف می‌نماید که به دستور او بوده. زیرا اولاً ساختن مجسمه با موازین شرع اسلام وفاق نمی‌دهد، و ثانیاً اخلاص لگران همیشه در صدد پایین آوردن مجسمه‌ها و موجب زحمت دولت می‌شدند که دستور داده شد از پایین آوردن آنها جلوگیری نمایند.

۸) راجع به دستور میتینگ با وسایل تبلیغاتی دولتی برای اهانت به مقام سلطنت و رژیم مشروطیت و پخش جریان میتینگ به وسیلهٔ رادیو اظهار می‌دارد: «میتینگ را اصناف تقاضا نموده بودند و من اجازه دادم. ولی به هیچ وجه به واسطهٔ گرفتاریهای زیاد آن چندروزه و عدم فرصت شنیدن از رادیو و یا خواندن در روزنامه‌ها از جریان و گفتار و سخنرانهای آن میتینگ اطلاعی ندارم.»

۹) راجع به دستور انحلال مجلس شورای ملی اظهار می‌دارد: «بر طبق ارادهٔ ملت به موجب فریاد مردم بوده است.»  
۱۰) راجع به دستور تحت نظر قرار دادن افراد خاندان سلطنتی به استانهای آذربایجان اظهار می‌دارد: «بدون اطلاع او بوده است.»

۱۱) راجع به دستور بازداشت غیرقانونی نیمسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر منصوب و تعیین جایزه برای دستگیری ایشان اظهار می‌دارد: «چون نیمسار نامبرده با سیاست دولت مخالف بودند، دستور بازداشت ایشان داده شد.»

۱۲) دربارهٔ حذف سرود شاهنشاهی از برنامهٔ رادیو تهران به سکوت گذرانده فقط در ضمن دفاعیات متفرقهٔ خود اشاره به ترنم سرود شاهنشاهی در سینماها کرده و اظهار داشت چون سینما جای استراحت مردم است، ترنم سرود شاهنشاهی موجب مزاحمت مردم و زاید است.

۱۳) راجع به اقدام برای تشکیل شورای سلطنتی از راه فریاد مردم چنین دفاع می‌نماید: «چون عزیمت اعلیحضرت همایونی غیرمنتظره و موجب اشکال برای وضع دولت شده بود، در نظر داشتم قبلاً موضوع را در هیئت دولت مطرح نموده و سپس به وسیلهٔ وزیر دربار با تلگراف یا تلفن با اعزام نمایندگان مخصوص حضور شاهنشاه نظر ملوکانه را راجع به مراجعت یا تشکیل شورای سلطنتی استفسار نمایم؛ و ضمناً چون ممکن بود اعلیحضرت همایونی یا

پاسخی ندهند و یا تکلیفی معین نفرمایند بهر فراندوم پردازم. ولی این امر جز بک پیش بینی نبوده و با وجود اینکه دستور آمادگی به استانها داده شده بود ولی مورد عمل قرار نگرفت.»

فانها، مدافعات متهم ردیف ۲ سر تیپ نقی ریاحی

(۱) راجع به بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سر تیپ فعلی) اظهار می‌دارد: «طبق اعتراف خود آقای دکتر

محمد مصدق بنا به دستور ایشان بوده.»

(۲) راجع به اجرای خلع سلاح گارد شاهنشاهی اظهار می‌دارد: «اولاً بنا به دستور آقای دکتر محمد مصدق که خود

ایشان معترف هستند بوده، و ثانیاً ایشان در آوردن گلنگدن تفنگها را خلع سلاح نمی‌دانند.»

(۳) راجع به دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه سر بازان اظهار می‌دارد: «بنا به پیشنهاد بعضی

از فرماندهان و تصویب آقای دکتر محمد مصدق بوده است.»

(۴) راجع به دستور عدم جلوگیری از تظاهرات حزب متعلقه توده و اخلا لگران بر علیه شاهنشاه و پایین آوردن

مجسمه‌های شاهنشاه فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مدعی است چون بعضی از قسمتها کسب تکلیف نموده

بودند و به استحضار آقای دکتر محمد مصدق رسیده، عین نظر ایشان که مبنی بر عدم جلوگیری بوده است صادر شده

است.

### مدافعات کلی متهمین و استدلال آنها

(۱) متهم ردیف ۱ مدعی است که اعمال منتسبه به او در موقع تصدی مقام نخست‌وزیری و مربوط به وظایف سمت

او بوده است و هنوز خود را نخست‌وزیر قانونی دانسته و می‌داند و این اعمال را از لحاظ تصدی نخست‌وزیری

صورت داده و فرمان همایونی را دایر بر عزل خود، دارای تأثیر و نفوذ قانونی نمی‌داند بدلائیل زیر:

اولاً، در اصالت فرمان تردید داشته و آن را مجهول می‌دانسته است. ثانیاً، به فرض صحت صدور فرمان آن را مؤثر

و نافذ در عزل خود تلقی نمی‌کند. مدعی است اصل ۴۶ متمم قانون اساسی یک اصل تشریفاتی و صوری است؛ معنی

و مفهوم حقیقی ندارد و طبق قانون اساسی پادشاه نمی‌تواند نخست‌وزیر را معزول نماید. نأ مجلس رأی عدم اعتماد

به دولت نهد و با رئیس دولت مستعفی نشود، به سمت نخست‌وزیری باقی خواهد ماند.

بعلاوه متهم معتقد است که در مورد او مجلس شورای ملی هم حق عزل و سلب از او را نداشته؛ زیرا به موجب

قانون اختیارات برای مدت یک‌سال مقام نخست‌وزیری وی تثبیت شده است، مگر اینکه بدواً به موجب تصمیم قانونی

مجلس شورای ملی اختیارات او سلب گردد و سپس مجلس شورای ملی رأی عدم اعتماد به او بدهد. و چون این

مقدمات و تشریفات در مورد او صورت نگرفته، لذا مقام نخست‌وزیری و حق قانونگذاری او بساتی بوده و اعمال

منتسبه به او به فرض صحت در زمان نخست‌وزیری صورت گرفته که این دادگاه صلاحیت رسیدگی به آن را ندارد.

(۲) متهم مدعی است اعمالی که در سه روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد صورت داده از روی سوء نیت و به منظور هتک حرمت

مقام سلطنت و تغییر رژیم نبوده است و نسبت به اعلیحضرت همایونی همیشه وفادار و خدمتگزاری صدیق بوده است.

(۳) به عقیده متهم و وکیل مدافع نامبرده اعمال منتسبه به او از قبیل فرود آوردن و شکستن مجسمه‌ها و صدور

تلگراف و ایجاد مینینگ و ایراد خطابه و نشریات منتسبه به ایشان و دادن شعارهای ضد قانون اساسی و مقام سلطنت

از ناحیه او صورت نگرفته و بر فرض ارتکاب نیز مستحق کفر نمی‌باشد.

(۴) متهم مدعی است هیچ‌یک از اعمال منتسبه به منظور اهانت و تخفیف مقام سلطنت مشروطه یا به منظور تغییر

رژیم و در هر صورت اعمالی به منظور بهم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تخت و تاج و تخریب مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت صورت نگرفته و بنابراین مشمول ماده ۳۱۷ قانون دادرسی کیفر ارتش نمی باشد. (۵) متهم و وکیل مدافع او عقیده دارند که اعمال متسببه به فرض صحت به منظور سوء قصد به حیات اعلیحضرت همایونی نبوده و ماده ۳۱۷ فقط ناظر به موردی است که به منظور سوء قصد به حیات اعلیحضرت شاهنشاه باشد و بنابراین ماده ۳۱۷ در این موارد شامل نمی باشد.

(۶) متهم از انتساب تیمسار سپهبد زاهدی به نخست‌وزیری خود را بی اطلاع می دانسته است. (۷) متهم مدعی است به قرآن مجید سوگند یاد کرده و پشت کلام الله را امضا نموده که همواره نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وفادار بوده و برخلاف قانون اساسی قدم و قلمی برندارد و بنابراین از لحاظ پای بندی به سوگند خود ممکن نبوده که اقدامی بر علیه قانون اساسی و شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به عمل آورد.

### مدافعان کلی متهم ردیف ۲ سررتیب تقی ریاحی و استدلال او:

مدافعان وکلای مدافع سررتیب تقی ریاحی به طور کلی حاکی از این است که سررتیب تقی ریاحی افسری تحصیل کرده و واجد مقامات علمی و نظامی و غیر نظامی و اطلاعات فنی بوده و از این جهت شاغل خدمات مؤثری از جمله ریاست اداره تسلیحات ارتش و ریاست پالایشگاه آبادان و معاونت وزارت دفاع ملی بوده. بنابراین نمی توان نوهم کرد که چنین شخصی مرتکب امر خلافی بر علیه مصالح کشور و رژیم مشروطیت و مقام شامخ سلطنت بشود. خود نیز در دفاعیات خود مدعی است چون بنا به امر و اجازه شاهانه از اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ مسأور اجرایی دستورات دکتر محمد مصدق نخست وزیر و وزیر دفاع ملی وقت بوده و مستقیماً تماسی با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نداشته (که دکتر محمد مصدق نیز مراتب فوق را تأیید می نماید)، آنچه دستور صادر نموده بنا به امر دکتر محمد مصدق بوده. و چون در ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد از صدور فرمان عزل بی اطلاع بوده و در مقابل اقدامات دکتر محمد مصدق، مبهوت از لحاظ نگرانی که از شخص دکتر محمد مصدق نسبت به موقعیت خود داشته، بکلی سلوب الاراده بوده و فقط حس اطاعت به امر مافوق نامبرده را وادار به صدور دستورات دکتر محمد مصدق بدون تدقیق و تحقق نموده است. همچنین اظهار می دارد چون وجود، حیثیت، پوست، گوشت و استخوانش متعلق به شاهنشاه فقید که وسایل تحصیل او را فراهم آورده و به ارتش که او را پرورانده خاصه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که همیشه او را در خدمت تشویق و به امتیازات مفتخر فرموده اند می باشد، خود را در اثر این اشتباهات اجرایی دستورات کورکورانه مانند فرزند گناهکاری در ارتش به تصمیم و اراده شاهنشاه معظم که پدر مهربان ارتش است تفویض نموده و بهر تنبیهی با کمال گشاده رویی و افتخار تسلیم می شود.

از مجموع محتویات پرونده و مندرجات کیفرخواست و توضیحات دادستان ارتش در جلسات عدیده دادگاه و تحقیقات از متهمین و توضیحات مشارالیه و وکلای مدافع آنها، مسلم است که در تاریخ ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ حوادث و وقایعی در کشور ایران خاصه در شهرستان تهران به وقوع پیوسته که از لحاظ وضع داخلی و حیثیت خارجی مملکت و سرنوشت ملت ایران و رژیم مشروطیت قابل ملاحظه و دقت بوده است. قسمتی از این حوادث و وقایع در کیفرخواست دادستان ارتش مندرج است که موضوع دادرسی و موجب تشکیل این دادگاه گردیده و به علت اهمیت وقایع و اعمال ارتكایی و وضع فوق العاده ای که داشته است در نظر هیئت دادرسان دادگاه دارای موقعیت

قابل ملاحظه ای می باشد. دادرسان با تعمق و تدقیق کافی جوانب کار را مورد بررسی قرار داده هر یک از عناوین کيفرخواست و مدافعات متهمین و وکلای مدافع آنها را در ترازوی سنجش حق بر میزان قوانین موضوعه کشور و اصول و مقرراتی که در کشور ایران ضامن عدالت و وسیله حفظ حقوق می باشد مورد توجه و دقت قرار دادند.

پایه و اساس حوادث چهارروزه آخر مردادماه ۱۳۳۲ و عملیات متهمین و مبنای این دادرسی فرمان عزل صادره از طرف اعلیحضرت همایونی در مورد دکتر مصدق نخست وزیر سابق ایران می باشد که ساعت ۱ بامداد بیست و پنجم مردادماه ۳۲ به مشارالیه ابلاغ شده است و متهم ردیف ۱ در مراحل مختلفه دادرسی وصول و ابلاغ آن را توسط سرهنگ نعمت الله نصیری (سرنیپ فعلی) اقرار و اعتراف نموده است. متهم سعی دارد که توجه دادگاه را به علل و عوامل فرضی خود که منجر به صدور این فرمان گردید منعطف سازد و سابقه تاریخی قرن اخیر و حوادث کلی کشور ایران را بدان مرتبط نماید. این درخواست متهم که مستلزم توجه دادگاه به یک سلسله سوابق تاریخی غیر مرتبطه با وظایف قضایی است، موجب انحراف از جریان دادرسی و خارج از حدود صلاحیت دادگاه می باشد. زیرا مقام شامخ قضات و مسئولیت شرافتمندانه دادرسان باید از هر پیرایه سیاسی بدور بوده و در تطبیق اعمال یا موازین قانونی از حریم قوانین موجود و صریح دلالت الفاظ و حدود اصول و مواد تجاوز ننماید.

در این دادرسی اساس رسیدگی و موضوع آن اعمال دو نفر متهم از لحاظ علاقه آنها بموضوع و مقصد خاصی مورد نظر بوده و به هیچ وجه اعمال متناسبه با سلسله وقایع و اتفاقات عمومی کشور ارتباطی نداشته بلکه وضع فوق العاده و غیر منتظره بوده است. آنچه مورد دعوی دادستان ارتش قرار گرفته اعمال متناسبه به متهمین از ساعت ۱ بامداد روز بیست و پنجم مرداد ۱۳۳۲ می باشد که در هیچ وجه و جهتی با روش خدمت و سابقه عمل آنها ارتباط و پیوستگی نداشته و بدین جهت مدافع متهمین از لحاظ ارتباط اعمال آنها با شغل گذشته یا وقایع سابقه ایسن کشور نمی تواند مورد توجه و رسیدگی قرار گیرد نه مورد بحث و نظر هیئت دادگاه. فقط کيفرخواست دادستان ارتش است که مربوط به اعمال متهمین در این چندروزه ۲۵ تا ۲۸ مرداد و مدافعات متهمین و وکلای مدافع آنها در حدود کيفرخواست می باشد. لذا اساس اتهام و دفاع متهمین از ساعت ابلاغ و وصول فرمان عزل می باشد.

متهم ردیف ۱ معترف است که فرمان عزل به او ابلاغ شده، ولی در اصالت فرمان تردید داشته. تردید متهم در اصالت فرمان دفاع مؤثری به نظر نمی رسد زیرا با اقرار متهم و مشاهده توشیح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رافع هر گونه تردید بوده است. در هیچ یک از فرامین صادره از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و سلاطین سلف سابقه نداشته که فرمان به خط و قلم پادشاه باشد. به طور عموم متن فرمان از طرف یکی از خدمتگزاران دربار نوشته می شده و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ذیل یا صدر یا حواشی و یا متن آنرا توشیح می فرموده و هیچ گاه الزام به توشیح در محل مخصوصی نبوده و سابقه ندارد که محل خاصی در صحیفه فرامین مختص به توشیح باشد. متهم خود نیز ظفره از قبول فرمان را مؤثر ندیده به دفاع دیگری توسل جسته که عدم تأثیر و نفوذ فرمان عزل می باشد. ولی این دفاع متهم ردیف ۱ دایر بر عدم تأثیر و عدم نفوذ فرمان عزل مخالف نص صریح اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی است که بدین شرح می باشد: «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است.»

دفاع متهم بر اینکه تنظیم این اصل در متمم قانون اساسی کشور رعایت احترام و به لحاظ تشریفات بوده، دور از منطقی و مخالف نظام عقل می باشد. و خدای ناکرده اگر چنین بدعتی رواج یابد که اشخاص بتوانند مدلول اصول و قوانین را مورد تردید قرار دهند، وسیله برای تضمین حقوق و تأمین امنیت باقی نخواهد ماند. زیرا اعلام این بدعت بر عدم اعتبار الفاظ و صریح مواد قانون و تفسیرات غیر منطقی از مقررات و مواد موضوعه موجب تزلزل تمام ارکان

اجتماع می‌گردد. و مدارا با چنین نظریه‌ای وسیله طفره تمام افراد از رعایت قوانین موضوعه کشور خواهد شد، چه رسد در مورد اصول قوانین اساسی که پایه و مبنای حقوق افراد و ضامن اصول آزادی است. اگر این اصول تا این درجه بی اعتبار و بی وقع تلقی شود، هر صاحب داعیه و متعرضی خود را در تجاوز به حقوق مردم و هتک صریح و سلب آزادی محق خواهد دانست و شانه خود را از بار قبول نظامات رهایی خواهد داد. و هر خطاکاری مدعی خواهد شد که قوانین و مقررات ساختگی و تشریفاتی بوده و نباید موجب خطا و بزه او گردد.

قضات و اعضای دستگاه عدالت کشور و آنهایی که وجدانشان تکیه گاه ثبات کلیه ارکان و وسیله استقرار کلیه شئون اجتماع است، حق ندارند در دلالت الفاظ بر معانی از ادله لغوی و مفاهیم عرفیه تجاوز نمایند و خیالبافی را معنی و مفهوم عادی و متعارف الفاظ قرار دهند.

عبارت اصل چهل و ششم منم قانون اساسی ابهام و اجمالی ندارد. بر این اصل و اصول دیگر قسریه‌ای بر سر انحراف دلالت الفاظ بر مفهوم متداول نمی‌باشد و نمی‌توان این الفاظ صریح را بسم معانی دیگری تفسیر نمود. به صراحت اصل چهل و ششم منم قانون اساسی عزل و نصب وزیران به موجب فرمان همایون پادشاه است. یعنی شاه در حدود قانون هر کسی را بخواهد به مقام وزارت منصوب بنماید و هر کس را بخواهد از وزارت عزل بنماید. اظهار متهم در ضمن مدافعات که در نظر داشت با تصویب گزارش هیئت هشت نفری این ماده را تصویب نماید، کاملاً مؤید این امر است که خود او قبول دارد که معنی و مفهوم صریح این ماده اختیار مطلق پادشاه در عزل و نصب وزیران است. منتها متهم در نظر داشته با تصویب گزارش هیئت هشت نفری این اختیار را سلب یا محدود نماید. و چون تا کنون مجلس مؤسسان که مقام صالح برای تغییر اصول قانون اساسی است تشکیل نشده و این اصل به اعتبار و اصالت خود باقی می‌باشد. علیهذا بدون هیچ قید و شرطی این اصل معتبر است و طبق اصول مسلمة قوانین اساسی کشور فرمان عزل نافذ و منم ردیف ۱ از تاریخ ابلاغ فرمان از سمت نخست‌وزیری معزول بوده است. همچنین اظهار دیگر متهم بر اینکه با بودن مجلس فرمان عزل نفوذ و تأثیری نداشته، قابل توجه نمی‌باشد. زیرا عبارت صریح و واضح اصل چهل و ششم به نحو اطلاق بیان شده. و چون طبق قانون اساسی شاه حق عزل و نصب دارد، مجلس هم حق دارد اظهار اعتماد یا عدم اعتماد خود را اعلام دارد که این دو حق هیچ یک منافی دیگری نیست.

در قانون اساسی و منم آن حقوق سلطنت و حقوق مجلسین و حقوق ملت هر یک به نوبه خود تثبیت شده و از هم تفکیک گردیده است. و به همین جهت هر یک در فصلی ممتاز بیان شده که در ضمن اصولی معین تعریف و توضیح شده است. در اینجا یک نکته قابل ملاحظه هم جلب نظر می‌کند که متهم مجلس را گاهی در حال تعطیل و زمسانی به وجود و بقای آن اعتراف نموده است. این تناقضات که در هر مورد از مدافعات متهم موجود می‌باشد چون در اصل قضایا مؤثر نیست، از بحث و توجه به آن خودداری می‌شود. ولی وجود همین تناقض دلیل بر اعتراف خود مستهم به بطلان دفاعاتش تلقی می‌گردد.

بیان دیگر متهم مبنی بر داشتن اختیار قانونگذاری به استناد قانون اختیارات پس از ۲۸ مرداد نیز منطبق با هیچ یک از مواد و مقررات موضوعه مملکت نمی‌باشد. زیرا واگذاری حق قانونگذاری به موجب اختیار قانونی اگر از لحاظ اصول اساسی هم قابل خدشه و اعتراض نباشد قدر یقین نفوذ آن ناموقعی است که مستهم از حیث سمت و عنوان نخست‌وزیر خلع نشده باشد. بنابراین تردیدی نیست که با صدور فرمان عزل و سلب سمت و سقوط از شئون نخست‌وزیری، دیگر اختیاری وجود ندارد. لذا در هر صورت منم ردیف ۱ از ساعت ۱ با مادام روز ۲۵ مرداد سمتی نداشته تا اعمال او از جهت مقام و شغل او مورد رسیدگی قرار گیرد.

منهین در روزهای ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مرداد هر یک مرتکب اعمالی شده‌اند که گذشته از دفاع خاصی در مورد هر یک از عملیات بعدی عنوان کلی متشبه گردیده‌اند: نخست هر یک عملی را که بمباشرت افراد دیگر یا متصدیان مربوطه صورت گرفته، خود را از مسئولیت آن اعمال مبرا دانسته‌اند. دوم آنکه در مجموع حوادث و وقایع خود را از سوء نیت مبرا تلقی کرده‌اند. در مورد اول جریان سریع و مستمر اعمال ارتكابی و قدرت نفوذ و سلطه آنها در تمام شئون انتظامی و اداری کشور و اظهارات همکاران آنها در محضر دادگاه دلیل بر این است که ابتکار عمل بدست آنها بوده. بنابراین مسلم است که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ مهمترین امری که فکر و توجه منتهم را مشغول ساخته همانا فرمان عزل بوده است. و با اقرار منتهم ردیف ۱ که فرمان را مؤثر در سلب صلاحیت خود ندانسته و حتی آن را بدو از همکاران خود مکتم داشته و در صدد تجسس علل صدور فرمان و تعیین تکلیف خود و مملکت برآمده و متصدیان و مباشرین امور را از جریان امر مطلع نکرده که وجه عمل خود را در هر مورد برای بی‌اثر ساختن فرمان با تزلزل مقام صادر کننده فرمان متوجه سازند. لذا کلیه اعمالی که در این چند روز از طرف همکاران منتهم ردیف ۱ و یا مباشرین و متصدیان امور یا از طرف مأمورین دولت بر علیه دربار و خاندان سلطنت صورت گرفته، به ابتکار او بوده است. زیرا هیچ‌یک از این عملیات یا مشابه آن از طرف مباشرین امر و مرتکبین در ظرف مدت بیست و هشت ماه گذشته بمرحله عمل نیامده و حتی در مواقعی که دسیسه برای ترویج احساسات طبقاتی از مردم به کار رفته نظایر و امثال این امور مشاهده نشده است.

با آنکه منتهم ردیف ۱ مدعی است فرمان عزل را از همکاران و دیگر طبقات مردم و مأمورین مکتم داشته، ولی در مورد منتهم ردیف ۲ در نظر دادگاه اطلاع او بر فرمان عزل مسلم نمی‌باشد. لذا چنانچه منتهم ردیف ۱ در موارد عدیده اعمال منتسبه را از قبیل فرود آوردن مجسمه‌ها بدو انکار داشته و بعداً اعتراف نموده، آنچه صورت گرفته با اطلاع و بر حسب دستور او بوده است. منتهم که با اقرار خود برای چهار تانک موجود در سمدآباد چند روز وقت خود را مصروف داشته است و اقداماتی به عمل آورده، ممکن نیست که در تمام امور و وقایع روز که با سرنوشت مردم و رژیم کشور مرتبط بوده است بی‌خبر و بی‌اعتنا باشد.

اما در مورد دفاع دوم که مشترکاً در این زمینه توضیح داده‌اند که ادعای حسن نیت و قصد خیرخواهی در هر یک از این اعمال ارتكابی نموده‌اند، قبول آن برای عقل سلیم دشوار و منوط به وجود قراین و امارات صدق می‌باشد. زیرا ظاهراً برای اعمال ارتكابی جز سوء نیت و قصد خصومت و هوس و کشمکش قرینه نمی‌باشد. منتهم ردیف ۱ مرتکب اعمالی شده است که موجب هتک حیثیت مقام شامخ سلطنت بوده است و خانواده سلطنتی به قصد واژگون ساختن اساس حکومت و از بین بردن مقام سلطنت.

پایین آوردن مجسمه شاه فقید، فرود آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و شکستن آنها، حذف نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه سربازان، خلع سلاح گارد شاهنشاهی و توقیف اموال سلطنتی به وسیله مهر و موم کردن و خلع ید از امان و متصدیان، اظهارات اهانت آمیز در میتینگ و در سرمقاله روزنامه‌های منتسب به دستگاه منتهین و انتشار آنها از رادیوی دولتی که همه این اعمال بمنظور تحریک مردم به ضدیت با قدرت سلطنت مشروطه و قیام بر علیه پادشاه کشور بوده است، کاملاً دلیل بر سوء قصد ارتكابی منتهم می‌باشد. خصوصاً آنکه توضیح نشده که از این اعمال چگونه و به چه طریق قصد خیرخواهی و خدمت داشته‌اند. زیرا اگر قیام ۲۸ مرداد صورت نگرفته بود، معلوم است دنباله این کارها به کجا منتهی می‌شد که اثر خیرخواهی و خدمت وظیفه‌شناسی منتهین ظاهر شود. اعمال منتسبه‌ای که مورد اعتراف و قبول منتهین در محضر دادگاه قرار گرفته، در عرف قانون و عرف جامعه اعمال

خصمانه تلقی می‌شود که هیچ قربانه‌ای بر حسن نیت و خیرخواهی و قصد خدمت در آن محسوس نیست. و چون متهمین نتوانسته‌اند مدارک و اسناد و دلایلی در حسن نیت خود ابراز دارند، لذا دفاع آنها بر عدم سوء نیت در نظر دادگاه پذیرفته نبوده و قابل اعتنا نمی‌باشد.

همچنین در مورد متهم ردیف ۲ سر تیپ تقی ریاحی اعمالی که صورت داده است این متهم مدعی است در ارتکاب این اعمال اختیاری نداشته و به دستور دکتر محمد مصدق متهم ردیف ۱ مبادرت بدان گردیده و امر او را اجرا نموده است؛ در حالی که این دفاع او در این مقام مؤثر نیست. زیرا رئیس ستاد ارتش طبق قوانین و آییننامه‌های ارتش در حدود وظایف خود دارای اختیارات صریحی می‌باشد و اعمال او از قبیل حذف نسام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه و توقیف سرهنگ نصیری (سر تیپ فعلی) و مخایرة تلگرافات اهانت آمیز نسبت به شاهنشاه در هیچ مورد ملازم با اطاعت امر دکتر محمد مصدق بر فرض بقای سمت او نبوده است. به عبارت روشنتر، در مورد این اعمال متهم نمی‌تواند به دستور نخست‌وزیر قانونی و وزیر دفاع ملی هم استناد نماید. مضافاً به اینکه او امر غیر قانونی مافوق بدون دستور کتبی نه قابل اجرا می‌باشد نه رافع مسئولیت. و در مورد سر تیپ تقی ریاحی نمی‌توان گفت نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی مافوق مستقیم تلقی می‌شود. زیرا آییننامه‌های مربوطه او را در مقام رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده، فرمانده کل نیروهای زمینی، دریایی و هوایی کشور قرار داده که مسئول بزرگ ارتشتاران فرمانده می‌باشد و دفاع او به ارتکاب عملی بنا به توضیح و دستور مقام دیگر موجه و قانونی نبوده و عنبر مشروع به شمار نمی‌رود.

بنابراین، مسلم است که متهم ردیف ۱ از صبح روز ۲۵ مرداد، چنانکه دادستان در کیفرخواست بیان نموده و خود او نیز جزئیات امور و اعمال متناسب به خود را تأیید نموده است. مرتکب سوء قصدی شده که منظور از آن تحریم مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت و بهم زدن اساس حکومت بوده است. آنچه در مجموع تحقیقات و اسناد موجود در پرونده معلوم می‌شود این است که متهم ردیف ۱ پس از اطلاع از فرمان عزل به فکر مقابله و مقاومت و سلطه بر امور کشور افتاده است و بدین منظور در صدد قیام و اقدامی برآمده تا طرحی را به وجود آورد که اساس حکومت را بهم زند.

در ظاهر امر چنین به نظر می‌رسد که این دو متهم متظاهر به همکاری بوده‌اند و هر یک می‌خواستند خود را به دیگری منکی سازد. ولی از آثار و اعمال آنها هویداست که متهم ردیف ۱ نقشه مستقلی داشته و متهم ردیف ۲ سر تیپ تقی ریاحی کورکورانه مرتکب اعمالی شده که از نقشه و باطن امر اطلاعی نداشته است. برعکس متهم ردیف ۱ عوض استحضار از فرمان عزل به سهم خود مرتکب جرم و مصمم شده است. با روش محکم و شدیدی فرمان را بی تأثیر نموده تا یکسره نفوذ شاهنشاه و رژیم سلطنتی مشروطه ایران را پایان دهد. لذا به اعمالی مبادرت ورزیده که قدرت مقام سلطنت را درهم شکسته و هتک حیثیت مقام سلطنت نموده و رژیم سلطنتی موجود را تغییر دهد. به همین جهت صدور فرمان عزل را مکتوم و قدم به قدم و مرحله به مرحله پیش رفته تا به مقصود نزدیک شود.

اعمالی که متهم ردیف ۱ مرتکب شده هر یک مقدمه‌ای برای عمل بعد بوده و طبق برنامه پیش می‌رفته است. نخست سرهنگ نصیری (سر تیپ فعلی) حامل فرمان عزل را توقیف کردند تا صدور و ابلاغ فرمان مکتوم بماند. سپس اعلامیه‌ای مبنی بر اتهام کودتا منتشر می‌سازند تا گارد شاهنشاهی را متجاوز معرفی و بهانه‌ای برای توقیف اطرافیان مقام سلطنت داشته باشند. پس از آن خدمتگزاران به مقام سلطنت از رئیس دفتر و اعضای دربار را بازداشت کردند تا مقام شامخ سلطنت بی‌وفا شده و مردم در قیام مسلحانه علیه خاندان سلطنتی تخریبی گردند. پس از آن نوبه به خلع سلاح گارد محافظ شاهنشاهی رسید تا اگر اعلیحضرت همایونی به تهران نزول اجلاس فرمایند بی‌محافظ

باشند که مزاحمت رجاله‌ها و دسته‌های مفرض مانعی نداشته باشد. و چون از عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خارج از کشور اطلاع یافتند به سفارتخانه‌های ایران تلگراف کرده‌اند تا شاهنشاه در معاشرت و عمل خود محدود گردد. تلگراف بدین مضمون مخابره شده است: «ملاقات با کسی که بدون اطلاع دولت صبح بعد از کودتای نظامی مواجه با شکست فرار کرده است به هیچ وجه مورد ندارد و هر نفسی که از سفارت بخواهند جز این مطلب نخواهد بود.» سپس مقدمات مبتنیگ فراهم شد تا مردم را به سقوط اساس حکومت تشویق نمایند. در مبتنیگ همکاران و محارم سیاسی دکتر مصدق به شاهنشاه اهانت کردند و این گفتارهای اهانت‌آمیز در رادیو گفته شد و عین نطقها فیلم برداری شده از رادیو منتشر گردیده است. دستور توقیف تیمسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر قانونی را دادند و برای دستگیری ایشان جایزه تعیین کردند تا مانع عمل و اقدام دولت قانونی شوند.

سرتیپ نقی ریاحی که ناظر همه این جریانات بود، بدون مجوز قانونی صحنه انجام اوامر و تکالیف نظامی، خود دستور العمل و مفاد آییننامه‌های ارتش را لغو نموده. بدین معنی نام شاهنشاه در دعای صبحگاه و شامگاه حذف شد. اوامر و تلگرافاتی برخلاف اصول و مفاد آییننامه‌های ارتش و رسوم سربازی صادر نموده که موجب انحراف افکار افسران، درجهداران و افراد ارتش نسبت به بزرگ‌ارتشتاران فرمانده یعنی شاهنشاه گردیده است. با توجه به قیودی که شئون سربازی و آییننامه انضباطی و سوگند و نمهدی که افسران به بزرگ‌ارتشتاران فرمانده و حفظ ناج و نخت شاهنشاهی سپرده‌اند، لغو دستور و ترک سنن و انحراف از وظیفه سربازی هر یک از وجه اخلاقی گناه نابخشودنی و از لحاظ نظامی لغو دستور تلقی می‌شود.

دفاع متهمین به اینکه اعمال متنسبه هر یک رأساً بزه تلقی نمی‌شود، خلاف صریح قانون بوده و همه آنها بزه و مستحق کیفر است. لیکن چون مجموع این اعمال و جرایم به منظور برهم زدن اساس حکومت و مشمول ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌باشد، طبق ماده ۳۱ قانون مجازات عمومی باید بموجب ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش در مورد متهم ردیف ۱ تعیین کیفر شود. فرشته عدالت عمل ارتکابی افراد را در ترازوی عدالت بشری در میزان قانون مورد سنجش و قضاوت فرار می‌دهند. آثار ناگوار اعمال متهمین و ضایعات مالی و انسانی و کسرشان و تضییع حیثیت کشور همه از مسائلی است که وجدان دادرسان را از انحراف شدید متهمین و اعمال خلاف آنها متأثر ساخته است.

متهم ردیف ۱ که در نتیجه بررسی و تحقیقات دادگاه اعمال خود را مشهود و مجسم دیده و راه تردید و انکار را مسدود یافته، برای فرار از مجازات به عنوانی متوسل شده و اظهار عقیده کرده‌اند که ماده ۳۱۷ مربوط به سوء قصد بر علیه حیات پادشاه می‌باشد. می‌خواهد بگوید سوء قصدی بر علیه حیات شاهنشاه یا دیگری صورت نگرفته و منظور نظر هم نبوده تا اعمال او مشمول ماده ۳۱۷ باشد. صحیح است که ماده ۳۱۷ در ضمن فصلی ذکر شده عنوان فصل سوء قصد به حیات اعلیحضرت همایونی است. ولی عنوان فصل راهنمای کل مواد مندرجه در آن فصل می‌باشد و وجه اشتراک مسائل و موضوعات مورد بیان در آن فصل است. در قانون دادرسی و کیفر ارتش، در قانون کیفر عمومی و قوانین دیگر همه جا در ضمن فصول و مباحث قانونی مطالب مختلفی بیان شده که کاملاً مستطبق با عنوان فصل نمی‌باشد، مثل ماده ۱۱۲ قانون مجازات عمومی در کیفر تصدیق خلاف واقع که در ذیل مبحث دوم قانون مجازات عمومی در عنوان جعل و تزویر بیان شده. سوء قصد امری است کلی. ممکن است سوء قصد به حیات و مال و شأن و بمقام کسی باشد.



ماده ۳۱۶ قانون دادرسی و کیفر ارتش چنانچه متهمین توضیح کردند، مربوط به سوء قصد نسبت به اعلیحضرت همایونی است. ولی ماده ۳۱۷ اشاره به حیات کسی ندارد که منظور حیات پادشاه یا شخص دیگری باشد. ماده ۳۱۷ مجازات سوء قصد را گفته و موارد سوء قصد منظور متهمین را در این ماده تشریح کرده: بدین ترتیب سوء قصد به منظور برهم زدن اساس حکومت یا برهم زدن ترتیب وراثت تخت و تاج یا تحریص مردم بمسئول شدن بر ضد قدرت سلطنت. این ایراد متهم ردیف ۱ از هیچ جهت در مورد تطبیق کیفرخواست دادستان ارتش با ماده ۳۱۷ وارد نمی باشد. متهم ردیف ۱ چنین دفاع می کند که اعمال متناسب به منظور اهانت و نخفیف مقام سلطنت و خلاصه برهم زدن اساس حکومت و یا برهم زدن ترتیب وراثت تخت و تاج صورت نگرفته. اگر چه دفاع متهم تکرار همان ادعای عدم سوء نیت می باشد، و می خواهد بگوید مبادرت به این اعمال به منظور ضدیت با سلطنت و رژیم حکومت مشروطه نبوده است. ولی مسلم این است که مفهوم و عنوان سلطنت معنی خاص و واحدی ندارد. عنوان سلطنت مجموعه حدود و اعتبارات و قیود و اختیارات قانونی است که هر یک سلب شود شاهی و پادشاهی معنی و مفهومی ندارد. اگر فرمان پادشاه مؤثر و نافذ نباشد و شاه حق تصرف و سلطه به اموال خود نداشته باشد، محافظین او را بردارند، خدمتگزاران او را توفیق کنند، سربازان او را از توجه به او منصرف دارند، در معابر و امکات عمومی بمقام سلطنت اهانت روا دارند، بلندگوهای دولت توهین کنند و از هر جهت او را در مضیفه قرار دهند، بالطبع عنوان و اعتبارات پادشاهی باقی نمی ماند و رژیم سلطنتی مشروطه اسم بی مسمی و عنوانی بی رسم خواهد بود.

پس سلطنت یعنی نفوذ فرمان شاه، حق عزل و نصب وزیران و حق استفاده از حقوق و اختیاراتی که در اصل سی و پنجم تا پنجاه و هفتم منتم قانون اساسی تصریح شده است. هر یک از این اصول و حقوق تعطیل شود، اساس سلطنت متزلزل و رژیم سلطنتی مشروطه منتفی خواهد گشت. به عقیده دادرسان این دادگاه، غیر مؤثر کردن فرمان شاهنشاه مستقلاً سوء قصد بر علیه سلطنت و نصبی برای برهم زدن اساس حکومت می باشد، چه رسد به مجموع اعمالی که هر یک موجب برهم زدن اساس حکومت و مؤثر در تغییر وراثت تخت و تاج می باشد. زیرا تاریخ کهنسال ملت باستانی ایران یا نام پرافتخار شاهنشاه توأم بوده و اغلب مفاخر با عظمت و توابع تاریخی ایران در لباس شاهی ظاهر شده اند و قانون اساسی و اساس مشروطیت ما در سایه پرچم سمرنگ به افتخار عنوان سلطنت آغاز گردیده و سنت پادشاهی و شاه دوستی سرلوحه شعائر باستانی ملت ایران است. لذا حذف نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه و تأخیری که این عمل در اختلال نظم ارتش دارد به تنهایی عملی است که موجب برهم زدن اساس حکومت می باشد. زیرا انحراف توجه و فکر سرباز از بزرگ ارتشتاران فرمانده یعنی حکم تجزیه کشور ایران. ملل و اقوامی که به زبان و عقیده و روش مختلف در کشور پهناور ایران زیر پرچم سمرنگ دست برادری داده اند، عنوان پادشاه کلمه جامه و اساس وحدت اجتماعی و رشته فنا ناپذیر ارتباط آنها می باشد. آنهایی که طرفدار بقای ملیت و حفظ استقلال و تمامیت کشور ایران بوده اند، اعلام سرود شاهنشاهی را در هر صبح و شام و هر محفل و مجتمع رمز شاه دوستی ملت ایران دانسته اند. ترک این سنت سوء قصد بر علیه رژیم حکومت تلقی می شود. برخلاف دفاع یکی از متهمین که سیره اسلامی را فقط دعای پادشاه عادل دانسته، در احکام اسلامی مقرر شده که پادشاه ظالم را دعا کنید. خداوند به طریق صواب هدایت فرماید و در هیچ مورد منع از دعا و توسل به حق توحیه نشده است.

اعلامیه متهم بر انحلال مجلس شورای ملی و تعطیل مشروطیت به بهانه عنوانی که در قوانین و سنن پارلمانی ایران سابقه ندارد، به تنهایی اقدام برای تعطیل رژیم کشور و برهم زدن اساس حکومت قانونی به شمار می رود و منطبق با ماده استنادی دادستان ارتش می باشد.

نظر به جهات مورد بحث، دفاع منتهم ردیف ۱ که اعمال ارتكابی به منظور برهم زدن اساس حکومت نبوده بر خلاف عرف و برخلاف مشهود و متعارف و برخلاف نص صریح قوانین موضوعه می باشد. و برای برهم زدن اساس حکومت جز آنچه او مرتکب شده وسیله و طریقی نمی باشد. نکته قابل ملاحظه این است که اگر متهم این اعمال را مسانی مصالح کشور ندانسته و برای برهم زدن اساس حکومت مرتکب نشده و به منظور خدمت و یا حسن نیت انجام داده است، چرا در این فرصت متمادی و دوران خدمت خود در این اندیشه و بدین فکر اقدامی ننموده است و از قدرت قانونی و اختیارات خود در فرصت مناسب استفاده نکرده و همه را در این چند روزه به مرحله عمل درآورد و پس از اطلاع از فرمان عزل مبادرت به این عملیات نموده است؟ بر دادگاه مسلم است که تصمیم منتهم ردیف ۱ به ارتکاب این اعمال پس از اطلاع به فرمان عزل بوده و به منظور تزلزل ارکان حکومت و واژگون ساختن رژیم سلطنتی مشروطه ایران صورت گرفته است.

بنابر این دادگاه ارتکاب عملیات منتسبه به متهم ردیف ۱ را که فهرست آن در صدر دادنامه ذکر شده به منظور برهم زدن اساس حکومت مسلم دانسته و اعمال ارتكابی او را مشمول ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می داند. در مورد متهم ردیف ۲ چون در نظر دادگاه مسلم نیست که او از صدور فرمان عزل اطلاع داشته است و همچنین مسلم نیست نامبرده به قصد برهم زدن اساس حکومت اقدامی نموده باشد و چون تحت تأثیر قدرت منتهم ردیف ۱ وضع روحی خود مرتکب اعمالی شده که تکالیف نظامی و مقررات و آییننامهها را لغو نموده و اعمال منتسبه او به نظر دادگاه مشمول ماده ۲۳۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش بوده، طبق بند ب ماده نامبرده به دو سال حبس تأدیبی محکوم می شود که طبق ماده ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش مستلزم اخراج از خدمت ارتش خواهد بود.

در مورد متهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق علل و جهات مخففه موجود است که در نظریه دادگاه مؤثر و موجب تخفیف کیفر نامبرده می باشد و آن اهمیت و اعتبار خدمات و سابقه منتهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق در تبعیت از افکار عمومی ملت ایران به پیروی از او امر اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی بوده است. منتهم ردیف ۱ گذشته از نداشتن سابقه محکومیت کیفری و کبر سن، مدنی از زندگی و دوران خدمت خود را در خدمت به کشور و اجرای مسنوبات شاهنشاه برای حفظ منافع و حقوق ملت ایران مصروف داشته و در این راه تحمل مشقات و زحماتی نموده که مورد تأیید و تشویق و پشتیبانی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قرار گرفته. برای تحکیم مبانی عدالت و رعایت نصفت باید خدمات و لغزش افراد در ترازوی فضاوت مورد سنجش قرار گیرد و حساب هر قسمت از اعمال افراد خاصه خدمتگزاران کشور مستقیماً مورد رسیدگی و توجه واقع شود. بهمین لحاظ اعلیحضرت همایون شاهنشاه از انحراف و لغزش منتهم ردیف ۱ غمض عین فرموده و به کرامت عالیّه خود از حق خصوصی صرف نظر و در موارد عدیده رعایت سوابق و ملاحظه جهات اخلاقی را توصیه فرموده اند. دادگاه با توجه به اوضاع و احوال خاصه منتهم جهات مذکوره را در تخفیف مجازات دکتر محمد مصدق مؤثر دیده و به اجازه ماده ۴۱۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش و رعایت ماده ۴۴ قانون مجازات عمومی و توجه به ماده ۴۶ مجازات عمومی به لحاظ نجاووز سن عمر منتهم از ۶۰ سال، نامبرده را به سه سال حبس مجرد محکوم می نماید.

این رأی در مورد هر دو منتهم قابل تجدیدنظر است.

رئیس دادگاه عادی وقایع ۲۸ - ۲۵ مرداد، سرلشکر نصرالله مقبلی

کارمند ۱ سرتیپ حمید شیروانی

کارمند ۲ سرتیپ محمود افشارپور

کارمند ۳ سرتیپ نیمور بختیار  
کارمند ۲ سرتیپ محمدعلی خزاعی

آقایان سرتیپ آزموه دادستان ارتش، دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر سابق، سرتیپ تقی ریاحی رئیس سابق ستاد ارتش و کلیه وکلای مدافع دو نفر متهمین مذکور ذیل رأی دادگاه امضا کرده‌اند.

قرائت رأی ساعت ۹/۲۵ شروع شد و تا ساعت ۱۰/۳۵ ادامه داشت. در تمام این مدت اعضای دادگاه، متهمین و وکلای مدافع ایشان و مخبرین و تماشاچیان سر با ایستاده بودند. مأمورین انتظامی مراقب وضع دادگاه و ضمناً مانع از نشستن تماشاچیان بودند. چند تن از افسران باشگاه پادگان قصر که مأمور حفظ انتظامات دادگاه بودند در پشت سر دکتر مصدق فرار گرفته و حائل بین تماشاچیان و متهمین و اعضای دادگاه بودند. افسران مزبور در تمام مدت مراقب جلسه و ناظر حرکات تماشاچیان بودند تا مانع از هرگونه حادثه سوئی گردند.

دکتر مصدق در تمام مدتی که رأی دادگاه قرائت می‌شد بدقت به آن گوش می‌داد و گاهی هم سر خود را تکان می‌داد. در اواخر کار و از فرط خستگی ناراحت شده و به لرزه افتاده بود. خود را به میز جلویش تکیه داد و به این نحو رفع خستگی می‌کرد. قیافه دکتر مصدق آرام بود و با روزهای دیگر فرقی نداشت. بعد از آنکه قرائت رأی پایان یافت، فقط به‌ذکر یکی دو جمله اکتفا کرد

در پایان قرائت رأی دادگاه، دکتر مصدق خطاب به نایب‌سار سرلشکر مقبلی گفت:

آقای رئیس دادگاه، این حکم امشب دادگاه بر افتخارات تاریخی من افزود. من خیلی متشکرم. ملت ایران و همچنین دنیا معنای مشروطیت ایران را فهمید.

رئیس و اعضای دادگاه با دقت اظهارات دکتر مصدق را گوش می‌کردند. صدای فلاش و دکمه‌های دوربین عکاسها که جلوی میز دکتر مصدق فرار گرفته بودند مانع از این بود که صدایش به‌گوش دادرسان برسد. اعضای دادگاه بلافاصله جلسه را ترک گفتند و مأمورین نیز شروع به‌خارج کردن تماشاچیان از جلسه دادگاه کردند.

سرتیپ آزموه هنگام خروج از جلسه گفت: «اینکه رأی نشده».

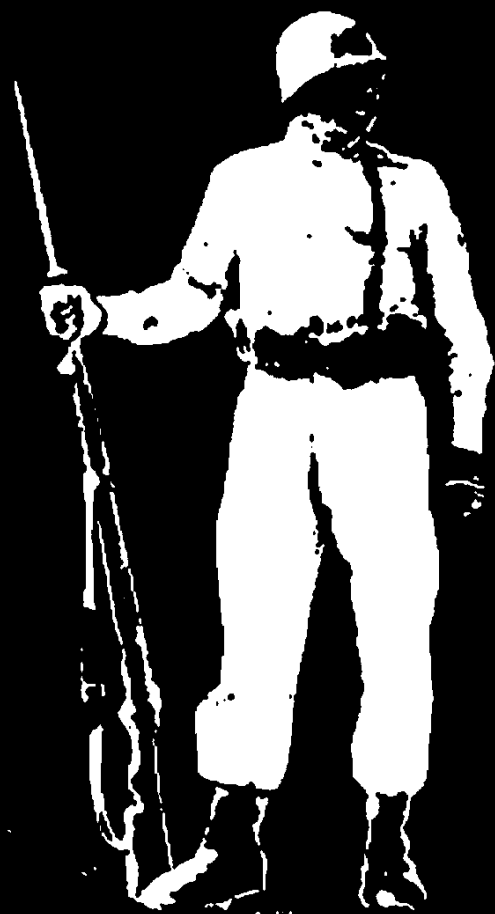
دکتر مصدق مدت چند دقیقه در جای خود ایستاد. بعد از آنکه نایب‌سار دادستان پای ورقه رأی دادگاه را امضا کرد و از جلسه خارج شد، دکتر مصدق به‌طرف میز منشی دادگاه رفت. منشی دادگاه حکم دادگاه را جلویش گذاشت و گفت: «امضا کنید.» دکتر مصدق گفت: «من ابتدا باید پشت ورقه بنویسم که به‌رأی دادگاه اعتراض دارم، بعد آن را امضا کنم.» منشی تقاضای خود را تکرار. دکتر مصدق از اصرار منشی دادگاه به‌خنده افتاد و گفت: «آخر آقا من خودم واردم. به‌من نمی‌خواهد درس بدهید.» و پس از یک نگاه طولانی به‌منشیهای دادگاه با صدای بلند شروع به‌خندیدن کرد. بعداً حکم دادگاه را گرفت این جمله را در ذیل آن نوشت و امضا کرد: «به‌این رأی خلاف قانون که از یک دادگاه غیر قانونی و بدون صلاحیت صادر شده بر طبق ماده ۵۹ لایحه قانونی دادرسی و کیفر ارتش مصوب ۱۶ فروردین ماه ۳۲ که احکام دادگاه فوق‌العاده را قابل رسیدگی فرجامی می‌داند، تقاضای فرجام می‌نمایم. دکتر محمد مصدق»  
دکتر مصدق پس از امضای قرار دادگاه، خطاب به‌منشیهای دادگاه به‌خنده گفت: «از حکم دادگاه که خدمات گذشته مرا مورد نظر قرار داده بی‌نهایت متشکرم.» آن‌گاه با هر دو نفر منشی دادگاه تودیع کرد و گفت: «از اینکه در

---

این مدت به شما اذیت شده و زحمت کشیده اید، بی نهایت معذرت می‌خواهم. « سپس دکتر مصدق با سایر کسانی که در دادگاه بودند، از افسر گرفته تا سرباز و مستخدم، با همه خدا حافظی کرد و جلسه را ترک گفت. ساعت ۱۱ شب دکتر مصدق به سلول زندان خود بازگردانده شد.

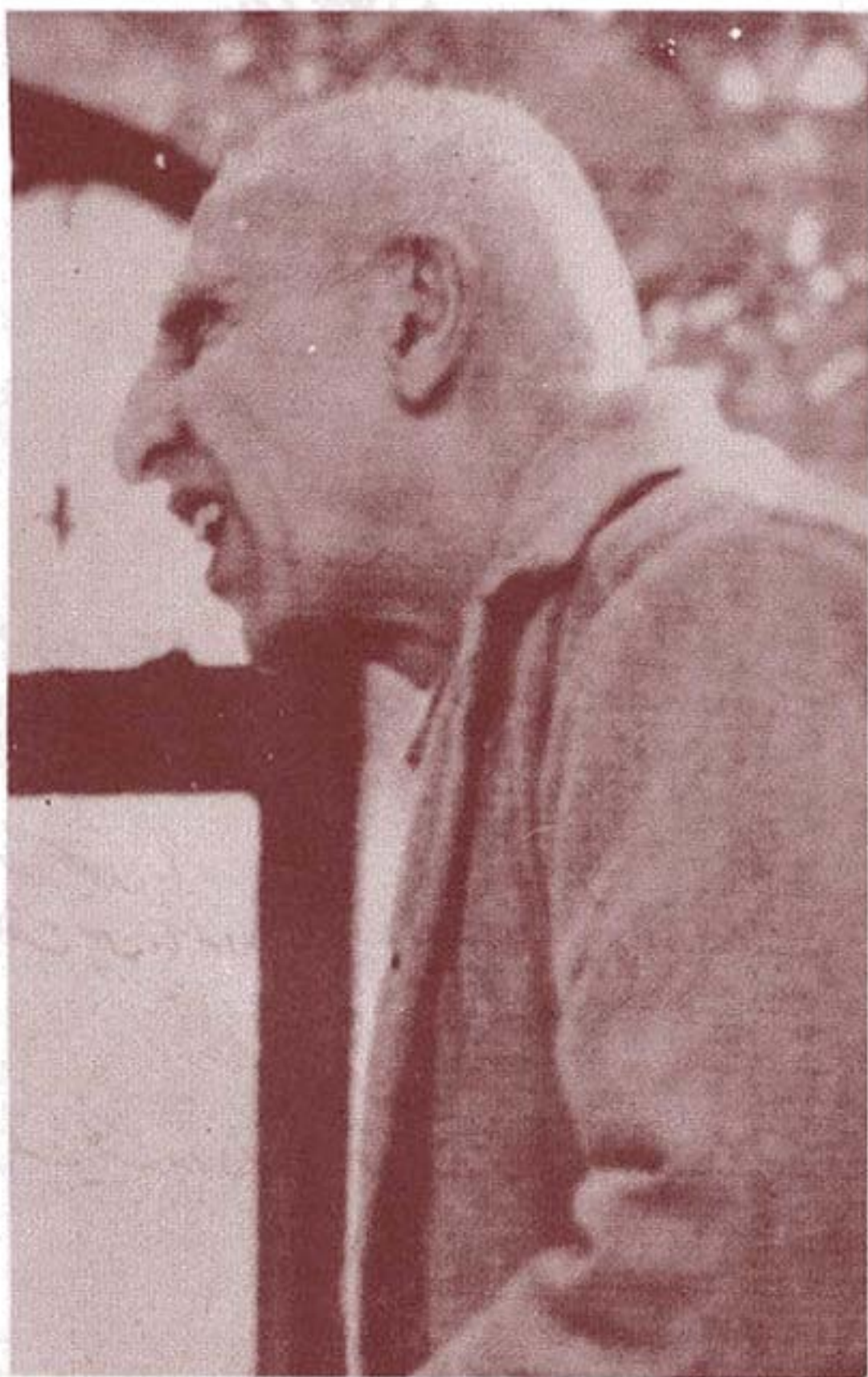
بخش هشتم

# پایان سخن

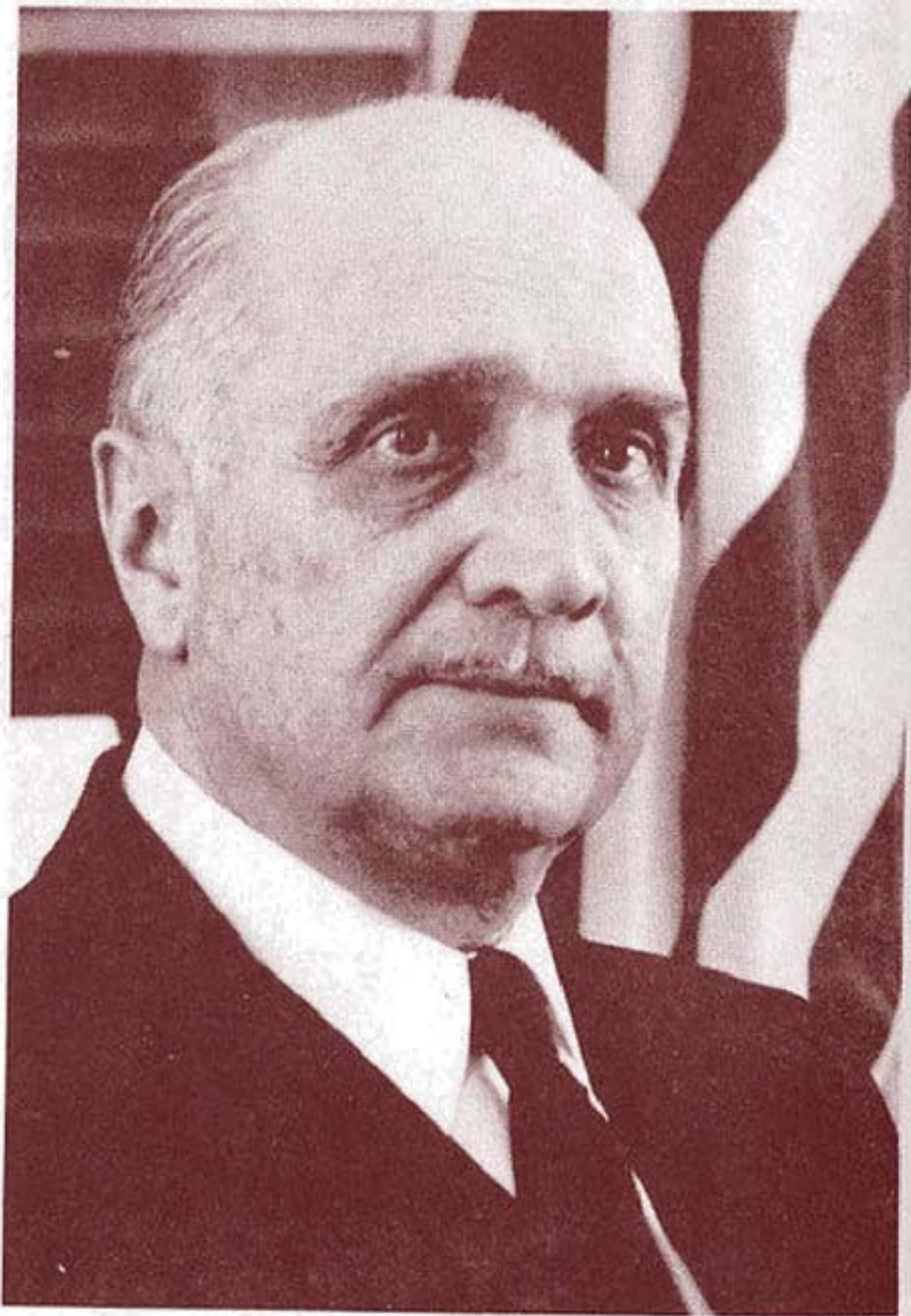


چون انتشار متن محاکمات رهبر بزرگ ملی ایران دکتر محمد مهدی محمدی جهت آگاهی نسل جوان ضرورت کامل داشت و از طرفی امکان کسب اجازه در شرایط کنونی ایران از آقای سرهنگ جلیل بزرگمهر برای تجدید چاپ این کتاب نبود لذا با عرض معذرت و تقدیر از زکوشش و زحمات ایشان مبادرت به چاپ و نشر این کتاب می گردد .

نهضت مقاومت ملی ایران



۱- دکتر مصدق در دادگاه بدوی سلطنت آباد، شروع بازجویی رئیس دادگاه، پاسخ به سؤالات طرح شده.



۳-لوی هندرسن سفیر کبیر آمریکا در ایران و از کودتاچیان اصلی ۲۸ مرداد.

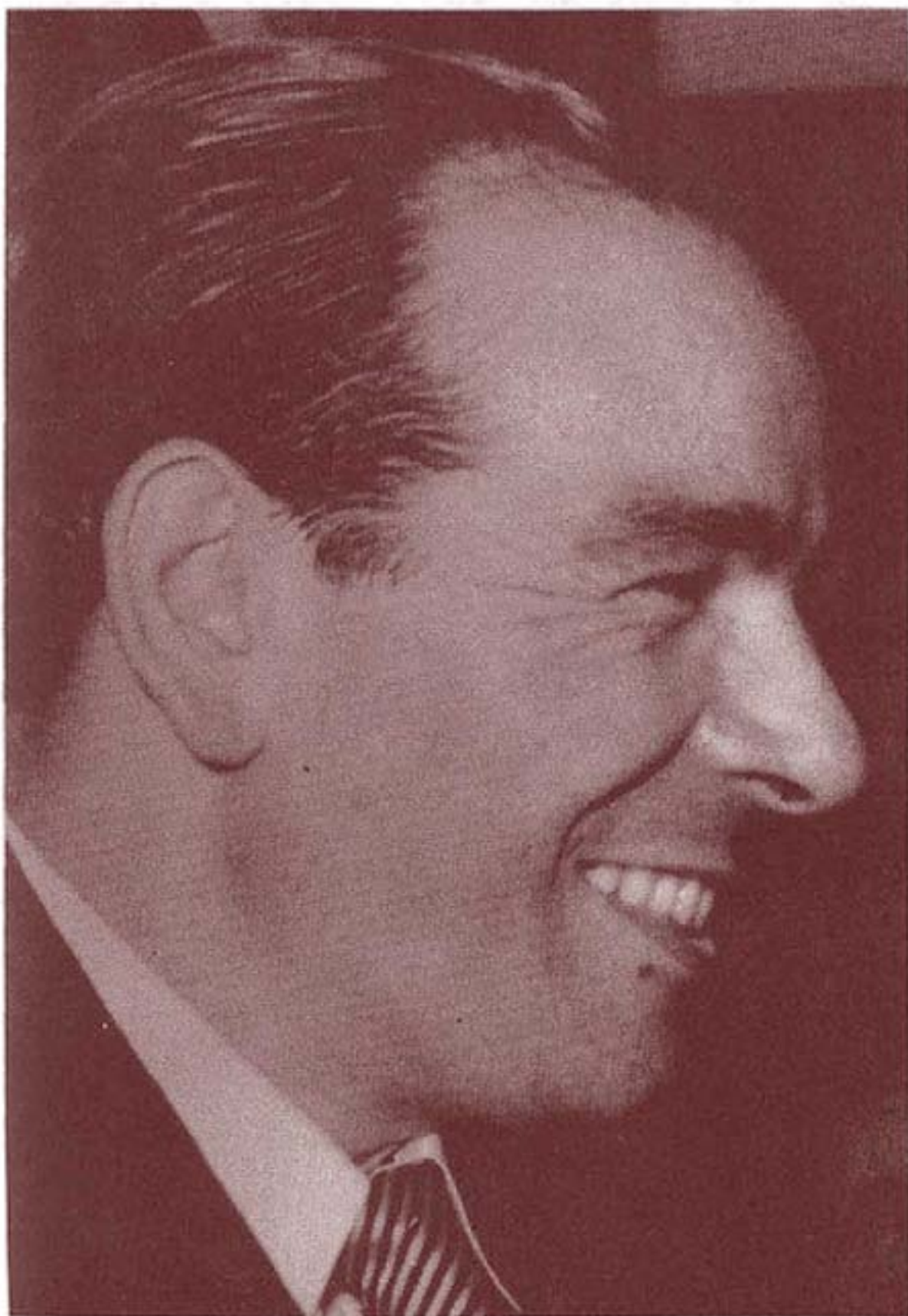




۴- در کتگویی با سفرای انگلیس و آمریکا و هیئت‌های نفت، همیشه علم‌پاشا صالح مترجم  
دکتر مسدق بود.



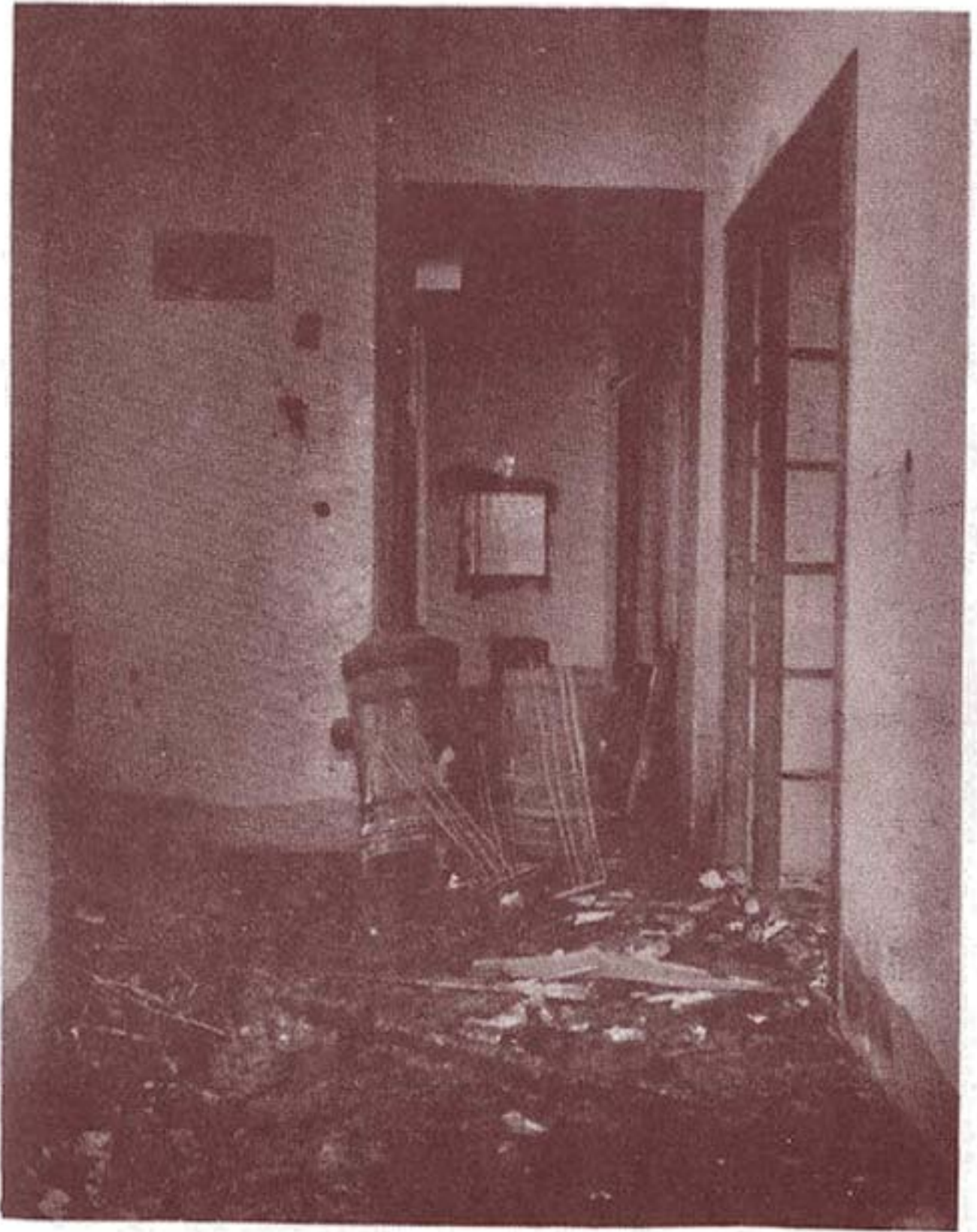
۵- مذاحمه‌ی مرحوم دکتر قاطمی وزیر خارجه و گفتگوی دولت از عصر روز ۲۶ مرداد  
۱۳۳۲. مرحوم قاطمی پشت به دوربین دیده می‌شود.



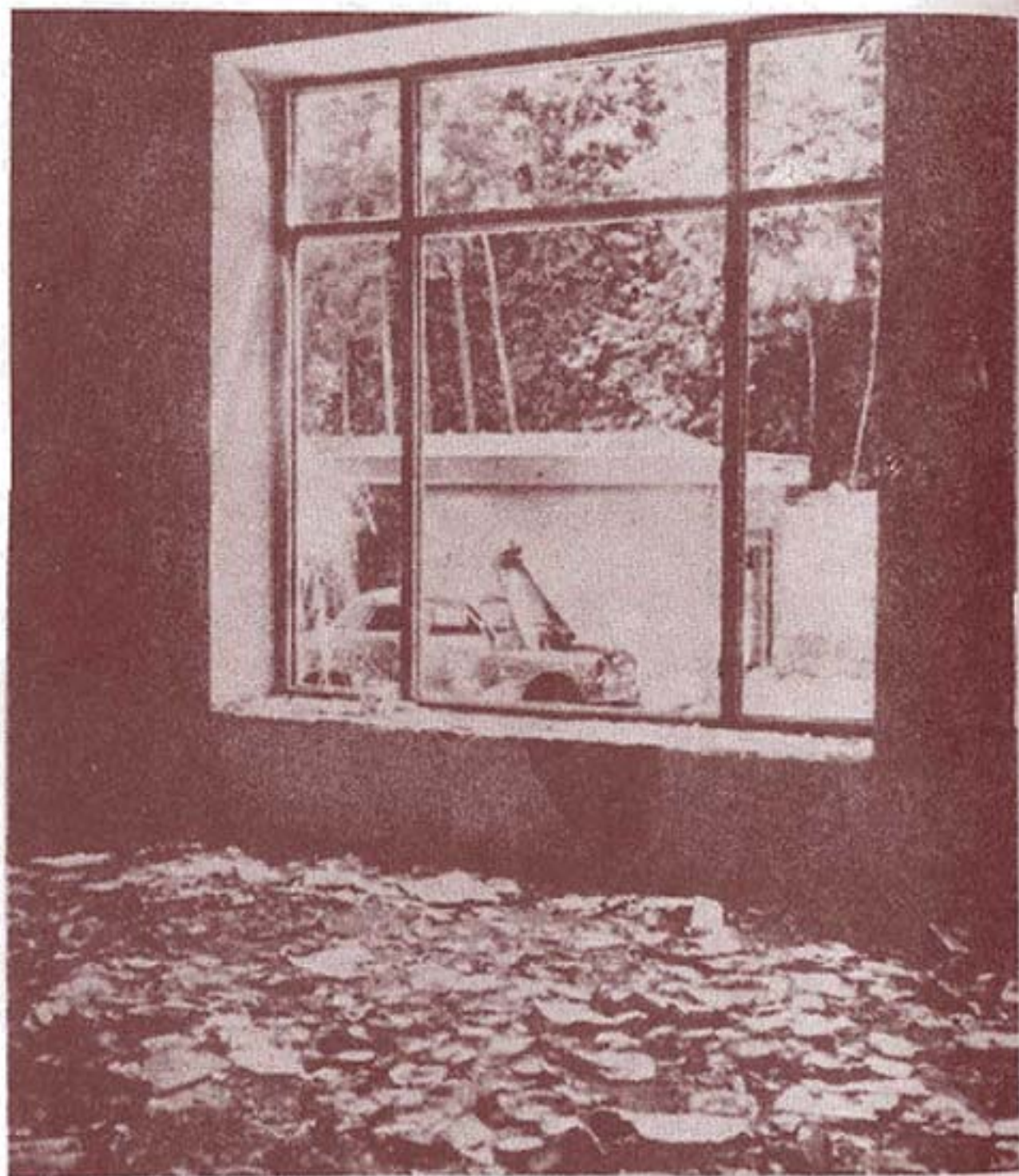
۶- مرحوم دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه و سخنگوی دولت.



۷- مهندس جهانگیر خوشناس وزیر راه دولت عمیق.



۲۶- مقر نخست‌وزیری در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.



۲۷- منظره ورودی خیابان کاخ که به داخل مقر نخست‌وزیری منتهی می‌شود. اتومبیل دکتر  
مصدق در تصویر دیده می‌شود.

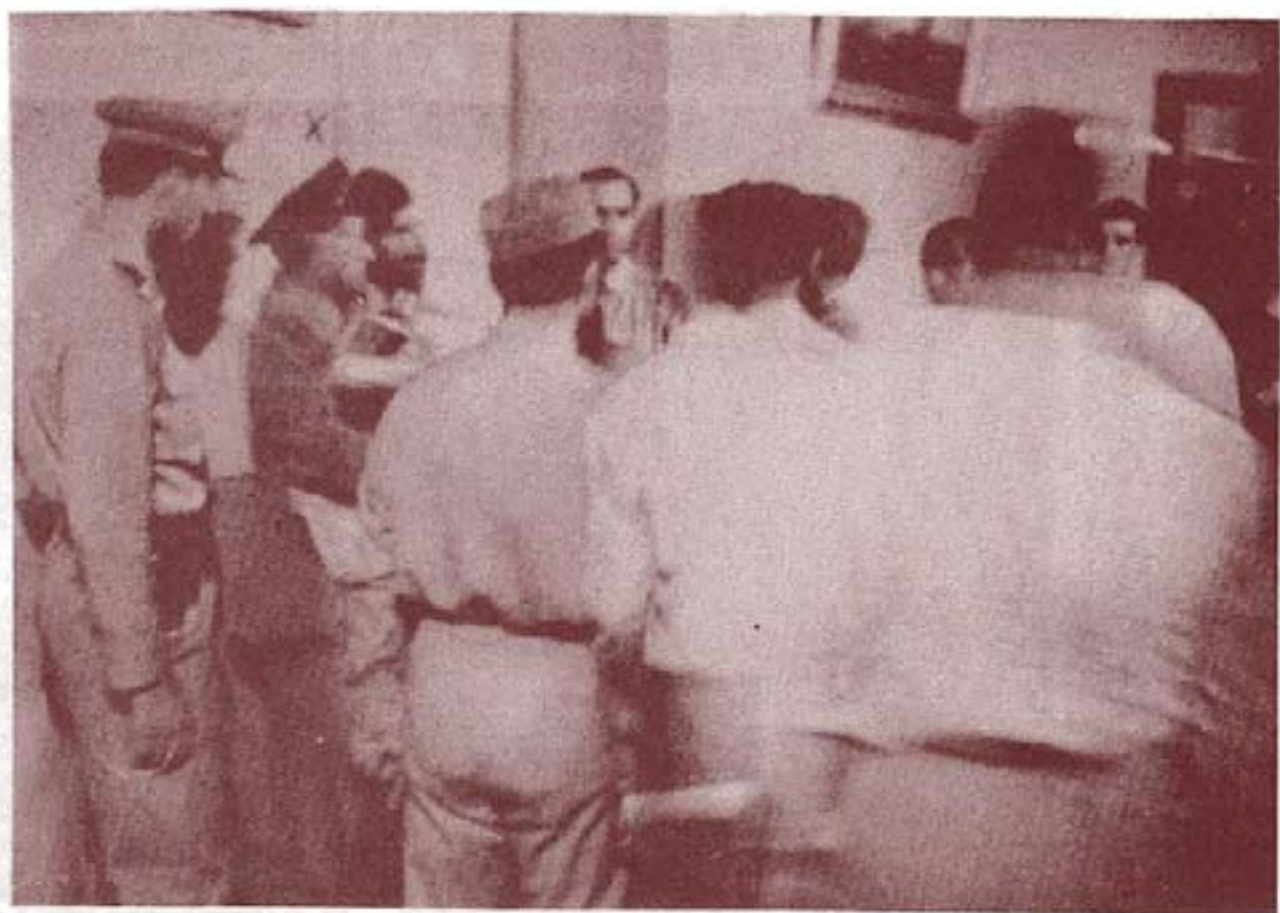


۱۵- سرهنگ محمدالله نسیمی مرتباً می‌شود (عصر روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۳) دستار است وی سرهنگ شقایق است که در ۳۵ مرداد ۱۳۳۳ مهندس خوشناس (وزیر راه)، مهندس زیرکزاده (نماینده دوره‌ی هفدهم مجلس شورا از تهران)، و مرحوم دکتر حسین فاطمی را در منزلشان مستگیر و با پای برهنه با قفسر معنایار برد. شقایق پس‌ها خودکشی کرد.



۱۱- نعمت‌الله نمیری پس از ارتقاء به درجه‌ی سرتمی، فرمان عزل مصدق را که از گاو صندوق وی درآورده به‌مخبر مجله‌ی سوئیس ارائه می‌دهد و می‌گوید: کاردکتر مصدق از اینجا شروع شد.





۹۲- اتاق انتظار و آجودان ستاد ارتش که اسناد مترادف کتب مصدق را پس از غارت مزدوی  
آورده‌اند.



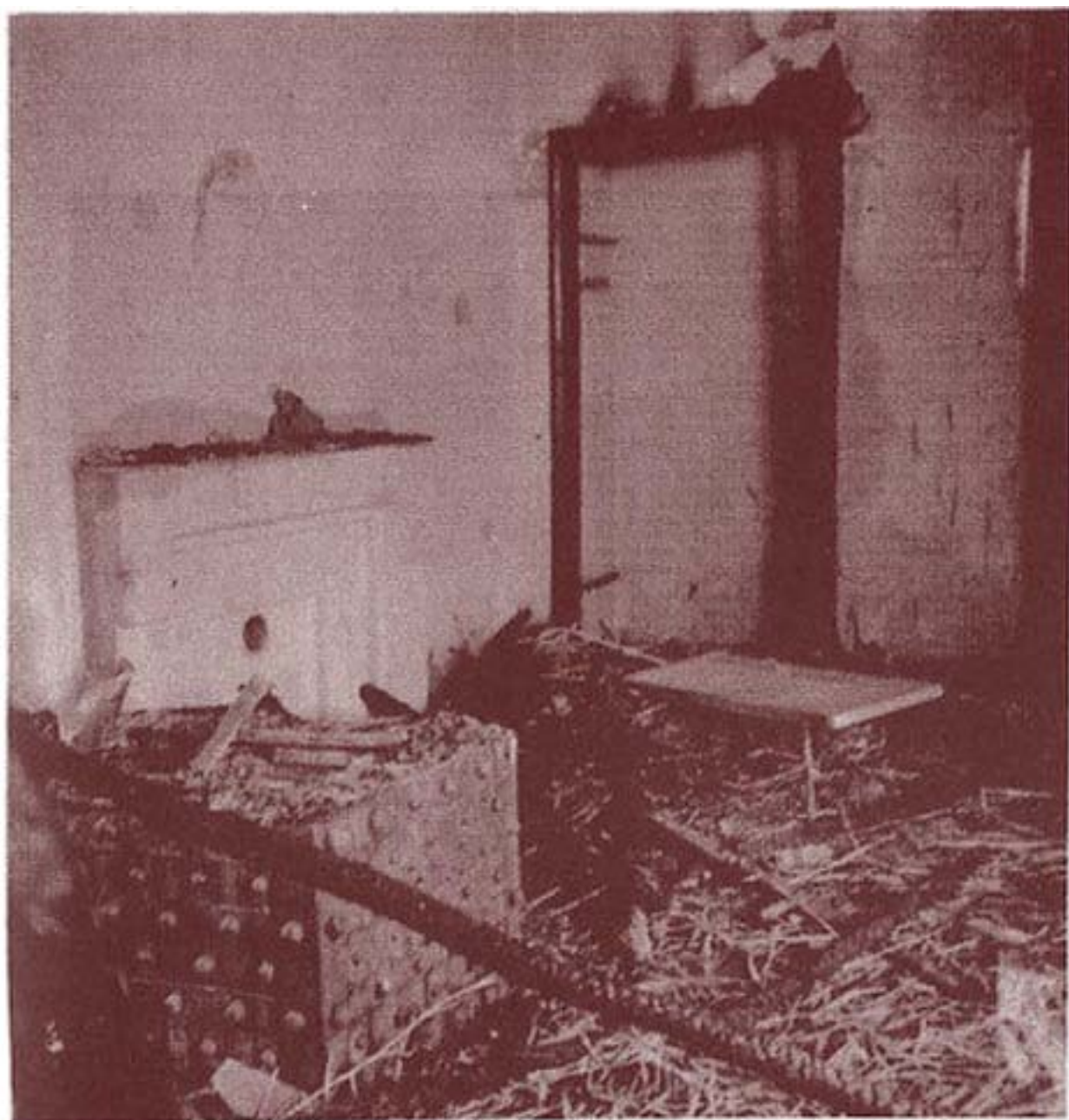
۱۳- سه تن از خارتنگران منزل دکتر مصدق که استاد وی را بهستان ارتش آورده‌اند.



۱۴- اتاق سرلشکر نادر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش. اوراق و اسناد منزل مصلوق که غارت شده مقابل وی بر روی قالی دیده می‌شود. افسران سمت راست سرهنگ منصوره دارا و سرهنگ علی خواجه‌نوری هستند.



۱۵- اموال و اسناد غارت شده از منزل دکتر مصدق در اتاق رئیس ستاد ارتش.



۱۶- اتاق بیمارستان شدهی دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.



۱۷- روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۳، شکست‌گرفتگی اول و خلع سلاح‌گردد شاهنشاهی در سنندباد.

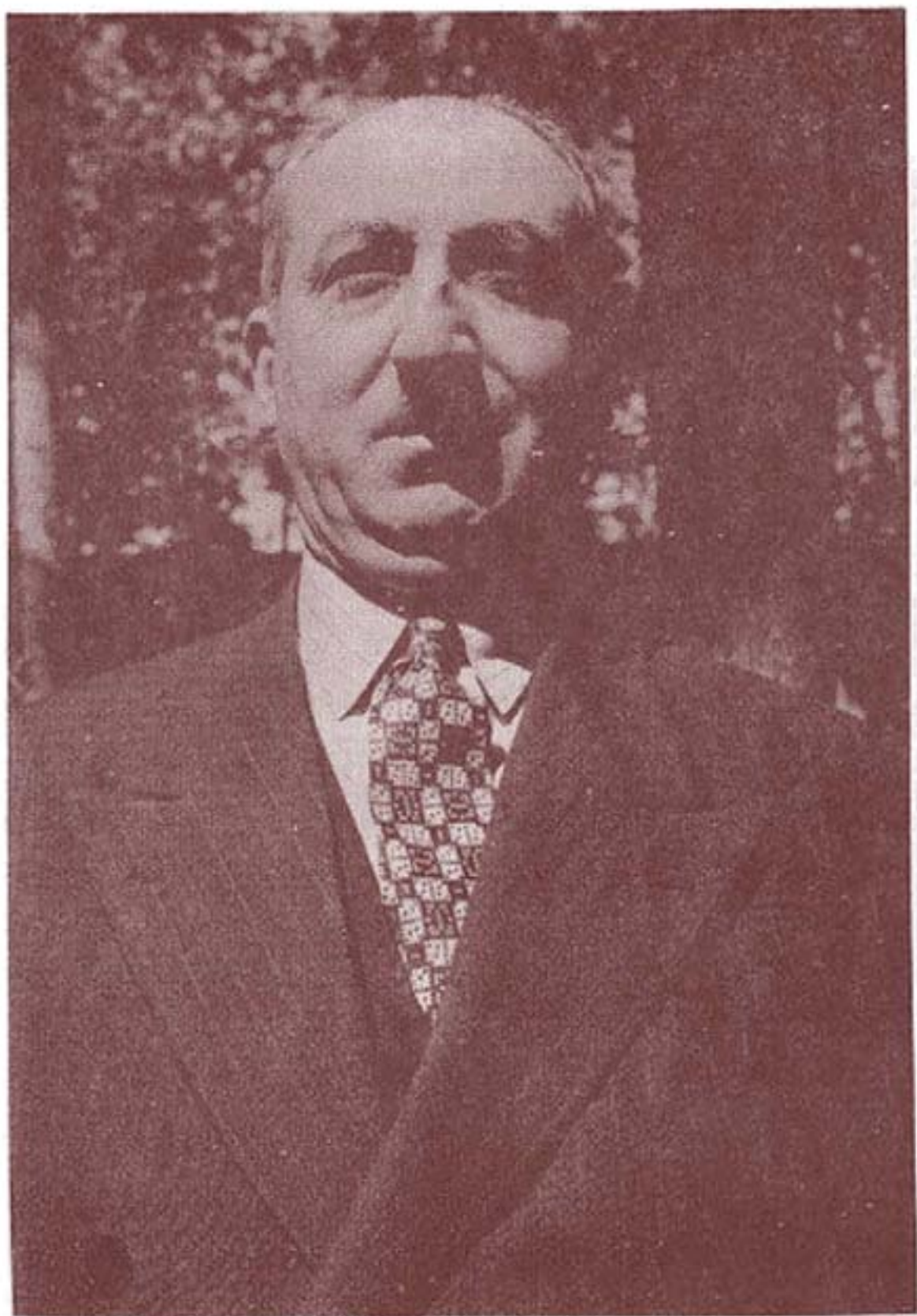


۱۸- روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، علی صالح گارد شاهنشاهی.



۱۹- روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ خلع سلاح گارد شاهنشاهی.





۲۵- ملک‌مردنی نماینده مجلس از ملایر.



۲۱- دکتر طاهری نماینده یزد.



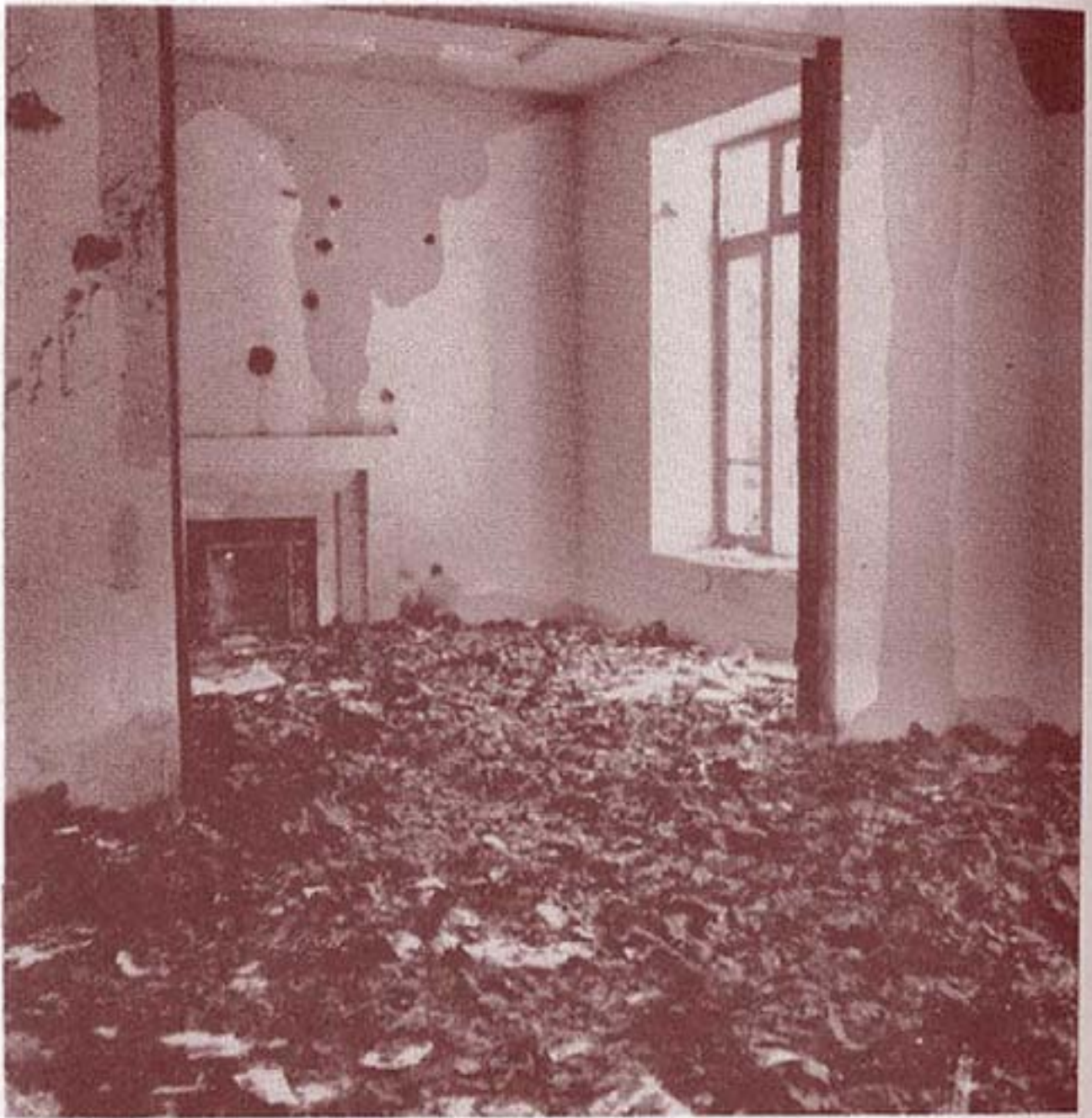
۶۲- گنجهای نماینده تبریز و نایب رئیس مجلس.



۲۳- منظر باغی



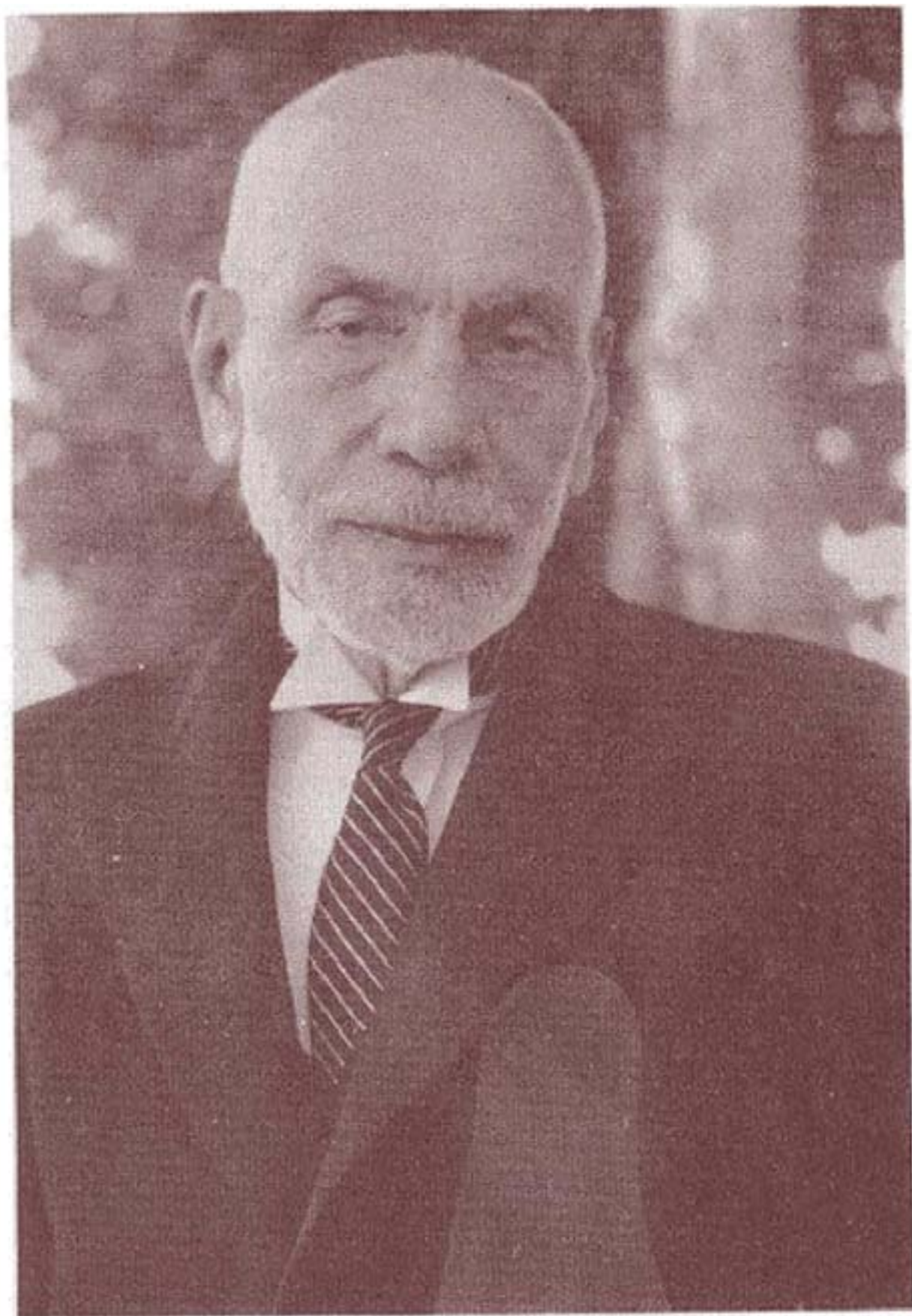
۲۴- مقر نخستوزیری (مترک مسکونی، دکتر مسدقی) پس از بمباران ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.



۲۵- مقر نخست‌وزیری در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.



۹- سرهنگ نعمت‌الله نسیری به‌دستور دکتر مصدق در اوایل روز ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ بازداشت‌شد.



۸- عبدالملک لعلی وزیر دادگستری در دولت محمد ق.







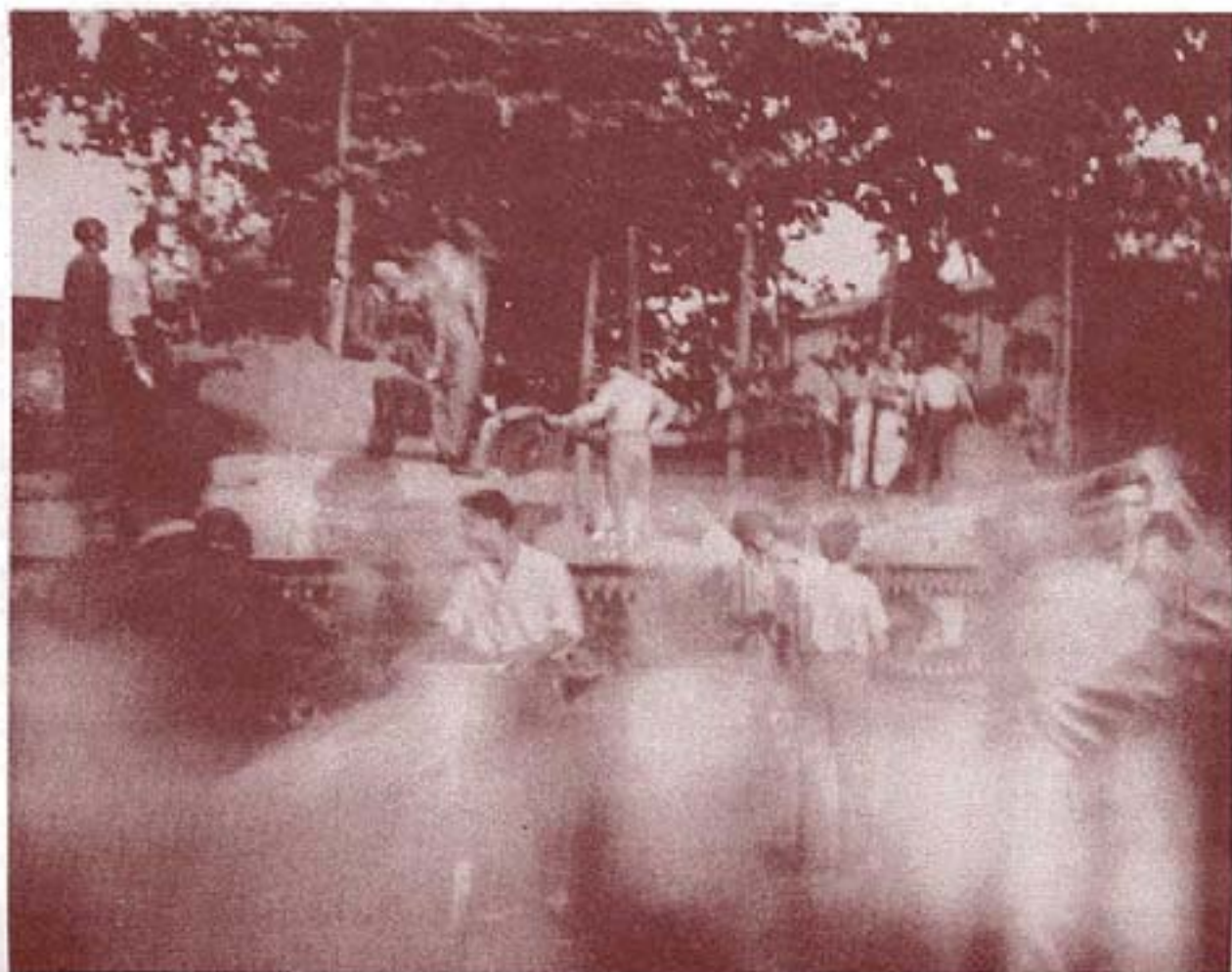
۲۸- تخریب اتومبیل دکتر مصدق

۱۹- فردوسی که رگبر مستقی و سبای از پارانش بوسبیلای آن از مهنگر بجانیاختند.





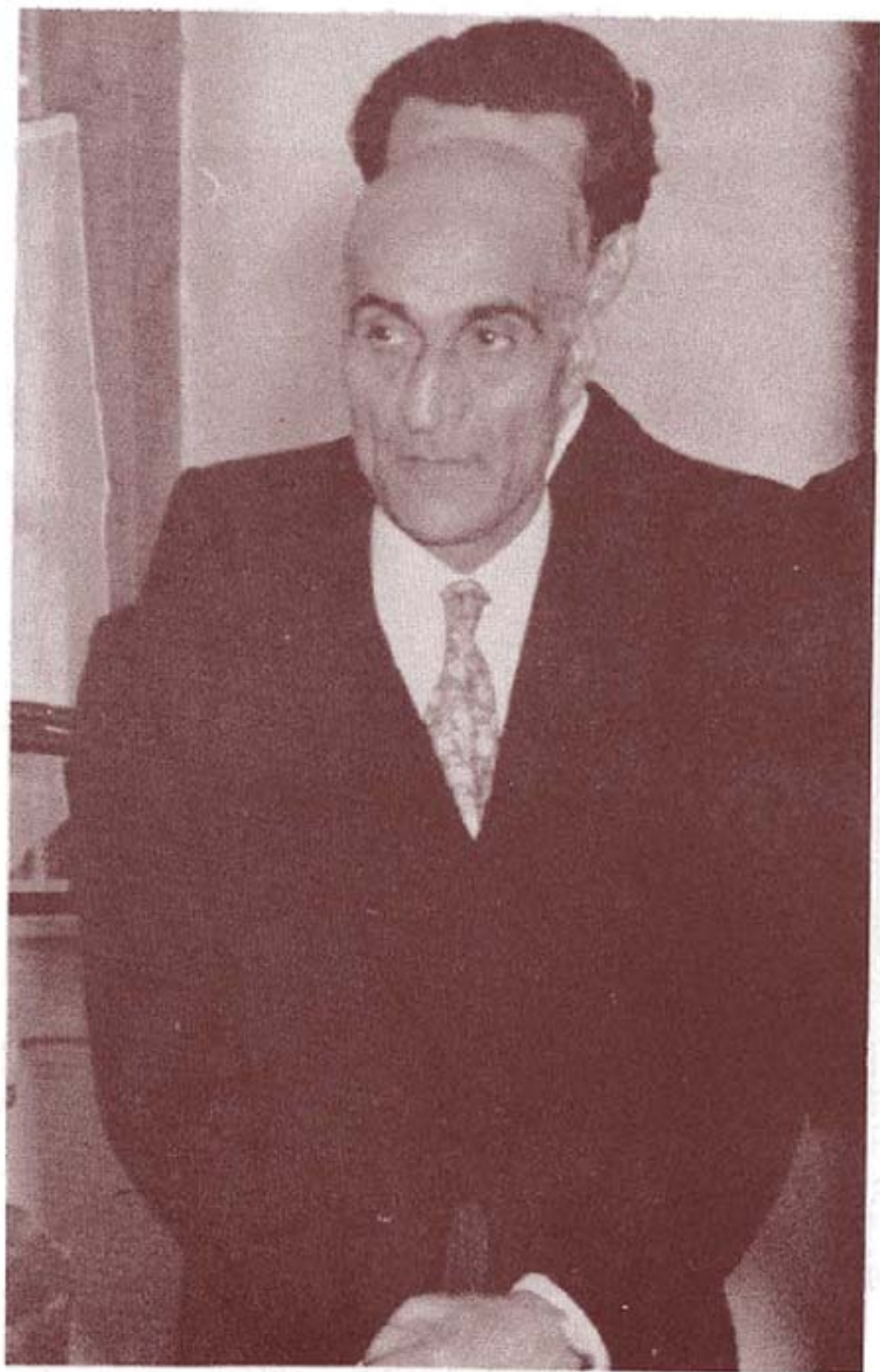
۳۵- ماشینهای اسل چهارگانه در وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تخریب شدند. در جنوب منزل دکتر مسدی، باغ و مآستان بزرگ قرار داشته که ابتدا در اجاره تجارت ژاپن بود و بعداً به اجاره‌ای اسل چهار تریوم درآمد. در حوالی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اسل چهار این محل را تخلیه کردند.



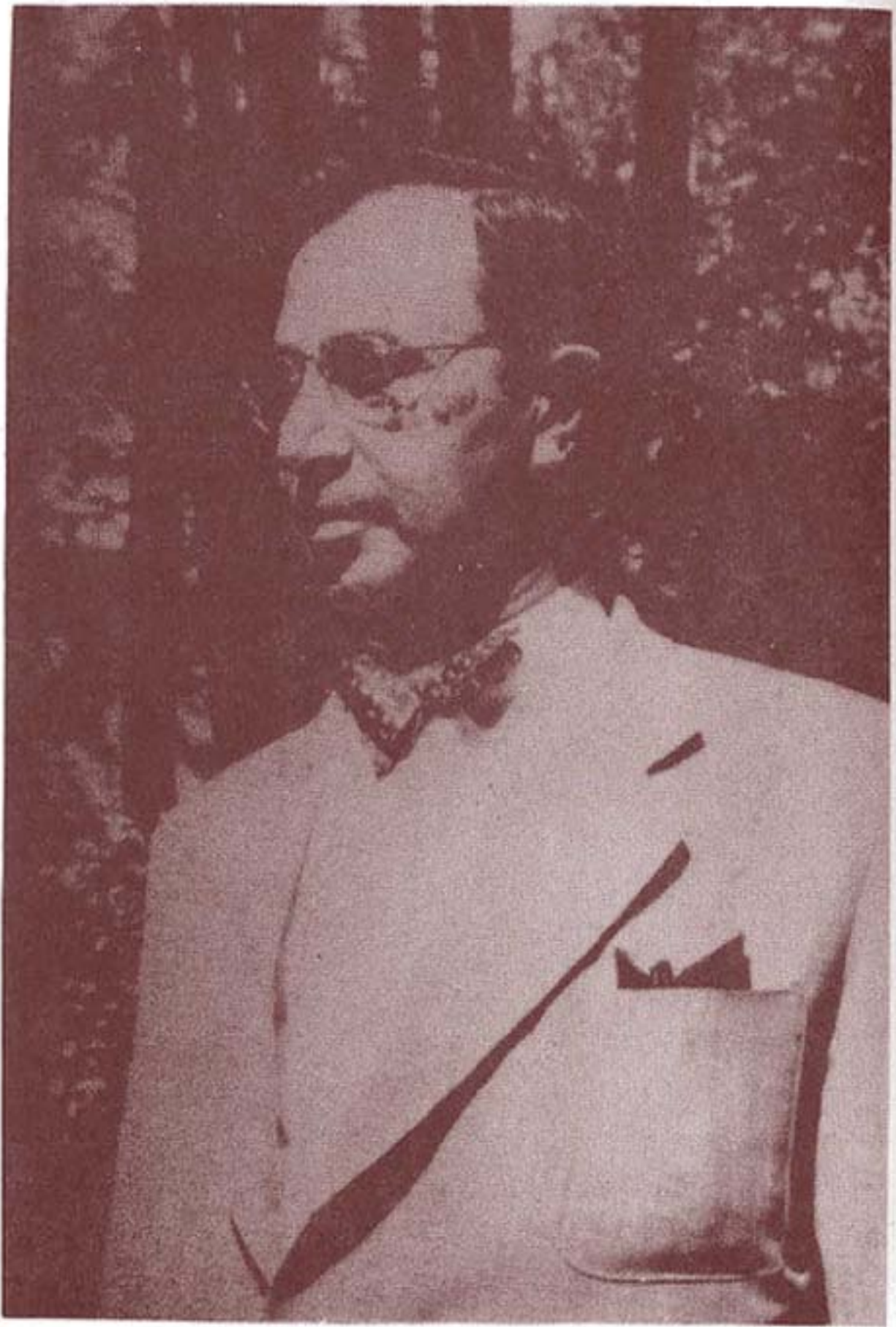
۳۶- روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲- عارت میرزا دکتر مسدق ملر نخست‌وزیر، با نامک.



۱۳۳۴ آخرین هیئت دولت دکتر مصدق از راست به چپ (استاد): ملک اسحاقی، مهندس جهانگیر خوشنما، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر مصدق، مهندس رجیب، دکتر حسین فاطمی، سیدار فرمانفرمایان، سولنگر مهنا، دکتر علیراگر رضوی، دکتر خالد، لطیف، مهندس میرزاالله عطشیه، مهندس احمد، ونگنه، دکتر آذر.



۳۳- دکتر محمدعلی خان وزیر بهداشتی دولت سندھ.

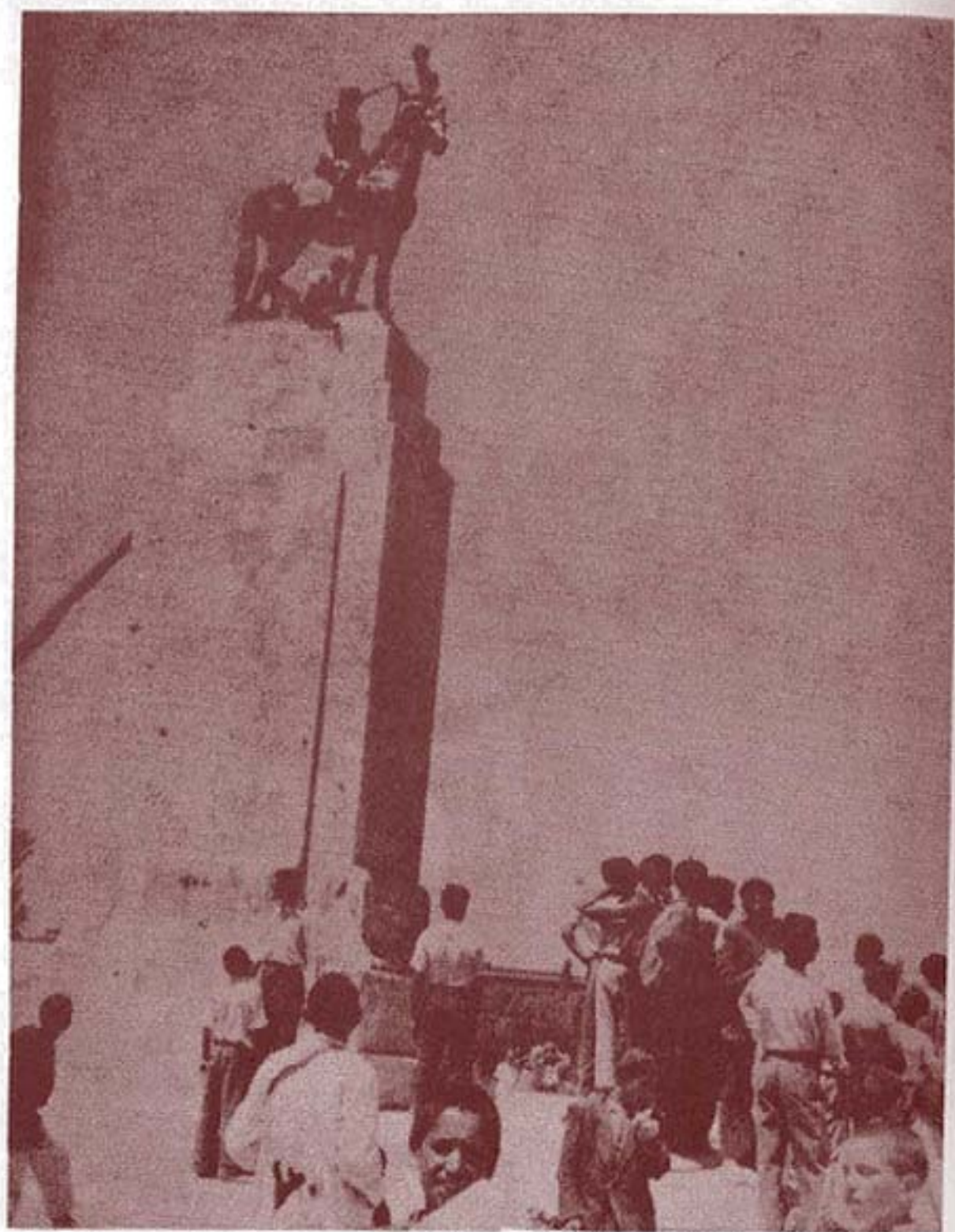


۳۴- مرحوم سید محمود تریغان.

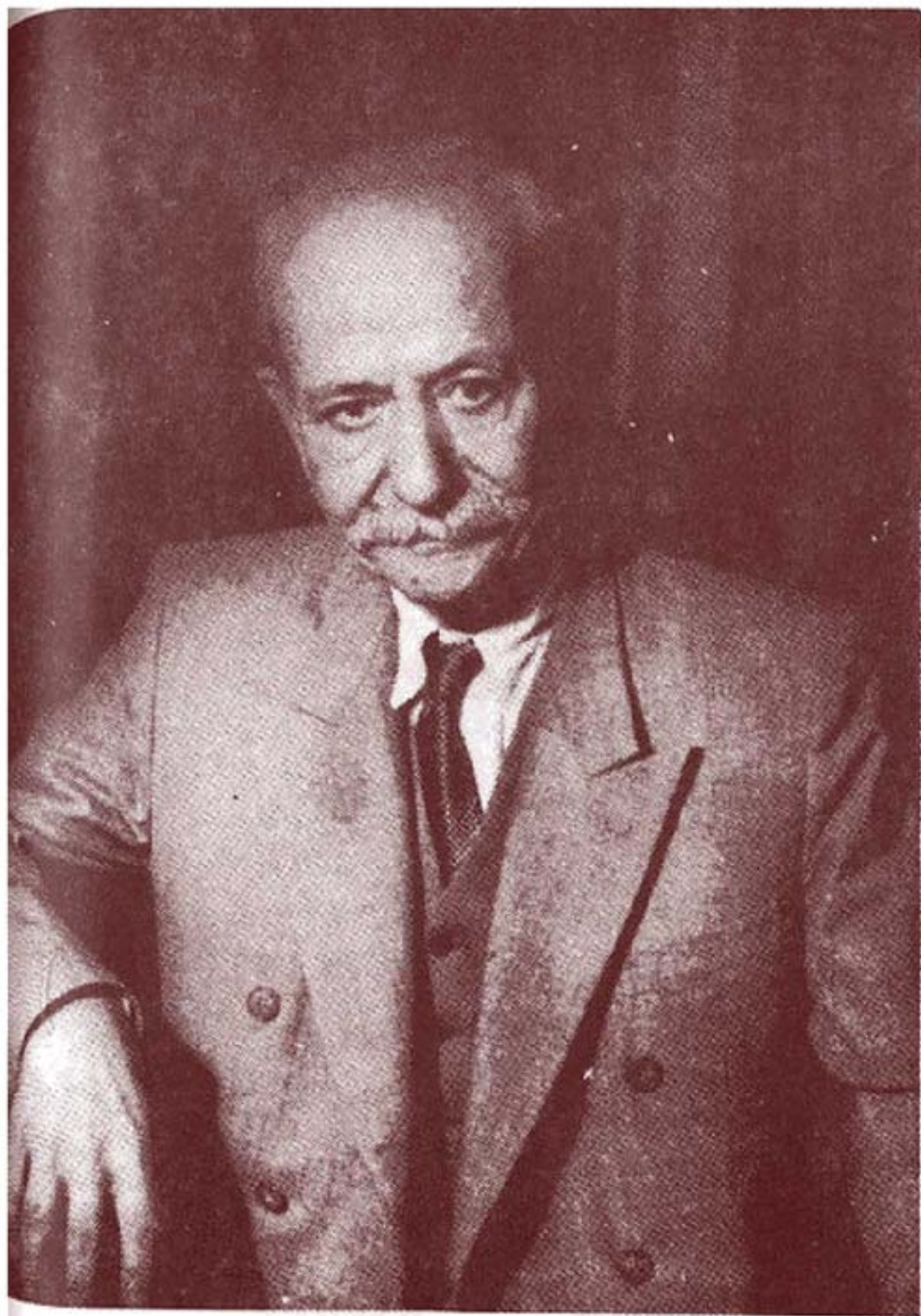




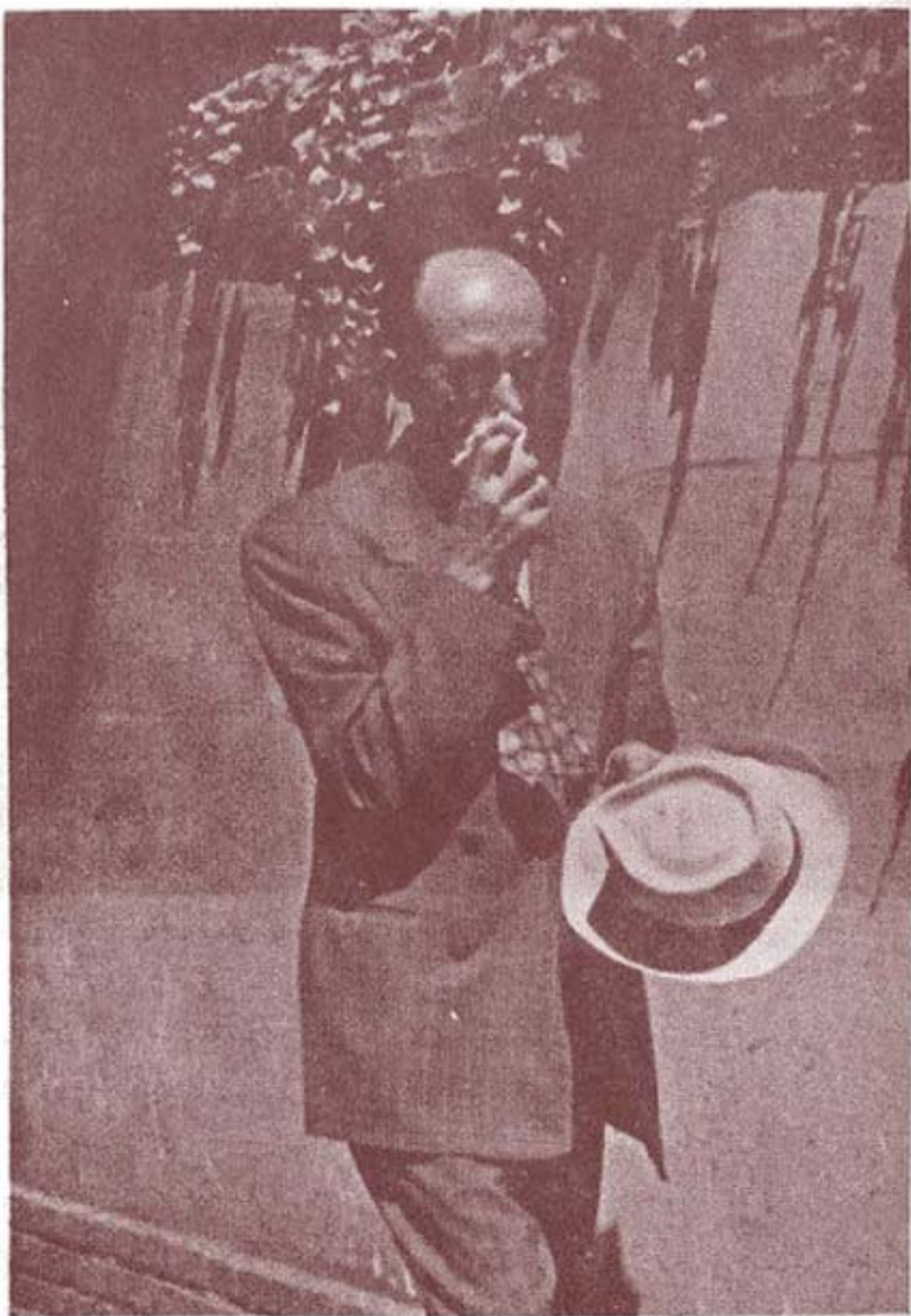
۳۵- مهندس سیدالله معینی وزیر پست و تلگراف و تلفن در دولت مصدق.



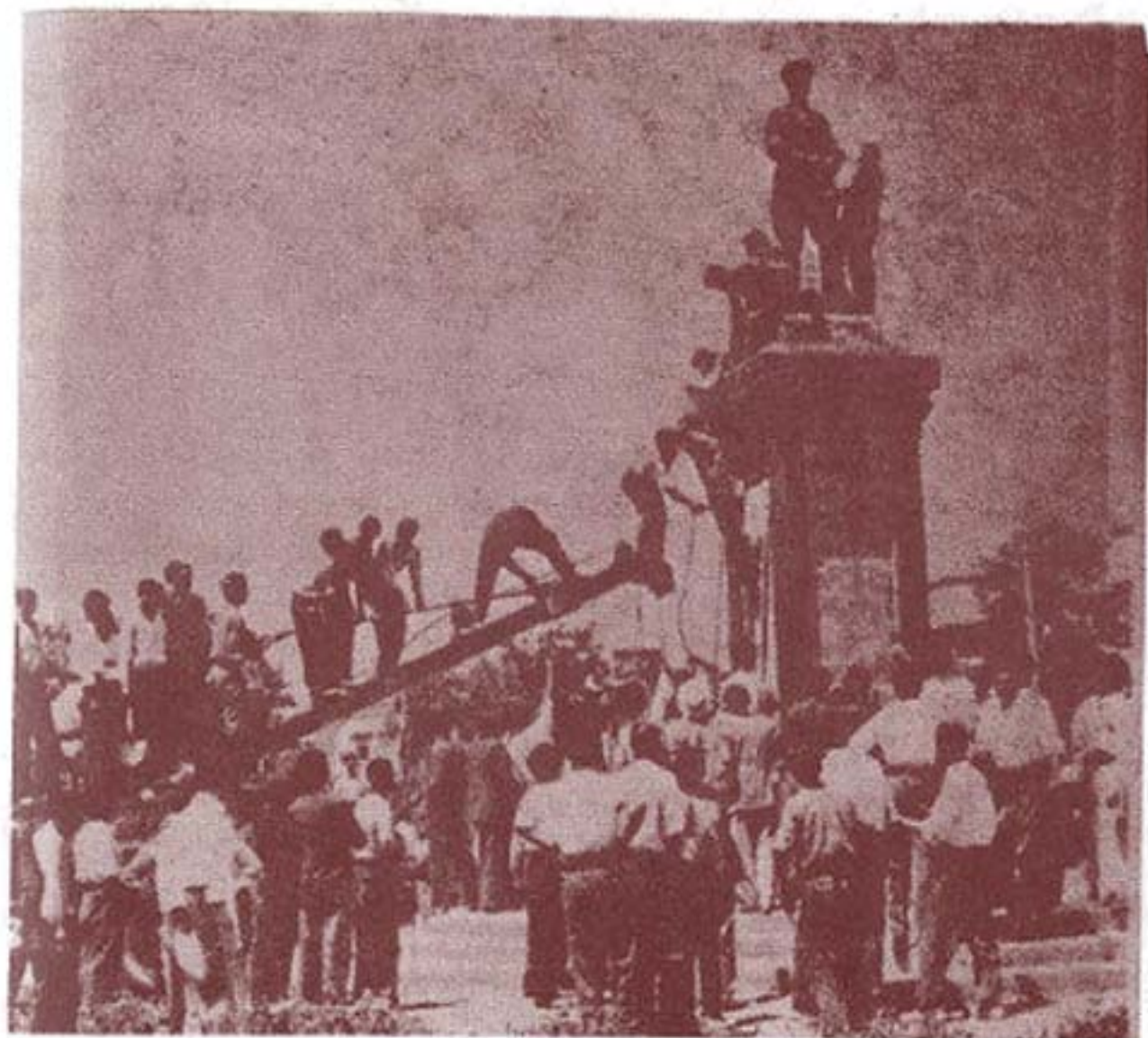
۳۶- میدان راه آهن ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ شروع برانداختن مجسمه‌ها.



۳۷- استاد علی اکبر دهخدا.



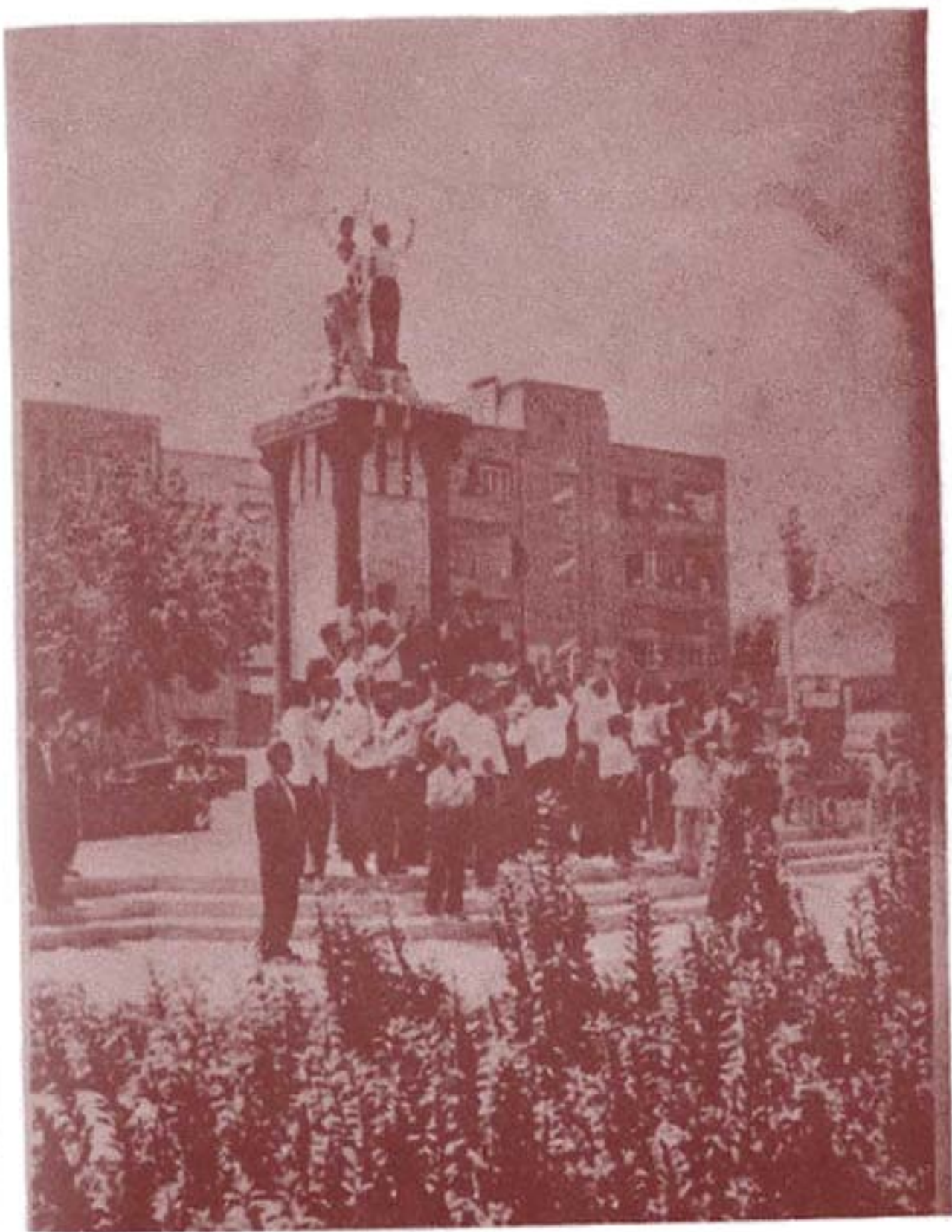
۳۸- دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کنور و نایب نخست وزیر.



۳۹- میدان بهارستان ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ پایین کشیدن مجسمه‌ی رضاخان.



۴۵- میدان بهارستان ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ سقوط مجسمه‌ی رضاخان.



۲۶- میدان بهارستان ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ پس از سقوط مجسمه‌ی رضاخان.



۴۲- میدان نیه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ سقوط مجسمه رشادخان.





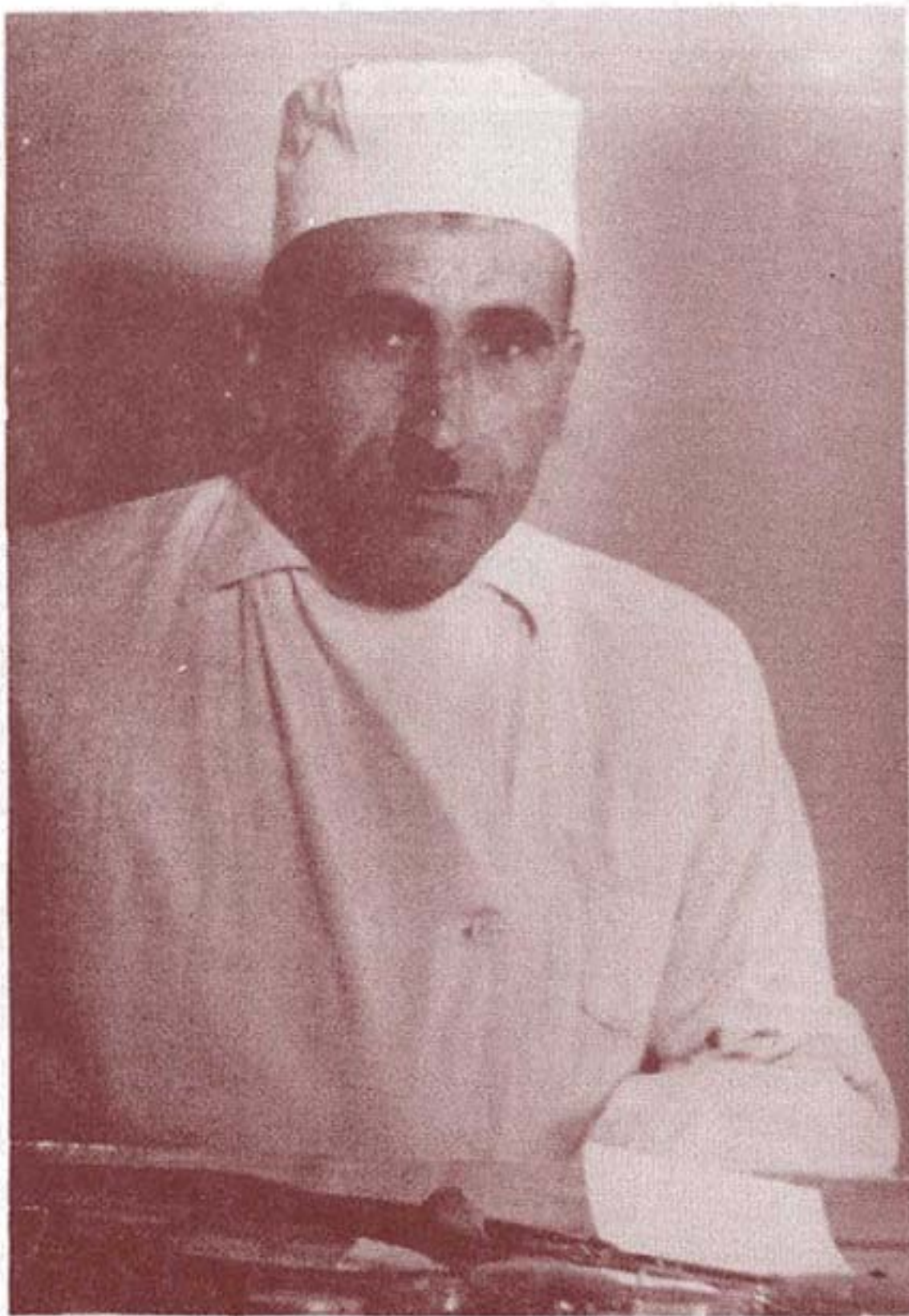
۴۳- میدان سپه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ پس از سقوط مجلسی و شاهان



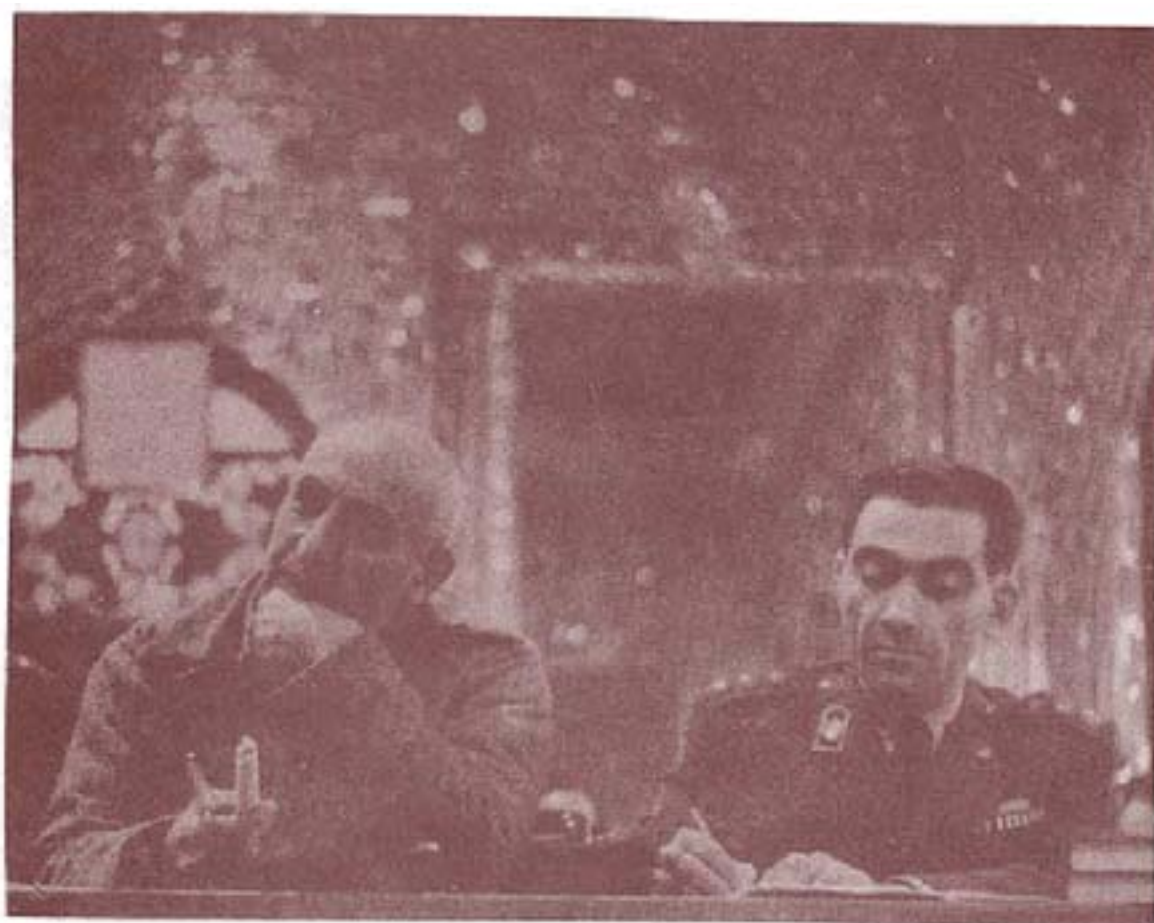
۴۴- دکتر سیدعلی شایگان نماینده ادوار ۱۶ و ۱۷ مجلس شورا.



۴۵- مهندس احمد رضوی نماینده مجلس شورای ملی از کرمان و معاون نایب رئیس مجلس شورا در کودتا.



۴۶- دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ.



۱۹۷۰ سالگرد، سردار سلطانزاده، نادر، مصطفی، سرهنگ بزرگمهر.



۴۹- دادگام بدوی سلطنت آباد: سرهنگ چلیپل بزرگمهر (وکیل دکتور مسدوق در دادگام بدوی  
و تجدید نظر).



۵۵- اعلام رأی دادگاه یسوی در ۱۳۳۲/۹/۳۵ ساعت ۲۱:۳۵. سید جلوا مهندسین و وکلای مدافع. صف دوم (از راست به چپ): سرگرد جناب امیر لشکر ۳ زرهی، سرهنگ فرخ‌نیا فرماندهی تیب لشکر ۳ زرهی و مشول حفاظت دکتر حسینی، ستوان یکم مسلمان از افتخار محافظ، سرهنگ روحانی از افسران لشکر ۳ زرهی.



امضاء صورت جلسه پایانی دارکام.





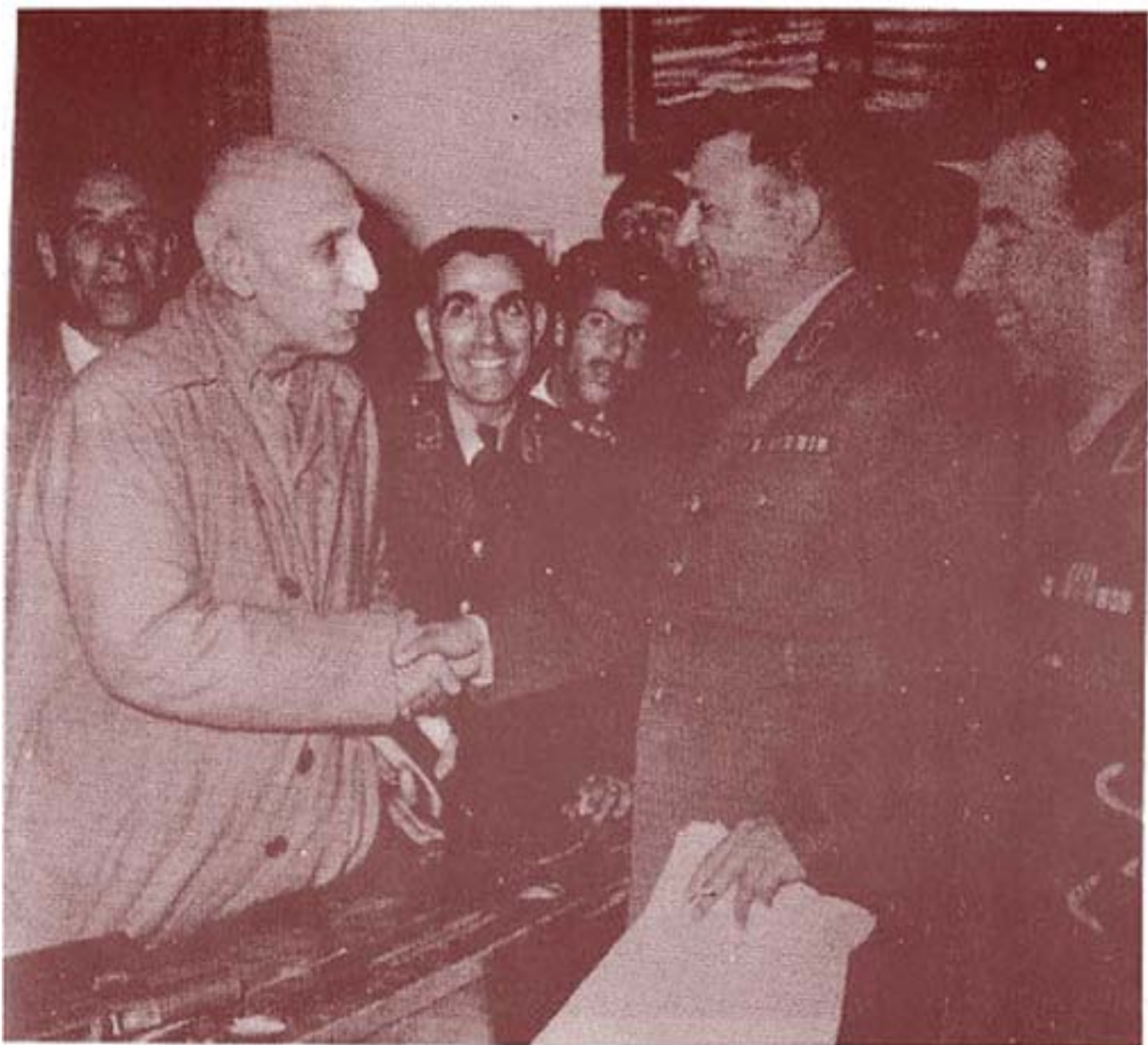
۵۲- امضاء صورت جلسه پایانی دادگاه با حضور سرگرد برادران شکوهی مشهد دادگاه.



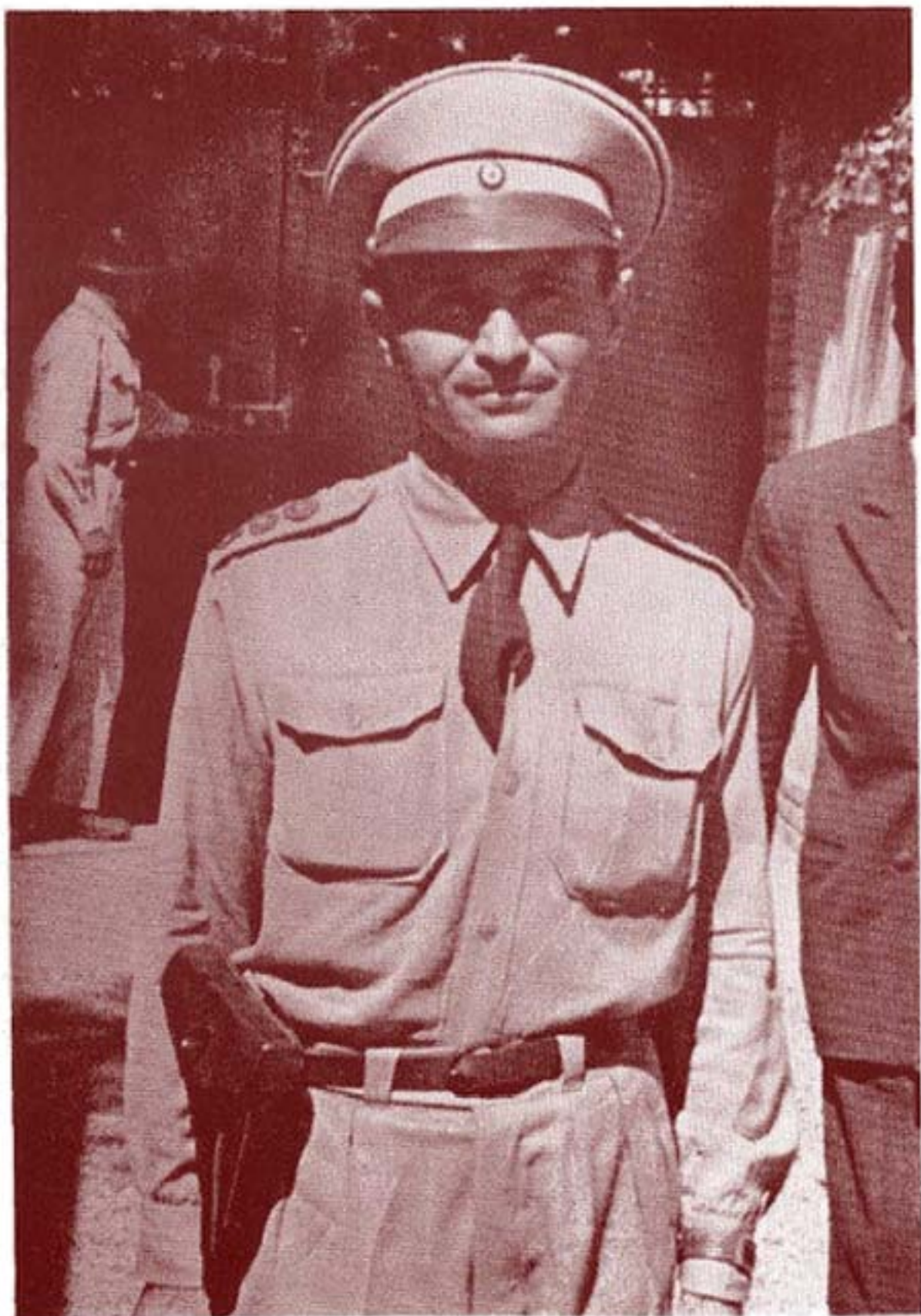
۳۳۳- گواهی مثنی دادگاه ناپل رای محکمه.



۵۴- رد علو شاه توسط دکتر مستق پس از قرائت رأی.



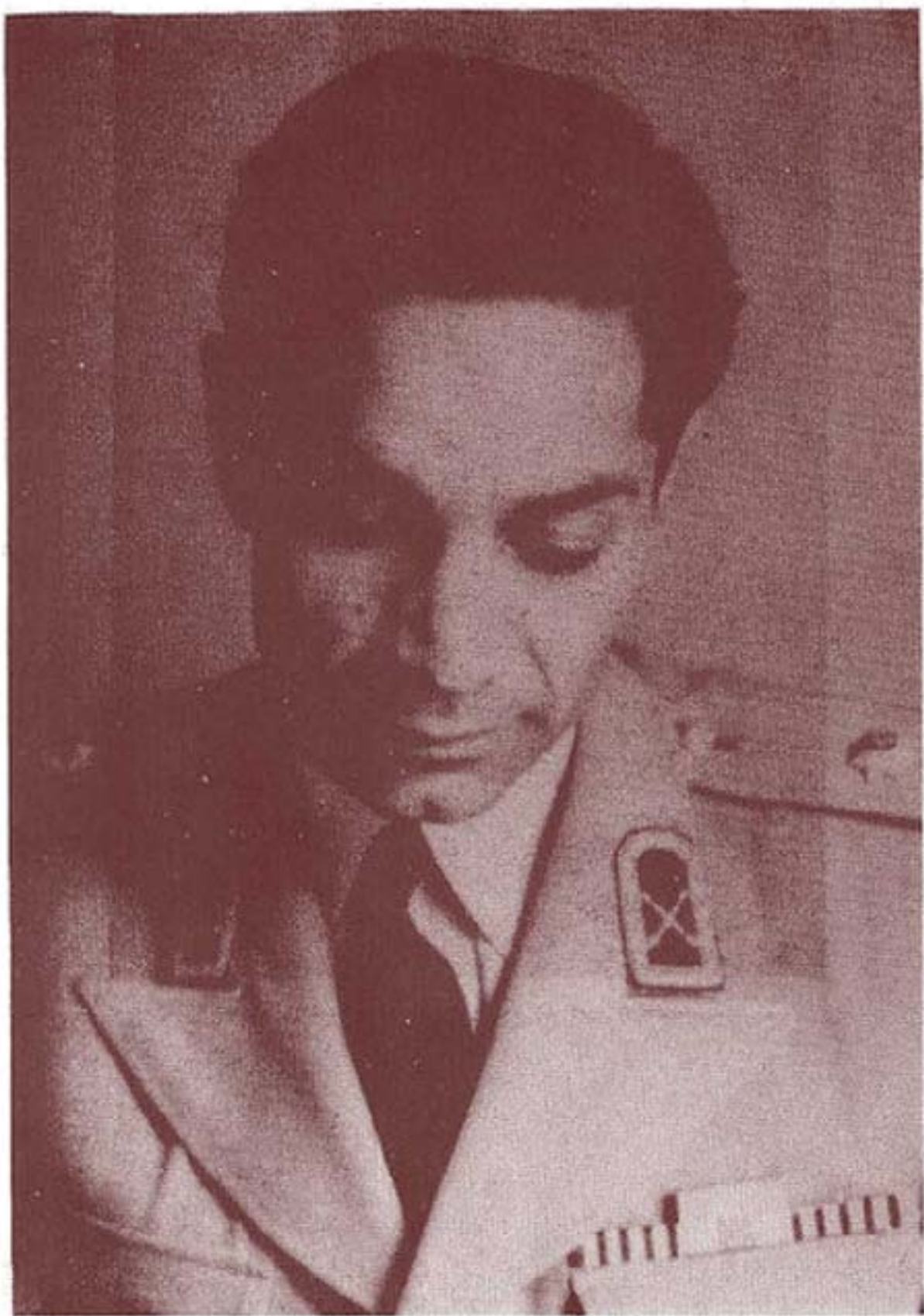
۵۵- پایان دادگاه بدوی در پاشگاه لشکر ۲ زرهی ۳۵ آذر ۱۳۳۲. دکتر مستقیم در حال  
خداحافظی از سرگرد برادران شکوهی، منشی دادگاه.



۵۶ سرهنگ عزیزالله ممتاز فرمانده تیب مرکز نو فرمانده مجاهدین قتل دوگنر صادق.



۵۷- سردان ایرج داوریان افسر محافظ دکتر مصدق.



۵۸- سرهنگ نادری رئیس اطلاعات شهربانی در دولت مصدق، مشهور بود که مورد توجه و در ارتباط با زاهدی و عوامل کودتا بوده است.

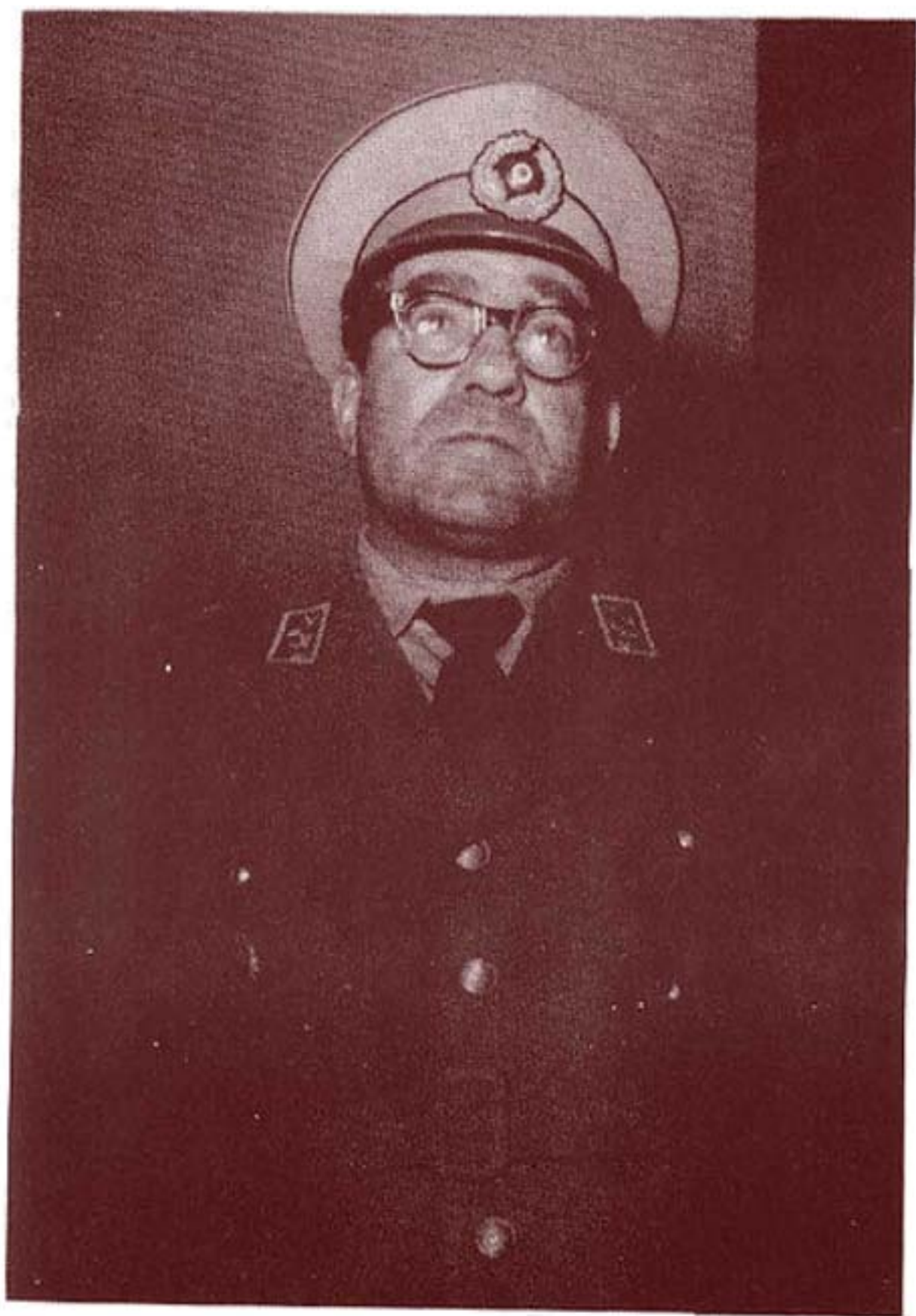


۵۹- مہندس رجبی وزیر مشاور در امور صنعتی.

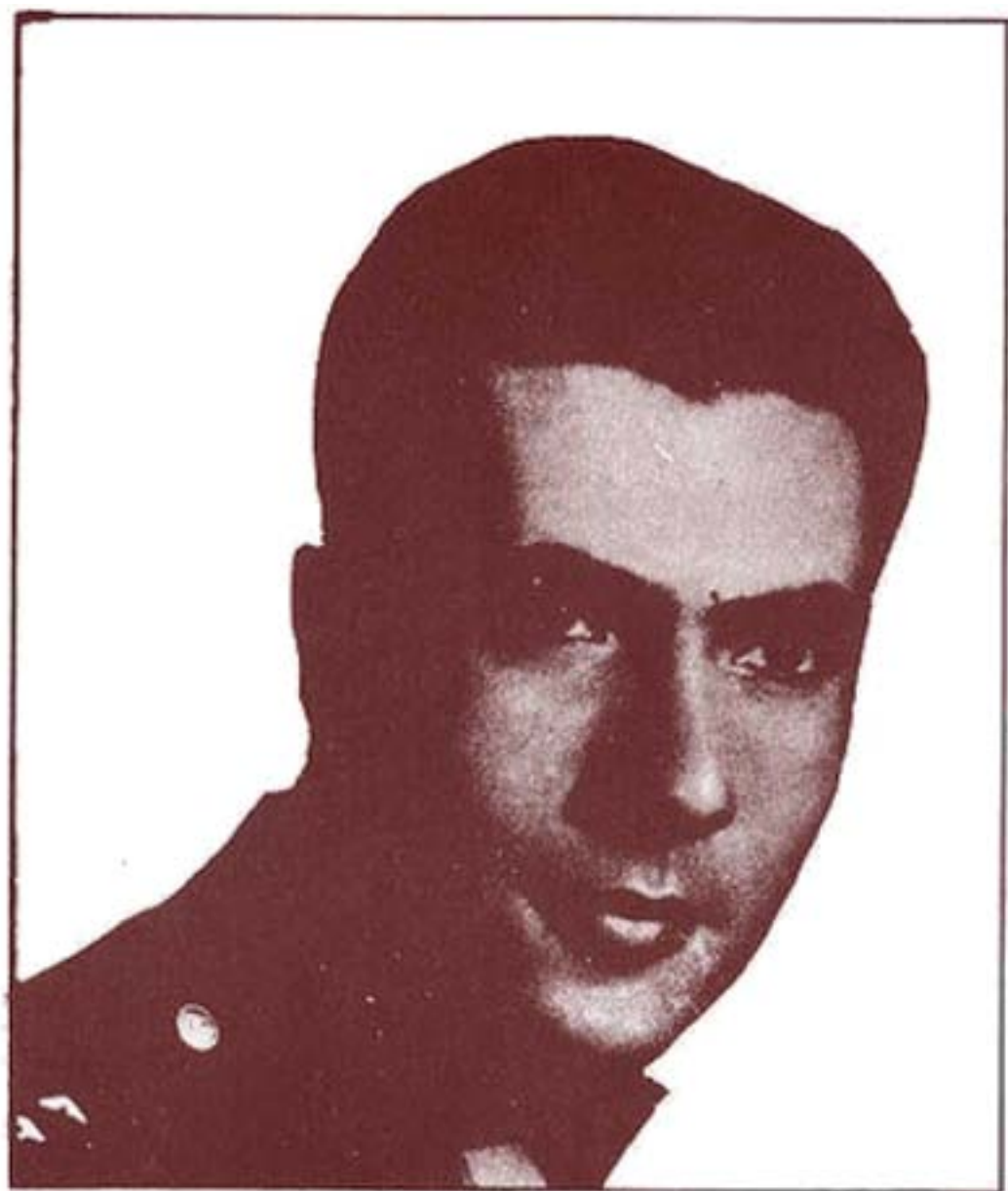




۶۵- سرلشکر محمد دفتري رئيس شهرياني در دولت مصلح و زاهدي.



۶۱- سرتیپ فرهاد دادستان فرماندار نظامی تهران و حومه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.



۶۳- سروان موسی (مهران) فشارکی.

سروان موسی (مهران) فشارکی

